

دیوان

عبدالواسع حبلی

بابتہام و تصحیح و تعلیق

ذیح اللہ صفا



قیمت مقطوع  
بها : ۲۸۰۰ ریال

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۱۶۳ - ۳۷/۲/۳

0164



Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

Best col  
Pencel  
11/11/11



313628  
29.9.92

# دیوان عبدالواسع حبلی

چاپ دوم

بہتمام تصحیح و تعلیق  
ذیح اللہ صفا



مؤسسة انتشارات امیر کبیر

تهران، ۲۵۳۶

کتابخانه ملی ایران

کتاب و اسناد ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

۱۳۵۳  
۳۰  
۳۰

نایام

کتابخانه

۵۵۹

KASHMIR UNIVERSITY

Central Library

Acc 31362.8

Date 24.0.95

*[Handwritten signature]*



موسسات اسلامیہ

صفا، ذبیح اللہ

دیوان عبدالواسع جلی

چاپ اول: ۱۳۳۹

چاپ دوم: ۲۵۳۶ شاهنشاہی

چاپ: چاپخانه سپهر-کهران

حق چاپ محفوظ است.

کتابخانه مرکزی  
۲۷۶۲

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
سرآغاز	سه - هفت
مقدمه	نه - چهل و نه
	۱- احوال و آثار و سبك جبلی (ص یازده - بیست و سه)
	۲- مددو جان جبلی (ص بیست و پنج - چهل و نه)
قصائد	۴۵۲-۳
مرثیه‌ها	۴۷۲-۴۵۳
ترکیب بند	۴۸۲-۴۷۳
ملمعها	۴۸۷-۴۸۳
غزلها	۵۹۸-۴۸۹
قطعه‌ها و قصیده‌های کوتاه	۶۳۵-۵۹۹
تسمیطها	۶۵۷-۶۳۷
ترانده‌ها	۶۸۰-۶۵۹
فوائد لغوی	۷۰۰-۶۸۱
فهرستها	۷۲۸-۷۰۱
فهرست اشعار	۷۲۸-۷۰۹

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

## سیر آغاز

نام بدیع الزمان عبدالواسع بن عبدالجامع غرجستانی جبلی (متوفی بسال ۵۵۵ هجری) را همه آنانکه باتاریخ شعر پارسی آشنایی دارند، میدانند. وی از جمله پیشروان تغییر سبک سخن در قرن ششم هجری است که بر اثر قدرت طبع و احاطه بفنون ادب و اطلاع و افراز زبان و شعر عربی، توانست کلامی آراسته و مصنوع و منتخب و مطبوع داشته و در قصیده و غزل و انواع دیگر شعر صاحب سبکی دلپذیر باشد.

درباره احوال و آثار و سبک سخن و شرح ممدوحان و معاصران شاعر در ذیل عنوان مقدمه سخن خواهد رفت و درباره فوائد لغوی اشعارش در پایان دیوان توضیحاتی که میسر باشد خواهم داد و اینک بعضی توضیحات درباره طبع دیوان او که در دست دارید میپردازم.

این دیوان را که از راه مقابله چندین نسخه بدست آمده برهشت قسمت کرده‌ام: قسمت اول حاوی قصائد عبدالواسع و باقی شامل مرثی و ترجیعات و تسمیطات و غزلها و قطعات و رباعیاتست و در آغاز آنها احوال شاعر و توضیحاتی درباره ممدوحان او و در پایان شرح لغات ذکر خواهد شد.

نسخی که بتدریج برای مقابله و تصحیح و گردآوردن اشعار شاعر فراهم آمده متعددست. از میان آنها نسخه‌هایی که اساس کار قرار گرفت بدین شرح باز

نموده میشود:

۱- نسخه‌بی که بشماره ۴۶۳ در کتابخانه لالا اسمعیل ترکیه مضبوط و در ۲۰۵ ورق است که بخط نسخ خوشی نگارش یافته و از جمله کاملترین نسخ دیوان عبدالواسع است که بنظر رسید و حاوی قصائد و مرثیاتی و مقطعات و مسمطات و ترجیع و غزلها و ترانه‌هاست. قصائد و غزلها و ترانه‌های آن بترتیب حروف اواخر منظم شده‌است. یکی از صاحبان این نسخه بر پشت آن نوشته‌است «عدد ابیات مجموع قصائد و قطعات و مرثیاتی این دیوان چهار هزار و چهارصد و هفتاد و هفت است - عدد ابیات غزلیات و رباعیات هزار و یکصد و چهل و نه است». در پایان نسخه چنین آمده‌است: «تمّ الدیوان عبدالواسع الجبلی بعون الله الملك الوالی حرره العبد الی الله الملی محمد حسین بن شرف بن علی شهر ربیع الثانی سنه ثمانین و تسعمائه...» نسخه مذکور خوشخط و خوانا ولی مقرون بتصرفات بسیارست. علامت آن در نسخه چاپی «لا» است و نگارنده این سطور نسخه عکسی آن را در اختیار دارد.

۲- نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار که بشماره ۵۵۳ در آن کتابخانه ضبط است. این نسخه که بخط نستعلیق نوشته شده است بیشتر قصائد و بعضی مقطعات را بدون رعایت ترتیب حروف اواخر دارد اما غزلها و رباعیات و مسمطات را فاقد است. آقای ابن یوسف شیرازی عدد ابیات این دیوان را (۴۷۰۰) تعدید کرده است.<sup>۱</sup> در سر لوح مذهب کتاب باسفیداب بر قسمت طلایی آن نوشته شده است «دیوان افصح المتکلمین عبدالواسع جبلی». نسخه سپهسالار اگر چه ناقص است ولی معلومست که از نسخه نسبتاً متقنی استنساخ شده و بانسخ خوب کم غلط همسازست. این نسخه را بعلامت «س» نموده‌ام.

۳- نسخه کتابخانه ملی که اصلاً بشماره ۷۱ در کتابخانه مرحوم محتشم السلطنه اسفندیاری بود و از آنجا خریداری شد. این نسخه بی تاریخ است، بخط نستعلیق خوشی در عهد قاجاری نوشته شده و اشعار آن بدون رعایت حروف اواخر ثبت گردیده است و اگر چه حاوی بیشتر اشعار عبدالواسع است ولی در بعض موارد



غلط و مقرون بتصرفات بارد و اشتباهات رکیکست. علامت نسخه در چاپ این کتاب «م» است.

۴- نسخه کتابخانه بودلن (اکسفرد) بشماره 23 MS. Ouseley. این نسخه در ۱۸۹۹ ورق است و اشعار آن بترتیب حروف و اواخر منظم نشده و دستنویسی است بخط نستعلیق و منظم و خوانا و حاوی بیشتر اشعار شاعر از قصائد و مرثی و غزلها و رباعیات و اگرچه تاریخ ندارد لیکن باید از حدود قرن دوازدهم مؤخر نباشد. صفحه اول نسخه مذهب و صفحه دوم که آغاز دیوانست مزین و باقی صحائف مجدول است. این نسخه را بعلامت اختصاری «ب» نموده‌ام.

۵- نسخه کتابخانه ملی ملک. این نسخه بادیوان سوزنی در یک مجلد بشماره ۵۶۱۵ بقطع وزیری و بخط نسخ است و اگرچه تاریخ تحریر ندارد باید از قرن سیزدهم باشد. نسخه مذکور که دوست فاضلم آقای احمد سهیلی بدان راهبریم کرد نسخه‌یی متقن و مورد اعتماد و نسبة کامل و دارای توضیحات و اصلاحاتی در حواشی است. این نسخه بعلامت «مل» نموده شده است.

۶- نسخه دیگری از کتابخانه ملی ملک از مجموعه‌یی بشماره ۵۳۰۷ شامل سی دیوان و از آنجمله دیوان عبدالواسع مورد مراجعه قرار گرفت لیکن استفاده از آن نسخه بسبب نقصهایی که دارد مستمر نبود. ازین روی علامتی برای آن ذکر نشد. این نسخه بخط نستعلیق است و باید در قرن یازدهم نوشته شده باشد. اطلاع ازین نسخه را نیز مرهون دوست فاضلم آقای احمد سهیلی هستم.

۷- در مجموعه‌یی از قرن نهم حاوی چند رساله منظوم و منثور که بشماره ۴۷۹۵ در کتابخانه ایاصوفیه محفوظ و در ۸۵۰ ورق است، منتخب قابل توجهی از دیوان عبدالواسع ملاحظه شد. این قسمت بخط نستعلیق نوشته شده و اساس آن نسخه معتبری بوده و از این روی در بعضی موارد در حل مشکلات مفید واقع شده است. آن نسخه را با علامت «مج» یاد کرده‌ام. مجموعه مذکور را استاد فاضل آقای مجتبی مینوی برای کتابخانه دانشگاه فیلم برداشته است و نسخه عکسی آن بشماره ۲۵۵-۲۵۹ در آن کتابخانه موجود است. این مجموعه بسال ۸۵۵ تحریر یافته است.

۸- نسخه کتابخانه موزه بریتانیا که بشماره 3320 Or. در فهرست ریوئیت

شده و در ۱۴۷ ورق بخط نستعلیق است. تاریخ این نسخه ربیع الاول سال ۱۰۱۶ هجری و ناسخ آن صالح بن میرزا علی خاتونابادی و نسخه‌ی نسبتاً کامل وای بر غلط و نامعتبر است. این نسخه بعلامت «پ» نشان داده شده است.

۹- نسخه‌ی از کتابخانه بودلن، غیر از نسخه مذکور در بند ۴؛ این نسخه بشماره MS. Ouseley Add. 19 در آن کتابخانه مضبوطست. ورق اول و آخر نسخه مزین بتصاویر و ورق دوم دارای سرلوحه و تزیینات مابین سطورست. در پایان نسخه لقب عبدالواسع نجم‌الدین آمده است. این نسخه بخط نستعلیق است و بعد از بازرسی دقیق قصائد و قطعات و غزلها، گاه مورد استفاده قرار گرفته و درین صورت بعلامت «بن» نموده شده است.

۱۰- مجموعه‌ی از دوازده دیوان فارسی از کتابخانه حکیم اوغلو ترکیه بشماره ۶۶۹ بوسیله استاد دانشمند آقای مجتبی مینوی عکس برداری شده و بشماره ۳۶۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه محفوظست. یکی از دیوانهای این مجموعه بزرگ و قابل توجه از عبدالواسع است. نسخه بخط نسخ نوشته شده و مسلماً باید متعلق به پیش از قرن دهم هجری باشد و نسخه‌ی نسبتاً کامل و از همه نسخ دیگر با اعتبار تر. صفحات آن بزرگ و حاوی چهار مصرع در یک ردیف و تقریباً ۷۰ بیت در هر صفحه است. این نسخه را بمناسبت آنکه از مجموعه دیوانها گرفته ام بعلامت «د» نشان داده ام.

\*\*\*

در مقابله قطعات مختلف اشعار که درین دیوان چاپ شده هر مقدار از نسخ که مورد استفاده قرار گرفته بعلامت (\*) در ذیل صحایف نشان داده شده است. اما هیچیک از نسخه‌های مذکور را اساس قرار نداده ام و بلکه کوشیده ام کلمات و ترکیبات مرجع را از نسخه‌های معتبر تر در متن قرار دهم و باقی را در ذیل صحایف ذکر کنم. بهر یک از قصائد و مراثی و غزلها و غیره شماره خاص داده شده و وزن عروضی همه قصائد باعتبار اولین مصرع آنها ثبت گردیده است و در پایان هر پنجاه بیت شماره ترتیب اشعار قید شده تا مجموع ابیات دیوان شاعر که گرد آمده است در آخر دیوان معلوم باشد.

\*\*\*

اینک که سالهاست نسخ این دیوان نایاب شده و جویندگان از آن بی بهره مانده اند، بطبع مجدد آن در زمره انتشارات امیر کبیر همت گماشته می شود و همه اشعار شاعر در يك مجلد بطبع می رسد. امید است که مقبول اهل نظر افتد.

تهران، مهرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

ذبیح الله صفا

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

مقدمه

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day if the book is kept beyond that day.



## احوال و آثار و صیك جلی

### احوال و آثار

جلی از شاعران بزرگ پارسی گوی و تازی گوی ایران  
در نیمه اول قرن ششم و از بنیان گذاران صیك نو شعر  
فارسی در آن قرنست و از این روی اطلاع از احوال و آثار و شیوه شاعری او بواقع

\* درباره عبدالواسع جلی از ماخذ ذیل استفاده شود،

۱- دیوان شاعر طبع حاضر، موارد مختلف.

۲- تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، طبع تهران، ۱۳۳۹ ص ۷۴۰-۷۴۱.

۳- مجمع الفصحاء، ج ۱ ص ۱۸۵-۱۹۲.

۴- تذکره صحف ابراهیم متعلق بکتابخانه دانشگاه توپینگن که نسخه بی عکسی از آن  
در اختیار راقم این سطوداست، فصل (ع).

۵- تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی چاپ هند ص ۴۴-۴۵.

۶- لباب الالباب عوفی، چاپ آقای سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵، ص ۳۲۵-۳۲۰ و

ص ۶۸۳-۶۸۴.

۷- هفت اقلیم امین احمد رازی، چاپ تهران، ج ۲ ص ۱۱۸.

۸- سخن و سخنوران، آقای فروزانفر، چاپ تهران، ج ۱ ص ۳۲۷-۳۳۴.

۹- مقاله صیك و شخصیت ادبی عبدالواسع جلی، «بقلم یکی از فضلا» مجله ارمنان سال

۲۷-۲۲۱-۲۳۲.

۱۰- مقاله عبدالواسع جلی غرjestانی، بقلم آقای علی قویم، مجله ارمنان سال

۲۶ و ۲۷.

۱۱- مقاله «جلی غرjestانی» بقلم آقای سرور گویا اعتمادی در مجله کابل ج ۱

شماره ۸ ص ۱۱-۱۵ و شماره ۹ ص ۱۵-۱۲.

۱۲- مقاله، «این قصیده از کیست؟» از آقای محمد محیط طباطبائی در مجله آموزش و

پرورش ج ۸ شماره ۱۱-۱۲ ص ۲۹-۴۰.

۱۳- مقاله، «چند نکته راجع به عبدالواسع جلی» بقلم آقای عبدالحسین نوائی در

برای تحقیق در زبان پارسی و تاریخ ادبی آن سودمندست.

لقب و نام و نسب او را ابن الفوطی<sup>۱</sup> بنقل از تاج الاسلام ابوسعدا السمعی در کتاب المذیل<sup>۲</sup> «بذیع الزمان فریدالدین ابوالفضائل عبدالواسع بن عبدالجامع الجبلی الهروی الادیب» نوشته است و این درست ترین ضبط اسم و کنیه و لقب و نسب اوست. عوفی<sup>۳</sup> القاب و عناوین دیگری هم برای او می آورد که گویا از قبیل عناوین ابداعی برای ذکر مقام و مرتبت علمی و ادبی باشد و آن چنین است: «الامام الهمام بذیع الزمان تاج الافاضل عبدالواسع جبلی الادیب».

نسب او بـا اشاره هدايت که پدرش عبدالجامع را پسر عمر بن ربیع دانسته

→ مجله یادگار ج ۱ شماره ۸ ص ۴۴-۴۶.

۱۴- تلخیص معجم اللقب، ابن الفوطی.

۱۵- تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی السعدی، تألیف ادوارد برون، ترجمه آقای

دکتر ابراهیم امین الشواربی، قاهره ۱۹۵۴ میلادی، ص ۴۳۵-۴۳۳.

۱۶- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۲ چاپ دوم، تهران ۱۳۳۹، ص ۶۵۵-۶۵۶.

\*\*\*

۱- کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق احمد بن محمد الصابونی المعروف بابن الفوطی اصلاً از اهل مرو و از اعقاب معین زائده الشیبانی بود، در بغداد بسال ۶۴۲ هجری ولادت یافت، و در حمله مغول بدان شهر با سارت آن قوم درآمد و بشفاعت خواجه نصیرالدین طوسی آزاد شد و نزد او حکمت و ادبیات را فرا گرفت و مدتی مباشر کار دارالکتب رصدخانه مراغه بود و سپس ببغداد باز گشت و خازن کتب مدرسه مستنصریه بغداد شد و از آنجا بتبیین رفت و چندی در خدمت رشیدالدین فضل الله همدانی بسر برد و باز ببغداد برگشت تا در همانجا بمرد (۷۲۳ هجری). از جمله کتب او یکی مجمع الآداب فی معجم الاسماء و الالقاب است که کتابی عظیم در پنجاه مجلد بود و فقط جلد چهارم آن باقیست و آنچه در اینجا نقل شد از آن مجلد است. دیگر کتاب الحوادث الجامعه است. ابن الفوطی فارسی نیک میدانست و اشعاری بدین زبان دارد (رجوع شود به الاعلام خیر الدین الزرکلی جزء ۴ طبع دوم ص ۱۲۴).

۲- السمعی، ابوسعدا عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعی المروزی مورخ و محدث. ولادت و وفاتش بمرو بود و به سبب انتساب به سمعان (بطنی از بنی تمیم) بسمعی معروف شد. از آثار او کتاب الانساب - تاریخ مرو - کتاب المذیل مذکور در متن با تذیل تاریخ بغداد خطیب تبریزی و چند کتاب دیگر بود. ولادتش بسال ۵۰۶ و وفاتش بسال ۵۶۲ اتفاق افتاد. (الاعلام، ج ۴، ص ۱۷۹).

۳- لباب الالباب ص ۳۲۵.

است<sup>۱</sup>، بدین ترتیب کامل میشود: بدیع الزمان فریدالدین ابوالفضائل عبدالواسع ابن عبدالجامع بن عمرو بن ربیع الجبلی الهروی الادیب، از مراجعه بآنخذ دیگر و یا اشاراتی که جسته و گریخته در کتب و مجموعه‌ها یافته میشود ازین بیشتر مطلبی بر نمی‌آید.

او خود در اشعار خویش باشتهار خود به لقب «فرید» اشاره کرده:  
پیش از ینم فرید خواندندی      خاصه و عامه از ره تقلید  
شد کنون این لقب بمن لایق      که بماندم ز خدمت تو فرید...<sup>۲</sup>  
و نیز بکرات لقب شعری «جبلی» را در سخنان خود آورده است<sup>۳</sup> و جبلی منسوبست به جبل غرjestان که چنانکه خواهیم گفت عبدالواسع از آن سامانست. وی از سادات هاشمی و از خاندان قدیم بود، و بشرف نسب خود اشاراتی کرده و آنرا وسیله مباحثات و ذریعه استعانت از یاران قرار داده است:  
ز خاندان قدیم من و شما دانید      که واجبست مراعات خاندان قدیم<sup>۴</sup>

\*\*\*

عزیز کرده پروردگار جد منست      چرا بچشم شمان چو خاک ره خوایم  
نکرد باید با من بقصد جباری      که من ز نسل رسول خدای جبارم  
رسول در دو جهان ز آن کسی بیازارد      که او هر آینه گردد بگرد آزارم<sup>۵</sup>  
انتسابش بهرات از بابت سکونت او در آن شهرست و شاعر باین معنی اشاراتی دارد:

مراد او همه آنست از این جهان که کند      بسوی حضرت عالیت از هری تحویل  
اهل هری کنون نشانند قدر من      تا رحلتی نباشد ازین جایگه مرا...  
در هری باشم چو مجهولان نشسته روز و شب      از برای آنکه هستم باقناعت همنشین...

۱- مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲- همین کتاب ص ۸۴.

۳- همین کتاب صفحات ۵۷، ۶۵، ۷۱، ۷۸، ۸۶، ۹۳، ۱۳۷، ۱۸۸، ۲۱۷، ۲۵۰، ۳۲۹، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۶۰، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۱۷، ۶۲۸ و جز آن.

۴- همین کتاب ص ۲۷۸.

۵- ایضاً ص ۲۷۹-۲۸۰.

اما غرجستان که اصل و منشأ جبلی از آنجا بود ولایتی وسیع در مشرق هرات بود که از مغرب بدان شهر و از مشرق بغور و از جنوب بغزنه و از شمال بمرورود محدود میگردید و علت تسمیه آن به غرجستان، کوهستان بودن آنست چه غر و غرج بمعنی کوهست<sup>۱</sup>، این ناحیه را جبل هرات هم میگفته و نسبت بآنرا «جبلی» میآورده اند. غرجستان را عربی «غرجستان» و «غرج الشار»<sup>۲</sup> میگفته اند. مرکز آن بشر بوده و این شهر تا اوایل قرن هفتم بزرگترین مرکز این ناحیه محسوب می گردیده است<sup>۳</sup>. از احوال شاعر در ابتدای حیات اطلاعی در دست نیست. امین احمد رازی<sup>۴</sup> گوید که: «چون بسن شعور رسید از وطن مأوف جهت کسب کمالات بهرات رفته مدتها در آن دیار بسر برد و پس از آن گلیم عزم بردوش و رخت سفر در آغوش کشیده پای افزار اقامت در غزنین از پای آورده ملازمت بهرامشاه را لازم گرفت و بعد از چهار سال که سلطان (پسینجر) بمعاونت بهرامشاه بغزنین رفت عبدالواسع قصیده‌یی جهت سلطان گفته در صحبت اول مزاج اشرف سلطان متوجه رعایتش گردیده او را همراه خود بمرور آورد». اگر این اشارت امین احمد، همه یا جزئی از آن، را بپذیریم طبعاً قبول اشاره حمدالله مستوفی دشوار میشود. اشاره افسانه‌مانندی که در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی آمده و در بعض مأخذ دیگر می بینیم بدین شرحست: «گویند در اول برزگر سلطان بود، در پنبه‌زاری او را دید که می‌گفت: اشتر دراز گردنا دانم چه خواهی کردنا

گردن درازی می‌کنی پنبه بخوای خوردنا

سلطان در او بوی لطف طبع یافت، او را ملازم کرد و تربیت فرمود تا بدان مرتبه رسید که بطرز شعر او تا [این] غایت، شعر نگفته‌اند». نادرستی این قول هم از قدیم مورد توجه تذکره نویسان بوده است<sup>۵</sup> و بعید

۱- مقایسه شود با «کر» در بهاوی بمعنی کوه.

۲- شار عنوان پادشاهان محلی غرجستان است.

۳- معجم البلدان ج ۱ ذیل کلمه «الجبل» و نیز به همان کتاب ذیل کلمه «غرجستان» مراجعه شود.

۴- تذکره هفت اقلیم چاپ تهران، ج ۲ ص ۱۱۸.

۵- تاریخ گزیده چاپ تهران ۱۳۳۹ ص ۷۴۰-۷۴۱.

۶- تذکره الشعراء دولتشاه، چاپ هند ص ۴۴-۴۵.

نیست که این شعر چهار مصرعی هشت هجایی واقعاً نخستین شعر عبدالواسع در کودکی بوده و بعدها بسبب توجیه آن افسانه مذکور ساخته شده باشد؛ و بهر حال توضیحاتی که دربارهٔ مدروحان شاعر خواهم داد معلوم میدارد که او پیش از سنجر هم شاعری میکرد و آغاز عمر خود را در خدمت سنجر نمی گذرانیده است.

آنچه در باب بدایت حال عبدالواسع باید به حدس قریب یقین گفته شود آنست که وی با حرارت سرگرم فرا گرفتن علوم ادبیه و تحصیل ادب تازی و پارسی بوده است زیرا استادی و مهارتش در نثر و نظم این هر دو زبان و کثرت اطلاعاتش از زبان فارسی و عربی و فرهنگ اسلامی تحصیلات ممتد او را در بدایت حال مسلم می دارد. شاعر باشنایی خود بزبان عربی و قدرت در نثر و نظم عربی بارها اشاره کرده است: بصد هزار زبان بیشتر همی خوانند قصایدی که ترا گفته ام بدین دوزبان

\*

اگر چه در عرب و در عجم سمر گشتست  
نه شعر اوست بوصف شمایل تو محیط  
شعر گفتن تازی و پارسی جبلی  
نه طبع اوست بنظم فضایل تو ملی ...

\*

ای کمر بسته بفرمان تو گردون چو جبل  
بسر تو که ز مدح تو شناسد قاصر  
بهوای تو روان جبلی مرته نیست  
هر چه در تازی و در پارسی اورا سختست

\*

پیوسته بالفاظ دری وصف تو گویم  
چون مدح خداوند بالفاظ حجازی

\*

این سخنهای مرا در تازی و در پارسی  
بپارسی و بتازیست نظم و نثر مرا  
از خداوندی بهر وقتی همی تحسین کند  
بشرق و غرب مسیر و ببر و بحر مجال

و این اشارات را پاره‌یی اشعار عربی و دو ملمع که در دیوان خود آورده (ص ۴۸۵ همین کتاب) و اشارهٔ سمعانی و نقل فوطی از او تأیید می کند. کلام فوطی چنین است: «بديع الزمان فريد الدين ابو الفضائل عبدالواسع بن عبد الجامع الجبلي الهروي الاديب، ذكره تاج الاسلام ابوسعاد السمعاني في كتاب المذيل وقال: كان من الشعراء المتقدمين في نظم الاشعار الفارسية، ولما حصل له الحظ في اللغة الفارسية اهتم

بتحصیل اللغة العربیة ونظم الاشعار و تحبیر الرسائل المنقحة و كان أعجوبة الزمان  
ونادرة الدوران و أنشد له:

الا اننی عللت نفسي بعدكم      بقوم فلم یسكن فؤادی الیهم  
و كنت احب العالمین لأجلکم      فلما بعدتم فالسلام علیهم<sup>۱</sup>

دروسی به بنام التحفة البهیة والطرفة الشهیة که آقای احمد فارس شندیاق  
بسال ۱۳۰۲ هجری قمری چاپ کرده، رساله‌ی بنثر عربی از عبدالواسع است که  
پس از حمد و ستایش خداوند مردم هرات را نکوهش نموده و بعد از چشم پوشی از  
کردارهای ناصوابشان قصیده‌ی عربی درین معنی از خود نقل کرده و گفته است  
قصیده‌ی بفارسی در همین معنی دارد که مسلماً همان قصیده معروف (منسوخ شد  
مروت و... ص ۱۳ از همین دیوان) است که در بعضی از نسخ دیوان سنایی از شاعر  
اخیر دانسته شده است<sup>۲</sup>؛ این رساله و قصیده باز مؤیدی دیگر بر دعوی شاعر در  
داشتن نثر و نظم عربیست. مطلع قصیده مذکور اینست:

الا یا صاحبی مضی الوفاء      من الدنیا، و حال له المضاء.

از ابیات و مصرعهای عربی که ضمن اشعار پارسی خود آورده است، بذکر  
این دوبیت اکتفا میشود:

و قد أعدَّ لیومَ الرَّحیلِ هَبَّةً      كما یلیقُ بأمثاله سوی الجَمَلِ  
وما یُأسطُ فیما یُرومُهُ أجراً      فصارَ كالجَمَلِ المُستَکینِ فی الوَحَلِ<sup>۳</sup>

در نثر پارسی نیز جبلی دست داشته و علی‌الخصوص در ترسل مشهور بوده  
و صاحب دیوانی رسائل تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف امیر نیمروز را (که بعداً  
از او یاد خواهیم کرد) بر عهده داشته است<sup>۴</sup>. از میان رسائل او یکی در مجموعه‌ی از

۱- از یادداشتهای آقای محمد تقی دانش‌پژوه، مستفاد از یادداشتهای مرحوم عباس اقبال.

۲- رجوع شود به مقاله آقای محمد محیط طباطبائی، مجله آموزش و پرورش سال هشتم  
شماره ۱۱-۱۲.

۳- دیوان سنایی چاپ آقای مدرس رضوی ص ۴۵.

۴- همین کتاب ص ۴۳۴.

۵- وزارت درعهد سلاجقه بزرگ، مرحوم عباس اقبال، ص ۲۹۶.



نامه‌های اخوانی و سلطانی دوره سلجوقی که در کتابخانه نئین گراد و نسخه عکسی آن در کتابخانه ملی ایران محفوظست، آمده است. آن نامه اینست<sup>۱</sup>:

«آرزومندی را بدان خدمت نهایت نیست و چون این خدمتکار حسن اجادت رأی سامی سماء الله باخلاص عبودیت خویش در هواخواهی می‌شناسد، در شرح اشتیاقی که تشییب مکاتبست مبالغت نمی‌کند، تا بخدمتکاری لایق‌تر و بآداب نزدیک‌تر باشد؛ و اگر پیش ازین در خدمت مراسلت تقصیری کرده است بر اقامت اوراد [و] دعای خیر مواظبت می‌نموده است و مجالس را بذکر آن مکارم اخلاق و نشر آن محامد آثار آراسته می‌داشته و از ابزد جلت قدرته می‌خواسته تا این خدمتکار را هرچه زودتر سعادت اتصال بدان خدمت میمون و کرامت اکتحال بدان طلعت همایون میسر کند. انه قریب مجیب. والسلام.»

همین قطعه کوتاه سلامت سخن و انسجام گفتار را در نثر عبدالواسع خوب نشان می‌دهد و بر رعایت ایجاز و میانه‌روی او در ایراد صنایع دلیلی واضحست.

\* \* \*

از چگونگی زندگانی و احوال عبدالواسع اطلاع بیشتری در دست ندارم و از دیوانش نیز جز روابطی که باممدوحان خود داشته و ذکر خواهیم کرد، نمیتوان در این باب استفاده کافی نمود. در بعض اشعار او مانند قصیده شماره ۲ ص ۱۳ و قصیده شماره ۳۴ ص ۹۱ و قصیده ۹۵ ص ۲۷۷ و قصیده ۹۶ ص ۲۸۹ و قطعه ۲۸ ص ۱۸۶ اشاراتی بپاره‌بی‌از حوادث و کیفیت زندگانی شاعر دیده میشود و خواننده خود بدانها مراجعه خواهد کرد.

سال وفات عبدالواسع را ۵۵۵ هجری نوشته‌اند و چون او بغالب حوادث عهد سنجر (م. ۵۵۲) در قصائد خود تعریضات و اشاراتی دارد، و نیز از وقایع بعد ازین سلطان اثری چندان در دیوانش نمی‌بینیم، قبول این تاریخ با اشکالی همراه نیست.

---

۱- این نامه را آقای محیط طباطبائی در مقاله خود (مجله آموزش و پرورش) و آقای عبدالحسین نوائی در مقاله «چند نکته راجع به عبدالواسع جیلی»، مجله یادگار سال اول شماره ۸ ص ۴۴-۴۶ آورده‌اند.

تنها مطلب قابل بحث اشاره بیست که جبلی بنابر پیش بینی منجمان بیک حادثه دشوار و وقوع اضطرابی در جهان می کند و چون این پیش بینی وقوع نیافته مدعی بطلان سخنان آن قوم می شود. این واقعه یک بار در قصیده شماره ۵۶ (از صفحه ۱۲۷ بعد دیوان) که در مدح سنجر و قطب الدین میر میرانست، مذکور افتاده و در بیت های ششم تا دهم آن قصیده مسطور است؛ و بار دیگر در قصیده شماره ۶۵ (از صفحه ۱۸۲ دیوان بعد) در مدح سنجر و امیر فلك الدين على باريك و تهنيت فتح غور که میگوید.

متفق بودند يك چندی همه اهل نجوم      كاضطرابی در جهان آید بحکم اضطراب  
شد همه احکامشان باطل ز فر پادشاه      شده همه اقوالشان بهتان ز فضل کردگار  
بدیهی است که این پیش بینی را نباید منوط بوقوع سیارات در برج میزان (مربوط به سال ۵۸۲ یا ۵۸۳) بدانیم که چند تن از شاعران مانند خاقانی و ظهیر درباره آن اشاراتی دارند؛ بلکه این واقعه همچنانکه استاد فاضل آقای فروزانفر حدس زده است باید مربوط باشد بوقوع زحل در برج میزان که بسال ۴۹۲ یا ۵۲۲ بوده است<sup>۱</sup> و بنابر این باز هم اشکالی در قبول سال ۵۵۵ برای وفات عبدالواسع باقی نمی ماند.

عبدالواسع شاعری توانا و در سخنوری استاد و بقول عوفی<sup>۲</sup> شیوه سخن جبلی «ذو البلاغتين» بود و سخنش بنظر سخن سنجان قدیم در درجه بی قرار داشت که می گفتند: «کس از فضلا نقدی چنین بمعیار قریحت نسنجیده است و در خاطر هیچ فصیح مثل این نگنجیده»<sup>۳</sup> و بحق باید گفت که او از استادان مسلم و از نخستین پیشروان بزرگ تغییر سبك شعر فارسی در قرن ششم و از جمله کسانیست که در سخن او شعر بلهجه ادبای زمان که تا آن وقت آمیزش بیشتری از سابق بازبان عربی حاصل کرده بود، نزدیک شد.

نخستین امری که در سخن او و خاصه در قصائدش نظر خواننده را بخود می کشد علاقه خاص شاعر با آوردن صنایع مختلفست چنانکه میتوان گفت او ابراد

۱- سخن و سخنوران ج ۱ ص ۳۳۰.

۲- لباب الالباب ج ۲ ص ۱۰۴.

۳- ایضا ص ۱۰۸.

صنایع را درقصائد خویش غالباً مبنی و اساس ایراد مضامین و آوردن معانی قرار می‌دهد و درین مورد بهمه صنایع بدیعی که بتوان در شعر از آنها استفاده‌یی کرد نظر دارد. ترصیع و مماثلہ و موازنه و آوردن انواع جناسها و تضاد و ابهام و لف و نشر و تقسیم و مراعات نظیر از صنایعی است که بیش از همه مورد علاقه اوست. بر روی هم کمتر اتفاق می‌افتد که قصیده‌یی را ازو شروع کنیم و درهر بیت بصنعتی، که غالباً از صنایع مذکورست، باز نخوریم. اما عجب در آنست که شاعر درعین آنکه توجه تام بصنایع دارد مغلوب آنها نیست یعنی درهمال حال که از آوردن صنعتهای گوناگون غافل نمی‌ماند معانی دقیق را در مدح و تغزل و نسیب بکار می‌برد و از عهده آنها نیز بخوبی برمی‌آید و چنانست که صنعت در نزد عبدالواسع خود وسیله‌یست برای یادآوری مضامین و معانی جدید بشاعر. علاوه برین قدرت طبع و وسعت اطلاع و زبردستی حیرت‌انگیز شاعر در تصنع وقتی که همراه با وسعت اطلاعات ادبی او می‌گردد با توانایی خاصی می‌بخشد که بی‌احساس هیچگونه خستگی صنعتها را بتکرار و توالی بیاورد.

بهر حال تصنع شاعر درقصائد او مانع ایراد معانی و مضامین نشده بلکه بمدآن قرار گرفته است و این خاصیت را در آثار غالب شعرای قرن ششم میتوان یافت و شاید اگر آنان را وادار بسادگی در سخن میکردند بخلق آن همه معانی و مضامین دقیق توفیق نمی‌یافتند. هر طبعی و قریحتی شرایطی برای سخنوری می‌پسندد. طبع فرخی و فردوسی در سادگی و روانی سخن قادر بر خلق معانی و مضامین است و طبعها و قریحتهای شاعرانی چون عبدالواسع واثیر و نظایر آنان همراه تصنع؛ و وقتی که بندهای گران تکلف را برپای آنها نهند کار نسو و تازه انجام می‌دهند.

قدرت بیان عبدالواسع بمرتبه بلندی مرهون کثرت اطلاع او از دوزبان‌پاری و تازیست. وی مخصوصاً برای استفاده از مفردات و ترکیبات تازی حدوقیدی نمی‌شناسد و هر چه بتواند و بمیزانی که بخواهد واژه‌های عربی بکار می‌برد. گاه مبالغه‌وی در این

راه بجایی میرسد که خود نیز متوجه ابن افراط میشود<sup>۱</sup>. همین افراط و مبالغه‌ی را که شاعر در ایراد مفردات تازی دارد در مورد مرکبات آن زبان نیز بکار می‌برد. ترکیبات تازی که عبدالواسع در اشعار خود دارد فراوان و همگی مایه‌ی زبان زبان پارسی است و از غالب آنها احترام‌زیسر بود. برای نمونه از چند قصیده‌ی او ترکیبات عربی نادر بایسته را بیرون می‌کشم و اینجا ذکر می‌کنم.

در قصیده شماره ۱۵:

بینات المرسلین - معجزات الانبیاء - دار السلام - شمس الضحی - فوق السموات  
العلی - مرفوع المحل - ممنوع الحمی - فوق الثریا - تحت الثری.

در قصیده شماره ۱۴:

دار النعم - حسن المآب - نار الجحیم - سوء العقاب - بش المصبر - نعم الثواب -  
لیل الوصال - يوم الحساب.

در قصیده شماره ۳۳:

فلك المستقیم - علی العموم - دار الجزاء - سریع الفنا - دار السلام - شمس الضحی -  
ماء الحیوة.

در قصیده شماره ۱۰۲:

طلق الجبین - رحب الجنان - فوق السموات العلی - تحت الثری - بیت الحرام -  
ذات العمد - سبع الطباق - دار الجنان.

عبدالواسع خود را در آوردن اینهمه ترکیبات عربی آزاد و مختار می‌دانست و در کمتر قصیده‌ی از آنها احترام می‌جست و چون آنها را همراه شماره مبالغه آمیز مفردات عربی کنیم غالب اشعار او را بصورتی در می‌آورد که گویی عربی زبانی پارسی می‌گوید و همراه واژه‌های زبان مادری خود تفصلاً لغتهای پارسی هم می‌آورد!

پیدا است این مبالغه و زیاده روی در استعانت بی دلیل از زبان عربی نتیجه مستقیم

۱ - خود در قصیده شماره ۸۵ می‌گوید:

زیرا که در اندیشه این قافیه تنگ از دست من آمد بفغان باب بفعل

سیاست دینی عصر شاعر و وجود مدارس دینی (که زبان تحصیل در آنها عربی بوده است) و مولود توجه اهل زمان با آنچه باز بسته باسلام باشد، مانند فرهنگ و زبان عربی، و جز آنهاست.

عبدالواسع از زبان عربی تنها با آوردن مفردات و ترکیبها در شعر خود اکتفا نکرد بلکه جمله‌های متعدد عربی را هم در عبارتهای فارسی گنجانده و ازین کار او هم نمونه‌های بسیار می‌توان داد. از آنجمله در صفحه‌های ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ و ۵۲ (دوبار) و ۱۶۹ و ۱۷۰ (دوبار) و ۲۷۴ و ۳۱۲ (دوبار) و ۴۳۴ و ۶۴۲.

تکرار بعضی از ترکیبات مانند ذات‌الحبک، شمس الضحی، فلك المستقیم، تحت‌الثری، دارالبوار، ذات‌العماد، سبع‌الشداد و امثال آنها هم از اختصاصات عبدالواسع است. گویا شاعر از یکنگونه ترکیبها خشنود و با آنها مأنوس بود. نظیر همین تکرار را در مضامین شاعر نیز می‌بینیم و بویژه در غالب قصائد او ملاحظه می‌کنیم و مانند آنست که شاعر بجای آنکه بخود زحمت یافتن مضمونها و معانی تازه دهد و سالیلی برای تکرار آنها می‌جوید و می‌خواهد از آنها تا ممکن است استفاده کند.

در مقابل این نقص عبدالواسع محاسن عمده‌بی از حیث شاعری دارد. وی در وصف و مدح و تشبیه و بکار بردن استعارات بواقع نیرومندست. وصفهایی که از طبیعت و میدانهای جنگ و قلاع کرده سخت دل‌انگیز و همراه با مهارت و چیره‌دستی گوینده است. در قصیده‌های شماره ۷۰ و ۱۰۲ و ۱۰۴ نظیر این مهارت را در نسج کلام و ایجاد ترکیبات بدیع بکار می‌برد. ترکیبات او یعنی آنها که خود بصرافت طبع ایجاد کرده (نه آن ترکیبها که از عربی بفارسی نقل نموده) است چنان فصیح و استوارست که همیشه میتواند بکار رود و غالب آنها جنبه تشبیهی و استعاری دارد مانند «آب‌رنگ» و «بادزخم» و «نار فعل» برای شمشیر و «ابر سیر» و «رعد بانگ» و «برق نعل» برای اسب و «زمین آرا» و «گردون‌سا» و «دوداندام» و «آتش دل» و «شبه دیدار» و «گوهر بار» و «مینا پوش» و «دیبان» برای ابر، و «مصاف افروز» و «اعدا سوز» برای ممدوح و «ملک تأیید» و «دیو آیین» و «فلك تأثیر» و «کوه آلت» و «نهنگ آسب» و «شیر آفت» و «پلنگ آشوب» و «پیل افکن» برای لشکر و صدها

نظیر این ترکیبات دقیق و مقارن با اندیشه‌های بدیع که البته خواننده می‌تواند در هر جای دیوان او ملاحظه کند. در حقیقت باید گفت که عبدالواسع از راه ترکیب خلق معنی می‌کند و با درهنگام خلق معانی ذهنش متوجه ابداع ترکیبهای تشبیهی و استعاری می‌گردد.

نکته‌یی که نباید ناگفته گذاشت آنست که جبلی اگر چه برای استفاده از لغات و ترکیبات و حتی جمله‌های عربی در سخن خود حدوقیدی نمی‌شناسد، اما از آوردن کلام ساده و روان نیز، هر گاه بخواهد، عاجز نیست. بعضی از قصائد و غالب غزلها و رباعیها و ترکیب بند و مقطعات او اشعاری ساده و روانست و آثار تصنع و تکلف در آنها کمتر و گاه بسیار کم دیده میشود و نشان می‌دهد که او بر طبع خود حکم می‌کند و آنرا بهر راهی که بخواهد می‌برد.

نکته مهم دیگر در باره کلام عبدالواسع آنست که او در نظم بتنوع و طبع آزمایی در انواع مختلف شعری که تازمان او متداول بود مانند قصیده (مدح و رثاء) و مقطعات (در معانی مختلف) و ملمع و ترکیب و تسمیط و رباعی و غزل علاقه داشت و در همه آنها موفق بود.

اگر چه عبدالواسع را باید بواقع قصیده سرای بزرگ و استادی که مبداء تحول سبک درین نوع از شعر شده باشد شمرد، لیکن در همان حال نباید از اهمیت وافر او در غزل سرایی غافل ماند.

چنانکه میدانیم در نیمه دوم قرن ششم غزل فارسی با ظهور شاعرانی از قبیل سمایی و انوری و ظهیر و عطار و همدورگان این استادان بسیار راه تکامل پیمود و بحدی آمادگی کمال یافت که توانست در قرق هفتم و سیله بزرگ استادی و شهرت سعدی و مولوی قرار گیرد.

مقدمه این تکامل را باید در چند تن از شاعران نیمه اول قرن ششم مانند معزی و سنائی و عبدالواسع جست و جو کرد. عبدالواسع مانند سنایی با سرودن غزلهای متعدد و باوزان و قوافی و مضامین و مطالب گوناگون توانست این نوع بسیار مهم از شعر فارسی را استقلال بخشد و سمت بزرگی از دیوان خود را بدان اختصاص دهد. غزلهای او اگر چه از سبک عمومی قصائد بی تأثیر نیست، لیکن آنها را نباید دور از



سادگی کلام و خالی از لطافت سخن و دقت معانی دانست. درین غزلیها، علاوه بر معانی و مضامین عاشقانه، گاه اثر اندیشه‌های عرفانی مشهودست و بدین ترتیب باید او را از جمله قدیمترین شاعرانی پنداشت که بپیوندادن مضمونهای غنائی و فکرهای عرفانی در غزل قیام کرده‌اند.

شاید با توجه بمطالبی که گفته‌ایم بتوان باین نکته پی برد که عبدالواسع از شاعرانیست که توانسته‌اند در نیمه اول قرن ششم مقدمات تحول سبک سخن را در شعر فراهم آورند. وی درین راه در زمره استادانی از قبیل مسعود سعد و ابوالفرج رونی و سنائی قرار میگیرد و مانند همه آنها درین زمینه موفق و کامیابست.

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

## ممدوحان جبلی

عبدالواسع شاعری مداح بود و با آنکه دردیان او بغزلهای متعدد و ترانهای دلپذیر باز میخوریم، باز در اشعارش غلبه باشعرهای درباری و قصائد مدحی است. وی پادشاهان غوری و سلاطین سلجوقی بزرگ و سلجوقیان قاوردی و غزنویان و پادشاه نیمروز و بعضی از امرا و صدور معروف شرق را که از خوارزم تا کرمان میزیسته‌اند، مدح گفته است. از میان این ممدوحان که عده آنان کم نیست، بعضی از سلاطین و امیران و وزیران و رجال علم و ادب را اینجا باختصار ذکر می‌کنیم.

۱- شمس الملوك يمينا الدولة امين الملك شهاب الدين طغرل تکین قماروی بن النجی بن قچقار: پدرش النجی بن قچقار از غلامان سلاجقه بود. اسم او را اکنجی هم نوشته‌اند. ابن اثیر گوید که سلطان برکیارق او را بحکومت خوارزم برگزید و خوارزمشاه لقب کرد. وی در سال ۴۹۰ باده هزار سپاهی برای پیوستن ببرکیارق عزیمت خراسان نمود و در راه با سیصد سوار پیشتر از سپاهان خود راه مرو گرفت و بشرا بخوارگی نشست. دوتن از امرای او بنام قودن و بارق قشاش بیاری پانصد سوار او را در همان سال بقتل رسانیدند<sup>۱</sup>. طغرل تکین قماروی بن النجی در

---

۱- کامل التواریخ ابن اثیر حوادث سال ۴۹۰. - تاریخ جهانگشا، عطا ملک جوینی طبع لیدن ج ۲ ص ۳ وحاشیه آن

سال ۴۹۰ بعد از پدر بجای او خوارزمشاهی یافت. عبدالواسع میگوید که او نزد سلطان معزز و محترم و از فرزند گرامی تر بود (ص ۱۷۸ دیوان) و بهمین سبب حکم او را بروایت بزرگ و شهرهای معتبر جاری ساخته بود (ص ۱۷۹) و خوارزم بسبب حکومت و حضور او بر همه شهرها برتری یافت (ص ۱۸۰) و شاعر بسبب دوری دیار مدیح ویرا نزد او می فرستاد. میدانیم که از سال ۴۹۱ هجری خوارزمشاهی به محمد بن انوشنگین غرچه انتقال یافت و ازین پس درخاندان او بود؛ و چون سنجر هم خود از سال ۴۹۰ حکومت خراسان داشت نه سلطنت، پس این سلطان ابوالحارث سنجر نیست بلکه سلطان برکیارقست و این اشارات باید در حدود سال ۴۹۰ صورت گرفته باشد و درین صورت تاریخ شاعری عبدالواسع بدهه آخر قرن پنجم کشانیده میشود، یعنی پیش از سلطنت سنجر و حتی آغاز حکومت او. جبلی طغرل تکین دیگری را ملقب به «اسفهسالار عزالدین» مدح گفته است. نامش در تاریخ بی‌هیچ آمده و گفته شده است که شرف الدین ظهیر الملک ابوالحسن علی بن الحسن بی‌هقی (م ۵۳۶) بعد از عمل هرات بوزارت او ارتقاء داده شد.<sup>۱</sup> درباره شرف الدین ظهیر الملک بعد از سخن خواهیم گفت و ضمناً باید بدانیم که این عزالدین طغرل تکین ممدوح انوری نیز بود.<sup>۲</sup>

۲- ابوالمظفر حسام الدین علاء الملک شمس المعالی امیر اسماعیل بن محمد گیلکی رئیس باطنیه در جنوب خراسان و از ممدوحان امیر معزی شاعرست<sup>۳</sup> که مقر او طَبَس بوده است. البته میدانیم طَبَس نام دو شهر بوده بین نیشابور و اصفهان که یکی راطَبَس گیلکی و دیگر راطَبَس مسینان می گفتند (بعبری طَبَس العناب و طَبَس التمر)<sup>۴</sup> و مسلم است که مقر یا منشاء امیر اسماعیل گیلکی طَبَس گیلکی بود

۱- تاریخ بی‌هق چاپ تهران ۱۳۱۷ بتصحیح مرحوم مفور بهمنیار، ص ۲۲۶

۲- دیوان انوری چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲ ص ۷۹ مقدمه

۳- رجوع شود به دیوان امیر معزی چاپ مرحوم عباس اقبال ص ۱۲۵، ۳۸۲، ۷۵۶، ۶۶۷.

۴- معجم البلدان ذیل کلمه طَبَس و طَبَس.

و چون چنانکه میدانیم قسمت جنوبی خراسان یعنی قهستان در آن ایام از مراکز مهم تجمع اسمعیلیه بوده او در دوره فترت بین ملکشاه و سنجر در آن نواحی امارت و قدرت داشت و هنگامی که سنجر بقصد قتال با امیرداد بسک حبشی در خراسان سپاه گرد می آورد او را به پنجهزار تن از باطنیان یآوری داد<sup>۱</sup>

۳- ابوالمعالی عبدالصمد وزیر : عبدالواسع چند قصیده بنام او سروده و او را باعنوانهای نایب وزیر عجم (ص ۲۷۲ دیوان) و وزیر خاتون (ص ۲۵۹) ذکر کرده است و گویا لقب ملک الوزراء که در قصائد خود باو داده از باب تعارفات مداحانه باشد.

۴- امیراجل اختیار الدین جوهر خادم که از مماليك معزز و از سرداران سنجر بوده است نسبت بشاعر محبت بسیار داشته و او را تربیت می کرده است (ص ۹۶ دیوان). جوهر المقرب الخادم بعد از آنکه سنجر ری را بخود اختصاص داد از جانب سلطان بر آن گماشته شد و او یکی از مماليك خود را بنام عباس بر آن حکومت داد. چون جوهر خادم بدست باطنیه کشته شد امیر عباس به انتقام او بسیاری از آنان را بقتل آورد و مناری از سر آنان ترتیب داد که مؤذنین بر آن اذان می گفتند<sup>۲</sup>.

۵- شهاب الدین ابوالفتح محمد : جبلی او را در قصیده شماره ۱۳ (ص ۴۵ دیوان) مدح گفته و نام و لقب و کنیه او را بنحوی که نوشته ایم بتعریض و تصریح آورده و او را از نائبان منتخب سلطان معرفی کرده است و ضمن آن قصیده اشاره بواقعه هائل می کند که ابوالفتح از آن سالم بیرون آمد و دور نیست که این واقعه که

۱- اخبار الدولة السلجوقية از صدرالدین ناصر بن علی، طبع لاهور ۱۹۳۳، ص ۸۷. و نیز درباره امیر اسمعیل گیلکی رجوع شود به وزارت در عهد سلاجقه بزرگ، ص ۲۸۰ بعد

۲- اخبار الدولة السلجوقية ص ۱۱۳ و تاریخ دولة آل سلجوق عماد الدین محمد اصفهانی، اختصار البنداری، چاپ مصر ۱۳۱۸ هجری ص ۱۷۴.

«کردبسی ملک را خراب» واقعه مشهور قطوان باشد که سال ۵۳۶ میان سنجر و گورخان بر دسر مرقد در محل قطوان اتفاق افتاده و بشکست سنجر و قتل و اسارت گروه بسیار بزرگی از سپاهیان و سرداران و بزرگان حضرت او منجر شده بود.

۶- عمادالدوله مغزالدین و الدنيا ارسلان شاه بن کرمانشاه بن قاورد سلجوقی ششمین پادشاه از قاوردیان کرمان که بعد از ایرانشاه بن تورانشاه بن قاورد اورا سال ۴۹۵ بسطنت برگزیدند و چهل و دو سال سلطنت کرد.<sup>۱</sup>

۷- یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود که از سال ۵۱۱ تا ۵۵۲ بر غزنین حکومت کرد و بنا بر اشاره دولتشاه و امین احمد رازی چنانکه دیده ایم، عبدالواسع در بدایت کار خود نزد این پادشاه رفته و چهار سال مدح او گفته بود و چون سلطان سنجر بمدد بهرامشاه بغزنین رفت عبدالواسع اورا مدح گفت و مورد عنایت سلطان قرار گرفت. لابد مراد از سفر سنجر بغزنین لشکر کشی او برای برانداختن ارسلان شاه بن مسعود و بتخت نشاندن بهرامشاه (۵۱۱ هجری) است و درین صورت بهرامشاه قبلاً پادشاه نبود تا مداحی در درگاه خود داشته باشد. چه بعد از مسعود ارسلان بتخت نشست و بهرامشاه بخراسان رفت و مدتی در درگاه خال خود سنجر بود تا او بغزنین لشکر کشید و بهرامشاه را بر تخت سلطنت غزنویان نشاند.<sup>۲</sup>

۸- تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف ملک نیمروز که شاعر چند قصیده را باو اختصاص داده و گویا خود منشی این پادشاه بوده است.<sup>۳</sup> ضبط صحیح اسم او

۱- برای اطلاع از احوال او رجوع شود به تاریخ سلجوقیان کرمان لمحمد بن ابراهیم، چاپ بریل ۱۸۸۶، ص ۲۵-۲۸ و بدایع الزمان فی وقایع کرمان از ابو حامد احمد بن حامد کرمانی، چاپ آقای دکتر مهدی بیانی ۱۳۲۶، ص ۲۱-۲۴

۲- طبقات ناصری بتصحیح آقای عبدالحی حبیبی قندهاری ج ۱ ص ۲۸۴-۲۸۶

۳- وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، مرحوم عباس اقبال، تهران ۱۳۳۸، ص ۲۹۶

همانست که آورده ایم و مأخوذ از اشعار جبلی است اما منهاج سراج ملک تاج الدین ابو الفتح بن طاهر آورده است و بعضی تاج الدین ابو الفضل ناصر بن طاهر نوشته و در سلجوقنامه تاج الدین امیر ابو الفضل نگاشته اند. وی از ملوک نيمروز سيستان و از دست سنجر حکمران آن سامان بوده است «و در مصافهای معظم و لشکر عرمرم پهلوان سپاه او بودی و او را در مصاف غزنين و جنگ پيلان مقاماتست»<sup>۱</sup> و با سلطان در جنگ قطوان (۵۳۶ هجری) شرکت کرد و اسیر شد لیکن یکی از زنان گورخان با او تعلق خاطر پیدا کرد و او را از بندرهای داد و تاج الدین یکسر بیسیستان رفت و همانجا بود تا در گذشت.<sup>۲</sup> ظهير الدین نيشابوری گفته است که درين جنگ بعد از فرار سنجر «ملک نيمروز تاج [الدین] ابو الفضل در قلب بجای سلطان بایستاد و جنگهای سخت کرد. لشکر خطای از او شگفتی و اعجاب نمود، او را پیش الخان بردند با ترکان خاتون (زن سنجر) که هم آنجا مانده بود، ایشان را نیکو میداشت و بعد از یکسال هر دو را پیش سنجر فرستاد.<sup>۳</sup> از قصیده شماره ۱۰۴ معلوم می شود که او به همراه سنجر در جنگ غزنين با پادشاه غوری نیز شرکت داشت و در قصیده ۱۰۵ علاوه بر این به همراهیش با سلطان در لشکر کشی عراق نیز اشارتی نمی بینیم.

۹- شيخ الشيوخ جابر بن شيخ الاسلام عبدالله بن محمد انصاری، یعنی پسر خواجه عبدالله انصاری صوفی بزرگ را جبلی در قصیده یی مرثیت گفته است (ص ۴۵۷ دیوان). وی رئیس انصاریان یعنی مریدان خواجه عبدالله انصاری بوده و مجلس وعظ و تذکیر صوفیانه داشته و گویا جبلی با او مریدانه اعتقاد می ورزیده است. بعد از و پسرش عبدالله بن جابر بن عبدالله انصاری بجای پدر نشست و جبلی مرثیه مذکور را برای او فرستاد و چون از خدمت پادشاه (ظاهراً تاج الدین ملک

۱- سلجوقنامه ظهير الدین نيشابوری چاپ تهران ۱۳۳۲، ص ۴۴.

۲- طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۵.

۳- سلجوقنامه ص ۴۶.

نیمروز) اجازه غیبت نداشت بهمین مقدار اکتفا کرد.

۱۰- امیر خاص بك. نام این امیر بك جا در بیت ذیل (صفحه ۲۰۳ دیوان)

آمده است:

بخاصه خاصبك كامروز آن كردی بجای او

که خواهد بود تامحشر تبارش را بدان مقخر

درین مورد اسم و لقبی همراه نام خاصبك نیست. بك جای دیگر (ص ۲۳۵

دیوان) خاصبك را بالقب فلك الدین آورده است و درین مسورد و همچنین صفحه

۲۶۷ گویانساخ بجای باربك که لقبش فلك الدین بود کلمه خاصبك را اشتباهاً ضبط کرده اند.

اما خاصبك نام چندتن از مشاهیر امرای سلاجقه خراسان و عراق بوده است

و از آنجمله نام دوتن را میبریم که شاید مراد و ممدوح عبدالواسع بوده اند.

نخست امیری از امرای سنجر که سلطان بوی لطف و محبت بسیار داشت و

مدتی در هرات فرمانروایی می کرد و بعد از چندی غیبت که گویا بر اثر سعایت حساد

و گماشتگان و غلامان خود و مصادره مال او صورت گرفته بود، باز مأمور هرات شد

و مجدداً مورد عنایت سلطان قرار گرفت و بتشریف سلطان مفتخر گشت (قصیده

شماره ۹۲ صفحه ۲۶۷ دیوان).

دوم خاص بك دیگری که از امرای سرداران بزرگ دوره سلجوقیان بوده و

سلاجقه عراق اختصاص داشته است. این خاصبك در دربار سنجر نبوده و تنها بك

بار درری بخدمت سلطان رسیده و سنجر با او گویا بسته و او را سخت معزز داشته

بود. وی امیر خاصبك بك ازسلان بن بلنکری الحاحب است که پسر ترکمانی

بود از نقبای غزان که بآذربایجان آمده بود و پسرش خاصبك که جوانی نوسال بود

در آنجا بتفصیلی که ظهیر الدین نیشابوری در سلجوقنامه آورده است، در نزدیکی



شراب و اردبیل مورد عنایت سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه قرار گرفت و سپس امیرچاولی جاندار سپهسالار مسعود اورا آزمود و بفرزندی پذیرفت. ازین پس خاصبک مراحل ترقی را پیمود و در شمار امیران بزرگ درآمد و حکمرانی اران و عراق یافت و دربسیاری از وقایع و جنگ‌های عراق شرکت یافت مخصوصاً در سال ۵۴۱ در جنگ میان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه و امیربوزابه جانب مسعود را داشت و او بود که بعد از اسارت بوزابه اورا باشمشیر خاص مسعود بدو نیم کرد و در سال ۵۴۳ که سنجر برای تمشیت امور عراق بری آمده بود باشارت مسعود با تحف و هدایا بخدمت سلطان رسید و در همان روز ورود او سلطان با وی گوی باخت و چون چابک‌سواری خاصبک مشاهده کرد «مسعود را گفت خاصبک زیاده ازین درجه و مرتبه استحقاق دارد»- شاید اشاره‌یی که عبدالواسع بلطف سلطان کرده و در بیت مذکور دیده‌ایم راجع بهمین امر باشد و درین صورت قاعده<sup>۱</sup> باید عبدالواسع به‌مراه سلطان یا امیر نیمروز یعنی تاج‌الدین ابوالفضل در اردوی سنجر حاضر بوده باشد. بهر حال خاصبک در خدمت مسعود چنانکه در خور جلالت و شجاعت او بود مرتبه<sup>۲</sup> بلند یافت و در ترقی و وفق امور سهیم گردید و بعد از او در عهد ملک‌شاه بن محمود و نیز در عهد محمد بن محمود در همان قسدرت باقی بود لیکن در عهد پادشاه اخیر امرا با سلطان مواضعه نمودند و خاصبک را در کوشک مسعودی همدان در محرم سال ۵۴۸ مغافصه<sup>۳</sup> دستگیر کردند و کشتند و اموال و خزانه او را که از غارت اموال خلق خدا فراهم آمده بود بغارت بردند. گویند در خزانه او آن روز سیزده هزار اطلس سرخ بغارت بردند و از شرابخانه او بیرون از آلات زرین و سیمین که معهود بود، هفت خم سیمین یافتند که از جهت شراب خاص تر تیب داده بودند...<sup>۴</sup>

۱- درباره او رجوع شود به راحة الصدور راوندی ص ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷.

۲- ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۹-۲۶۲ و نیز به اخبار الدولة السلجوقیه ص ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸.

۳- ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷ و همچنین به سلجوقنامه<sup>۵</sup> ظهیرالدین نیشابوری ص ۵۸-۶۸.

۱۱- عزیزالدین ابوالفتوح افضل خراسان. مجلسی او را ضمن تهنیت بنای خانه اش در قصیده شماره ۱۹ (ص ۶۳ دیوان) ستوده و در آن نامش را عزیزالدین ابوالفتوح افضل خراسان آورده و شرف خاندان خواجه یمن شمرده است. وی باید ابوالفتوح علی بن فضل الله طغرائی (غیر از طغرائی شاعر و غیر از طغرائی وزیر سنجر) باشد که در سال ۵۵۹ هجری از جانب اهل هرات بحکومت برگزیده شد و باطاعت مؤید آیی به درآمد.<sup>۱</sup>

۱۲- امیر فک الدین علی باریک الحاجب از حاجبان و امرای متنفذ دوره سلطان سنجر سلجوقیست و او را نباید با «علی بارالحاجب» که از امیران قدرتمند عهد سلطان محمد بن ملکشاه و محمود بن محمد سلجوقی بود<sup>۲</sup> اشتباه کرد چه اصلاً در مآخذ اسم این «علی بار» را بآلقب فک الدین نیاورده اند و آن علی حاجب (= باریک) که لقب فک الدین دارد مردی دیگرست بنام فک الدین علی چتری که حاجب سلطان سنجر و برکشیده آن پادشاه از مرتبه مسخرگی بمنزلت حاجبی بود و هرات را در اقطاع داشت. بنابراین باید ظاهراً ممدوح عبدالواسع در چند قصیده او (صفحات ۵۵ و ۹۳ و ۹۴ و ۱۱۸ و ۱۸۲ و ۲۲۲ و ۲۶۵ و ۳۳۶ و ۳۸۴ و ۶۳۰ ازین دیوان) همین فک الدین علی چتری حاجب باشد. علی چتری در سال ۵۴۴ به همراه حسین بن حسن غوری بر سلطان سنجر خروج کرد و نزدیک هرات جنگی میان سلطان و این دو عاصی در گرفت و هر دو اسیر شدند. سنجر فرمود که علی چتری را زیر علم بدو نیم زنند، در سلجوقنامه فک الدین علی حاجب را «خیری» بجای «چتری» ضبط کرده اند.<sup>۳</sup> وی بانی مسجدی در هرات بود که ذکر آن در تواریخ بتکرار

۱- درباره او رجوع شود به دیوان انوری، چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲ ص ۷۷-۷۸ از مقدمه.

۲- راحة الصدور ص ۱۶۸ و ۱۷۶.

۳- سلجوقنامه ظهور الدین نیشابوری ص ۴۷ و ۵۲.

آمده است.<sup>۱</sup>

۱۳- نورالدوله دُبیس بن ملک العرب سیف الدولة صدقة بن منصور بن دُبیس بن علی بن مَزید الاسدی: عبدالواسع ابن امیر عرب را همراه فلك‌الدین امیر علی باربک مدح کرده است درین مطلع:

بصبوحی بگه صبح نشینند بهم شاه اهل عرب و نایب سلطان عجم...

پادشا زاده آزاده دبیس صدقه شه خورشید لقا خسرو خورشید هم

(ص ۲۶۵ دیوان)

دبیس از امراء بنی مزید بوده است. پدرش صدقه در ابتدای دولت سلطان محمد بن ملک‌شاه در بغداد بر سلطان عاصی شد و در جنگ سختی که سال ۵۰۱ بین محمد او و در گرفت بقتل رسید و او را نشانی چند که در تن داشت از میان کشتگان باز یافتند و سلطان سراورا نزد سنجر برادر خود بخراسان فرستاد.<sup>۲</sup> پسرش نورالدوله دبیس با سلجوقیان از در مدارا درآمد و یکچند از بیم مستر شد خلیفه در پناه سنجر و سلاجقه عراق قرار گرفت و در ماه رجب سال ۵۲۷ همراه طغرل بن محمد بن ملک‌شاه بطبرستان رفت و باهم مهمان اسپهبد علی باوندی پادشاه طبرستان بودند و اصفهید بهر دو هدایای گرانبها داد. لیکن در عهد مسعود بن محمد بفرمان این پادشاه بسال ۵۲۹ نزدیک خوی بدست غلامی ارمنی بقتل رسید و بعد از او صدقه‌الثانی بجایش نشست و بک‌آبه بفرمان مسعود مأمور گرفتن حله پایتخت مزیدیان شد لیکن این کار انجام نیافت و چون مسعود بسال ۵۳۱ ببغداد رفت با صدقه از در صلح درآمد.<sup>۳</sup> درباره دبیس بن صدقه بیادداشت‌های آقای کتابادی ذیل شماره (۳) از تعلیقات

۱- مطلع‌المدین. لاهور، ح ۲ ص ۷۵۱-۷۵۲؛ روضة الصفا چاپ هند ج ۶ حوادث سال

۱۸۴۴، تاریخ نامه هرات سیفی هروی ص ۵۹۵.

۲- سلجوقنامه ص ۳۹ و اخبارالدولة السلجوقیه ص ۸۵-۸۱ و راحة الصدور راوندی

ص ۱۵۳-۱۵۴ و ابن‌اثیر حوادث سال ۵۰۱.

۳- طبقات سلاطین اسلام استانیلین پول ترجمه مرحوم عباس اقبال ص ۱۰۷-۱۰۸ و

اخبارالدولة السلجوقیه ص ۱۰۶ و ۱۰۸ و کامل‌التواریخ ابن‌اثیر حوادث سال ۵۲۶ و ۵۲۹.

همین کتاب چاپ اول نیز مراجعه کنید.

۱۴- امیر امام رشیدالدین سعدالملک محمدبن محمدبن عبدالجلیل عمری کاتب بلخی معروف به «وطواط» صاحب دیوان رسائل اتسز و ایل ارسلان، نویسنده و شاعر مشهور (م. ۵۷۳ هجری) را عبدالواسع در یک قطعه شیوا ستایش کرده (ص ۶۱۳ دیوان) و در آن مبتایی از آن استاد اشاره نموده است که شایسته تحقیق است:

بمتاب اندر گفتمی که ندادی بارم  
برمن این ظن بری، آخردل تو باردهد؟  
درباره احوال رشیدالدین وطواط رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۲ ص ۶۲۸-۶۳۳ و مآخذی که آنجا نموده شده است.

۱۵- سدیدالدین حسین بن محمد را جلی یکبار مدح گفته است (قصیده شماره ۱۶ ص ۵۸ دیوان) و او را با عنوان صدر اجل ذکر کرده و گفته است که در ملک سنجر رأی مذهب و رایت مظفر دارد و بر مذهب شافعی است. در شمار وزرای سنجر و یا مشاهیر عهد او چنین کسی را نیافتم لیکن نامش را آورده ام تا مقدمه تحقیقی درباره او باشد؛ و البته او غیر از سدیدالدین دیگری است بنام ابوالمعالی محمد بن سعید که از ممدوحان جلی بوده و نامش را خواهیم آورد.

۱۶- سعدبن زنگی : او مسلماً غیر از اتابک سعدبن زنگی سلفری (۵۹۱-۶۲۳) است و باید از امرای سلاجقه در خراسان و مشرق بوده باشد؟

۱۷- تاج الدین سلجوقشاه بن ارسلان شاه بن کرمانشاه بن قاورد از شاه زادگان قاوردی است که در عهد برادرش محمد بن ارسلان شاه (۵۳۶-۵۵۱) بملت آنکه پدر خود، ارسلان شاه را ناگهان گرفته و از سلطنت معزول و محبوس کرده و بسلطنت نشسته بود، باوی منازعات داشت و چون شکست در کار او افتاد مدتی از کرمان بیرون بود و چندی در لحسا می گذرانید و باز بکرمان آمد تا در اول عهد

طغرلشاه (۵۵۱-۵۶۳) او را مقید و مقتول ساختند<sup>۱</sup>. چنانکه از قصیده عبدالواسع در مدح او (صفحه ۱۴۸ دیوان) برمی آید سلجوقشاه به سنجر پناه برده و از او مدد خواسته بود و عبدالواسع اظهار امیدواری کرده بود که:

از پی تعظیم تاج الدین والدینیا نهد  
تاج شاهی بر سر او پادشاه دادگر  
و مراد ازین پادشاه دادگر سنجرست.

۱۸- معز الدین والدینیا ابو الحارث سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان سلطان بزرگ سلجوقی است که از سال ۴۹۰ (بیست سالگی) از طرف برادر خود سلطان برکیارق حکومت خراسان داشت و از سال ۵۱۱ یعنی بعد از فوت برادرش سلطان محمد عنوان سلطنت خاص او شد چنانکه خطبه او از حدکاشغر تا اقصی بلاد یمن و مکه و طایف و مکران و عمان و آذربایجان تا حد روم خوانده می شد. وفات او در سال ۵۵۲ اتفاق افتاد و در مرو مدفون شد و چون شرح احوال او در منابع مختلف ذکر شده است آوردن آن درین مختصر کاری زائد بنظر می آید و بهترست درین باره بماندگی که در باب تاریخ سلجوقیان در ذیل صفحات پیشین آورده ایم مراجعه کنید خاصه به کتاب اخبار الدولة السلجوقية از صفحه ۸۴ تا ۲۷۹ که همه حوادث عهد سنجر و دست نشانندگان و ذکر وزیران و امیران و حاجبان و سرداران عهد او در آن صحایف ذکر شده است. عبدالواسع قصاید متعدد مشهور درباره این سلطان دارد و در آنها بوقایع عمده عهد سنجر و فتوحات و یاس جنگهای او اشارات و تعریضاتی دارد.

درباره روابط شاعر با این سلطان در کتب تذکره اشاراتی دیده میشود و از آنجمله اشاره حمدالله مستوفی را در اینکه سلطان او را در میان پتهزاری دید و پرورش و تربیت کرد، آورده ایم. این اشاره بنحوی که استاد محترم آقای بدیع-الزمان فروزانفر در جلد اول سخن و سخن وران (ص ۳۲۹-۳۳۰) نوشته اند بعلمت

۱- تاریخ سلجوقیان کرمان از صفحه ۳۰ بعد.

آنکه در حدود سال ۴۹۰ طغرل تکین محمد قمارو را مدح گفته است، مردودست؛ زیرا سنجر هم چنانکه قبلاً دیده ایم در همین سال بحکومت خراسان انتخاب گردید و تازه سرگرم تحکیم کار خود در مشرق بود و مسلماً آغاز سخنگویی کسی که درین سال شاعری مداح باشد پیش ازین تاریخ بوده است؛ و باز چنانکه در ذکر بهرامشاه دیده ایم نوشته اند که سنجر عبدالواسع جبلی را از دستگاه آن پادشاه باخود بخراسان برد؛ و این نکته نیز جای بسی تأمل است. تصور میرود که جبلی از شاعران مقیم دربار سنجر نبود بلکه از هرات یا از درگاه ملک نیمروز برای اوقصاید مدح می فرستاد و یا همراه امرا شاید در بعضی لشکر کشیهای سلطان شرکت می جست (۱). مدح و نام این سلطان در صحایف ۱۷، ۲۷، ۶۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۱، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۹۹، ۴۰۳، ۵۵۳ این دیوان ملاحظه میشود.

۱۹- امیر سنقر خاص: وی از غلامان سنجر و بقول شاعر «از بندگان پسندیده» او بود. عبدالواسع در قصیده شماره ۷۱ اشاره به جشن و سوری میکند که امیر سنقر برای ولادت پسر خود ترتیب داد و ظاهراً سلطان در آن سور حضور داشت. قصیده شماره ۱۲۹ (صفحه ۴۱۴ دیوان) هم بنا بر یکی از نسخ غیر معتمد که در ذیل صفحه مذکور بدان اشاره کرده ایم، گویا در مدح این امیر سروده شده باشد. از میان غلامان سنجر چند تن سنقر نام داشته اند و از آن میان یکی صفت «خاص» داشت.

امام عمادالدین محمد در تاریخ دولة آل سلجوق (چاپ مصر ص ۲۴۸-۲۴۹) شرحی درباره این «سنقر خاص» آورده است. این مملوک از جمله معاشیق سنجر بود و او پیش از دیدن، عاشق وی شد (۱) و به ۱۲۰۰ دینار ش خرید و بمالکش خلعت و مال فراوان بخشید و او را «سنقر خاص» و قره العین و ثمره قلب و ریحانه روح و نتیجه مراد خود معرفی کرد (۱) و فرمان داد تا برای این «نور چشم او» (۱) سراپرده بی چون سراپرده سلطان بزنند و هزار مملوک بخرند تا در رکاب او حرکت کنند و در

۱- اشاره است باین بیت،

هرگز که داشت نیز که دارد ز خروان

درگاه اویسر برند و خزانه‌یی مانند خزانهٔ سلطان برای او ترتیب کنند و ده هزار سوار بوی اختصاص دهند. مدتها بعد سلطان جمیع امرا و رجال خود را فرمان داد که در اتاقی گرد آیند و هنگامی که سنقر را بدرون می‌خواند بادشاه‌ها بر او حمله کنند و پاره پاره‌اش سازند! امرا نیز چنان کردند «و عاد ذلك الضياء دبجوراً و ذلك البهاء هباءً منثوراً»

اگر واقعاً سنقر خاص بهمین نحو که نقل شده از میان رفته باشد، باید میان او و «امیر سنقر الغزی» (یا العزیزی) که در اخبار الدولة السلجوقیه صدرالدین ابوالحسن در جزو امرای سنجر آمده است که با او در جنگ قطوان شرکت کرده و با سارت ترکان خطای در آمده بود، فرق گذاشت.<sup>۱</sup>

چنانکه از کامل ابن اثیر (ذیل حوادث سال ۵۵۲ تحت عنوان: ذکر الحرب بین المؤید و سنقر العزیزی) بر می‌آید، سنقر عزیزی (یا: غزی) در حوادث بعد از سارت سنجر بدست غزان (۵۴۸ هجری) و همچنین پس از مرگ او (۵۵۲ هجری) دخالت داشت و بنا برین معلوم میشود که بعد از سارت بدست خطائیان آزاد شد و چون سلطان با سارت غزان رفت و او چندی در شمار سپاهیان رکن الدین محمود بن محمد بغراخان خواهرزادهٔ سنجر بود (که بعد از خال خود از جانب امرا بعنوان قائم مقام سلطان شناخته شده و در سال ۵۵۷ بدست مؤید آی ابه کور شد)<sup>۲</sup> و سپس او را رها کرد و بهرات رفت و بیاری جماعتی از ترکان در آن شهر تحصن جست و اگر چه از او خواستند که با طاعت ملک حسین پادشاه غور در آید، او نپذیرفت و ترجیح داد که مستقل باشد زیرا شاهد مخالفت امرا نسبت به سلطان محمود بن محمد بود. بعد از این واقعه بین مؤید آی ابه و سنقر عزیزی جنگی در گرفت و سنقر از میان رفت یعنی بقولی از اسب در افتاد و مرد و بقولی بدست گروهی از ترکان کشته شد.

اگر چه می‌توان بعلمت اقامت سنقر عزیزی یا غزی در هرات او را مدد و حجبی شمرد اما تنها اشکال در آنست که او عنوان «خاص» نداشت و حال آنکه در قصیده

۱- اخبار الدولة السلجوقیه ص ۹۴.

۲- جهانکشی جوبنی ۲ ص ۱۵-۱۶

شماره ۷۱ (ص ۲۱۲ دیوان) جلی اشاره به «امیر سنقر خاص» می کند و میگوید:  
 «خاصه امیر سنقر خاص آن ستوده بی  
 کو را نیافرید بهمت خدای یار»  
 و چنانکه میدانیم قصیده مذکور در مدح سلطان سنجرست و شاعر در آن اشاره  
 به جشن ولادت طفلی از سنقر که گویا با حضور سنجر ترتیب یافته بود، می کند.  
 بنابراین همانطور که در آغاز حدس زده ام مراد از این سنقر «امیر سنقر خاص» است نه  
 «امیر سنقر الغزی یا الغیزی» والله اعلم.

۲۰- شمس الدوله علاءالدین ابوالمعالی حسین بن صاعد بن منصور بن  
 محمد از رجال بزرگ علوی و از رؤسا و صاحبان بیوتات بود که عبدالواسع از  
 اجداد او ابوعلی و ابوالحسن و صاعد بن منصور و منصور بن محمد را هر یک بنوعی  
 ستوده و بزرگ داشته و همراهی متقلد امور مهم از قبیل وزارت و امارت دانسته (ص  
 ۱۶۱-۱۶۲ و ۱۷۱ دیوان) و بنابر آنچه از ابیات ص ۱۷۴ برمی آید بخدمت و مدح او  
 علاقه بسیار داشته است.

۲۱- شهاب الدین شرف الادبا صابر بن اسمعیل ترمذی (ادیب صابر)  
 شاعر مشهور و استاد قرن ششم از مداحان خاص سنجر بود و بفرمان او برسات  
 نزد اتسز خوارزمشاه رفت و در میان سالهای ۵۳۸-۵۴۲ بحکم اتسز بقتل رسید.  
 عبدالواسع قطعه بی را بستایش این شاعر اختصاص داده است (ص ۶۳۱-۶۳۲ دیوان)  
 ۲۲- تاج العرب ابوالمظفر شهاب الملک ضیاء الدین غالب بن تغلب شیبانی.  
 عبدالواسع دو قصیده غرای خود را که بشماره های (۱) و (۱۰) درین دیوان چاپ شده  
 بدین بزرگ اختصاص داده است. وی ازین مرد بعنوان صدر یاد می کند و چنانکه  
 از سخن او برمی آید (بیت ششم از صفحه ۶) این امیر یا وزیر بدستگاه سلطان سنجر  
 اختصاص داشته است و نیز چنانکه از صفحه ۱۱ دیوان برمی آید فرزند او حبش (با  
 حبیش) گرفتار بیماری شده و از مرض هایل خلاص یافته بود. در قصیده شماره ۱۰  
 غالب بن تغلب را «میر عرب» (ص ۳۱ دیوان) و از گوهر شیبان یاد می کند و دزهمان  
 حال اختیار «دوده مهران» (ص ۲۳۲ دیوان) و بهمین دونکته باز در قصیده



پیشین در صفحه نهم اشاره کرده است.

راجع به خاندان مهران دوست فاضلم آقای دکتر عباس زریاب خوئی شرحی در مجله سخن شماره پنجم از دوره یازدهم (شهریور ماه ۱۳۳۹) نوشته است که اینجا نقل می‌کنم:

«خاندان مهران بقول Theophylact Simocatta مورخ بیزانسی قرن هفتم مسیحی و مؤلف تاریخ مورس امپراطور روم شرقی، و نیز بقول ابوعلی مسکویه در تجارب الامم (چاپ عکسی ج ۱ ص ۱۶۷)، از خانواده‌های مهم عصر ساسانیان بوده است. نولدکه در: *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden* صفحه ۱۳۹-۱۴۰ نام بعضی از افراد مهم این خاندان را که متصدی مقامات بسیار مهمی بوده‌اند می‌برد از آن جمله است مرنس Merenes معاصر شاپور دوم و پیرک مهران معاصر بهرام گور و رهام Roham معاصر فیروز و شاپور رازی معاصر بلاش و قباد. شپیگل در *Eränische Alterthumskunde* (ج ۳ صفحه ۶۱۸) معتقدست که این خانواده حتی در عصر هخامنشیان نیز بوده است و میثرین فرمانده سارد و حاکم ارمنستان در عهد هخامنشی را از این خاندان می‌داند. شاید تنها از روی این دیوان باشد که ما درمی‌یابیم خاندان مهران پنج قرن پس از انقراض ساسانیان هنوز منقرض نشده بلکه گاهی افراد بزرگی نیز از آن برخاسته بودند.»

۲۳- ظهیرالملک شرف‌الدین که جبلی او را در قصیده شماره ۱۰۸ مدح می‌کند و او را عالم مشکل گشا و کافی معجز نما و سرور خلعت سپار و مهتر مدحت ستان میداند، که عادةً نوعی برای وزراست، ممکن است شرف‌الدین ابوطاهر سعدبن علی بن عیسی قمی وزیر سنجبر باشد که از محرم ۵۱۵ تا محرم ۵۱۶ این سمت را داشت<sup>۱</sup> و در ۲۵ محرم سال اخیر وفات یافت ولی ظن غالب بلکه یقین قطع بر آنست که این ظهیرالملک شرف‌الدین همان باشد که ابن فندق او را بنام «شرف‌الدین ظهیرالملک ابوالحسن علی بن الحسن البیهقی» یاد می‌کند که مدتها در خدمت ارسلان ارغون و

سپس سنجر خدمت می کرد و در واقعه قتلوان بسال ۵۳۶ کشته شد. البقیه در باره وی چنین میگوید: «وشرف الدین ظهیرالملک ابتدا بنیابت پدر تأدیب سیداجل- عمادالدین یحیی تیمار می داشت، پس قصیده یی گفت عمید خراسان محمد بن منصور را... عمید خراسان در باب وی اکرام و انعام فرمود. بواسطه آن اکرام مرکبی و جامه یی و غلامی بدست آورد و بخدمت ملک جلال الدین بوری برس بن البارسلان<sup>۱</sup> پیوست و یک چند عارض او بود. چون ملک بوری برس را برادرش ملک ارغون بر در مرو بکنار دبه دریجه هزیمت کرد، ظهیرالملک جامه خلق در پوشید و بزینهار برادر خویش شمس الاثمه شد، و اندر مدرسه وی بسر ماجان متواری همی بود تا که آن فتنه تسکین پذیرفت. اول عمل او که خطیر بود در عهد سلطان سنجر رحمه الله عمل هرات بود و از آنجا بوزارت امیر اسفهسالار عزالدین طغرلنکین ترقی یافت و از آنجا باستیفاء مملکت رسید؛ و مردی جواد و بذول بود... آخر اعمال وی سفر عراق بود که اعمال عراق و بغداد بوی تفویض کردند؛ و ببغداد رفت؛ و از شهرور سنه سبع عشره و خمسمائه در عراق متصرف بود، و پسرش مجیر الدین محمد در اعمال ری متصرف بود، از آنجا انتقال نکرد تا سنه ثلاث و ثلاثین و خمسمائه. آنگاه پدر و پسر بحضرت آمدند و هر دو در مصاف الخان صینی که باسلطان سنجر رحمه الله بود شهادت یافتند در صفر سنه ست و ثلاثین و خمسمائه»<sup>۲</sup>

۲۴- مجیر الدین محمد: عبدالواسع او را در قصیده شماره ۴۸ (ص ۱۰۶- ۱۰۷ دیوان) مدح می کند و نام و لقب او را بکنایه می آورد، بدین نحو:

دین رسول تا تو مرا آنرا شدی مجیر      چون دولت خجسته تو بایات شد...  
عالم چو از خصائص هم نام تو همه      ز آثار خاطر تو به از معجزات شد  
باتوجه باین دو بیت مسلم میشود که لقب و نام مدح در این قصیده مجیر الدین محمد است. این مجیر الدین محمد پسر شرف الدین ظهیرالملک ابوالحسن علی بن الحسن

۱- وی بعد از ملک ارسلان ارغون بن البارسلان، از طرف سلطان ترکیارق (۴۸۷-۴۹۸) با مارت خراسان برگزیده شد ولی بعد از چندی چنگک و خونریزی بابرادر خود ارسلان ارغون عاقبت بدست او بقتل رسید.

۲- تاریخ بیهق، چاپ تهران، ۱۳۱۷، ص ۲۲۴-۲۲۶

بی‌هقی ممدوح دیگر جبلی بود که نامش را قبلاً آورده ایم. وی از سال ۵۱۷ بعد که پدرش متصرف در امور عراق شده بود، عمل ری را که سنجر آن را مختص خود ساخته بود، برعهده داشت تا در سال ۵۳۳ همراه پدرش به خدمت سنجر رسید و چنانکه دیده ایم هر دو در مصاف قطوان (۵۳۶ هجری) حاضر بودند و کشته شدند.

۲۵- معین الدین که نامش در صحایف ۳۹۶ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۱۵ این دیوان آمده و معمولاً بالقب «عزیز الملوک» همراهست، روشن نشده است کیست. از او صافی که شاعر برای او می آورد معلومست وظیفه وزارت و کفایت مهمات سلطان سنجر با او بوده است و اگر چنین باشد ممکن است بحدس او را همان معین الدین نصیر الدوله مختص الملك ابو نصر احمد بن فضل بن محمود کاشی دانست که از سال ۵۱۸ تا ۵۲۱ وزارت سنجر را برعهده داشت؛ ولی از قصیده شماره ۱۷ برمی آید که او در خدمت قطب الدین میر میران بسر می برده و کارهای او را کفایت می کرده و عبارت دیگر وزیر و پیشکار او بوده است؛ و بنابراین قاعده باید غیر از معین الدین نصیر الدوله مذکور باشد.

۲۶- فخر الدین محمود منیعی از خاندان منیعی نیشابورست. شاعر وی را در دو قصیده شماره ۳۲ و ۳۳ مدح گفته و او را فخر دودمان حسان (= آل حسان) و خورشید خاندان منیعی خوانده و بشغل نوی که ظاهراً از جانب سلطان سنجر بوی عطا شده اشاره کرده است. این فخر الدین محمود همچنانکه گفتیم از آل حسان یا خاندان منیعی است<sup>۱</sup>. جدش بانی جامع منیعی نیشابور یعنی ابوعلی حسان بن سعید بن حسان از اعقاب خالد بن ولید سردار معروف عرب بوده است و بسال ۴۶۳ در شهر مروالروء درگذشت. فرزندان او در خراسان عموماً و در نیشابور خصوصاً بعلم و ریاست و ادب و شعر دوستی مشهور بودند و از جمله آنانند پسر ابوعلی

۱- وزارت در عهد سلاجقه بزرگ، مرحوم عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۵۴-۲۶۰

۲- درباره این خاندان رجوع شود بمقاله مرحوم عباس اقبال آشتیانی بنوان جامع منیعی نیشابور از صفحه ۱۰۸۹ بعد سال سوم مجله مهر

حسان یعنی ابوالفتح عبدالرزاق منیع و پسر ابوالفتح یعنی ابو احمد کمال و پسر دیگر ابوعالی حسان یعنی مسعود منعی که در عهد حکومت جفری بیک پدر الب ارسلان میزیسته است. اینان همه از فقها و رؤسای عهد خود محسوب می گردیده اند.

فخرالدین محمود یکی از افراد این خاندانست اما درست نمی دانم که پسر کدامیک ازینان بود. در هر حال تردیدی نیست که از معاصران سنجر بوده و بنابراین در نیمه اول قرن ششم زندگی می کرده و مانند دیگر افراد خاندان خود ریاست دینی و اجتماعی داشته و بنا بر آنچه گفتم شغل و منصب حکومتی نیز یافته بود.

۲۷- فرخ شاه بن تمیرك بن اتابك اعظم. با آنکه جبلسی ابن امیر را بتکرار مدح گفته و در دیوانش چندبار نام او آمده است، متأسفانه او را نمی شناسم. شاعر او را از «آل اتابك» و «کمال دین رسول = کمال الدین» و معین اسلام خوانده است و ازینکه نمی توانست در خدمتش باشد اندوهناک بوده (صفحه ۶۷ دیوان). در قصیده شماره ۸۷ او را قطب الملوك و «شهریار اصیل» نامیده و آرزو کرده که از هرات بدرگاه او تحویل نماید (ص ۲۴۸-۲۵۱). - در قصیده شماره ۱۰۰ ویرا ناصر امیر المؤمنین، پادشاه دادگر، فرخشه و تاج دین و قطب ملوك و قبله نسل تمیرك و اتابك میخواند و در همین قصیده اشاره به تطهیر (ختنه و ختنه سوران) دو پسرش ابوبکر و عمر مینماید که در محلی باسم «کیف» انجام شده است. کیف شهری قدیم میان باد غیس و مروالرود نزدیک بغشور و جزو مرو بوده است و از اینجا معلوم میشود که این فرخشاه یا در کیف سکونت داشته است و یا از امرای خراسان بوده و «تطهیر» دوظفل خود را در آن شهر انجام داده است.

۲۸- شمس الدوله قطب الدین میرمیران منکبه سپهدار. عبدالواسع این امیر را سپهسالار را چندبار ثنا گفته است (دیوان صفحات ۲۶، ۵۹، ۶۶، ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۹۵، ۲۹۱، ۱۰۵، ۳۰۴، ۳۸۰، ۴۱۹، ۴۳۶، ۴۳۷) و از مجموع آنها چنین برمیآید

که او سپهدار (سپهبد) و پهلوان سلطان و خطابش «پهلوان جهان» بوده است. یکجا هم او را با برادرش شمس الدین و سیف الدین حاجب خاص معاً ستوده (ص ۱۰۵) و در همین قصیده او و شمس الدین برادرش را کمه بعداً درباره او صحبت خواهیم کرد «بجای دو پسر» شاه جهان یعنی سنجر شمرده است. در قصیده شماره ۱۰۱ او را «سپهدار ایران، جمال الملك (الملوك) امیر اجل قطب الدین میر میران» خطاب کرده و گفته است که «گرامیش دارد چو فرزند سلطان». در قصیده شماره ۱۰۲ برین نشانیها «میر عادل منکبه» را افزوده است. بنابراین لقب و عنوان و اسمش همانست که آورده ایم.

گویا (چنانکه از قصیده ۱۰۲ برمی آید) قطب الدین میر میران از جانب سنجر در هرات حکومت و یا آنرا در تبول داشته و همیشه یا گاهی در آنجا مقیم بوده است (از قصیده شماره ۱۳۰ ص ۴۱۹-۴۲۰ دیوان این معنی بوضوح برمی آید) و از همانجا بود که بفرمان شاه بر غوریان تاخت و حصارهای «تولک»<sup>۱</sup> و ناحیه «کمندش» را گشود و بهرات بازگشت. در قصیده شماره ۱۱۸ ضمن ذکر واقعه غور و جنگهای میر میران در آن سرزمین بکارهای او در عراق و ترکستان نیز اشاره نموده است و معلوم می شود که او دو بار بغور لشکر کشی کرد و بار دوم به ورساد حمله برد و با پادشاه غور نبرد کرد و پادشاه غور در برابر او از اسب پیاده شد و امان خواست و پیمان جدیدی با او بست. ورساد یا ورشاد چنانکه می دانیم یکی از دو پایتخت سلاطین غوری بوده است.

در همین قصیده اخیر جبلی به اثرهایی که میر میران در مصاف قراجه و خاقان در عراق و ترکستان نموده است، اشاره می کند. موضوع جنگ میر میران با قراجه باید مربوط به لشکر کشی سنجر بسال ۵۲۶ هجری ب عراق باشد. درین لشکر کشی چنانکه می دانیم سنجر رکن الدین طغرل بن محمد بن ملک شاه را بسطنت شناخت و چون مسعود بن محمد با همراهی قراجه ساقی اتابک سلجوق شاه صاحب بلاد فارس بجنگ

۱- نام قلمه‌یی میان غور و خراسان، در باره آن رجوع شود بشرح جالب قاضی منهاج سراج، طبقات ناصری، بتصحیح آقای عبدالحی حبیبی، ج ۲ ص ۶۶۹.

آمده بودند سنجر و طغرل آنانرا منهزم ساختند و قراجیه و یوسف چاوش اسیر و کشته شدند. بعد از آن سنجر بخراسان باز گشت.<sup>۱</sup>

اما موضوع جنگ باخاقان باید واقعه لشکر کشی سنجر بسمرقند باشد. بدین معنی که بعد از فوت سلطان برکیارق خان سمرقند که از سلسله آل خاقان یا خانیه یا آل افراسیاب یا ایلک خانیه بوده عاصی شد. وی از سلان خان محمد (یا محمدخان) بود و سنجر برای دفع او لشکر بسمرقند کشید و چهار ماه آنرا محاصره کرد و در سال ۵۲۴ فتح نمود.<sup>۲</sup>

از مجموع آنچه گذشت معلوم می شود شمس الدوله قطب الدین میر میران منکبه از سپه داران سلطان سنجر بوده و سلطان او و برادرش شمس الدین را فرزندی خطاب می کرده و دوست می داشته است. برادرش امیر شمس الدین اُغلبک که دوستدار و یاور میر میران بوده، جبلی در صفحه ۴۲۰ دیوان اشاره نموده است که بهرات برای دیدار برادر خود آمده بود.

جبلی در قصیده شماره ۱۴۰ (ص ۴۳۶-۴۳۷) دیوان، صراحةً قطب الدین را پسر خوانده سلطان سنجر معرفی کرده و گفته است که سلطان سنجر برای قطب الدین که در مجلس او حاضر نبوده «دوستگانی» فرستاد (یعنی شرابی که می بایست بدوستی و سلامت او خورد، و چون حاضر نبود برای او سر بمهر فرستاده بود) و میر میران آنرا بیاد سنجر نوشید.

۲۹- ملک مجد الدین محمد: جبلی قصیده شماره ۱۱ را که از امهات قصاید اوست بنام وی ساخته است و او را در آن «خسرو مازندران» خوانده و در پایان قصیده از آنکه بخندمت او نرسیده «عذری ظاهر» را بهانه قرار داده است. در میان خسروان مازندران در عصر جبلی کسی که مجد الدین محمد نام داشته باشد نیافتم و ظن من بیشتر به ملوک کبود جامه می رود و این کبود جامه نام ولایت و طایفه بی بوده میان استرآباد و خوارزم که در دوره قدرت باوندیان اکثراً مطیع آنان بوده و القاب پادشاهان آن

۱- اخبار الدولة السلجوقية ص ۹۹-۱۰۰

۲- راحة الصدور ص ۱۶۹.

غالباً با کلمه «دین» ترکیب می شده است مانند نصره الدین که بود جامه که بفرمان سلطان محمد خوارزمشاه کشته شد و رکن الدین که بود جامه که در تعقیب سلطان محمد با مغولان همراهی کرد؛ در دوره سلطنت علاء الدین تکش بنام یکی دیگر از این پادشاهان بنام اصفهید نصره الدین محمد که بود جامه بازمی خوریم<sup>۱</sup> - بعید نمی دانم که «مجدالدین محمد» مدوح جبلی هم یکی از سلاطین که بود جامه بوده باشد.

۳۰- سدیدالدین ابوالمعالی محمد بن سعید وزیر؛ جبلی اورا در قصائد شماره ۳۰ و ۹۴ و ۹۸ و ۱۳۶ مدح کرده و در آنها اورا صدر یگانه و نایب پادشاه هفت اقلیم یعنی سنجر خوانده است و او مسلماً غیر از سدیدالملک ابوالمعالی عضدالدین مفضل بن عبدالرزاق وزیر معروف سلاجقه است و گویا یکی از صاحب دیوانان او بوده است.

۳۱- سدیدالدین حسین بن محمد وزیر؛ عبدالواسع اورا صاحب عنوان صدر اجل دانسته و در ملک سنجر داری رأی مذهب شمرده است (قصیده شماره ۱۶، ص ۵۷) وی مدتی عمل طعناستان داشته و در خدمت امیر اسفهلار حسام الدین قزل السلطانی بوده و در دوازدهم ذی القعدة سال ۵۵۰ در گذشته است<sup>۲</sup>.

۳۲- اکفی الکفاة مؤید الاسلام ضیاء الدولة والدین مجد الملک ابوالمعالی مودود بن احمد عصمی را جبلی در قصاید شماره ۴۰ و ۵۲ و ۷۴ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و قطعه شماره ۵۶ ستوده است. وی از مستوفیان و دبیران بنام و از رؤسان و بزرگان زمان خود بوده است که در هرات سکونت داشت و علی الظاهر سمت استیفای امیر هرات و پادشاه در آنجا بر عهده وی بود. مودود نزد سنجر گرامی بود چنانکه چون یک چند بیمار و زمین گیر شد، طبیبان خاصی را برای معالجه او تعیین کرد و خواص خود را بر سرش حال او گسیل داشت.

در قصیده شماره ۱۲۱ (ص ۳۹۰ بعد) اشاره بیک جنگ بسیار سخت است که در

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۲ ص ۱۵۰

۲- دیوان انوری، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲، ص ۱۰۴ مقدمه.

ترکستان میان دوسپاه واقع شد ولی مودود از آن بلای بزرگ و مصاف عظیم و سپاه گران رهایی یافت و با آنکه زحمت و آفت آن قوم را حد و قیاس نبوده و از آن همه زحمت و آفت بجست و با او بسیاری از اعیان و بزرگان نیز رهایی یافتند. مسلماً چنین واقعه‌هایی که در ترکستان میان دو سپاه عظیم و در برابر دشمن قوی پر زحمت و پر آفتی اتفاق افتاده باشد، جز واقعه جنگ کفار خطا با سلطان سنجر نیست که بسال ۵۳۶ در محل قطوان رخ داد و بسیار کس از سپاهان سنجر در آن جنگ اسیر یا کشته شدند و پیش ازین هم بدان اشاره کرده‌ایم. معلومست که مودود هم درین جنگ بوده و توانست خود را از مرگه بیرون برد.

منشور تفویض نیابت وزارت طغرا و همچنین ترتیب دیوان انشاء را از طرف سنجر به مودود بن احمد مؤید الدوله منتجب الدین بدیع اتابک الجوینی نوشته و در عتبة الکتاب ضبط شده است<sup>۱</sup> و ازین فرمان هم مراتب عنایت و بزرگداشت سنجر نسبت به مودود بن احمد واضحست.

جبلی بنای باغ و سرایی بوسیله مودود بن احمد اشاره کرده است<sup>۲</sup> و همچنین آبادان کردن رباطی را بوسیله مودود احمد عصمی در یکی از قصاید خود مذکور داشته است<sup>۳</sup> و این رباط همانست که در حوادث سال ۵۳۹ در مجمل فصیحی بدان اشاره شده و آمده است که در سه فرسنگی هرات براه بادغیس و بلخ و سمرقند بوسیله مودود احمد عصمی بناشده<sup>۴</sup>. در پایان اشاره باین نکته لازمست که مودود احمد عصمی از جمله ممدوحان انوری نیز بوده است.

۳۳- کمال الدین محمد بن علی الخازن الرازی: جبلی اورا با عنوان «صدر اجل» یاد کرده و قصیده شماره ۲۸ را در مدح او سروده است. این صدر اجل کمال-

۱- عتبة الکتاب، چاپ تهران ۱۳۲۹ شمسی بتصحیح مرحوم قزوینی و مرحوم اقبال ص ۴۸-۵۰، دوست فاضل آقای مدرس رضوی باین منشور در مقدمه جلد دوم دیوان انوری چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب درباره مودود احمد عصمی اشاره کرده است.

۲- دیوان حاضر ص ۶۳۵

۳- دیوان ص ۳۹۳.

۴- مقدمه دیوان انوری ج ۲، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۷۶



الدین محمد باید کمال الدین محمد بن علی الخازن باشد که عقلی<sup>۱</sup> اورا باسم «کمال الدین محمد الخازن» یاد می کند و در نسائم الاسحار «کمال الدین محمد» ذکر شده<sup>۲</sup> و درین هردو مأخذ چنین آمده است که او در آغاز امر خازن سلطان سنجر بود و بعد بعمل ری گماشته شد و بعدها سلطان مسعود وزارت بدو مفوض کرد «و او مملکت را قراری داد و قاعده بی نهاد که هیچ وزیر را بعد از نظام الملك عشر آن دست نداد و صحیفه عدلی باز کرد که روزگار قابل آن نبود» لیکن بعداً چون میان او و اتابک آق سنقر حاکم اران و آذربایجان اختلاف افتاد آق سنقر بقصد محاربه سلطان تازنجان پیش آمد و ناگزیر سلطان بقتل این وزیر رضا داد و وزارت را بنایب او مجدالدین عز الملك سپرد.

در کیفیت اعطاء مقام وزارت به محمد خازن (محمد خزانه دار) نقل آثار الوزراء و نسائم الاسحار چندان استوار نیست و راوندی که نام «الوزیر کمال الدین محمد الخازن» را در شمار وزیران سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه آورده، در کیفیت و اگذا ردن این مقام باو فقط باین اکتفا کرد که سلطان بعد از نصب امام المقتفی بالله بخلافت (سال ۵۳۱ هجری) از بغداد بایران آمد و باز ببغداد برگشت و درین سفر محمد خزانه دار را وزارت داد<sup>۳</sup> این امر باید پیش از سال ۵۳۳ باشد که کمال الدین محمد بتفتین میان مسعود و قرا سنقر آغاز کرد<sup>۴</sup>.

در باره قتل محمد الخازن روایت راوندی و روایت ابو الحسن علی بن ناصر بن علی صاحب اخبار الدولة السلجوقیه، و همچنانکه دیده ایم بیان صاحبان تاریخ و وزراء یکسان نیست. راوندی گوید: او مردی متهور و قوی بازو بود، با کفایت و شهامت. امرار او فرو نمی گذاشت و حرمت نمی داشت و بقدر و اندازه لشکر ناپاره می داد؛ امرای حضرت نامه با تاتابک قرا سنقر نبشتند که این وزیر بر ما استخفاف می کند و سلطان را بر تو متغیر کرده است و اگر بوقت خویش تدبیر او کرده نیاید استیلا

۱- آثار الوزراء چاپ دانشگاه بتصحیح آقای محدث ص ۲۶۰-۲۶۱

۲- رجوع شود به نسائم الاسحار چاپ دانشگاه ص ۸۰-۸۱

۳- راحة الصدور، ص ۲۳۰

۴- اخبار الدولة السلجوقیه، ص ۱۱۱

زیادت یابد» و حال آنکه در اخبار الدولة السلجوقية چنین آمده است که : «فی سنة ثلث و ثلثین و خمس مائة افسد الوزير کمال الدین محمد بن علی الخازن الرازی وزیر السلطان مسعود بنه و بین قراستقر». این تفتین مسبب آن شد که قراستقر از رفتن بفارس و فرو نشانیدن فتنه سلجوق شاه در آن دیار سر بیچید و گفت «من بدین پیکار نروم تا خداوند سر و دست راست محمد خازن بمن فرستد و جمله امرا درین با او یار بودند... تا بحدی در آن مبالغت کرد که سلطان مضطر شد و محمد خازن را بزیر علم دست و سر جدا کرد و بقراستقر فرستاد... وزارت سلطان بعز الملک دادند که کدخدای قراستقر بود...»<sup>۱</sup>

۳۴- نظام الدین ابوالقاسم محمود کاشانی: جبلی این امیر بزرگ دربار سنجر را چند بار ستوده است.<sup>۲</sup> و البته غیر از ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاشانی وزیر سلطان سنجر است که از ۵۱۸ تا ۵۲۱ وزیر سنجر بود.<sup>۳</sup> از اشعار عبدالواسع برمی آید که ابوالقاسم محمود مقام بلندی در رتق و فتق امور سنجری داشته است. وی باید همان حاجب کبیر محمود القاسانی باشد که در اخبار الدولة السلجوقية ضمن ذکر سیرت سنجر درباره اش چنین آمده است: «من اخباره مع اهل العلم ان الفتنه لما وقعت بین الشافعية والحنفية حتى قتل بنيسابور من الحنفية سبعون رجلا؛ وكان السلطان معسكراً بالقرب منها؛ فاستدعى الحاجب الكبير محمود القاساني و قال اذهب الى محمد بن يحيى و قل له السلطان يقول لك: هذه البلدة لك اولى؟ ان كانت لي فاخرج منها وان كانت لك فتها إلى؛ وعلى كل حال دعها و اخرج ف جاء محمود الى حلقة الشيخ محمد بن يحيى بجامع نيسابور وهو جالس يطالع فما اكثر ثر ولا قطع مطالعته؛ فجلس الحاجب و قال السلام عليكم، فرفع رأسه و قال وعلى عباد الله الصالحين فجنأ الحاجب بين يديه و قال السلطان يسلم عليك و يقول بلغنا ما جرى في هذه القضية و انت

۱- راحة الصدور ص ۲۳۱

۲- دیوان ص ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۴۴

۳- وزارت در عهد سلاجقه بزرگ ص ۲۵۴-۲۶۵

۴- فقیه بزرگ خراسان که در فتنه غزن کشته شد.

الحاكم فيها. تفعل ما تريد ولا احد ينازعك ويردحك ملك فاننا انما لنلنا وما نلناه ببركتك  
 وذخائر دعائك. ثم انصرف الى السلطان، وقد ندم السلطان على ارساله غاية الندم و  
 هو ينتظر الحاجب؛ وقال السلطان ما قلت للشيخ محمداً؟ فاعاد الحاجب الحال بعينها.  
 فقال السلطان احلف برأسي أنك قلت هذا! فحلف له فسرى عنه وقال نعم الرجل انت! و  
 زاد في منزلته و اضاف ولاية نيسابور اليه رحمه الله.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

تا اینجا بیشتر ممدوحان جبلی مذکور افتاده اند؛ نام چند تن دیگر هم در اشعار  
 او آمده است که بسبب آنکه شهرت چندان نداشته اند فعلاً از اعاده نام آنان خودداری  
 میشود و البته در فهرست اسامی رجال ذکر آنها خواهد آمد.

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day If the book is kept beyond that day.

دیوان عبدالواسع حبلی

*Call No.*

*Acc. No.*

*Date*

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 p. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

قصائد

Call No.

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day If the book is kept beyond that day.



## حرف الف

۱- مدح تاج العرب أبو المنذر شهاب الملك

ضیاء الدین غالب بن تغلب شیبانی

بحر رمل مشن محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) ای میان<sup>۱</sup> بحر کرده با نهنگان آشنا

بر کران کوه بوده<sup>۲</sup> با پلنگان آشنا

در شب تاریک، بر مویی کنی جولان چنانک

کرد نتواند سمک ز آن گونه در آب آشنا

گاه گردد همچو موم از قوت گامت<sup>۳</sup> جَل

گاه گردد پر سموم از ضربت نعلت فضا<sup>۴</sup>

نه بود اجرام را در حمله با تو اتصال

نه بود اوهام را در پویه با تو التقا

(\*) نسخ : لا، س، م، د، ب، ج      ۱- س : ای بآب ؛ ب : ای مبارک      ۲- م :

کشته      ۳- لا : رفتن تیزت      ۴- س : فنا ؛ م : سما

گاه چون کوشنده<sup>۱</sup> ببری گه چو جوشنده هز بر  
گاه چون پوینده<sup>۲</sup> ابری گه چو گردنده سما

گردد از تأثیر میخ نعل تو زیر زمین  
هر زمان چون خانه زنبور ماهی را قفا<sup>۳</sup>

چون بگردی آسمان کردار، در میدان شود  
همچو سرمه گر بزیر گامت آید آسیا<sup>۴</sup>

عاجزند از خفت پایت<sup>۵</sup> نجوم اندر مسیر<sup>۶</sup>  
والهند از سرعت گامت رجوم اندر مضا

در کم از يك لحظه هفت اقلیم<sup>۷</sup> را برهم زنی  
گر عنانت را کند تاج العرب روزی رها

بوالمظفر غالب بن تغلب<sup>۸</sup> آن صدری که هست  
ملك سلطان را شهاب و دین یزدان را ضیا

مهر و کین او مکان و مایه نفع و ضرر  
تیغ و کلک او مدار و مرکز خوف و رجا

رای او خورشید را شد در جلالت عاقله  
طبع او ناهید را شد در لطافت مقتدا<sup>۹</sup>

قول او خالی بود گاه سؤال از لفظ لَم  
نطق او صافی بود وقت<sup>۱۰</sup> نوال از حرف لا

۱- م: جوشنده ۲- س: گرینده؛ ب: پوینده چون ۳- این بیت در نسخه «ج»

نیست ۴- این بیت در نسخه «لا» نیست ۵- ج: گامت ۶- لا:

سما ۷- م: افلاك ۸- ج: عالی طفلیک ۹- این بیت در نسخه ج نیست

۱۰- س، ج: گاه

گر دهد بدخواه او را روشنایی آفتاب

در هوا اجزای او منشور گردد چون هَبا

حلم او را در سکینت لفظ او را در خطاب

خشم او را در عداوت طبع او را در وفا

قوت خاك رَزین و صفوت ماء مَعین

هیبت نَارِ آلِیم و خِفَّتِ ۱ بادِ صبا

از غبار آن زمین و از بخارِ این سپهر

از شرارِ آن جحیم و از نسیمِ این هوا

بر در میدان او گر گور یابد مستقر

۱ بر سر ایوان او گر مور سازد ملتجاً

بچه را در پیش آن آرد بخدمت کرگدن

مهره را نزدیکِ این آرد برشوت اژدها

در یمین اوست ظاهرِ یِّنات المرسلین

بر ۲ جبین اوست با هر معجزات الانبیا

اُمّتی را جود آن زنده کند وقت نَوال ۳

عالمی را نور این ۴ روشن کند گاه لقا

سال و مه دمساز باشد با بَنانِ او اَمَل

روز و شب همراه ۵ باشد با سنان او قضا

این شررِ باردِ همی بر دشمنان گاه غضب

و آن گهرِ پاشد ۶ همی بر دوستان وقت رضا

۴ - لا : او

۳ - م : سؤال

۲ - ب : از

۱ - م، ج، ب : رقت

۶ - از «م» است . لا، س : بارد ؛ ب : ویزد

۵ - س، ب : همراه

سوی کاخ و صدر<sup>۱</sup> و رای و همتش دارند میل

گاه و ییگه دولت و اقبال و عزّ و کبریا

همچو آهن سوی مغناطیس و حربا<sup>۲</sup> سوی شمس

چون صدف سوی سحاب و کاه سوی کهربا

قصر او را در نراحت بزم<sup>۳</sup> او را در جمال

رای او را در کفایت قدر او را در علا

حُرمت بیت الحرام و زینت دار السّلام

قوّت جبل المتین و رتبت شمس الضّحی<sup>۴</sup>

آن فزاید چون دم عیسیٰ بن مریم حیات

وین نماید چون کف موسیٰ بن عمران سنا<sup>۵</sup>

در رسالت<sup>۶</sup> گر عصا بودست بُرهان کلیم<sup>۷</sup>

در قلم داری تو آن کو داشت مُدغم<sup>۸</sup> در عصا<sup>۹</sup>

در نبوّت<sup>۱۰</sup> گر دعا بودست اعجاز مسیح<sup>۱۱</sup>

در کرم داری تو آن کو داشت مضر در دعا<sup>۱۲</sup>

ای سرافرازی که آرد هر زمان کیوان سجود

همت عالیت را فوق السموات العُلّی

۱- س، ج، د، ب : سوی صدر و کاخ      ۲- م : ذره      ۳- ب، س : قدر او را

در نِهاَت ؛ م، د : قصر او را در نِهاَت      ۴- این بیت در «د» نیست      ۵- این بیت

در نسخه س نیست. لاجبای «سنا» «ضیا» آورده است      ۶- ج، د : نبوت      ۷- د، ب :

در رسالت گر دعا بودست اعجاز مسیح      ۸- از «م» است ؛ لا، س : مضر

۹- د، ب : در کرم داری تو آن کو داشت مضر در دعا      ۱۰- ج : رسالت

۱۱- د : در نبوت گر عصا بودست برهان کلیم      ۱۲- د : در قلم داری تو آن کو

داشت مدغم در عصا

از پی جود تو خیزد چار چیز از چار جای

زُر ز کان سیم از جبل دُر از صدف لعل از صفا<sup>۱</sup>

ز انجم تابان سزد قصر بلندت را شرف

وز خُم گردون رسد<sup>۲</sup> زین سمندت را حنا

گر بود<sup>۳</sup> باغدر دیو و قدرِ مه خصمت<sup>۴</sup>، شود

عزم و حرمت<sup>۵</sup> مَهر جمشید و بنانِ مصطفی<sup>۶</sup>

زاید و آید<sup>۷</sup> ز فرّ بخت تو دایم همی

مایهٔ دیبا ز کرم و اصل تیزی از گیا

تا ندیمان ترا پیوسته زین<sup>۸</sup> باشد لباس

تا غلامان ترا همواره ز آن<sup>۹</sup> باشد قبا

گرچه شبیان در عرب بودست مرفوع المحل

ورچه مهران در عجم بودست ممنوع الحمی<sup>۱۰</sup>

اختیار خاندان این تویی وقت هنر

افتخار دودمان آن تویی گاه سخا

ز آرزوی كلك و رشك اسب تو<sup>۱۱</sup> مه برفلك

سال و مه باشد با انواع تغیر مبتلا

۱- از س، م، ج، است؛ د، لا، ب، صحا؛ صفا نام کوهی است نزدیک مکه

۲- لا، د، سزد ۳- از «س» است؛ لا، د، م، ب، ج، شود ۴- س،

ب، دشمن ۵- ب، جزم عزمت ۶- در لا، س، م، با الف ضبط شده

است. باقی نسخ: مصطفی ۷- س، آید و زاید؛ م، باید ۸- م، این

۹- م، آن ۱۰- م، س، ممنوع الحما؛ ب، ممنوع المجی ۱۱- لا، او

روی او گردد بسان نوك آن كه كه سیاه

پشت او گردد بشكل نعل این هر مه دو تا <sup>۱</sup>

گر نهد در سایه قصر تو تیهو آشیان

ور کند از <sup>۲</sup> پایه تخت تو آهو مُتکا

آن بخارد دیده باز سپید اندر شکار

و این بدر <sup>۳</sup> سینه شیر سیاه اندر وغا

ای جوان بختی که دست عزم و پای حزم تست

آخته تیغ صواب و کوفته فرق خطا

هر غباری را که پرد <sup>۴</sup> بر سپهر از موکبت

جبرئیل آید باستقبال و گوید مرحبا

قبه جمشید با قصر تو باشد چون جرس

چشمه خورشید با قدر <sup>۵</sup> تو باشد چون سها

صد هزاران گنج و گوهر گر يك سایل دهی

از گفت هل من مزید آید بسمع او ندا

خدمت تو کهترانت را براتست از فرح <sup>۶</sup>

دولت تو چاکرانت را نجاتست از بلا

۱- لا، ب، د، س، م :

روی او گردد بسان نوك او كه كه سیاه      پشت این هر مه بشكل نعل او گردد دوتا

روی او گردد بسان نوك او گردد سیاه      پشت او هر مه بشكل نعل او گردد دوتا

روی او كه كه بسان نوك او گردد سیاه      پشت او گردد بسان نعل او كه كه دوتا

۲- س : با ؛ م : بر      ۳- س : بدوزر      ۴- ب، س : یابد      ۵- س : فر

۶- م، ب : فرج

ای بسا کس کو چو شاخی بود بی برگ و نوان<sup>۱</sup>

شد بحمد الله ز اقبال<sup>۲</sup> تو با برگ و نوا

در همایون روزگار تو رعایا ایمنند<sup>۳</sup>

روز و شب<sup>۴</sup> از حادثات روزگار پر جفا<sup>۵</sup>

گر نبودی عدل و انصاف تو گشتندی همی<sup>۶</sup>

[۵۰] هم ز نام و نان جدا وهم ز خان و مان جلا<sup>۷</sup>

شکر ایزد<sup>۸</sup> را که نفس قرّة العینت حبش<sup>۹</sup>

یافت ز آن<sup>۱۰</sup> بیماری هایل باقبالت شفا

شد قدوم موکب میمون تو اورا<sup>۱۱</sup> علاج

شد جمال طلعت<sup>۱۲</sup> مسعود تو او را<sup>۱۳</sup> دوا

ای سعادت کرده از فرّ تو با بختم قران

وی زیادت گشته از مدح تو در طبعم ذکا

من هوا خواه و ثنا خوان و دعا گوی توم

ورگوا خواهی، مرا ایزد تعالی بس گوا

کس ز ممدوحان باستحقاق من بی موجبی<sup>۱۴</sup>

پیش ازین تاریخ، نفرستاد تشریفی مرا

۱- س، م؛ نوا؛ ب : نوال ۲- س، م؛ ب : باقبال ۳- م : روز و شب

۴- م : ایمنند ۵- س : روز پر جور و جفا ۶- م : همه ۷- م : هم

ز نام و نان خلاوهم ز خان و مان جدا؛ ب، س : هم ز خان و مان جدا وهم ز نام و نان جدا؛

د : هم ز خان و مان جلا و هم ز نام و نان جدا ۸- م : یزدانرا ۹- در تمام نسخ

همچنین است مگر لا که «حسن» آورده ۱۰- لا، س، م : از ۱۱- م : ویرا

۱۲- م : دولت ۱۳- م : ویرا ۱۴- ج : خدمتی

در همه عالم تو فرمودی مرا تشریف و بس

بی وجوب<sup>۱</sup> حق و شرط خدمت و رسم ثنا

اینست بری<sup>۲</sup> بی توقف<sup>۳</sup> وینست بذلی<sup>۴</sup> بی غرض

اینست خلقتی<sup>۵</sup> بی تکلف و اینست جودی<sup>۶</sup> بی ریا

لاجرم تا زندهام بی مدح تو دم شمرم

ور دهد یزدان مرا چون خضر جاویدان بقا

ور کنم در مدحت تو<sup>۷</sup> صد هزاران بیت نظم

هم نباشد صدیکی را ز آنچه<sup>۸</sup> تو کردی جزا

گر تو فرمودی مرا صد خلعت از بعد<sup>۹</sup> مدیح

آن مکافات و جزا بودی نه احسان<sup>۱۰</sup> و عطا

آن بود منعم<sup>۱۱</sup> که باشد نعمت او مؤتلف

و آن بود مکرم<sup>۱۲</sup> که باشد منت او مبتدا

تا بوم<sup>۱۳</sup> در خدمت، خالی نمانم لحظه بی

دل ز اخلاص و زبان از مدحت و جان از هوا

وز بنان و شخص من زین پس نکردد یک نفس

خامه مدحت بری و جامه مهرت جدا

هر که باشد بر او با من چنان بی واسطه

شکر من در حق او دایم بود بی منتها<sup>۱۴</sup>

۱- ج: وجود ۲- لا: نرلی ۳- م: توقع ۴- م: بذل

۵- م: خلق ۶- م: جود ۷- د: ب: مدح تو من ۸- م: زآنکه ۹- ب:

خدمت از بهر ۱۰- س: بود آن نه احسان ۱۱- د: س: م: ب: مکرم ۱۲- د:

س: م: ب: منعم ۱۳- لا: زیم: ب: بود ۱۴- م: شکر من باشد همیشه بیحد

و بی منتها: د: شکر من باشد همی در حق او بی منتها



هست در تنزیل بر تصدیق این معنی دلیل  
آیت ان لیسَ لِلانسانِ الاّ ما سَعی

تا همی از گوشوار و توتیا گردد فزون

گوش را احسن و جمال و چشم را نور و بها<sup>۱</sup>

باد نعل مرکبت گوش فلک را گوشوار

باد گرد موکبت چشم ملک را توتیا

نا صحت با تاج و گنج و حاسدت بادرد و رنج

تخت آن<sup>۲</sup> فوق الثریا بخت این<sup>۳</sup> تحت الثری

آسمان خدمت گر<sup>۴</sup> تو در رواج و در غدو<sup>۵</sup>

اختران<sup>۶</sup> فرمان ببر تو در صباح و در مسا

## ۲- شگایت

بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

(\*) منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا<sup>۷</sup> وز<sup>۸</sup> هر دو نام ماند چوسیه مرغ و کیمیا

شد راستی خیانت و شد زیر کی سَفَه شد دوستی عداوت و شد مرد می جفا

۱- لا : ضیا ؛ د : فرو بها ۲- م ، لا ، س ، ج ، ب : این ؛ تصحیح قیاسی است

۳- لا ، س ، ب : آن ؛ ج : او . تصحیح قیاسی است ۴- لا : مدحتگر ۵- م : غذا

۶- س : و اختران (\*) نسخ : م لا ، س ، ج ، ب ، مل ، بر ، د ۷- س ، ب ،

مل : سخا ۸- ج : وین ؛ مل : زآن

گشتست باشگونه<sup>۱</sup> همه رسمهای خلق  
 هر عاقلی بزایویه بی مانده<sup>۲</sup> ممتحن  
 و آنکس که گوید از ره دعوی<sup>۳</sup> کنون همی  
 دیوانه را همی شناسد ز هوشیار  
 با یکدگر کنند همی کبر هر گروه  
 هر گز بسوی کبر نتابد همی عنان<sup>۴</sup>  
 با این همه که کبر نکوهیده عادتست  
 گر من نکوشی بتواضع<sup>۵</sup> نبینمی  
 با جاهلان اگر چه بصورت برابرم  
 مهرشهان ز قوت ستوران ود پدید  
 آمد نصیب من ز همه مردمان دو چیز  
 بر دشمنان همی نتوان بود مؤتمن  
 قومی ره منازعت من گرفته اند  
 من جز بشخص نیستم آن قوم را نظیر  
 بامن بود خصومت ایشان عجیب تر  
 ز ایشان همه مرا نبود باک ذره بی

زین عالم نبهره و گردون بی وفا  
 هر فاضلی بداهیه بی گشته<sup>۶</sup> مبتلا  
 کاند<sup>۷</sup> میان خلق مُمیر چو من کجا؛  
 ییکانه را همی بگزیند بر آشنا<sup>۸</sup>  
 آگاه نی کز آن نتوان یافت کبریا  
 هرک آیت نخست بخواند ز هل آتی  
 آزاده را همه<sup>۹</sup> ز تواضع بود بلا  
 از هر کسی مذلت واز هر کسی<sup>۱۰</sup> عنا  
 فرقی بود هر آینه آخر<sup>۱۱</sup> میان ما  
 گر چه زمردست بدیدار چون گیا<sup>۱۲</sup>  
 از دشمنان خصومت و از دوستان ریا  
 بر دوستان همی نتوان کرد متکا  
 بی عقل و بی کفایت و بی فضل و بی دها<sup>۱۳</sup>  
 شمشیر جز برنگ نماند بگندنا  
 ز آهنک مورچه بسوی جنگ<sup>۱۴</sup> از دها  
 کز آبگینه ظلم نیاید بر آسیا

- ۱- س، ج، مل، بر : باژگونه  
 ۲- د : گشته  
 ۳- د : مانده  
 ۴- س، لا، س  
 ۵- دولا : کندرو، این املاء شاذ است  
 ۶- م، مل : نگزینداز؛  
 ۷- ج : همه عنان ؛ م : عنان خویش  
 ۸- س : همی  
 ۹- ب : ز تواضع  
 ۱۰- لا : از هر کسی مذلت واز هر کسی  
 ۱۱- ج : اندر  
 ۱۲- فقط از «د» است. مصراع اول دراصل چنینست : مهرشهان ز قرب ستوران بود پدید.  
 ۱۳- م، ج : ذکا  
 ۱۴- لا : کام

گردد همه<sup>۱</sup> شکافته دلشان بکین من  
 چون گیرم از برای معانی قلم بدست  
 ناچار بشکنند همه ناموس جادوان  
 ایشان بنزد خلق نیابند رتبی  
 زیرا که بی مطر نبود میخ<sup>۲</sup> را محل  
 با فضل من همیشه پدیدست نقصشان  
 با عقل من نباشد مریخ را توان  
 آنم که برده ام علم در جهان  
 شاهان همی کنند بفضل<sup>۳</sup> من افتخار<sup>۴</sup>  
 با خاطر منیرم<sup>۵</sup> و با رای<sup>۶</sup> صافیم  
 عالیت همت بهمه وقت چون فلک  
 بر همت منست سخنهای<sup>۷</sup> من دلیل  
 هرگز ندیده و نشنیده است کس<sup>۸</sup> از من  
 در پای جاهلان پراگنده ام گهر  
 وین<sup>۹</sup> فخر بس مرا که ندیدست هیچکس  
 و آنرا که او بصحبت من سر در آورد

همچون مه از اشارت انگشت مصطفی<sup>۱۰</sup>  
 گردد همه دعای آن طایفه هبا  
 در موضعی که در کف موسی بود عصا  
 تا طبعشان بود ز همه دانشی خلا  
 چونانک بی گهر نبود تیغ را بها  
 چون عجز<sup>۱۱</sup> کافران بر اعجاز انبیا  
 با طبع من نباشد خورشید را دُکا<sup>۱۲</sup>  
 بر گوشه تریا از مرکز ثری  
 و اقران همی کنند<sup>۱۳</sup> برسم<sup>۱۴</sup> من اقتدا  
 کالبرق فی الدجیة والشمس<sup>۱۵</sup> فی الصّحی  
 صافیت نسبتم بهمه نوع<sup>۱۶</sup> چون هوا  
 بر نسبت منست هنرهای من گوا  
 کردار نا ستوده و گفتار ناسزا  
 وز دست نفلگان<sup>۱۷</sup> پذیرفته ام عطا  
 در نمر من مذمت و در نظم من هجا  
 جویم بدل<sup>۱۸</sup> محبت و گویم ز جان<sup>۱۹</sup> ثنا

۱- م، ج؛ همی ۲- ج، م؛ مل: مصطفی ۳- لا: ابر ۴- م؛ نقص  
 ۵- م؛ ضیا ۶- بر؛ برسم ۷- بر: اقتدار ۸- لا، بر: دهند  
 ۹- بر: بفضل ۱۰- م؛ منور ۱۱- د: طبع ۱۲- از ج، م  
 است؛ در باقی نسخ: کالشمس ۱۳- بر: وقت ۱۴- م؛ سخاها  
 ۱۵- مل: نشینده کسی ۱۶- م، مل: مفسدان ۱۷- بر: این ۱۸- م: زد  
 ۱۹- بر: بجان

ور زَلَّتْی<sup>۱</sup> پدید شود<sup>۲</sup> زو معاینه  
 اهل هری کنون نشناسند قدر<sup>۳</sup> من  
 مقدار آفتاب ندانند مردمان  
 آنگاه قدر او بشناسند بر یقین  
 اندر حضر نباشد آزاده را خطر  
 با این همه مرا گله‌یی نیست زین قبل  
 تا لفظ من بگاه فصاحت بود روان  
 لیکن چو صد هزار جفا بینم از کسی  
 ز آنست غبن<sup>۴</sup> من که گروهی می کنند  
 و آنکه بکام من نفسی بر نیاورند  
 آزار من کشند بمعدا بغویشتن  
 در<sup>۵</sup> فضل من کنند<sup>۶</sup> بهر موضعی حسد  
 با ناصحان من نسکالند جز نفاق  
 و ر اوفتد مرا بهمه عمر حاجتی

انگار مش صواب و نپندارمش خطا  
 تا زحلتی نباشد ازین جایگاه مرا  
 تا نور او نگرود از آسمان جدا  
 کآید شب و پدید شود بر فلک سها  
 کاندر حجر نباشد یاقوت را بها<sup>۷</sup>  
 زین بیشتر قبول که یابد بابتدا<sup>۸</sup>؛  
 بازار من بنزد بزرگان بود روا  
 ناچار اند کی بنمایم ز ما جرا  
 با من بدوستی<sup>۹</sup> ز همه<sup>۱۰</sup> عالم انما  
 در دوستی کجا بود این قاعده روا  
 ز آنسان که گه کشد ببر خویش کهر با  
 در<sup>۱۱</sup> نقص من دهند ز هر جانی رضا  
 با حاسدان من نمایند جز صفا  
 بی حجتی<sup>۱۲</sup> کنند همه صحبت‌م رها<sup>۱۳</sup>

مرد آن بود که روی نتابد ز دوستی<sup>۱۴</sup>

لو بُسَّتَ الجبالَ أو انشَقَّتَ السما<sup>۱۵</sup>

۱- لا، س، ب، مل، بر: ذلتی ۲- ب، لا، مل، بر: حق ۳- این بیت در نسخه لاسه

سطر بعد آمده ولی درس، ج، م، د، مل، بر همینجاست که ثبت کرده ایم ۴- س، مل: زابتدا

۵- م، ج، بر: عیب ۶- مل: ز دوستی ۷- م: بهمه ۸- مل: از

۹- بر: بر تند ۱۰- م: بر؛ مل: وز ۱۱- بر: زحمتی ۱۲- این

بیت در س، مل: نیست ۱۳- س، ج، د، ب، مل: مرد آن بود که دوستی او بود بجای

۱۴- د: وانشقت السماء؛ س، ج، لا، مل: اذا انشقت السما

## ۲- مدح معزالدين سلطان سنجر بن ملكشاه ملجوقی

بجر هزج مشن سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(ب) زهی آفاق را سلطان زهی ایام را مولا<sup>۱</sup>

زهی گردون ترا چاکر زهی گیتی ترا مولا<sup>۲</sup>

پنجم جمله عالم جمال گوهر آدم

عزیز خالق اعظم معزالدين و الدنيا

خداوند جهان سنجر کزین تاریخ تا محشر

نبیند کس چنو<sup>۳</sup> دیگر ز نسل آدم و حوا

گه عزمی قضا قوت گه حزمی قدر قدرت

گه رزمی فلك سیرت گه بزمی ملك سینما

بروز بار و وقت کین کنند از غایت تمکین

کله نوابت از پروین کمر حجابت از جوزا

اگر آتش فشان خنجر بر آهینخی<sup>۴</sup> بکوه اندر

شود آتش چو خاکستر ز سهمت<sup>۵</sup> دردل خارا

(ب) نسخ : س، م، لا، د، ب، مل، بر ۱- م : زهی ایام را سلطان زهی آفاق را مولا

۲- مولا : از اضدادست و درین بیت بدو معنی سرور و چاکر آمده است ۳- س، مل : چواو ؛ بر : چوتو ۴- س، م، مل، بر : آهینخی ؛ آهینختن و آهینجیدن هر دو بمعنی

بر کشیدن تیغ است ؛ د : بدون نقطه است ۵- مل، بر : زهیت

چو طبیعت رامش افزاید، نشاط<sup>۱</sup> باده فرماید

ز گردون نزد تو آید<sup>۲</sup> بخدمت زُهره زُهره

شود مفلس ز گوهر کان چو خواهی جام در ایوان

شود قارون هوا<sup>۳</sup> از جان چو گیری تیغ در هیجا

شب و روز ست در خواری<sup>۴</sup> بداند پشت ز غم خواری

ز محنت روز او تازی بکردار شب یلدا

چو در مشت<sup>۵</sup> آوری ناوَك فرو ریز دهه يك يك<sup>۶</sup>

بکوه قاف در<sup>۷</sup> بی شک پرو بال از تن عَنقا

یافتند چرخ را چنبر بلرزد کوه را پیکر

چو آیی در صف لشکر<sup>۸</sup> کشیده تیغ رو هینا

نهنگان از فرع دندان کنند اندر شکم<sup>۹</sup> پنهان

اگر بار مج خون افشان خرامی بر لب دریا

سپهر از هم فرو ریزد زمین از جای برخیزد

روان از جسم بگریزد چو آری حمله بر اعدا

اگر تو بر گه خاره جهانی روز<sup>۱۰</sup> کین باره

شود در حال ناچاره همه تر کیم او<sup>۱۱</sup> اجزا

بود تیغ تو جاویدان ز خون دشمنان چو نان

که ریزد خرده<sup>۱۲</sup> مرجان کسی بر تخته مینا<sup>۱۳</sup>

۱- بر: بساط

۲- س، مل: پیش تخت آید؛ م: پیش او آید؛ د، ب، بر: پیش

نو آید ۳- بر: شود دستم بری ۴- بر: پنداری ۵- ب، مل،

بر: شست ۶- لا، مل، بر: یکیک ۷- بر: او ۸- م: همجا

۹- لا: گشاده ۱۰- بر: شمر ۱۱- بر: اسب ۱۲- ب، د، مل، بر، م: آن

۱۳- مل: خورده ۱۴- مل: بروی نیلگون دریا

مر آنکو داشت با تو کین بروم و هندو ترك و چین

بزخم تیغ زهر آگین ببردی از سرش سودا

عراقت بازو<sup>۱</sup> تر کستان مسلم شد بیک فرمان

زغزنین همچوزین وز آن<sup>۲</sup> دلت فارغ شود<sup>۳</sup> فردا

ز سعی دولت میمون ز سعد<sup>۴</sup> گردش گردون

ز فضل ایزد بیچون ز فر<sup>۵</sup> هست و الا

ترا نا<sup>۶</sup> ساخته لشکر بکین نا آخته خنجر

همه مقصودها یکسر همی حاصل شود آنجا<sup>۷</sup>

چو آمد مژدهای خوش بدیدار بُت دلکش

زدست ساقی مهوش همی خور روز و شب صهبا

ایا در خورد سلطانی ایا با فر<sup>۸</sup> یزدانی

ایا در ملك بی ثانی ایا در عدل بی همتا

ارم با بزم تو زندان سقر با رزم تو بستان

سپهر از عزم تو حیران زمین از حزم تو شیدا

سلاطین در پناه تو ملایک از<sup>۹</sup> سپاه تو

خلایق نیکخواه<sup>۱۰</sup> تو هم از پیرو هم از برنا

ظفر بر شخص تو خفتان قضا در تیر تو پیکان

اجل در کین تو پنهان امل از<sup>۱۱</sup> مهر تو پیدا

۱- س، مل : بودو ؛ م، بر : یارو ۲- د، س، م، مل، بر : این و آن ۳- د، م، ب،

۴- لا، بر : دور ؛ س : سعی ۵- م،

مل : شود فارغ دلت ؛ بر : دلت این شود

س، بر : توانا ۶- س، مل :

توانا ساخته لشکر بکین نا آخته خنجر

۷- مل : در ۸- مل، بر : دو پناه

۹- د، مل، بر : در

همه مقصودها یکسر همی حاصل شود اینها

بفَرَّت<sup>۱</sup> اختیار دین<sup>۲</sup> مهیا کرده در يك حین

ز دل<sup>۳</sup> جشنی بهار آیین ز جان بزمی بهشت آسا

زهی عیش روان پرور زهی روز<sup>۴</sup> طرب گستر

زهی مهمانی در خُور زهی می خوردن زیبا

هوا گشته ز بوی گل چو زلف لعبت کابل

زمین گشته ز<sup>۵</sup> رنگ مَل چو روی دلبر یغما

نشسته مطربان ده<sup>۶</sup> صف گرفته ساز هادر<sup>۷</sup> کف

رباب و چنگ و نای و دف فکنده در<sup>۸</sup> فلک آوا

فتاده بر<sup>۹</sup> رخ هامون شعاع باد<sup>۱۰</sup> گلگون

گذشته از سر گردون نسیم<sup>۱۱</sup> عنبر سارا

حریفانی همه خوشدل بزرگانی همه مفضل

امیرانی<sup>۱۲</sup> همه مقبل ندیمانی همه دانا

همه در دوستی یکدم همه کُشادان بروی هم

همه با ظاهر خرم همه با باطن یکتا

الا تا در مَ نِسان شود زنگار گون بستان

الا تا در مَ آبان شود زرنیخ گون صحرا

بفر دولت وافی برغم عالم جافی

همی خور باد<sup>۱۳</sup> صافی ز دست بچه<sup>۱۴</sup> حورا

[۱۵۰]

۱- لا، ب، بر : بفر<sup>۲</sup> ۲- بر : اختیار الدین ۳- م : ذدن ۴- م : دود؛ بر :

روزی ۵- لا : چو ۶- س، م، مل، بر : در ۷- مل : بر ۸- م : در

۹- در نسخ نسیم است ؛ در حاشیه لا : نسیم ۱۰- س، مل : دلیرانی ۱۱- بر : سانی



### ۴ = هدیج نصیر الدین وزیر

بحر رمل مثنیٰ محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(ب) ای قلم در دست تو چون در کف موسی عصا

وی کرم در طبع تو چون در <sup>۱</sup> لب عیسی دعا

این فزاید دوستانرا گاه الفت <sup>۲</sup> زندگی

و آن نماید دشمنانرا گاه وحشت ازدها

در هنرمندی تویی <sup>۳</sup> فرزندگانرا عاقله

در جوانمردی تویی آزادگانرا مقتدا

صاحب ری از حشم زبید ترا وقت هنر

حاتم طی از خدم شاید <sup>۴</sup> ترا گاه سخا

ز آنک شمس اندر ازل همسایه رای تو بود

کرد دعوی از <sup>۵</sup> جوار آن بذات او ضیا

پیش حلم <sup>۶</sup> تو چو طبع <sup>۷</sup> تو سبک باشد زمین

پیش طبع <sup>۷</sup> تو چو حلم تو گران باشد هوا

(ب) نسخ : س ، م ، لا ، د ، ب ، مل ، بر ۱- بر : بر ۲- لا : رافت

۳- ب : تویی ۴- لا : در متن کرم زبید و در نسخه بدل خدم زبید .

۵- س ، ب ، مل : در ؛ د ، م : کرد عضوی از ۶- ب ، بر : حکم ۷- مل : عزم

ای نَسای تو شده حرزِ خَلایق بر زمین  
وی دعای تو شده وِردِ ملائِک در <sup>۱</sup>سما

دین یزدان را نصیر و ملک خاقان را وزیر  
در کفایت بی نظیر و در سخاوت بی ریا <sup>۲</sup>

ملک را رای تو چون شب <sup>۳</sup> را طلوعِ مشتری  
خِصم را عزم تو چون مه را بَنانِ مصطفی <sup>۴</sup>

همت <sup>۵</sup> و الای تو با رفعتِ زاتِ الحُبک <sup>۶</sup>  
طلعتِ زیبای تو با زینتِ شمسِ الفُحی

هیبت تو حاسدان را چون شیاطین را شهاب  
دولت تو ناصحان را چون ریاحین را صبا

نیست جز رسم تو عقیده مکرمت را واسطه  
نیست جز سعی تو چشم مملکت را توتیا

گرد نعلِ مرکب <sup>۷</sup> را در <sup>۸</sup> سما روح الامین  
چون بگردون بر شود، گوید برغبِتِ مرحبا

تا همی باردِ سحاب و تا همی تابد <sup>۹</sup> شهاب  
تا همی ماند <sup>۱۰</sup> تراب و تا همی روید گیّا

بادِ جاهت بی قیاس و بادِ قدرت بی کران  
بادِ عزّت بی زوال و بادِ عمرت بی فنا <sup>۱۱</sup>

۱- س، م، د، ب: بر ۲- این بیت در «لا» نیست؛ دو بیت اخیر در نسخه بر مغشوش است

۳- ب: شب را چون ۴- در «لا» و «س» «بر» هر سه بهمین املاء است ۵- س، ب، مل:

صحبت؛ بر: سخت می آدایی ۶- م: ذات الجبل؛ در حاشیه: ذات البروج ۷- م: موکبت

۸- لا: بر ۹- م: تازد ۱۰- بر: پاید ۱۱- این بیت در نسخه بر نیست

باد فرّخ عید قربان بر تو و فرّخ<sup>۱</sup> کناد

نفس بد خواست بشمشیر اجل دست قضا

مجلس تو کعبه و کف<sup>۲</sup> زمزم و حضرت حرم

ز ایران حجاج<sup>۳</sup> و سده صخره<sup>۴</sup> و درگاه منا

۵ = مدح

بحر متقارب مثنی سالم

فعولن فعولن فعولن فعولن

شعاریست شعر تو شخص <sup>۵</sup> کرم را	(*) نظامیست نظم تو عقد حکم را
سپهر معانی و بیت حکم <sup>۶</sup> را	عمادی و شمسی تو شمس و عمادی
سزد گر بتو فخر باشد عجم را	اگر امرؤ القیس فخر عرب <sup>۷</sup> بد <sup>۸</sup>
رسومت نجومند چرخ هم را	علومت رجومند دیو <sup>۹</sup> فتن <sup>۱۰</sup> را
که در چشم تو نیست قدری درم را	از آنست هر روز قدرت زیادت
چو گوران بیچاره شیر اجم را	ترا شاعرانند منقاد جمله
صدور جهان و ملوک ادم را	مباهات باشد بمدحت همیشه
مکانت عدیلت بیت الحرم را	محلت رسیلت <sup>۱۱</sup> ذات الحبک را

---

۱- مل، بر: قربان      ۲- بر: می      ۳- بر: محتاج      ۴- س، لا: حجره؛  
 مل: سدره؛ بر: عمره      (\*) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر      ۵- س، مل: خصم  
 ۶- م: شمسی      ۷- م: بیت حرم؛ ب: بیت الحکم      ۸- لا، م: بود؛ بر: اگرچه  
 ۹- لا، بر: دین      ۱۰- م: لعین      ۱۱- لا: رسیدست

ایا ایزد از احترام بنانست میان بسا کمر<sup>۱</sup> آفریده قلم را  
 ز آبکار افکار تو نو شنیدم مقالی که از دل مقالیست غم را<sup>۲</sup>  
 مرا حق این مکرمت نیست لیکن تفضل طریقت<sup>۳</sup> آن محتشم را  
 الا تما نباشد توان و نهو<sup>۴</sup> چوشاهین و ضرغام<sup>۵</sup> کبک و غنم را  
 ترا بار گردون همه ساله خاضع چو گاه عبادت شمن مر<sup>۶</sup> صنم را

### ۹- مدح میراج الدین محمد بن حکمی

بحر مجتث شمن مجذوف مخبون

مفاعِلن فعلاتن مفاعِلن فعلن

(☆) مظفری که معینست<sup>۷</sup> کرد گار اورا مؤیدی که مطیعست<sup>۸</sup> روز گار اورا  
 سراج دین محمد محمد بن حکمی<sup>۹</sup> که در محامد او صاف نیست یار اورا  
 چو ذات فرخ او آمد از عدم بوجود چو دایه بخت پیرو<sup>۱۰</sup> در<sup>۱۱</sup> کنار اورا  
 از آن گزیده شاهان عالمست که هست نهاد خوب و نژاد بزرگوار اورا  
 از آن نیابد هرگز خلل بکارش راه که جز تعهد احرار نیست کار اورا<sup>۱۲</sup>

۱- م: کرم ۲- در «م» این بیت چنین آمده است:

ز آزادگان حالت تو شنیدم مقالیست کن: غم شفائی است غم را

دو بیت اخیر در نسخه بر نیست ۳- مل: بفضل این طریقت؛ بر: بفضل طریقت

۴- م: تفقد ۵- بر: ضرغام ۶- س، مل: شمن را (☆) نسخ:

د، لا، س، م، ب، مل، بر ۷- مل: مطیع است ۸- مل: معین است

۹- م: علی؛ بر: مجید بن حکمی ۱۰- لا، م، بر: تو پیرو<sup>۱۱</sup> د، لا،

م: بر ۱۲- این بیت در نسخه بر نیست

بلند همت او گاه سرکشی باز است  
جماعتی که مصرّند بر عداوت او<sup>۱</sup>  
اگر لطافت او در مجالست بینند  
چگونه شکر توان گفتن آنک<sup>۲</sup> داد خلاص<sup>۳</sup>  
از آن سبب ز چنان واقعه سلامت<sup>۴</sup> یافت  
اگر نبودی حلم<sup>۵</sup> گران و طبع سبک  
نداشتی چو بجنبید باد فتنه نگاه  
شدا ز عنایت یزدان درین مصاف عظیم  
همیشه تا که نگردد عزیز دودو<sup>۶</sup> جهان

که نیست جز دل آزادگان شکار او را  
از آن قبل که قبولیست بی شمار او را  
هر آینه همه گردند دوستدار او را  
از آن مصاف عظیم آفریدگار او را  
که بود واقیة<sup>۷</sup> ایزدی حصار<sup>۸</sup> او را  
چو باد صافی و چون خاک بردبار او را  
خدای ز<sup>۹</sup> آفت آن قوم خاکسار او را  
بسی لطیفه پوشیده آشکار او را  
هر آنکسی که کند ذوالجلال<sup>۱۰</sup> خوار<sup>۱۱</sup> او را

عزیز باد هر آنکس که روز و شب خواهد<sup>۱۲</sup>

گشاده طبع و تن آسان و شاد خوار او را



- 
- ۱- د: وی      ۲- س، مل: اینکه      ۳- د: در اخلاص      ۴- لا:
- خلاصی؛ بر: از آن سبب که زجان دانه      ۵- لا، د، س، م، ب: واقعه؛ تصحیح
- قیاسی است      ۶- بر: شکار      ۷- بر: حکم      ۸- س، م، ب،
- مل: از      ۹- بر: هر دو      ۱۰- د: کردگار      ۱۱- مل: خار
- ۱۲- م: خواند

## ۷ = مدح قطب الدین میر میران

بحر خفیف مخبون محدوف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

(\*) باز آشوب خلق عالم را  
 باز در لعل<sup>۱</sup> خویش کردی جای  
 ای<sup>۱</sup> پری چهره بی<sup>۲</sup> که با لب تو  
 دل چون سنگ و چشم تگ تو کرد [۲۰۰]  
 کردی افزون، چو خواستار آمد  
 هم حلاوت لبان شیرین را  
 هر زمان از جمال تو طریست  
 میر میران کز وست آرایش<sup>۳</sup>  
 هست بر جمله خلایق فخر  
 همه ساله متابعد او را  
 بزم ورزش دهند لطف و نهیب  
 با کفش ذکر نیست حانم را  
 سر بریدی ذو زلف پر خم را  
 معجزات مسیح مریم را  
 نیست قدری ولایت<sup>۴</sup> جم را  
 دل و چشم مکان تف ونم را<sup>۵</sup>  
 طبع تو، باده دما دم را  
 هم طراوت<sup>۶</sup> رُخان خرم را  
 قطب دین پهلوان عالم را  
 دولت پادشاه اعظم را  
 به کاش نژاد آدم را  
 امرا چون صفر محرم را  
 عاریت<sup>۷</sup> جنت و جهنم را  
 با دلش نام نیست رستم را

تا بود راه او<sup>۸</sup> سلامت خلق

بدل او مباد ره غم را

(\*) نسخ: د، لا، م، ب، بر ۱- بر: فعل ۲- بر: آن ۳- م: پری پیکری  
 ۴- بر: روایت ۵- م: مکان تویم را؛ بر: یم را ۶- م: آسایش؛ بر: که  
 هست از آرایش ۷- م: عادت ۸- لا، بر: دین؛ ب: تابود راه تو

## ۸ = مدح سلطان منجز

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(۴) ای کمال آفتاب و همت کیوان ترا

دولت بی منتهی<sup>۱</sup> و ملک بی پایان ترا

نی سلیمان و نه داودی و هست از اسب و تیغ

باد در طاعت ترا پولاد در فرمان ترا<sup>۲</sup>

چون هر آن سلطان که هست اندر جهان از دست تست

عارت آید گر جهان خواند کنون<sup>۳</sup> سلطان تراهر غرض کاندیشه شاهان از آن قاصر<sup>۴</sup> شدستچون تو بندیشی<sup>۵</sup> همه حاصل شود آسان ترا

هر زمان گردون سپارد ملک دیگر گون بتو

هر زمان دولت بزا آورد فتح دیگر سان ترا

بود ملک تو خراسان و عراق و روم و هند

شد کنون با آن مسلم ملک ترکستان ترا

(۴) نسخ: د، ب، بر ۱- بر: منتهی ۲- این بیت در «ب، بر» نیست

۳- بر: عارت آید گر کنون خواند کسی ۴- ب: عاجز ۵- بر:

تو برین<sup>۱</sup> فتحی که دیدی اعتمادی داشتی  
روز اول، ز آنکِ سرّی بود با یزدان<sup>۲</sup> ترا

دست توزین پس شاید کز قدح خالی بود<sup>۳</sup>  
چون بدست آید<sup>۴</sup> کنون ملک همه گیهان ترا

بر گنه کاران ببخشودی<sup>۵</sup> چو نصرت یافتی  
گویی از حلم آفریدست<sup>۶</sup> ایزد سبحان ترا

با چنین سیرت که تو داری نباشد بس عجب  
گر دهد ایزد تعالی عمر جاویدان ترا

ورچه عمر خضر خواهد بود بیرون از قیاس  
در سعادت زندگانی<sup>۷</sup> باد صد چندان ترا

۹ = مدح

بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن

(\*) ای هم لقا و هم دل و هم نام مصطفی  
وی<sup>۸</sup> یادگار آنکِ نظیرش نیاورند<sup>۹</sup>  
وی دین و دولت از فرّ تو یافته ضیا  
ایام در فتوت و اجرام در سخا  
بر سیرت لطیف تو گفتار تو دلیل  
بر نسبت شریف تو کردار<sup>۱۰</sup> تو گوا

۱- بر: بدین ۲- بر: زانکه سیری بود تاتوران ۳- ب: شود ۴- بر:  
آمد ۵- بر: ببخشیدی ۶- ب، بر: آفریدت ۷- بر: از سعادت زندگانی  
(\*) نسخ: ده، ۴، لا، ب، بر ۸- ۴، بر: ای ۹- م: نیافرید؛ بر: نیاورید  
۱۰- م: گفتار



افروخته ز طلعت تو صدر شهریار  
 ملك عجم گرفته ز ترتیب تو نظام  
 دین عرب فزوده ز تهذیب<sup>۱</sup> تو بها  
 نفس ترا فرشته کند روز و شب دعا  
 در گوش دولست جلال تو گوشوار  
 بر اوج قدر تو نرسد هر گز آسمان  
 ناهید را لطافت و خورشید را ذکا  
 نزدیک تو<sup>۲</sup> مرا بجز از مدحت<sup>۳</sup> و ثنا  
 جز بر عنایت<sup>۴</sup> تو مرا نیست متکا  
 در حقم آنچه باشد از انعام<sup>۵</sup> تو سزا<sup>۶</sup>  
 کردی ز سعیهای پسندیده پارسال

من<sup>۱۱</sup> شکر تو گزارد<sup>۱۲</sup> ندانم بواجبی

ور ایزدم چو خضر دهد جاودان بقا




---

۱- لا، بر : تهدید ۲- این بیت در نسخه بر نیست ۳- لا : رای و ۴- م :  
 نزدیک تر ۵- م : خدمت ۶- م : زبس ۷- لا : در پیش کرد گار پس از  
 فضل شهریار ۸- بر : رعایت ۹- م، ب : امثال ۱۰- این بیت در نسخه بر  
 نیست ۱۱- بر : نی ۱۲- ب : گذارد

## حرف «ب»

۱- مدح تاج العرب ابرو المظفر شهاب الملك ضياء الدين

غالب بن تغلب شیبانی

بجر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(۱۶) ای بت هاروت چشم ای<sup>۱</sup> دلبر یاقوت لب

خنده تو دلفریب و غمزه تو بلعجب

پر شکر یاقوت تو آورد<sup>۲</sup> کار من بجان

دل شکر هاروت تو آورد جان من بلب

که برافروزم<sup>۳</sup> همی در صحبت تو از نشاط

که بفرسایم همی در فرقت تو از تعب

هست گویی صحبت<sup>۴</sup> تو آفتاب و من نبات

هست گویی فرقت تو ماهتاب و من قصب

(۱۶) نسخ: لا، د، م، س، ج، ب، مل، بر ۱- م، ج، بر، چشم و ۲- س، مل:

آورده ۳- مل: برافرازم ۴- از «م، س» است؛ لا، بر: از صحبت تو در

۵- س، بر: طلعت

جزع دل‌بندت کند سحری بهر غمزه عیان

لعل پر قندت کند جانی بهر بوسه طلب

ای زبُند لؤلؤ خوشاب را کرده حجاب<sup>۱</sup>

وای ز سنبل لاله سیراب را کرده سَلَب

سنبلِ کآن آفت آزادگان را شد دلیل

بُندی کآن راحت<sup>۲</sup> دلدادگان را شد سبب

که مرا جرّاره تو شب پدید<sup>۳</sup> آرد ز روز

که مرا رخساره تو روز بنماید بشب<sup>۴</sup>

دارم از روز و شب سر پرزخاک و جامه چاک

روز و شب بر در گه میر اجل<sup>۵</sup> تاج عرب<sup>۶</sup>

دین یزدان را ضیاء و ملک سلطان را شهاب<sup>۷</sup>

بوالمظفر غالب آن کافی کف<sup>۸</sup> عالی نسب

سرفرازی کوست گاه لطف و گاه منقبت<sup>۹</sup>

چون مَلّک زیبا شمایل چون فلک و الارتب

همچو از گردون قمر تابد ز رای او شرف

همچو از دریا گهر زاید<sup>۱۰</sup> ز طبع او ادب

۱- این بیت در «لا» نیست و در نسخه های د، ج، ب بجای حجاب «خضاب» آمده است؛ بر:

گردد حجاب؛ م: نقاب ۲- بر: زحمت ۳- بر: برون ۴- س، بر، مل:

ز شب؛ لا: چو شب ۵- م: عجم ۶- ب، س، ج، مل، بر: تاج العرب

۷- از «م، س، ج» است در نسخه لا: «دین یزدان را شهاب و ملک سلطان را ضیاء»؛

و این با القاب تاج العرب سازگار نیست ۸- م: دریادل ۹- م: منصب

۱۰- ب: همچو در از کهر یا آید

زهره آرد پیش او شیر عرین روز مضاف  
زهره آرد نزد<sup>۱</sup> او چرخ برین روز طرب

در ازل ایزد نهاد از بهر استمتاع او  
نخل را در سینه شهد و نخل را در دل رطب

گر سران را افتخار و اشتهاست از خطاب  
ور مہان را اعتزاز و اهتزازست از لقب

اعتزاز او بجَدست اهتزاز او بحدود  
افتخار او بجَدست اشتها او بآب

ای بنان راد تو گوهر فشان وقت رضا  
وی سنان تیز تو آذر فشان گاه غضب

[۲۵۰]

پشت هامون از نعل مر کبت چون روی ماه<sup>۲</sup>  
روی گردون از غبار مو کبت چون پشت صَبَّ

گرچه شیبان در عرب بود از امیران معتبر  
وَرچه مہران در عجم بود از بزرگان منتخب

افتخار گوهر شیبان تویی گاه شرف  
اختیار دودہ مہران تویی وقت<sup>۳</sup> حسب

دشمنانت را شود زوین بجسم اندر مژہ  
حاسدانت را شود سکین بجسم اندر عَصَب<sup>۴</sup>

۱- م، بر : پیش ۲- از «مل، بر» است؛ سایر نسخ : بر روی ماه؛ س : پشت هامون  
را ز نعل مر کبت بر روی ماه ۳- د، م، ج، مل، بر : گاه ۴- لا :  
دشمنانت را بجسم اندر شود زوین مژہ حاسدانت را شود سکین بجسم اندر عصب

خُلِقَ تَوَّادٍ یَسْتِ چونِ عَشْرَتِ کُنِی رَطْبِ النِّسِیمِ<sup>۲</sup>

خِشَمِ تَوَّادِ یَسْتِ چونِ وَحِشَتِ کُنِی ذَلَّ اللَّیْبِ<sup>۳</sup>

سالومه دریشه نفسِ شیر کردن<sup>۴</sup> کش شود<sup>۵</sup>

از نهیبِ شیرِ شادروانِ تو مأخوذِ<sup>۶</sup> تب

نِیکِ خواهانِ ترا از چرخِ برخِ آمد<sup>۷</sup> عطا

بد سگالانِ ترا از دهرِ بهرِ آمد<sup>۸</sup> عَطَبِ

از پیِ جودِ تو از دریا همی خیزد کهر

وز پیِ بئلِ تو از خارا همی زاید دَهَبِ

دِرِغِ وَتَغْتِ وَبَنْدِ وادِ ناصحِ وَخِصْمِ ترا

پُرورید ارکانِ حدیدِ و آفرید ایزدِ خِشَبِ

پیشِ ایشان سجده آرند اَرَبالی<sup>۹</sup> در گهت

التجاسازند گور و پشه و مور و جُرَبِ<sup>۱۰</sup>

جَرّه باز اندر هوا و گَرزِه مار اندر جبل

زنده پیل اندر فلاتِ و شرزه شیر اندر قصب

ای جوانِ بختی<sup>۱۱</sup> که از اوصافِ خوبِ تو بود

همچو ادراجِ جواهرِ دایمِ ادراجِ حطب

۱- از «س، مل» است؛ «ب، لا» : را ۲- بر: نسبت کنی رطب الشیم ۳- م: لهب؛

بر: جسم را ناراست چون وحشت کنی ذات الله؛ لب در لغت سرسینه و جای حمایل از سینه است ۴- از نسخه س است؛ لا: گردون ۵- بر: بود ۶- بر:

باجور ۷- بر: آید ۸- ب: از تعالی در گهت؛ بر: ارمغانی در گهت

۹- د، بر: حرب؛ جرب: پرنده صحرائی که بتازی دراج گویند ۱۰- بر:

جوانمردی

چون هوا تاری شد از ابر سیاه تند بار<sup>۱</sup>

چون زمین خالی شد از گلهای خوب منتخب<sup>۲</sup>

کرد باید خانه اکنون گلشن از نار حریق

کرد باید خرگه اکنون روشن از ماءِ غنَب

آتشی پرنده<sup>۳</sup> زاین<sup>۴</sup> چون زهره زربین شرر

باده‌یی رخشنده زاین چون مهره رنگین حب<sup>۵</sup>

در مه شوال و ذوالقعدة<sup>۶</sup> تلافی کن همه

هرچه فایت<sup>۷</sup> شد ز تو در ماه شعبان و رجب

تا کنم در خدمت تو عشرتی اکنون که نیست

در دلم تیمار عشق و در تنم درد جَرَب<sup>۸</sup>

تا بصورت نیست سیم ساده هم شبه شبه

باد جسم<sup>۹</sup> دشت نار حوادث را حطب

بزم تو از ساقیان مهوش کش پر نگار

جشن تواز مطربان دلکش خوش<sup>۱۰</sup> پرشعب<sup>۱۱</sup>

بخت تو خیمه زده بر اوج گردون برین

خصم تو غرقه شده در موج دریای نوب<sup>۱۲</sup>

۱- غیر از نسخه «بر» تندباد ۲- بر: چون برگ خشب ۳- بر: سوزنده ۴- بر: مل:

زان ۵- این بیت بصورت منقول در متن از نسخه م است؛ در «لا، س، د» چنین است:

آتش پرنده ز آن چون زهره زربین شود بادۀ رخشنده ز آن چون مهره سیمین حب

گویا زاین در هر دو مورد صحیح باشد و افاده معنی تشبیه کند؛ مل: سیمین حب؛ بر: سیمین سلب

۶- لا: ذی القعدة؛ بر: ذی قعدة ۷- ج: فانی؛ بر: غایب ۸- د: بر تنم

درد جرب؛ ج: رنج حرب؛ م: رنج جرب ۹- از نسخه م است؛ «لا، س»: چشم

۱۰- از نسخه م است؛ «لا»: کش ۱۱- مل: بر: شعب ۱۲- بر: کرب؛ نوب: جمع نایبه

روژه و عید تو مقبول و همایون و ترا<sup>۱</sup>

حافظ از آفت خدای و حاصل از دولت ادب<sup>۲</sup>

### ۱۱ = مدح ملک مجدالدین محمد پادشاه مازندران

بحر رمل مثنی مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(ب) چند باشم در دیار و منزل دعد و رباب

روز و شب نالنده و گرینده چون رعد و رباب<sup>۳</sup>

همچو چنگم سرنگون و زرد و نالان و دوتا

تا بمالیدست گوشم دست هجران چون رباب

تا ز حسن دلبران کش جدا ماند آن دیار

تا ز فرلعبتان خوش نهی گشت<sup>۴</sup> آن جناب

آب چشم عاشقان نوحه گر در هجرشان

کرد چون طوفان نوح آنرا<sup>۵</sup> همه یکسر خراب

بود چون باغ ارم همواره از نقش خیم<sup>۶</sup>

بود چون خلد برین پیوسته از حسن قباب<sup>۷</sup>

۱- مل: باد روز عید مقبول و ... بر: روز عمر و عید مقبول و همایون ترا ۲- ج:

حافظ از آفت خدای و حاصل دولت ادب (ب) نسخ: د، لا، م، ج، پ، مل، بر

۳- بر: رعد و سحاب ۴- ج: ماند ۵- بر: ایزد ۶- ج، م: خیم؛ لا،

س، پ، مل: خیام؛ بر: حیات ۷- بر: مآب

دل شدی از خوبی آن زنده چون نفس از حیات  
جان شدی از خوشی آن تازه<sup>۱</sup> چون طبع از شباب

گروطن گیری کنون دروی صباینی<sup>۲</sup> جلیس  
ورسغن گویی کنون دروی صدایابی<sup>۳</sup> جواب

که ز تنهایی درو دمساز کردم با طیور  
که ز شیدایی درو هم راز باشم با زئاب<sup>۴</sup>

ای بسا شبها که من تا روز در وی بوده ام  
با حریفان در نشاط و با ظریفان در عتاب<sup>۵</sup>

گوش من سوی سماع و هوش من سوی صبح  
چشم من سوی نکار و دست من سوی شراب

زار و نالانم چو بلبل دیده پر خون چون تندرو  
تا نفورم کرد از آن کبک دری بانگِ غراب

دلبری کز عارض او آب روی گل برفت  
و ز فراق روی او شد دینده من پر کلاب

بی ز نخدان چو سیب<sup>۶</sup> و چهره چون ماهِ او  
لعل شد رویم ز خون و دل چو سیب از ماهتاب

نر کسی دارد سیاه و سوسنی دارد سپید<sup>۷</sup>  
لاله یی دارد لطیف و سنبلی دارد بتاب

۱- ج : این باده ؛ بر : آن پاره ۲- مل : یابی ۳- س ، مل : یینی

۴- لا ، ب : ذباب ؛ مل : همراز کردم با ذباب ؛ بر : همراز باشم چون ذباب ۵- م :

عذاب ۶- از ج ، م ، مل ؛ بر است ؛ س ، لا ، ب : سیم ۷- لا ، مل ،

بر : سفید



سنبللی چنبر<sup>۱</sup> نهاد و زر گسی خنجر گزار<sup>۲</sup>

لاله‌یی شکر فشان و سوستی عنبر نقاب<sup>۳</sup>

این چوموی<sup>۴</sup> من بر نیک و آن چوپشت من بخرم

این چواشک من بلون و آن چویخت من بخواب

حلقهای زلف او هستند چون آهرمنان<sup>۵</sup>

بر هم افتاده ز عکس آن رخان چون شهاب

بر مشال دشمنان منهنم روز مصاف<sup>۶</sup>

از سنان مجد دین ایزد مالک رقاب

شاه فرزانه محمد کز ملوک او را خدای

چون محمد را ز جمع<sup>۷</sup> انبیا کرد انتخاب

خسرومازندران آنکس<sup>۸</sup> که رسم و رای اوست

ساعد دین را سوار و گردن حق را سخاب<sup>۹</sup>

آن شهنشاهی که شد خورشید بر گردون خجل

از فروغ رای<sup>۱۰</sup> او حتی توارت بالعجاب

همچو معنی زایده دارد سماحت در مزاج

همچو قسّ ساعده دارد فصاحت در خطاب

از رضای او شود زایل<sup>۱۱</sup> چو از نعمت نیاز

و ز ثنای او شود حاصل چو از طاعت<sup>۱۲</sup> ثواب<sup>۱۳</sup>

۱- ج، م؛ عنبر ۲- س؛ بادام شکل؛ د؛ خنجر گزار ۳- این بیت در «ب» بر»

نیست ۴- ج، س، م؛ روی ۵- م، مل، بر؛ اهریمنان ۶- بر؛ قتال

۷- م؛ محمد از جمع؛ بر؛ محمد از جمیع ۸- مل؛ آتش ۹- م؛ سخاب

۱۰- ب؛ روی ۱۱- بر؛ زاید ۱۲- مل؛ رحمت ۱۳- ب؛ عقاب

دستِ گوهر بارِ او شد مایهٔ رزقِ بشر

تیغِ گوهر دارِ او شد عهدهٔ ۱ قوتِ کلاب

در ازل پیش از وجود آدم و حوا نبشت ۲

آنک با او هست موجودات عالم را مآب ۳

بر ۴ نکینِ دوستان او لَهم دارُ السَّلام

بر جبین دشمنان او لَهم سوءُ العذاب ۵

گرزند بر خاک تیغِ آبدار باد زخم

ز آتش آن ۶ پیکر گاوِ ثری گردد کباب

وردیر از وصفِ جنگِ او نویسد شَمعی

از فزع اشکِ قلمِ خونابه گردد بر ۷ کتاب

دیدهٔ مارانِ گرزهِ تیر او را ۸ شد هدف

سینهٔ شیرانِ شرزه تیغِ او را ۹ شد قِراب ۱۰

[۳۰۰]

نیست جز شمشیرِ او خورشیدِ گردونِ ظفر ۱۱

نیست جز تدبیرِ او عنوانِ منشورِ صواب ۱۲

از خیالِ رمح و عکسِ تیغِ اودر کوه و بحر ۱۳

وز نهیبِ گرز و بیمِ تیر او در دشت و غاب

بترکد ۱۴ چشمِ پلنگ و بفسرد خونِ نهنگ

بشکنند یالِ هزبر و بگسلند بالِ عقناب

۱- در حاشیهٔ نسخهٔ م: عهده؛ بر: عهده ۲- مل، بر: نوشت ۳- بر: مواب

۴- م: در ۵- م: دار ۶- س، مل: او ۷- م، بر: در ۸- م: ویرا

۹- ج: ویرا ۱۰- بر: غراب ۱۱- د: گردونِ راطفر ۱۲- مل: منشود

عنوانِ صواب ۱۳- س، مل: بحر و بر ۱۴- م: بطرقه؛ بر: برکند

حَبْدًا آن باره گردون نوردِ او که هست

باد پای <sup>۱</sup> آتش تحرّک آب گردش خاک تاب

زُهره طبعی مشتری فالی که زُبیدگاه جنگ

از شهاب او را عنان و از هلال او را رکاب

بر زمین از رشک او پیوسته نالنده شمال

بر هوا از غبن <sup>۲</sup> او همواره <sup>۳</sup> گرینده سحاب

با دَها و جرأتِ مور و ذبابست و کند

جایکه در چشمِ مور و پویه برءِ پرّذباب

که شتابد سویی پستی چون قضای آسمان

که گرایده سویی بالا چون دعای مستجاب

ای معینِ دولتِ سلطان برای کار <sup>۴</sup> ساز

وی امینِ ملتِ یزدان بتیغِ فتح یاب

در بیابانی که تو با دشمنان سازی نبرد

تا بنفخ الصور از آن شنکرف گون خیزد سراب <sup>۵</sup>

گر بود با دوستان تو کَشَف را اتصال

ور بود با دشمنان تو صَدَف را انتساب

نرم گردد چون فَنَک بر پشتِ آن <sup>۶</sup> بندِ گران

تیز گردد چون خَسَک در کامِ این <sup>۷</sup> دَرخوشاب

۱- م: باذپا ۲- لا: عین ۳- بر: پیوسته ۴- بر: در ۵- لا: بر:

بر آید ۶- لا: م، د، پ، بر: ملک ۷- د: تراب ۸- لا: م، بر: این

۹- مل، بر: سنگ ۱۰- لا: م، بر: آن

بر سیل رشوت آرد پیش تو گاه طلعان  
بر طریق فدیت آرد نزد تو گاه<sup>۱</sup> ضراب

رنگ چشم و زاغ بال و کورسم و مور پوست<sup>۱</sup>

کرک شاخ و پیل شک و ببر چنگ و شیر ناب

زیت بزمِ ترا زایسد ز آهو و صدف

عدت گنجِ ترا خیزد ز خارا و تراب

نافهای مشکِ خالص دانه‌های دُر پاک

پارهای لعل صافی توده‌های زرّ ناب

در سنان تست مُضمرِ صولت<sup>۲</sup> نار البجیم

در بنان تست مُدغمِ دولت حسن المآب

نه سلیمان و نه داودی و گاهِ صید<sup>۳</sup> و نطق<sup>۴</sup>

راکب ریح الشمالی صاحب فصل الخطاب

اندر آن وقتی کز آسیب دلیرانِ سپاه

ساحت میدان شود چون موقفِ یوم الحساب

کوس چون رعد و فرس چون ابر و خنجر چون<sup>۵</sup> درفش<sup>۶</sup>

تیر چون باران و خون چون سیل و سرها چون جباب

هم بر آن سیرت<sup>۷</sup> که هنگام تجلّی کوهِ طور

عالم از گام ستوران آید اندر اضطراب<sup>۸</sup>

۱- س، مل: وقت ۲- ب، مل: رنگ چشم و کورسم و زاغ بال و مار پوست؛ بر: رنگ

چشم زاغ بال کورسم مار پوست ۳- مل: صورت ۴- م: صیت ۵- بر: لطف

۶- لا: گون ۷- م: درخش ۸- ج، م: بر آن صورت؛ مل، س: بدان سیرت

۹- این بیت در نسخه بر نیست

درع زنگاری تن آراید بشنگرفی<sup>۱</sup> عقیق

تیغ مینایی رخ انداید<sup>۲</sup> بیاقوت<sup>۳</sup> مذاب

از شرار<sup>۴</sup> خنجر تو حرق اعدای ترا

مالك دوزخ مدد خواهد بهنگام عتاب<sup>۵</sup>

ای ز پیکان تو پیوسته هراسان مهر و ماه

وی ز احسان تو همواره تن آسان شیخ و شاب

خدمتی پرداخت مداح تو در اوصاف تو<sup>۶</sup>

بیتهای آن متین<sup>۷</sup> و لفظهای آن لباب

گرز گفت او ترا آید پسند<sup>۸</sup> این چند بیت

ظن او گردد مصیب و خصم او گردد مُصاب

بعد ازین تا زنده باشد هر زمان در مدح تو

حله بی بافی بدیع و تحفه بی سازد عجاب

بود عذری ظاهر<sup>۹</sup> او را از برای آن کنون

باز ماند از خدمت در گاه آن فرخنده باب<sup>۱۰</sup>

تا ز نار آید دُخان و تا ز آب آید بخار

تا ز خاك آید درنگ و تا ز باد آید شتاب

۱- ب: بشنگرف ۲- بر: آراید ۳- لا: بیاقوتی ۴- ب: بر: شراب

۵- د، مل: عذاب؛ این بیت از «ج» است؛ در «س» چنینست: از شراب خنجر در حرق اعدای ترا ... در «لا، بر» چنینست:

از شراب خنجر تو غرق اعدای ترا مالك دوزخ مدد خواهد بهنگام عتاب

۶- ب: خدمتی پرداخت در اوصاف تو مداح تو ۷- بر: لطیف ۸- ب، بر: پسند

آید ترا ۹- د: واضح ۱۰- س، بر: فرخ مآب؛ بر: فرخنده شاب

بدسكالان ترا يك دم زدن خالی مباد  
سر زخاك و لب ز باد و دل ز ناز و چشم از آب

باد پیش خدمت تو دشمنت با<sup>۱</sup> چار وصف  
سال و ماه از<sup>۲</sup> خواری و زاری<sup>۳</sup> و تیمار و عذاب

همچو خیمه چاك دامن چون ستون بسته میان  
كوفته تارك چو میخ و تافته تن چون طناب

مجلسست گردون و ساقی ماه و ساغر مشتری<sup>۴</sup>  
حاشیه پروین و مطرب زهره و می آفتاب

نعمت تو یاد پیوسته مصون از انتقال  
دولت تو باد همواره معاف از انقلاب

۱۲- مدح جمال الدین شهاب الاسلام احمد بن منصور سمنانی

بحر رمل مثنی مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

(\*) ای گه دعوی چو دریا گاه معنی چون سراب  
چند ازین گفتار آبادان و کردار خراب

عاشقم گویی بتحقیق و نداری آنکهی<sup>۵</sup>  
ساعتی در رنج طاقت لحظتی با جور تاب

۱- مل: دا ۲- م: با ۳- د، ب: مل: زادی و خواری ۴- ب: مجلسست گردون  
و ساقی ماه و ساغر مشتری (\*) نسخ: لا، د، س، م، ب، مل: بر ۵- لا، بر: آنکهی

گر مجازی نیست عشق تو بشوی و باز کن<sup>۱</sup>

روی چون لاله بخون و چشم چون نرگس ز خواب

عشق با<sup>۲</sup> رنجست و دیرست اینک که بایکدیگر نهند

لطف و عنف و خار و ورد و نیش و نحل و نوش و ناب

ز آن قبل مجبوس شد قمری که دارد طوق شوق

ورنه از<sup>۳</sup> رنج قفس بودی مسلم چون اعراب

خورد باید چون نشستی در صف مردان<sup>۴</sup> عشق

بادۀ محنت ز دست قهر در جام عذاب

تا قیامت وقف باید کرد بر مستی دماغ

هر کسی کو قطره‌یی خواهد چشیدن زین شراب

هر که باشد عاشق جانان نبردازد بجان

هر که باشد طالب گوهر نیندیشد ز آب

در دل غافل<sup>۵</sup> نیایی سوز عشق از بهر آنک

کس نیابد چشمه آب حیات اندر سراب

صبر باید کردنت در آتش عشق ای خلیل<sup>۶</sup>

گر همی خواهی که خواندت خلیل<sup>۷</sup> اندر خطاب

ورچه بر<sup>۸</sup> آتش نشینی هم نباشی مرد عشق

گر بجوشی یا بگیری یا پیچی چون کباب<sup>۹</sup>

۱- د، بر : پاک کن      ۲- ب : عشق را      ۳- لا : آن      ۴- د : مستان

۵- م، بر : عاقل      ۶- د، بر : عشق خلیل      ۷- مل : جلیل      ۸- س، م، بر : در

۹- در «لا، ب» این مصراع چنین است :

گر نجوشی یا نگیری یا نیچی چون کباب؛      م : تا نجوشی تا نگیری تا نیچی چون کباب

چیست عشق آخر که هر ساعت کند تأثیر آن

صد هزاران چهره را افزون بخون دل خضاب

این سؤالی<sup>۱</sup> مشکنت و کس نداند<sup>۲</sup> کردنش<sup>۳</sup>

در جهان جز آفتاب دوده<sup>۴</sup> سماع جواب

کان حرز<sup>۵</sup> و گنج نصرت احمد منصور کوست

دین تازی<sup>۶</sup> را جمال، اسلام باقی را شهاب

آن<sup>۷</sup> بنای<sup>۸</sup> حلم و علم<sup>۹</sup> و کیمیای فضل و فخر

مقتدای شرق و غرب و ملتجای شیخ و شاب

کرد معجون ایزد باری چو<sup>۱۰</sup> ویرا<sup>۱۱</sup> آفرید

[۳۵۰] فعل<sup>۱۲</sup> او را با صلاح و قول او را با صواب

بینی اندر منبر او رفعت ذات البروج

یابی اندر مجلس او لذت حسن المآب

خصم او گاه نظر در پیش او باشد چنانک

گور در دست هزبر و کبک در پای عقاب

روز آدینه یسا<sup>۱۳</sup> گو. مجلس او را بین

هر که خواهد تا<sup>۱۴</sup> بیند موقف یوم الحساب

ای بقوت حجت تو چون قضای آسمان

وی بهمت رفعت تو<sup>۱۵</sup> چون دعای مستجاب

۱- س، م، ب، مل : سوال ۲- لاء، بر : نخواهد ۳- بر : دادنش ۴- س،

م، مل : حید ۵- ب، لاء، مل، بر، باری ۶- از «س، ب، م، مل، بر» است : لا : ای

۷- م : پناه ۸- مل، بر : علم و حلم ۹- د : که ۱۰- بر : او را

۱۱- لاء، بر : فضل ۱۲- م : کو ۱۳- ب : وی بر رفعت همت تو



در معالی<sup>۱</sup> اقتدای<sup>۲</sup> تو بآثار و سنن

در فتاوی<sup>۳</sup> اعتماد تو بر اخبار<sup>۴</sup> و کتاب<sup>۵</sup>

چار چیزت چار معنی چار گوهر را دهند<sup>۶</sup>

گر جهان را باشد از نقصان ارکان اضطراب

نار را عزمت دُکا و آب را طبعت صفا

خاک را حلمت ثبات و باد را جودت شتاب

تا همی گرید سحاب و تا همی خندد بهار

اندر آن وقتی که بفروزد حمل در<sup>۷</sup> آفتاب

نیک خواه تو ز شادی باد خندان چون بهار

بدبگال تو ز زاری باد گریان چون سحاب

### ۱۲- مدح شهاب الدین ابوالفتح محمد

بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلان

(ج) ای ناقد از جین درفشان<sup>۸</sup> توشه<sup>۹</sup>اب وی عاجز از یمین درافشان<sup>۱۰</sup> تو سحاب

ملک خدایگان جهان را تویی سفیر دین خدای عز و جل را تویی شهاب

۱- م، ب، مل : معانی ۲- ب : اقتدار ۳- بر : وزمعانی ۴- م : باخبار

۵- ب، بر : اخبار کتاب ۶- ب : چار چیزت چار گوهر چار معنی را دهند

۷- مل : حمل را (ج) نسخ : لا، د، م، ب، بر ۸- د، ب، لا : درافشان ؛ م، بر :

دوخشان ۹- لا : سحاب ۱۰- لا، م : زرافشان ؛ بر : درفشان

بوالفتح کان فتح محمد. مکان حمد  
خلق تو بوستان لطف را چو یاسمین  
نه کوه بیستون را با حزم تو درنگ  
تا آتش قبول تو بالا گرفت، شد  
باجود توجه<sup>۱</sup> دینه<sup>۲</sup> اکسون وچه نمد<sup>۳</sup>  
بازایران همه بتواضع کنی نشست  
دشمن ز هیبت تو ندارد فراغ آنک  
هر کس که تازه طبع نخواهد چو گل ترا  
مه جام وزهره مطرب و خورشید ساقیت  
از لطف تو چو روضه رضوان شود سقر  
اسرار چرخ نیست ز تو در حجاب و هست  
خصمت شود بقدر و محل چون تو، گر شود  
سلطان شرق و غرب و شهنشاه داد و دین  
چون دید در کفایت اشغال جدّ تو  
ای از ستاره تارک قدر ترا کلاه  
ز آن حادثه که کرد بسی خلق را تباه  
منتّ خدای را که برون آمدی چنانک  
ز آن طایفه که از تو بدیشان رسیده بود

کاقبال را مداری و آمال را مآب  
رای تو آسمان شرف را چو آفتاب  
نه چرخ بی سکون<sup>۱</sup> را با عزم<sup>۲</sup> تو شتاب<sup>۳</sup>  
خضم ترا بر آتش حسرت جگر کباب  
با بذل توجه لولوی مکنون و چه تراب<sup>۴</sup>  
با سایلان همه بتلطف کنی خطاب  
یک شب چو بخت خویشتن اندر شود<sup>۵</sup> بخواب  
رویش کند چو لاله بخون بخت بد خضاب  
زبید هر آنکهی که بشادی خوری شراب  
وز خلق تو چو چشمه حیوان شود سراب  
اخلاق تو ز معرفت خلق در حجاب  
رو باه چون غضنفر و گنجشک<sup>۶</sup> چون عقاب  
دارای بحر و بر<sup>۷</sup> و خداوند شیخ و شاب  
از نائبان<sup>۸</sup> خویش ترا کرد انتخاب  
وی از مجرّه خیمه بخت ترا طناب  
ز آن واقعه که کرد بسی ملک را خراب  
از آب در روشن و از خاک زرّ ناب  
خیرات بی قیاس و مبرّات بی حساب

۱- ب: بیستون ۲- ۴۱: حزم ۳- دوبیت اخیر از «د، م، ب» است، در «لا،  
بر» نیست ۴- ب: چو ۵- بر: پرند ۶- بر: مذاب ۷- م: رود  
۸- د: پنجشک ۹- ب، بر: برو بحر ۱۰- ب: نایباب

يك تن ترا نگفت<sup>۱</sup> دعایِ باعتقاد      کآن را نه کردگار جهان کرد مستجاب  
از بهر آنکِ هست ترا رای و باطنی      این با دُکایِ آتش و آن با صفایِ آب  
یزدان ترا بواسطهٔ این دو خصله<sup>۲</sup> داشت      معصوم از آن بلا و مسلم از آن عذاب  
تا طالبِ ثنا و ثوابست هر کسی      کو راست عقل کامل و اندیشهٔ صواب

از شهریار باد بدنیا ترا ثنا

وز کردگار باد بقبیی ترا ثواب

#### ۱۴ = مدح

بحر رمل مشمن مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(۱) ای سویی بالا چو آتش سویی بستی همچو آب<sup>۲</sup>

خاک و صفی در درنگ و باد شکلی<sup>۴</sup> درشتاب

میخ نعلت کرده پر الماس هامون را شکم

گرد پایت بسته<sup>۵</sup> از آنقاس گردون را نقاب

چون کنی پویه نباشد ابر با تو هم عنان

چون بری حمله نباشد برق با تو هم رکاب

۱- لا: نکرد      ۲- ب: حصه      (۱) نسخ: لا، د، س، م، ج، ب، هر، مل      ۳- ج:

چون سراب      ۴- س، مل: فعلی      ۵- ج: کرده

چون نجیبی در قفار و چون صلیبی<sup>۱</sup> در رمال<sup>۲</sup>

چون نهنکی در بحار<sup>۳</sup> و چون پلنکی در<sup>۴</sup> عقاب

که کند روی فلک را ضربت گامت کبود

که کند پشت سمک را آتش نعلت کباب

از حیل پنهان شوی در سایهٔ پر پشه

وز<sup>۵</sup> هنر جولان کنی بر گوشهٔ چشم ذباب

که بود قصد از هوا سوی نشیبت بی دلیل

که بود راه از زمین سوی فرازت بی حجاب

نسبتی داری همانا با قضای آسمان

قربتی داری همانا با دعای مستجاب

هر زمان گردند زیر گام تو صحرا و کوه

چون دل و جانم ز هجر یار بی آرام و تاب

کبک تازی بلبل آوازی که تا رفت از برم

شد شب و روزم چو عمر کرکس و پر غراب

بی لبان چون مل او مغز<sup>۶</sup> من شد پر خمار

بی رخان چون گل او چشم من شد پر گلاب

هشت چیزم هشت چیز اندر غمش بگذاشتند

تا مرا بگذاشت آن نوشین لب<sup>۷</sup> شیرین عتاب

۱- مل : بلیلی ۲- از «ج، م، مل» است؛ در «س، لا، ب» : چون نجیبی در قضا (فضا)

و چون صلیبی در زمان ۳- مل : برجیال ۴- د، ب، مل : بر ۵- پ : در

۶- لا : چشم ۷- ب : شیرین لب

تن قرار و جان نشاط و دل مراد و لب سخن<sup>۱</sup>

طبع کام و دست جام و روی رنگ و چشم خواب

نر کسی دارد پراز رنگ و فسون و خواب و سحر<sup>۲</sup>

سنبلی دارد پر از چین و شکنج و بند<sup>۳</sup> و تاب

نا کشیده غم بود پیوسته این با پشت گوژ

نا چشیده می بود همواره آن مست خراب<sup>۴</sup>

شخصم از مهر روی و پروین جبهت و خور عارضش<sup>۵</sup>

[۴۰۰] شد چو تیر از خور<sup>۶</sup> گل از پروین کتان از ماهتاب<sup>۷</sup>

بر مثال دیده مورست تنگ او را دهان

همچو عیش خصم دستورست تلخ او را جواب

صاحبی<sup>۸</sup> کز بزمگاه و طبع و خلق و لفظ او

سال و مه باشند بی فرو محل و قدر و آب

روضه خلد برین و چشمه ماء معین

نافه مشک تثار و دانه در خوشاب

صد سوار ساخته<sup>۹</sup> وز<sup>۱۰</sup> حضرت او یک رسول

صد حسام آخته وز<sup>۱۱</sup> مجلس او یک خطاب

دوستان و ناصحان را در وفاق و مهر اوست

دولت دار النعیم و نعمت حسن المآب<sup>۱۲</sup>

۱- م: تن قرار و دل نشاط و جان مراد و لب سخن ۲- ج: سحر و شرم ۳- س: پیچ

۴- ب: مست و خراب ۵- لا: د: خصم آن مه روی پروین جبهت خور عارضش

۶- لا: خود ۷- این بیت در ب، مل نیست ۸- س: مل: حاجبی

۹- لا: تاخته ۱۰- مل: در ۱۱- این بیت در نسخه لا نیست؛ در د، ب:

بجای نعمت لذت آمده است

دشمنان و حاسدان را درخلاف و کین اوست

صولت ناز الجحیم و شدت سوء العقاب

با<sup>۲</sup> یمینش اخضر مواج باشد چون شمر

با<sup>۲</sup> جبینش اختر و هاج باشد چون ضباب<sup>۳</sup>

عدل را در دولت مسعود<sup>۴</sup> او تیزست چنگ

ظلم را از سیرت محمود او گندست ناب

مور و کبک و پشه و روبه بعونش آورند

از برای طعمه نزد بچکان بسته رقاب

گرزه ماران را ز وادی جرّه بازان را ز دشت

زنده پیلان را ز هامون شرزه شیران را ز غاب

بد سگالانش چو بستانند در محشر کتاب

نیکخواهانش چو برخوانند در موقف حساب،

از شقاوت باشد آن را خاتمت بس المصیر

وز سعادت باشد این را فاتحت نعم الثواب<sup>۵</sup>

از برای نهمتش زاینند ذایم هشت چیز

نحل و آهو خارونی بحر و جبل کان و تراب

شهد خالص مشک از فرورد احمر قند صرف

درّ بیضا لعل روشن سیم صافی زرّ ناب

۱- ب: سوی المذاب ۲- ب: تا ۳- مل: حباب ۴- ب: فیروز

۵- این و آن در همه نسخ خلاف ترتیب آمده و قیاساً تصحیح شده است ۶- ج: نهمت

مل: همتش

ای جوانبختی<sup>۱</sup> که هست افعال و اقوال ترا

با معالی اتصال و با معانی انتساب<sup>۲</sup>

جز ضمیرت نیست آیات<sup>۳</sup> هنر را ترجمان

جز برایت نیست رایات<sup>۴</sup> ظفر را انتصاب<sup>۵</sup>

حاسدانت را بخلق اندر شود زوین زبان<sup>۶</sup>

دشمنانت را بکام اندر شود غسلین<sup>۷</sup> رُضاب<sup>۸</sup>

خاتم جاه ترا جرم قمر شاید نکین

خیمه بخت ترا قوس قزح<sup>۹</sup> باید طناب

نیست مالت را رقیب و نیست گنجت را امین

اینت آیینی<sup>۱۰</sup> بدیع و اینت قانونی<sup>۱۱</sup> عجاب

پس تو از ابری سخی تر<sup>۱۲</sup> کونبارد قطره بی

بی رقیبی از ملایک بی امینی از حساب<sup>۱۳</sup>

از نوایب حاسدت پیوسته باشد در عنا

وز حوادث دشمنت همواره باشد در عذاب<sup>۱۴</sup>

که بکوبد فرق این پای حوادث چون کفه

که بمالد گوش آن دست نوایب چون رباب<sup>۱۵</sup>

۱- مل: جوانمردی      ۲- ب: انتصاب      ۳- م: آثار      ۴- ب: آیات

۵- لا: انتساب      ۶- م: سنان      ۷- د: غنکین      ۸- ب: رصاب؛

د: صباب      ۹- لا، م، ب: قوس و قزح      ۱۰- ج: آیاتی؛ مل: آئین

۱۱- مل: قانون      ۱۲- س: مل: نکوتر      ۱۳- لا، ج، ب: حباب؛ م:

حجاب؛ د: رقیبی از حساب؛ مل: بی امینی از ملایک بی رقیبی از حجاب      ۱۴- لا:

عتاب      ۱۵- م، ج: ذباب

بر ستاك نخل از اقبالِ رطب زاید خسك<sup>۱</sup>

در دهان نخل از انصافِ ضَرَب<sup>۲</sup> گردز لعاب

ز ر ز جووت شد نهان حتی تمشی فی الحجر<sup>۳</sup>

خور ز رایت شد خجل حتی توارت بالحجاب

ناصر از خلق تو باشد سال و مه با اریاح<sup>۴</sup>

حاسد از خشم تو باشد روز و شب با<sup>۵</sup> اضطراب

این یکی چون عاشقان از لَنت لیل الوصال

و آن یکی چون عاصیان از هیبت یوم الحساب

ای ز بهر خدمت تو گوژپشت آسمان

وی ز رشك طلعت تو زرد روی آفتاب

زنده از رسمت مروّت چون نبوت از سنن

نازه از رایت شریعت چون طبیعت از شباب

شمس با رای درفشان<sup>۶</sup> تو باشد چون سها

بحر بادست<sup>۷</sup> در افشان تو باشد چون سراب<sup>۸</sup>

دشمن تو دارد از اسباب شادی چار چیز

گرچه باشد روز و شب رنجور چون مردمصاب

پشت چون خمیده چنگ<sup>۹</sup> و روی چون زرّین قدح

جسم چون نالنده زیر و اشک چون رنگین شراب

۱- ۲ : بر ستاك نخل از اقبالِ خسك زاید رطب ؛ لا : بر ستاك نخل از اقبالِ رطب بارد خسك

۲- ۳ : ب : خرب ۳- لا : بالحجر ۴- لا : در ابتهاج ۵- لا : در

۶- لا، س، ج، ب : در افشان ؛ م، مل : درخشان ۷- لا : سحاب ۸- د :

چنگ خمیده



گر بود بر<sup>۱</sup> پایه تخت تو آهو را مقام  
 و ر بود با<sup>۲</sup> سایه قصر<sup>۳</sup> تو تپه را مآب  
 چون چرس گردد زمین از هیبت آن بر پلنگ<sup>۴</sup>  
 چون قفس<sup>۵</sup> گردد هوا از صولت این<sup>۶</sup> بر عقاب  
 ای وفاقت دوستان را چون ریاحین را صبا<sup>۷</sup>  
 وی خلافت دشمنان را چون شیاطین را شهاب  
 ملجأ و محراب و مأوی منست از دیر باز  
 این مبارک صدر عالی حضرت فرخنده باب  
 دفتر و دیوان و طبع و خاطر من پر شدست  
 تا ز عالم کرده ام مداحی تو انتخاب<sup>۸</sup>  
 از ثناهای بلیغ و از صفت های بدیع  
 از غزل های لطیف و از سخن های لباب  
 خدمت و مدح تو کرد و گفت خواهم<sup>۹</sup> تا کند  
 شیر قیرم را طلی و عاج ساجم را خضاب<sup>۱۰</sup>  
 تاهمی خیزد ز معدن لعل و در<sup>۱۱</sup> و سیم وزر  
 باد خصمان ترا زانده و درد و رنج و تاب  
 روی چون زر عیار و موی چون سیم سپید  
 اشک چون در<sup>۱۲</sup> یتیم و چشم چون لعل مذاب

---

۱- مل : در      ۲- لا : در      ۳- م : قدر      ۴- لا ، ب : هزبر  
 ۵- لا : قفس      ۶- م ، ب : آن      ۷- س ، ج ، م ، د ، مل : شراب ؛ ب : سراب  
 ۸- د : اکتساب      ۹- م : خواهد ؛ ب : خدمت و مدح تو خواهم کرد و گفت  
 ۱۰- این بیت در نسخه د نیست      ۱۱- ب : در و لعل و سیم وزر

دیده حساد تو تیر نواب را هدف

سینه اعدای تو تیغ حوادث را قراب

کنج پاش و رنج کاه و شاد باش و داده

بزم ساز و حزم و ورزو نام جوی و کام یاب



## حرف «ت»

### ۱۵- مدح امیر فلك الدين هلی باربك

بحر مضارع مشن اُخرب مكفوف محذوف

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن

<p>دایم ز هیبتش دل دشمن بر آذرت          کورا فلك مطیع و زمانه مسخرست          چون آسمان بلند<sup>۳</sup> و چودریا توانگرست          جانست سیرت وی و اسلام پیکرست          چون آتش جهنم و چون آب کوترست          چون روضه بهشت و چو صحرای محشرست          چون حدّ ذوالفقار و چوسد سکندرست          اندر سپهر آخته همواره<sup>۷</sup> خنجرست          اندر فلك نواخته پیوسته مزهرست<sup>۸</sup></p>	<p>(۴) میری که پادشاه جهان را برادرست          هم نام مرتضی<sup>۱</sup> فلك دین مصطفی<sup>۲</sup>          صدری که رای روشن و طبع کریم او          مَهرست دولت وی و ایام خانمست          خشمش بوقت کینه و خلّش بگاه مهر<sup>۳</sup>          قصرش ز نیکوی و سرایش ز انبهی          عزم وی از صرامت<sup>۴</sup> و حزم<sup>۵</sup> وی از ثبات          مریخ تا هلاک کند دشمنانش را [۴۵۰]          زهره ز بهر خرّمی دوستانش را</p>
--	---

---

(۴) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر  
 ۱- بر : مرتضا  
 ۲- ب : مصطفی  
 ۳- س، مل : منیر  
 ۴- مل : مهرش بگاه لطف  
 ۵- ب : ضرامت ؛ بر : خرامت  
 ۶- ب : جزم  
 ۷- س، مل : پیوسته  
 ۸- لا، مل، بر : مزمرست

مقصود ونهت و غرض و کام او همه <sup>۱</sup>  
 احسان پادشاه و دعای رعیتست  
 ای از نشاط <sup>۲</sup> مقدم نوروز ساخته  
 در موضعی نشسته بشادی که نام آن <sup>۳</sup>  
 نوروز اگر بنان و بیانت <sup>۴</sup> نشد چرا  
 و ر او نخواستست ز اخلاق تو مدد  
 و ر او نیافتست ز آثار تو نصیب  
 گر چه بدو زمانه مهناست، تهنیت  
 آنکس کند بمقدم او تهنیت ترا  
 زیرا که این دقیقه نداند که در جهان  
 امروز حاضرند درین بزمگاه تو  
 آواز چنگ و بانگ رباب و خروشنای  
 چرخیت بزم تو که زسیمست انجمنش  
 از فخریای بر سر گردون نهد هر آنک  
 گر بزمگاه تو نه عروسیست ساخته  
 عسری نباشد از طُرف <sup>۵</sup> ساز مجلس  
 هر آلتی که باید <sup>۶</sup> از اسباب مهتری

از هر ولایتی که بدست وی اندرست،  
 خشنودی خدا و رضای پیمبرست  
 جشنی که از بهشت بصد پایه <sup>۱</sup> خوشترست  
 با دولت جوان تودر وصف همبرست  
 روی زمین ازو همه پردرو گوهرست  
 گیتی چرا ز رابحه <sup>۲</sup> او <sup>۳</sup> معطرست  
 عالم چرا بواسطه <sup>۴</sup> او <sup>۵</sup> منورست  
 از ما ترا بآمدن او نه <sup>۶</sup> در خورست  
 کو با دماغ فاسد و با عقل <sup>۷</sup> ابرترست  
 هر ساعت از وجود تو نوروز دیگرست  
 هر جوهری که ساخته چار <sup>۸</sup> گوهرست  
 چون ناله عدوت رسیده بمحورست  
 باغیست جشن تو که درختانش از درست <sup>۹</sup>  
 دردست او پیش تو <sup>۱۰</sup> امروز ساغرست  
 اطراف آن <sup>۱۱</sup> چرا همه پر ز روزیورست  
 آن گنجها که در شکم خاک مضمرست  
 منت خدا را که ترا آن میسرست

۱- ب: مقصود نهت و غرض عام او همه ؛ مل: مقصود نهت و غرض کار او همه ؛ بر: مقصود  
 نهت و غرض کام او همه ۲- م: بساط ۳- لا: باره ؛ بر: بار ۴- بر: او  
 ۵- س، م، لا، ب، بر، مل: زبان ۶- د، ب، مل: آن ۷- د، مل: آن  
 ۸- د: چه ۹- د: طبع ۱۰- بر: جان ۱۱- ب: آذرست ۱۲- لا:  
 دردست تو پیش وی ۱۳- بر: او ۱۴- س: ظرف ۱۵- م: باشد

با تست فضلهای فراوان خدای را  
سلطان شرق و غرب و شهنشاہ بحر و بر<sup>۱</sup>  
هست او عزیز کرده یزدان و نزد او  
در حقّ تو<sup>۲</sup> عنایت او نه ز جهد تست  
ای آنک دستِ بخت و سر دولت ترا  
مداح خاص تو جبلی را بنام تو  
قدرش ز خدمت<sup>۳</sup> تو و طبعش ز مدح تو  
دایم ز روشنی و ز خوشی<sup>۴</sup> ضمیر و لفظ  
زیبید اگر بآب قبولش پیروری<sup>۵</sup>  
باند اختر و فلک و طبع خاضعت  
و آن از قبول شاه جهاندار سنجرست  
کورا سپهر بنده و ایام چاکرست  
دیدار تو عزیزتر از دیده در<sup>۶</sup> سرست  
بل کز قضای سابق و حکم مقدّرست  
از ماه نو سوارو ز خورشید افسرست  
اشعار بی نهایت و ابیات بی مرست  
چون آسمان اعظم و دریای اخضرست  
وی راز مهر و شکر تو چون شهد<sup>۷</sup> و شکرست  
کو بر درخت مدحت تو شاخ برورست<sup>۸</sup>  
تا چار طبع و نه فلک و هفت اخترست

خوش باش و کامران و طرب کن که مر ترا

دولت قرین خدای معین بخت یا ورست

### ۱۶- مدح نسید الدین حسین بن محمد وزیر

بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن

(\*) طبعی که از کمال مروّت مرگبت طبع سدید دین پیمبر مقربست

- ۱- مل: بر و بحر ۲- لا، م، س، مل: بر ۳- لا: او ۴- م: همت  
۵- م: زخرمی و زخوبی؛ ب: زروشنی و زخوبی؛ بر: زروشنی و خوشی ۶- م، مل:  
شیر ۷- م: بر آوری ۸- م: بر درخت مدح تو شاخ بر آورست؛ د: پر برست  
(\*) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر ۹- مل: کمال و مروّت

صدر اجل حسین، محمد که ذات او  
 در درج<sup>۱</sup> روزگار گرانمایه گوهرست  
 بد خواه او<sup>۲</sup> ز غایله<sup>۳</sup> خشم<sup>۴</sup> او مقیم  
 دارد؛ بسی معانی و داند<sup>۵</sup> بسی رسوم<sup>۶</sup>  
 در ملت محمدی و ملک سنجرى  
 در اقتدا بشافعى و التجا بحق  
 گاه خدم<sup>۷</sup> نواختن و حق شناختن<sup>۸</sup>  
 در چشم اوست نعمت دنیا حقیر و او  
 گاه عتاب خصم عقایست صولتش  
 ای مهتری که وقت<sup>۹</sup> مهمات مملکت  
 تو شیر بیشه ای گه مردی و دشمنت  
 احرار عالم و فضّای زمانه را  
 گاه از عناست<sup>۱۰</sup> خصم تو بیچیده همچو مار  
 فرزند تو گزیده سوار است در نبرد  
 فارغ نباشد از ادب آموختن دمی

ز احسان مصوّر و ز محامد مر کبست  
 در بُرج افتخار فروزنده کو کبست  
 چون کافران بآتش دوزخ معدّ بست  
 لیکن بدانچ داند و دارد نه معجبست  
 بسا رایت مظفر و رای مهذبست  
 پاکیزه اعتقاد و پسندیده مذهبست<sup>۷</sup>  
 چون فضل برمکی و یزید مهلبست  
 در هر دلی چو نعمت دنیا محبّست<sup>۱۰</sup>  
 کور از زخم و صاعقه منقار و مغلّبت  
 اندیشه بلند تو خورشید مر قبست<sup>۱۲</sup>  
 چون شیر سال و ماه<sup>۱۳</sup> ز بیم تو در تبست  
 از جود تو معاش و ز جاه تو مکسبست  
 گه دستپاناده بسر بر چو<sup>۱۴</sup> عفر بست<sup>۱۵</sup>  
 کورا ز فضل میدان و ز فخر مر کبست  
 هر چند کو بفضل الهی مؤدبست<sup>۱۷</sup>

۱- ب: بر چرخ ۲- س: را؛ بر: روز ۳- م: چشم ۴- بر: داند

۵- لا، س، ب، بر، مل: دارد ۶- د: نجوم ۷- این بیت در نسخه مل نیست

۸- از نسخه م است؛ لا، س، ب، بر، مل: ادب ۹- س، مل: شناسین ۱۰- این بیت

از نسخه د است؛ در نسخ دیگر نیست ۱۱- بر: بهر ۱۲- لا: خورشید و مر قبست؛

م، بر: خورشید مرتبست ۱۳- م: شیر سال خورد؛ بر: چون روبه سال و ماه

۱۴- م: عنان ۱۵- م: بسر همچو ۱۶- این بیت در نسخه ب نیست

۱۷- این بیت در نسخه بر نیست

فرهاد را بصحبت شیرین هر آینه  
چندان شعف<sup>۱</sup> نبود که وی را<sup>۲</sup> بمکتبت  
ای آنک<sup>۳</sup> دین و ملک خدای و خدایگان  
از رسم و سیرت تو عزیز و مرتبست  
گر چه بخدمت تو همی کم رسم مرا  
مهرتودر<sup>۴</sup> ضمیر و ثنای<sup>۵</sup> تودر<sup>۶</sup> لبست<sup>۷</sup>  
در مدح خویشتن سخن من بفال گیر  
کندر مبارکی سخن من مجربست

روز و شب تو باد شب قدر و روز عید  
[۵۰۰] تا از مدار گردون که روز و که شبست

### ۱۷ = مدح قطب الدین میر میران

بحر مجتث مشمن مغبون محذوف

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

(\*) فلک محلی کور املک ثناخوانست  
ز جمله امرا کیست جز خداوندی<sup>۱</sup>  
مظفری که مکان وی اندرین دولت  
هم از دلایل اقبالهای سلطانست  
مؤیدی که وجود وی اندرین عالم  
هم از نتایج انعامهای یزدانست<sup>۲</sup>  
لوای او فلک فتح را چو خورشیدست  
بقای<sup>۳</sup> او چمن<sup>۴</sup> ملک را چو بارانست  
کفش<sup>۵</sup> از بس که همی دروسیم و زرشاد<sup>۶</sup>  
بلای بحر و غم گنج و آفت کانست

- 
- ۱- ب : شعب      ۲- س ، مل : اورا      ۳- م : بر      ۴- مل : بر  
۵- این بیت در نسخه ب نیست      (۶) نسخ : د ، لا ، م ، س ، ب ، مل ، بر      ۶- مل : آن  
خداوندی      ۷- این بیت در لا ، بر نیست      ۸- م : لقای      ۹- بر : ملک  
۱۰- د ، ب : کفت      ۱۱- م : کفت ز بسکه همی دروسیم می باشد

سنان او چو شهاب و عدو چو آهرمن<sup>۱</sup>  
 اگر بخلق کند مرده زنده این نه عجب<sup>۲</sup>  
 لوای او را مهر منیر تمثالست  
 ایای بلند محلی که از سخا<sup>۳</sup> و کرم  
 تویی که مدحت تو راست همچو توحیدست  
 خورد خدنگ تو پیوسته<sup>۴</sup> خون جباران  
 چو شاگرد ز عدلت<sup>۵</sup> همه مسلمانان  
 گهی که بزم کنی ساقی تو خورشیدست  
 تویی بعدل نگهبان همه رعایا را  
 زدوده خنجر تو هست چون عصای کلیم  
 ز بس که کشتی اعدا ز فضلۀ خوشان  
 اگر بقدر و محل دشمنت چو فرعونست  
 ز خواجگان و امیران و بندگان وحشم  
 کدام میرست از سر کشان لشکر تو  
 کدام خواجه<sup>۱۴</sup> شناسی ز اهل حضرت خویش<sup>۱۵</sup>  
 ایای گزیده خصالی که دست و طبع<sup>۱۶</sup> ترا

بنان او چو سحاب و ولی چو ریحانست  
 که خلق او بلطافت چو آب حیوانست  
 کمیت او را چرخ اثیر میدانست  
 بییش طبع و دلت ز رو خاک یکسانست  
 تویی که خدمت تو فرض همچو ایمانست<sup>۶</sup>  
 از آن قبل دهن او برنگ مرجانست  
 هوای تو<sup>۸</sup> طلبد هر که او مسلمانست  
 گهی که باردهی حاجب تو کیوانست  
 خدای عزّ وجلّ ز آن ترا نگهبانست  
 ستوده رای تو چون خاتم سلیمانست  
 بر اوج کیوان پیوسته موج طوفانست<sup>۹</sup>  
 و گریبند روحیل<sup>۱۰</sup> حاسدت چو شیطانست<sup>۱۱</sup>  
 توهیچکس<sup>۱۲</sup> نگزیدی<sup>۱۳</sup> که بر تو توانست  
 که وقت نام نه سر دفتر خراسانست  
 که او نه عاقلۀ عاقلان گیہانست  
 چو ابرو و بحر صفت جو دو پیشه احسانست<sup>۱۷</sup>

۱- لا، م، مل؛ بر: اهرمنست ۲- م: نیست عجب ۳- م: سحاب ۴- لا:

دست و ۵- این بیت در نسخه لا نیست ۶- مل، بر: خورد همیشه خدنگ تو

۷- م: بعدل ۸- بر: او ۹- این بیت در «لا، د، ب» نیست.

۱۰- لا: قدر و محل ۱۱- این بیت در نسخه س نیست ۱۲- م: هیچیک

۱۳- س، مل: هیچ بر نگزیدی ۱۴- مل: خاچه ۱۵- لا، بر: خود؛ مل: تست

۱۶- لا: دست طبع ۱۷- لا، ب، بر: بارانست



معین دین بحقیقت کنون عزیز شدست  
بدین نواخت که کردی بجای<sup>۱</sup> او، گرچند<sup>۲</sup>  
جهانیان را معلوم شد که خواجه عزیز<sup>۳</sup>  
برو<sup>۴</sup> سزااست که اقبال تازه فرمودی  
درین سه ماه که آمد بخدمت تو بیکرد<sup>۵</sup>  
هم از کفایت او<sup>۶</sup> شغل تو<sup>۷</sup> بترتیبست  
سپاس از ایزد باری که شد ترا<sup>۸</sup> روشن  
ز بهر خدمت تو ساخت مجلسی امروز  
چه بوستانی<sup>۹</sup> کآنها گه نشاط و طرب<sup>۱۰</sup>  
همیشه تا که قوام جهان علی الاطلاق

که درسرایش چون تو عزیزم همانست  
نواخته‌های تو در حق او فراوانست،  
بنزد تو بعزیزی برابر جانست  
ز بهر آنک سزای<sup>۱۱</sup> هزار چندانست  
ز نوعهای کفایت هر آنچه<sup>۱۲</sup> بتوانست  
هم از عنایت تو کار او بسامانست<sup>۱۳</sup>  
که هرچه در حق او گفته‌اند بهتانست  
که از نکویی گویی که تازه بستانست  
بلال بلبل و یوسف هزار دستانست  
زهفت اختر و نه چرخ و چار ارکانست

بمان تو چندان کار کان و چرخ<sup>۱۴</sup> و اختر را<sup>۱۵</sup>

بامر ایزد تأثیر و سیر و دورانست<sup>۱۶</sup>



- 
- |                 |                 |                                     |
|-----------------|-----------------|-------------------------------------|
| ۱- بر : بجان    | ۲- لا : چه      | ۳- مل : خاجه عزیز ؛ بر : خواجه حسین |
| ۴- م : بدو      | ۵- بر : سزایش   | ۶- م : که خدمت تو نکرد              |
| ۷- مل : او      | ۸- مل : او      | ۹- این بیت در نسخه بر نیست          |
| ۱۰- بوستان      | ۱۱- بر : بوستان | ۱۲- لا : کرم ؛ بر : سرور            |
| ۱۳- ب : انجم را | ۱۴- ب : انجم را | ۱۵- بر : سیر دورانست                |
| ۱۶- د : بر او ؛ |                 | ۱۷- مل : ۱۳                         |

## ۱۸- مدح سلطان منجربین ملک‌شاه

بحر مجتث مثنیٰ مخبون مجذوف

مفاعِلن فعلاَتین مفاعِلن فعِلن

(۶۶) ایا زمانه برغبث مطیع فرمانت  
 بجز مَلک نَسزد گاه مدح مدّاحت  
 نیاورید بهمت نظیر ایّامت  
 ز بهر امن خلائق همی دهد هر روز  
 گه محاربه گردون آبگون خواهد  
 بقد چو چفته<sup>۳</sup> کمان شد بتن چو تافته زه<sup>۴</sup>  
 هر آنکهی که در ایوان بار بنشینی  
 همی برند ملایک ملوک را مژده<sup>۵</sup>  
 ترا خرد نکند<sup>۶</sup> تهنیت بسلطانی  
 نه کرد گاری لیکن کمان خلق آنت  
 مستخرند همه اختران گردونت  
 خدا یگانا باشد<sup>۷</sup> بامر تو بنده  
 ایا ستاره بطاعت رهین پیمانت  
 بجز فلک نَسزد روز رزم میدانت  
 نیاورید بدولت عدیل یزدانت  
 خدای عزّوجل دولتی<sup>۱</sup> دگر سانت  
 امان ز ضربت شمشیر آتش<sup>۲</sup> افشانت  
 مخالف از فزع تیر و زخم پیکانت  
 حسد برد فلک المستقیم از ایوانت  
 باستقامت ملک و سلامت جانت  
 که بنده اند<sup>۲</sup> فزون از هزار سلطانت  
 که آیت لمن الملك هست در شانت<sup>۸</sup>  
 متابند همه خسروان گیہانت  
 ثناسرای ودعا گوی و آفرین خوانت

(۶۶) نسخ: د، لا، م، ب، بر ۱- م، بر: دولت ۲- م: آفت ۳- درهه

نسخ: حلقه ۴- م: قدی چو حلقه کمان و تنی چو تافته زه ۵- ده: بر:

سجده ۶- م: بکند ۷- ب: بنده تو ۸- این بیت در نسخه لا نیست

۹- م: باشد

قبول یافت ز اقبالهای انواعت      عزیز گشت ز تشریفهای الوانت  
 همیشه تا که بود باد و خاک و آتش و آب      مطیع باندند این<sup>۱</sup> هر چهار ارکانت  
 بدشمنان تو باد التفات دولت کم  
 ز التفات رئیس<sup>۲</sup> هری بفرمانت

### ۱۹- مدح ابوالفتح افضل خراسان

بحر مجتث مثنی مخبون محذوف

مفاعلاتن فعاتلتن مفاعلاتن فعلن

(☆) زهی سرایی کآن راسنای<sup>۲</sup> کیوانست      زهی بنایی کآن را بهای<sup>۴</sup> بستانست  
 نه حسن و بهجت آنرا<sup>۵</sup> شمار و اندازه      نه زیب و زینت آنرا<sup>۶</sup> قیاس و پایانست  
 بگاه منقبه چون خانه<sup>۷</sup> براهیمست      بوقت مظلمه<sup>۸</sup> چون قبه سلیمانست  
 هوای آن<sup>۹</sup> ز لطافت<sup>۱۰</sup> چو عین تسنیمست      زمین آن ز نظافت<sup>۱۱</sup> چو خلد رضوانست  
 مقام منتخبانست<sup>۱۲</sup> و مقصد احرار      مُخِیم فضلا و مکان اعیانست  
 ز خاکِ ساحت آن زندگانی افزاید      تو گوئی آنرا تأثیر آب حیوانست  
 ز خوبی آن ذات العمداء منسوخت      ز خوشی آن دارالنعم حیرانست<sup>۱۳</sup>

[۵۵۰]

- 
- ۱- بر : مطیع باد بدین      ۲- بر : زمین      (☆) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر  
 ۳- لا : شنای ؛ م : سنای ایوانست ؛ بر : سرای      ۴- م : بهار      ۵- لا،  
 بر : اورا ؛ ب : ز حسن و بهجت .... ز زیب و زینت      ۶- س، مل، بر : اورا      ۷- د :  
 مرتبه      ۸- بر : او      ۹- س، م، مل : بلطافت      ۱۰- لا، بر : لطافت  
 ۱۱- بر : متقیانست      ۱۲- این بیت در نسخه س، مل نیست

تبارك الله ازین بقعه‌یی که پنداری  
 خلاصه خردست و دقیقه ادبست  
 مدام باد مزین بفرّ محتشمی  
 عزیزدین شرف خاندان خواجه‌یمین  
 ستوده‌یی که سخا و وفا و دانش را<sup>۴</sup>  
 ضمیر او فلک عقل<sup>۶</sup> را چو خورشیدست  
 همیشه تا که نظام فلک ز اجراست<sup>۷</sup>

ز بس تکلف کاندر عمارت<sup>۱</sup> آنست<sup>۲</sup>  
 لطیفه هنرست و نتیجه جانست  
 که باجلالت خورشید و فرّ کیوانست  
 ابو الفتح که او<sup>۳</sup> افضل خراسانست  
 کفش مدارودش قطب و خاطرش کانست<sup>۵</sup>  
 یمین او چمن جود را چو بارانست  
 همیشه تا که قوام زمین ز ارکانست

بقاش باد در اقبال و در شرف<sup>۸</sup> چندان<sup>۹</sup>  
 که مرز زمین و فلک را قرار و دورانست

## ۲۰- مدح تاج‌الدین

بحر رمل مثنی مغبون محذوف

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعّلتن

(۴) آن خداوند که در عالم از احسان<sup>۱۱</sup> علمت  
 ملک راهمت شاهیش<sup>۱۲</sup> چو ذات الحبکست<sup>۱۳</sup>  
 تاج دین عرب و شمس ملوک عجمست<sup>۱۴</sup>  
 خلق را حضرت<sup>۱۵</sup> عالیش چو بیت الحرمت

- ۱- در مثنی نسخه مل عبارت و در حاشیه آن عمارت آمده است  
 ۲- دو بیت اخیر در نسخه  
 ۳- لا: ابو الفتح که از؛ بر: ابو الفتح که از  
 ۴- م: نیست  
 ۵- م: جانست  
 ۶- م: عدل  
 ۷- لا: مل؛ جهان ز اجراست  
 ۸- بر: ز اقبال و در شرف  
 ۹- ب: چندانک  
 ۱۰- م: عالم احسان  
 ۱۱- لا: عربست  
 ۱۲- بر: عالیش  
 ۱۳- م: ذات الحیلست  
 ۱۴- لا: بر: دولت

مارح اوست هر آن کز شعرا معتبرست  
 حکم<sup>۲</sup> و خلق و هممش نافذ و خوب و والاست  
 خارپشتست مُعایش تو گویی که مدام  
 همه میران جهان را نبود صدیک از آن  
 دامن و جیب و کف سایلش از بخشش او  
 مقصد ناوک او مهره مار سیهست  
 بر سر دشمن او پیخته خاک اسفست  
 یافتست<sup>۳</sup> از اثر تربیت او حرمت  
 ای جوانبختی کز آرزوی آن که کند  
 جبلی همچو دگر حاشیه در خدمت تو  
 کار او را نسزد جز تو مریی زیراک<sup>۴</sup>  
 گاه چون تیر بمدح تو گشاده دهندست  
 تا که ناهید ز<sup>۵</sup> اجرام برامش مثلست  
 باش در<sup>۶</sup> دولت و اقبال و بزرگی که ترا  
 بخت مأمور و جهان بنده<sup>۱۰</sup> سپهر از خدمتست

۱- لا : منتخبست ؛ د : محترمت ؛ این بیت در نسخه بر چنین است :

مارح اوست هر آن کز شعرا معتبرست      چاکراوست هر آن کرامرای حشمت

۲-۴ : حلم      ۳- لا : یافته      ۴- بر : عجم      ۵- د : او      ۶- بر : زیرا

۷-۲ : بر      ۸- لا : بر ؛ بر : در      ۹- بر : با      ۱۰- بر : بخت مأمور جهان بنده

## ۲۱- مدح قطب‌الدین میر میران

بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

(۱۱) ای قطب‌دین سپهر برین در پناه تست  
 ذات الحبک ز طایفهٔ بندگان تست  
 گر کسوت ملوک کلاه و قبا بود  
 هر جا که در عراق و خراسان می‌زیست  
 خصمت کشفته‌رای و محبت شکفته‌روی  
 در گوش چرخ حلقه ز<sup>۵</sup> نعل سمند تست  
 زایزد همه بقای تو خواهند ملک و دین  
 نوشیدن شراب و نیوشیدن سماع  
 زبید که جز شراب نخواهی که وقت تست  
 گردون غلام و بخت بکام و عدو بدام  
 دولت مطیع تو و<sup>۱</sup> فلک نیکخواه تست  
 شمس الضحیٰ ز حاشیهٔ بارگاه<sup>۲</sup> تست  
 دولت قبا ی تو و<sup>۳</sup> سعادت کلاه تست  
 مشتاق خدمت تو و محتاج جاه تست  
 از رای چون ستاره و روی<sup>۴</sup> چوماه تست  
 در چشم بخت سرمه ز<sup>۶</sup> گرد سپاه تست  
 کین در حمایت تو و آن در پناه تست  
 پیوسته عادت تو و همواره<sup>۷</sup> راه تست  
 شاید که بی‌سماع نباشی که گاه تست  
 داری کنون اگر نخوری می‌گناه تست  
 هر روز حرمت<sup>۸</sup> تو فزون باد پیش آنک<sup>۹</sup>  
 تو پهلوان اویی و او پادشاه تست

(۱۱) نسخ : د، لا، م، س، ب، مل ۱- م، مل : تست و ۲- س، لا، ب : پایگاه  
 ۳- م، مل : تست و ۴- لا، رای ۵- لا، س، مل : حلقه ۶- لا، س، ب، مل :  
 سرمه ۷- ب : هم‌راه ۸- م : خدمت ۹- لا : پیش از آنک

## ۷۲- مدح فرخ‌شاه بن تیمراک

بحر مجتث مثنیٰ مخبون محذوف

مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن

(۴۴) جمال آل اتابك كه فخر ايامست  
مظفري كه نه چون طبع او هوا پا كست  
اگر شدست چو يوسف عزيز نيست عجب  
ستاره همت شاهيش را ز اتباعست  
بجاه<sup>۲</sup> بر همه<sup>۳</sup> فرز انگانش<sup>۴</sup> افصالت  
ايا خجسته لقايي كه راد مردان را  
بخدمت تو شب و روز آرزو مندم  
وليكن<sup>۵</sup> از شرف خدمت تو حرم اندم  
اگر بچشم عنايت<sup>۶</sup> بسوي من نگري  
هميشه تا كه و بيگاه ماه و ماهي را [۶۰۰]

كمال دين رسول و معين اسلامست  
مؤيدي كه نه چون حلم او زمين رامست  
از آنك يوسف ديدار و دانش آسامست<sup>۱</sup>  
زمانه حضرت عاليش را ز خدامست  
بجود بر همه<sup>۲</sup> آزاد گانش<sup>۳</sup> انعامست  
ز اهتمام تو پيوسته عيش پدرامست<sup>۴</sup>  
برين<sup>۵</sup> حديث گواهم خدای<sup>۶</sup> علامست  
هم از نتايج ظلم صريح ايامست  
شود ميسر هر چ از فلک مرا كامست<sup>۷</sup>  
در آسمان و زمين جا يگاه و آرامست

(۴۴) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر ۱- همچنين است در لا؛ در ساير نسخ نيز معنی ندارد؛ بدین نحو : س، مل : دانش تام است؛ م : دانش آتام است؛ د : دانش تامست؛ ب : دانش آتامست؛ بر : رایش نام است ۲- م، بگاه ۳- بر : از همه ۴- د : آزاد گانش ۵- د : فرز انگان ۶- لا : خوش رامست ۷- از نسخه م است؛ د، لا، س، مل : بهر؛ ب : بدین؛ بر : درین ۸- بر : خدایم گواه ۹- م : وليک ۱۰- د : ارادت ۱۱- بر : سرانجام است

طپیده باد چو ماهی مخالفت بر خاک  
 زرشك آنك بدستت ز ماه نو جامست<sup>۱</sup>

### ۷۲ = مدح

بحر مضارع مشن اخرب مكفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

و آن سروری که مفخر اولاد آدمست	(۶) آن مهتری که ملجاء احرار عالمست
در محفل کرام باطلاق اکرمست	در مجمع کفات باجماع انضلمست
مستوفیی که بر همه اکفا مقدمست	مستولی که بر همه اعدا مظفرست
سحبان شود ز مدحت او <sup>۲</sup> هر که آبکمست	قارون شود ز خدمت او <sup>۲</sup> هر که مفلس است
ویرا بانفساق کفایت مسلمست	از خواجگان <sup>۳</sup> مشرق و مغرب علی العموم
ز آن کو عزیز کرده سلطان اعظمست	نامش مخالفان نتوانند کرد خوار
همواره در سرای معادیش ماتمست	پیوسته در وثاق موالیش مجلس است
چون کافران <sup>۴</sup> قرین عذاب جهنمست	ای مقبلی که خصم تو ز آسیب خشم تو
رای تو چون نگین و سعادت چو خاتمست	رسم تو چون روان و سیادت چو قالبست
وز سیرت تو قاعده ملک محکمست	از همت تو مرتبه <sup>۵</sup> چرخ قاصرست

۱- لا: ز دست ذر یکی جامست؛ د، م، ب: بدستت ذر یکی جامست؛ بر: ز  
 زیر کی دام است

(۶) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر ۲- م:

تو؛ بر: بحضرت او ۳- د، بر: خاصگان ۴- بر: کافری

۵- د: روح



ایوان<sup>۱</sup> تو چو چنت و دست<sup>۲</sup> چو کوثرست<sup>۳</sup>  
 چون سیرت تو قصر رفیع تو نادرست  
 آن نایب بنای خلیل بن آذرست<sup>۴</sup>  
 چون در حد و دطوس نزول اختیار کرد  
 کردی بجای لشکر او آن سخا وجود  
 ای مفضل<sup>۵</sup> که خسته تیر زمانه را<sup>۶</sup>  
 طبعم ز مدحت تو چو دریای اخضرست  
 بیشست میل من ز همه کس بنخدمت  
 از<sup>۷</sup> مهر تو پرست روانی که در تنست  
 جویم محبت تو و گویم مدیح تو  
 هرگز گل نشاط ترا خار غم مباد

دور فلک متابع تو باد تا مدام<sup>۸</sup>

ماه صفر متابع<sup>۹</sup> ماه محرمست



- 
- ۱- د : ایام      ۲- س، مل : طبعت      ۳- م : طبع تو کوثرست      ۴- د :
- دست ؛ بر : خلقت      ۵- س، م، ب، مل : دست تو زمزمست      ۶- لا، م، ب، مل،
- بر : آذرست      ۷- لا، بر : و آن      ۸- س : مکنون ؛ م : مضمون      ۹- بر :
- مصطفی      ۱۰- م : کرد      ۱۱- بر : عطا زدست      ۱۲- بر : کز      ۱۳- از
- د، بر، مل است ؛ بقیه نسخ ؛ بر      ۱۴- س، مل : گاه نشاط و گهی غمت      ۱۵- بر :
- دوام      ۱۶- بر : معاقب

## ۲۴- مدح امیر شجاع الدین مهر

بحر مجتث مشمن مخبون محذوف

مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

مبارزی که بهنگام کین چو شیر نرست	امیر عالم عادل شجاع دین عمرست
محلّ و طلعت او چون سپهر و چون مهرست	سنان و خنجر او چون قضا و چون قدرست
چورای بزم کند طبع او همه کرمست	چو قصد رزم کند نفس او همه هنرست
سعات ازلی باولیش <sup>۱</sup> هم قرنست	شقاوت ابدی با عدوش هم نفرست
خدایگان جهان و امیر میران را	چو روح در بد نیست و چون نور در بصرست
غلط فتاد مرا کو ازین دو چیز شریف	بنزد هر دو گرامی تر و عزیز ترست
ایا ستوده امیری که تیغ برآنت	بر آسمان شجاعت ستاره ظفرست
ز مردی و ز جوانمردی تو در عالم	بهر دیار و ولایت حکایت <sup>۳</sup> دگرست
ز زخم تیغ تو دیو سپید با جزعست	ز نوک تیر تو شیر سیاه با <sup>۴</sup> حذرست
اگر کنند زروی حسد بجاه تو قصد	هر آنچه زیر سپهر بلند جانورست
ز قصدشان نرسد آفتی بجاه تو ز آنک	خدای عزوجل را بکار تو نظرست
ایا گزیده خصالی که پیش همت تو	جلالت فلك المستقیم مختصرست

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر ۱- م : ابدی باقریش ۲- ازین بیت

ببعد در نسخه لا نیست و گویا چند صفحه حذف شده است چنانکه این قصیده ابتر و قصیده بعدی ناقص گردیده است ۳- س، ب : حکایتی ۴- س، ب، مل،

بر : بر

عزیز کردی هم نام خویش را امروز  
ایا بزرگ محلی<sup>۱</sup> که خاطر جَبلی  
بنزد او ز نشاط حضور تو<sup>۲</sup> اکنون  
بخدمت تو اگر کم رسد همی<sup>۳</sup> زحیا  
ز اعتقادی کو در هوای تو دارد  
همیشه تا که ز هفت اختر و چهار ارکان<sup>۴</sup>  
عزیز بادی تا بر فلک فروغ خورست  
ز مدح تو چو جبل پر بدایع گهرست  
نثار کردن جان عزیز بی خطرست  
زبان او بثنای تو سال و ماه ترست<sup>۵</sup>  
بشرق و غرب همه خاص و عام را خبرست  
در آسمان و زمین سعد و نحس و خیر و شرست

شراب نوش و طرب جوی و کامران<sup>۶</sup> که ترا  
فلک مطیع و جهان رام و بخت راهبرست




---

۱- م: فروغی      ۲- م: او      ۳- س، ب، مل، بر: کم همی رسد      ۴- م:      ۵- پ، د، مل، بر: چهار گهر      ۶- م: نام ران  
زبان او بثنای تو سال و ماه پرست

## حرف «ح»

۷۵- مدح ابوالعالی نصیرالدین عبدالصمد وزیر

بحر مجتث مثنی مقصور

مفاعِلن فَعْلَانِ مفاعِلن فَعْلَانِ

سفیر عفو و بشیر نجات و بیک فلاح  
برحمت ملک العرش خالق الارواح<sup>۱</sup>  
که هست کافی کفش فتوح را مفتح<sup>۲</sup>  
که دست اوست که جود کیمیای نجات  
ز رای اوست جهان چون فروخته مصباح  
بدست زهره و مریخ بر بطست و سلاح  
چو آفتاب منیرست طلعتش و ضاح  
مخالفاش چون نار و آبی و تفتاح  
رسید مدت روح و گذشت نوبت راح

(\*) رسول خیر و برید ثواب و وفدا صلاح  
رسید و داد بشارت همه خلائق را  
خجسته باد قدومش بر آن مبارک صدر  
ابوالعالی عبدالصمد عزیز ملوک  
ز گون اوست زمین چون فراخته گردون  
ز بهر رامش احباب و کشتن اعداش  
چو آسمان بریست همتش عالی<sup>۳</sup>  
شکم شکافته و روی زرد و دل سیهند [۶۵۰]  
بزرگوارا ماه بزرگوار آمد

(\*) نسخ : لا، س، م، د، بر ۱- بر : قدر ۲- بر : خالق ارواح ۳- بر :  
ارواح ۴- لا، س، د، بر ۵- لا : همت عالیش

سزد کنون که تو سَل کنی بفضل خدای  
 ایا چو صاحب ری نام تو علم معلوم<sup>۱</sup>  
 نه هست در همه گیتی مرا چو تو<sup>۲</sup> ممدوح  
 اگر<sup>۳</sup> ملازم خدمت نیم بظاہر تن  
 همیشه تا بود اندر فلک طلوع وغروب  
 رهین طاعت<sup>۴</sup> تو باد سابع الافلاک  
 معین دولت تو باد فالح الاصباح



۴- د: چومن ترا

۳- د: چو تو مرا

۱- م: بعلم علم

۲- بر: ویا

۵- بر: دگر

۶- بر: تابع

## حرف «د»

۲۶ = مدح سپیدالار منکبه

بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

و آنرا مَلَك بدولت می‌یون نشان دهد،	(۱۶) آنرا فلك ز اختر و ارون امان دهد
در خدمت سپید شاه جهان دهد	کو تن باختیار شب و روز بنده وار
از لاله خاک را <sup>۱</sup> که کین طیلسان دهد	فرزانه منکبه که بتیغ بنفشه رنگ
گر آفریدگار فلك را زبان دهد	میری که بر شمایل او آفرین کند
ترتیب آن <sup>۳</sup> بخامه <sup>۴</sup> گوهر فشان دهد	هر دولتی که قاعده <sup>۵</sup> او <sup>۶</sup> تبه شود
تعریک <sup>۷</sup> او بخنجر کشورستان دهد	هر دشمنی که سر بخصومت بر آورد
اندر جوار خویش بمنّت مکان دهد	رای بلند او فلك المستقیم <sup>۸</sup> را
از زخم خویشتن بشفاعت امان دهد	و اندر مصاف شخصی <sup>۹</sup> اجل را حسام او
چرخ از شهاب نیزه <sup>۱۰</sup> او را سنان دهد	گر خصم او چو دیو در آید بکار زار
گر يك زمان مخالف او را امان دهد	کرد از سر زمانه بر آرد نهیب او

(۱۶) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر ۱- بر: از خاک لاله را ۲- لا، س، مل، بر:  
 آن ۳- س، د، او ۴- بر: زخامه ۵- س: تخفیف؛ مل: تخویف  
 ۶- س، مل: فلك مستقیم ۷- لا، م، د، ب، بر: جنک

ای خسروی که خار بدست موافقت  
مدح تو صدق را چو شریعت بیان کند  
با جود دست تو نفسی پای<sup>۲</sup> ناورد  
تو پهلوان ملکی و فارغ بود ز خصم<sup>۳</sup>  
عزمت ز سنگ خاره چو موسی گشاید آب  
ایمن شود ز تیر قضا<sup>۴</sup> هر که<sup>۵</sup> پشت را  
هر کس که با محبت تو دل قرین<sup>۶</sup> کند  
و آنکس که خدمت تو کند یک نفس بطبع<sup>۷</sup>  
هر کو بشیر مردی رستم مثل زند  
گر هیچ دست بُرد تو بیند بگاه جنگ  
گر روبه ضعیف تقرّب کند بتو  
هر کس که دل کنون نهد<sup>۸</sup> بر<sup>۹</sup> هوای تو  
شاهابر آن زمین که تو روزی قدم نهی  
و آنرا که این سخن سبک آید بگوش او  
زین پس بیک دوهفته چمنهای باغ را  
تازاغ نوحه گر بضرورت مکان خویش  
چون طبع تو شکفته شود ارغوان بباغ

از دولت تو بوی گل بوستان<sup>۱</sup> دهد  
مهر تو نفس را چو طبیعت توان دهد  
دُرّی که بحر زاید وزرّی که کان دهد  
شاهی که ملک را بچو تو<sup>۲</sup> پهلوان دهد  
جودت بشخص مرده چو عیسی روان دهد  
گاه سلام پیش تو شکل کمان دهد  
اورا سپهر دولت صاحب قران دهد  
اورا خدای مملکت جاودان دهد  
وقتی که شرح قصه مازندران دهد  
دل در خبر نبندد<sup>۳</sup> و تن<sup>۴</sup> در عیان دهد  
وی را ستاره هیبت پیل دمان دهد  
ناچار تن بعاقبت اندر هوان دهد  
آنرا خدای مرتبت آسمان دهد  
گرز<sup>۵</sup> تو گو شمال بزخم<sup>۶</sup> گران دهد  
کردون چو بزمگاه<sup>۷</sup> تو فرّجنان<sup>۸</sup> دهد  
در بوستان بفاخته شعر خوان<sup>۹</sup> دهد  
ساقی بدست تو چو می ارغوان<sup>۱۰</sup> دهد

- 
- ۱- لا : گل ارغوان ۲- م : تاب ۳- لا : زخم ؛ س : مل : تو پهلوان خسرو و فارغ  
بود ز خلق ؛ بر : ز زخم ۴- لا : بچو تو ۵- بر : قفا ۶- م : آنکه ۷- لا :  
بر : قوی ۸- بر : بطوع ۹- لا : ب : نه بندد ۱۰- م : دین ۱۱- ب :  
بهد ۱۲- لا : بر : در ۱۳- بر : زخم ۱۴- بر : گرز ۱۵- لا :  
بزمهای ۱۶- بر : جهان ۱۷- د : مدح خوان ۱۸- د : می چون ارغوان

ای مقبلی که گر بجمادی کنی نظر  
 آنرا ز فر<sup>۱</sup> تو ملک العرش جان دهد  
 مداحِ مخلصت جبلی طبع خویش را  
 هر دم بمدح<sup>۲</sup> تو مدد امتحان دهد  
 خواهد که<sup>۳</sup> مدحت تو نویسد که ذوالجلال  
 او را بجای هر مژده بی صد بنان دهد  
 بی مدح<sup>۴</sup> تو نفس نزندهر که کرد گار<sup>۵</sup>  
 ویرا چو تولطافت<sup>۶</sup> طبع روان دهد<sup>۷</sup>  
 بی مهر<sup>۸</sup> تو قدم ننهد هر که روز گار  
 ویرا چو توسعدت<sup>۹</sup> بخت جوان دهد<sup>۱۰</sup>  
 تا باغ و راغ را سلب سبز و آون<sup>۱۱</sup> زرد  
 ابر بهار بافتد و بسا<sup>۱۲</sup> خزان دهد  
 بگذار صد هزار بهار و خزان بکام  
 تا هر چه کام تست ترا ایزد آن دهد

### ۷۷- مدح امیر محمد الدواه

بحر هزج مشن اُخرَب مکفوف محذوف

معمولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن

(ب) ای آنک ز حسن تو بهر جای خبر شد  
 وز فتنه<sup>۱</sup> عشق تو جهان زیر و زبر شد  
 هجری که مرا از تو گمان بود یقین گشت  
 وصلی که مرا از تو عیان بود خبر شد  
 تا حلقه زلفین تو شد دام دل من  
 شخصم زغم عشق تو چون حلقه در<sup>۲</sup> شد

- ۱- م : چو ۲- س، مل : روز گار ۳- لا : چو تولطافت و ۴- این بیت در نسخه نیست ۵- س، مل : سعادت و ؛ لا : چو سعادت و ۶- بجای دو بیت اخیر در نسخه بر بیت ذیل دیده میشود :  
 بی مهر تو قدم ننهد هر که روز گار  
 وی را چو تولطافت طبع روان دهد  
 ۷- م : سبزگون و (ب) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل ۸- لا : محنت  
 ۹- د، ب : زر ؛ مل : حلقه در



گویی ز دلم بر رخ تو شیفته تر شد  
 پنداشت که یکباره مرا از تو بسر شد  
 چون روی تو دیدم همه احوال دگر شد  
 جان و دل و دینم بسر کار تو در شد  
 چون مجلسِ بَدْرِ اُمَم و صدرِ بشر شد  
 کو واسطهٔ عقد همه اهلِ هنر شد  
 خورشید صفات آمد و جمشید سیر شد  
 معقودِ لَوای ملک شیر شکر شد.<sup>۲</sup>  
 در گاه تو از ناموران پر ز حشر شد  
 شمشیر تو در معر که غالب چو قدر شد  
 هر شغل که آن بی تو قدر کرد هدر شد  
 تا تیغ تو سیارهٔ گردون ظفر شد  
 خورشید سها<sup>۳</sup> چرخ زمین بحر شمر شد<sup>۴</sup>  
 در چشم لطف رسم بدیع تو بصر شد  
 چشم و دل بدخواه تو بردود و شر شد<sup>۵</sup>  
 در کوه بکردار کشف زیر حجر شد  
 پر مشتری و زهره و خورشید و قمر شد  
 سنبل چو دو جرارهٔ آن طرفه پسر شد

گشت از دل من تافته تر زلفِ تو بر رخ  
 یکچند دل من هوس عشق تو بگذاشت  
 چندانکه توان بود بکشیدم و آخر  
 تا من بسر کوی تو آرام گرفتم  
 گویی مگر آرایش<sup>۱</sup> روی تو بخوبی  
 گردونِ معالی عضد دولت<sup>۲</sup> عالی [۷۰۰]  
 میری که بروی بهی و رای خجسته  
 ز اندیشهٔ او مملکت مشرق و مغرب  
 ای بار خدایی که چو صحرای قیامت  
 تدبیر تو در ملک مؤثر چو قضا گشت  
 هر کار که آن بی توقضا کردها گشت  
 چون دیو زیاره شد آواره معادیت<sup>۳</sup>  
 با منزلت و رای و کف تو باضافت<sup>۴</sup>  
 در جسم شرف رای رفیع<sup>۵</sup> تو روان گشت  
 تا دست فلک آتش بخت تو بر افروخت  
 ای شیر دلی کز فزع تیغ تو تنین  
 آمد مه آزار و بساتین<sup>۶</sup> ز ریاحین  
 سوسن چو دور خار و آن شهره صنم گشت

- ۱- س، م، مل : گویی که ز آرایش ؛ د، ب : گویی تو ز آرایش ۲- لا : عضد الدولة  
 ۳- این بیت در س، مل نیست ، لا، معقود لقای ملک شیر و شکر شد ۴- س، مل : اعادیت  
 ۵- د : اصابت ۶- ب : سما ۷- این بیت دو نسخهٔ لا نیست ۸- مل : منیر  
 ۹- د : چشم و دل بدخواه پر از دود و شر شد ۱۰- ب : بساطین

کام و دهن لاله و گل چون صدف و درج  
 از سبزه پریه و زنگار صفت گشت  
 اکناف زمین ز آن همه پیروزه سلب گشت  
 زبید که شود ساخته با بلبله دست<sup>۲</sup>  
 آنی که سپاه ملک عالم عادل  
 از قدرت تو حاسد تو بسته نفس گشت  
 در<sup>۳</sup> تربیت و تمشیت شکر و مدیحت  
 ز اوصاف معالیت<sup>۴</sup> ز اصناف معانی  
 تا خار بنرمی نتواند چو سمن<sup>۵</sup> گشت  
 از ژاله و باران همه پردر و گهر شد  
 وز لاله سم آهو شنکرف سیر شد  
 اطراف چمن زین همه بیجاده اثر شد<sup>۶</sup>  
 چون بلبل دل سوخته بر شاخ شجر شد  
 از رایت و رای تو پر از زینت و فرش شد  
 و زهیبت تو دشمن تو خسته جگر شد  
 تا طبع سلیم<sup>۷</sup> جلی جفت فکر شد  
 چون برج در آید شود چون درج در رشد  
 تا زهر بخوشی<sup>۸</sup> نتواند چو شکر شد

احباب ترا بزمگه تو چو چنان باد

کاعدای ترا رزمگه تو چو سقر شد

۷۸ = مدح صدر اجل محمد

بحر مضارع مشن اُخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

(۶) تادر جهان معاقبت<sup>۱</sup> روز و شب بود      گردون مطیع صدر اجل منتخب بود

۱- سه بیت اخیر در نسخه لا نیست و در نسخه ب نیز مفشوش است      ۲- لا: بلبله

دست      ۳- مل: وز      ۴- م، ب: سقیم      ۵- م: معالی و      ۶- لا:

ب: دور      ۷- س، مل: خوبی      (۶) نسخ: د، س، م، لا، ب، مل، بر

۸- د، س، م، لا، ب: منافقت؛ ر: منادبت؛ در متن نسخه مل منافقت و در حاشیه آن متابعت؛

تصحیح قیاسی است

پیوسته از محامد او پر خطب بود  
 سرمایه همه فصیحی عرب بود  
 آفت همه نتیجه آب<sup>۳</sup> عنب بود  
 چون شیر سال و ماه گرفتار تب بود<sup>۴</sup>  
 از آتش سیاست تو<sup>۵</sup> يك لهب بود  
 چون مهر با عطار و مه با قصب بود  
 که سیرت تو بر تن ملت سلب بود<sup>۶</sup>  
 و ز فخر<sup>۷</sup> آن همیشه دلش پر طرب بود  
 در آسمان گشاده بمدح تو لب بود  
 گر درد سر دهیم ترا زین سبب بود  
 آری همیشه خار قرین رطب بود  
 عودی که بوی دار نباشد حطب بود  
 خاصه کسی که از جبل اورا نسب<sup>۸</sup> بود  
 تا کیمیای ثقل مرا در لقب بود<sup>۹</sup>  
 در مجلس رفیع تو شعر و ادب بود  
 تقصیر کردن تو بغایت عجب بود  
 بر من روا مدار که رنج طلب بود

والا محمد آنک صدور ملوک غصبر<sup>۱</sup>  
 صدوری که هر بدیهه که زاید از خاطرش  
 محنت همه نتیجه کیشش بود چنانک  
 گر چند کم<sup>۲</sup> ز رو به لنگست دشمنش  
 ای مهتری که هاویه هنگام انتقام  
 سهم تو با مخالف و وهم تو با عدو  
 که همت تو بر سر دولت کله بود  
 زهره بطرف ساز تو ماند بر آسمان<sup>۳</sup>  
 ای صاحبی که تیر شب و روز هم چو تیر  
 سلطان فاضلان تویی و ما رعیت<sup>۴</sup>  
 و در دسر کشی نه عجب ز آنکه سروری  
 فضل تو ز آن نکوست که باوی فضل است  
 گر شاعران کنند گرانی بدیع نیست  
 تخفیف چشم داشتن از من بود محال  
 بهتر فضیلتی و قویتر و سیلتی  
 در اصطناع من<sup>۵</sup> چو ترا<sup>۶</sup> این دو حاصلست<sup>۷</sup>  
 مطلوب من چو هست مهیا بدست تو

- ۱- در اصل : صدور و ملوک ۲- ب : که آید ۳- مل : ماء ۴- م : همچو ؛  
 س : هم ۵- این بیت در نسخه بر نیست ۶- م : او ۷- این بیت در نسخه لا نیست  
 ۸- بر : بر آسمان همی ۹- لا، د، ب : سهم ؛ س، مل : بهر ؛ بر : ذوق ۱۰- بر :  
 توئی ما رعیتیم ۱۱- س، د، لا، ب، بر : لقب ۱۲- این بیت در لا، د، ب، بر نیست  
 ۱۳- لا : اصطناع تو من ۱۴- مل : چو مرا ۱۵- د : خاصیت

من وانقم بدان که تو مقصود من کنی  
حاصل چنانک عادت اهل حسب بود  
لیکن بکار من نرسی چون هر آینه  
گر کوچ تو<sup>۱</sup> اوایل ماه رجب بود  
بادت چوروز عید و شب قدر روز و شب  
تا روشنی و تیرگی از روز و شب بود<sup>۲</sup>

## ۷۹ = مدح

بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلاتُ

(\*) بر ماه روشن از شب تاری علم کشید  
وز مشک سوده بر گل سوری رقم کشید  
زنجیره بی ز قیر<sup>۲</sup> و طرازی ز غالیه  
بر عارض چو باغ و رخ چون بقم کشید  
آشوب خلق را خط مشکین خدای عرش  
بر روی چون شکفته گل آن صنم کشید  
در مهر او روانم و در هجر او دلم  
بسیار قهر دید و فراوان ستم کشید  
تا نامه جمالش توقیع زد فلک  
بر نام نیکوان زمانه قلم کشید  
در عشق من فریدم و در خوبی او نصیر<sup>۴</sup>  
عزّ الذی و جلّ که ما را بهم کشید  
ناگه ز من ببرد بصد حيله و فسون<sup>۵</sup>  
آن دل که در<sup>۶</sup> هوا سبسی رنج و غم کشید  
چون دید کافرین ملو کست بر<sup>۷</sup> دلم  
آنها بتحفه پیش وزیر<sup>۸</sup> عجم کشید  
شد محترم<sup>۹</sup> بنزد بزرگان هر آنکسی  
کورا امل بخدمت آن محتشم کشید

۱- بر : کوچ تودر ۲- س، مل، بر : تیرگی روز و شب بود (\*\*) نسخ : س، م،  
لا، د، ب، مل، بر ۳- لا : مشک ۴- س، م، لا، ب، بر : نظیر ؛ مل : وحید ؛ و  
شاید اصلاً چنین بود : در عشق من فرید و بحسن اوست بی نظیر ۵- م : فسوس  
۶- س، م، ب : از ۷- م : در ۸- م : امیر ۹- لا : محتشم

بر روی ماه و اوج ثریا علم کشید  
از جور او نیاز سر اندر عدم کشید<sup>۲</sup>  
دولت بر آسمان جلال و هم کشید  
حاسد بسی زرشک تو بادندم کشید  
شمشیر تو سفینه بدعت بدم کشید  
دست اجل روان ز تن او بقم<sup>۳</sup> کشید  
تا بیخ او ز ابر سخای<sup>۴</sup> تو نم کشید  
دشمن چو خار پشت سر اندر شکم کشید  
رای تو بر کنار<sup>۵</sup> مجرّه خیم کشید  
از ایمنی بخانه شیر اجم کشید  
کو از عطای تو سوی خانه درم کشید  
کز گردش زمانه جانی الم<sup>۶</sup> کشید  
در<sup>۱۲</sup> کفر لشکری سوی بیت الحرم کشید

از پشت ماهی وز نشیب ثری بیلم  
ز آسان<sup>۱</sup> که سر کشد کشف اندر میان سنگ  
ای صاحبی که رایت اقبال و جام تو  
تا کرد ذوالجلال فزون آبروی تو  
در موج گاه بحر شریعت نهنگ وار  
هر کز هوای خطّ تو بیرون نهاد گام  
شاخ درختِ دولت تو سایه دار گشت  
از هیبت بلارک<sup>۷</sup> خسار ایشکاف تو  
تخت<sup>۸</sup> تو در کنار ستاره وطن گرفت  
چون گور ماده عدل تو بشناخت<sup>۹</sup> بچه را  
شد راه سایلِت چوره کهکشان زبس  
شد در پناه جاه تو آسوده هر کسی<sup>۸</sup>  
تادر نوادر<sup>۱۰</sup> قصص آید که ابرهه<sup>۱۱</sup>

باری چنانک غاشیه تو کشد فلک

دایم چنانک باد همی تخت جم کشید

- 
- ۱- بر: زانرو ۲- این بیت در نسخه لا نیست ۳- بر: بهم ۴- مل: هوای  
۵- م، ب، بر: بخت ۶- لا: کناره ۷- ب: عدل ترا دید ۸- لا:  
آنکسی ۹- س، مل: ستم؛ ب: علم؛ بر: قدم ۱۰- لا: نوادر؛ س، د:  
نوی ودر؛ مل: نبی ودر ۱۱- بر: تادر نوادر و قصص آید که ابرو باد ۱۲- بر: از

## ۴۰۔ مدح ابرالمعالی محمد بن سعید

بحر خفیف مخبون مقصور

فاعلاتن مفاعلن فعلان

از تو عین الکمال بار بَعید	(ب) ای بتوشاد دین <sup>۱</sup> چو خلق بعید <sup>۲</sup>
بو المعالی محمد بن سعید <sup>۳</sup>	قطب سعد اصل حمد کان علا
همه فصل بهار و موسم عید	روزگار توراد <sup>۴</sup> مردان را
مهر تو وعد و کینه تو وعید	ناصح و خصم را بخلد و جحیم
اختران فلك ترا چو عید	مہتران زمین ترا چو خدم
قول تو بر معانی تو شهید	فعل تو بر معالی تو دلیل
چو تو ارکان نیروید <sup>۵</sup> عید <sup>۶</sup>	چو تو یزدان نیافرید کریم
نه چولفظ <sup>۷</sup> تو خوب عقد <sup>۸</sup> فرید	نه چو طبع توراد <sup>۹</sup> بحر محیط
مادحان ترا ذکای لبید	ناصحان ترا بقای ابد
رای میمون <sup>۱۱</sup> تو رقیب عتید <sup>۱۲</sup>	ای بر اسرار گنبد گردان <sup>۱۳</sup>
از زمانه چو شاعیان ز یزید <sup>۱۴</sup>	حاسدان تو غصہ دارند
بیلای دگر کند تهدید	وین عجب تر که چرخشان هر دم

(۲) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر ۱- بر : دل ۲- س، مل : ای بتوشاد دین  
 خلق چو عید ۳- این بیت فقط در نسخه م است ۴- م : زاد ۵- مل : نیاورید  
 ۶- لا : عتید؛ بر : برید ۷- لا، بر : زاد ۸- لا : طبع ۹- س : عقل ۱۰- بر :  
 گردون ۱۱- ب، مل : گردان ۱۲- د، س، م، مل، بر : رقیب و عتید ۱۳- س،  
 م، د : شعیان

تیره و خیره اند مهر و سپهر  
 گر خورده دشمن تو آب حیات<sup>۲</sup>  
 رسد از سعد مشتری هر دم  
 روز کین پیش نوك ناكِ تو  
 دشمن از رای تو چنان ترسد<sup>۵</sup>  
 همچو خورشید در میان نجوم  
 روزگار و زمان<sup>۲</sup> تراست مطیع  
 بهره<sup>۶</sup> تست زین همه اقبال  
 بهشت و سَقَر مُعَد کردست  
 دوستان ترا ثوابِ جزیل  
 ای فلک را ز فعلهای زمیم  
 حضرت تو مراست چون کعبه  
 مدتی بودم از ره اخلاص  
 و ز تو هر لحظه دیدم آن شفقت  
 گر چه در خدمت تو تقصیرم  
 من بدان<sup>۱۵</sup> و اقام که عهد مرا  
 دالتی<sup>۱۶</sup> نیست جز هوای قدیم

ز آن رَوای<sup>۱</sup> جمیل و رای سدید  
 شود اندر دهان او چو صدید<sup>۳</sup>  
 ز آسمان سوی حضرت تو برید  
 متساوی بود حریر و حدید<sup>۴</sup>  
 کز شهاب منیر دیو مرید<sup>۶</sup>  
 در میان اکابری تو وحید  
 شهریار جهان تراست مُرید<sup>۸</sup>  
 حصه<sup>۱۱</sup> تست ز آن همه تأیید  
 در ازل آفریدگار مجید،  
 دشمنان ترا عذاب شدید  
 توبه داده بر سهای حمید  
 مدحت تو مراست چون توحید  
 بتو نزدیکتر ز حبل و رید  
 که خرد<sup>۱۱</sup> را بدان<sup>۱۱</sup> نبود مزید<sup>۱۳</sup>  
 شد زیادت ز غایت<sup>۱۴</sup> تعدید  
 زود باشد بخدمت تجدید  
 آلتی نیست جز ثنای جدید

- 
- ۱- رواء: چهره و زیبایی دیدار ۲- مل، بر: حیات ۳- صدید: زرداب، ریم،  
 خون بریم آمیخته، آب گرم ۴- بر: حدید مدید ۵- بر: سوزد ۶- مرید:  
 رانده شده ۷- بر: روزگار و زمان ۸- بر: مدید ۹- بر: حصه ۱۰- بر:  
 بهره ۱۱- م: کسی ۱۲- مل: بران ۱۳- بر: بدید ۱۴- بر: عادت  
 ۱۵- م: بر آن ۱۶- بر: ذلتی

پیش ازینم فرید خواندندی  
 شد کنون این لقب بمن<sup>۱</sup> لایق  
 خاصه و عامه از ره تقلید  
 که بیا ندم<sup>۲</sup> ز خدمت تو فرید  
 تا که بشر معطله نبود  
 بگه خرمی چو قصر مشید  
 پایه<sup>۳</sup> همت تو بار رفیع  
 سایه<sup>۴</sup> دولت تو بار مدید

۳۱- مدح صاحب اسبل مرفی الدین ابرالحسن هلی

بحر مجتث مثنی اصلم

مفاعلهن فملائن مفاعلهن فملائن

[۸۰۰] (☆) بتی که از دل من تنگ تر دهن دارد  
 ز زنده گانی من تلخ تر سخن دارد  
 رخی فروخته چون ماه بر فلک دارد  
 قدی فراخته چون سرودر<sup>۴</sup> چمن دارد  
 چهیست در<sup>۵</sup> زنج او<sup>۶</sup> زسیم<sup>۷</sup> و آن چه را  
 رسن ز<sup>۸</sup> زلف شبه<sup>۹</sup> رنگ پرشکن دارد  
 چو دلو دیده بر آبم چو چرخ سرگردان  
 که اوزسیم چه<sup>۱۰</sup> و از شبه رسن دارد<sup>۱۱</sup>  
 لبان بگونه و چهره بحسن و قد بصفت  
 چو نار دانه و گلزار و نارون دارد  
 شود چو قبله زردشتیان دل آنکس  
 که طمع<sup>۱۲</sup> قبله<sup>۱۳</sup> آن قبله<sup>۱۴</sup> ختن دارد  
 مرا همیشه بدان<sup>۱۵</sup> عارض چو برگ سمن  
 زرنج بادل سوراخ چون سمن دارد  
 کلاله<sup>۱۶</sup> کش او<sup>۱۷</sup> رخ منقش او  
 خدای داند تاروز و شب چه فن دارد

۱- م : مرا      ۲- بر : نماندم      ۳- بر : قدرت      (☆) نسخ : د، لا، س،  
 ۴- ب، مل، بر      ۵- د : بر      ۶- لا، بر : بر      ۷- م : چو      ۸- ب : ذقن  
 ۹- م : چو      ۱۰- بر : شبیه      ۱۱- این بیت در نسخه ب نیست      ۱۲- لا، ب : طبع  
 ۱۳- بر : مران



بجز وفا نکنم تا چنو<sup>۱</sup> صنم دارم  
 چه رغبتست که من دروفاى اودارم<sup>۲</sup>  
 بروى وتن چو گلو آب تازه و پاکست  
 گراو حدیث نکردی بدان شکسته زبان  
 بغمزه سحر نماید که نظر گویی  
 اجل موفق دین آنکه ذات او روحیست<sup>۳</sup>  
 ابوالحسن علی آن خوب کیت خوش نام  
 ستوده می که سر دانش وتن هنرش<sup>۴</sup>  
 ز بیم صاعقه و عزم<sup>۵</sup> او همه ساله  
 از آن بطائنه اسرار پادشاهانست  
 هزار مرد هنرمند را نپندارم<sup>۶</sup>  
 زحل بیاینه<sup>۷</sup> قدر بلند او نرسد  
 اگرچه نسبت عالیش نیست از<sup>۸</sup> شبیان<sup>۹</sup>  
 گه سخاوت و حشمت، مروت و همت  
 ایا کریم خصالی که سال و مه دولت  
 ز بس سخا و کرم بر زبان نگردانی

بجز بجفا نکند تا چنو من شمن دارد  
 چه حسبتست<sup>۱۰</sup> که او در جفاى من دارد  
 ز اشک دیده<sup>۱۱</sup> من چون<sup>۱۲</sup> گلاب زن دارد  
 مرا درست نگشتی که او ذهن دارد  
 که قدرت قلم مهتر زن دارد  
 که از جیلت روح الامین بدن دارد  
 که با محلّ علی سیرت حسن دارد  
 ز دولت افسر و ز اقبال پیرهن دارد  
 فلک ز آتش افروخته مچن دارد  
 که قول معتمد و رای مؤتمن دازد  
 که اوبگاه کفایت بنیم زن دازد<sup>۱۳</sup>  
 اگر چه بر فلک هفتمین وطن دارد  
 و گرچه مولد میمون نه از یمن دارد  
 چو معن زایده و سیف ز یزن<sup>۱۴</sup> دارد  
 بدرگه تو ز اقبال انجمن دارد<sup>۱۵</sup>  
 هر آن سخن که تعلق بلاولن<sup>۱۶</sup> دارد

- 
- ۱- س، مل : چو او ؛ م : چو تو      ۲- لا : بندم      ۳- لا، مل : خستست ؛ بر :  
 خستی است      ۴- بر : وز اشک و دیده ؛ مل، لا : وز اشک ...      ۵- مل : خود  
 ۶- م، لا : روحست      ۷- لا : هنرست ؛ مل : تن دانش و سر هنرش      ۸- مل، بر :  
 صاعقه عزم      ۹- لا : نبرد ارم      ۱۰- این بیت در س، مل نیست      ۱۱- لا : با  
 ۱۲- بر : لبنان      ۱۳- س، بر، مل، م، د : ذوالیزن      ۱۴- این بیت در نسخه  
 م نیست      ۱۵- لا : بلالین

زمانه پشت و دل دشمن ترا شب و روز  
 بصد هزار قران آفتاب نتواند  
 مخالف تو ز آسیب<sup>۳</sup> بخت بد پیوست  
 بدل هوای تو جوید هر آنک دین طلبد  
 اگر حذر کند از عزم چون شهاب<sup>۴</sup> تو خصم  
 ایا بلند محلی که شمع همت<sup>۵</sup> تو  
 اگر بخدمت تو کم رسد همی جَبلی  
 ثنای تو که خراسان معطرست بدان  
 لزوم خدمت تو<sup>۶</sup> والتجا بحضرت تو<sup>۷</sup>  
 لطیفها که مراعات تو زبانش را  
 ز بهر مدحت تو طبع و لفظ خرم و خوب  
 همیشه تا خط خوبان و عارض ترکان<sup>۸</sup>

ز فضل ذوالمننت بار بهره وافر

که بر همه فضلا دست تو منن<sup>۹</sup> دارد



- 
- ۱- د: محن      ۲- لا: خویشتن      ۳- س: لا، ب، بر، م: مل: اقبال  
 ۴- س: جسم بی دمن؛ مل: دهن      ۵- م: سحاب      ۶- م: از اهرمن؛  
 لا، بر: باهرمن      ۷- م: هیبت؛ بر: دولت      ۸- م: از و بحضرت تو  
 ۹- د، ب، مل؛ بر: لزوم حضرت تو و التجا بخدمت تو      ۱۰- بر: دین      ۱۱- ب:  
 خط ترکان و عارض خوبان      ۱۲- بر: یمن

## ۳۲ - مدح فخر الدین محمود منیعی

بحر مجتث مثنی اصلم مسیغ

مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعلاَن

(۱) ز دست چنگ نواز شدیم چونالان عود  
 بجز من از همه دلدادگان ندارد کس  
 ز عشق تست چو زلف و میان و وعده تو  
 از آن چو آتش پیچان وزرد و نالانم<sup>۲</sup>  
 بتو کنند همه نیکوان عالم فخر  
 بزرگواری کورا زمانه و گردون  
 زایزدست پیروزی ازل مخصوص  
 از آنکِ مشتری دانشست هر ساعت  
 لقای<sup>۳</sup> اوست چو فرّ همای فرخنده  
 حدیث او همه فضل<sup>۴</sup> و خطاب او همه فصل  
 بیاد صولت<sup>۵</sup> و آب حسام کرد هلاک  
 بر آن<sup>۶</sup> مثال که کردند دشمنان راقهر  
 در آفریشش اگر خاک راز کبر آتش  
 ز زلف مشک فشانست شدم چو سوزان عود  
 دلی<sup>۱</sup> چو سوخته عود و تنی<sup>۲</sup> چو ساخته عود  
 قدم دوتا و تنم لاغر و شبنم ممدود  
 که در دلم ز غمت آتش بست ذات و قود  
 چنانکِ دوده<sup>۴</sup> حسان بفخر دین محمود<sup>۵</sup>  
 مسخرند و مطیع از همه وجوه و حدود  
 ز دولتست بیهر روزی ابد موعود  
 کند برو ز فلک مشتری نثار سعود  
 عطای اوست چو فضل خدای نامعدود<sup>۶</sup>  
 نهاد او همه جدّ و سرشت او همه جود  
 بسی مخالف ملعون و دشمن مطرود  
 بآب طوفان نوح و بیاد صرصر هود  
 نکرد سجده بفرمان ایزد معبود،

(۱) نسخ : لا، د، س، م، مل، بر ۱- س، مل : دل ۲- س، مل : تن  
 ۳- لا : نالان وزرد و بیچانم ۴- م : دیده ۵- س : مسعود ۶- بر : بقای  
 ۷- م : نامحدود ۸- بر : لطف ۹- س : سبیل ۱۰- م : بدان

[۸۵۰] اگر اجازت یابد کنون همان آتش

ایسا هوای موالیت منقطع ز هوان

تراست همت والا و سیرت زیبا

زمانه خواست ز زخم بلارک تو امان

چهار گوهر و هفت اختر و دوازده برج

نه مصطفایی لیکن گمان خلق آنست

که مضاف و نبردت بهیبت و قوت

هر اس و بأس تو در قهر و قمعشان گردد

ایا بواسطه طبع تو کرم محسوس

ترا ز جان و دلم دوستدار و خدمتکار

جزین مراد ندارم که باشدم شب و روز

و گر<sup>۱۱</sup> توقع آنم بود که در خدمتنه دالتیست<sup>۱۳</sup> مرا جز صناعت<sup>۱۴</sup> کاسد

همیشه تا که رود در میان اهل قصص

غبار مؤکب<sup>۱</sup> اورا<sup>۲</sup> کند بفخر سجودایا مراد معادیت<sup>۳</sup> متصل بمروود

تراست طلعت میمون و طالع مسعود

ستاره یافت ز رای مبارک تو صعود<sup>۴</sup>نیاورند چو تو<sup>۵</sup> هر گز از عدم بوجودکز آفرینش خلقتان<sup>۶</sup> تو بوده ای مقصود<sup>۷</sup>

اگر چو آهوان آتش شوند خصم و حشود،

چو معجزات براهیم و صنعت داود

ایا<sup>۸</sup> ز مرتبه<sup>۹</sup> دست تو قلم محسود

بخلوت و بملا و بغیبت و بشهود

بمجلس تو حضور و بحضرت تو ورود<sup>۱۰</sup>رسم چو پیش تو آیم<sup>۱۱</sup> بغایت مجهودنه آلتیست<sup>۱۳</sup> مراجز بضاعت<sup>۱۴</sup> مردود<sup>۱۵</sup>سمر<sup>۱۶</sup> ز ناقه صالح خبر ز فعل نمودتن مراد<sup>۱۸</sup> ترا بساد خله بی ز دوام

سر بقای ترا باد افسری ز خلود

۱- د : مرکب ۲- بر : ویرا ۳- لا : معالیت ۴- س، م، بر، مل : سعود

۵- لا : نیاورید چو ؛ بر : چنو ۶- د، م : یزدان ؛ بر : عالم ۷- این بیت در

س، مل نیست ۸- م، بر : ویا ۹- بر : بر آینه ۱۰- م : درود

۱۱- م، مل : دگر ؛ بر : اگر ۱۲- بر : در آیم ۱۳- بر : نه دالتیست

۱۴- لا : بضاعت ۱۵- لا : صناعت ۱۶- لا : نه دالتیست مراجز بضاعت تو کلید

نه آلتیست مراجز صناعت مروود ۱۷- س : ثمر ۱۸- د : نشاط

## ۳۳ = مدح فخر الدین محمود دمنی

بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

و آنرا بخار و عکس و غبار و صفا بود	(۵) تا نام آب و آتش و خاک و هوا بود
پایندگی عمر و ثبات و بقا بود	ار جو که فخر دین نبی را ازین جهان
خورشید پیش همت او چون سها بود	خورشید خاندان منیع که گاه قدر
پیوسته بر شمایل خویش ثنا بود	پیرایه محامد محمود کز فلک
همواره خاک در گه او توتیا بود	صدری که دیده فلک المستقیم را
در جنگ و صلح او همه خوف و رجا بود	در مهر و کین او همه نفع و ضرر بود
خواهد که زین مر کب اورا جنا <sup>۲</sup> بود	که که دوتا شود مه نو، گویی او همی <sup>۱</sup>
نی بحر را چو <sup>۳</sup> جود جوادش عطا بود	نی چرخ را چو <sup>۴</sup> قدر <sup>۴</sup> رفیعش محل بود
ز آنجا که شرط قاعده کار ما بود <sup>۵</sup>	خواهم که تهنیت کنم اورا بشغل <sup>۶</sup> نو
گویم که این ز راه خرد کی روا بود	چون باز بنگرم بمحل بلند او
گر تهنیت کنم بریاست، خطا بود	آنرا که عالمست مهنا بکون <sup>۸</sup> او
اندیشه قبول ریاست کجا بود	و آنرا که دارد از رؤسا چا کران بسی
مقصود وی فراغ دل اولیا بود	از هر عمل که او بتبرع کند قبول

(۵) نسخ: ده لا، م، س، ب، مل ۱- م: که که از آن دوتا ه شود ماه کوهی؛ لا: که که دوتا

شود چو کمان ماه نوهی؛ س، ب، مل: چو قدم ماه نوهی ۲- ب، لا، س، م: حنا

۳- س، مل: ز ۴- د، م، ب: ز دست ۵- م، س، د، ب، مل: ز ۶- س، مل: ز شغل

۷- لا، س، ب، مل: رسم ما بود ۸- س، مل: بعز

زیرا که در جهان نشانم غلی العموم  
 ای مقبلی که حصه بخت تو هر زمان  
 رای تو ملک را چو چمن را مَطَر بود  
 همواره قامت فلک از آرزوی آنک  
 پیوسته بارگاه رفیعت ز زایران  
 حرصت همه چو صاحب‌ری<sup>۱</sup> بر سخن بود  
 تا باشد از نشاط چو گل تازه طبع تو  
 تاروی تو چو لاله بود خرم از طرب  
 زبید که بزمگاهت وساقیت روز جشن  
 شاید که باده تو و جام تو گاه<sup>۲</sup> بزم  
 بی همت تو ملک عجم بی خطر بود  
 از بس که بدسگال تو از انتقام تو  
 فوزی<sup>۳</sup> عظیم باشد اگر جایگاه او  
 بی آنکه در ستایش ذات شریف تو  
 شعری که جز بنام تو گویم هدر بود  
 بر پاکی عقیدت من در هوای تو  
 در خدمت تو طبع و زبان مرا مقیم  
 دور از تو همچو ناردل من کفیده باد

شغلی چنانک منصب اورا<sup>۱</sup> سزا بود  
 از آسمان سعادت بی متها بود  
 رسم تو شرع را چو سمن را صبا بود  
 رخ بر زمین قصر تو سایده دو تا بود  
 انبوهتر ز موقوف دارالجزا بود  
 سمیت همه چو حاتم طی در سخا بود  
 پیراهن حسود تو چون گل قبا بود  
 چون لاله دشمن تو سریع الفنا بود  
 دارالسلام باشد و شمس الضحی بود  
 ماء الحیوة باشد و بدرالدجی بود<sup>۴</sup>  
 بی سیرت تو دین عرب بی بها بود  
 دل در نهیب باشد و جان در عنا بود  
 در کام شیر و در دهن ازدها بود  
 شهرم همه نتیجه صدق و هوا بود  
 مدحی که جز پیش تو خوانم هبا بود<sup>۵</sup>  
 در ضمن هر قصیده من صد گوا بود  
 صنعت مدیح باشد و حرفت دعا بود  
 گر یک نفس ز دوستی تو جدا بود

۱- لایب: وی را ۲- مراد صاحب بن عباد نویسنده و ادیب بلیغ و وزیر مشهور است

۳- ب: مل: روز ۴- در نسخ ۵- این دوبیت بیک بیت تقلیل یافته است بنحو ذیل:

زبید که بزمگاهت وساقیت روز جشن (بزم) ماء الحیوة باشد بدرالدجی (بدرالدجی) بود

۵- م: فوز ۶- سه بیت اخیر در لایب و یک بیت اخیر در مل نیست

تا خیر و شر آدمیان <sup>۱</sup> از قدر بود      تا نفع و ضرر عالمیان <sup>۲</sup> از قضا بود

بادا قدر موافق آنچت غرض بود

بادا قضا متابع آنچت رضا بود

۳۴ = مدح

بحر هزج مثنی‌اخر ب مكفوف محذوف

مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

۹۰۰ [ ای فضل ازل گشته در احوال تو پیوند  
اندازه جاه تو ز افلاك فزون شد  
تا تو ز نیام آخته‌ای تیغ کفایت  
ای بار خدایی که نیاورد و نپرورد  
از سر سبکی در طلب خدمت معدوم <sup>۵</sup>  
گاه از حد بسطام نهم روی بقزوین <sup>۶</sup>  
گاهی کنم از مرو سفر سوی بخارا  
وز نهت آن باز گزینم <sup>۸</sup> بزستان <sup>۹</sup>  
آن بود گمان همه کس در خرد من  
در جستن چیزی که فنا همراه آنست  
وی چرخ فلک خورده باقبال تو سو گند  
و آوازه جود تو در آفاق <sup>۳</sup> پراگند  
یک تن نشناسم که سپریش تو نگند <sup>۴</sup>  
گردون چو تو فرزانه و گیتی چو تو فرزند  
بیهوده سفرهای گران چند کنم چند  
گاه از همدان رخت کشم سوی نهاوند  
گاهی کنم از بلخ گذر <sup>۲</sup> سوی سمرقند  
از <sup>۱۱</sup> شهر شاپور ره کوه دماوند  
دایم که باقسام <sup>۱۱</sup> ازل <sup>۱۲</sup> باشم خرسند  
زین گونه ریاضت نکشد هیچ خردمند

۱- م: تا شر و خیر آدمیان؛ س، مل: تا خیر و شر عالمیان      ۲- س، مل: آدمیان  
(۳) نسخ: س، لا، م، د، ب، بر، مل      ۳- ب: ز آفاق      ۴- بر: نه سپریش تو افگند      ۵- م، بر: مخدوم      ۶- م، لا: قزوین؛ س، مل: غزنین؛ ب: قزنین      ۷- م: سفر      ۸- در همه نسخ: گزیدم      ۹- ب: وز نهت آن باز گزینم بزستان      ۱۰- از «بر» است در باقی نسخ: بر      ۱۱- م: باقسام      ۱۲- س، مل: خرد

گر پند بزرگان نپذیرفتم از اول  
با این همه هر چند که دیرینه شدست آن  
این کار شود عاقبة الامر گشاده  
زیرا که همه تکیه من در طلب آن  
ای آنک پسندیده سلطان جهانی  
همواره بجز با طرب و کام<sup>۲</sup> میامیز<sup>۳</sup>  
این قصه تمامست همه عمر مرا پند  
تاسعی تو باشد دل از آن بر نتوان کند  
گر چند فتادست زهر گونه بر آن بند<sup>۴</sup>  
بر فضل خدایست و بر افضال خداوند  
زین یش مرا در غم این حادثه میسند  
پیوسته بجز با قدح و باده<sup>۵</sup> میوند

چون ابر در افشان بکف رادهمی بخش  
چون برق در فشان<sup>۶</sup> بدل شادهمی خند

۲۵- بند سح

بحر مجتث مثنی اصلم مسبغ

مفاعیلن فملائن مفاعیلن فملائن

(۱) خدایگانا هر روز عزت افزون باد  
سعادت ازلی بر ولایت موقوفست  
خمیده قامت و رخ پر سرشک و دل پر نار  
ضمیر تست منور چو چشمه خورشید  
بچشم تست که خود خاک و زر بود یکسان  
ایا بجاه تو نازنده<sup>۱</sup> دولت سلجوق  
ز چرخ هر نفست<sup>۲</sup> دولتی<sup>۳</sup> دگر گون باد  
شقاوت ابدی با عدوت مقرون باد<sup>۴</sup>  
ز جور گردون بدخواه تو چو گردون باد  
دو چشم دشمن تو چون دو چشمه خون باد  
چو زرمخالف تو زیر خاک مدفون باد  
مکان تخت تو بر فرق بخت میمون باد<sup>۵</sup>

۱- بر: زهر گفته بر آن پند ۲- د: عیش  
۳- س، مل: میاویز ۴- لا، ب: جام

۵- از «د» است. در باقی نسخ: درخشان

(۱): نسخ: لا، م، ب، د، بر ۲- م، بر: نفسی ۳- ب: دولت، بر: دولتی

۴- این بیت در «د» نیست ۵- د: نازیده ۶- این بیت در «م» نیست



ز حکم قایل نون والقلم متازع<sup>۱</sup> تو  
عطای دست تواز حدوعد فزون آمد<sup>۲</sup>  
همیشه ز آتش و آب بلا و غم دل و چشم  
هر آنک طبع تو قارون نخواهد از شادی  
هر آنک نیست با قبال روزگار توشاد<sup>۳</sup>  
ولیت با شرف و قدر عالم علویست  
نکینت را شرف خاتم سلیمانست  
همیشه تا نبود جز بآب و نان زنده  
چو برج و درج<sup>۴</sup> ز مدح تو خاطر جلی  
پراز ستاره رخشان و درمکنون باد

### ۳۶ = مدح امیر فلک الدین علی باریک

بحر رمل مثنی مغبون اصلم مسبغ

فاعلاتن فملاتن فملاتن فملاتن

(۳۶) عمر تو ای فلک الدین باید مقرون باد  
همچو دیدار همایون تو بر خلق جهان  
دشمنت باد فرو رفته چو قارون بزمین  
باد تفته دل بد خواه تو همچون کانون  
باد همواره چو خون روی تواز شادی سرخ<sup>۱</sup>  
وز فلک هر نفست دولت دیگرگون باد  
بر تو تشریف خداوند جهان میمون باد  
وز طرب روز تو با روز ابد مقرون<sup>۲</sup> باد  
دم او سرد تر از باد مه کانون باد  
چشم اعدای تو پیوسته مکان خون باد<sup>۳</sup>

۱- لا: مخالف ۲- د: بر: گوشت ۳- لا: افزونست: بر: چو افزونست ۴- د: وهم  
و فهم ۵- م: روز تودلشاد ۶- بر: گردون ۷- م: دولت ۸- لا: برج درج  
(۳۶) نسخ: لا: د: ب: بر ۹- ب: قارون ۱۰- م: سرخ از شادی ۱۱- دو  
بیت اخیر در د: ب: بعد از چند بیت دیگر ثبت شده است.

تا چو خورشید نباشد بجلالت مه نو  
 هر زمان حشمت تو چون مه نو افزون باد  
 باد پیوسته بفرمان تو گردون گردان  
 قد بد خواه تو خمیده تر از گردون باد  
 رای والای ترادایم ازین گونه که هست  
 بشرف راه<sup>۱</sup> پسندیده تو مقرون باد  
 تا جهان باشد پیروزی و بهروزی را  
 مدح تو قاعده و خدمت تو قانون باد  
 جاودان باد چو زر کار تو پیش<sup>۲</sup> سلطان  
 بدسگال تو چو زر زیر زمین مدفون باد<sup>۳</sup>  
 حاسد دولت تو تا نبود نون چو الف،  
 تن برهنه چو الف پشت دوتا<sup>۴</sup> چون نون باد  
 تا بود فضل خدای از عدد وحد یرون  
 عز و اقبال تو از حد و عدد بیرون باد

شفقتهای خداوند ملوک عالم

در همه وقت بر احوال تو چون اکنون باد

### ۳۷ - مدح امیر علی باریک

بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

مفعول فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلان

(\*) ای از سیاست تورخ حاسد تو زرد  
 وی از مهابت<sup>۵</sup> تو دَم دشمن تو سرد  
 پشت سمک ز نعل سمند تو پرسکوک<sup>۶</sup>  
 روی فلک ز سیر سپاه تو پر ز گرد  
 با خلق مصطفایی از آنی بحلم طاق  
 هم نسام مرتضایی از آنی بعلم فرد  
 گر چند خصم تست بفعل و صفت چو دیو  
 همچون فرشته نیست بریده ز خواب و خورد  
 روزی که عزم رزم کنی با مخالفان  
 در پیش تو چه یک تن و چه صد هزار مرد

۱- در همه نسخ: رای. تصحیح قیاسی است.  
 ۲- م: نزد ۳- این بیت در لا

نیست ۴- بر: قامت او

(\*) نسخ: لا، م، د، ب، بر ۵- ب: مهابت ۶- م: سکون، لا، ب: سلوک؛ بر: زشوک

چون تو نبود حاتم طایی گه سخا  
منت خدای عزوجل را که هر چه تو  
[۹۵۰] باشند دشمنان تو دور از تو سال و ماه  
چون لاله دل سیاه و چوسوسن فکنده سر  
کافور تا بطبع نباشد چو انگبین<sup>۴</sup>  
پیوسته باد بنده تو بخت شادواز<sup>۶</sup>  
چون تو نبود رستم سگزی<sup>۱</sup> که نبرد  
بودی سزای آن همه در حق تو بکرد<sup>۲</sup>  
چون چار چیز از انده و تیمار و گرم و درد<sup>۳</sup>  
قد گوژ چون بنفشه و اندک بقا چو ورد  
شنگرف تا برنگ نباشد<sup>۵</sup> چولاژورد  
همواره آباد سخره تو چرخ تیز گرد

از دست ساقیان سیه چشم سبز خط  
دایم شراب سرخ ستان در سرای زرد

### ۲۸- هج اخیارالدین پیوهر

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(۲) هر که او در طاعت یزدان<sup>۵</sup> دین پرور بود  
و آنکه از یزدان و سلطان<sup>۸</sup> نیکوئی دارد امید  
اختیار دین<sup>۹</sup> که سال و مه بحسن اختیار  
آن خداوندی که نزدیک هواخواهان او  
و آن هنرمندی که نزدیک دعاگویان او  
روز و شب در خدمت سلطان دین سنجر بود  
دوستدار و بنده میر اجل جوهر بود  
آسمان خواهد که بر درگاه او چاکر بود  
خاک پایش را ذکای بیضه<sup>۱۱</sup> اعتبار بود  
آب دستش را صفای<sup>۱۱</sup> چشمه کوثر بود

۱- م، د، ب، بر: دستان ۲- این بیت در لا نیست ۳- لا، بر: سرد- ب:  
درد و گرد ۴- م: زنجبیل ۵- ب، م: نگردد ۶- د: بنده بخت و شادواز.  
م: بنده تو بخت شاد خوار. د: بنده بخت تو روزگار؛ بر: بنده بخت تو روزگار  
(۲) نسخ: م، لا، د، ب، بر، رمل ۷- م: هر که اندر طاعت یزدان و ۸- لا، بر: سلطان  
ویزدان. ب: زانک از یزدان و سلطان ۹- د: اختیارالدین ۱۰- مل: بهای طبله ۱۱- م: ضیای

چون که توقیع در دستش قلم خصمش مدام  
 اشک بارو زرد رخسار و بریده سر بود  
 خاکسار و باد پیمایست خصمش ز آن قبل  
 سال و مه از چشم و دل در آب و در آذر بود  
 تاهمی گوهر فشانند دست او بر مادحان<sup>۱</sup>  
 لفظشان در شکر او چون عقد پر گوهر بود  
 بحر جود و کوه حلم و کان عقلست و مقیم<sup>۲</sup>  
 بحر و کوه و کان از وی آذر و سیم و زر بود<sup>۳</sup>  
 ای مرا فرموده چندان تربیت<sup>۴</sup> و کز وصف آن  
 هر که قادر تر بگاہ نطق عاجز تر بود  
 بس بعر خویشتن مدح تو نتوانم گزارد  
 و رچه عمرم چون بقای نوح پیغمبر بود<sup>۵</sup>  
 تا ز دور آسمان باشد هر آنچ اندر جهان  
 از حیات و موت و سعد و نحس و خیر و شر بود  
 باد قبر تو بدان غایت رسیده کز شرف<sup>۶</sup>  
 آسمان در پایه آن کمتر از یک زر<sup>۷</sup> بود

### ۴۹- مدح ملک الوزراء ابوالمظفر

نصیر الدین عبد السمیع

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

(\*) هر که خواهد تا سعادت در گمش بالین کند  
 خدمت در گاه مولانا نصیر الدین کند  
 آن خداوندی که گر خواهد بهمت<sup>۱</sup> کبک را  
 از طریق تربیت با قوت شاهین کند  
 و آن جوان بختی<sup>۲</sup> که گر خواهد بقوت مود را  
 از کمال تقویت با قدرت<sup>۳</sup> تنین کند

۱- بر: خادمان ۲- م: مدام ۳- لا: پر ۴- ب: بحر و کان و کوه از وی

درو سیم و زر بود ۵- غیر از «بر» و «مل»: مرتبت ۶- دوبیت اخیر فقط در نسخه «د» است ۷- بر: فلک ۸- س، مل: زر، لا: بر: در

(\*) نسخ: م: لا، د، ب، بر ۹- از نسخه «د» است در سایر نسخ: بساعت

۱۰- م: خداوندی ۱۱- م: قوت؛ ب: از کمال تربیت با قوت

مشتري فرست<sup>۱</sup> و زهره طبع<sup>۲</sup> و مریخ انتقام  
هر که سوی او بیدخواهی کند روزی نگاه  
هر که اندر حق اوراند بیدگویی سخن  
و آنک بگشاید دهن چون لاله اندر مدح او<sup>۳</sup>  
هر زمان تا او<sup>۴</sup> بمداچی مرا کرد اختیار  
چون<sup>۵</sup> سخنهای مرا در تازی و در پارسی  
آن طمع دارم که تخصیصی بود ز اقران مرا<sup>۶</sup>  
ایزد اور از آن قبل سلطان اهل فضل کرد  
گرچه حق خدمت سابق ندارم نزد او<sup>۷</sup>  
کردم این معنی توقع زو باستظهار آن  
تا صبا از لاله و نسرين بوقت<sup>۸</sup> نوبهار

چون نشاط بار و عزم بزم و قصد کین کند  
اختر و ارون بچشم او مژه<sup>۹</sup> زوین کند  
گردش گردون زبان در خلق او سکین<sup>۱۰</sup> کند  
کام او را مدح او چون لاله مشک آگین<sup>۱۱</sup> کند  
مدحتش روح الامین طبع مرا تلقین کند  
از خداوندی بهر وقتی همی تحسین کند  
چونک توقیع شریف او<sup>۱۲</sup> مرا تعیین کند  
کوه همه کس را بقدر فضل خود<sup>۱۳</sup> تمکین کند  
کز برای آن رعایت کردیم آمین کند<sup>۱۴</sup>  
کو بجای فاضلان افضال صد چندین<sup>۱۵</sup> کند  
بوستان و باغ را پر زهره و پروین کند

می خور از دست بتی کز روی و عارض هر زمان

مجلس و بزم ترا پر لاله و نسرين کند



- 
- ۱- بر : مهرست      ۲- م : لطف      ۳- لا، ب : مژه بر چشم او ؛ بر : مژه در چشم او.  
۴- بر : سنگین      ۵- لا، بر : و آنک بگشاید چو لاله در مدیح او زبان . ب : نگشاید  
۶- م، لا، ب، بر : چون لاله مشکین کند      ۷- بر : مر زبان او      ۸- لا، ب، بر : این  
۹- بر : بود نو در قرون      ۱۰- ب، لا، د : تو      ۱۱- د : وی      ۱۲- م، لا، ب، بر : تو  
۱۳- لا : کز برای آن رعایت رای این آمین کند ؛ بر : رعایت را برین ...      ۱۴- م : افضال  
خود چندین .      ۱۵- لا، بر : نسرين همی در

۱۰۰۰ دیوان عبدالواسع

ضیاء الدین محمد الملک ابن المصطفی بن نور احمد المصطفی

بحر رمل مشمن محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

(۴۶) ای کریمی کآسمان بخت ترا منصور کرد  
وی ضیاء دین و مجد الملک<sup>۲</sup> و مختار ملوک  
همت تو چون دم عیسی حیات خلق گشت  
هر که چون ز نور خدمت رامیان<sup>۳</sup> پشت بست  
آب کلکت راستاره<sup>۴</sup> کیمیای ررق ساخت<sup>۵</sup>  
عمرش از کافور و مشک روز و شب فانی نگشت<sup>۶</sup>  
ماند تا محشر بخواب اندر چو اصحاب الرقیم  
از صهیل و از صریر<sup>۷</sup> اسب و کلکت روزگار  
دوستان را از صریر<sup>۸</sup> این نوای چنگ ساخت  
نامدارا اگر چه عذر بی ستوری مدتی  
چونکه مهجورم<sup>۹</sup> از اقبال مرا الغنی<sup>۱۰</sup> فرست  
از هوای تو دلم را بخت منشوری نبشت<sup>۱۱</sup>

بر مراد تو مدار<sup>۱</sup> خویش از آن مقصور کرد  
کایزدت بر بدسگالان دراز لامنصور کرد  
طلعت تو چون کف موسی جهان پر نور کرد  
تیر چرخ اورا جگر چون خانه زنبور کرد  
خاک پایت را زمانه تو تیای حور<sup>۲</sup> کرد  
هر که او در خدمت تو مشک را کافور کرد  
هر کسی کور اشرا ب کین تو مخمور کرد  
دشمنان و دوستان را جفت سوگ و سور کرد  
دشمنان را از صهیل آن ندای صور کرد  
همچو مهجوران مرا از خدمت<sup>۳</sup> تو دور کرد  
ز آنچ آدم را ز فردوس برین مهجور کرد  
سورة اخلاص را توقیع آن منشور کرد

(۴۶) نسخ: لا، م، د، ب، بر ۱- م: مراد؛ ب: برمداد تو مدار ۲- ذ: ضیاء  
الدین و مجد الملک ۳- لا، بر: ابد ۴- م: کمر ۵- ب، م، د: کرد  
۶- لا، بر: نشد ۷- ب: از صریر و از صهیل ۸- همه نسخ: صریر ۹- م، ب:  
حضرت ۱۰- لا، د، ب: چون نه رجورم ۱۱- لا: بغنی ۱۲- ب، لا: نوشت

مدح تو چون کوه و دریا خاطر و طبع مرا      بر ز یاقوت ثمین و لؤلؤ منشور کرد  
تا نگوید کس که بروین رتبت<sup>۱</sup> خورشید یافت      تا نبیند<sup>۲</sup> کس که شاهین خدمت عصفور کرد

روز و شب خوش باش و خرم زی که بر اعدای تو  
روز روشن را زمانه چون شب دیجور کرد

### ۴۱ = مدح

بحر مجتث مشمن مخبون مقصور

مفاعِلن فمَلائِن مفاعِلن فَعْلان

خدا ترا ز بزرگی هر آنچه باید داد	(۴۱) ایاز دولت تو یافته خلایق داد
بزرگ و خرد زن و مرد و بنده و آزاد	دعا کنند همه دولت ترا شب و روز
بخدمت تو هر آن کز نژاد آدم زاد	تو آن بلند محلی که افتخار کند
بلندرای و جوان دولت و بزرگ نژاد	[۱۰۰] اگر چه باشد شاهی که کس چو نبود
که باشد از اثر عدل او جهان آباد	روا بود که تفاخر کند بفرزندی
مکان دانش و بنیاد دین و قبله داد	اگر چه بود ابوبکر یار غار رسول
از آنکه بود باحوال او دل وی شاد	بعایشه همه ساله مفاخرت کردی
نیافتی بحقیقت چو مصطفی داماد <sup>۴</sup>	اگر چو عایشه دختر نداشتی بوبکر
همی بواسطه آب و خاک و آتش و باد	همیشه تا که جهان را دهد خدای نظام

۱- لا، ب: زینت      ۲- لا، م، ب، بر: نگوید

(۴۱) نسخ: د، م، لا، ب، بر      ۳- م، لا، بخورد      ۴- سه بیت اخیر در لا نیست و بجای آن هر سه از مصراع اول بیت اول و مصراع دوم بیت آخریت نامر بوط ذیل ترتیب یافته است:

اگر چه بود ابوبکر یار غار رسول

نیافتی بحقیقت چو مصطفی داماد

دو بیت اخیر در «بر» نیست.

۵- لا: خاک و آب و آتش

چنانک سیرت توهست عون مظلومان  
خدای عزوجل روز و شب معین توباد

۴۷- مدح

بحر هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف

مفعول مفاعیل مفاعیل مفعولن

(\*) همواره ترا ایزد جبار معین باد  
بر تارک اقبال تو خورشید کلا هست  
تدبیر لطیف تو فروزنده دنیا ست  
بر ناصح تو عالم اسرار<sup>۱</sup> رحیم ست  
آنکس که زند جز برضای تو دمی دم  
زیر علم دولت تو بخت روانست  
تا بنده ستاره بوفای تو کفیل است  
در ملک ترا دولت مسعود<sup>۲</sup> رفیق ست  
المنّة لله که شهنشاه معظم  
از طلعت او<sup>۳</sup> قصر تو چون خلد بر نیست

پیوسته ترا دولت بیدار قرین باد  
در خاتم تأیید تو ناهید نگین باد  
توقیع شریف تو فرازنده<sup>۴</sup> دین باد  
با<sup>۵</sup> حاسد تو عالم غدار بکین باد  
هر دم که بر آرد نفس باز پسین باد  
زیر قدم همت تو چرخ زمین<sup>۶</sup> باد  
گردنده زمانه برضای تو رهین باد  
تا حشر ترا یاور معبود معین باد<sup>۷</sup>  
شادست درین<sup>۸</sup> موضع و تا باد چنین باد  
از همت او<sup>۹</sup> قدر تو چون چرخ برین باد

\*\*\*

- (\*) نسخ : م، لا، د، ب، بر ۱- ب : فزاینده  
۲- ب : رهین ، بر : برین ۵- لا : منصور  
۳- لا : یاور و معبود و معین باد ۷- لا : بدین  
۴- ب : قرین باد ؛ ب : زمین باد  
۵- م : از دولت تو ۹- م :  
از همت تو



## ۴۲ = مدح

بحر هزج مسدس اُخرب مکفوف محذوف

مفعول<sup>۱</sup> مفاعیلن فعولن

(\*) ای کرده نشاط خرّم آباد  
 وقتیست خوش و جهانست<sup>۱</sup> خرّم  
 مرغان چو مخالفان جاهت  
 از لاله زمین چو روی شیرین  
 ای طبع و وفار و خشم و حلمت  
 در ذات تو چار طبع جمعست  
 آنکس که بشادیت نه شادست  
 آنی که خصایص بزرگی  
 لؤلؤ نبود چو لفظ تو خوب  
 هر چند که اتفاق خدمت  
 يك لحظه نبودم و نباشم  
 شد<sup>۲</sup> بردل من همه فراموش  
 تا باغ بنوبهار<sup>۳</sup> گردد  
 آراسته باد مجلس تو

طبع تو قرین خرّمی باد  
 یستان ز خوشی و خرّمی داد  
 در باغ همی کنند<sup>۴</sup> فریاد  
 و ز ژاله هوا چو چشم فرهاد  
 چون آب و چو خاک و آتش و باد  
 ز آنست جهان بکونت آباد  
 از عمر مبار یک نفس شاد  
 ایزد همه در ازل ترا داد<sup>۵</sup>  
 دریا نبود چو طبع تو راد  
 در مجلس<sup>۶</sup> تو مرا کم افتاد  
 من بنده ز بند گیت آزاد  
 غمهای جهان چو کردیم یاد  
 چون چهره نیکوان نوشاد<sup>۷</sup>  
 از لاله رخان قد شمشاد<sup>۸</sup>

(\*) نسخ: م، لا، د، ب، بر ۱- همه نسخ: جهان ۲- م، د: ایزد ازل همه بتوداد  
 ۳- م: خدمت ۴- لا، ب، بر: ز نوبهار ۵- بر: نوشاد ۶- این بیت در م،  
 لا، ب: نیست

۴۴ - ردح شمشیر از دانه قطب الدین میر میران شکرگاه

سپهسالار سلطان میر

بحر هزج مثنیٰ سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدانست افتخار او که چون تو پهلوان دارد	(۵۵) زهر آلت که در دوات خداوند جهان دارد
ترا اوزان همی دایم <sup>۱</sup> گرامی تر جان دارد	تو هرگز و ننداری جان دریغ اندر همه کاری
هر آن در و زرو گوهر که بحر و کوه و کان دارد	ندارد پای با جود <sup>۲</sup> و سخا و بذل دست تو
کشف و اراژدها بن را آسنگ اندر نهان دارد	ز بیم اژدها پیکر سنان تو همه ساله
ز اقبال سم اسبت محلّ آسمان دارد	اگر چه آفرید ایزد زمین را پست در صورت
از آن ایزد همی بر تو فلک را مهربان دارد	تو هستی مهربان بر زیر دستان در همه وقتی <sup>۳</sup>
ترا ایزد بکام دل همی پیوسته ز آن دارد	تو داری اعتقاد خوب و دست را دو خوی خوش
همه خاک عراقا کنون نهاد ارغوان دارد	ز تأثیر سر شمشیر نیلوفر مثال تو
ز شمشیرت عراق امسال صد چندان نشان دارد	اگر بار از سنان تو نشانها داشت تر کستان
بترسم کت معاز الله ز چشم بد <sup>۴</sup> زیان دارد	اگر من شرح آن مردی که تو کردی بنظم آرام <sup>۵</sup>
از آن از مجلس <sup>۶</sup> خود را همیشه بر کران دارد	خداوند را رهی عادت ندارد درد سر دادن
همی جوید هوای تو بحسبیت <sup>۸</sup> تار و آن داد <sup>۷</sup>	ثنا گویت را گر چه از و شایسته تر شاید

(۵۵) نسخ: م، لا، د، ب، بر ۱- بر ۰ ب: ترازان او هیدانم ۲- لا: پای

جود ۳- بر: اژدها را تی ۴- لا: در وقتی ۵- د: بجای آرام

۶- بر: ز چشم بد معاز الله ۷- در نسخ: محتسب ۸- م: بحسنت ۹- این دو بیت

اخیر در لا و بر نیست

الا تا ماه تابنده بگردون بروطن سازد<sup>۱</sup>      الا تا کوه پاینده بهامون بر مکان دارد  
زیادت باد هر ساعت بر غم دشمنان تو  
عنایتها که در حقت خداوند جهان دارد

۴۵ - مدح قطب الدین میرحیران شکیبه صیقلی

بحر مجتث مشن مقصور

مفاعِلن فَعْلَاتِن مفاعِلن فَعْلَان

اجل طبیعت آن تیغ جان ستان تو باد	﴿﴾ اَمَلِ صنِيعَتِ آن دست زَر <sup>۲</sup> فشان تو باد
ز عقل پیر تو و دولت جوان تو باد	همیشه پیر و جوان را سعادت و اقبال
نهاده سر بتفاخر بر آستان تو باد <sup>۳</sup>	چو بندگان فلک المستقیم همواره
ز حمله سبک و نیزه گران تو باد	سَر و دل عَدُوَّت را گرانی و سبکی <sup>۴</sup>
مدام مرکب دولت بزیر ران تو باد	چنانک خنجر نصرت بدست تست مُقیم
بوقت بار <sup>۵</sup> عطارد مدیح خوان تو باد	بگاہ بزم ترا باد زهره خنیاگر <sup>۶</sup>
همیشه دولت منصور پهلوان تو باد	چنانک هست خطاب تو پهلوان جهان
زرنج قامت او گوز چون کمان تو باد	هر آنک باتو ندارد چو تیر تو دل <sup>۷</sup> راست
ز آسمان برین <sup>۸</sup> بر تر آن مکان تو باد	اگر مکان دگر باشد اندرین عالم
عنایت ملک العرش هم عنان تو باد	بهر کجا که رکاب ترا بود حرکت <sup>۹</sup>

۱- د، ب: الا تا ماه گردنده بگردون بروطن دارد

﴿﴾ نسخ: لا، م، د، ب، س، بر نسخه «س» فقط چهار بیت ازین قصیده را دارد

۲- ب، بر: در ۳- این دو بیت در لا و بر نیست ۴- م: سرعوی ترا از گرانی

و سبکی، لا: سزد دل ... ۵- م: زهره باد خنیاگر ۶- م: عیش ۷- لا، ب:

تیردل را ۸- لا، م: ز آسمان وزمین ۹- از این بیت تا آخر بیت چهارم در نسخه س

هست و ابیات مقدم بر آن از نسخه ساقط است ۱۰- م: بهر کجا که بود مرکب ترا حرکت

زمانه از خدم دولت خجسته<sup>۱</sup> تست ستاره از چشم بخت<sup>۱</sup> کامران تو باد  
 چو خاک و باد<sup>۲</sup> حسود تو خوار و بی آرام ز آب تیغ تو و ز آتش سنان تو باد  
 ز سعی هفت ستاره ز طبع چار گهر هر آن لطیفه که حاصل شود از آن تو باد  
 چو از بقای توجان خلائق آسودست<sup>۳</sup>  
 هزار جان گرامی فدای جان تو باد

### ۴۶- مدح برهان الدین

بحر هزج مسدس مقصور

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) بقای دولت<sup>۱</sup> برهان دین باد محلش برتر از چرخ برین باد  
 وجود و گون او<sup>۲</sup> تار و زمشر جمال و زینت دنیا و دین باد  
 همیشه بر موالی و مُعادیش جهان<sup>۳</sup> و آسمان بامهر و کین باد  
 ز رفعت خانم اقبال او را مه نو حلقه و زهره نگین<sup>۴</sup> باد  
 پیش دست او دریا غدیرست بریر پائی او گردون زمین باد  
 سعادت با مُحبش هم عنانست شقاوت با حسودش همنشین باد  
 مرید خدمتش ذات البروجست برید حضرتش روح الامین باد  
 ولی را و عدورا خلق و خشمش<sup>۵</sup> چو عین کوثر و عین یقین<sup>۶</sup> باد

۱- ب: تخت

۲- د: لا، س: بر: باد و خاک

۳- لا، م: آسوده است

(\*) نسخ: لا، م، س، د، پ، بر، مل ۴- بر: دولتش ۵- س: تو ۶- د: زمین

۷- بر: تو حلقه و زهره کمین ۸- پ: چشم و خلقتش ۹- بر: عین الیقین

صدف وار از عبارتهای خوش  
بر آن شخص عزیزش هر زمانی  
کف و کلک وی از اعجاز و اعجاب<sup>۳</sup>  
بزد خاص و عام<sup>۴</sup> او را قبولست  
همه عالم یز از در ثمین باد<sup>۱</sup>  
زیزدان صدهزاران<sup>۲</sup> آفرین باد  
ید بیضا و ثعبان<sup>۳</sup> ثمین باد  
همیشه تا جهان باشد چنین باد

الا تا بر زمین ساکن بود کوه  
خدای آسمان او را معین باد

### ۴۷ - مدح قطب الدین میر میران و شمس الدین و سیف الدین حاجب خاص

بحر مجتث مثنی مخبون مقصور

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلان

(۱) دو پهلوان که گه جنگ چون دوشیر نرند  
ستوده میر امیران گزیده شمس الدین  
بهمت و بشرف چون سپهر و چون مهرند  
ز حربها همه با کام و نام باز آیند  
ببرد باری عثمان و مردی علی اند  
بفرخی و سعادت همی نشاط کنند  
شود ز هیبت ایشان ضعیف کوه چو کاه  
چو آسمان شد از ایشان سرای سیف الدین  
امیر حاجب خاص آنک در هنر پیشش  
صبح کرده بدیدار روی یکدگرند  
که پادشاه جهانرا بجای دو پسرند  
بقوت و بتوان چون قضا و چون قدرند  
از آنک قاعده فتح و عیده ظفرند  
براست گویی بوبکر و سیرت عمرند<sup>۱</sup>  
بخرمی و لطافت همی شراب خورند  
اگر بوقت سیاست بکوه در نگرند  
که آفتاب محلتند و مشتری نظرند  
پیاده اند کسانی که مایه هنرند

۱- مصرع دوم این بیت در نسخه سیاه شده است  
اعجاب و اعجاز ۴- لا عام و خاص (۲) نسخ: لا، دب ۵- این بیت در لای نیست  
۳- س، مل: ۲- دهر زمانش ۳- س، مل:

همی کنند بجان خدمتش بزرگانی که نزد خسرو عادل ز جان عزیزترند  
 اگر چه عادت او هست خویشتن داری همی ملوک جهانش ز خویشتن شمرند  
 همیشه تا بزمین در ذخیرها جویند همیشه تا بفلک بر ستارگان گذرند<sup>۱</sup>  
 رسیده بار بدان جایگاه مرتبه شان  
 که فرق فرقد زیر قدم همی سپرند<sup>۲</sup>

## ۴۸ - مدح

بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

(۱) ای مقبلی که قدر<sup>۳</sup> تو گردون صفات شد وی مفضللی که دست<sup>۴</sup> تو جیحون صلات شد  
 دین رسول تا تو مر آنرا شدی مجیر چون دولت خجسته<sup>۵</sup> تو باثبات شد  
 رای تو آسمان شرف را ستاره گشت طبع تو بوستان لطف را نبات شد  
 دارالسلام خرم و ذات العمار خوب با بزم و مجلس<sup>۶</sup> چو جحیم وفلات شد  
 عالم چو از خصایص هم نام تو همه<sup>۷</sup> از بند فقر و دام بلا خاس و عام را  
 هر کو میان نبست بامر تو چون فلک جودت خلاص گشت<sup>۸</sup> و جودت نجات شد  
 طبع و کف و دل تو<sup>۹</sup> بچود و سخا و بذل عالم بر او ز تنگدلی<sup>۱۰</sup> چون قبات<sup>۱۱</sup> شد  
 ای مہتری که مدح تو حرز کرام گشت سوال را چو دجله و نیل و فرات شد  
 وی سروری که شکر تو ورد کفات شد<sup>۱۲</sup> وی سروری که شکر تو ورد کفات شد<sup>۱۳</sup>

۱- د: ستارها گردند ۲- لا: زیر همی سپرند

(۱) - سج: س، ملاء، د، ب، ر، مل ۳- د: دست ۴- د: جود ۵- د: ب: با بزم مجلس

۶- م: بهر س: کنون ۷- بر: کرد؛ مل: داد ۸- لا: تنگی دل؛ بر: بدوز تنگدلی

۹- لا: ب: فات ۱۰- د: ب: دل و کف تو ۱۱- این بیت در لای نیست

هر کت نخواست پیش نهاده دوات و کلك  
 هر گز نگردد از اثر نوبهار باغ  
 زین شربت خجسته بکه خوردی باختیار  
 زیرا که چون بدست گرفتی تو جام آن  
 تا هر که مرد بسته مردود راه ماند<sup>۲</sup>  
 رخ زرد و دل سیاه چو کلك و دوات شد  
 خرم چنانک از اثر تو هرات شد  
 عمر تو همچو شعر تو پاینده ذات شد  
 در دست تو قرینه عین الحیات شد  
 تبا هر که زاد خسته تیرمات شد

يك دم ز تو هیات فلک منقطع مباد

کز بخشش تورو روی زمین پر هیات شد

۴۹ = مدح

بحر رمل مثنی مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

۱۱۰۰ (۱۱) ای نهاده همت تو پای بر سیم الشداد  
 معتبر گردد بدرگاه شریف تو ذلیل  
 هم بر آن سیرت که یثرب را از کون مصطفی  
 نیست جز در سایه بخت افضل را مقام  
 همچو گردون بسیط آمد ترا قدر رفیع  
 گشته انداز جاه<sup>۴</sup> تو مشهور از باب صلاح  
 صورت عز و جلالی سورت جاه و جمال  
 باغ حکمت را نهالی چرخ همت را شهاب  
 یافته آزادگان در ظل اقبال مراد  
 جانور گردد ز گفتار لطیف<sup>۳</sup> تو جماد  
 افتخارست از مکان تو هری را بر بلاد  
 نیست جز در پایه تخت امثال را معاد  
 همچو دریای محیط آمد ترا طبع جواد  
 گشته اند از بیم<sup>۵</sup> تو مقهور اصحاب فساد  
 آیت حلم و وقاری رایت علم و سداد  
 دست ملت را سواری چشم دولت را سواد

۱ بر: قدم ۲- د: گشت

(۱۱) نسخ: د، م، ب ۳- ب: جمیل

اندر بیم ۶- م: از باب

۴- م: گشته اندر جاه ۵- م: گشته

ای باحوال<sup>۱</sup> تو شمس الدین فزوده<sup>۲</sup> از تیاج  
منبری نو ساختی نیکو که دارد این دو وصف<sup>۳</sup>  
حسن آنست از صفای سیرت تو مستعار  
گرچه همواره دعا گویم ترا از دوستی  
شمه‌یی نتوانم از مدحت نوشتن و رکنم  
ورچه دارم بیکران تقصیر هادر خدمت  
تا نباشد کافران را عاقبت نعم الثواب  
سعدباروی<sup>۴</sup> تو معجون باد تا یوم الحساب  
وی بایام تو، فخر الدین نموده اعتداد  
رفعت ذات البروج و رتبت<sup>۵</sup> ذات العباد  
فرایشست از بهای طلعت تو مستفاد  
ورچه پیوسته هوا خواهم ترا از اعتقاد  
آسمان درج<sup>۶</sup> و ستاره خامه و دریا مداد  
بر کمال عفو تو ز آن بیش دارم اعتماد  
تا نباشد مؤمنان را خاتمت بس المهاد  
فخر با نام تو مقرون باد تا یوم الثناد

دشمنانت غرقه آب بلا چون قوم<sup>۷</sup> نوح

حاسدانت کشته باد عنا چون قوم عاد

۵۰ - مدح اثر الدین

ایین الملک زین الدوله ابن منصور نصر بن حلی

بحر هزج مثنی‌س سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(۶) نگار من چو بر سیمین میان زرین کمر بندد

هر آن کورا ببیند کی دل اندر سیم و زر بندد

طمع باید برید از جان شیرین چون من آنکس را

که بیهوده دل اندر عشق آن شیرین پسر بندد

۱ - م : قبل ۲ - م : بوده ۳ - م : دارد دو صفت ۴ - م : زینت

۵ - م : حرج ۶ - ب : رای ۷ - م : عمر (۶) نسخ : س ، م ، د ب ، مل



کهی از مشك زلف او حایل در <sup>۱</sup> گل آویزد  
کهی از قیر جمعد او سلاسل بر قمر بندد

ز عشق او جهان بر من شود چون حلقه خاتم  
چو زلف او ز عنبر حلقه اندر یکدگر بندد  
چوتیر و چون کمان گردد <sup>۲</sup> دهن باز و خمیده قد  
چو آن مشکین زره عمدا بر آن سیمین سپر بندد

شود چون شمع زرین روی و ریزان اشک و سوزان دل  
هر آنکو دل در آن شمع بتان کاشغر بندد  
از آنم چون گل و نرگس سلب <sup>۳</sup> چاک و سرافکنده  
که او بر سوسن تازه <sup>۴</sup> همی شمشاد تر بندد

بدان زنجیر مشکین و عقیق شکرین همچون  
دل من صد هزاران دل بروزی بیشتر بندد  
کهی خونم بدان زلف دو تاه پر شکن ریزد  
کهی خوابم بدان چشم سیاه دل شکر بندد

شود چون شکر از آب و چومشك از آتش آنکو دل  
در آن زنجیر پر مشك و عقیق پر شکر بندد  
که از سنبل حجابی بر فراز پرنیان <sup>۵</sup> پوشد  
که از عنبر نقابی بر طراز شوشتر بندد

ز شوق روی او آید ز گل هر ساله پیدا گل  
چو بیند روی او از شرم او <sup>۶</sup> بار سفر بندد

۱- د : بر ۲- م، مل : گردم ۳- س، ب : نسرین ۴- س : سوسن چینی  
۵- م : یاسمن ۶- س : چو بیند روی او پر شرم گل؛ ب، مل : از شرم گل

بچشم مردمان گردد چوسیم قلب خوار آنکس  
کامید اندر وصال آن نگار سیمبر بندد

عزیز آنکس بود نزدیک خاص و عام کو خاطر  
چو من پیوسته در مدح عمید نامور بندد  
اثیر دین امین ملک زین دولت<sup>۱</sup> آن صدری  
که بر درگاه او دولت میان هر روز در<sup>۲</sup> بندد

ابو منصور نصر بن علی کز رایش اریابد  
اجازت آسمان پیش وی از جوزا کمر بندد  
چومه زانگشت پیغمبر حجر بشکافد از بیمش<sup>۳</sup>  
اگر دور از تو گاه خشم چشم<sup>۴</sup> اندر حجر بندد

جهانی با کمالست و ، نباشد عقل آن کامل  
که همت با وجودش در جهان مختصر بندد  
در ارحام از برای کثرت اتباع او دایم  
همی از نطقه<sup>۵</sup> ماء مهین<sup>۶</sup> ایزد صور بندد

سمند او چو آرد حمله فرق فرق دان ساید  
کمند او چو گردد حلقه حلق شیر نر بندد  
خیال هیبتش در دست شمشیر اجل گیرد  
همای همتش<sup>۷</sup> بر پای منشور ظفر بندد

فلك امید بست اندر دوام عمر او چو نان<sup>۸</sup>  
که حربا و هم در شمس و صدف دل در مطر بندد

۱- م، د: اثیر الدین امین الملك زین الدوله ۲- م، د: بر ۳- س، پ، د: و همش

۴- م: دل؛ س، د: و هم ۵- س، مل: معین ۶- مل: همتش ۷- س: چنانکه؛ پ: چو نانک

شود آتش برایشان چون بر ابراهیم<sup>۱</sup> بر ریحان

اگر گاه کرم همت در<sup>۲</sup> اصحاب سقر بندد

بدین اندر همی از علم ترتیب علی سازد

بملك اندر همی از عدل آیین عمر بندد

اگر هر مهتر از بهر هوای نفس جان و دل

در آلات ملاهی و در انواع بطر بندد

خرد ویرا بر آن دارد همه کاندیشه و همت

در اسباب معالی و در ارباب هنر بندد<sup>۳</sup>

پسای عزم پیوسته همی فرق قضا گوید

بدست عزم همواره همی پای قدر بندد

الای نامور صدری که توقیعات کلک تو

تفاخر را همی روح الامین بر فرق سر بندد

و گر این مرتبت ویرا شود حاصل زرشک او

نقاب شرم دست آسمان بر روی خور بندد

۱- د، مل: بابر همیم ۲- م: بر ۳- تصحیح این دو بیت قیاساً از روی دو نسخه مل، ب

صورت گرفته است. در «س» چنین است:

اگر هر مهتر از بهر هوای نفس و جان و دل  
خرد ویرا بر آن دارد همی کاندیشه و همت  
در «م» چنین است:

اگر هر مهتر از بهر هوای نفس و جان و دل  
خرد ویرا بر آن دارد همه کاندیشه و همت  
در «د» مصرع دوم بیت اول چنین است:

در انواع ملاهی و در ارباب هنر بندد  
در اسباب معالی و در آلات بطر بندد  
در انواع ملاهی و در آلات بطر بندد

بود بر هیأت زرین عماری دار سال و مه  
بطمع آنکه مرکب<sup>۱</sup> دارت اورا بر ستر<sup>۲</sup> بندد

هر آن شاعر که يك زمه مدح تو گوید شود کازه<sup>۳</sup>  
کز آن<sup>۴</sup> پس خاطر اندر مدح سادات بشر بندد

چو گردون بسیط آمد کرا رای زمین<sup>۵</sup> خیزد  
چو دریای محیط آمد کرا دل در شمر بندد

اگر گوری ستایش را دهان<sup>۶</sup> پیش تو بکشد  
و گرموری پرستش را میان پیش تو در<sup>۷</sup> بندد

یکی از<sup>۸</sup> حشمت تو شرزه شیران را زبون گیرد  
یکی در دولت تو گرزه ماران را ز فر بندد

[۱۱۵۰]

نگردد از فنا معزول جاویدان حواس آن  
که از بهر مدیح تو حواس اندر فکر بندد

زمانه خامه مدحت صلف<sup>۹</sup> را در بنان گیرد  
ستاره نامه فتحت شرف را بر<sup>۱۰</sup> بصر بندد

بجود از چند مشهورست حاتم، هر که جودت را  
بیند، زو عجب آید که فهم اندر سمر بندد

بحلم از چند مذکورست اخف<sup>۱۱</sup>، هر که حلمت را<sup>۱۲</sup>  
بداند، زو غریب آید که وهم اندر خبر بندد

۱- م: موبکت ۲- از مل است، باقی نسخ: شتر ۳- س، مل: بود لالا، ب: بود کلا

۴- س، ب، مل: از آن ۵- س، مل: خرد ۶- س: دهن ۷- س: بر

۸- م، ب، د: در ۹- س، مل: صلب ۱۰- م: در ۱۱- ب: آصف

۱۲- م: علمت

شود باز سپید او را بتأیید<sup>۱</sup> تو خدمتگر  
اگر تیهو مثال عالیت بر بال و پر بندد

ایا<sup>۲</sup> در نظم مدحت بسته طبع من چنان فکرت  
که عابد دایم<sup>۳</sup> اندیشه در اوقات سحر بندد

که اصناف بدایع را در الفاظ ظرف دارد<sup>۴</sup>  
که اوصاف روایع را بر<sup>۵</sup> ایات غرر بندد

کنون پرداخت مدخی چون عروسی ساخته کورا  
بگرددن بر مشاطه عقدهای پر گهر بندد

بر آن منوال کاستار مقدم لامعی گوید  
ز تیره شب همنی پرده بروی روز بر بندد<sup>۶</sup>

الاتا ابر بارنده ز در<sup>۷</sup> و لعل و پیروزه  
قلاید در مه آزار بر شاخ شجر بندد

محل تو چنان باد که هر بنده که او کمتر<sup>۸</sup>  
کمر در پیش از پیروزه و لعل و درر بندد



۱- مل: ز تأیید ۲- ب: اگر ۳- م: شام ۴- د، م: ب: اسباب طرب  
بندد؛ مل: طرف بندد ۵- س، مل: صایع دارد: ب: بدایع را ۶- اشاره است  
باین قصیده از لامعی: ز تیره شب همنی پرده بروی روز بر بندد بسنبل سوسن و گل راهمی  
بریکدگر بندد (دیوان لامعی ص ۳۸) ۷- ب: مل: ز در ۸- مل: کمتر

۵۱ - مدح منوالین والدین سلطان ابن السوارث سنجر بن ملک‌شاه

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) چون عروس نو بهاری از زمین سر برزند  
 ای بسا عاشق که او دست از هوا بر سرزند  
 چون برون آید گل از پرده زشادی<sup>۱</sup> پیش او  
 هر زمان بلبل نوا در<sup>۲</sup> پرده دیگر زند  
 گاه آن آمد که مطرب چنگ در زخم آورد<sup>۳</sup>  
 وقت آن آمد که ساقی چنگ در ساغر زند  
 پای هر آزاده بی در ساحت گلشن نهد  
 دست هر دل داده بی در دامن دلبر زند  
 آید اندر حلقه میخوار گان<sup>۴</sup> زاهد بطبع  
 تا ز قلاشی چو حلقه توبه را<sup>۵</sup> بر درزند  
 چون کند باد صبا جلوه صنعتهای<sup>۶</sup> خویش  
 خاک در چشم صنعتهای<sup>۷</sup> صورتگر زند  
 هر زمان از برق گردون بر فروزد آتشی<sup>۸</sup>  
 تا در اعدای خداوند جهان سنجر زند  
 پادشاهی کز نهیب تیر او<sup>۹</sup> در آسمان  
 نسرطایر هر زمانی چنگل<sup>۱۰</sup> اندر برزند  
 آن عمر انصاف عثمان بخشش بوبکر صدق  
 کز شجاعت<sup>۱۱</sup> روز کین شمشیر چون حیدر زند<sup>۱۲</sup>  
 سال و مه در مو کب<sup>۱۳</sup> او غاشیه خاقان کشد  
 روز و شب بر در گاه او مقرعه قیصر زند  
 چهره ایام بفروزد چو او عشرت کند  
 زهره اجرام خون گردد چو او<sup>۱۴</sup> خنجر زند

(\*) نسخ : م، د، س، ب، بر، مل ۱- م: بشادی؛ ب، بر: گل از شادی ز پرده ۲- د: از

۳- د: زخم در چنگ آورد؛ س: در پرده زند ۴- د: آزادگان ۵- ب:

چو توبه حلقه را ۶- م، س، بر: در جلوه صنعتهای؛ مل، جلوه صنعتهای ۷- م، س،

بر، مل: اندر چشم صنعتهای ۸- م، س، مل: شعله بی ۹- م: بر ۱۰- م: چنگ؛

۱۱- م: سخاوت ۱۲- این بیت در مل و بر نیست ۱۳- م: معکب ۱۴- د: اگر

دست در دفتر اك آن شاه فریدون فرزند  
 مردم دیده سنان ویرا بچشم اندر زند  
 گر سمنش گاه حمله گام بر مرمر زند  
 جز بنام او معاذ الله نهفته زر زند  
 نایبش نوبت همی در حد كالنجر<sup>۲</sup> زند  
 از سماروح الامین بوسه بر آن منبر زند  
 از فلک کف الخضیب آتش در آن دفتر زند  
 گرم کب ساز بر طر فش ز هفت اختر زند<sup>۳</sup>  
 گاه حمله بر<sup>۴</sup> سپهر آبگون آذر زند  
 خصم او از بس که دست غم<sup>۵</sup> بتارک برزند  
 زهره زهرا همی بر آسمان مزر<sup>۶</sup> زند  
 که جلال او علم بر گوشه محور زند  
 آتش اندر دفتر اخبار اسکندر زند  
 بوسه بر خاك سم اسب اجل چوهر زند<sup>۷</sup>  
 خیمه شادی همی بر گنبد<sup>۸</sup> اخضر زند  
 روبه ماده لگد بر فرق شیر نر زند  
 بر بط خوب و رباب نغز<sup>۹</sup> و چنگ<sup>۱۰</sup> ترزند

چون فریدون دست جباران فرو بندد هر آنک<sup>۱</sup>  
 هر که سوی او بچشم دوستداری نشکزد  
 کردد از مرمر گشاده چشمه آب حیات  
 زر زیر مهر<sup>۲</sup> بگریزد چو سیماب ار کسی  
 گرچه در بوم خراسانست دار الملك او  
 بر هر آن منبر که گاه خطبه نام او برند<sup>۳</sup>  
 در جهان هر دفتری کز مدح او خالی بود  
 گردد از ترکیب هفت اختر<sup>۴</sup> نحوست منقطع  
 خنک<sup>۵</sup> باد آشوب خاك آرام او از نف نعل  
 روز و شب باشد چو کژدم<sup>۶</sup> مانده بر تارک و دوست  
 جاودان از غیرت خنیا گران بزم او  
 که محل او قدم بر گوشه گردون نهد  
 ای خدا وندی که هرک آثار تو بیند عیان  
 نیست از تأثیر اقبال عجب گر آسمان  
 تا وفاق او بدیدار تو شود آراسته  
 تا نبیند هیچ بیننده بهنگام<sup>۷</sup> شکار  
 می همی خور بر سماع مطربی کویش تو

- ۱- د : چنانک ؛ بر ، بکفت ۲- د : سکه ۳- د : چالندر ؛ بر : در جانب کاشغر  
 ۴- د : رود ۵- م : هر دفتر ۶- کذا ؛ بر : گرز مر کب ساز بر طرفین ...  
 ۷- س ، م ، مل : اسب ، ب : آب ۸- د : در ۹- ب : روز تاشب همچو کژدم ، مل :  
 زود باشد همچو کژدم ۱۰- م ، ب : از غم ۱۱- س ، م ، مل ، بر : مزمز  
 ۱۲- س : تو همچون خور زند ۱۳- م : خیمه ، س : برون گنبد ۱۴- س ، ب :  
 که هنگام ۱۵- م ، س ، ب ، مل ؛ بر : بر بط نغز و رباب خوب ۱۶- س : چوب

## ۵۲ - مدح وزیر مؤید الاسلام

مجدد الملك ضیاء الدین ابراهیمالی مودود احمد هندی

بحر خفیف مخبون محذوف

فاعلاتن مفاعلهن فعلن

(\*) ای بزرگی که زوال جلال بچود  
 صدر کافی مؤید الاسلام  
 پایه دولت از تو شد عالی  
 کرم طبع تست نامقدور<sup>۲</sup>  
 نه زمین را چو حلم تست سکون  
 دولت از دشمن تو بیزارست  
 ملك العرش گاه خلقت تو  
 پیش قدرت ز حل شود هر دم  
 بر سر تخت<sup>۳</sup> تو کند ز فلک  
 تا بکین تو کرده اند آهنگ  
 این ز طعنست<sup>۴</sup> ممتحن چو یزید [۱۲۰۰]  
 ای لقای جمیل تو گه بار  
 این چو نر همای فرخنده

(\*) نسخ : م، د، س، ب، مل، بر  
 ۱- م : سایه دولت از تو شد محدود ۲- د، بر :  
 ۳- د، س، ب : تخت ۴- م : حسود و  
 ۵- م : طعنست



شد بنای هنر بتو معمور  
 فلک المستقیم بذل کند  
 ره آفات دشمنان در ملک  
 دهر بگذاشت عادت مذموم  
 ز آنک هستی تو مقبل و مقبول<sup>۴</sup>  
 و ربّی نیستی منسوب  
 رای تو شد بروشنی موصوف  
 چون یمین نتیجه عمران  
 ای رفیق موافق تو مراد  
 این بهروزی ازل مخصوص  
 ز اشتیاق رفیع مجلس تو  
 که بسوزم همی چو عود زغم<sup>۵</sup>  
 نیست جز حضرتت مرا مقصد  
 گفته و کرده ام ز جان و زدل  
 مدحت تو بخلوت و بملا  
 گر چه در خدمت تو تقصیرم  
 زودم آرند<sup>۶</sup> پیش خدمت تو

شد لوای<sup>۱</sup> خرد بتو مقفود  
 در رضای تو هر زمان مجهود  
 شد برای سدید<sup>۲</sup> تو مسدود<sup>۳</sup>  
 تا ز تو دید سیرت محمود  
 دشمن تست مدبر و مردود  
 همچو ابلیس نیستی مطرود<sup>۴</sup>  
 عزم تو شد ز فرخی<sup>۵</sup> موجود  
 چون نگین سلاله داود  
 وی طریق مخالف تو مردود  
 و آن بید روزی ابد موعود  
 در دلم آتشی است<sup>۶</sup> ذات وقود  
 که بنالم همی ز شوق چو عود  
 ز آن ترا مخلصم چو چار حدود  
 بی قیاس و کران برغم حسود  
 خدمت تو بغیبت و بشهود  
 شد کنون بیش از آنک بد معهود  
 بخت میمون و دولت مسعود

۱ - س، مل: ثنای؛ ب، بر: سرای  
 ۲ - س، م، مل: ز رای رزین؛ ب: شد ز رای  
 ۳ - س، مل: مقفود  
 ۴ - س، مل: قابل و مقبول  
 ۵ - س، مل: ندارد  
 ۶ - س، ب، مل: بفرخی  
 ۷ - بر: دردم آتشم چو  
 ۸ - م: غمز  
 ۹ - د: بودم نیز؛ ب: زود آرند

تا نبینی ز خار نر می گل      تا نیایی <sup>۱</sup> زید خوشی <sup>۲</sup> عود  
 خاضعت باد دولت <sup>۳</sup> عالی  
 حافظت باد ایزد معبود

۵۳ - در مدح امیر فلک الدین علی باریک

بحر مجتث مثنی اصلم

مفاعلهن فملائن مفاعلهن فملائن

(۵) فلک هر آینه تا مرکز ضیا <sup>۳</sup> باشد  
 امیر عالم عادل علی که خدمت او  
 بزرگوار امیری که قبه خورشید  
 همیشه طبع لطیف و کف مبارک او <sup>۴</sup>  
 بر آنچه میر بزرگست فخر ننماید <sup>۵</sup>  
 کجا کند بامارت مفاخرت صدری  
 ز خط طاعت او سر مکش اگر خواهی  
 بزرگوارا پیوسته حلم و طبع ترا  
 کسی که کرد عزیزش خدای عزوجل  
 اگر چه نیک و بد آفریدگان جمله  
 هر آنچه می تو سگالده قدر هدر گردد <sup>۱۱</sup>

مستخر فلک دین مصطفی <sup>۱</sup> باشد  
 واسطه شرف <sup>۲</sup> و مایه علا باشد  
 پیش همت او <sup>۳</sup> کمتر از سها باشد  
 خزانه کرم و خانه بها باشد  
 چنانک از شرف ذات او سزا باشد  
 که در حمایت او بیست پادشاه باشد  
 که پای <sup>۴</sup> همت تو بر سر سما <sup>۵</sup> باشد  
 رزانت ز می و صفوت هوا باشد  
 اگر تو سر نهی بر خطش خطا باشد  
 ز قدرت قدر و قوت قضا باشد  
 هر آنچه می تو گزارد <sup>۱۲</sup> قضا بها باشد

۱-۲ بر: نبینی      ۲-۳ ب: نکبت

(۵) نسخ: م، د، س، ب، مل، بر      ۳-۴ د: صبا      ۴-۵ م، مل: مصطفی

۵-۶ د، س، مل، بر: ب: عرف      ۶-۷ م: تو      ۷-۸ م: تو      ۸-۹ ب: هر آنچه

میر بزرگست فخر بنماید      ۹-۱۰ س، ب، مل: رای      ۱۰-۱۱ بر: رای همت او بر سر شما

۱۱-۱۲ م، س، مل: باشد      ۱۲-۱۳ س، م، ب، مل: بر: گذارد

اگرچه قاعدهٔ روزگار بدعهدیست  
تو ایمنی ز بدروزگار تا شب و روز  
ترا خدای تعالی بزرگی دادست  
هر آن کسی که موحد بود گمان نبرد  
یقین بدان که درین معنی بود<sup>۲</sup> حاصل  
ز کردگار بمقبی ترا ثواب بود  
بود بکام تو همواره گردش شب و روز  
خدایگان جهان را عنایتیست<sup>۴</sup> بتو  
نفس نزد، نزنند بی رضای تو هرگز  
مؤانست نبود در همه جهان او را  
ایا بلند محلی که چشم نصرت را  
چو نزد تو نبود حق آن کسی ضایع  
من از عنایت تو نیز آن طمع دارم  
اگرچه هست رسیده عطای شامل تو  
بحق سابقهٔ نعمت تو گر هرگز  
بر اعتقاد من اندر ولای دولت تو  
ز خاک در گه تو بر نداشت خواهم روی  
چو تو عزیز همی داریم اگر هر دم [۱۲۵]  
همیشه تا که زمین مرکز ظلام بود

ترا ز غایلهٔ آن ضرر کجا باشد  
ترا دعای زن و مرد در قفا باشد  
که وصف آن نه بمقدار وهم ما باشد  
که بر خدای تعالی غلط روا باشد  
چو<sup>۳</sup> سعی تو بهمه چیز بی ریا باشد  
ز شهریار بدنیا ترا ثنا باشد  
چو روز و شب ز خلایق ترا دعا باشد  
که بر<sup>۵</sup> تقادم ایام در<sup>۶</sup> نما باشد  
چنین محلّ ز صدور جهان کرا باشد  
بهیچ کس چو ز تو لحظه بی جدا باشد  
همیشه گرد سپاه تو توتیا باشد  
که با حواشی در گاهت آشنا باشد  
که حق خدمت دیرینه را جزا باشد  
بهر کسی که ستاننده<sup>۷</sup> عطا باشد  
مرا غرض ز مدیح توجز دعا<sup>۸</sup> باشد  
هر آن قصیده که گویم ترا گوا باشد  
بخاک پای تو، تا خاک را بقا باشد  
بخدمت تو نیایم گنه مرا باشد  
همیشه تا که فلک مسکن ضیا باشد

مبار ملک زمین يك زمان و ، دور فلک

بجز چنانك ترا نهمت و رضا باشد

۱- د: چون ۲- بر: معنی از بود ۳- م، د، س: که ۴- م: عنایتست  
۵- س، ب، مل: در ۶- بر: در تقادم ایام را ۷- بر: شناسنده ۸- د: هوا؛  
بر: عوض ز مدیح توجز عطا

## ۵۴ - مدح وزیر مؤید الاملام

مجد الملك ضياء الدين ابو المعالي مودود اسعد صفي

بحر مجتث مخبون محذوف

مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

(۱) جمال و جاه و جوان مردی و جلالت وجود  
 خدای عزّ و جلّ در ازل چو<sup>۱</sup> قسمت کرد  
 مؤیدی که فروست قدر او ز ظنون  
 چو آفتاب منیرست طلعتش ز بها  
 ایام محلّ تو در ملک پادشه معمور  
 چهار گوهر و نه چرخ و هفت سیّاره  
 فرشتگان همه بر سیرت تو گفته ثنا  
 ز بزم تو بقلک برهمی رود شب و روز  
 ز خلق تو بزمین برهنی و ز دمه و سال<sup>۲</sup>  
 اگر چو ماه فروزان و آهن و پولاد  
 کفایت تو شود چون اشارت احمد  
 ایام ثنای تو وردم بخلوت و بملای  
 شدست شعر من از استماع تو مقبول  
 در آفرین تو گرچه نکرده بودم بدل

سخاوت و سخن و سوّود و سنا و سعود  
 نثار<sup>۳</sup> کرد همه بر ضیاء دین مودود  
 مظفری که برونست<sup>۴</sup> جاه او ز حدود  
 چو آسمان ائیرست<sup>۵</sup> همتش ز صعود  
 ایام مقام تو در دین مصطفی<sup>۶</sup> محمود  
 عقیم گشت ز آوردن چو تو مولود  
 ستارگان همه در حضرت تو کرده سجود  
 نوای چنگ و خروش رباب و ناله عود  
 نسیم غالیه و بوی مشک و نکبت عود  
 شود بخاصیت آنکو تراست خصم و حسد  
 سیاست تو شود چون صنعت داود  
 ایام هوای تو حرزم بقیبت و بشهود  
 شدست بخت من از اصطناع تو مسعود  
 کنون چنانک بهر وقت غایت مجهود

(۱) نسخ: د، م، س، ب، مل، بر ۱- مل: سود و دوستان؛ بر: سود دوستان

۲- د، م، س: که ۳- ب: ثنای ۴- م: فروست ۵- س: مسیرست

۶- ب: مصطفی ۷- د، ب: همه سال؛ م: شب و روز

که از برامکه<sup>۱</sup> نامد نظیر آن بوجود  
ستایش تو بسان پرستش معبود  
که از منست در انشای مدح<sup>۲</sup> تو معبود  
همی ز جود تو حاصل شود مرا مقصود  
بما رَحان رسد از وی عطای نامعدود  
ز هی لطایف برو زهی دقایق جود  
همیشه تا بچینند کافران موعود  
بدشمنان تو بر روزگار<sup>۳</sup> باد حقود  
بقای عمر ترا چون بقای خضر خلود

ز بخشش تو بنویی لطیفه یی دیدم  
لطیفه یی که بمن بر فریضه کرد مُقیم  
ز جود تو نه عجب گر شود کم از رغبت  
از آن قبل که ترا<sup>۴</sup> پیش از آنکه گویم مدح  
جز از تو کس نشناسم که بی وسیت<sup>۵</sup> شعر  
زهی مکارم طبع و زهی مجاسن قدر  
همیشه تا بنعیمند مؤمنان مخصوص  
بدوستان تو از کردگار باد نعیم<sup>\*</sup>  
بنای جاه ترا چون بنای کوه ثبات



۱- س : کز آن برامکه؛ ب : زا برامکنه نامد زطیر آن بوجود ؛ مل : کز آل برامکه .

۲- بر : وز ایشان مدیح ۳- از بر . باقی نسخ: مرا ۴- ب؛ مل : وسیله

۵- م، مل : بر کرد گاریاد رحیم، س : بر روزگار باد نعیم ۶- س: بر کردگار؛ بر:  
از روزگار

## حرف «ر»

۵۵ - مدح و تعزالدین سلطان ابوالعزیز بجزوقی

بحر هزج مثنی سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) زهی شاهنشاه اعظم زهی فرمانده کشور

زهی دارنده عالم زهی بخشنده افسر

زهی جمشید دادودین زهی خورشید تخت وزین

زهی مولای انس و جان زهی دارای بحروبر

زهی شایسته مسند زهی بایسته خاتم

زهی پیرایه شاهی زهی سرمایه مفخر

زهی دستور تو دولت زهی مأمور تو گیتی

زهی مقهور تو گردون زهی مجبور تو اختر

عماد دولت قاهر جلال ملت باهر

منیث ملت زاهر ۱ معز دین پیغمبر

تو آن شاهی که از ایام آدم تا بدین ۲ مدت

چو تو هرگز نبودیست و نخواهد بود تا محشر

(\*) نسخ : د، س، م، ج، مل

۱ - م : حرمت ظاهر

۲ - مل : باین

بچشم اندر کشد چون سرمه گردد موکبت خاقان  
بگوش اندر کند<sup>۱</sup> چون حلقه نمل مرکبت قیصر

بود ز آسیب تیغ آبدارت سال<sup>۲</sup> و مه آتش

نهفته روی در آهن<sup>۳</sup> گرفته جای در مرمر

اگر دارد کشف در دل وفاق ساعتی پنهان

و گردارد صدف در تن<sup>۴</sup> خلافت لحظتی مضمر

بهرمی چون فنك گردد کشف را بریدن خارا

بتیزی چون خشك گردد صدف را در دهن کوهر<sup>۵</sup>

که جود و عطا و بذل و احسانت تهی گردد

زمین از گنج و بحر از درو کوه از سیم و کان اذر

که حرب و مصاف و حمله و کین تو پر گردد

هوا از جان و چرخ از گرد و خاک از دشت<sup>۶</sup> و خون<sup>۷</sup> از سر

بود پیوسته از بیم سنانت در تف هیجا

بود همواره از ترس خدنگت در صف عسکر

نهنگ تند<sup>۸</sup> چون سیماب لرزان دریم عمان<sup>۹</sup>

بلنگ زوش<sup>۱۰</sup> چون سیمرغ پنهان در گه بربر

ایا شاهی کز آسیب سر شمشیر تو گردون<sup>۱۱</sup>

کشد سر هرز مان چون خار پشت اندر خم چنبر

اگر خنجر زنی گاه و غا بر پیکر کیوان<sup>۱۲</sup>

کنی آنرا بیک ضربت علی التحقيق دو پیکر<sup>۱۳</sup>

۱- م: مل: کشد ۲- س: ماه ۳- د: عالم ۴- م: دل ۵- دو بیت

اخیر در نسخه ج نیست ۶- مل: خون ۷- مل: دشت ۸- م: هند

۹- م: ته ۱۰- م: روس ۱۱- م: ایا شاهی که از آسیب شمشیر تونه گردون

۱۲- د: گردون ۱۳- بیت اخیر در نسخه ج نیست

بر<sup>۱</sup> اطراف ممالك قلعه‌ها داری برآورده  
همه بنیاد آن از سد ذوالقرنین محکمتر

رسیده قعر خندق‌های آن<sup>۲</sup> تا تارك ماهی  
گذشته سقف ایوانهای آن از گوشه‌محور

ندیمان و مشیران و سواران و غلامان  
بانواع هنر هستند هریک بهتر از دیگر

ندیمانی همه فاضل مشیرانی همه عاقل  
سوارانی<sup>۳</sup> همه پر دل غلامانی<sup>۴</sup> همه صفدر

یکی با فطنت لقمان یکی بالهجت سحبان  
یکی با قوت رستم یکی با صولت حیدر

ز ترك و دیلم اندر لشکرت هستند مردانی  
خروشان همچو پیل مست و جوشان همچو شیرین

غضنفر جوش و آهن پوش و گردون کوش و لشکر کش<sup>۵</sup>  
مصاف افروز و فتح اندوز و اعدا سوز و جنگ آور

بود تئین و ثور<sup>۶</sup> و شیر و کرکس را همه ساله  
ز گرز و رمح<sup>۷</sup> و تیغ و تیرشان برگنبد اخضر

[۱۳۰۰] شکسته مهره اندر سرگسته گردن اندر تن

کفیده دیده اندر رخ دریده زهره اندر بر

۱- ج، مل؛ در ۲- مل؛ این ۳- د، م، ج؛ غلامانی ۴- د، م، ج؛

سوارانی ۵- س، مل؛ گردنکش ۶- س؛ شور؛ د، م؛ یو ۷- م، ج؛

ز رمح و گرز



که دارد از سلاطین و ملوک مشرق و مغرب<sup>۱</sup>  
چنین پرداخته دولت چنین آراسته لشکر

خداوندا کنون باید نشاط باده فرمودن<sup>۲</sup>

که شد چون جنة المأوی جهان از خرمی یکسر

گهی آراستن<sup>۳</sup> بر گوشه رود روان مجلس

گهی می خواستن<sup>۴</sup> بر ناله رود روان پرور

شکوفه بر سر شاخست چون رخساره جانان<sup>۵</sup>

بنقشه بر لب<sup>۶</sup> جوyst چون جراره دلبر

سحاب گوهر آگین<sup>۷</sup> گشته نقاش گل ساده<sup>۸</sup>

شمال عنبر آیین<sup>۹</sup> گشته فراش گل احمر

کنون از لاله گردد باغ چون<sup>۱۰</sup> بیجاده گون مطرد

کنون از سبزه گردد در اغ چون پیروزه گون چادر<sup>۱۱</sup>

گهی صلصل کنند در بوستان<sup>۱۲</sup> چون عاشقان ناله

گهی بلبل زند<sup>۱۳</sup> در گلستان<sup>۱۴</sup> چون مطربان مزهر<sup>۱۵</sup>

سر شک ابر در آگین فروغ مهر نور آیین<sup>۱۶</sup>

رسول ماه فروردین نسیم باد صورت گر

- ۱- س: مغرب و مشرق ۲- س: م: افزودن ۳- م: آراستی ۴- م: می خواستی ۵- م: خوبان ۶- ج: سر ۷- م: گوهر افشان ۸- م: چیده ۹- مل: عنبر آگین ۱۰- ج: پر ۱۱- این بیت در م نیست. د: بر پیروزه گون چادر ۱۲- س، مل: گلستان ۱۳- مل: کند ۱۴- س: بوستان ۱۵- م: قرقر؛ س، مل: زمزم ۱۶- س، ج، مل: نو آیین؛ م: حور آیین

طرازد<sup>۱</sup> حله سوسن نماید<sup>۲</sup> طره سنبل  
 فروزد<sup>۳</sup> چهره نسرين گشايد<sup>۴</sup> دیده عبهر  
 سمن<sup>۵</sup> را که کند گردن<sup>۶</sup> هوا پُر رسته لؤلؤ  
 چمن را که کند دامن صبا پر توده عنبر  
 درین ایام يك ساعت نباید زیست<sup>۷</sup> بی عشرت  
 درین هنگام<sup>۸</sup> يك لحظت نشاید بود بی ساغر  
 الا تا صورت مانسی بود افروخته سیمای  
 الا تا لعبت آزر بود آراسته منظر  
 ز خوبان باد بزم تو چو صورت نامۀ<sup>۹</sup> مانسی  
 ز ترکان باد قصر تو چو لعبت خانۀ آزر  
 قضا رای ترا تابع قدر حکم ترا خاضع  
 مَلِكْ مَلِكْ ترا داعی فلک بخت ترا یاور



- ۱- س : طراز حله ۲- س، مل : نشاند؛ د : بریسد، ج : بریشد ۳- س،  
 د، ج، مل : نماید ۴- س : نماید ۵- م : سخن ۶- م : گردون  
 ۷- مل، م، س، ج : بود ۸- مل : ایام ۹- م : صورتخانه ۱۰- م :  
 خاشع

## ۵۶ - مدح معزالدین و الدنیا

ابو الحارث منجر بن ملاکشاه و میر میران قطب الدین

بحر هزج مثنی سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

﴿﴾ بقرّ دولت میمون بفضل ایزد داور<sup>۱</sup>بقال فرّخ اختر<sup>۲</sup> بسی گنبد اخضرّ

همه عالم ز مشرق تا بغرب کرد مستخلص

معزّ الدین و الدنیا خداوند جهان سنجر

جهانداری که چون<sup>۳</sup> گویند گاه خطبه نام اونباید جز ملک خاطب نشاید<sup>۴</sup> جز فلك منیر

بزخم تیغ بگرفت آن خداوند فلك قدرت

بعون بخت بگشاد آن عدو بند ملك مخیر

دیار و شهر و بوم و خاک روم و هند و ترک و چین

بلاد و ملك و حدّ و مرز<sup>۵</sup> شرق و غرب و بحر و بر

همی گفتند یکچندی منجم پیشگان کورا

نماید آفتی گردون رساند نکبتی اختر

﴿﴾ نسخ : لا، م، د، س، ب، ج، مل، بر ۱- لا : بحر دولت میمون بقرّ ایزد داور

۲- مل، د، م، ب : بقال اختر فرخ ۳- بر : تا ۴- بر : نباشد ۵- م، ج : مرز و حد

ولیکن شد<sup>۱</sup> علی رغم بد اندیشان این دولت  
 ز یمن رایت<sup>۲</sup> اعلی<sup>۳</sup> ز صنع خالق اکبر

همه احکامشان باطل همه اقوالشان بهتان  
 همه تخمینشان ناقص همه تقویمشان ابتر<sup>۴</sup>

چه داندند<sup>۵</sup> اختر و گردون<sup>۶</sup> ز نیکی و بدی کردن  
 که مأمور است این منقاد و مخلوق است آن مضطر

بخاصه با خداوندی که گر خواهد بیک ساعت

ز اختر بگسلد نیرو ز گردون بر کند چنبر

چگونه ملك سلطان را بود تبدیل تا باشد

بحلّ و عقد و قبض و بسط و صلح و جنگ و خیر و شر<sup>۷</sup>

نصیرش<sup>۸</sup> ایزد باری ظهیرش دولت عالی

بشیرش بخت فرخنده مشیرش میر دین پرور

پناه ملك و دولت پهلوان مشرق و مغرب

که میر جمع میرانست و قطب دین پیغمبر

خداوندی که بی احوال يوم الحشر در دنیا

خلایق را برای العین بنمود ایزد داور

ز بزمش روضه رضوان ز قصرش غره جنت

ز خلقتش<sup>۹</sup> سایه طوبی ز دستش چشمه کوثر

۱-۴: ترا شد شد ۲-۴، ج: دولت ۳-ب: ز یمن رایت عالی ۴-نسخه لا

از این دوبیت مصراع اول و چهارم را بصورت یک بیت دارد ۵-مل: چه داند

۶-بر: چه داند اختر گردون ۷-لا: جنگ خسرو ۸-۴، ب: نظیر

۹-۴: لطفش

بود جاوید ابراز غیرت دست در افشانش  
دژم رخسار و نالان، زار و دل پرتاب<sup>۱</sup> و دیده تر

خلاف و مهر او سرمایه و بنیاد کفر و دین  
وفاق و کین او پیرایه و<sup>۲</sup> قانون نفع و ضرر<sup>۳</sup>

از او آراسته همواره<sup>۴</sup>. دین احمد مرسل  
و زو افسراخته پیوسته<sup>۵</sup> ملک خسرو صفدر

چو چرخ از مهر و ذراژ مهر و فرق از تاج و باغ از گل  
چو جسم از روح و چشم از نور و مغز از عقل و شخص از سر<sup>۶</sup>

اگر نگرفتی از حلم و ضمیر و خلق و رای او  
رذات خاک و صفوت آب و رقت باد و نور آذر

نبودی جرم این ساکن نبودی ذات آن صافی  
نبودی نفع این<sup>۷</sup> شامل نبودی نفس<sup>۸</sup> آن نور

ز تیر و نیزه او روز و شب در کوه و در بیشه<sup>۹</sup>  
خروشانست مارصل<sup>۱۰</sup> و جوشانست شیر نر

زیمش کرده این<sup>۱۱</sup> مهره بدنبال اندرون مدغم  
زیمش کرده آن<sup>۱۲</sup> ازهره بچنگال اندرون مضم

حضور اوست در دولت مکان اوست در حضرت

بقای اوست در عالم وجود اوست در کشور<sup>۱۳</sup>

۱- م: پر آب. س، د: پر نار. ۲- س، د، ب: پیرایه. ۳- لا: پیوسته

۴- لا: همواره. ۵- دوبیت اخیر در نسخه ج نیست. ۶- لا، مل، بر: آن

۷- لا: بر: نقش. ۸- م: ز تیر و نیزه روز و شب چه در کوه و چه در صحرا. ۹- م:

صله. ۱۰- د: آن. ۱۱- بر: این. ۱۲- م: لشکر

چو فعل شمس در<sup>۱</sup> گردون چو صنع ابر در بستان<sup>۲</sup>

چو لطف نور در دیده چو گون<sup>۳</sup> روح در پیکر

بر اوج چرخ شیر و عقرب و تنین و کرکس را

چو او گیرد بکفر معج و خدنگ و ناچرخ و خنجر

ز نوک این بدر دل ز زخم آن بتفسد دم<sup>۴</sup>

ز عکس این بسوزد تن<sup>۵</sup> ز بیم آن بریزد پر

ز چرخ و ابر و خاک و برج و خار کرم و بحر و کان<sup>۶</sup>

همیشه جز بسی آن جوانبخت<sup>۷</sup> بلند اختر

تسابد خور نبارد نم نختد گل<sup>۸</sup> نرخشد مه

نروید من<sup>۹</sup> نیاید قز نزاید<sup>۱۰</sup> در نخیزد زر<sup>۱۱</sup>

ایا میری که از گرز و سنان و تیغ و پیکانت

بود پیوسته اندر ییشه و دریا و کوه و در<sup>۱۲</sup>

هزیران را شکسته تن نهنگان را کفیده دل

پلنگان را گسته دم گوزان را دریده بر

ز بهر جود و بذل و گنج و<sup>۱۳</sup> خرج تو بود دایم

زدور چرخ و فعل دهر و اشک ابر و عکس خور

۱- لا : شمس و ؛ بر : بر ۲- م : نisan ۳- ب : لون ؛ بر : کار ۴- همة

نسخ : بیفتد دم ۵- م : دم ۶- لا : ز چرخ و ابر و خاک و خار و کرم و بحر و یم و کان ؛

س : ز چرخ و ابر و خاک و خار و کرم و بحر و کان ؛ مل : ز چرخ و ابر و خاک و کوه و خار و

کرم و بحر و کان ؛ ر : ز چرخ و ابر و خار و خاک و کرم و بحر و یم و کان ۷- لا :

خداوند ؛ مل ؛ س : جوانمرد ۸- د : مه ۹- م ؛ لا : نیاید من ؛ بر : نزاید قز

۱۰- د : نیاید ؛ لا : نباشد ؛ بر : نیامدیم نباشد ۱۱- این بیت در م نیست ۱۲- مل ؛

س : بر ۱۳- بر : دست و

گریبان زمین پر زر کنار سنگ پر نقره  
ضمیر بحر پر لؤلؤ دهان کوه پر گوهر

بسان باطن لاله بشکل جامه سوسن

برنگ چهره خیری بلون دیده عبر

بد اندیش تو از رنج<sup>۱</sup> و بلا و درد و غم دارد

سینه روز و تبه حال<sup>۲</sup> و دودیده لعل و روی اصفر<sup>۳</sup>

نگرید<sup>۴</sup> گاه مدحت جز بنامت خامه بر کاغذ

نخند<sup>۵</sup> گاه عشرت جز بیادت<sup>۶</sup> باده در ساغر<sup>۷</sup> [۱۳۵۰]

نه چون تو بود هرگز هیچ میری از بنی آدم

نه چون تو دید<sup>۸</sup> هرگز هیچ چشمی تا گاه محشر

از آن هر روز سلطانت گرامی تر همی دارد

که بروی هست دیدار تو هر<sup>۹</sup> ساعت مبارک تر<sup>۱۰</sup>

ز مهر و دوستی با تو چنانست او بحمد الله

که موسی بود با هارون و احمد بود با حیدر

نه بر تو هست مشفق تر کس از وی در همه عالم

نه ویراهست مخلص تر کس از تو در همه لشکر<sup>۱۱</sup>

گر او پرده سرای و نوبت و کوس و علم داد

چرا باید کز آن باشند بدخواهان تو غمخور

۱- مل : رنگو ۲- مل، س، ب: سلب چاک و - ج : بلب خاک ۳- ب: رخ اصفر

۴- م : نگرید ۵- از مل است. باقی نسخ : نخند جز بیادت گاه عشرت ... بر : نخند

گاه غیرت جز بیادت ... ۶- ب، ج : نخند گاه عشرت جز بیادت باده در ساغر ۷- ب:

نهدیده چون تو ۸- م: دیدارت ۹- س: گرامی تر ۱۰- مل، بر، س: کشور

مکرشان نیست آگاهی که تو امروز اگر خواهی  
باقبال شهنشاهی دهی صد شاه را افسر

خداوندا از آن وقتی<sup>۱</sup> که تورای<sup>۲</sup> هری کردی  
ستم را شد بریده پی کرم را شد گشاده در

ز آتار قدومت شد زمین چون جنت اعلی<sup>۳</sup>  
ز اعلام سپاهت شد هوا پر لعبت آذر<sup>۴</sup>

همه اهل هری هستند خاص و عام و مرد وزن  
ز تو مسرور و خرم دل، ترا مأمور و خدمتگر

همی گویند همواره دعای ملك تو جمله  
همی خواهند پیوسته بقای عمر<sup>۵</sup> تو یکسر

درین عزمی که کردی نیست جز نصرت ترا همره  
درین قصدی<sup>۶</sup> که داری نیست جز دولت ترا هبر

چو عون کرد گار و همت<sup>۷</sup> سلطان بود با تو  
بپهروزی<sup>۸</sup> شوی آنجا پیروزی<sup>۹</sup> زسی ایدر<sup>۱۰</sup>

اگرچه حصن تولك<sup>۱۱</sup> در<sup>۱۲</sup> بلندی هست از آن گونه  
که شاید بُرجهای آن<sup>۱۳</sup> سرازیر برج دوییکر

گنی بنیاد آن هامون بیک ساعت بر آن سیرت  
کامیر المؤمنین<sup>۱۴</sup> حیدر بنسای قلعه خیر<sup>۱۵</sup>

۱- م : دوزی ۲- م : عزم - ب : راه ۳- م : جنت المأوی ۴- م، س : آذر؛

بر : چون لعبت آذر ۵- لا : ملك ۶- ب : دولت ۷- بر : دولت ۸- لا،

بر : به پیروزی ۹- لا : بپهروزی ۱۰- مل : بر : اندر ۱۱- د : نومك -

م : خصص ۱۲- بر : از ۱۳- م : این ۱۴- م : که میر المؤمنین

۱۵- پنج بیت اخیر از نسخه ج افتاده است



ایا گشته ز مدح و آفرینت خاطر و طبعم  
چو درج اولؤلایا جو برج زهره<sup>۱</sup> ازهر<sup>۲</sup>

از آن گاهی که بر لفظ عزیزت رفت نام من  
کشیدم رخت بر کیوان نهادم پای<sup>۳</sup> بر محور  
ز تحسین تو مشهورست شعر من بهر موضع  
ز تمکین تو مذکور<sup>۴</sup> ست نام من بهر محضر

که از مدحت دهان من شود چون حقه<sup>۵</sup> لؤلؤ  
که از شکرت زبان من شود چون بیضه<sup>۶</sup> عنبر  
گراستحقاق من پوشیده ماند اندرهری<sup>۷</sup> شاید<sup>۸</sup>  
ز بهر آنک آگاهی ندارند، این<sup>۹</sup> عجب مشمر

نه کان از عزت گوهر نه کرم از زینت دیبا  
نه نخل از لذت خرما نه نال از قیمت شکر<sup>۱۰</sup>  
نخواهم بود هرگز ترا تا زنده باشم من  
دعاگوی هوا خواه و وفاجوی<sup>۱۱</sup> ثنا گستر

همی خواهم هوا<sup>۱۲</sup> از دل همی گویم دعا در سر<sup>۱۳</sup>  
همی جویم وفا از جان همی خوانم<sup>۱۴</sup> ثنا از بر

ز مدح تو مرا خاطر ز مهر تو مرا باطن  
ز وصف تو مرا دیوان ز شکر تو مرا دفتر

- ۱- م: چو درج از لؤلوی لالا و برج از زهره ازهر  
۲- م: ج: تخت  
۳- م: محضو  
۴- لا: لاله؛ بر: دهان او شود پر حقه  
۵- م: ماند درهری؛ مل: پوشیده ماندی  
درهری  
۶- بر: پوشیده ماند اندر بر شاهی  
۷- بر: نداردی  
۸- این بیت  
در نسخه ج نیست  
۹- لا، مل: بر: دعاگوی و وفاجوی و هوا خواه و  
۱۰- مل:  
۱۱- بر: همی گیرم دعا از سر  
۱۲- مل: گویم  
۱۳- ترا  
۱۴- بر: همی

چو گردو نیست برانجم چو بستانیست پریحان  
چو دیبا نیست بر صورت چو دریاییست پرگوهر<sup>۱</sup>

ز قولم خدمتی<sup>۲</sup> خواندند پیش درم<sup>۳</sup> روزه

عبارت‌های آن زیبا اشارت‌های آن دلبر

کنون نو خدمتی<sup>۴</sup> پیش تو آوردم در ایاتش

صنایع ساخته بی حد بدایع بافته<sup>۵</sup> بی مر

گراین خدمت چنان کآمد ترا آید پسندیده

بنظم آرم ازین به صد هزاران خدمت<sup>۶</sup> دیگر

الا تا بندد<sup>۷</sup> از عَرعر چمن زنگار گون کَله<sup>۸</sup>

الا تا پوشد از لاله جبل شنکرف گون چادر

ز شادی باد پیوسته رخ تو سرخ چون لاله

ز دولت باد همواره سر تو سبز چون عَرعر<sup>۹</sup>

۵۷ - مدح ملک فیروز تاج الدین میر ابو الفضل نصر بن خلف

بحر خفیف مخبون اصلم

فاعلاتن مفاعلن فعلن

(۱۵) باد با عمر<sup>۱۰</sup> خضر پیغمبر متصل ملک<sup>۱۱</sup> شاه نیک اختر

۱ - م : ازهر ۲ - م : مدحتی ۳ - بر : در پیشت مه ۴ - م : مدحتی

۵ - م، ب، بر : یافته ۶ - مل، م : مدحت ۷ - ب : تا تا بد ۸ - م : خرگه

۹ - م : ز شادی باد پیوسته رخ تو سرخ تو چون لاله - ز دولت باد همواره سر سبز تو چون عَرعر

(۱۶) نسخ : لا، د، س، م، ب، مل ۱۰ - س، ب : عزم ۱۱ - م، د : عمر

ملك نيمروز تاج الدين  
مير بوالفضل نصر بن خلف آن  
شهریاری که در صف هیجا  
کامکاری که در صف <sup>۲</sup> پیکار  
صورت اوست غایت <sup>۴</sup> اقبال  
همت او رسیده بر کیوان  
از تف خنجر و ز خون عدو  
موج بحر محیط گردد خشک  
دولت اوست ناشر ارواح <sup>۶</sup>  
حضرت اوست مقصد زوآر  
ای شده همت بلند ترا  
چو تو شمشیر بر کشی ز نیام <sup>۷</sup>  
چون گه خطبه نام تو گویند  
چون نویسند شرح جنگ ترا  
قدرت و عفو و حلم و طبع تراست  
وین عجبت که ساخته شده اند  
بارۀ تست آسمان قدرت <sup>۱۱</sup>

آن فلک همت ملک مخبر  
نصرت و فضل را مدار و مقر  
بیند از تیغ او زمانه عبر <sup>۱</sup>  
خواهد از تیر او ستاره نظر <sup>۲</sup>  
سیرت اوست آیت <sup>۵</sup> مفخر  
رایت او گذشته از محور  
روز پیکار آن شه صدر  
اوج چرخ بسیط گردد تر  
چون دعای مسیح پیغمبر  
چون بنای خلیل بن آذر  
آسمان تخت و مشتری افسر  
بفکنند پیش تو زمانه سپر <sup>۸</sup>  
جانور گردد از طرب منبر  
خون شود اشک خامه بر دفتر  
ز آذر و آب و خاک و باد اثر <sup>۹</sup>  
باد با خاک و آب با آذر <sup>۱۰</sup>  
نیزه تست ازدها پیکر

- ۱- مل: ظفر      ۲- س: که؛ ه: تف؛ ب: کف      ۳- س: خواهد از تیغ  
او زمانه ظفر؛ این بیت در نسخه مل نیست      ۴- لا: آیت      ۵- لا: غایت  
۶- لا، د، م: ب: اموات      ۷- م: میان      ۸- این بیت در «مل» و «س» نیست.  
۹- ب: ز آذر و خاک و باد و آب اثر؛ ز آتش و خاک و آب و باد اثر؛ لا: ز آتش و باد و خاک  
و آب اثر      ۱۰- این بیت در لا نیست      ۱۱- د: قوت

[۱۴۰۰]

آن گه حمله رهنمای قضا  
 بکسلد پیکر زمین از هم  
 وز نهیب تو چون کشف گردون  
 گر چه ز آسیب تیر تو سیمرخ  
 از فزع هر زمان<sup>۲</sup> چو مار از پوست  
 گر چه یابند خلق محشر<sup>۳</sup> آب  
 بدسگال تو ز آن شود محروم  
 شد ز شمشیر تیز<sup>۴</sup> تو مضبوط  
 زین<sup>۵</sup> سبب نیست از ملوک جهان  
 روز جنگ تو کافران گردند  
 ز آن<sup>۶</sup> سبب کآتش سقرافروز  
 چون ز مردان کارزار شود  
 گردد چون میخ و تیر چون ژاله  
 چون ببینند فر<sup>۷</sup> رایت تو  
 همه از تن بیفکنند زره  
 ملکا روز بزم تو زبید  
 چون بنزدیک دست زر<sup>۸</sup> بارت  
 بمباهات دست فرخ تو

و این گه طعنه کیمیای ظفر<sup>۱</sup>  
 روز حربت ز جنبش لشکر  
 سر کشد در میانه چنبر  
 شد نهفته بکوه قاف اندر  
 پیکر او شود برهنه ز پر  
 در قیامت ز چشمه کوثر  
 چون ز آب حیات اسکندر  
 ملک سلطان داد و دین سنج  
 نزد سلطان ز تو گرامی تر<sup>۶</sup>  
 همه آسوده از عذاب سقر  
 شود از هیبت تو خاکستر  
 صحن میدان چو عرصه محشر  
 تیغ چون برق و کوس<sup>۸</sup> چون تند  
 دشمنان در میانه عسکر<sup>۱۰</sup>  
 وز فزع سر کشند در چادر  
 ماه ساقی و زهره خنیاگر  
 ابر بارنده را نبود خطر  
 مدتی کرد بخشش بی مر

۱- س، مل: قدر

۲- م: هر زمان از فزع

۳- لا: بیشتر ۴- م:

شمشیر و تیر

۵- س، مل: ز آن

۶- م؛ يك تن از تو بر او گرامی تر

۷- لا: زین

۸- لا: کوز

۹- مل: فرو ۱۰- مل: لشکر

۱۱- م: در

گاه بر سنك بیهختی<sup>۱</sup> کافور  
 گاه در کِل<sup>۲</sup> همی نشاند بلور  
 عاقبت چون نکشت گاه عطا  
 خواست از غیرت کف کافیت  
 و آمد اندر هوا محارب وار  
 وز خروش و فروغ<sup>۳</sup> رعد و درخش  
 تا دیار فرود کرد خراب  
 کرد ویران همه زمین فرود  
 که بهنگام جود هفت اقلیم  
 واو چو<sup>۴</sup> طوفان کند معاذ الله  
 سعی میمون تو یك لحظه  
 دولت و ملک تو مغلّد باد  
 حشمت و جاه تو مؤبّد باد  
 ای غبار سمند تو گشته  
 جیلی خدمت ترا دارد  
 گاه گوید فضایل تو بنظم  
 از مدیح تو منتشر کردست<sup>۱۲</sup>

گاه بر خاک ریختی گوهر  
 گاه بر گل همی فشاند دُر  
 با کف زر<sup>۳</sup> فشان تو همبر<sup>۴</sup>  
 مسد از بحرهای بی معبر  
 بر نشسته بیساره صرصر  
 ساخته کوس و آخته خنجر  
 بهجوم<sup>۶</sup> و دوام سیل و مطر  
 گویی او را از آن نبود خبر  
 کم نماید بچشم از يك زر<sup>۷</sup>  
 این جهان را خراب سرتاسر  
 در وجود آورد جهان دگر  
 چه بود گر نماند آب و مدر  
 چه بود گر برفت چوب و حجر<sup>۹</sup>  
 سرمه چشم گنبد اخضر<sup>۱۰</sup>  
 چون جبل بر میان همیشه<sup>۱۱</sup> کمر  
 گاه خواند مدایح تو ز بر  
 در خراسان قصیده‌های چو زر

- ۱- م: ریختی      ۲- س، مل: دل      ۳- س، مل: در      ۴- م، مل: همبر  
 ۵- س، مل: فروغ و خروش      ۶- م: زهجوم      ۷- لا، مل: در  
 ۸- لا: ورچه؛ م، ب: ورچو      ۹- بجای دو بیت مذکور در  
 لا، س، ب، مل چنینست: دولت و ملک تو مغلّد باد      چه بود گر برفت چوب و حجر  
 ۱۰- این بیت در «لا» نیست      ۱۱- د: بیسته      ۱۲- لا: گشتست

تا نیابد <sup>۱</sup> خلاص هیچ کسی از قضا و قدر بحزم و حذر

بنده خدمت تو باد قضا

بسته طاعت تو باد قدر

### ۵۸- مدح معزالدین والدینا سلطان ابوالعارث معجز بن ملک شاه

بهر هزج منن سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) رخ و زلفین آن ماه لب و دندان آن دلبر

یکی لاله است در عنبر یکی لؤلؤست در شکر

چه لاله لاله نعمان چه عنبر عنبر سارا

چه لؤلؤ لؤلؤ دریا چه شکر شکر عسکر

بسان چشمه و روضه مثال حلقه و توده<sup>۱</sup>

دهان و عارض و زلفین و خط آن پری پیکر

چه حلقه حلقه<sup>۲</sup> سنبل چه توده توده<sup>۳</sup> نسرین

چه روضه روضه جنت چه چشمه چشمه کوثر

قرین محنت و حسرت شدم در عشق آن بدخو

عدیل ناله و زاری شدم در هجر آن دلبر

چه محنت محنت فرقت چه حسرت حسرت وصلت

چه ناله ناله زاری چه زاری زاری بی مر

۱- مل : نباشد

(\*) نسخ : س، مل ۲- س و مل : سبز ۳- مل : چه سبزه سبزه

۴- مل چه حلقه حلقه

نماید ساعد و عارض بدین دلخسته عاجز  
گمارد غمزه و طره بدین آشفته مضطر

چه عارض عارض رنگین چه ساعد ساعد سیمین

چه غمزه غمزه جارو چه طره طره کافر

زهی از جزع و لعل تو بغیرت نرگس ولاله<sup>۱</sup>

زهی از روی و قد تو بحسرت لعبت و عرعر

چه نرگس نرگس تازه چه لاله ولاله<sup>۲</sup> سوری

چه عرعر عرعر بستان چه لعبت لعبت بربر

ز بهر خدمت اعظم مساعد آنکه داد ایزد

یکی خوبی یکی معجز یکی طلعت یکی منظر

چه خوبی خوبی یوسف چه معجز معجز عیسی

چه منظر منظر سلطان چه طلعت طلعت انور

شهی کز جد او زبید بزیر قدر و جاه او

یکی کعبه یکی عالم یکی خاتم یکی افسر

چه خاتم خاتم نصرت چه افسر افسر دولت

چه کعبه کعبه اعظم چه عالم عالم اکبر

خداوندی که در ملکش ز اقبالش ندا آمد

مرو را قبله و قدرت<sup>۳</sup> هم او را منبع و مفخر

چه قبله قبله حاجت چه قدرت قدرت ایزد

چه منبع منبع احسان چه مفخر مفخر کشور

گرفته ملک و حضرت ز جاهش زینت و رتبت

گرفته ملت و سنت ز قدرش قدرت و زیور

۱- س : باده رنگین      ۲- س : باده باده      ۳- س : قبله قدرت

چه ملک ملک خاقان چه حضرت حضرت سلطان<sup>۱</sup>

چه ملت ملت احمد چه سنت سنت حیدر

در آن موضع که از تأثیر کَر و فرّ هوا گردد

پراز شعله پراز طعنه پراز ناوک پراز خنجر

چه خنجر خنجر برّان چه ناوک ناوک برّان

چه طعنه طعنه نیزه چه شعله شعله آذر

گر آری حمله و ضربت نمایی مردی و هیبت

شود آن لحظه براعدا جهان چون موقف محشر

چه حمله حمله پیژن چه مردی مردی رستم

چه ضربت ضربت بهمن چه هیبت هیبت نوزر

بسی نعمت بسی قوّت بسی مکنّت بسی رفعت

میسر گشت در ملکش بعون ایزد داور

چه نعمت نعمت قارون چه رفعت رفعت گردون

چه قوت قوت جیحون چه مکنّت مکنّت اختر

زنه گردون و هفت اختر خطا بش چار چیز آمد

یکی قادر یکی قاهر یکی صفدر یکی سرور

چه قادر قادر مکرم چه قاهر قاهر منعم

چه صفدر صفدر گیتی چه سرور سرور لشکر

همی تاهست<sup>۲</sup> مرجان را نشاط از طلعت و صورت

همی هست<sup>۳</sup> مردان را طرب از باده و ساغر



چه طلعت طلعت دلبر چه صورت صورت جانان

چه ساغر ساغر باده چه باده باده احمر

قرین ملک او بادا همیشه نصرت یزدان

سپهرش<sup>۱</sup> خادم وداعی جهانش<sup>۲</sup> بنده و چاکر

چه بنده بنده کمتر چه چاکر چاکر مشفق

چه داعی داعی لایق چه خادم خادم در خور

### ۵۹ - مدح ارسلان شاه بن کرمانشاه بن قاورد صلح جوقی

بحر رمل مثنی مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(\*) سعد چرخ و نصرت ایام<sup>۲</sup> و فضل کردگار

سعی بخت و قوت اجرام و عون روزگار

متصل باشند همواره بملک پادشاه

مقترن باشند پیوسته برای شهریار

ارسلان شاه ابن کرمانشاه بن قاورد کوست<sup>۴</sup>

پادشاه نیکخواه و شهریار حق گزار<sup>۵</sup>

۱- مل : سپهرت ۲- مل : جهانت (\*) نسخ : د ، لا ، س ، م ، ب ، ج ، مل ، بر

۳- د ، مل ، س : اسلام ۴- لا : ارسلان شاه بن کرمانشاه قاورد کوست . مل ، س :

ارسلان شاه بلکه کرمانشاه بن قاورد کوست . م : ارسلان شاه بن کرمانشاه بن کابوس کوست

بر : ارسلان شاه دین کرمانشاه قادر که هست ۵- مل ، بر ، س ، م ، ب ، د : گذار

خسروی کز زحمت شاهان بود هر بامداد

در گه میمون او چون عرصه روز شمار

صد حسام آخته و ز مجلس او يك پیام<sup>۱</sup>

صد سپاه ساخته و ز لشکر او يك سوار

گردن خورشید را خم کنند او یخاب<sup>۲</sup>

ساعد ناهید را نعل سمند او سوار<sup>۳</sup>

انوران و گوهران و اختران<sup>۴</sup> و آسمان

جمله زو خواهند دستوری بحکم اضطرار

انوران گاه طلوع<sup>۵</sup> و گوهران گاه عمل

اختران گاه میرو آسمان گاه مدار<sup>۶</sup>

چار چیزند از شگفتی<sup>۷</sup> چار آلت یافته

از حسام و کلک و عدل و جود شاه کامکار

چشم نصرت<sup>۸</sup> توتیا و جسم دولت<sup>۹</sup> پیرهن

دوش ملت طیلستان و گوش نعمت گوشوار

مخلق او بادیت کآنها نیست جز رامش نسیم<sup>۱۰</sup>

طبع او آییست کآنها نیست جز دانش بغار<sup>۱۱</sup>

۱- م : نیام ۲- ج : از ۳- ج : سحاب ؛ بر : طناب . - سخاب : گردن بند

ساده بی جواهر ورشته بی که در آن مهره کشند و در گردن کودکان اندازند ۴- این

بیت در «لا» نیست ۵- بر : اختران و گوهران ۶- س، م، مل : شاع

۷- این بیت در «لا، ب، بر» نیست ۸- م : اندر کف تو ۹- م، د، مل : دولت

۱۰- م، د، مل : نصرت ۱۱- م : دولت؛ مل : رامش مسیر ۱۲- لا : آتش؛

ب : طبع او بادیت کآنها نیست جز دانش بغار

بر عقاب از بیم تیر او قفس<sup>۱</sup> گشت آشیان

بر هزبر از سهم<sup>۲</sup> تیغ او حرس شد مرغزار<sup>۳</sup>

قوت<sup>۴</sup> تقدیر سابق قدرت<sup>۵</sup> اقبال تام

نصرت گردون گردان عصمت جبار بار

تیغ حکمش را نیام و عقد جاهش را نظام

فرق بختش را کلاه و شخص ملکش را شمار

باحسام او نیابد<sup>۶</sup> کس در اکناف بلاد

باستان او نبیند کس در اطراف دیار

ناشکسته يك سپاه و نا گرفته يك زمین

نا دریده يك مضاف و نا گشاده<sup>۷</sup> يك حصار

زهره و مریخ و خورشید<sup>۸</sup> و عطارد را بود

آرزوی آنک باشند از برای اشتهار<sup>۹</sup>

ساقی او گاه<sup>۱۰</sup> جشن و کاتب او گاه عرض

مطرب او نزد<sup>۱۱</sup> لہو و حاجب<sup>۱۲</sup> او وقت<sup>۱۳</sup> بار

رخش او صرصر نشان و رمح او آذر فشان

تیغ او خارا شکاف و تیر او سندان گذار

۱- لا، بر: جرس؛ ب، ج: قفس ۲- م، د: زخم؛ پ: ناشکسته ۳- پنج بیت اخیر

در نسخه ج نیست ۴- ج، م: قدرت ۵- ج، م: قوت ۶- ب: نیارد

۷- لا، بر: نا گرفته؛ مل، س: ناگشوده ۸- مل، لا، بر: خورشید و مریخ ۹- م:

آرزوی آنکه باشند اشتهار روزگار ۱۰- م: نزد؛ ج: روز ۱۱- م: وقت؛ بر:

روز ۱۲- مل، س، ب، لا: صاحب ۱۳- م: روز

کوه گشته زین ستوه و دیو کرده ز آن غربو

ببر دیده زین گریز و مار جسته ز آن کنار <sup>۱</sup>

ای هلال دولت را بر سپهر احتشام

وی نهال همّت را بر زمین افتخار

سعد چرخ <sup>۲</sup> و یمن برج و بخت اوج <sup>۳</sup> و فتح نور

حلم بیخ و علم شاخ و فخر برگ و فضل بار

نیست بادست و دل و طبعت زسیم و زر و در <sup>۴</sup>

کوه را ثروت زمین را مایه دربارا یسار <sup>۵</sup>

پایه <sup>۶</sup> تخت امل را گاه بخشش پای مزد <sup>۷</sup>

دسته تیغ اجل را گاه کوشش <sup>۸</sup> دستیار

انجم سیّاره را هرگز نبودی احتراق

گر نرفتی ز آتش تیغ تو بر گردون شرار

بر زبان طفل بد خواست چو لب شوید ز شیر

از نهیت ننگنورد اول سخن جز زینهار

نخل از انصاف ضَرَب <sup>۹</sup> پیدا همی آرد ز زهر

نخل از اقبال رطب بیرون همی آرد ز خار <sup>۱۰</sup>

چرخ گردان هست با کف خصب <sup>۱۱</sup> از بس که ریخت

خون خصمانت بدست خویشتن در کار زار

۱- م: خیر دیده دین هزبر و مار جسته زان کنار؛ س، لا، ب مل: جبر دیده زین هزبر و

مار جسته زو کنار؛ بر: شیر کرده زو فرار و باز جسته زو کنار ۲- ج: ۲ شرق

۳- بر: اوج تخت ۴- بر، م: ز زر و سیم و در ۵- م: نثار

۶- لا: مایه ۷- لا: پای مزد ۸- بر: پریش ۹- م: عسل؛ بر: شکر

۱۰- این بیت در نسخه ج نیست ۱۱- م، ب: کف الغضبت؛ بر: کف خضاب

از نهیب نیزه و زوین و تیغ و ناوکت  
سال و مه چون نقطهٔ سیماب باشد بقرار<sup>۱</sup>

دیده اندر چشم باز و گرده اندر جسم پیل  
زهره اندر ناف<sup>۲</sup> شیر و مهره اندر فرق مار  
شد وکیل ناصح تو خازن<sup>۳</sup> دارالسلام  
شد زعیم حاسد تو مالک دار البوار

این بود آراسته از بهر آن پیوسته خلد  
و آن بود افروخته از بهر این همواره نار<sup>۴</sup>  
نار فعلی در عداوت<sup>۵</sup> آب طبعی<sup>۶</sup> در سخا  
باد وصفی در لطافت خاک نعتی<sup>۷</sup> در وقار<sup>۸</sup>

گر بدین حجت کسی خواند ترا عالم رواست  
ز آنک در ذات تو موجودند ارکان هر چهار  
ز آرزوی آنک دیدار تو بیند ناگهان  
و ز امید آنک در بزم تو گردد می گسار

که بود عبهر گشاده دیده‌ها در بوستان  
[۱۵۰۰] که بود عرعر کشیده ییخها در جویبار<sup>۹</sup>

ای<sup>۱۰</sup> خداوندی که نقش<sup>۱۱</sup> شیر شادروان تو  
شیر گردون را تواند کردا گر خواهد شکار<sup>۱۲</sup>

- ۱- این بیت در نسخهٔ بر نیست      ۲- م: بطن      ۳- ب: وکیل خازن تو ناصح      ۴- این بیت در نسخهٔ «ج» و «بر» نیست      ۵- د: عذاب، م: شجاعت      ۶- م: فعلی  
۷- س، مل: نفی؛ م: طبعی      ۸- ج: باد فعلی در سخاوت آب شکلی در صفا      باد وصفی  
در لطافت خاک نعتی در وقار      ۹- سه بیت اخیر از نسخهٔ ج افتاده است؛ بر: پنجاه در شاخسار  
۱۰- بر: آن      ۱۱- بر: نفس      ۱۲- این بیت در نسخهٔ «ب» نیست

آمد آن فصلی که اندر جان و ذل افزون کند

بلبلان را شوق جفت و بیدلانرا<sup>۱</sup> مهر یار

گاه جمّاشی کند با ارغوان بباد شمال

گاه نقّاشی کند در گلستان<sup>۲</sup> ابر بهار<sup>۳</sup> ..

شد معطر برگ نسرین و مرصع شاخ گل

از نسیم مشک بیز و ابر مروارید بار

نرگس خوش بوی دارد زرّ ساده در دهان<sup>۴</sup>

لاله خود روی دارد مشک سوده در کنار

که بخندد بوستان چون دلبر نوشاد خوش

که بگرید آسمان چون عاشق ناشاد زار

ظالم<sup>۵</sup> که شد چنان رنگین که گویی ای عجب

گشت هر لعلی که در اجزای آن بود آشکار<sup>۶</sup>

باغ چون سبع الشدادست از ریاحین پر نجوم

کوه چون ذات العمدست از شقایق پر نگار

گشت بلبل زاغ<sup>۷</sup> را گویی ولاله کرد و برد<sup>۸</sup>

بر او در دل نهان و خون او بر رخ نگار

چون گل سوری گشاد از روی در بستان نقاب

بر<sup>۹</sup> چمن بگرفت نرگس را ز رشک او خمار<sup>۱۰</sup>

۱- د: بیدلانرا ۲- د: بوستان ۳- از این بیت بیعد در «س» نیست

۴- ج: دهن ۵- مل، بر: گل ۶- لا، ب: گشت هر لعلی که در اجزای او

بود آشکار؛ بر: گشت هر لعلی که در اجزای کان بود آشکار ۷- ج: زاغ

۸- مل، بر: کرد و برد ۹- م، ب: در ۱۰- این بیت در نسخه مل، بر نیست

شد پیر از زنگار گون حله ز سبزه بوستان  
شد پیر از شنکرف گون حقه ز لاله کوهسار

اندرین هنگام<sup>۱</sup> باید خواستن هر ساعتی  
لاله گون می از کف لاله رخی در لاله زار

ای شهنشاهی<sup>۲</sup> که رایت یمن دارد بر<sup>۳</sup> یمن  
وی جهاننداری<sup>۴</sup> که بختت یسردارد بر<sup>۵</sup> یسار<sup>۶</sup>

گر چه طبعم گاه و صافیست دریای محیط  
ور چه لفظم گاه مداحیست در شاهوار  
وصف و مدح<sup>۷</sup> توندانم گفت و<sup>۸</sup> نتوانم نبشت<sup>۹</sup>

گر همه کردم زبان و دست چون بید و چنار

گر پسند آید ترا این خدمت با اختلال  
ور قبول آید<sup>۱۰</sup> ترا این مدحت با اختصار

در ثنا و شکر و حمد<sup>۱۱</sup> و آفرینت بعد ازین  
گردد از آثار فضل<sup>۱۲</sup> خالق لیل و نهار

طبع من آذر فروغ و نظم من عنبر نسیم  
لفظ من شکر مثال و کلام من گوهر نثار

۱- مل، بر : ایام ۲- ب، مل، بر : خداوندی ۳- د، م : در ۴- مل،

بر : خداوندی ۵- د، م : در ۶- لا : ای خداوندی که رایت یمن

دارد بر یمن وی جهاننداری که یمنت یسردارد بر یسار ب : وی جهاننداری که

تختت یسردارد بر یسار ۷- ب : وصف مدح ۸- د : کرد ۹- بر،

مل : نوشت ۱۰- مل، بر : افتد ۱۱- مل : حمد و شکر ۱۲- ب :

فعل : مل : آثار و فضل

تا ز نور ماه و عکس آفتاب آرد پدید  
سیم و زر در کان و در کوه<sup>۱</sup> ایزد پروردگار

موی خصمانت ز محنت<sup>۲</sup> باد چون سیم سپید  
کار احباب ز دولت بار چون زر عیار  
راح خواه و راحت افزای و ریاحین<sup>۳</sup> پیش نه  
فصل نوروژی پیروزی و بهروزی<sup>۴</sup> گذار

۶۰۔ مدح صاحب قشاه بن ارسلان شاه بن کرمانشاه قارودی

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) جاودان چون خضر ماند زنده نام آن پدر  
ز آسمان دین اگر ناقب شهابی شد جدا  
ور ز دیدار پدر محروم کرد اورا قضا  
خسروی کور املک شاهست و سنجر جد و عم<sup>۵</sup>  
در<sup>۶</sup> جبین اوز مردی و جوان مردی نشان  
گرچه دارد سال اندک هسب چون اسلاف خویش<sup>۷</sup>  
کز بسوی چون ملک سلجوق شه ماند<sup>۸</sup> پسر  
هست گردون ممالک<sup>۹</sup> را جلال الدین قمر  
شهر یار مشرق و مغرب<sup>۱۰</sup> بس است اورا پدر  
در همه عالم که دارد زین بزرگی بیشتر  
بر نگین او ز پیروزی و بهروزی<sup>۱۱</sup> اثر  
وارث علم علی و نایب<sup>۱۲</sup> عدل عمر<sup>۱۳</sup>

- ۱۔ لا : در کوه و در کان      ۲۔ لا : رحمت      ۳۔ مل : بر : امانی      ۴۔ م :  
بهروزی و فیروزی      (\*) نسخ : د، م، لا، ب، بر      ۵۔ بر : آمد      ۶۔ بر :  
جلالت      ۷۔ ب، مغرب و مشرق      ۸۔ بر : خال      ۹۔ م : بر      ۱۰۔ م، ب :  
بهروزی و پیروزی      ۱۱۔ لا : خود . ب : اسلام خویش      ۱۲۔ لا، د، ب، بر : باعث  
۱۳۔ لا : پدر



چرخ بارای بلند او نماید مختصر  
مفخر شه زاد گانست از بزرگی و هنر  
چشمه خورشید زبید روز رزم<sup>۱</sup> اورا سپر  
رایت او را<sup>۲</sup> رسد بر انجم سیاره سر  
آسمان ایوان و خورشید افسر و جوزا کمر<sup>۳</sup>  
نسر طایر بر خدنگه او فشانده<sup>۴</sup> بال و پر  
پادشاهان را شود قصر همایونش مقرر  
گردد از مردیش ذکر<sup>۵</sup> رستم سگزی هدر  
تاج شاهی بر سر او پادشاه دادگر  
پادشاه اصلی و سلطان نسبت و خسرو گهر<sup>۶</sup>  
خسروان شرق و غرب و الیان<sup>۷</sup> بحر و بر  
هست چشم پادشاهی را لقای تو بصر  
رایت منصور تو خورشید گردون<sup>۸</sup> ظفر  
خنجر بر ننده تو از مسیران<sup>۹</sup> قدر  
و آن چوبازی طعمه اوزهره شیران نر

کوه با نعل سمنند او نباشد مستقر  
ملجاء آزاد گانست از کریمی و سخا  
کو کب ناهید شاید گاه بزم او را قدح  
تانه بس مدت باقیسال خداوند جهان  
وز جلال و احتشام او مرتبت او را شود  
چرخ دایر بر سریر او نشاند<sup>۱۰</sup> مهر و ماه  
جاه خواهان را شود در گاه میمونش ملاذ<sup>۱۱</sup>  
گردد از رادیش نام حاتم طائی هبا  
وز بی تعظیم تاج الدین و الدنیانهد<sup>۱۲</sup>  
ای خداوندی عدو بندی<sup>۱۳</sup> هنرمندی که تو  
نور چشم آن خداوندی که او را<sup>۱۴</sup> بنده اند  
هست جسم نیکخواهی را بقای توروان  
طلعت میمون تو طغرای منشور<sup>۱۵</sup> فرح  
ناوک پر ننده تو از سفیران قضا  
این چو مرغی خانه اوسینه پیلان مست<sup>۱۶</sup>

- 
- ۱- م: گاه ۲- م: ویرا ۳- این بیت در «م» نیست ۴- د: فشانده؛ م: ب  
فشانده؛ بر: چرخ دایر بر سر او بر نشاند مهر و ماه ۵- د: نشاند؛ م: نشاند  
۶- ب: جامه خواهان را شود در گاه میمونش ملاذ؛ بر: شهریاران را شود در گاه میمونش  
ملاذ ۷- م: گرز ۸- لا: نهند؛ بر: ورنه در تعظیم تاج الدین و الدنیانهد  
۹- بر: خداوند عدو بند ۱۰- بر: م، ب: خسرو نسبت و سلطان گهر ۱۱- م: م،  
ب: بر: ویرا ۱۲- ب: پادشاه ۱۳- ب: میمون ۱۴- ب: ۱۵- م: مشیر  
خورشید گردون را ۱۶- بر: سینه او خانه پیلان مست

چون شوی<sup>۱</sup> بایوز سوی صید که وقت شکار<sup>۲</sup>      از فزع گوید اسد بر آسمان<sup>۳</sup> این المفر!  
 وز نهیب باز تو همچون کشف<sup>۴</sup> بر کوه قاف      سال و مه سیم رخ باشد سر کشیده در حجر  
 ای جوان بختی که از شکر و مدیح تو مراست      نامه بزج دراری<sup>۵</sup> حلقه درج در (۱)  
 گرچه من هرگز نرفتم بخدمت پیش کس<sup>۶</sup>      از سلاطین معظم وز ملوک معتبر<sup>۸</sup>  
 خدمت تو کرد خواهم تا شود کارم بلند      مدحت تو گفت خواهم تا شود نامم سمر  
 نیست ملجایی مرا<sup>۹</sup> جز حضرت تو در جهان<sup>۱۰</sup>      نیست مقصودی مرا جز خدمت تو از<sup>۱۱</sup> سفر  
 تاشبه دارند خوبان در<sup>۱۲</sup> دوزلف پر شکن      تاشکر بارند<sup>۱۳</sup> ترکان از لبان دل شکر<sup>۱۴</sup>  
 از کدورت باد روز دشمنانت چون شبه      وز حلاوت باد عیش دوستانت چون شکر  
 بر تو میمون و همایون همچو رای و رایت      خلعت خالت خداوند<sup>۱۵</sup> سلاطین بشر<sup>۱۶</sup>  
 بگنبدان در<sup>۱۷</sup> خرّمی نوروز کز آثار او  
 بود خواهد در جهان هر روز نوروزی<sup>۱۸</sup> دگر



- 
- ۱- لا: روی      ۲- ب: سوی چند که وقت شکار؛ لا: روی بایوز وقت صید که سوی شکار  
 ۳- ب: بر آسمان گوید اسد      ۴- ب: شکف      ۵- بر: آن      ۶- لا: ،  
 ب: بر: دریو      ۷- لا، ب: بنزد هیچکس . بر: گرچه من هرگز نرفتم خود بنزد  
 هیچکس      ۸- لا: نامور      ۹- لا، د: ملجای مرا؛ د: ب: مل: ملجای بنده را  
 ۱۰- بر: در حضر      ۱۱- بر: در      ۱۲- لا، بر: بر      ۱۳- لا: ،  
 دارند      ۱۴- م: تادرد بارند ترکان از لبان دل شکر؛ لا، د، ب: مل: چون شکر  
 ۱۵- بر: خلعت و فال ای خداوند      ۱۶- م: خداوند تو سلطان بشر؛ ب: سلاطین  
 و بشر      ۱۷- ب: بر: از خرّمی      ۱۸- ب: روزی

## ۶۲- مدح ملك الزراره ابو المظفر نصير الدين عبد الصمد

بحر مضارع مثنی‌اخر مکفوف محذوف

مفعولٌ فاعلاتٌ مفاعیلُ فاعِلن

(\*) ای خواب من ر بوده یاقوت پرشکر  
 خیزد بگاہ<sup>۲</sup> غمزه ز هاروت تو بلا  
 در دهر نیست از تو دلفروز تر نگار  
 آمد روانم از هوس عشق تو بلب  
 از گرمی عتاب تو ای ماه<sup>۴</sup> قند هار  
 سردست روز و شب چو<sup>۷</sup> جوابت مرا نفس  
 تا کرده‌ام بلال<sup>۵</sup> سیراب<sup>۸</sup> تو نگاه  
 گاهی چو لاله‌ام ز وصال شکفته روی  
 دارم در<sup>۶</sup> انتظار تو ای ماه سنگ دل  
 دل گرم و باد<sup>۱۱</sup> سرد و غم افزون و صبر کم  
 که بر رخ تو از کف موسی بود نشان  
 وی تاب من فزوده بهاروت<sup>۱</sup> دل شکر  
 ریزد بگاہ خنده ز یاقوت تو شکر  
 در شهر نیست از تو جهان سوز تر پسر  
 آمد جهانم از ستم هجر تو بسر<sup>۳</sup>  
 و ز سردی جواب تو ای سرو<sup>۵</sup> کاشمر<sup>۶</sup>  
 گرمست سال و مه چو عتاب مرا جگر  
 تا کرده‌ام بنر گس پر خواب تو نظر  
 گاهی چو نر گسم ز فراقت فکنده سر  
 دارم ز اشتیاق<sup>۱۰</sup> تو ای سرو سیم بر  
 رخ زرد و اشک سرخ و لبان خشک و دیده<sup>۱۲</sup> تر  
 که در<sup>۱۳</sup> لب تو از دم عیسی<sup>۱۴</sup> بود اثر

- (\*) نسخ : د، لا، م، س، ب، ج، بر، مل  
 ۳- این بیت در س، مل نیست ۴- م : شاه  
 کالجفر ۷- س : ز ۸- م : سیمین  
 ج : بر اشتیاق ۱۱- بر، مل : آه  
 ۱۴- ب : که دردم ترا ز لب عیسی  
 ۱- م : زهاروت ۲- بر، لا : بوقت  
 ۵- م : ماه . ج : شمع ۶- ب :  
 ۹- بر : ز ۱۰- ب : در اشتیاق  
 ۱۲- بر : چشم ۱۳- بر، م : بز

چون رای خوب و لفظ خوش صدر نامور  
 کز عقل هست عاقله نسل بوالبشر  
 آن مایه<sup>۲</sup> بزرگی و پیرایه هنر  
 همتای این سلاله و مانند آن پدر<sup>۳</sup>  
 چون صف<sup>۴</sup> زنند جوق سواران بحرب در  
 جوزا کمر شهاب خدنگ آسمان سپر  
 چون می نهند جمع بزرگان<sup>۵</sup> بدست بر  
 مجلس فلک ندیم عطارد قنینه<sup>۶</sup> خور  
 بر پشت<sup>۷</sup> او شود چو حریر از لطف حجر<sup>۸</sup>  
 در کام او شود چو زریر از فزع گهر  
 وی همت تو چشم ظفر را شده بصر  
 گردد چو نعل او بصفت هر مهی قمر<sup>۹</sup>  
 مدحت کنند طایفه کافران زبیر  
 چون آتش<sup>۱۰</sup> خلیل شود آتش<sup>۱۱</sup> سقر

این عین زندگانی و آن اصل روشنی  
 عبدالصمد عزیز ملوک و نصیر دین  
 نور و سرور چشم و دل حمزه و علی<sup>۱</sup>  
 ایزد نیافرید و زمانه نیاورید  
 صدری<sup>۲</sup> که روز رزم<sup>۳</sup> غلامانش را سزد  
 اکلیل ترک<sup>۴</sup> قوس کمان ماه نو کمند  
 حرّی<sup>۵</sup> که گاه بزم ندیانش را سزد  
 ساقی قمر مغنی زهره<sup>۶</sup> سهیل جام<sup>۷</sup>  
 گر در کشف بچشم عنایت نظر کند<sup>۸</sup>  
 و در صدف بگاه سیاست نگه کند<sup>۹</sup>  
 ای سیرت تو جسم لطف<sup>۱۰</sup> راشده روان  
 از آرزوی خدمت پای<sup>۱۱</sup> کمیت تو  
 گر در میانه سقر از بهر حرز تن<sup>۱۲</sup>  
 گاه عذاب بر تن ایشان ز فر<sup>۱۳</sup> تو

- ۱- مل : حمزه علی      ۲- بر : بابه  
 ۳- بر : چیزی      ۴- ب : بزم      ۵- س، ب، مل، بر : صف چون      ۶- دو نسخه ج، مل در این مورد و او عطف ندارد و در سایر نسخ و او عطف میان « ترک » و « قوس » است  
 ۷- س، مل : رادی      ۸- مل : ندیمان      ۹- س، مل : ساقیش ماه زهره مغنی  
 ۱۰- م : ساقی قمر مغنی زهره فتح سهیل ؛ ب : مه ساقی و مغنی زهره سهیل جام      ۱۱- س : دیننه  
 ۱۲- لا : نگه کند      ۱۳- لا : در کام      ۱۴- م : بر پشت او شود  
 ۱۵- س، مل، لا، ب : نظر کند ؛ م : نگه کنی      ۱۶- لا : کرم ؛ م : ملک ؛ مل : چشم  
 ۱۷- ب : تو یا کمیت تو      ۱۸- ۱۹ : چهار بیت  
 ۲۰- م : تو      ۲۱- در دو نسخه ج نیست ؛ م : آتش آمده  
 ۲۲- م : آیت      ۲۳- در سایر نسخ آیت است

در بزم چون شکفته شود طبع از بطر<sup>۳</sup>  
 قومی بر آورند چو مور از نشاط پیر  
 بر مقتضای<sup>۴</sup> امر<sup>۵</sup> خداوند دادگر  
 در قمر آب گوهر و در جوف خاک زر  
 گرد در حریم جاه تو یابند مستقر  
 دنبال مار گرز و چنگال شیر نر<sup>۶</sup>  
 گر بارز از سحاب گفت بر زمین مطر  
 بر آسمان ز صاعقه عزم<sup>۷</sup> تو شرار<sup>۸</sup>  
 وی<sup>۹</sup> رایت مبارک تو آیت ظفر  
 و اکنون که<sup>۱۰</sup> از ردد چورخ نی دلان شجر  
 از دست ساقی کش<sup>۱۱</sup> دلکش شراب خور  
 اندر کمال آن<sup>۱۲</sup> شود اندیشه مختصر  
 در نیکوی بدیع و پیا کیزگی<sup>۱۳</sup> سمر  
 وز خرمی چو طبع لطیف تو مشتهر

در بزم چون برهنه<sup>۱</sup> شود تیغت<sup>۲</sup> از نیام  
 خلقی بیفکنند چو مار از نهیب پوست  
 از بهر بخشش تو طبایع نهاده اند  
 در ناف کوه نقره و در کام سنگ لعل  
 بنجشک<sup>۳</sup> و مور و پشه و روباه بکسلند  
 متقار باز جرّه و خرطوم پیل مست  
 روید بجای سبزه زر از خاک نو بهار<sup>۴</sup>  
 گردند اختران همه انکشت اگر برد<sup>۵</sup>  
 ای صورت<sup>۶</sup> خجسته تو صورت کرم  
 اکنون که سرد شد چودم<sup>۷</sup> عاشقان هوا  
 با دلبران مهوش و خنیاگران خوش  
 خاصه دزین بنای همایون<sup>۸</sup> که گاه وصف  
 فرخنده بقعتی و مبارک<sup>۹</sup> عمارتی  
 در روشنی چو رای شریف تو نادره

- ۱- بر: کشیده ۲- ب: تیغش ۳- م: در بزم چون گشاده شود بندت از کمر؛  
 س، ب: در بزم چون گشاده شود جوشش زبر - این بیت در «د» نیست؛ ج: دست  
 از کمر؛ مل، بر: در بزم چون گشاده شود جوشش زبر ۴- این املاء در س، بر  
 دیده شده و در سایر نسخ «مقتضی» ۵- مل، س: طبع ۶- بر: مل: گنجشک  
 ۷- م، د، ج: در بهار ۸- مل، س: اگر بود؛ ب: اگر برد؛ بر: اگر رود  
 ۹- بر: خشم ۱۰- این بیت در ج، م نیست ۱۱- بر: سیرت  
 ۱۲- ج، ب: ای ۱۳- ج: اکنون چو سرد شد دزدم ۱۴- ج: چو  
 ۱۵- لا: خوش ۱۶- بر: همیون ۱۷- بر: او ۱۸- بر: همایون  
 ۱۹- ج، م، د، ب: ز پیا کیزگی

در خوبی و خوشی چو سدید و خور نکست  
 با سقف آن سپهر بلندست بی محل  
 چون قصرهای قیصر و چون خانهای خان  
 چشم جهان ندید<sup>۵</sup> و نه گوش فلک شنید<sup>۶</sup>  
 فردوس بی اجازت رضوان رها کند  
 هر شب پراز سرشك شود روی آسمان  
 دادند چار جای بدان هدیه چار چیز  
 ذات العباد رتبت<sup>۱۱</sup> و سبب الشداد قدر  
 ای بسته چون جبل همه سا باعتقاد [۱۶۰۰]  
 شد خاطرش ز نظم معالیت پر نکست  
 جز حضرت تو نیست مرادش درین جهان  
 اورا سفر خوشست بدیدار<sup>۱۵</sup> تو چنانک  
 در مدحت و ثنای تو طبع و ضمیر اوست  
 ز اقبال اوست آنکه گزیدست خدمت

مشهور در مداین و معروف در گور<sup>۱</sup>  
 با صحن آن<sup>۲</sup> بهشت برینست بی خطر  
 اکنافش از بدایع و اطرافش<sup>۳</sup> از صور<sup>۴</sup>  
 زین خوبتر مکان و پسندیده تر مقر  
 گر نزد حور عین رسد از حسن<sup>۷</sup> آن<sup>۸</sup> خبر  
 گویی بگریه از حسد آن همی مگر  
 شایسته تر همه<sup>۹</sup> بمعانی<sup>۱۰</sup> ز یکدگر  
 بیت الحرام حرمت و دارالسلام فر  
 اندر هوای تو جلی بر میان کمر  
 شد دفترش ز جمع معانیت پر فقر<sup>۱۲</sup>  
 جز خدمت تو نیست امیدش<sup>۱۳</sup> ازین<sup>۱۴</sup> سفر  
 در خدمت تو یاد همی نارد<sup>۱۶</sup> از حضر  
 چون برج پردراری و چون درج پردر  
 بر خدمت ملوک و سلاطین بحر و بر<sup>۱۷</sup>

۱- این بیت فقط در حاشیه نسخه لا دیده شده و در سایر نسخ نیست ۲- س، مل، او؛

ب: این ۳- س، لا، ب، مل، بر: اطرافش از بدایع و اکنافش ۴- این بیت

در «ج» نیست ۵- ج: ندیده ۶- مل: چشم جهان ندیده و نشنیده

گوش چرخ ۷- ب: جشن ۸- ج: این؛ بر: او ۹- لا: همی

۱۰- ج: شایسته تر معانی آنها ۱۱- ب: رتبت سبع الشداد؛ بر: زینت

۱۲- لا: زلفظ معانیت پر فقر؛ س، م، ب، ج: زجمع معانیت پر فقر؛ د: زجمع معانیت پر

فکر؛ بر: زلفظ معانیت پر گهر، فقره: بهترین بیت از قصیده را گویند ۱۳- س،

مل، بر، ب، م، مرادش؛ ج: در اصل مرادش و در زیر آن کلمه باخط دیگر: هوایش

۱۴- م، لا، ج، مل، بر: درین ۱۵- بر: زدیدار ۱۶- د، مل: نمی آرد

۱۷- دو بیت اخیر در نسخه بر نیست.

زیرا که تو عزیزی و ارباب فضل را      اندر جهان کس از تو ندارد عزیز تر  
 تا عاج را نباشد با ساج او<sup>۱</sup> قران<sup>۲</sup>      تا شیر را نباشد بر قیر<sup>۳</sup> او گذر<sup>۴</sup>  
 گوید در آفرین تو هر روز مدحتی      آراسته بگونه دیبای شوستر  
 اوصاف آن بدایع والفاظ<sup>۵</sup> آن ظرف<sup>۶</sup>      اوزان آن<sup>۷</sup> غرایب و ایات آن غرر  
 تا با قضا بود حیل عاقلان<sup>۸</sup> هیا      تا با قدر بود حکم عالمان هدر  
 پیوسته باد بنده فرمان تو قضا      همواره باد بسته پیمان<sup>۹</sup> تو قدر<sup>۱۰</sup>  
 فرخنده بر<sup>۱۱</sup> تو عید و پذیرفته از تو صوم  
 ایام تو مواسم<sup>۱۲</sup> اعیاد<sup>۱۳</sup> سر بسر

۶۲- مدح شمس الدوله فلاح الدین ابوالمعالی

حسین بن صاعد بن منصور بن محمد وزیر

بحر رمل مثنی مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

(\*) تا شد از باد خزان پر توده زر جویبار  
 کرد دزدیده پر<sup>۱۴</sup> از زر نرگس مشکین کنار

- ۱- ب : تا ساج را ؛ بر : با شاخ او      ۲- س ، مل : قرین      ۳- تا قیر را  
 ۴- س ، مل : تا شیر را نباشد با تیر او گذر ؛ ج ، لا : تا شیر را نباشد با قیر او گذر ؛ بر : تا  
 شیر را نباشد با غیر او گذر      ۵- م ، لا ، بر : الطاف      ۶- م ، د ، ب ، ج ، طرف ؛  
 بر : دور      ۷- مل ، ج : او      ۸- مل : غافلان      ۹- بر : ایوان  
 ۱۰- در لا بجای دو بیت اخیر از مصراع اول بیت اول و مصراع آخر بیت دوم یک بیت پدید  
 آمده است      ۱۱- بر : از      ۱۲- ب : مواسم      ۱۳- ج : مواسم و  
 اعیاد ؛ بر : مواسم عیدات      (\*) نسخ : لا ، د ، م ، س ، ب ، بر ، مل      ۱۴- د ، ب :  
 بردیده ؛ بر : ازدیده

گر بدزدی نرگس اندر بوستان شد متهم<sup>۱</sup>

بس چرا بی دست شد مانده دزدان چنار

چون خطیبان در لباس قیرگون شد زاغ و گشت<sup>۲</sup>

مجلس<sup>۳</sup> او طرف باغ و منبر او شاخ نار<sup>۴</sup>

وز برای استماع خطبه او ای عجب

سر پیش افکنده نرگس بر<sup>۵</sup> کنار جویبار

حمه دی در گرفت<sup>۶</sup> و دست آذر در نوشت

مطرح<sup>۷</sup> لعل از جبال و مفرش سبز از قفار

گشت جوشن پوش آب از هیبت او در غدیر

تا درخت بید شد در بوستان خنجر گذار<sup>۸</sup>

داشت گوش ارغوان حلقه ز لعل قیمتی

داشت دست یاسمین یساره ز در شاهوار

شد گسته<sup>۹</sup> حلقه آن از شمال زر فشان

شد شکسته<sup>۱۰</sup> یاره این از سحاب در نثار<sup>۱۱</sup>

بوستان از برگ<sup>۱۲</sup> و کوه از برف<sup>۱۳</sup> و گردون از غمام

گشت زرین فرش و سیمین حله<sup>۱۴</sup> و مشکین شمار<sup>۱۵</sup>

۱- بر : گر نبودی نرگس اندر بوستان چون متهم ۲- بر : گفت ۳- م : مسجد

۴- م : ب : شاخسار ؛ بر : شاخ دار ۵- م : بر : در ۶- س : مل : ب :

حمه دی در فکند ؛ م : حمله در فکند ۷- د : ب : مطرد ۸- د : گزار

۹- س : مل : نهفته ؛ ب : شکسته ۱۰- ب : گسته ؛ بر : کشفته ۱۱- مل : س :

زرنگار ۱۲- ب : برف ۱۳- د : برق ۱۴- لا : کله ؛ ب : حلقه

۱۵- لا : عذار ؛ بر : کنار



چون جهوداندر <sup>۱</sup> کنشت از باد جنبان شد <sup>۲</sup> درخت

ز آن قبل <sup>۳</sup> بر دوختند از برگه زرد اورا غیار <sup>۴</sup>

تامجزاً <sup>۵</sup> گشت بر کوه سیه برف سفید

شد بسان پیکر عَکّه بصورت کوهسار

هست پنداری بگرد مشک و آب زعفران

زاغ اندوده لباس و باغ آلوده دئار

این بلون عاشقان شیفته روز فراق

و آن بشکل عاصیان سوخته روز شمار

نا کشیده غم چرا شد روی آبی چون <sup>۶</sup> زریں

نا چشیده می چرا شد چشم نر گس پر خمار

چون شود بر <sup>۷</sup> برف چون کافور زاغ چون شب

گویى اندر دست <sup>۸</sup> موسی گشت ثعبان آشکار

گاه آن آمد که آن گوهر برافروزم کو

دارد از خارا مکان و دارد از آهن حصار

صورت او چون یکی بیجاده پیکر اژدها

در دم تاریک او موران زرین صد هزار

چون <sup>۹</sup> زریں بحر یاقوتین کف زریں نهنگ

بسدین قعر عقیقین موج انفاسین بخار <sup>۱۰</sup>

۱- د: جهودان در ۲- لا: لرزان ۳- م؛ ب: زآن سبب ۴- مل:

زان قبل بر دوختند از برگذر اورا غیار. این بیت در نسخه «بر» نیست ۵- م:

هویدا؛ بر: مجره ۶- بر: روی چون آبی ۷- لا، مل؛ بر: از ۸- بر:

در ۹- م: جوی ۱۰- مل: همچو زریں بحر یاقوتی کف سیمین نهنگ

بسدین قعر عقیقی موج انفاسی بخار بر: چون زریں بحر یاقوتین کف سیمین نهنگ

بسدی قعر عقیقین موج اسفانین بخار؛ لا: انفاسین

گه بود پر گوهر زر آب رنگ اورا نشیب  
گه بود پر لؤلؤ سیما بگون اورا کنار<sup>۱</sup>

چون یکی روضه زمرجان چون یکی دوحه<sup>۲</sup> زلزل  
از نجوم<sup>۳</sup> اورا ریاحین و زرجوم<sup>۴</sup> آنرا<sup>۵</sup> شمار<sup>۶</sup>

هست روزنهای حصنش<sup>۷</sup> گویی از سیمای او<sup>۸</sup>  
حلقهای درع خون آلود وقت<sup>۹</sup> کار زار

جرم او چون کهربایین<sup>۱۰</sup> چرخ<sup>۱۱</sup> یا قوتین نجوم  
فرق او چون سندروسین<sup>۱۲</sup> ابر شنکرفین<sup>۱۳</sup> مطار<sup>۱۴</sup>

پیکر او زر- صاف و چهره<sup>۱۵</sup> او لعل صرف  
افسر او مشک ناب و قوت او عود قمار<sup>۱۶</sup>

زات او رخشنده و پاک و بلند و رهنمای  
چون مبارک رای شمس دولت و شمع تبار

شخص او پیچنده<sup>۱۷</sup> و نالنده و لرزان و زرد  
چون بد اندیش علاء الدین<sup>۱۸</sup> خداوند کبار

- ۱- این بیت در نسخه «بر» نیست      ۲- بر : درجه      ۳- لا : رجوم      ۴- لا :  
نجوم      ۵- بر : اورا      ۶- س ، مل : شرار . بر : شمار      ۷- س ، مل :  
حصنش ؛ بر : چشمش ؛ ب : جشنش      ۸- ب : کو      ۹- م : روز      ۱۰- س ، د ،  
ب ، بر : کهربا و ؛ مل ، م : کهربای (= کهربایی) ؛ لا : جرم او کهربایین .  
۱۱- س ، ب ، بر : جزع      ۱۲- بر : بندروئین ؛ مل : سندروسی      ۱۳- مل ، بر :  
س ، لا ، ب : شنکرفی      ۱۴- س ، م : غیار ؛ ب ، بر : قطار      ۱۵- این بیت در «د»  
نیست      ۱۶- ب : بی خوانده ؛ مل : بی خنده      ۱۷- م ، لا : علاء دین ؛ ب :

صبر عالم بدر عالی بوالعالی آنک داد

ایزد او را رایت<sup>۱</sup> پیروز و رای بختیار<sup>۲</sup>

آن<sup>۳</sup> حسین صاعد منصور کز اقبال: اوست

نصرت ملک<sup>۴</sup> و سعود بخت<sup>۵</sup> و حسن روزگار<sup>۶</sup>

در بقای اوست آل مصطفی را احتشام

وز مکان اوست نسل مرتضی<sup>۷</sup> را افتخار

بی یسار فرخ<sup>۸</sup> او نیست خاتم را شرف

با یمین معطی او نیست در یارایسار

نسر طایر کمترین صیدهای او بود

گر کند روزی عقاب<sup>۹</sup> همتش قصد شکار

نی بگرید گاه مدحت جز بنام او قلم

نی بخندد روز عشرت جز ییاد او عقار<sup>۱۰</sup>

عدت رادی و ساز شادی او را همی

زر پدید آید ز سنگ و گل برون آید ز خار

ز آرزوی خدمت او نطقه<sup>۱۱</sup> نا بسته نقش

در رحم چون نقطه<sup>۱۲</sup> سیماپ گردد بی قرار

آب و باد و آتش و خاک از برای آن شدند

باک جرم و تیز گام و سرفراز و برد بسار

۱- بر: دولت      ۲- این بیت در «م» نیست      ۳- بر: او      ۴- مل، بر:

بخت      ۵- مل، بر: تخت      ۶- «س» مصرع دوم بیت قبل را در اینجا تکرار

کرده است      ۷- بر: مرتضا      ۸- ب: خرم      ۹- ب: عقاب

۱۰- لا: صورت

کز ضمیر وعزم و رای وحزم او آموختند<sup>۱</sup>

آن صفا و این نفاذ و آن زکا و این وقار<sup>۲</sup>

کرد قسم دوستان و بهره خصمان او

شائزده چیز مخالف خالق لیل و نهار

گنج ورنج و یسر و عسر و لطف و عنف گاه و چاه<sup>۳</sup>

ناز و آزمون ملک و هلك<sup>۴</sup> و بزم و رزم و نور و نار

[۱۶۵۰] وحی کرد ایزد بنحل و کرم و آهو و صدف

تا ز بهر مجلس او پرورند این هر چهار

در دهن شهد لطیف و در بدن قرّ دقیق

در گلودرّ خوشاب و در شکم مشک تثار

از نهیب مار پیکر نیزه<sup>۵</sup> او در فلات<sup>۶</sup>

وز هراس شیر شادروان او در مرغزار

گه شود چون نار تفته زهره جوشنده شیر

گه شود<sup>۷</sup> چون نار کفته مهره کوشنده مار

دوستانرا وقت سهو و دشمنانرا نزد<sup>۸</sup> کین

بندگانرا گاه پرو<sup>۹</sup> زایران را روز<sup>۱۰</sup> بار

۱- لا : کز ضمیر و حزم و رای و حزم آموختند ؛ س، م ، کز ضمیر عزم و حزم و رای او ...

مل : کز ضمیر وعزم و حزم و رای ... ۲- جای «آن» و «این» در دو نسخه بر، مل

عوض شده است ۳- لا : گنج ورنج و یسر و عسر و لطف و عنف و چاه و گاه ؛ مل، س :

رنج و گنج و عسر و یسر و لطف و عنف و چاه و گاه ؛ م : گنج ورنج و عسر و یسر و لطف و عنف و چاه و گاه و عسر و یسر و لطف و عنف و چاه ؛ بر :

گنج ورنج و یسر و عسر و لطف و عنف و چاه و گاه ؛ بر : رنگ و تنگ ۴- بر : رنگ و تنگ ۵- م، د : خامه

۶- بر : قلاب ؛ مل : قلات ۷- بر : بود ۸- پ، بر، مل : روز ۹- د، پ :

بزم ۱۰- بر، مل : گاه

قصر او بیت الحرام و بزم <sup>۱</sup> او ذات العمداد  
مخلق او حسن المآب و خشم او دارالبوار

ای خداوندی که خشم وجود و حلم و طبع <sup>۲</sup> تست  
نار فعل و آب و صف و خاک سان <sup>۳</sup> و بادوار <sup>۴</sup>  
نار خشم بی مدار (؟) و آب جودت بی کدر <sup>۵</sup>

خاک حلمت بی کثافت باد طبع <sup>۶</sup> بی غبار

از کرم آن را نبات و از لطف این را نسیم <sup>۷</sup>  
از امل این را سرشک و از اجل آنرا شرار  
شعله‌ی زین صد جحیم <sup>۸</sup> و ذره‌ی ز آن صد جبل <sup>۹</sup>

قطره‌ی ز آن صد فرات و نفحه‌ی <sup>۱۰</sup> زین صد بهار

بود ز اسلاف تو هر يك را بنوعی انفراد  
بود ز اجداد تو هر يك را بجنسی اشتهار  
بوعلی بود از کفایت خسروان را ملتجا

'بلحسن' <sup>۱۱</sup> بود از هدایت سروران را مستجار <sup>۱۲</sup>

از کریمان صاعده منصور <sup>۱۳</sup> را همتا نبود  
وز افاضل بود منصور محمد اختیار

۱- بر : رزم ۲- س ، بر ، مل : طبع و حلم ۳- بر ، مل : خاک سار

۴- بر : بردبار ۵- لا ، ب : کذر ؛ س ، مل : کران ۶- لا : لطفت ؛

ب : خاک طبع ۷- جای « این » و « آن » در مصراع اول دو نسخه « بر »

و « مل » عوض شده است ۸- بر : جهان ۹- م : قبل ۱۰- بر : جحیم

۱۱- م ، لا ، بر : نفحه ۱۲- س ، م ، بر ، د ، ب ، مل : بوالحسن ۱۳- بر :

افتخار ۱۴- بر ، ب ، مل : مسعود

این وزارت<sup>۱</sup> را مکان و آن امارت<sup>۲</sup> را مقرر

این سیاست را مآل و آن ریاست را مدار

آن معانی کاندیدین هر چار کس بودست جمع<sup>۳</sup>

کرد در اخلاق تو تنها مرکب<sup>۴</sup> کردگار

خامه توهست چون بدخواه تو با هشت وصف

من بگویم شرح آن پشت یکایک گوش دار<sup>۵</sup>

دو زبان بر سردوان بسته میان ناله کنان

زرد پیکر سر بریده روی تیره اشکبار<sup>۶</sup>

که مسیر او نماید سحر<sup>۷</sup> های مستمر

که صریر او گشاید حصنهای استوار

چون بگرید زار و بارد چون<sup>۸</sup> دل لاله سرشک

چهره دولت ز شادی بشکفتد چون لاله زار<sup>۹</sup>

روشن و سرخ و جوان و چشم و روی و طبع ملک

گرچه دارد لون زرد و شخص پیر<sup>۱۰</sup> و فرق تاز<sup>۱۱</sup>

۱- بر : ذرایت ۲- س ، لا ، بر : عمارت ۳- بر : چرخ ۴- ب : مرتب

۵- س ، مل : بر شمار ؛ بر : آشکار ۶- لا : دوزبان بر سردوان ناله کنان بسته میان

سر بریده روی تیره زرد چهره اشکبار ؛ این بیت در نسخه ب نیست ؛ بر :

دوزبان بر سردوان ناله کنان بسته میان سر بریده روی تیره زرد چهره آشکار

مل : دوزبان بر سردوان ناله کنان و تن ضعیف زرد پیکر سر بریده روی تیره اشکبار

۷- مل : بحر ۸- ب ، مل : خون ؛ بر : زار او چون در ۹- بر : نوبهار

۱۰- ب : شخص تیره ۱۱- لا : گرچه دارد روی زرد و شخص تیر و فرق تاز ؛

بر : فرق یار

گاه رَقاصی کند بی پای بر<sup>۱</sup> صحرای سیم

گاه غواصی کند بی دست در<sup>۲</sup> دریای قار<sup>۳</sup>

از سرشک او<sup>۴</sup> بود همواره دین با کفر جفت

وز مسیر او<sup>۵</sup> بود پیوسته شب با روز یار

گونه شمس و نهاد ماه نو دارد وزوست<sup>۶</sup>

شمس دولت بی کسوف و ماه ملت بی سرار<sup>۷</sup>

هست در ترتیب و در تهذیب<sup>۸</sup> ملک و دین ترا

چون عمر را<sup>۹</sup> درّه و چون مرتضی را ذوالفقار<sup>۱۰</sup>

ای جوانبختی که اندر چار موضع چار چیز

از نهیب جود<sup>۱۱</sup> تو خواهند دایم زینهار

در صدف در<sup>۱۲</sup> یتیم و در حجر لعل ثمین

در جبل سیم حلال و در زمین زر<sup>۱۳</sup> عیار

تو درخت دولتی در باغ اقبال<sup>۱۴</sup> و تراست

عدل بیخ و علم شاخ و جاه برگ وجود بار

زان پدید آورد یزدان<sup>۱۵</sup> چوب و آهن تا کنی

دوستان را در عتخت<sup>۱۶</sup> و دشمنان را بندودار

تا بچود و حلم<sup>۱۷</sup> با<sup>۱۸</sup> بحر و جبل کردی نسب

معدن زر شد جبال و مسکن<sup>۱۹</sup> در شد بحار<sup>۲۰</sup>

۱- م: در ۲- لا، بر: بر ۳- بر: دریای مار ۴- بر: این

۵- ب: مسیر او. بر: مسیر آن ۶- د، س، مل، بر، م، ب: گونه شمس و نهاد ماه دارد

روز و شب ۷- بر: بی نزار؛ باقی نسخ غیر از «د» شرار ۸- لا، د، ب: تهدید

۹- لا: محمد ۱۰- این بیت در «س» مل، بر: نیست ۱۱- مل: تیغ ۱۲- ب:

اخلاق ۱۳- بر: ایزد<sup>۱۴</sup> ۱۴- بر: در عتخت ۱۵- م: ب: تا بچود و علم؛ بر:

تا وجود و حلم ۱۶- م: بر ۱۷- س، ب: معدن زر جبال و مسکن در بحار

فرق رای و گوش بخت وساعد جاه تراست <sup>۱</sup>

مشتی تاج و ثریا قرطه ماه نو سوار

ای وجودت حجت صنع خدای مستعان

وی بحدوث <sup>۲</sup> حاجت خلق جهان مستعار <sup>۳</sup>

چون ز ظلمت ذات مهر و از کدر <sup>۴</sup> جرم سپهر

نفس <sup>۵</sup> تو خالی ز عیب و رای تو صافی ز عار

خلق را چون آتش و باد <sup>۶</sup> براهیم و مسیح

خاک پایت گلفشان <sup>۷</sup> و آب دستت جان سپار

نیست گردون معالی را چو رای تو شهاب

نیست میدان معانی را چو طبع من <sup>۸</sup> سوار

نام من مشهور گشت از خدمت <sup>۹</sup> تو در بلاد

صیت من <sup>۱۰</sup> معروف گشت <sup>۱۱</sup> از مدحت <sup>۱۲</sup> تو <sup>۱۳</sup> در دیار

نیست در عالم مرا جز خدمت <sup>۱۴</sup> تو هیچ شغل <sup>۱۵</sup>

نیست در گیتی مرا جز مدحت <sup>۱۶</sup> تو هیچ کار

بس که من در آفرینت شعرهایی گفته‌ام

باد رقت <sup>۱۷</sup> خاک عمر آتش صفات و آبدار <sup>۱۸</sup>

۱- بر : فرق راودوش بخت وساعد و جاه تراست ۲- بر : سجودت ۳- این بیت در

س، مل نیست ۴- لا : کبد. بر : در گنر ۵- لا : نقش ۶- بر : فقط

۷- ب : جان فشان ۸- س، مل، د، ب : تو ۹- بر : مدحت ۱۰- بر : تو

۱۱- ب : شد ۱۲- بر : خدمت ۱۳- بر : من ۱۴- ب، بر : مدحت

۱۵- م : کام ۱۶- بر : در خدمت ۱۷- س، مل : باد رافت ۱۸- بر :

آتش طبیعت آبدار



خدمت تو کرد خواهم تا بود جان در تنم<sup>۱</sup>

در ملا و خلوت<sup>۲</sup> و روز و شب و سر و چهار<sup>۳</sup>

ور نمانم<sup>۴</sup> در جهان، از نظم من در مدح تو

صد هزاران بیت ماند تا قیامت یادگار<sup>۵</sup>

تا بود همواره خاک و باد و آب و ناز را<sup>۶</sup>

لون تاری ذات صافی جرم جاری طبع حار

باد کینت نثار قهر و باد مهت آب نفع

باد نامت باد نشر<sup>۷</sup> و باد خصمت خاکسار

تا بگرید چشم ابر تیره چون چشم شمن<sup>۸</sup>

تا بخندد روی باغ تازه چون روی بهار<sup>۹</sup>

نیکخواه تو چو باغ تازه خندان باد و خوش

بد سگال تو چو ابر تیره گریان باد و زار<sup>۱۰</sup>

تو همیشه با نوای زیر و خصم تو چو زیر<sup>۱۱</sup>

زرد چهره زخم خورده زار و نالان و نزار<sup>۱۲</sup>

حاسدت را دل ز اندیشه چو چشم مورچه

دشمنت را رخ<sup>۱۳</sup> زخونابه چو پشت سوسمار

باد امروزت بر غم دشمنان بهتر زدی

باد امسالت بکام دوستان خوشتر<sup>۱۴</sup> زیار

۱- مل: بدن ۲- ۴- درخلا و درملا ۳- بیت اخیر در نسخه بر نیست ۴- بر:

مانم ۵- بر: آشکار ۶- ب: تا بود همواره خاک و آب و باد و ناز را ۷- بر:

بانشور ۸- بر: شمر. نسخ دیگر: سمن ۹- س، م، مل، بر، د، ب: نگار

۱۰- ب: بادزار ۱۱- بر: ابر ۱۲- س، م: تن نزار ۱۳- س، د، بر: دل.

در متن نسخه مل دل و در بالای آن رخ نوشته شده است ۱۴- مل: بهتر

۶۲- مدح شمس الدوله علاء الدین ابراهیم

سعید بن صافد بن منصور بن محمد وزیر

بحر رمل مثنی مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(۱) چیست آن مرغی که ناساید زمانی از نغیر<sup>۱</sup>

شخص<sup>۲</sup> اندوده بزر و فرقس<sup>۳</sup> آلوده بقیر

باتن<sup>۴</sup> باریک وز افعال<sup>۵</sup> او<sup>۶</sup> دولت سمین

بارخ<sup>۷</sup> تاریک وز آثار او<sup>۸</sup> ملت<sup>۹</sup> منیر

چون بنالد<sup>۱۰</sup> جسم او جسم هنر گردد قوی

چون بگرید چشم او چشم ظفر گردد قریر

گرچه بی گوشت، باشد در همه حالی سمیع

ورچه بی هوش، باشد از<sup>۱۱</sup> همه سری خیر<sup>۱۲</sup>

که معانی را خزانه گه امانی را دلیل<sup>[۱۷۰۰]</sup>

که مصالح را واسطه گه منایح<sup>۱۳</sup> را سفیر

صورت او بر مثال ماهی کورا بود

از شبه فرق وز زر اندام وز سیم<sup>۱۴</sup> آبگیر

(۱) نسخ : د، لا، بر، م، س، مل، ب، ج ۱- بر، ب، ج : صغیر ۲- ب، مل : شخص

۳- ب، مل : فرق ۴- بر، مل : تنی ۵- م : از افغان ۶- بر : آن

۷- لا، ج، بر، مل : بارخی ۸- بر : آن ۹- م : ملکی ۱۰- مل : بنالد

۱۱- ج : در ۱۲- مل : سری بصیر ۱۳- بر : چیزی خیر ۱۴- م : مفتاح

۱۴- بر : دم

سعی او بکشاید و تأثیر<sup>۱</sup> او بر هم زند  
کشوری گاه تحرّک لشکری گاه ضریر

که ببارد<sup>۲</sup> همچو دست مهتر عالم<sup>۳</sup> گهر  
که بر آرد همچو خصم مجلس عالی نفیر

هست چون برهان عیسی با نکو خواهان شاه  
هست چون ثعبان موسی با بد اندیشان میر

دین یزدان را علامک شهنشه را جمال  
ملت حق را شهاب اسلام باقی را نصیر<sup>۴</sup>

آن حسین صاعد منصور کورا در<sup>۵</sup> کرم  
ناورید اختر عدیل و نافرید ایزد نظیر

مهتری کاندز رضا و خشم و مهر و کین او<sup>۶</sup>  
کرد پنهان در ازل حکم خداوند قدیر

دولت حسن المآب و صولت سوء المذاب  
لذّت نعم الثواب و شدّت بئس المصیر

دهر بی فرمان او چون ناقه<sup>۷</sup> باشد بی زمام

ملک بی تدبیر او چون خامه باشد بی صریر<sup>۸</sup>

جز بیاد او<sup>۹</sup> نخندد لاله در فصل بهار

جز بمدح او نگرید خامه در دست دبیر

۱- م: برهان ۲- ب: نیازد ۳- ب: عالی ۴- دو بیت اخیر در نسخه

م نیست ۵- ج: از ۶- ب: کاندز رضا و مهر و خشم و کین او ۷- ب:

نامه ۸- م: ب: جامه باشد بی حریر . این بیت در نسخه ج نیست

۹- بر: آن

'خلق او گاه لطافت چون نسیم اندر صباح  
 خشم او گاه عداوت<sup>۱</sup> چون سموم اندر هجیر  
 از تف این باغ عمر دشمنان او<sup>۲</sup> خراب  
 وز دم آن شاخ عیش<sup>۳</sup> دوستان او نصیر  
 هست پیش قدرورای<sup>۴</sup> آن خداوند بزرگ<sup>۵</sup>  
 هست پیش علم و حلم<sup>۶</sup> آن هنرمند خطیر  
 نقطه چرخ برین و جمره<sup>۷</sup> شمس<sup>۸</sup> مضی،  
 قطره<sup>۹</sup> بحر محیط و زره<sup>۱۰</sup> کوه<sup>۱۱</sup> ثیر<sup>۱۲</sup>  
 در دل حساد<sup>۱۳</sup> او همواره<sup>۱۴</sup> باشد صاعقه  
 در دم اعدای<sup>۱۵</sup> او پیوسته<sup>۱۶</sup> باشد<sup>۱۷</sup> زمهریر<sup>۱۸</sup>  
 از حوادث جاه او درماندگانرا شد پناه  
 وز نواب جود او آزادگانرا<sup>۱۹</sup> شد مجیر  
 خصم او لرزان و ریزان و نزار و زرد گشت  
 همچو از باد بزان<sup>۲۰</sup> برگ رزان در ماه تیر  
 دشمن او بر مثال<sup>۲۱</sup> لاله دارد چار وصف  
 عمر کوتاه چاک دامن<sup>۲۲</sup> که وطن تیره ضمیر

- 
- ۱- بر : سیاست      ۲- م ، این      ۳- بر : عقل      ۴- س ، مل : جای و  
 رای : م ؛ رای و قدر ؛ لا ، ب ، بر : رای و جای      ۵- بر : جهان      ۶- لا ، س ،  
 مل : حلم و علم      ۷- ب : چهره      ۸- بر : بشیر . ثیر نام چند کوه در ظاهر  
 مکه . دو بیت اخیر در نسخه ج نیست و بیت اخیر در نسخه مل چنین است :  
 نقطه چون چرخ برین و جمره چون شمس مضی      قطره چون بحر محیط و زره چون کوه ثیر  
 ۹- ب : بدخواه      ۱۰- س ، مل : پیوسته ؛ ج : همیشه      ۱۱- مل : اعداد  
 ۱۲- س ، ب : همواره      ۱۳- بر : آید      ۱۴- این بیت در لا ناقص است  
 ۱۵- م : آوارگانرا      ۱۶- س ، مل ، بر : وزان ؛ ج : خزان      ۱۷- ج : در میان

از بهای اوست زرد و از نهیب اوست گوز<sup>۱</sup>  
 روی خورشید منیر و پشت گردون اثیر  
 ای ترا از هفت سیّاره خدای دادگر  
 داده گاه آفرینش هفت چیز ناگزیر  
 قوّت مریخ و فَرّ مه کمال آفتاب  
 قدر کیوان سعد هر مز<sup>۲</sup> لطف زهره عقل تیر  
 تا ترا حسّاد تو دیدند چون اجداد تو<sup>۳</sup>  
 راندن شغل ولایت را نشسته بر سریر  
 شد ز حسرت شخصشان اعجاز نخل خاویه<sup>۴</sup>  
 شد ز محنت<sup>۵</sup> روزشان یوماً عبوساً قمطریر  
 دشمنت پیوسته از بیم تو<sup>۶</sup> باشد در عنا  
 حاسدت همواره از ترس تو باشد در زحیر  
 که کند بیم تو این را چون جُمَل را کُل هلاک  
 که کند ترس تو آن را چون جمل را کِل اسیر<sup>۷</sup>  
 گر کشف گردد موافق با تو بر<sup>۸</sup> کوه حصین  
 و ر صدف گردد مخالف با تو در بحر قعیر  
 از خلاف تو کهر در کام این گردد خسک<sup>۹</sup>  
 وز وفاق تو حجر بر پشت آن گردد حریر<sup>۱۰</sup>

---

۱- بر: کوز ۲- س، مل: هرمس؛ بر: برجیس ۳- ج: تا ترا دیدند حساد  
 تو چون اجداد تو؛ بر: ... در اجزای تو ۴- م: نخل هاویه؛ ب: حاویه ۵- س: ه  
 مل: حیرت ۶- بر: دشمنت از بیم تو پیوسته ۷- بر: جبل را کان اسیر  
 ۸- ب، بر: در ۹- م: از خلاف تو کهر گردد بکام او خسک؛ لا: انخلاف تو کهر در  
 کام آن گردد خسک ۱۰- سه بیت اخیر در نسخه ج نیست

نیست با <sup>۱</sup> اسباب شادی يك نفس بدخواه تو

گرچه از غم بردلش تنگست <sup>۲</sup> عالم چون نقیر <sup>۳</sup>

از برای آنك دارد قامت و رخسار و اشك

چون خمیده چنگ <sup>۴</sup> و زرین <sup>۵</sup> ساغر و رنگین عصیر

در ازل دارنده عالم نبشت <sup>۶</sup> آنکه که نیز <sup>۷</sup>

بود نامخلوق و ناموجود فردوس و سعیر

بر کتاب نیکخواهانت لهم فیها نعیم <sup>۸</sup>

در <sup>۹</sup> برات بد سگالانت لهم فیها زفیر

گر بدین اندر رسالت را بود قدر عظیم <sup>۱۰</sup>

و ر بلك اندر وزارت را بود شأن کثیر <sup>۱۱</sup>

تو ز صلب آنکسی کو هست <sup>۱۲</sup> یزدان رارسول

تو ز نسل آنکسی کو بود <sup>۱۳</sup> سلطان را وزیر

گر فتد يك زره از طبع کریمت بر زمین

گر <sup>۱۴</sup> و زد <sup>۱۵</sup> يك نفقه <sup>۱۶</sup> از خلق لطیف بر غدیر <sup>۱۷</sup>

آب این گردد بیک ساعت ز طیب آن گلاب

خاك آن گردد بیک لحظت ز لطف این عبیر

۱- بر: نبینش، غیر از لا باقی نسخ: بی ۲- ب: گشت ۳- مل: سعیر

۴- بر: قد ۵- بر: فرزین ۶- س، ج: نوشت؛ ب: نسبت ۷- این مصرع

در لا ناقص است و در نسخه «بر» چنین است: در ازل دادند عالم را نصیب آنکه تیر

۸- لا، بر: دارالسلام ۹- لا، س، مل، بر: بر ۱۰- بر: قدری عظیم

۱۱- مل، س، لا: وقتی؛ ب: وقتی کبیر؛ بر: اجری کبیر ۱۲- ب: بود

۱۳- م: هست ۱۴- مل: و ر ۱۵- د، ج، ب، بر: لا: رود

۱۶- لا، بر، م، ب: نفقه ۱۷- بر: قدیر

هست با طبع جواد و همت والای تو  
مایه دریا قلیل و پایه گردون قصیر<sup>۱</sup>

گاه تقریر سخای<sup>۲</sup> تو زبان گردد فصیح

گاه تحریر عطای تو بنان گردد حسیر<sup>۳</sup>

از نسیم خلق تو گلشن<sup>۴</sup> شود سنگ اصم

وز جمال خلق تو روشن شود چشم ضریر

ای ز مدحت خاطر من چون نافه مشک ختن<sup>۵</sup>

وی ز شکرت دفتر من چون حقه<sup>۶</sup> در نثیر<sup>۷</sup>

در<sup>۸</sup> ثنا و خدمت<sup>۹</sup> تو بخت و دولت شد مرا

این بهروزی کفیل و آن پیروزی<sup>۱۰</sup> بشیر

نام من در شرق و غربست از مدیحت مشتهر

صیت من در بحر و بر<sup>۱۱</sup>ست از قبولت مستطیر

جز ثنای تو نکویم از شریف و از وضع<sup>۱۲</sup>

جز هوای تو نجویم از صغیر و از کبیر<sup>۱۳</sup>

فکرت من گرچه و هاجست چون برق ذکی

خاطر من گرچه مواجست چون بحر غزیر<sup>۱۴</sup>

۱- این بیت در نسخه «بر» نیست ۲- م : ثنا ۳- مل : بر : خبیر

س : اجیر ؛ این بیت در نسخه ج نیست ۴- ب : گردون ۵- س : مل : تبت

۶- بر : حلقه ۷- لا : شبیر . این بیت در نسخه ج نیست ۸- مل : از

۹- م : بر : مدحت ۱۰- س : مل : این پیروزی کفیل و آن بهروزی

۱۱- ج : مل ، بر : بروبحرست ۱۲- م ، س ، ب ، از وضع و از شریف . مل :

بروضع و برشریف ۱۳- مل : از کبیر و از صغیر ۱۴- س : م ، ج : غدیر ؛

مل : قعیر ؛ لا : غربر ؛ ازین بیت تا آخر قصیده از نسخه «بر» افتاده است .

منزوی باشم همیشه تا نباید رفتن  
نزد مسدوح لئیم و بش مخدوم حقیر

ز آنك يك زرّه قناعت نزد ارباب خرد<sup>۱</sup>

مهرتر از ملك<sup>۲</sup> عظیم و بهتر از مال کمتر

گرچه از روی اسامی مشرق و مغرب پرست<sup>۳</sup>

از امیران سرافراز و ملوک شهر گیر<sup>۴</sup>

هر که دارد توشه‌یی حالی توویرادان ملك

هر که دارد گوشه‌یی خالی توویراخوان<sup>۵</sup> امیر<sup>۶</sup>

گرندارم بهره‌یی از خواسته در خورد خویش

تا ترا اندر گمان نایب<sup>۷</sup> که من هستم فقیر

ز آنك دادست اینزد عالم چهار آلت مرا

سر بسر شایسته و زیبا و خوب و دلپذیر<sup>۸</sup>

[۱۷۵۰] نظم چون در خوشاب و نثر چون زرّ مذاب

كلك چون نجم شهاب و طبع چون ابر مطیر

از بلا چون چار پیغمبر سلامت یافتم

نسا، را دولت بسوی خدمت تو شد مشیر

۱- س، مل : هنر ۲- س، مل : مهرتر از ملك عظیم و بهتر از ملك کبیر ؛ درلا

این مصراع ناساست ؛ ب : مهرتر از ملك عظیم و بهتر از مال کبیر ؛ بهتر از مال عظیم

و خوشتر از مال کبیر ۳- س، مل : یکبست ۴- م : از ملوک سرفراز و از

امیر شهر گیر ؛ ج : از امیر سرفراز و از ملوک شهر گیر ؛ مل : از امیران سرفراز و از ملوک

شهر گیر ۵- از ج ، م است ، باقی نسخ : دان ۶- این بیت در لا بست

۷- د : تا ترا ناید گمان اندر ۸- مل : دلپذیر



چون نجات آدم ز غربت چون خلاص احمد ز غار  
چون امان یونس ز ماهی چون فرج یوسف ز بیر

تا همیشه آسمان را بر زمین باشد مدار

تا همیشه آفتاب <sup>۱</sup> اندر فلک دارد مسیر

حسادت را از مدار آن <sup>۲</sup> نحوست باد یار

ناصحت را از مسیر این <sup>۳</sup> سعادت باد تیر

در هوای خدمت تو <sup>۴</sup> سال و مه خرد و بزرگ

در بُنا و مدحت تو روز و شب بُرنا و پیر

پشت چفته <sup>۵</sup> چون کمان، چون رمح بر بسته میان

دل پراز گوهر چو تیغ و لب گشاده همچو تیر <sup>۶</sup>

جاودانه از سماع چنگ و عود و زیر و نای

مجلس تو پر نوا <sup>۷</sup> لحن و دستان و صفیر <sup>۸</sup>

دشمنت را گوژ و سوراخ و نگون و تافته

قدچو چنگ و دل چو نای و سرچو عود و تن چو زیر

باد داریم تا بر آید آفتاب از تیغ کوه

کوه حزم تو متین و تیغ عزم تو طریر

روزه و عید تو <sup>۹</sup> مقبول و همایون و ترا

روز و شب گردون مطیع و سال و مه یزدان ظهیر

۱- م : تا مدار این آفتاب ۲- ج، مل : این ۳- ج، مل : آن ۴- مل : در هوا

و خدمت تو ۵- س، م، لا، مل : خورد ۶- مل : خفته ۷- م : لب پراز خنده

چو تیر ۸- د، لا، بر : پر نوا ۹- دو بیت اخیر در نسخه ب نیست

۱۰- مل : روز و عید جمله

۱۴- مدح شمس الملک یمن الدواہ و امین الملک

شہاب الدین طغرل تکین (قماروی بن آکنجی)

بحر رمل مثنیٰ محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(۲۴) مرکز فتحست و گنج نصرت و کان ظفر

رایت پیروز ملک افروز شاہ دادگر

رایت ویرا بود ہر جا کہ باشد لشکرش<sup>۱</sup>

فتح ہمراز و ظفر ہمراہ<sup>۲</sup> و نصرت راہبر

وارث گنج و نگین میر اجل طغرل تکین<sup>۳</sup>

پہلوان ملک ایران شمس شاہان بشر

سید میران<sup>۴</sup> شہاب الدین کہ عکس تیغ اوست

چون شیاطین را شہاب اعداش را گاہ ضرر

آن یمن دولت و دولت فرودہ زو محل<sup>۵</sup>

آن امین<sup>۶</sup> ملت و ملت گرفتہ زو خطر

میر فرزانیہ قماروی بن آکنجی<sup>۷</sup> کہ داد

ایزد اورا فضل بر شاہان عالم سر بسر

(۲۴) نسخ : لا، د، م، س، ب، مل، بر ۱- بر : لشکرش ۲- د، م : فتح ہمراہ و

ظفر ہمراز ۳- م : طغرل تکین میر اجل ؛ ب : طغرل تکین ۴- لا، بر : ایران

۵- د : شرف ۶- لا : امیر ۷- لا : قماروی ابن آکنجی ؛ د : قماروی ابن آکنجی ؛

ب : قماروی بر از گنجی ؛ مل : قماروی ابن انکیچی ؛ س : قماروی ابن انکیچی ؛ بر :

مادی ابن آکنجی ؛ م : میر فرزانیہ شہاب دین و دولت آن . . .

چون سمارا بر زمین و چون صبارا بر ظلام<sup>۱</sup>

چون صبارا بر سموم و چون صفارا بر کدر<sup>۲</sup>

روزگار از خدمت درگاه او جوید شرف

آسمان از ضربت<sup>۳</sup> شمشیر او خواهد حذر<sup>۴</sup>

بی رضای او همه<sup>۵</sup> کردارها باشد هیا

بی ثنای او همه<sup>۶</sup> گفتارها گردد هدر

زوست نامی ملک و سامی دولت و باقی هدی<sup>۷</sup>

همچو جسیم از جان و فرق از انس و چشم از بصر

زوست<sup>۸</sup> روشن صدور و لامسند<sup>۹</sup> و زیاسریر

چون سپهر از مهر و عقد<sup>۱۰</sup> از گوهر و باغ از شجر

حبّذا این باره دلدل تک شب‌دیز رنگ

کز نهیب نعل او گوید زمین این المفر

تیز گوش اندر تحرك بجر جوش اندر مصاف

سخت کوش اندر و غا بسیار هوش اندر سفر<sup>۱۱</sup>

از غبار او بود چشم فلك پیوسته کور

وز صهیل او بود گوش سمک<sup>۱۲</sup> همواره کر

نعل او عیوق<sup>۱۳</sup> سیما شخص او مریخ زور

طبع او ناهید رامش<sup>۱۴</sup> رونی او خورشید فر

۱- س، مل، بر: ظلم ۲- این بیت در لا نیست ۳- م: نصرت ۴- در چهار

نسخه بر، م، ب، د: نظر؛ لا: ظفر؛ مل: در متن بطرو در حاشیه حذر ۵- م: همی

۶- مل، بر: باشد ۷- بر: شرف ۸- بر: اوست ۹- بر: رتبه ۱۰- بر:

عقل ۱۱- این بیت در لا نیست ۱۲- بر: فلك ۱۳- بر: بدماه

۱۴- د: نازش

ای خصال تو چو اجرام و معالی چون بروج  
وی رسوم تو چو ارواح و معانی چون صور

از درفش لشکر تو دوستان یابند خیر

وز درخش خنجر تو دشمنان بینند شر

همچو شیر و پیل شادروان و گرمابه<sup>۱</sup> شوند

پیش تیغ و نیزه تو پیل مست و شیر نر

با سخای دست تو يك دم<sup>۲</sup> نباشد پایدار

بحر لؤلؤ گنج گوهر کان نقره کوه زر<sup>۳</sup>

روز حربت چون کشف از بیم جان خویشان

گردد اندر سنگ پنهان اژدهای جان شکر<sup>۴</sup>

کی شدی واجب بر آتش سجده کردن خاک را

گر نبودی نسبت تو در ازل بابوالبشر<sup>۵</sup>

گر اجازت یابد از رای رفیعت آفتاب

پیش تو آید چو جوزا بر میان بسته کمر

خشم آرد در نشیب و جود آرد بر فراز

از سر گردون نجوم و از بن دریا در<sup>۶</sup>

از نهیب خنجر قسامت بخم دارد فلک

وز غبار لشکرت بر رخ کلف دارد قمر

۱- مل، بر، لا، س: همچو پیل و شیر شادروان گرمابه ۲- لا، س، مل، بر، ب،

یکسان ۳- م: کوه نقره کان زر ۴- لا: دلشکر، م: در میان سنگ

پنهان اژدهای جان شکر. ابن بیت دو نسخه «بر» نیست ۵- بر: باب البشر

۶- م: کهر

پرورند آرایش بزم ترا دایم همی

آب درّ و سنگ لعل<sup>۱</sup> و نافه مشک و نی شکر

مرکز انوار شد گردون ز بسیاری که رفت

روز جنگ از آتش شمشیر تو بروی شرر

اندر آن وقتی که گردد در مصاف کارزار<sup>۲</sup>

گرد ابر و کوس رعد و تیغ برق و خون مطر

زخ برافروزد ز جنگ و سر برافرازد ز کین<sup>۳</sup>

خنجر سیماب رنگ و نیزه زهر آب سر

گر تواند آسمان گردد، صلاح خویش را

از فرع چون ناقه صالح نهان اندر خنجر

در<sup>۴</sup> میان گرد تیغ و بر کران تیغ خون

چون کواکب در سحاب و چون شقایق در خضر

بحر گردد چون حصار و کوه گردد چون حرس<sup>۵</sup>

بر<sup>۶</sup> نهنگ جان ستان و بر<sup>۷</sup> پلنگ کینه ور

گرد بر گردون رود چندانک عزرائیل را

گاه جان بردن نباشد از میان آن گذر

کوه ثابت بر زمین لرزان چو سیماب<sup>۸</sup> از نهیب

نسر طایر بر فلك پنهان چو سیمرغ از حذر

بر حسام نیل رنگ و جوشن پیروزه گون<sup>۹</sup>

بیخته شنکرف ناب و ریخته مرجان تر

۳- بر : رخ برافروزد ز کین

۲- مل : روزگار

۱- س، لا : لعل سنگ

۵- لا، مل : بر : جرس

۴- لا، بر : از

و سر برافرازد ز جنگ

۹- پ : پیروزه رنگ

۸- بر : بیدل

۷- بر : وز

۶- بر : از

طبع قومی پر<sup>۱</sup> نشاط و بخت قومی بر<sup>۲</sup> نشیب .

کار جمعی با<sup>۳</sup> نظام و جان بعضی در خطر

این بر آورده خروش و آن فرو برده<sup>۴</sup> نفس

این بر آهخته حُسام و آن بیفکنده سپر

چون پدید آید لوای رایت منصور تو<sup>۵</sup>

در زمان گردد سپاه دشمنان زیر و زبر

هر که بگریزد بر آنجا<sup>۶</sup> از تو، هم قانع بود<sup>۷</sup>

گر بصد مَت<sup>۸</sup> گذارد مالک او را در سقر

ای بیفکنده ز بیم تیغ تو در مرغزار

وی نهان کرده ز ترس تیر تو در مستقر

یوز پنج گداز دندان گداز<sup>۹</sup> بچه پیل شک

[۱۸۰۰]

شیر زهره ببر ناخن مار مهره مرغ پر<sup>۱۰</sup>

وقف شد بر تو جلالت چون شجاعت بر علی

ختم شد بر تو سخاوت چون صلابت بر عمر<sup>۱۱</sup>

دادت دایم گرامی تر ز فرزند عزیز

پادشاه شرق و غرب و شهریار بحر و بر

۱- د: در؛ م: با ۲- لا: در ۳- مل، بر، لا، س: بعضی در؛ م، ب: بعضی با؛

د: جمعی در ۴- بر: بر آورده نفیر ۵- بر: او ۶- مل، بر: از آنجا

۷- م: شود؛ مل: بی شک اوقانع بود ۸- بر: گرهی منزل ۹- س: باز

۱۰- دو بیت اخیر در نسخه ب بصورت یک بیت در آمده است:

ای بیفکنده ز بیم تیغ تو در مرغزار  
شیر زهره ببر ناخن مار مهره مرغ پر

این دو بیت در نسخه بر نیست ۱۱- لا: صفر

لاجرم گشت از رضای او روان فرمان تو  
بسر ولایات بزرگ و شهرهای معتبر

تا بنزدش بیشتر باشد ترا هر روز حق<sup>۱</sup>  
بایگاه تو<sup>۲</sup> بود در مجلس او بیشتر

خسروا اکنون که شد چون طبع تو خرم جهان  
مطرب خوش خوی<sup>۳</sup> خواه و باده خوشبوی خور

راغ شد آراسته چون بارگاه خسروان  
باغ شد پیراسته چون کارگاه شوشتر

هر سپیده دم کنون در بوستان و گلستان  
خیزد از صلصل نفیر و آید از بلبل نفر<sup>۴</sup>

گلبنان<sup>۵</sup> چون لعبت نوشاد نازان برچمن<sup>۶</sup>  
قمریان چون عاشق ناشاد<sup>۷</sup> نالان در سحر<sup>۸</sup>

مُل چو اشك عاشقان ناشکیب آمد برنگ  
گل چو روی لعبتان دلفریب آمد<sup>۹</sup> بیر

نه بود بی گل درین هنگام<sup>۱۰</sup> مجلس را نظام<sup>۱۱</sup>  
نه شود<sup>۱۲</sup> بی مُل درین ایام مردم را بسر

۱- د : در حاشیه حق و در متن قدر . ۲- بر : او ۳- د ، م : خوش گوی

۴- لا : از بلبل نفیر و آید از صلصل نفر ۵- م ، ب : گلستان ؛ س ، مل : بلبلان

۶- بر : چون لعبتان شادی کنان اندرچمن ۷- از نسخه م است باقی نسخ : نوزار

۸- بر : قمریان چون عاشقان نالان همی اندر سحر ۹- لا : آید

۱۰- م : ایام ۱۱- م : نشاط ۱۲- لا : بود ؛ بر : رود

ای خداوندی که رایت را صنیعت شد فلک<sup>۱</sup>  
وی خردمندی که طبعت را طبیعت شد هنر

چون مدینه از حضور خاتم پیغمبران

یافت خوارزم از حضور توفضیلت بر<sup>۲</sup> کور<sup>۳</sup>

گشت ببادارالسلام از دولت تو هم صفات

گشت بایت الحرام<sup>۴</sup> از حرمت تو هم سیر

خاکهای این شد از فرت عبیر اندر فلات

آبهای آن شد از خلقت گلاب اندر شمر<sup>۵</sup>

عدل را اکناف آن از سیرت تو شد مقام<sup>۶</sup>

سعد را اطراف آن از طلعت<sup>۷</sup> تو شد مقر

ای شده رای تو در عالم پیروزی<sup>۸</sup> علم

وی شده نام تو در گیتی بیروزی<sup>۹</sup> سمر

گر تن من دور از آن شخص گرامی نیستی

از جرب در تاب و رنج و از کرب بی خواب و خور

از برای خدمت تو زیر ران آوردمی

بارۀ جیحون گذار و چرمۀ<sup>۱۰</sup> هامون سپر

چون حضور من بدر گاهت کنون ممکن نگشت<sup>۱۱</sup>

نظم کردم در مدیحت بیت چندی<sup>۱۲</sup> مختصر

۱- س، لا، مل، بر : ملک؛ م : رضیعت شد فلک ۲- س : از ۳- مل : سرپرست؛

بر : بیشتر ۴- د، س : بیت الحرم ۵- ب : سمر ۶- ب : مقیم

۷- م : حرمت ۸- بر : پیروزی ۹- بر : پیروزی ۱۰- بر : حره

۱۱- لا، بر : نشد ۱۲- لا، م، بر : چندبیت



گر بود در مجلس والای تو آنرا <sup>۱</sup> قبول  
 در جهان نامم شود چون دولت تو مشتهر  
 در ضمیر و خاطر و دیوان و طبع من شوند  
 از ثنا و مدح و شکر و آفرینت بی خطر <sup>۲</sup>  
 درجهای پیر جواهر بُرجهای پیر نجوم  
 مَرجهای پیر ریاحین درجهای <sup>۳</sup> پیر غرر <sup>۴</sup>  
 بعدازین تا زنده باشم هر زمان در مدح تو  
 خدمتی سازم جدا و مدحتی گویم <sup>۵</sup> دگر  
 پر ز اوصاف <sup>۶</sup> بدایع همچو اطراف چمن <sup>۷</sup>  
 پر ز اصناف مدایح همچو اصداف گهر  
 تا بآب اندر بود همواره <sup>۸</sup> از سردی نشان  
 تا بنار اندر بود پیوسته از گرمی اثر  
 سرد باد از آب حسرت حاسدانت <sup>۹</sup> را نفس  
 گرم باد از نار محنت دشمنانت <sup>۱۰</sup> را جگر  
 بنده بزم بهشت و ستخره رزمت فلك  
 بسته عزم قضا و سقیه حزمت <sup>۱۱</sup> قدر  
 گرد میمون موکب تو سرمه چشم امل  
 نعل گلگون مرکب تو حلقه گوش ظفر

---

۱- ب: اورا ۲- ب، مل: در ثنا و آفرین و شکر مدحت بی خطر ۳- کاغذ و طومار،  
 قصیده و نثری که بر کاغذ نویسد و جهت اظهار کمال همیشه با خود دارند ۴- بر: در ریاض  
 بر ریاحین در جهان پر در ۵- لا: مدحتی سازم جدا و خدمتی گویم دگر ۶- م: اصناف  
 ۷- بر: پر ز اطراف بدایع همچو اوصاف چمن ۸- لا: پیوسته ۹- بر: دشمنانت  
 ۱۰- بر: حاسدانت ۱۱- لا: شعبه حزمت؛ مل: سفته حزمت؛ بر: خسته حزمت

۶۵ مدح دین الدین، والدین سلطان منجیر و امیر فلک الدین

حلی باریک و تنیت فتح خور

بحر دمل مشمن مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(۶۵) تاملزه باشد از تحویل حکم کرد گار  
 خسرو عادل معز الدین والدینا که هست  
 آن خداوندی که خان و قیصر و فقور و رای<sup>۱</sup>  
 این یکی طاعت نمای و آن یکی جزیت<sup>۲</sup> پذیر  
 متفق بودند یکچندی همه اهل نجوم  
 شده همه احکامشان باطل زفر- پادشاه  
 گر ز دور آسمانست وز سیر اختران  
 آسمان را روز و شب جز خدمت او نیست شغل  
 و رجز این باشد هراس و باس او دارند باز  
 دولت او تا بنفخ صور<sup>۳</sup> باشد مستقیم  
 تا نصیر او بود همواره رب العالمین  
 بود خواهد این از تبدیل ملک، شهریار  
 اهل دین و خلق دنیا را معین و مستجار  
 در مظالم گاه او باشند دایم هر چهار  
 این یکی خدمت گزار<sup>۴</sup> و آن یکی رشوت سبار  
 کاضطرابی در جهان آید بحکم اضطراب<sup>۵</sup>  
 شده همه اقوالشان بهتان ز فضل<sup>۶</sup> کرد گار  
 خیر و شر و نفع و ضرر و سعد و نحس و فخر و عار  
 اختران را سال و مه جز طاعت او نیست کار  
 اختران را از مسیر و آسمان را از مدار<sup>۷</sup>  
 نعمت او همچو کوه طور باشد پایدار  
 تا مشیر<sup>۸</sup> او بود پیوسته میر کامکار

(۶۵) نسخ: د، لا، س، م؛ ب، مل، بر ۱- لا، م، بر: فقور چین ۲- مل: فرمان؛

بر: جرعت ۳- بر: فرمان گذار، مل، ب: خدمت گذار ۴- بر: آن دگر

۵- مل، س: کرد گار ۶- بر: فیض ۷- از مصراع اول دو بیت اخیر و مصراع

دوم بیت دوم در لا یک بیت ساخته شده است ۸- س، لا، ب: نفخ الصور ۹- بر: بشیر

دین یزدان را فلک شاه جهان را بار بک  
 نایب سلطان علی کو کرد با اعدا<sup>۲</sup> بتیغ  
 اوست از میران جیوش المسلمین را پهلوان  
 دوش ملک پادشاه را همت او طیلان  
 حلم او پاینده خاک واسب<sup>۴</sup> او پوینده باد  
 نه سحاب مهر او را جز امل باشد سرشک  
 مرکب او گریگاه حمله نعلی بفکند  
 همچو سیمرخ از نهیب تیر او در بادیه  
 در سمران گرز مهـره گردد ناپدید  
 ای ز بزم دوستان همواره در دارالسلام  
 صغوه‌یی کز گوشه قصر تو برد بر هوا  
 از سر تیغ زمره رنگ مار آسیب تو  
 ز آن ز سنگ خاره آمد معدن سیم سفید  
 کاین زیم بدل دست تو شدست آنرا پناه  
 تو مبارک خدمتی بر پادشاه نیک‌خواه  
 اندر آن وقتی<sup>۱۲</sup> که سوی غور بردی از هری<sup>۱۳</sup>  
 چیره‌دستانی که غار از شخصشان<sup>۱۵</sup> گشتی چو کوه  
 عز او<sup>۱</sup> نامش ترک اقبال او نامستعار  
 آنک با کفار هم نامش بزخم زوال فقر  
 اوست از شاهان امیر المؤمنین را اختیار<sup>۳</sup>  
 گوش دین مصطفی را سیرت او گوشوار  
 خلق او سازنده آب و خشم او سوزنده نار  
 نه شراب کین او را جز اجل باشد خمار  
 ز آن کند کف الخضب خویشت را گردون سوار  
 همچو سیماب از هراس تیغ او در مرغزار  
 در تن شیران شرزه زهره گردد بی قرار  
 وی ز رزم دشمنان پیوسته در دار البوار<sup>۵</sup>  
 نسر طایر را کند در<sup>۷</sup> گنبد گردان<sup>۸</sup> شکار  
 بر کد<sup>۹</sup> سندان چو از عکس زمره چشم مار<sup>۱۰</sup>  
 ز آن ز خاک تیره آمد مسکن زر عیار  
 و آن ز ترس جود طبع تو شدست آنرا حصار  
 تو همایون طلعتی بر شهر یار حق گزار<sup>۱۱</sup>  
 لشکری کز تیغشان عالم گرفتند اعتبار<sup>۱۴</sup>  
 باد پایانی که کوه از نعلشان گشتی<sup>۱۶</sup> چو غار

دین یزدان را فلک شاه جهان را بار بک  
 نایب سلطان علی کو کرد با اعدا<sup>۲</sup> بتیغ  
 اوست از میران جیوش المسلمین را پهلوان  
 دوش ملک پادشاه را همت او طیلان  
 حلم او پاینده خاک واسب<sup>۴</sup> او پوینده باد  
 نه سحاب مهر او را جز امل باشد سرشک  
 مرکب او گریگاه حمله نعلی بفکند  
 همچو سیمرخ از نهیب تیر او در بادیه  
 در سمران گرز مهـره گردد ناپدید  
 ای ز بزم دوستان همواره در دارالسلام  
 صغوه‌یی کز گوشه قصر تو برد بر هوا  
 از سر تیغ زمره رنگ مار آسیب تو  
 ز آن ز سنگ خاره آمد معدن سیم سفید  
 کاین زیم بدل دست تو شدست آنرا پناه  
 تو مبارک خدمتی بر پادشاه نیک‌خواه  
 اندر آن وقتی<sup>۱۲</sup> که سوی غور بردی از هری<sup>۱۳</sup>  
 چیره‌دستانی که غار از شخصشان<sup>۱۵</sup> گشتی چو کوه

[۱۸۵]

- ۱- لا؛ بر : عزتش ؛ ب : عرش او  
 ۲- مل : اعدا را  
 ۳- بر : بخنبار  
 ۴- د : حزم او پاینده خاک و عزم  
 ۵- بر : دار الفرار  
 ۶- مل : در  
 ۷- مل، ب : بر  
 ۸- مل، بر : گردون  
 ۹- م، بطرقه  
 ۱۰- بر : تیره  
 ۱۱- مل، بر : گذار  
 ۱۲- مل : روزی  
 ۱۳- لا : غزو و بروری از هراة  
 ۱۴- ب : اختیار؛ بر : گرفتنی اعتبار  
 ۱۵- ب : دستشان  
 ۱۶- بر، د، مل، س، م : گشتی

با پلنگان آشنا بوده بر اطراف جبال  
 غوریان چون یافتند از مقدم تو <sup>۲</sup> آگهی  
 و آنکهی تابنده و برنده شد چون <sup>۴</sup> نجم و رجم  
 کوه رنگین شد چنان از خون که گفتی <sup>۶</sup> ای عجب  
 خنجر زهراب <sup>۱</sup> داده برق الماسی فروغ  
 کوسهادر معر که <sup>۱۱</sup> بر یاغیان نالنده سخت  
 عمر اعدا چون بقای لاله و از گرد و خون  
 ضربت خنجر بهر خنجر فرو برده نفس  
 خون چکان چون لاله از برنده تیغ هندوی  
 از سمک تابرساک الماس رنگ <sup>۱۵</sup> از بس حسام  
 روبه از چوبه رنگ و دستهای بجاده پوش <sup>۱۶</sup>  
 ای بساکس <sup>۱۹</sup> کز نهیب رمح و زخم کز گشت <sup>۲۰</sup>  
 کوههای <sup>۲۱</sup> را سخا از شمشیر تو شد چون مفاک <sup>۲۳</sup>  
 تو بدان آتش فشان <sup>۲۴</sup> باد زخم آبدار

با نهنگان آشنا کرده در <sup>۱</sup> اکناف بحار  
 بر سر کُسهارها رفتند مردی <sup>۳</sup> صدهزار  
 تیغها در رزمگاه <sup>۵</sup> و نیزها در کارزار  
 کشت هر لعلی که در <sup>۷</sup> اجزای آن <sup>۸</sup> بود آشکار  
 ناچرخ سیماب چهره ابرشگر فی قطار <sup>۱۰</sup>  
 تیغدار حربگه <sup>۱۱</sup> بر طاغیان گرینده زار  
 چون دل آن آسمان و چون رخ این کوهسار  
 قوت ناوک زهر تارک بر آورده دمار  
 بر مثال ژاله از بارنده <sup>۱۳</sup> میغ نوبهار <sup>۱۴</sup>  
 وز ثریا تا ثری انقاس گون از بس غبار  
 تیغها پیروزه گون <sup>۱۷</sup> و نیزها <sup>۱۸</sup> سیاره وار  
 جان او تفته چونار و مغز او گفته چونار <sup>۲۱</sup>  
 حصنهای شامخ از تدبیر تو شد چون قفار  
 بی عدد بر هم فکندی زان گروه خاکسار

- ۱- بر: بر ۲- مل، لا، س، ب: او ۳- لا، مل، س، ب: مردان؛ بر: مردم  
 ۴- مل، لا، س، ب، بر: برنده همچون ۵- مل، لا، س، ب: رزمها و  
 ۶- مل، س، م، ب، بر: گویی ۷- لا: بر ۸- ب: او ۹- ب:  
 الماس ۱۰- بر: مطار ۱۱- بر: حربگه ۱۲- بر: رزمگاه  
 ۱۳- بر: گرینده ۱۴- لا: میغ آبدار؛ د: بجای سه بیت اخیر این بیت را داد:  
 عمر اعدا چون بقای لاله از برنده تیغ  
 ۱۵- لا: گون ۱۶- م: گون ۱۷- م: پوش ۱۸- ب، مل: تیرها  
 ۱۹- بر: شخص ۲۰- بر: گرز تست ۲۱- ب، بر: جان او چون تفته  
 نار و مغز او چون گفته مار ۲۲- بر: گوشهای ۲۳- مل: چون شد مفاک  
 ۲۴- مل، بر، لا، ب: آتش فشان چون

وز سر شمشیر دادی ما بقی را زینهار  
 با جفا جو یان لطف کردی بگاه اقتداز<sup>۱</sup>  
 تیغشان خار اشکاف و تیرشان سندان گذار  
 قوت رستم دل بیژن تن اسفندیار  
 در زمان<sup>۲</sup> برهم فکندی کشوری ز آن<sup>۳</sup> هر سوار<sup>۴</sup>  
 بنده وار آمد بطاعت پیش تو بی انتظار  
 دیر زی ای حافظ تو عالم سر و چهار<sup>۵</sup>  
 کس ندید و کس نخواهد دید<sup>۱۱</sup> تار و ز شمار  
 گر ترا سَرّی نبودی با خدای برد بار  
 وی بکونت<sup>۱۳</sup> دولت عالی نموده افتخار  
 و ردمن شکر و دعای<sup>۱۴</sup> تست در لیل و نهار  
 باروان من هوای<sup>۱۵</sup> تو بود پیوسته یار<sup>۱۶</sup>  
 گشت باثره<sup>۱۸</sup> ز تمکین تو شر هم جوار<sup>۱۹</sup>  
 مهر بیخ و مدح شاخ و حمد بر گ و شکر بار<sup>۲۰</sup>

تا سران آن ولایت را بکشتی سر بسر  
 بر گنه کاران ببخشودی بوقت انتقام  
 بعد از آن سوی حصار نه<sup>۲</sup> شدی بالشکری  
 لشکری مایل کز ایشان داشت هر یک گاه چنگ<sup>۳</sup>  
 بی گمان برهم شکستی لشکری زان<sup>۴</sup> هر غلام<sup>۵</sup>  
 کو توwal نه چو دید از دور گرد لشکرت  
 شاد باش ای خاضع تو عالم کون و فساد  
 مثل آن منشور کاند حق<sup>۶</sup> تو سلطان نبشت<sup>۱۰</sup>  
 هر زمان افزون نگشتی قدر تو در صدر او  
 ای بجا هت ملت باقی<sup>۱۲</sup> فزوده اعتداد  
 حرز من مدح و ثنای تست درس<sup>۱۳</sup> و علن  
 با زبان من ثنای تو بود همواره جفت  
 گشت باشعری ز تحسین<sup>۱۷</sup> تو شعر هم محل  
 آن در ختم باغ ملکوت را که دارم ای عجب

- 
- ۱- مل، بر، لا، س، ب : اعتذار  
 ۲- س، مل : حصار اندر  
 ۳- بر : راست  
 ۴- لا، س، ب، بر : لشکری را  
 ۵- بر : بی گمان  
 ۶- بر : هر زمان  
 ۷- لا، س، مل، بر : کشوری را  
 ۸- بر : بی سوار  
 ۹- لا : کون و فساد ؛ بر : خالق لیل و نهار  
 ۱۰- مل، بر : نوشت  
 ۱۱- بر : لا :  
 کس ندید و هم نخواهد دید ؛ مل، س : کس ندید و کس نخواهد خواند  
 ۱۲- بر : عالی  
 ۱۳- مل، س : بعونت  
 ۱۴- لا : ثنای  
 ۱۵- بر : دعای  
 ۱۶- لا :  
 پیوسته کار ؛ د : همواره یار  
 ۱۷- بر : بتحسین  
 ۱۸- بر : زهره  
 ۱۹- ب : آشکار

کرده و فرموده می در حضرت و غیبت مرا  
 لا جرم در مجلسی کآزادگان حاضر شوند  
 تابود بایخت و دولت جفت و مقرون بمن و یسر  
 بزم ساز و باده نوش اکنون که گشت از بر کد و برف<sup>۵</sup>  
 با نگار مهربان در روز گار مهرگان<sup>۶</sup>  
 سافیان کش<sup>۷</sup> گرفته جام و ساغر در بنان  
 تریبها بی قیاس و تقویتها بی کنار  
 این حکایت ماند خواهد<sup>۸</sup> تا قیامت یادگار  
 تا نباشد در<sup>۹</sup> فضیلت چون زمین هر گز یسر  
 بوستان زر نیخ رنگ و آسمان کافور بار  
 خوش بود پیوسته نوشیدن شراب خوشگوار  
 مطربان خوش<sup>۱۰</sup> نهاده جنگ بر بط<sup>۱۱</sup> بر کنار

نگذران در شاد کامی روز گار از بهر آنک

بند تو بود خواهد جاودانه<sup>۱۲</sup> روز گار

۶۶- (از باب و مدح امام ایزد بخشنده این الفیاض احمد وزیر

بحر مضارع مشمن اُخر ب مکفوف محذوف

معمول فاعلات مفاعیل فاعلن

(\*) ای مایه بدایع و پیرایه صور  
 دوار چون زمامه و سیار چون قدر<sup>۱</sup>  
 فراش نیستی و کتی باغ بر کلل<sup>۲</sup>  
 نقاش نیستی و کتی راغ بر صور

- ۱- د، م: غیبت و حضرت ۲- س، مل: پیدا ۳- بر: مانند از من  
 ۴- ب: با ۵- بر: که گشتست از تکرگ ۶- ب: بارگاه مهربان تا  
 روز گار مهرگان: مل: ساگار مهربان در روز گار مهربان: بر: ساگار مهرگان در  
 روز گار مهرگان ۷- م، لا: خوش ۸- م: کش ۹- بر: در  
 ۱۰- م: تا قیامت (\*) نسخ: د، لا، س، م، ب، ج، مل، بر ۱۱- م، بر: قمر  
 ۱۲- س، مل: حلل: ب، بر: زگل

که لاله گردد از تو فلک وار پر نجوم  
 خرم بود همیشه ز آثار تو جهان  
 که پر ز حقهای عقیقین<sup>۲</sup> کنی چون  
 آرایش است از حرکات تو در بلاد<sup>۴</sup>  
 که لاله از نشاط تو باشد شکفته رخ  
 گویی زمانه‌یی که نفرسایی از قدم  
 گاهی شود ز سنی<sup>۸</sup> تو زنگار گون تراب  
 بی جسم جای گیری<sup>۹</sup> و بی جان نفس شمار  
 که پر طرادهای<sup>۱۰</sup> مورد کنی جیل<sup>۱۱</sup>  
 پروانه وار نیست ترا ساعتی مقام  
 گاهی بشیر میفی<sup>۱۳</sup> و گاهی مشیر<sup>۱۴</sup> اسیل  
 در باغ وزاغ جلوه دهی<sup>۱۵</sup> وقت نو بهار  
 که گیرد از هوای تو پشت بنفشه خم  
 آمیزد از تو با گل و لاله زمین و کوه  
 که پر ز کلهای منقش<sup>۱۶</sup> کنی زمین

[۱۹۰]

- ۱- م : خبر      ۲- ج : مل : عقیقی  
 ۵- این بیت در نسخه ج نیست ؛ بر : گذر  
 بیت در نسخه ج نیست      ۸- بر : تیغ  
 طرازه‌های      ۱۱- لا : زمین  
 ۱۳- بر : موجی      ۱۴- بر : مسیر  
 ۱۵- ج : م ، د ، بر : کنی      ۱۶- لا :  
 ۱۷- ب ، لا ، س ، مل : منقش ؛ بر : مفرش . م : بلوری      ۱۸- این  
 بیت در نسخه ج نیست

- ۳- ج : تحفه‌های      ۴- بر : جبال  
 ۶- این دو بیت در نسخه لا نیست      ۷- این  
 ۹- ج : خانه گیری      ۱۰- غیر از نسخه ج :  
 ۱۲- ب ، لا ، س ، م ، مل : بر : لحظه‌یی

گاه از تو کوهسار پراز پارهای<sup>۱</sup> لعل  
 ای گوهری که مانی در ذات و در صفات  
 وقت سپیده دم چو<sup>۲</sup> بر آبی ز<sup>۳</sup> بوستان  
 و آنکه تحیت جبلی را تو عرضه کن<sup>۴</sup>  
 بوالفضل احمد آن فلک فضل و کان حمد<sup>۵</sup>  
 صدی که یافت جسم معالی<sup>۶</sup> از و روان  
 بر<sup>۷</sup> پایگاه رتبت او نیست در علوم  
 خیزد حقایق از نفس او گه بیسان  
 آزادگی ز سیرت او گشت منتخب  
 آزاده بی ندیده<sup>۸</sup> زمانه چنو<sup>۹</sup> عیان  
 ای عالمی ز خاطر صافیت<sup>۱۰</sup> بر طرف<sup>۱۱</sup>  
 شش چیزت آفریدزشش چیز آنکه او<sup>۱۲</sup>  
 از دل کرم ز طبع مروت ز نفس حلم  
 چون از زمین نبات ز کان زر<sup>۱۳</sup> ز نانه مشک

گاه از تو جویبار پر از توده های زر<sup>۱</sup>  
 جانرا گه صفا<sup>۲</sup> و گمانرا گه مر<sup>۳</sup>  
 يك ره بسوی شهر نشابور کن گذر  
 بر خواجه و امام<sup>۴</sup> اجل صدر نامور  
 کوهست آیت کرم و رایت خطر  
 بحری که یافت چشم معانی ازو بصر  
 او هام را مجال ونه<sup>۵</sup> افهام را فکر<sup>۶</sup>  
 ز آنسان که دانه گهر از قطره مطر  
 فرزانیکی ز هست او گشت معتبر  
 فرزانه بی نداده<sup>۷</sup> زمانه چنو<sup>۸</sup> خبر<sup>۹</sup>  
 وی کشوری ز خامه جاریت<sup>۱۰</sup> پر قعر<sup>۱۱</sup>  
 دنیا<sup>۱۲</sup> بیافرید بشش روز سر بسر  
 از کف سخا ز خلق لطافت ز تن هنر  
 چون ز آب در<sup>۱۳</sup> ز کوه جواهر زنی شکر<sup>۱۴</sup>

- ۱- بر : بادهای ۲- لا : ذره های زر ؛ بر : بدره های زر ۳- بر : صفات  
 ۴- این بیت در نسخه ج نیست ۵- بر : که ۶- ب : به ۷- ج :  
 عرضه دار ۸- بر : ج : خواجه امام ۹- بر : فضل کان حمد ۱۰- مل :  
 بر : معانی ۱۱- لا : در ۱۲- غیر از نسخه بر : مجال نه ۱۳- این بیت در  
 نسخه ج نیست ۱۴- ج : ندیده ۱۵- ج ، مل : چو او ؛ بر : چو تو  
 ۱۶- ج : نداد ۱۷- ب : عافیت ۱۸- لا : ظرف ؛ د : طرب ۱۹- ب :  
 بر : جافیت ۲۰- قمر : خرد و دانش . لا : مقر ؛ مل : س : نفر ؛ ج : م : فقر ؛  
 بر : هنر ۲۱- بر : شش چیزت آفرینش داده جز آنکه او ۲۲- مل : زیبا ؛  
 ر : عالم ۲۳- بر : دزر گل ۲۴- این بیت در «م» نیست



همواره دوستیت بود رهنمای خیر  
 ز آن بهر دوستان تو آمد<sup>۱</sup> زدهر نفع  
 از همت رفیع تو منسوخ شد هم  
 خواهد ز طبع و رای تو هر روز آسمان  
 قومی که کرده اند بنزد تو اختلاط<sup>۲</sup>  
 در محفل صدور زمانند محترم  
 ایشان قوالبند باوصاف<sup>۳</sup> و تو روان  
 ای لفظ من ز شکر تو همواره پر نکت  
 آنکه که بهره بود مرا از لقای<sup>۴</sup> تو  
 هرگز بغا طرم نگذشت آنکه روزگار  
 با طبع روزگار کرم نیست هم صفت  
 اکنون ز غیبت توشب و روز مانده ام  
 گر چه مسافتیست کنون در میان ما  
 کآیم بسوی تو چو قلم کرده سر قدم  
 بی فر<sup>۵</sup> طلعت تو بلاد هری کنون  
 همچون بهشت بود منیر از جمال تو

پیوسته دشمنیت بود کیمیای<sup>۱</sup> شر  
 ز این<sup>۲</sup> برخ دشمنان تو آمد<sup>۳</sup> ز چرخ ضرر<sup>۴</sup>  
 با سیرت بدیع تو مذموم شد سیر  
 ناهید را معونت<sup>۵</sup> و خورشید را نظر  
 هر يك با اتفاق شده<sup>۶</sup> در ادب سمر  
 در مجلس ملوك جهانند مشتهر  
 ایشان کواکبند بآثار<sup>۷</sup> و تو قمر  
 وی طبع من ز وصف تو پیوسته<sup>۸</sup> پرغرر  
 گفتم که روزگار بماند چنان مگر  
 آن قاعده برغم دل من کند دگر  
 چون عفو با عقوبت و چون صفو با کدر  
 بسته<sup>۹</sup> لب و شکسته دل و سوخته جگر  
 نو مید نیستم<sup>۱۰</sup> ز خداوند دادگر  
 بسته بمر تو چو قلم بر میان کمر  
 برجیست بی ستاره و درجیست بی گهر  
 ناگه شد از فراق تو تاریك چون سقر

- ۱- مل<sup>۱</sup> س : رهنمای ۲- بر : آید ۳- مل، بر : ز آن ۴- بر : آید  
 ۵- دوییت اخیر در نسخه ج نیست ۶- ب : معانت ۷- ج، م : اختلاف؛  
 بر : احتیاط ۸- د : شدند ۹- مل : در اوصاف ۱۰- لا، س،  
 ب، مل<sup>۱</sup> بر : انوار ۱۱- ب، ج : همواره ۱۲- بر : جمال  
 ۱۳- بر : تشنه ۱۴- ج : هم نیم، ج : همچو

تا فخر و فر همیشه رفیق و قرین بودند<sup>۱</sup> با سیرت ملایکه و صورت<sup>۲</sup> بشر  
 هرگز ز سیرت تو بریده مباد فخر<sup>۳</sup>  
 هرگز ز صورت تو گسسته<sup>۴</sup> مباد فر

۶۷- مدح شیخ الدین زالدین ابوالخارث بنی هاشم

بحر هزج مثنوی سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) که دارد چون تو معشوقی<sup>۵</sup> نگار و چابک و دلبر

بنفشه زلف و نرگس چشم و لاله روی<sup>۶</sup> و نسرين بر

نباشد چون جبین و زلف و رخسار و لب و هرگز

مه روشن شب تیره گل سوری می احمر

ز درد و حسرت و اندیشه و تیمار تو دارم

جگر گرم و نفس سرد و لبان خشک و دودیده تر<sup>۷</sup>

بکر دارد و لعیش و سرشک و شخص<sup>۸</sup> من داری

دهان تنگ و سخن تلخ و لبان لعل و میان لاغر

۱- مل: بود. بر: روند ۲- م: با سیرت ملایک و با صورت ۳- بر: کس

۴- لا: بر: رَمیده؛ ب: بریده (\*) نسخ: د، لا، س، م، ب، ج، مل، بر

۵- لا، س، م: معشوق و؛ مل: معشوق نگارو ۶- لا: بنفشه زلف و لاله روی و

نرگس چشم؛ بر: بنفشه موی و لاله روی و نرگس چشم و ... ۷- این بیت در نسخه

د، ج نیست ۸- س، مل: جسم

نشان دارد<sup>۱</sup> مراد در عشق و جور و هجر و مهر تو<sup>۲</sup>  
سرشك از در و چشم از لعل و موی از سیم و روی از زر

ندارم در غم و رنج و جفا و جور تو خالی  
لب از باد و سراز خاك و رخ از آب و دل از آذر  
بحسن و رنگ و بوی و طعم در عالم ترا دیدم  
قد از سرو و براز عاج و خط از مشك و لب از شكّر<sup>۳</sup>

سزد گرم تر از دایم بطبع و طوع و جان و دل  
کنم خدمت برم فرمان نهم گردن شوم چاکر  
که تو داری چو بزم و رزم و لفظ و طلعت سلطان  
دل خرم خط زیبا لب شیرین رخ انور

خداوندی عدو بندی شهنشاهی نکو خواهی  
معز<sup>۴</sup> دین<sup>۵</sup> معین حق<sup>۶</sup> مغیث خلق شه سنجر  
جهان داری که بی یار<sup>۷</sup> و قرین و شبه و مثل<sup>۸</sup> آمد  
بعلم و حلم و رزم و بزم و عزم و حزم و فخر و فر<sup>۹</sup>

[۲۰۰]

جوانبختی که دارد وقت جور و حرب و مهر و کین  
کف حاتم تن رستم دم عیسی دل حیدر  
شهی کو هست گاه جنگ و سنگ<sup>۱۰</sup> و سیرت همت  
زمان خشم و زمین حلم و فلک قدر و ملک مخبر

۱- بر : داده ۲- م : در عشق و هجر و چهر و مهر تو ۳- این دوبیت در نسخه لا  
نیست ۴- د : معز الدین ۵- بر : معز الدین و الدنيا ۶- مل : مل  
۷- مل : یار ۸- ب : بعلم و حلم و عزم و حزم و بزم و رزم و فخر و فر ؛ مل ؛ بر ؛ ج :  
بعلم و حلم و بزم و رزم و ... ۹- بر : وقت سیرت

بتدبیر و ثبات و عدل و توفیقست<sup>۱</sup> همواره

مخالف سوز و دولت ساز و ملک آرای و دین پرور

درخت عز و تمکین و جلال و قدر او دارد

سعادت ییخ و عصمت شاخ و رفعت برگ و حشمت<sup>۲</sup> بر

ز بخت و دولت و تأیید و یمن<sup>۳</sup> او همی خیزد

ز خارا زر زنی شکر ز کان گوهر زیم عنبر

بیندازند پیش رمح و گرز و تیغ و تیر او

مرا کب نعل<sup>۴</sup> و بیلان<sup>۵</sup> یشک و ماران زهر و مرغان پر<sup>۶</sup>

ز شکر و آفرین و مدح و نعت تو فروماند

زبان عاجز خرد حیران سخن قاصر قلم مضطر<sup>۷</sup>

ایادر ساعد و انگشت و گوش و گردن ملک

ظفر یاره امل خاتم هنر حلقه<sup>۸</sup> شرف زیور

بود پیوسته عمر و رای و ملک و دولت او را

ملک داعی جهان بنده فلک داعی قضا یاور<sup>۹</sup>

۱- م: توفیقست؛ ب: تربیعست ۲- لا: عصمت ۳- م: حکم ۴- در

حاشیه م: هز بران ناف، و در متن: مرا کب نعل ۵- بر: شیران

۶- این بیت در د، ب نیست ۷- این بیت در د، م، ب نیست؛ دو بیت اخیر در نسخه

ج نیست ۸- ج: جامه؛ مل: حلیه ۹- س، مل:

بود پیوسته عمر و رای و دین و دولت شاهها

م: بود پیوسته عمر و رای ملک و دولت او را

ر: بود پیوسته عمر و رای و ملک و دولت شاهها

این بیت در ج، د، ب نیست

ترا زبید گه جنگ و مصاف و حمله در هیجا  
فرس گردون کمر جوزا سپر کیوان علم محور

حسودت را بود در چشم و اندام و بنان و دل  
عدویت را شود در کام و عرق و تارك و خنجر  
مژه رمح و عصب پیکان و ناخن تیغ و رگ ناخن  
زبان ذوبین و خون سگین<sup>۱</sup> و مغز الماس و دم خنجر<sup>۲</sup>

بچین و هند و ترك و روم<sup>۳</sup> پشت بر زمین مالند  
جبین فففور و رخ چپال و سر<sup>۴</sup> خاقان و لب قیصر  
فری ز آن اسب<sup>۵</sup> چون کبک و همای و طوطی و عک  
نکور فتار و فرخ فال و زیرک طبع و حیلت گر

بوقت جستن و ناورد و سبق و حمله در میدان  
بسم خارا بنعل آتش بر گ آهن بتگ صرصر  
بهنگام نبرد و دانش و آرایش و رامش  
زحل کین و عطارد فهم و زهره طبع و مه پیکر

ز قدر و حشمت و تمکین و جاه تو سزد اورا  
رکاب از ماه وزین خورشید و میدان چرخ و نعل اختر

۱- درهمه نسخ: سنگین. تصحیح قیاسی است. ۲- دو بیت اخیر از مجمع الفصحاست و باستانی بیت اول که فقط در دو نسخه «مل» و «بر» ثبت شده است در هیچیک از مآخذ دیگر دیده نشد. ۳- مل، لا، س، م، ب: بچین و روم و ترك و هند؛ ج: بچین و هند و روم و ترك؛ بر: بچین و ترك و روم و هند. ۴- لا: بر؛ بر: تن. ۵- س: مل: کمیت تست ذ بر: کمیتش هست؛ م: ترا اسبی است

بوقت کَر و گاه فرّ ز گرد و مشغله گردد<sup>۱</sup>

هوا اشک و زمین لعل و اجل کور و ستاره کر

شود خصم ترا در دیده و کام و دهان و لب

بصر ناوک زبان ناچخ سخن زوین نفس خنجر

بریزد پنجه و دندان و شاخ<sup>۲</sup> و زهره در زمت

ز ببر زوش<sup>۳</sup> و پیل مست و کرگ تند و شیرنر

تراشد چون سلیمان را و حوش و طیر و انس و جان<sup>۴</sup>

قضا سغبه زمان سخره قدر بنده جهان چاکر

رسد هر کس بملک و جاه و عزّ و قدرت ار گردد

زمین گردون شبه لؤلؤ شمرد یا عرض جوهر<sup>۵</sup>

ز بس غریدن و کوشیدن و افگندن و کشتن

بجوشدیم بجنبد گه بلرزد مه بترسد خور

چو ابر و برق و رعد و ژاله<sup>۶</sup> بینی اندر آن موقف

خروشان کوس و گردان اسب و رخشان تیغ و ریزان سر

نماید چون عقیق و لاله و شنکرف<sup>۷</sup> و بیجاده

غبار از صف بخار از یم<sup>۸</sup> سحاب از که سراب از بر<sup>۹</sup>

۱- مل، م، لا، س، ب، بر : بوقت گرز و گاه حرب و گرد معرکه گردد؛ د، ج : بوقت

گاه حرب و گرد و مشغله گردد؛ تصحیح قیاسی است. ۲- مل : کام ۳- م : شرزه شیر ۴- ب : بیروزوش ۵- بر : جن

۶- این بیت در ج، د، م، ب نیست؛ در س، مل بعد از بیت تالی آمده است. ۷- ج : کوشیدن و غریدن

۸- بر : باد ۹- بر : شنکرف ۱۰- این بیت در

ج، د، م، ب نیست

ز آسیب و نهیب و سهم و زخمت<sup>۱</sup> گم کند دشمن  
ز کف نیزه ز بردرقه ز تن جوشن ز سرمغفر

ایا دردست و طبع و خوی و خلق تو همه ساله  
سخنانات و فاساکن شرف مدغم لطف مضمهر

مرا زبیدگی مدح و ثنا و شکر و ذکر<sup>۲</sup> تو  
زمان کاتب قضا راوی قدر خامه سما دفتر

بشرح و بسط و نظم و نثر اگر من ز ابتدا بودم<sup>۳</sup>  
عبارت پست و خاطر کند و معنی سست و لفظ ابتر

شدم ز احسان و تحسین و ز اقبال و قبول تو  
نکورای<sup>۴</sup> و روان شعرو قوی طبع<sup>۵</sup> و سخن گستر<sup>۶</sup>

بتدریج و قرار<sup>۷</sup> و انتظام و تربیت گردد  
مه نو بدر و باران در<sup>۸</sup> و خون مشک و حجر گوهر

همیشه تا بود تنگ و فراخ و خرم و فرخ  
دل عاشق غم هجران شب وصل و رخ دلبر

مبادا پسته و دور و جدا و خالیت هرگز  
لب از خنده کف از ساغر دل از شادی سراز افسر

ببیداری و هشیاری و پیروزی و بهروزی  
ولایت گیر و نصرت یاب و عشرت جوی و ملک<sup>۸</sup> خور

۱- مل: رعیت؛ بر: رمعت ۲- د: ذکر و شکر ۳- د: من ابتدا بودم؛ م: س،

مل: ابتدا کردم؛ ج: ب: ابتدا آرم ۴- م: نکو طبع؛ لا، بر: نکو حال؛ ج: قوی

حال ۵- س، م، مل: قوی حال؛ ج: نکو طبع ۶- این بیت در د، ب نیست

۷- بر: مرور ۸- ج: دولت

# ۶۸ - مدح سلطان محمدالدین و الدنيا ابو العارث بن بحر

بحر هزج مثنی سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(۱) سزد گردد<sup>۱</sup> فلک خورشید بردارد کنون ساغر

سزد گر بر سما<sup>۲</sup> ناهید بنوازد کنون مزمر<sup>۳</sup>

یکی آید<sup>۴</sup> تقرب را بشرط ساقیان اینجا

یکی آید<sup>۵</sup> تشرّف را برسم مطربان ایدر

ز بهر آنک از ایلم آدم تسا بدین مدت

نبود اندر جهان روزی طرب<sup>۶</sup> رازین مبارک تر

مبارک تر از آن روزی<sup>۷</sup> چه باشد کاتفاق افتد

حضور خسرو عادل<sup>۸</sup> بیزم صاحب سرور

سلاطین را بحق وارث شه آفاق بوالحارث

ممتازالدین و الدنيا خداوند جهان سنجر

جهانداری که هست از عدل او آسایش عالم

شهنشاهی که هست از فر-او آرایش کشور

(۱) نسخ: لا، د، بر، س، مل، م، ب، ج ۱-م، بر: بر ۲-ج: هوا

۳-د، لا، ب: مزهر. ۴-ج: باید؛ بر، آرد ۵-بر: آرد ۶-بر:

روز طرب ۷-بر: ساعت ۸-بر، لا، مل، س: عالم؛ ب: عالی



بدان<sup>۱</sup> سیرت<sup>۲</sup> که از نور لطیف<sup>۳</sup> آسایش<sup>۴</sup> دیدم  
بدان گونه که از روح نظیف<sup>۵</sup> آرایش<sup>۶</sup> پیکر

زمین حلمی هوا لطفی که گاه جنگ وجود او  
شود قارون هوا از جان شود مفلس زمین از زر  
مسلم شد هر آن ملکی که در اندیشه بود او را  
بچین و روم و هند و ترک<sup>۷</sup> و شرق و غرب و بحر و بر

و زاقبالش<sup>۸</sup> عجب مشمر که از دریا که حاجت  
صدف بی رنج او آرد بسوی گنج او گوهر  
در آثار سعادتش مدان نادر<sup>۹</sup> اگر گردون  
کند طرف کمرهای غلامانش ز هفت اختر

ز نار<sup>۱۰</sup> خشم او دوزخ ز آب لطف<sup>۱۱</sup> او زمزم<sup>۱۲</sup>  
ز باد دست<sup>۱۳</sup> او فکرت<sup>۱۴</sup> ز خاک پای او عنبر  
چوازلؤلؤ شبه ناقص چوازتارک<sup>۱۵</sup> قدم قاصر  
چوازدریا شمر عاجز چواز گردون زمین مضطر

بلند از جاه او مسند بزرگ از دست او خاتم  
شریف از نام<sup>۱۶</sup> او خطبه عزیز از فرق او افسر

- 
- |  |                         |                 |              |
|--|-------------------------|-----------------|--------------|
| ۱- لا: بدین                                    | ۲- ج: صورت              | ۳- د: شریف      | ۴- ج: آرایش  |
| ۵- د: بر: لطیف؛ ج: مل: شریف                    | ۶- ج: آسایش             | ۷- ج: ترک و هند |              |
| ۸- م: تو زاقبالش؛ مل: در اقبالش؛ بر: از اقبالش | ۹- بر: در ایام          |                 |              |
| سعادتش مکن باور                                | ۱۰- بر: لا: تاب؛ ب: تاو | ۱۱- ج: دست      |              |
| ۱۲- بر: مرهم                                   | ۱۳- ج: اسب              | ۱۴- بر: مکرم    | ۱۵- بر: ناوک |
| ۱۶- بر: لفظ                                    |                         |                 |              |

بدین آراسته ملت<sup>۱</sup> بدان پیراسته دولت<sup>۲</sup>

بدین<sup>۳</sup> افروخته دنیا بدان<sup>۴</sup> افراخته منبر

چو خواهد بزم را باده چو گیرد<sup>۵</sup> جود<sup>۶</sup> را خامه

[۲۰۵۰]

چو باز د<sup>۷</sup> لعب را بذه<sup>۸</sup> چو سازد جنگ را لشکر

شوند احرار از وقار و ن کشند اموال از خواری

کنند ارکان از نوحه برند اعدا ازو کیفر

بتدبیر از دل آهن بتأیید از بر<sup>۹</sup> گردون

بالهام از بن دریا باقبال از رخ مرمر

گشاید چشمه حیوان در آرد قبله<sup>۱۰</sup> دهقان

فروزد شعله آتش دماند دوحه<sup>۱۱</sup> عرعر

شد از آثار او فانی شد از اخبار<sup>۱۲</sup> او باطل

شد از اوصاف او ناقص شد از افعال او ابتر

همه آثار نوشروان همه اخبار کیخسرو

همه اوصاف افریدون همه افعال<sup>۱۳</sup> اسکندر

خداوندا همی نازد ز تشریف حضور تو<sup>۱۴</sup>

وزیر عالم عادل نصیر دین پیغمبر<sup>۱۵</sup>

۱- بر : همت ۲- ب : بدین پیراسته ملت بدان آراسته دولت ۳- بر :

بدان ۴- بر : بدین ۵- مل : خواهد ۶- ب : بذل

۷- بر : بارد ۸- لا، ب، بر : بلده ؛ ج : باده ۹- د : تن ؛ ب : دل ؛

۱۰- سر ۱۱- ب : اقبال ۱۲- س، مل : همه افعال افریدون همه اوصاف

۱۳- ج : قبول تو ۱۴- د بیت اخیر در نسخه ب بصورت يك بیت آمده است و در

نسخه بر نیست ؛ ج : پیغامبر

و گرمکن بدی<sup>۱</sup> و برا<sup>۲</sup> تصرف کردن اندر جان  
چو شمع از بهر خدمت جان نهادی پیش تو بر سر<sup>۳</sup>

### ۶۹ = مدح ابو الحارث معز الدین منعجز

بحر هزج مثنی‌به الم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(ب) خداوندی که روز بار خورشیدش سزدانسر  
جهانداری که گاه ملک جمشیدش سزد چاکر

شهنشاه سلاطین و ملوک مشرق و مغرب

معزالدین و الدنیا خداوند جهان سنجر

جهانگیری<sup>۴</sup> که عالم را علی الاطلاق سلطانی  
چنو<sup>۵</sup> هرگز نبودست و نباشد نیز تا محشر

بروشد پادشاهی چون نبوت ختم بر احمد

بروشد نیکخواهی چون مروت<sup>۶</sup> وقف بر حیدر

اشارتهای رای اوست در<sup>۷</sup> اطراف کفر و دین

بشارتهای فتح اوست در اکناف بحر و بر

۱- ج، م؛ شدی؛ لا، بر؛ شود ۲- م؛ اورا ۳- دو بیت اخیر در

مل، س نیست (ب) نسخ؛ لا، د، س، م، ب، ج، مل، بر ۴- مل، بر،

س، م، ب؛ جهانداری ۵- ج، مل؛ چواو؛ بر؛ چوتو ۶- ج؛ فتوت

۷- بر؛ بر

همی گوید ملک حمد<sup>۱</sup> و ثنای آن فلک قدرت

همی جوید فلک مهر و هوای آن ملک مخبر<sup>۲</sup>

زهیت زهره بندازد<sup>۳</sup> بوقت رزم او ضیفم<sup>۴</sup>

برغبت زهره بنوازد بگاه<sup>۵</sup> بزم او مزهر<sup>۶</sup>

گهی باشد صهیل<sup>۷</sup> اسب او در خاک ترکستان

گهی باشد سلیل تیغ او<sup>۸</sup> در حد کالنجر<sup>۹</sup>

غبار جیش او فغفور و آب دست او خاقان

نعال اسب او چپپال و خاک پای او قیصر

کشد در چشم چون سرمه خورد در جام چون باده

کند در گوش چون حلقه نهد بر فرق چون افسر

اگر گیتی بگرداند رخ از پیمان<sup>۱۰</sup> او یک دم

و گر گردون پیچاند<sup>۱۱</sup> سر از فرمان او یک ذر<sup>۱۲</sup>

زییم<sup>۱۳</sup> او یک ساعت درین<sup>۱۴</sup> باطل شود<sup>۱۵</sup> ارکان

ز ترس او یک لحظت<sup>۱۶</sup> از آن زایل شود محور

۱- ج: مدح

۲- مل: همی گوید فلک حمد و ثنای آن فلک قدرت

۳- مل: همی گوید ملک حمد و ثنای آن ملک قدرت

۴- مل: بر: اندازد؛ م: بگذارد

۵- ج: س، مل: بر: مزمر. م: مضمر

۶- ج: س، مل: بر: مزمر. م: مضمر

۷- مل: سلیل تیغ او

۸- مل: سلیل تیغ او

۹- مل: سلیل تیغ او

۱۰- مل: سلیل تیغ او

۱۱- مل: سلیل تیغ او

۱۲- مل: سلیل تیغ او

۱۳- مل: سلیل تیغ او

۱۴- مل: سلیل تیغ او

۱۵- مل: سلیل تیغ او

۱۶- مل: سلیل تیغ او

بگاه قدر و وقت نام<sup>۱</sup> آن فرمان ده دنیا  
بنزد فر<sup>۲</sup> و پیش<sup>۳</sup> رای آن شاهنشاه صفدر<sup>۴</sup>

محل آسمان ناقص<sup>۵</sup> بقای روزگار اندک  
سعود مشتری باطل شعاع آفتاب ابتر

رسوم آن همایون<sup>۶</sup> فر<sup>۷</sup> وجود آن مبارک پی  
خصال آن جوان دولت بقای آن بلند اختر

جهان عدل را ارکان بهار فتح<sup>۸</sup> را باران  
سپهر سعد را انجم عروس ملک را زیور

ایا همواره حکمت را مسخر دولت میمون  
و یا پیوسته رایت را متابع گنبد اخضر

گرفتند از وجود وسیرت و ترتیب و عدل<sup>۹</sup> تو  
زمین زینت زمان قیمت جهان رونق شریعت فر<sup>۱۰</sup>

چو از باد صبا گلشن چو از نور بصر دیده  
چو از آب روان سبزه چو از روح<sup>۱۱</sup> روان پیکر

نه با طبیعت بود همتا نه با عزمت<sup>۱۲</sup> بود همره  
نه با لفظت<sup>۱۳</sup> بود همسان نه با خلقت بود همسر

بیای کی<sup>۱۴</sup> قطره باران بتیزی شعله آتش  
بخوبی رشته<sup>۱۵</sup> لؤلؤ بخوشی بیضه عنبر

۱- ج: قدرت؛ مل: گاه نام ۲- ج: پیش ۳- س، مل: سزد در پیش رای در روی آن

شاهنشاه صفدر ۴- مل: نازل ۵- بر: همیون ۶- ج: عدل ۷- ج: ترتیب عدل

۸- همه نسخ: روح، مگر نسخه ج که نور آورده است ۹- مل، ب، بر: عزت

۱۰- بر، لا، س، مل: لطفت ۱۱- بر: به تندی ۱۲- لا: رسته

بیفروزد همی رای تو دولت را بهر موضع

بیاراید همی رسم تو ملت<sup>۱</sup> را بهر محضر

چو شب را ماه وزر را مهر و خط را عجم و گل را نم

چو لب را نطق و رخ را خال و جان را علم و تن را سر

اگر باس و هراس و هیبت و خشم کند یزدان

معاز الله در آب و خاک و در ابر و هوا مضمر<sup>۲</sup>

بخار این شود. حنظل نبات<sup>۳</sup> آن شود تنین

سرشک این<sup>۴</sup> شود زوین نسیم آن<sup>۵</sup> شود آذر<sup>۶</sup>

بود بی سعی<sup>۷</sup> تو دولت بود بی عدل تو ملت

بود بی فر تو مسند بود بی ملک<sup>۸</sup> تو کشور

یکی چون مرج<sup>۹</sup> بی ریحان یکی چون درج بی حکمت

یکی چون بُرج بی کوکب یکی چون درج بی گوهر<sup>۱۰</sup>

زبان و چنگ و پرویشک<sup>۱۱</sup> بر بایند در ساعت

اگر باشی تومور و گورو کبک و پشه را یاور

ز کام<sup>۱۲</sup> مار دندان زن زدست شیر هامون گن

ز بال باز مرغ افکن ز روی پیل جنگ آور

اگر داد ایزدت ملکمی که آنرا جمله شاهان

طلب کردند و ز آن محروم گشتند این عجب مشمر

۱- بر: ذیبت ۲- دو بیت اخیر در نسخه ب نیست ۳- ده: س: بنان؛ ب: مل: بیان

۴- ج: آن ۵- ج: این ۶- سه بیت اخیر در نسخه لا، بر نیست ۷- س:

مل: سعد ۸- مل: رای ۹- س: موج؛ م: برج؛ ب: رمح ۱۰- بر:

بر گوهر ۱۱- بر: چشم ۱۲- ب: زدست؛ ج: زددام

محمد یافت مقصودی که موسی خواست<sup>۱</sup> از ایزد

چنان چون خضر خورد آبی که آنرا جست اسکندر

ایا طبع لطیف را صفای چشمه حیوان

ایا روی<sup>۲</sup> شریف را ضیای چشمه انور

همی بینند هر ساعت بنوی<sup>۳</sup> بندگان تو

کرامتها ز تو بی حد سعادتها ز تو بی مر<sup>۴</sup>

بخاصه خاصیک کامروز آن کردی بجای او

که خواهد بود تا محشر تبارش را بدان<sup>۵</sup> مفخر<sup>۶</sup>

همی داری گرامی بندگان خویش را دایم

از آنت هر زمان دارد همی یزدان<sup>۷</sup> گرامی تر

بصدق سر<sup>۸</sup> و مهر جان و آب چشم و سوز دل

از آن خواهند پیوسته همی از ایزد داور

دوام عمر تو جمله ثبات ملک تو یک یک

نفاذ امر تو همگین<sup>۹</sup> بقای جان تو یکسر<sup>۱۰</sup>

همیشه تا پدید آرند لعل و سیم وزر و ودر<sup>۱۱</sup>

ز کوه و کان و خاک و بحر و ابر و چرخ و دهر و خود

۱- بر: جست ۲- ج، بر: رای ۳- م: پیایی؛ مل: بر: بنویی ۴- بر:

کرامتهای تو بحد سعادتهای تو بمر ۵- س، م: از آن

۶- مل: بخاصه خاصگی کامروز آن کرد او بجای تو که خواهد بود تا محشر تبارش را از آن مفخر

بر: بخاصه خاصیک امروز این کردی بجای آن که خواهد تا دم محشر تبارش را بدان مفخر

۷- بر: ایزد ۸- مل: پاک ۹- مل: همگان؛ بر: همگی ۱۰- پنج بیت

اخیر در نسخه ج نیست ۱۱- م: درو سیم وزر؛ بر: سیم و درو زر

بد اندیش ترا باد از بلا و رنج و درد و غم  
سرشک و چشم و موی و رخ چو در و لعل و سیم و زر

۷۰- تهنیت فتح عراق و مدح سلطان منبج

بحر رمل مشن مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(\*) این اشارتها که ظاهر شد ز لطف<sup>۱</sup> کردگار

وین بشارتها که صادر شد بفتح شهریار

یافت خواهد ملت از اندازه آن دستگاه

گشت خواهد دولت از آوازه آن پایدار<sup>۲</sup>

گرچه سلطانرا فراوان فتحا<sup>۳</sup> حاصل<sup>۴</sup> شدست

کز حصول آن خلائق را فزودست اعتبار

نامه فتحت که خواهد ماند ز آن اندر جهان

[۲۱۰۰] صد هزاران قصه از شهنامه خوشتر یادگار

چون بیاطل سر بر آوردند قومی در عراق

شد فریضه دفعشان<sup>۵</sup> بر پادشاه حق گزار<sup>۶</sup>

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر ۱- بر : بلطف ؛ س، م : فضل ؛ در متن

نسخه مل نقش و دو حاشیه آن فضل آمده است ۲- بر : نامدار ۳- لا :

کنجا ۴- بر : ظاهر ۵- غیر از نسخه بر باقی نسخ : وفعشان

۶- لا، مل، س، م، ب : حق گذار



وز برای قمع ایشان رایب منصور او

در زمستان از خراسان کرد تحویل اختیار<sup>۱</sup>

لشکری بودند چون عفريت و خوك و غول و خرس<sup>۲</sup>

تيره راي و خيره روي و عمرگاه و غمزگار<sup>۳</sup>

سر بسر غافل ز تقدير خدای مستعان

يك يك غره يا قبال جهان مستعار

از شجاعت<sup>۴</sup> بوده باشير ژيان<sup>۵</sup> اندر قران

وز ضلالت بوده با ديو سفيد اندر قطار

مدت سالی<sup>۶</sup> همی کردند در عالم طواف

تا يك ره مجتمع گشتند مردی<sup>۷</sup> صد هزار

بود شور<sup>۸</sup> انگيختن پيوسته ایشانرا عمل

بود رنگ آميختن همواره ایشانرا شعار

هر کرا در یافتندی از وضع و از شريف<sup>۹</sup>

سر بریدندی بتيغ و تن<sup>۱۰</sup> کشیدندی بدار

که غریبانرا ز بی رحمی همی کردند بند

که اسیرانرا ز نامردی<sup>۱۱</sup> همی کشتند زار

که مسلمانرا همی خواندند<sup>۱۲</sup> کافر بر ملا

که موحد را همی گفتند ملحد آشکار

۱- لا: در زمستان کرد تحویل عزیمت اختیار؛ بر: در نیستان کرد تحویل عزیمت اختیار

۲- د: عفريت و غول و شیر و خرس؛ مل: بر، س، ب: عفريت و شیر و غول و خرس

۳- بر: زشت کار؛ مل، غمزگار ۴- س، م: باشجاعت؛ بر: از شجاعت بود ۵- ب:

مل، بر: سیاه ۶- م: تا يك سالی ۷- بر: بروی ۸- لا: شیر ۹- لا:

از شريف و از وضع ۱۰- بر: بر ۱۱- م: بنامردی ۱۲- ب: خوانند

گرچه از بیداد و غارتشان بشرق و غرب بود  
در ممالك اضطراب و در مسالك اضطرار

شاه عالم ز آن قبل تا خون نباید ریختن  
کرد ایشانرا ز هر نوعی نصیحت چند بار

چون نصیحت رد شد و یزدان چنان<sup>۱</sup> تقدیر کرد  
کاعتقاد بد بر آرد عاقبت زیشان دمار

لشکر منصور ناگاهی<sup>۲</sup> بر ایشان کوفتند<sup>۳</sup>  
چون شهاب دیو سوز و چون سحاب تند بار

چون شدند آمیخته بر یکدگر هر دو سپاه  
جنگ را چنگ آخته چون شیر شرز در شکار<sup>۴</sup>

شد هوا از پاره‌های<sup>۵</sup> گرد تاری چون دخان  
شد زمین از قطره‌های خون جاری چون<sup>۶</sup> شرار<sup>۷</sup>

خیل سلطان را کرامت با سلامت<sup>۸</sup> متصل  
اهل عصیانرا عزیمت بر<sup>۹</sup> هزیمت استوار<sup>۱۰</sup>

از هزارهز چون رخ معلول<sup>۱۱</sup> قرص آفتاب  
وز زلازل چون تن مفلوج جرم کوهسار<sup>۱۲</sup>

۱- بر : چنین      ۲- م ، ب : ناگاهان ؛ بر ، لا : اوناگه      ۳- بر : ریختند

۴- س ، مل : با      ۵- این بیت در نسخه لا نیست      ۶- همه نسخ : بارها

۷- لا ، م ، ب : پر      ۸- س ، مل : خون پر آتش چون شرار ؛ بر : همچو آتش

بر شرار      ۹- س ، مل ، م : سلامت با کرامت      ۱۰- مل ، س ، م : با

۱۱- این بیت در نسخه «ب» نیست      ۱۲- بر : مشغول      ۱۳- این بیت در نسخه

«ب» نیست

بر زمین زرنیخ رنگ از روی بدخواهان نبات

بر هوا شنکرف کون از خون گمراهان بخار<sup>۱</sup>

اسب تازان باد شکل و گرد گردان ابروصف

تیغ رخشان برق سان و کوس نالان رعدوار

گاه پیچش هر<sup>۲</sup> کمند و وقت<sup>۳</sup> کوشش هر سمند<sup>۴</sup>

اژدهای بی قرار<sup>۵</sup> و آسمان با مدار<sup>۶</sup>

لعلگون<sup>۷</sup> پشت زمین و نیلگون<sup>۸</sup> روی هوا

این ز الماسی حسام و آن ز انقاسی غبار

چون<sup>۹</sup> دل عشاق و جان<sup>۱۰</sup> مفلسان از مردو گرز<sup>۱۱</sup>

مرکز اشباح تنگ و مقصد ارواح تار

موضعی با زینت ذات البروج از تیغ و درع<sup>۱۲</sup>

موقفی<sup>۱۳</sup> باهیت یوم الخروج<sup>۱۴</sup> از گیرودار

گاوپیشان در<sup>۱۵</sup> زمین از نعل اسب شیر زور

شیر بی جان بر سپهر<sup>۱۶</sup> از بیم گرز گاو ساز

پشت مرد از درع مینا گون چو روی آسمان

روی تیغ از قطره های خون چو پت سوسمار

۱- بر : بر نایان بخار ۲- مل : بر ۳- مل ، بر : گاه ۴- مل : بر شمند

۵- بر ، س ، م ، ب ، مل : بی مدار ۶- این بیت در نسخه لا نیست ۷- بر : نیلگون و باقی نسخ : نیلگون ۸- بر : قیرگون ۹- ت : خوش ۱۰- د ، م :

حال ۱۱- م : سردو گرم ؛ مل ، س : گردو مرد ، بر : دودو گرد ۱۲- لا :

درع و تیغ ۱۳- بر : موقفی ۱۴- بر : ذات العمود ۱۵- لا : از

۱۶- بر : در سپهر

که چو گردون از تغیر گشته هامون باشتاب<sup>۱</sup>  
 که چو هامون از تحیر گشته گردون<sup>۲</sup> باوقار

وز فراوان خون غداران و مکاران که رفت

در<sup>۳</sup> طرفهای جبال و در گنجهای<sup>۴</sup> بحار<sup>۵</sup>

تا ابد بیجاده رنگ و لعل گون خواهند زاد

زین یکی در یتیم وز آن یکی زر عیسار

ایستاده پیش صف سلطان و زیران او

باره گردون تن هامون کن جیحون گذار

ماه سیری ماهی اندامی که کردی هر زمان

پشت ماهی را نعل او بمساح نو نگار<sup>۶</sup>

غار گشتی گر درورفتی، ز شخص وی، چو کوه

کوه گشتی گر برو جستی، ز نعل وی، چو غار<sup>۷</sup>

چون فلک در دورو از گردش فلک رارخ سیاه

چون سمک در آب و از گامش سمک راتن فکار<sup>۸</sup>

مر کبی چون دلدل آورده برین<sup>۹</sup> سان زیر زین<sup>۱۰</sup>

وز نیام<sup>۱۱</sup> آهسته شمشیری بسان ذوالفقار

تا بدان گاهی که زخم تیغ او تسلیم<sup>۱۲</sup> کرد

جان اعدا را بدست مالک دار البوار

۱- م: باثبات؛ بر: بی ثبات؛ ب: که چو گردون گشته هامون از تغیر باشتاب. ۲- م:

گشته گردون از تحیر. بر: بی وقار ۳- مل: از ۴- لا: گفته ۵- بر: بخار

۶- لا، م؛ ب، ر: پشت ماهی بر نعل و روی گردون بر نگار ۷- س، لا، مل: غار

۸- این بیت در بر، لا، ب نیست ۹- ب، مل، بر: بدین ۱۰- مل، لا، بر: س؛ ب:

ران ۱۱- ب: میان ۱۲- بر: منسوخ

گر چه آن لشکر زغداری و بسیاری<sup>۱</sup> بدند  
همچو ماران بی وفا<sup>۲</sup> و همچو موران بی شمار  
در هزیمت گر توانستی ازیشان هر یکی  
پر بر آوردی چو مور و پوست بگفتندی<sup>۳</sup> چو مار

گر چه اعدا را همه انواع شوکت جمع بود  
از ستور و از ستام و از سلاح<sup>۴</sup> و از سوار<sup>۵</sup>  
چون قضا از چار<sup>۶</sup> جا نبشان گرفت اندر میان<sup>۷</sup>  
گاه حاجتشان نیامد سودمند آن<sup>۸</sup> هر چهار

ورچه سلطان داشت هر آلت که باید ساخته  
از سپاه بی نهایت و ز مصاف<sup>۹</sup> بی کنار  
شر ایشان را کفایت کرد بی هیچ آلتی  
بر او با بندگان و سر او با کردگار

گر اجازت یافتندی زو ز بهر تهنیت  
چون میسر کرد فتح او را خدای بردبار<sup>۱۰</sup>  
آمدی شمس الضحی پیش وی از ذات الحک<sup>۱۱</sup>  
و آمدی روح الامین نزد وی از دارالقرار

۱- م، س، ب، مل: بسیاری و غداری؛ بر: عیاری و بسیاری ۲- بر: وفار ۳- مل: افگندی ۴- ب، لا، بر: از سلاح و از ستام ۵- مل: از ستور و از ستام و از سلیم و از سوار ۶- ب: ناچار ۷- بر: زمین ۸- لا: این؛ بر: سودمندش ۹- س، مل: سوار ۱۰- م: کامکار؛ ب: کردگار ۱۱- لا: آمدی پیش وی از ذات البروج شمس الضحی؛ م، س، مل، بر: آمدی پیش از وی از ذات الحک شمس الضحی

ای هوای رزمگاهت چون زمین هاویه

وی زمین بزمگاهت چون <sup>۱</sup> هوای نوبهار

خشم را ز نهار دادن در جهان آیین تست <sup>۲</sup>

زین قبل دارد ترا یزدان همی <sup>۳</sup> در زینهار

کردی از آزدن خصمان مجهول احتراز

گر چه بود آزار تو مقصودشان از <sup>۴</sup> کارزار

گر چه که گه پشه دل مشغول دارد پیل را <sup>۵</sup>

پیل دارد گاه جنگ از انتقام پشه عار

ای بخاك پهای تو شاهان عالم را یمین

وی ز جود دست تو اعقاب آدم را یسار <sup>۶</sup>

دین و دنیا را زفرّ رای و فتح رایت

یعن حاضر بر یمین و یُسّر حاصل بر یسار

باز با تیهوز عدلت خفته در يك آشیان

[۲۱۵۰] شیر با آهو ز امنت رفته در يك مرغزار

بس که بگرفتگی بلاد و بس که بشکستی مضاف <sup>۷</sup>

بس که بر <sup>۸</sup> بستی عدو و بس که بگشادی حصار

این بفضل ذوالجلال و آن بحسن اعتقاد

این بسعد <sup>۹</sup> آسمان و آن بسمی <sup>۱۰</sup> روزگار

۳- م، ب: همی یزدان ترا؛ بر: یزدان

۶- این بیت در

۹- لا، ب: بسمی

۵- بر: شیر را

۸- م، لا، د، بر: در

۲- بر: آئین بود

۴- بر: در

۷- م: سپاه

۱- بر: بر

همی دارد ترا

نسخه بر نیست

۱۰- ب: بسعد

شکر کن یزدان عالم را که يك نعمت<sup>۱</sup> نماند  
کو نکرد آن گاهِ قسمت در ازل بر تو نثار

وز<sup>۲</sup> جهان نگذشت هر گز بر همایون خاطرت  
هیچ کامی<sup>۳</sup> کآن ترا حاصل نشد بی انتظار  
لاجرم حال کسی باشد چنین کسور را بود  
سیرت محمود جفت و دولت مسعود یار

تا بترکیب و مزاج<sup>۴</sup> و جوهر<sup>۵</sup> و خلقت بود  
تند باد و رام خاک و پاك آب و تیز نار  
باد اعدای ترا چون نار و آب و باد<sup>۶</sup> و خاک  
روی زرد و قدر پست و عزم سست و نفس خوار

### ۷۱- مدح سلطان معز الدین والدینیا ابو العارث منبجر بن ملک شاه

بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

(۱) باد دولت مساعد و بارای بختیار  
دوشینه بامدار<sup>۲</sup> نشاط شراب کرد  
فرمان ده ملوک جهان سنجر آنکست  
ذات وی از لطایف<sup>۳</sup> صنع خدای بار

- ۱- س، مل : رحمت      ۲- ب : از      ۳- لا : کاری ؛ مل : کامی      ۴- ب :  
بترکیب مزاج      ۵- لا : سیرت و      ۶- لا، ب : نار و باد و آب و ؛ بر : نار  
و خاک و باد      (۲) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر      ۷- همه نسخ همچنین است.  
۸- م، ب : لطافت

آن شاه داد گر که بفرزندیش کند  
 دشمن شود شکسته چو عزم تو شد<sup>۱</sup> درست  
 ای بحر بر نهنگ زیغت شده حرس<sup>۲</sup>  
 روی فلک ز گرد سپاه تو پر دخان  
 هر کو بچشم کینه کند سوی تو نگاه<sup>۳</sup>  
 گر کوه عکس خنجر سیماب رنگ تو  
 ز آسیب تیر مار مالت بیادیه  
 همواره مارد در تب سوزان بود<sup>۴</sup> چو شیر  
 چون طبع تو شکفته شود گاه خرمی  
 از هیبت تو شیر کند زهره ناپدید  
 هرگز که داشت نیز<sup>۵</sup> که دارد ز خسروان  
 هر يك چنانك گویی از نسل بوالبشر  
 خاصه<sup>۶</sup> امیر سقر خاص آن ستوده بی<sup>۷</sup>  
 گرچه نهال حشمت<sup>۸</sup> او بود سرفراز  
 احوال او کنون بتمامی نظام یافت

اندر بهشت هر نفسی آدم افتخار  
 گردون شود پیاده چو بخت تو شد<sup>۱</sup> سوار  
 وی کوه بر پلنگ ز تیرت شده حصار  
 پشت سمک ز نعل سمند تو پر شرار  
 بر چشم او شود مژه مانند زوال فقر  
 بیند شود بسیرت<sup>۲</sup> سیماب بی قرار  
 ز آشوب اسب<sup>۳</sup> شیر<sup>۴</sup> نهیبت بمر غزار  
 پیوسته شیر باتن پیچان بود چومار<sup>۵</sup>  
 چون تیغ تو برهنه شود وقت<sup>۶</sup> کارزار  
 در مجلس تو چنگ نهد زهره بر<sup>۷</sup> کنار  
 جز تو ز بندگان پسندیده صد هزار  
 ویرا خدای عزوجل کرد اختیار<sup>۸</sup>  
 کورا نیافرید بهمت خدای یار  
 ورچه بنای دولت او بود استوار  
 کورا بهز تو<sup>۹</sup> پسری<sup>۱۰</sup> داد کرد گار

- ۱- مل، س، د، ب : چو شد عزم تو      ۲- لا : چو جزم تو شد ؛ د، ب : چو شد بخت او  
 ۳- م، لا : جرس ؛ بر : ز طبع تو شکفته شود حرون      ۴- لا : سوی تو کند نگاه ؛ بر :  
 بسویت کند نگاه      ۵- س، مل : صورت      ۶- مل : تیغ      ۷- م :  
 ۸- لا : شود      ۹- دو بیت اخیر در نسخه «بر» معشوش است  
 ۱۰- م : گاه      ۱۱- س، مل : در ؛ بر : در مجلس تو زهره نهد چنگ در کنار  
 ۱۲- لا : داشت و نیز ؛ بر : نداشت نیز و ندارد      ۱۳- لا : بختیار      ۱۴- بر :  
 خاصان      ۱۵- لا، بر : ستوده رای      ۱۶- مل : همت      ۱۷- بر : او  
 ۱۸- بر : بشری



آراست جشن خرم و پرداخت<sup>۱</sup> بزم خوب  
سوری که هر که بیند آنرا گمان برد  
گر باشدی اجازت افلاك را كنون  
تا حشرماند خواهد<sup>۳</sup> آثار در جهان  
تا روزگار باشد و تا آسمان بود<sup>۶</sup>  
در خدمت تو باد شب و روز آسمان

زیباتر از بهشت و نو آیین تر از بهار  
كایزد بهشت كرد بدین عالم آشكار  
سیاره را كندى بر سور او نثار<sup>۲</sup>  
زین سور<sup>۴</sup> بانكلف و جشن<sup>۵</sup> بزرگوار  
مأمور بر تصرف و موقوف برمدار  
در طاعت تو باد مه و سال روزگار

۷۲ = مدح

بجر رمل مثنی مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(\*) ای باستحقاق دین مصطفی<sup>۷</sup> را. اختیار  
وی علی الاطلاق ملك پادشا را افتخار

یربئی آدم ترا دادست یزدان مرتبت  
وز همه عالم ترا كردست سلطان<sup>۸</sup> اختیار  
هست بر ترتیب تو مقصور دور<sup>۹</sup> آسمان  
هست بر فرمان تو مصروف صرف روزگار

- 
- ۱- بر : پیراست ۲- س، م، ب، لا، بر : سیاره را كندى برین سور او نثار ؛ مل ،  
سیاره ها كندى برین سمد نو نثار ؛ د : سیاره را كندى بر سور او سوار . تصحیح قیاسی است  
۳- س : خواهد ماند ۴- بر : جشن ۵- بر : عیش ۶- لا، بر، مل، س :  
تا روز باشد و شب و تا آسمان بود (\*) نسخ : لا، د، س، م، ب ۷- همه نسخ جز «د» :  
مصطفی ۸- س، مل : یزدان ۹- لا : حکم

گور با عونت بقدرت<sup>۱</sup> بر کند چنگال شیر  
 مور با جاهت بقوت<sup>۲</sup> بگسلد دنبال مار  
 می گسار بزم تو خورشید باید<sup>۳</sup> گاه جشن  
 پرده دار قصر<sup>۴</sup> تو جمشید شاید<sup>۵</sup> روز بار  
 سیم ساده گردد از کین تو چون سنگ سیاه  
 خاک تیره گردد از مهر تو چون زر عیار  
 هر که از جز<sup>۶</sup> تو عزیزی و بزرگی دیدویافت  
 روز گارش دید<sup>۷</sup> خرد و آسمانش کرد<sup>۸</sup> خوار  
 خواهد از جود تو در دریا همی در مستفا<sup>۹</sup>  
 خواهد از دست تو در خارا همی زر زینهار  
 مهر تو آییست سازنده امل آنرا سرشک  
 کین تو ناریست سوزنده اجل<sup>۱۰</sup> آنرا شرار  
 آهوی مساده بعون عدل عالم پرورت  
 سرنهد بر ناف شیر<sup>۱۱</sup> همی در مرغزار<sup>۱۲</sup>  
 شمس بارای درخشان تو باشد چون سها  
 بحر بادست<sup>۱۳</sup> در افشان<sup>۱۴</sup> تو باشد چون بخار  
 غزم تو گردد چو انگشت نبی در معجزات  
 گربد اندیشت چوماه از آسمان<sup>۱۵</sup> سازد حصار

۱- لا: بقوت ۲- لا، ب: بقدرت ۳- م: باشد ۴- لا: بام

۵- لا، س: مل: باید ۶- س، مل: چون ۷- مل، ب: کرد ۸- ب: ماند

۹- س، م: مستعار ۱۰- ب: امل ۱۱- م: شیران عرین ۱۲- این بیت در

نسخه نیست ۱۳- م: زرافشان ۱۴- لا: ماه آسمان

دور گردون را نباشد بی رضای تو اثر  
کنج قارون را نباشد با عطای تو یسار

سر فرازا گر ترا سَرّی نبودی با خدای  
هر زمان در حقّ تو برّی نکردی شهریار  
گر بر غبت یافتی دستوری از تو آسمان  
انجم<sup>۱</sup> سیّاره بر تشریف تو کردی نثار

گرچه سلطان خلعتی داد که هر گز مثل آن  
کس ندیدست و نخواهد دید تا روز شمار  
باشد اندر جنب استحقاق تو اندک<sup>۲</sup> هنوز  
گر ترا هر روز فرماید چنان خلعت هزار

ای خداوندی که گر خورشید را فرمان دهی  
پیش تو آید کمر بسته چو جوزا بنده وار  
تا بود جان را قرار اندر تن من يك زمان  
جز بدرگاه همایون تو نگزینم قرار [۲۲]

نی مرا جز خدمت و مهر و هوای تست کام  
نی مرا جز مدحت و شکر و بَنای تست کار  
تو بجاه وجود چون خورشید و دریایی نیست  
نادره گر من ز اقبال<sup>۳</sup> تو گردم نامسدار

از برای آنک از خورشید و از دریا شود  
سنگ لعل آبدار و آب درّ شاهوار

تا بحکم ایزدی دارند عالم را بیای

سعی باد و طبع خاک و صنیع آب و فعل نادر

باد عزت<sup>۱</sup> بی زوال و باد عمرت بی فنا

باد گنجت بی قیاس و باد جاهت بی کنار

۷۲- تم نیمت فتمیح صمیر قند و هذح ادیر الانرا ناصر الدین سخن

بحر هزج مشن اخرب مکفوف مقصور

مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل

(۲۵) المنة لله که بشمشیر گهر بار<sup>۲</sup>      بگرفت ملک شهر سمرقند دگر بار  
میر امرا ناصر دین میر حسن کوست      انصاف در آفاق پراکنده<sup>۳</sup> عمر وار  
شاهی که بهنگام سخا و سخن او را      دستینست گهر پاش وز بانیست درر بار  
باباره او هست گه حمله قضا جفت      با نیزه او هست گه طعنه<sup>۴</sup> قدر یار  
از نعل ستور وز غبار سپه اوست<sup>۵</sup>      بر پشت سمک آتش و بر روی قمرقار  
ای ز آفت تو شیر وز آسیب<sup>۶</sup> نوتین      جوشان و خروشان شده در بیشه و در غار  
دردیده و چشم<sup>۷</sup> ولی و خصم تو عالم      چون صحن چنان روشن و چون فمر سقر نادر  
ضبع نو سحایست که دارد ز کرم آب      تیغ تو در ختیت که دارد ز ظفر بار

۱- مل، س، م، د : عزمت      (۲۵) نسخ : ده، لا، س، م، ب      ۲- م : گهر دار

۳- م : پراکنده در آفاق      ۴- س، مل : حمله      ۵- ب : از نعل سنوران و غبار

سپه اوست      ۶- مل، س : ای : آفت توشیر و ز شمشیر      ۷- مل، س، م، لا، ب : طبع

نالنده چو زیر از ستم دست<sup>۱</sup> تو ز رزار  
 خون زهر و سخن تیر و نفس تیغ و بصر خار  
 نعت آب و نشان خاک و صفت باد و اثر نار<sup>۲</sup>  
 قدر تو ز همسایگی چشمه خور عار<sup>۳</sup>  
 بر نده خدنگ تو عقایست جگر خوار  
 اقبال طرازست و شرف بود و هنر تار  
 بروی سر شمشیر تو آورد بسر کار  
 ز آن کرد مدار فلک او را چو مَدَرِ خوار  
 چون بود<sup>۴</sup> اعیان دیده همه حال پدر<sup>۵</sup> بار  
 در کوه خزیده<sup>۶</sup> چو کشف زیر حجر مارت  
 باشد بهمه وقت جبل وار کمر دار<sup>۷</sup>  
 بر طرف چمن بلبل و بر شاخ شجر سار

دور از تو بود در دل خار هه ساله  
 در چشم و لب و خلق و سر خصم تو گردد  
 از طبع و وقار و لطف و خشم تو دارد  
 ای بار خدایی<sup>۸</sup> که گه مرتبه دارد<sup>۹</sup>  
 بر نده حسام تو شهایست بصر سوز  
 دست فلکت حله نو بافت<sup>۱۰</sup> که آنرا  
 با نایب سلطان پسر خان<sup>۱۱</sup> چو بر آویخت<sup>۱۲</sup>  
 پنداشت که عصیان شود او را سبب عز  
 امسال تهوّر ز کجا در<sup>۱۳</sup> سرش افتاد  
 ای از فزع نیزه پیچنده چو مارت  
 در بنسنگی تو جیلی مادح خاصیت  
 پیوسته مدیح تو سراید چو بنوروز

با<sup>۱۴</sup> دولت پیروز<sup>۱۵</sup> رخ افروز شب و روز

تا هست جهان دو و فلک هفت و گهر چار



- 
- ۱- لا : جود  
 ۲- م، لا، س، ب : قدر تو ز همسایگی چشمه خور عار ۳- م :  
 ۴- ب : داری ۵- لا، س، م، ب : نعت آب و نشان خاک و صفت باد  
 ۶- مل، س، م، ب : فلک این حله نو بافت ؛ لا : فلک آن حله ترا بافت  
 ۷- لا : خوان ۸- مل : بر آمیخت ۹- م : بر ۱۰- س، مل : دید  
 ۱۱- ب : برو ۱۲- مل : خزیده ۱۳- لا، م : کمر بسته جبل وار ؛ ب :  
 ۱۴- مل، س، م، لا، ب : از

۷۷ مدح هزید الا سلام ضیاء الدین و مجد الملک

ابو المعالی مودود احمد عصمی

بحر مضارع مثنی‌اخر ب مکفوف مقصور

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

(۶) ای دره‌هاو<sup>۱</sup> مدح تو آفتاب و تیر  
از مهر و کینه تو ولی و دوت را  
بدخواه تو ز هیت تو سوخته جنانک  
مودود احمد عصمی کآورد پدید  
نارند دین و دولت و اسلام را چنو<sup>۲</sup>  
با عقل پیر و بخت جوانی وزین<sup>۳</sup> قبل  
جسم کفایتست ز اقلام<sup>۴</sup> تو سمین  
در خیر و شر و نفع و ضرر عزم و حزم<sup>۵</sup> تست  
باشد محل گردون با قدر تو محال  
ابله شود بواسطه عقل تو حکیم

- 
- (۶) نسخ : د ، لا ، س ، م ، ب ، ج ، مل ، بر  
لا ، ب : دهن ۳ - ب : دولت از گل  
۵ - ب : بر : چو تو ؛ مل : چواو ۶ - م ؛ ب : ازین ؛ بر : ازان ۷ - لا ؛ بر :  
اعلام ؛ م : اقبال ۸ - از نسخه م است ، باقی : ضرر ۹ - ب : حزم  
۱۰ - بر : مداور ۱۱ - لا ؛ بر : مسیر ۱۲ - بر : اعمی

شده کرا ز پای فتاد و زدست رفت <sup>۱</sup>  
 از چرخ برخ <sup>۲</sup> ناصح تو نیست جز نشاط  
 این از عداوت تو چو ماهیست <sup>۳</sup> در <sup>۴</sup> سرار  
 از غایت سخای تو آنکه که از عدم  
 منسوخ شد چو <sup>۵</sup> دولت فرزندگان نیاز  
 تا شاه و میر حال تو معلوم کرده اند  
 هر روز در <sup>۶</sup> تو خوبترست اعتقاد شاه  
 مستوفیان فعل و دیران معتبر  
 در کدخدایی امرا لاجرم بود  
 ای ملک را بقای تو چون روح را بدن  
 چون باغ شد برهنه و چون راغ شد تهی  
 آب زلال گشت ز سختی چو آینه  
 بفروز گوهری که ز تشویر تفّ آن  
 چون باطن توصافی و چون خاطر توتیز  
 ز انفاس او هوا و ز آثار او سما  
 چون چرخ <sup>۷</sup> گاه گردش و چون بحر وقت <sup>۸</sup> جوش

چود تو پای مرد <sup>۱</sup> و وجود تو دستگیر  
 وز دهر بهر حاسد تو نیست جز فقیر <sup>۲</sup>  
 و آن از عنایت تو چو شاهبخت بر سریر  
 آورد در وجود ترا ایزد قدیر  
 معدوم شد چو نعمت آزادگان فقیر  
 کاندر کفایت و هنری فرد و بی نظیر  
 هر لحظه بر <sup>۳</sup> تو بیشترست اعتماد میر  
 باشند پیش صنعت تو عاجز و اسیر <sup>۴</sup>  
 مستولی و مکین <sup>۵</sup> چو تو <sup>۶</sup> مستوفی و دیر <sup>۷</sup>  
 وی خلق راهوای تو چون قوت <sup>۸</sup> ناگزیر  
 از حله <sup>۹</sup> منقش و از کله حریر  
 باد شمال گشت ز سردی چو زمهریر  
 چون آتش خلیل شود آتش سعیر  
 چون همت تو عالی و چون رای تو منیر  
 باغبین شعاز و پراز <sup>۱۰</sup> بسدین شعیر  
 او جش همه بدخشی و موجش همه زریب

- ۱- مل، لا، س، بر : شد      ۲- بر : پایمزد      ۳- بر : بهر      ۴- لا :  
 زحیر      ۵- بر : ناریست      ۶- لا، مل : بر : ب : پر شرر  
 ۷- ب : ز      ۸- ب : با : بر : بر تو      ۹- لا : در      ۱۰- س، مل : فقیر  
 ۱۱- م : مستوفی ..... : بر : مستوفی کمین      ۱۲- لا : چتو      ۱۳- شش بیت  
 اخیر در نسخه ج نیست      ۱۴- لا، بر : خلق، مل : تست      ۱۵- ب : حلقه  
 ۱۶- ب : شعایر از      ۱۷- مل : شاخ      ۱۸- م، بر : گاه

اندوده پشت ماهی و آلوده روی ماه  
 گه ریخته چو دیده دلدارگان عقیق  
 بیچنده<sup>۳</sup> در تنور چنان کاشنا کند  
 باد از شراد او شده پسر لاله طری  
 ای خدمت از آفت گردون مرا پناه  
 در<sup>۴</sup> خدمت تو عاج بر انگیختم ز ساج  
 در حق تو مراست ثناهای جان فروز  
 در چار چیز دارم دایم چهار چیز  
 شکر تو در<sup>۵</sup> زبان و ثنای تو در دهان  
 تا تیغ را بکف دلیران بود تسلیل  
 پیوسته باد امر تو چون کلک تو روان  
 از چار چیز دور مبادت چهار چیز  
 بزم ز اهل حکمت و دست ز جام می  
 از ساحت بقای تو پای فنا بعید

از عکس او<sup>۱</sup> بروین و از روی او بقی<sup>۲</sup>  
 گه ریخته چو زلف پری زاذگان عین  
 شکر ف کون تنگ در انقاس کون غدیر<sup>۳</sup>  
 خاک از تشار او شده بر لاله شیر<sup>۴</sup>  
 وی صحبت بدو ک میمون مرا بشیر  
 در صحبت تو قیر بر آمیختم<sup>۵</sup> بشیر<sup>۶</sup>  
 در مدح تو مراست سخنهای دلپذیر  
 تفصیل آن بشرح بگویم تو یاد گیر  
 مهر تو در روان و هوای تو در ضمیر<sup>۷</sup>  
 تا کلک را بدست دیران بود صریر  
 همواره باد عزم تو چون تیغ<sup>۸</sup> تو طریر  
 تا چرخ را مدار بود شمس را مسیر<sup>۹</sup>  
 چشم ز روی دلبر و گوشت ز لحن زیر  
 وز دامن هوای تو دست هوان<sup>۱۰</sup> قصیر

گردون ترا مستخر و گیتی ترا مطیع

دولت ترا متابع و یزدان ترا نصیر<sup>۱۱</sup>

۱- بر: آن، لا: این ۲- این بیت در نسخه ج نیست ۳- م: پیچیده

۴- این بیت در نسخه ج نیست ۵- لا: نمیر ۶- س، مل: از ۷- مل:

برانگیخته ۸- ج: شیر؛ این بیت در بر، د، لا، ب نیست و در م بعد از بیت تالی

آمده است ۹- بر، د، ب: بر ۱۰- دو بیت اخیر در نسخه ج نیست ۱۱- مل:

س: حزم؛ ج: عز؛ تو چون طبع ۱۲- ب: تا چرخ را مدد بود و شمس را منیر

۱۳- لا، د، مل: هوا؛ م: هوا؛ ب: قضا؛ بر: وفا ۱۴- ب: بصیر



## ۷۵ هـ مدح

بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

(۱) ای صاحبی که نیست ترا در زمانه یار  
 خندان موافق تو چو باغ بهار<sup>۱</sup> خوش  
 طبعت نشانه هنرست<sup>۲</sup> وز رشک آن  
 هر چند<sup>۳</sup> سرکشست ندارد بدر گهت  
 از خلق<sup>۴</sup> تو برر گه الفت لطافت آب  
 گرمور بگذرد بدر بارگاه تو  
 پیش محلّ تو نبود آفتاب را  
 ای آنک از حکایت جود تو در جهان  
 چون آگهی که نیست پس از اطاعت خدای  
 دارم امید آنکه حوالّت کنی مرا  
 آگنده طبع تو ز کرم چون زدانه نار  
 نالان مخالف تو چو زیر چغانه زار  
 بد خواه تست بادل سفته نشانه وار  
 گردون ز سر نهادن بر آستانه عار  
 وز خشم تو کند گه وحشت کرانه نار  
 از بیم او<sup>۵</sup> برون نکند سر ز خانه مار  
 الا بصد هزار شفیع و بهانه بار  
 اخبار معن زایده شد چون فسانه خوار  
 جز خدمت تو روز و شبم در زمانه کار  
 تشریف میر و خلعت خود<sup>۶</sup> باخزانه دار

تا اندرین جهان نرید جاودانه کس

بادا ترا خدای جهان جاودانه یسار

\*\*\*

(۱) نسخ : د، لا، س، م، ب، ج، مل ۱- م : باغ و بهار ؛ مل، س : جود بهار ؛ ب، ج :

چو باد بهار ۲- مل، س : گهرست ۳- ج : گرچند ۴- م : لطفت

۵- ج، م، ب : تو ۶- م : بجز ۷- ح : شد

۷۶- «ودح اذین ذلک الذین علی باؤک و نهیت بنای نین»

بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلان

(ب) این<sup>۱</sup> جایگاه خوب و بنای بزرگوار  
 عالی تر از سپهر و گشاده تر از هواست<sup>۳</sup>  
 گویی که آسمان برین باعلو<sup>۴</sup> خویش  
 ورنیست، از برای<sup>۵</sup> چرا دارد ای عجب  
 از حرمت و زرتبت او<sup>۶</sup> سال و مه بود  
 گویی ارم<sup>۷</sup> ز خوبی او<sup>۸</sup> یافت آگهی  
 ز آن<sup>۹</sup> دارد ابر پشه همیشه<sup>۱۰</sup> گریستن  
 چون کارِ زیر کان جهان دیده نادرست  
 مشهورتر ز چشمه خورشید در بلاد<sup>۱۱</sup>  
 افراخته چو رایت میمون پادشاه

وین<sup>۲</sup> موضع خجسته و بنیاد نامدار  
 خرمتر از بهشت و نو آیین تر از بهار  
 از غیرت بلندی آن هست سوگوار  
 جامه کیبود و پشت بخم<sup>۱۲</sup> دل پرازشار  
 بیت الحرام خیره و دارالسلام خوار<sup>۱۳</sup>  
 کز شرم آن<sup>۱۴</sup> گرفت بزیر<sup>۱۵</sup> زمین قرار  
 کز سقف آن شود تن او هر زمان فکار  
 چون عهد دوستان پسندیده استوار  
 مذکور تر ز قبه جمشید<sup>۱۶</sup> در دیار  
 افروخته چو رای<sup>۱۷</sup> همایون شهریار

(ب) نسخ : د، لا، س، م، ب، ج، مل، بر ۱- بر، س، ای ۲- بر، م :

زین ۳- م : از شهاب ؛ ج : از هوا ؛ بر : از هوای ۴- لا، م : علوی

۵- بر، لا : ورنیست سوگوار ۶- م : خم ۷- مل، لا، بر، س، ب : آن ؛

ج : این ۸- مل : خار ۹- بر : درم ۱۰- بر، س، مل، م، ب :

آن ؛ ج : این ۱۱- ج : این ۱۲- بر : همی بر زمین ۱۳- بر : زین

۱۴- ج : ز آن روی دارد ابر همیشه ۱۵- مل : جهان ۱۶- م : چشمه خورشید

۱۷- بر : روی

شاهی که نیست جز برضا و مراد او<sup>۱</sup>      اجرام را مسیر و نه افلاک را مدار  
فرمان ده جهان که مطیع و مستخرّند      ویرا<sup>۲</sup> همه ملوک و سلاطین روزگار  
روح الامین<sup>۳</sup> زمرکز ذات الحُبّ کُند      هنگام جنگ بر علم او ظفر نگار<sup>۴</sup>  
هر چند کین بنای مبارک<sup>۵</sup> زیادتست      از روضه جنان بخوشی صد هزار بار  
خوشر شود<sup>۶</sup> هر آینه چون بر جمال شاه      عشرت کند درو فلک دین کردگار  
پیرایه علا علی آن کز همه جهان      ویرا خدایگان جهان کرد اختیار<sup>۷</sup>  
شهرآدگان ز دولت او دیده احتشام      آزادگان بخدمت او کرده افتخار  
از چار چیز دور مبادش<sup>۸</sup> چهار چیز      همواره تا طبایع گیتی بود چهار  
دستش ز جام باده و طبعش ز عیش خوش      گوشش ز صوت مطرب و چشمش ز روی یار

هر روز کرده نقش بنای دگر چنین

در خدمتش محمّد نقاش نغز کار<sup>۹</sup>



- 
- ۱- ج، مل: براد و رضای او      ۲- ج: او را      ۳- م: روح القدس  
۴- در حاشیه د: نگار، و در متن آن نسخه: نثار همچنین است در بر، م، مل، س، ب، در لا:  
شکار، این بیت در نسخه ج نیست      ۵- بر: تبرک      ۶- لا: بود  
۷- این بیت در نسخه ج نیست      ۸- م: مبادت      ۹- بیت اخیر در نسخه ج نیست.

## ۷۷ - مدح ابن منصور

بحر حقیف مخبون محذوف

واعلان مفاعیلن وعلن

(۲۳۰۰) تا ابد باد مهتری مقصور  
نامداری که لفظ<sup>۳</sup> و بذله اوست  
حضرت اوست آسمان سعود  
خانه دشمنانش معدن سوگ  
خاک درگاه اوست سرمه<sup>۴</sup> بخت  
رای او قالب شرف را روح  
ای هوای تو رهنمای خرد  
گر چه در خدمت تو بر تقصیر  
آن طمع دارم از مکارم تو  
گر چه در حضرت تو هر ساعت  
نیست از فکر تو زبانم فرد  
ساهی مشت خیزد از آهو

بر امین الملوك<sup>۱</sup> بو<sup>۲</sup> منصور  
عقد منظوم و لؤلؤ، منثور  
طلعت اوست آفتاب صدور  
غرفه<sup>۵</sup> دوستانش مسکن سور  
نعل رهوار اوست یاره<sup>۶</sup> حور  
خلق او دیده لطف را نور<sup>۷</sup>  
وی لقای تو کیمیای سرور  
شد همه روزگار من مقصور<sup>۸</sup>  
یعلم الله که داریم معذور  
ندهم درد سر ترا بحضور<sup>۹</sup>  
نیست از مهر تو روانم دور  
ناهمی شهد زاید از زنبور

(۲) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر  
۱- بر : امیدالملوك  
۲- م : او ؛  
بر : تو  
۳- بر : لطف  
۴- ب : سرمه ، بر : باره  
۵- در نسخه های د، م  
این بیت قبل از دو بیت اخیر آمده است  
۶- این بیت در نسخه س، مل نیست  
۷- م :  
دردسر داده ام بسی بحضور ، این بیت در لا نیست

جابه تو باد تا یوم الحشر      عز<sup>۱</sup> تو باد تا بنفخ الصّور<sup>۲</sup>  
 بر تو چون رای تو مبارک عید      ناصحت شاد و حاسدت رنجور  
 باد پوینده ذکر تو چون باد  
 باد پاینده نام تو چون طور<sup>۳</sup>

### ۷۸- مدح جمال الدین علی بن اسعد گانج

بحر مجتث مثنی مخبون مقصور

مفاعِلن فمَلاَتِن مفاعِلن فَعْلان

(\*) ایاستوده خصلی که کرد گارقدر<sup>۴</sup>      نیافرید ترا در فنون فضل نظیر  
 سر علاء<sup>۵</sup> و سعادت علی بن اسعد      جمال دین که جهان از جمال تست<sup>۶</sup> منیر  
 تراست دولت<sup>۷</sup> رایق<sup>۸</sup> چو بوستان ارم      تراست همت فایق چو آسمان اثیر<sup>۹</sup>  
 نسیم گردد در باغ حاسدت چو سموم      حدید گردد بر شخص ناصحت چو حریر  
 در آن زمان که تو<sup>۱۰</sup> انگشت بر نهی بقلم      بخدمت تو بیند<sup>۱۱</sup> میان چو جوزا تیر  
 خدای عزّ وجل تا بیافرید جهان<sup>۱۲</sup>      بزرگوار تر از تو نیافرید دیر

- 
- ۱- س، مل : عمر      ۲- م : نفخه صور      ۳- م : باد پاینده ذکر تو چون باد  
 باد تابنده نام تو چون صور      (\*) نسخ : د، لا، م، س، ب، مل، بر      ۴- س :  
 مقیم ؛ ب، بر : قدیم ، در متن مل مقیم و در حاشیه آن قدیر      ۵- لا : سرو علاء  
 ۶- م : اوست      ۷- م، بر، س، مل، لا، ب : طلعت      ۸- بر : راتق  
 ۹- بر : اسیر      ۱۰- مل، س، م، د، ب : در آسمان چو تو      ۱۱- بر، لا، ب :  
 پرستش تو بیند ؛ د : پرستش را بند ؛ م : پرشش تو بیند      ۱۲- س، مل : ترا

ایا بتقویت تو قوام دین رسول  
ایا ۱ بتربیت تو نظام ملک امیر  
در آنچه ۲ بر من از انواع خدمت فرضست  
اگر بقوت حلم ۳ تو کرده ام تقصیر  
چو اعتقادم ۴ پوشیده نیست ، عذر مرا  
چنانک از کرم طبع تو سزد ، پذیر  
همیشه تا که نیاساید آسمان ز مدار  
همیشه تا که نفرساید اختران ۵ زمسیر

شریف رای ترا باد روزگار مطیع

عزیز نفس ۶ ترا باد کردگار نصیر



۱- مل، س : ویا      ۲- ب : از آنچه      ۳- س، بر، مل : حکم      ۴- لا، بر :  
اعتقاد تو      ۵- در متن نسخه « بر » آسمان و در حاشیه آن اختران نوشته شده است .  
۶- بر : نقش

## حرف «ف»

### ۷۹- نمایش یکی از شاعران<sup>۱</sup>

بحر مجتث مثنیٰ مخبون معذوف

مفاعِلن فعلاَتین مفاعِلن فعِلن

ایا ز نثر تو گیتی پسر از فنون تحف	(*) ایاز نظم تو عالم پراز عیون <sup>۲</sup> طرف
سواد نثر <sup>۳</sup> فصیحت بیاض روی شرف	بیاض نظم <sup>۴</sup> ملیحت <sup>۵</sup> سواد چشم ادب
بدرجهای لآلی و درجهای طرف <sup>۶</sup>	موشحست جهان از نتایج قلمت
چوسیرت توسواری نیافت دست لطف <sup>۷</sup>	چوفکرت توسواری ندید اسب <sup>۸</sup> هنر <sup>۹</sup>
ز شرم پیش توسردر شکم کشد چو کشف	که مناظره هر فاضلی که سرورتر <sup>۱۰</sup>
شدست قصر حکم را فضایل تو شرف	شدست چرخ هم <sup>۱۱</sup> را شمایل تو نجوم

- ۱- در نسخه «م» عنوان این قصیده چنین است: «وله ایضاً فی جواب قصیده لادب الصابر»  
لیکن در سایر نسخ این عنوان نیست بهمین جهت در حاشیه آورده شد. (\*) نسخ: د؛  
لا، س، م، ب، مل، بر ۲- س: فنون. در متن نسخه مل فنون؛ و در حاشیه آن عیون  
نوشته شده است ۳- بر: نثر ۴- ب: مکیت ۵- بر: نظم  
۶- س: ظرف ۷- م: چشم ۸- بر: ندیده است هنر ۹- بر:  
نیافته است ظفر ۱۰- مل: سرور شد؛ بر: سر برزد ۱۱- مل: هنر

مدیح تست چو آب روان شفای روان  
 بر آسمان ز برای نبشتن<sup>۱</sup> سخنت  
 ز خرمی متحرک شوند در ارحام<sup>۲</sup>  
 مخالفت ز نفیر و منازعت ز زحیر  
 دهان گشاده چو تیرست و تن نحیف چو زه<sup>۳</sup>  
 ایما ز نظم تو منسوخ نظمهای<sup>۴</sup> قدیم  
 توشع نظمی و پروانه علوم و مراست  
 اگر مدار فلک بر مراد من بودی  
 و گرچه<sup>۵</sup> نیست مرا از جمال تو بهره  
 قصیده‌یی که فرستاده‌ای بر من هست  
 بقات<sup>۶</sup> باد که از خواندن و شنیدن آن<sup>۷</sup>  
 دهان خزانه گوه‌ر شدست و گوش صدف



- ۱- لا، س، بر : آتشیت  
 ۲- مل، س، م، ب، بر : نوشتن  
 ۳- ب : احرام  
 ۴- بر : لطف  
 ۵- مل : اعادیت  
 ۶- م : پرزده چون زه ؛ مل : تن  
 ۷- این بیت در «لا، بر» نیست  
 ۸- مل : رسمهای  
 ۹- م، بر :  
 ۱۰- مل : شرم  
 ۱۱- م : اگر چه  
 ۱۲- س، لا : سلف ؛  
 بر : با وصال تست سلف  
 ۱۳- م، لا : تنف ؛ د : سف ؛ بر : لطف ؛ تنف  
 جمع تنف : آنچه با انگشت از چیزی برچینند ؛ برچین ؛ منتخب  
 ۱۴- ب : برات  
 ۱۵- بر : این



۸۰ = مدح ملک تاج الدین میرا بوالفضل نصر بن خائف ملک نیمروز

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) آمد از اجداد ماضی ملک را نعم الخلف

میر تاج الدین ملک بوالفضل<sup>۱</sup> نصر بن خلف

رسم او معدوم کرد آثار میران قدیم

نسام او منسوخ کرد اخبار<sup>۲</sup> شاهان سلف

نیست چون<sup>۳</sup> اخلاق<sup>۴</sup> او چرخ معالی را نجوم

نیست چون<sup>۳</sup> افعال او قصر<sup>۵</sup> معانی را شرف

پایه<sup>۶</sup> درگاه او شد نامداری را مدار

سایه<sup>۷</sup> ایوان او شد کامکاری را کنف

گرشده سیمای او از گوهر<sup>۸</sup> آدم پدید

گاه سجده پیش او ابلیس نفرودی<sup>۹</sup> صلف<sup>۱۰</sup>

ورنه ایزد خواستی تا گردد افزونش خدم

در رحم هرگز کجا صورت پذیرفتی نطف<sup>۱۱</sup>

(\*) نسخ : د، بر، لا، مل، م، س، ب، ج ؛ هشت بیت اول این قصیده از لا افتاده است .

۱- ج : تاج الدین ابوالفضل بن ؛ بر : میر میران تاج دین بوالفضل ۲- بر : اقبال

۳- ب : جز ۴- بر : اقبال ۵- بر : درج ۶- مل : ش : طلعت ۷- ج : ج

بنمودی ۸- بر : صدف ۹- این بیت در نسخه س، مل نیست

ای فزوده اختر دولت ز تأیید<sup>۱</sup> تو نور  
وی کشیده لشکر نصرت بدرگاه تو صف

پیش تو بر خاک مالد هر زمانی ماه<sup>۲</sup> رخ<sup>۳</sup>  
بر رخ او زین قبل باشد همه ساله کلف

[۲۳۰۰] گنج قارون شدنهان اندر زمین، گویی که او<sup>۴</sup>  
یافت آگاهی که از بیم<sup>۵</sup> تو خواهد شد تلف

نیست جز درگاه تو دست امل را معتم  
نیست جز<sup>۶</sup> نزدیک تو پای خرد را منصرف

سینه پیلان بود همواره تیغت را نیام  
دیده شیران بود پیوسته تیرت را هدف

گل شود در باغ<sup>۷</sup> بدخواهان تو همچون خسک  
در<sup>۸</sup> شود دردست بدگریان تو همچون خرف<sup>۹</sup>

گاه بزم تو بود<sup>۱۰</sup> در<sup>۱۱</sup> پنجه خورشید جام  
روز جشن تو بود در<sup>۱۲</sup> قمضه ناهید دف

گر بجنبید موج دریای خلافت<sup>۱۳</sup> ناگهان  
دشمنان را بر سر اندازد بکردار<sup>۱۴</sup> جیف

۱- بر، م، مل، س، ب : بتأید

گویی مگر ؛ بر : از بهر آن

۲- بر، مل « است ؛ سایر نسخ : از

۳- مل : خذف ؛ بر : صدف

۴- مل : بر

سگرداند

۵- ب، زهره

۶- م، مل : جود . بر : دردست

۷- بر : پای

۸- بر : شود

۹- مل : ج، مل : بر

۱۰- مل : ج، مل : بر

۱۱- مل : ج، مل : بر

۱۲- مل : ج، مل : بر

۱۳- مل : ج، مل : بر

۱۴- مل : ج، مل : بر

۱۵- مل : ج، مل : بر

۱۶- مل : ج، مل : بر

۱۷- مل : ج، مل : بر

۱۸- مل : ج، مل : بر

۱۹- مل : ج، مل : بر

۲۰- مل : ج، مل : بر

۲۱- مل : ج، مل : بر

۲۲- مل : ج، مل : بر

۲۳- مل : ج، مل : بر

۲۴- مل : ج، مل : بر

۲۵- مل : ج، مل : بر

۲۶- مل : ج، مل : بر

۲۷- مل : ج، مل : بر

۲۸- مل : ج، مل : بر

۲۹- مل : ج، مل : بر

۳۰- مل : ج، مل : بر

۳۱- مل : ج، مل : بر

۳۲- مل : ج، مل : بر

۳۳- مل : ج، مل : بر

۳۴- مل : ج، مل : بر

۳۵- مل : ج، مل : بر

۳۶- مل : ج، مل : بر

۳۷- مل : ج، مل : بر

۳۸- مل : ج، مل : بر

۳۹- مل : ج، مل : بر

۴۰- مل : ج، مل : بر

۴۱- مل : ج، مل : بر

۴۲- مل : ج، مل : بر

۴۳- مل : ج، مل : بر

۴۴- مل : ج، مل : بر

۴۵- مل : ج، مل : بر

۴۶- مل : ج، مل : بر

۴۷- مل : ج، مل : بر

۴۸- مل : ج، مل : بر

۴۹- مل : ج، مل : بر

۵۰- مل : ج، مل : بر

۵۱- مل : ج، مل : بر

۵۲- مل : ج، مل : بر

۵۳- مل : ج، مل : بر

۵۴- مل : ج، مل : بر

۵۵- مل : ج، مل : بر

۵۶- مل : ج، مل : بر

۵۷- مل : ج، مل : بر

۵۸- مل : ج، مل : بر

۵۹- مل : ج، مل : بر

۶۰- مل : ج، مل : بر

۶۱- مل : ج، مل : بر

۶۲- مل : ج، مل : بر

۶۳- مل : ج، مل : بر

۶۴- مل : ج، مل : بر

۶۵- مل : ج، مل : بر

۶۶- مل : ج، مل : بر

۶۷- مل : ج، مل : بر

۶۸- مل : ج، مل : بر

۶۹- مل : ج، مل : بر

۷۰- مل : ج، مل : بر

۷۱- مل : ج، مل : بر

۷۲- مل : ج، مل : بر

۷۳- مل : ج، مل : بر

۷۴- مل : ج، مل : بر

۷۵- مل : ج، مل : بر

۷۶- مل : ج، مل : بر

۷۷- مل : ج، مل : بر

۷۸- مل : ج، مل : بر

۷۹- مل : ج، مل : بر

۸۰- مل : ج، مل : بر

۸۱- مل : ج، مل : بر

۸۲- مل : ج، مل : بر

۸۳- مل : ج، مل : بر

۸۴- مل : ج، مل : بر

۸۵- مل : ج، مل : بر

۸۶- مل : ج، مل : بر

۸۷- مل : ج، مل : بر

۸۸- مل : ج، مل : بر

۸۹- مل : ج، مل : بر

۹۰- مل : ج، مل : بر

۹۱- مل : ج، مل : بر

۹۲- مل : ج، مل : بر

۹۳- مل : ج، مل : بر

۹۴- مل : ج، مل : بر

۹۵- مل : ج، مل : بر

۹۶- مل : ج، مل : بر

۹۷- مل : ج، مل : بر

۹۸- مل : ج، مل : بر

۹۹- مل : ج، مل : بر

۱۰۰- مل : ج، مل : بر

۱۰۱- مل : ج، مل : بر

۱۰۲- مل : ج، مل : بر

۱۰۳- مل : ج، مل : بر

۱۰۴- مل : ج، مل : بر

۱۰۵- مل : ج، مل : بر

۱۰۶- مل : ج، مل : بر

۱۰۷- مل : ج، مل : بر

۱۰۸- مل : ج، مل : بر

۱۰۹- مل : ج، مل : بر

۱۱۰- مل : ج، مل : بر

۱۱۱- مل : ج، مل : بر

۱۱۲- مل : ج، مل : بر

۱۱۳- مل : ج، مل : بر

۱۱۴- مل : ج، مل : بر

۱۱۵- مل : ج، مل : بر

۱۱۶- مل : ج، مل : بر

۱۱۷- مل : ج، مل : بر

۱۱۸- مل : ج، مل : بر

۱۱۹- مل : ج، مل : بر

۱۲۰- مل : ج، مل : بر

۱۲۱- مل : ج، مل : بر

۱۲۲- مل : ج، مل : بر

۱۲۳- مل : ج، مل : بر

۱۲۴- مل : ج، مل : بر

۱۲۵- مل : ج، مل : بر

۱۲۶- مل : ج، مل : بر

۱۲۷- مل : ج، مل : بر

۱۲۸- مل : ج، مل : بر

۱۲۹- مل : ج، مل : بر

۱۳۰- مل : ج، مل : بر

۱۳۱- مل : ج، مل : بر

۱۳۲- مل : ج، مل : بر

۱۳۳- مل : ج، مل : بر

۱۳۴- مل : ج، مل : بر

۱۳۵- مل : ج، مل : بر

۱۳۶- مل : ج، مل : بر

۱۳۷- مل : ج، مل : بر

۱۳۸- مل : ج، مل : بر

۱۳۹- مل : ج، مل : بر

۱۴۰- مل : ج، مل : بر

۱۴۱- مل : ج، مل : بر

۱۴۲- مل : ج، مل : بر

۱۴۳- مل : ج، مل : بر

۱۴۴- مل : ج، مل : بر

۱۴۵- مل : ج، مل : بر

۱۴۶- مل : ج، مل : بر

۱۴۷- مل : ج، مل : بر

۱۴۸- مل : ج، مل : بر

۱۴۹- مل : ج، مل : بر

۱۵۰- مل : ج، مل : بر

۱۵۱- مل : ج، مل : بر

۱۵۲- مل : ج، مل : بر

۱۵۳- مل : ج، مل : بر

۱۵۴- مل : ج، مل : بر

۱۵۵- مل : ج، مل : بر

۱۵۶- مل : ج، مل : بر

۱۵۷- مل : ج، مل : بر

۱۵۸- مل : ج، مل : بر

۱۵۹- مل : ج، مل : بر

۱۶۰- مل : ج، مل : بر

۱۶۱- مل : ج، مل : بر

۱۶۲- مل : ج، مل : بر

۱۶۳- مل : ج، مل : بر

۱۶۴- مل : ج، مل : بر

۱۶۵- مل : ج، مل : بر

۱۶۶- مل : ج، مل : بر

۱۶۷- مل : ج، مل : بر

۱۶۸- مل : ج، مل : بر

۱۶۹- مل : ج، مل : بر

۱۷۰- مل : ج، مل : بر

۱۷۱- مل : ج، مل : بر

۱۷۲- مل : ج، مل : بر

۱۷۳- مل : ج، مل : بر

۱۷۴- مل : ج، مل : بر

۱۷۵- مل : ج، مل : بر

۱۷۶- مل : ج، مل : بر

۱۷۷- مل : ج، مل : بر

۱۷۸- مل : ج، مل : بر

۱۷۹- مل : ج، مل : بر

۱۸۰- مل : ج، مل : بر

۱۸۱- مل : ج، مل : بر

۱۸۲- مل : ج، مل : بر

۱۸۳- مل : ج، مل : بر

۱۸۴- مل : ج، مل : بر

۱۸۵- مل : ج، مل : بر

۱۸۶- مل : ج، مل : بر

۱۸۷- مل : ج، مل : بر

۱۸۸- مل : ج، مل : بر

۱۸۹- مل : ج، مل : بر

۱۹۰- مل : ج، مل : بر

۱۹۱- مل : ج، مل : بر

۱۹۲- مل : ج، مل : بر

۱۹۳- مل : ج، مل : بر

۱۹۴- مل : ج، مل : بر

۱۹۵- مل : ج، مل : بر

۱۹۶- مل : ج، مل : بر

۱۹۷- مل : ج، مل : بر

۱۹۸- مل : ج، مل : بر

۱۹۹- مل : ج، مل : بر

۲۰۰- مل : ج، مل : بر

از سخا عمر گرامی را ببخشیدی تو هم<sup>۱</sup>  
ارنکردی حکم یزدان خلق را منع<sup>۲</sup> از سرف

گر چنه از اهل زمینی<sup>۳</sup> وز نژاد آدمی  
چون فلک داری جلال و چون ملک داری لطف<sup>۴</sup>

بد سگالت را اجل همواره گوید لا تمش  
نیکخواهت را امل پیوسته گوید لا تتخف

گر ببیند عکس شمشیر تو در<sup>۵</sup> کوه اژدها  
از فزع پنهان شود در سنگ خارا<sup>۶</sup> چون گشَف

تیغ تو ماریست حلق سرکشان او را سقط<sup>۷</sup>  
تیر تو مرغیست مغز پر دلان او را علف<sup>۸</sup>

خلق عالم را پدید آید همی<sup>۹</sup> از شش مکان  
سالومه<sup>۱۰</sup> از بخت میمون توشش چیز طُرف<sup>۱۱</sup>

انگبین از منج<sup>۱۲</sup> و مشک از نافه و شکر ز نی  
گوهر<sup>۱۳</sup> از خارا و زر<sup>۱۴</sup> از کان و لؤلؤ از صدف

پیش ازین از قول من خواندند پیشت خدمتی  
خوب چون درج جواهر نغز چون درج نتف<sup>۱۵</sup>

۱- بر : همی      ۲- د ، ج : نهی      ۳- ب : مبینی

۴- این بیت در نسخه بر نیست      ۵- بر : بر      ۶- بر : خاره      ۷- لا ،

م ، مل : سقط ؛ بر : آنرا سقط      ۸- م : هدف ؛ این بیت در « د ، ج » نیست

۹- ب : همی آید پدید      ۱۰- ج : ماه      ۱۱- د ، ب : شش چیز از طرف

۱۲- د ، بر ، م ، ج : نحل ؛ در لا باشتباه ناسخ « میخ » ضبط شده است و البته منج

درست است      ۱۳- س ، مل : جوهر      ۱۴- بر : در      ۱۵- در نسخ : نتف ،

نیف ؛ بر : در صدف ؛ مل : برج نتف

گر شود حاصل مرا تشریف خاص تو کنون  
تا بنفخ الصور<sup>۱</sup> اعقاب مرا باشد شرف

از همه گیتی ندارم جز بجزود تو امید  
وز همه عالم ندارم جز بهر تو شرف

نام من در صف<sup>۲</sup> مداحان تو نایب پدید  
گرچه<sup>۳</sup> خالی نیست در عالم ز نامم يك طرف

از بزرگان مدحت تو گفته‌ام فیما مضی  
وز امیران خدمت تو کرده‌ام فیما سلف

تا زیم زین پس فرو نهاده<sup>۴</sup> خواهم يك نفس  
نامه شکر ز دست و خامه مدحت ز کف

تا بود در باد صفوت تا بود در آب نم  
تا بود در خاک قوت تا بود در نار تَف

باد ملکوت بی زوال و باد مالت بی قیاس  
باد عمرت بی وفات<sup>۵</sup> و باد طبیعت بی اسف<sup>۶</sup>



۱- مل؛ بر؛ م؛ س : نفخ صور ۲- د؛ س : وصف ۳- همه نسخ : ورچه ؛ متن از  
«ج» است ۴- بر : نهاده ۵- بر : فوات ۶- پنج بیت اخیر  
در نسخه «لا» نیست

## ۸۱ - مدح

بحر مضارع مثمن اخرب مكفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

(۱) ای قصر ملک را شده افعال تو شرف<sup>۱</sup>      دین رسول یافته از ذات تو شرف  
 طبع تو باد خفت و جود تو آب نفع<sup>۲</sup>      حلم تو خاک قوت و خشم تو نار تف  
 چون تو نبود رستم دستان قوی بدل      چون تو نبود حاتم طائی سخی بکف  
 تیغ تراست سینه پیل دمان نیام      تیر تراست دیده<sup>۳</sup> شیر زیان هدف  
 آئی که خاطر جبلی هر زمان شود      پر گوهر از معانی مدح تو چون صدف  
 در خدمت تو گفت کنون نو قصیده بی      چون درج<sup>۴</sup> پر جواهر و چون درج<sup>۵</sup> پر تنف<sup>۶</sup>  
 همچون شمایلت همه الفاظ آن غرر<sup>۷</sup>      همچون فضایلت همه ابیات<sup>۸</sup> آن ظرف<sup>۹</sup>  
 تا گاه روشنی<sup>۱۰</sup> نبود چون قمر سها      تا گاه نیکویی نبود چون گهر<sup>۱۱</sup> خرف<sup>۱۲</sup>  
 در رزم باد تیغ تو آجال را رصد<sup>۱۳</sup>      در بزم باد کلك تو آمال را کف

بر فرق تو همای سعادت گشاده بال

در پیش تو سپاه جلالت کشیده صف

(۱) نسخ: ج، ب، د، م، مل، بر      ۱- م: عماد؛ مل: غرف؛ بر: ای ملک را شدست  
 ز افعال ...      ۲- مل: طبع      ۳- م: سینه      ۴- مل: برج      ۵- م: برج  
 ۶- مل، ب، م: تنف      ۷- ب، مل، بر: اوغرور؛ د: اوغرر؛ م: عزیز      ۸- بر:  
 معنی      ۹- د، ب: دو طرف. مل، بر، ج، م: آن طرف      ۱۰- م: دوستی  
 ۱۱- ب: قمر      ۱۲- مل: خنف؛ بر: صدف      ۱۳- ج: صدف؛ م: مقر

## حرف «ك»

۸۶ - دك ح نظير الدين

بحر مجتث مئمن مخبون موصور

مفاعلهن فملاثن مفاعلهن فملاثن

ايا مسخر رای رفيع تو افلاك <sup>۱</sup>	ايا متابع <sup>۲</sup> رسم بدیع تو املاك
ظهير دين عرب راز دار شاه عجم	که ناورد بکفایت نظير تو <sup>۳</sup> افلاك
بزرگ حضرت تو ماهِ جاه را گردون	بلند همت تو زهر دهر را تریاک
نیشته <sup>۴</sup> نامه عزّ ترا ازل عنوان	گرفته مرکب بخت ترا ابد فتراک
چولاله طبع تو تازست و دشمن و چنوست <sup>۵</sup>	بدل سیاه و بعر اندک و بدامن چاک
چنان گراید دولت بسوی درگه تو	که آتش ازسوی بالا و آب و سوی مفاک
تحمّلت حسود ترا دلیل فنا	چنانک مورچه را پر بود دلیل <sup>۶</sup> هلاک
ايا فلک قدیم <sup>۷</sup> همت نسرا کرده	ز چرم ثور و ز جرم هلال نعل و شرک <sup>۸</sup>

(۱) نسخ: د، لا، م، ب ۱- م: ایا متابع رای تو توسن افلاك؛ د، لا، ب: ایا مسخر ...

۲- م: ویا موافق ۳- غیر از «لا»: او ۴- ب، لا، م: نوشته ۵- م: تازه و؛ لا:

تازه است و؛ ب: نارس ۶- ب، لا: حبوب؛ م: چوپوست ۷- ب:

نشان ۸- م: ایا بچشم و قدم ۹- لا: ... هلاک و نعل شرک؛ م: ... نعل شرک

د: هلاک و فعل و شرک .

اگر بچشم عنایت نظر کنی سوی من  
 بسا کسا که<sup>۱</sup> رسید از سعادت<sup>۲</sup> نظرت  
 پیش شاه مرا تربیت کن و منکر  
 تو آفتابی و تأثیر آفتاب کند  
 همیشه تا نه چو ماء معین بود صلصال  
 همیشہ<sup>۳</sup> تا نه چو درّ ثمین بود خاشاک  
 موافقان تو بادند روز و شب شادان  
 مخالفان تو بادند سال و مه غمناک  
 سماع کرده پیش تو مطرب دلکش  
 شراب داده بدست تو ساقی چالاک

### ۸۲ - مدح فلك الدين خاصبك

بحر رمل مشن محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) ای پناه لشکر ایران و توران خاصبك  
 از همه میران توداری حشمت نامستعار  
 هست گرد مو کب تو سرمه چشم سماک  
 دوستان ترا پیروزی<sup>۴</sup> سعادت رانده<sup>۵</sup> کلک  
 ملک سلطان را مدبر دین یزدان را فلك  
 وز همه شاهان توداری دولت نامشترك  
 هست نعل مر کب تو حلقه گوش سماک  
 دشمنان ترا بیدروزی نحوست داده چک<sup>۶</sup>

۱- د : بسا کسی که ؛ م : بسا کسانیکه      ۲- م : عنایت      ۳- م : مدام

(\*) نسخ : لا، د، م، ب، بر      ۴- د : زپیروزی      ۵- م : بغیروزی سعادت

داند ؛ ب : سعادت راند      ۶- د : کرده چک ؛ ب : دادحک

[۲۳۵۰] عالم از آثار توروشن چو از انجم سپهر  
 در دوام دولت تو نیست خاص و عام را  
 بر<sup>۳</sup> زمین مهر و وفای تو همی جوید<sup>۴</sup> بشر  
 نیکخواهان ترا پای از شرف فوق السما<sup>۵</sup>  
 دهر با اعدای تو توسن<sup>۱</sup> چو با بچه فَنک<sup>۲</sup>  
 همچنان کاندرضیای چشمه خورشید شک  
 بر<sup>۶</sup> سما مدح و ثنای تو همی گوید ملک<sup>۷</sup>  
 بدسگالان ترا جای از اسف<sup>۸</sup> تحت العَبک

باد خصم و دشمنت را تلخ عیش و شور بخت

تا نبرد<sup>۹</sup> تلخی از حنظل نه شوری از نمک

۱- د : تودر کین      ۲- بر ، کنک      ۳- لا، بر : در      ۴- بر : خواند  
 ۵- د : در      ۶- د : فلک      ۷- م، ب : هست از شرف فوق السما ؛ بر : باد از  
 شرف قول السما      ۸- م، ب : هست از اسف      ۹- بر : نگردد



## حرف «ل»

۸۴- مدح ملك الزراءه نصير الدين ابوالمعالي<sup>۱</sup> عبدالصمد وزير

بحر مجتث مثنی مخبون مقصور

مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فاعلان

۱- کتبه این وزیر در سایر موارد این دیوان ابوالمظفر است و در این قصیده ابوالمعالی ضبط شده ۲- ب : زعید و زخبری ۳- لا : که روز عید فسانه است ؛ م : که روز عید نشانیست ؛ س : روز عید نشانیست ؛ ب : که روز عید فسانه است ؛ مل : که او زعید نشانیست ؛ بر : که روز عید فسانه است و طرفه است که هست ۴- س، مل : تبارك الله از آن صورتی که او راهست ؛ ب : تبارك الله از آن صورتی که و راهست ؛ بر : ... که دروست ۵- ب، مل، بر : لا جور ۶- مل، س، بر، م، ب : فیروزه ۷- س : از بر ؛ م، ب : در تن ۸- بر : ۹- بر، مل : هلال ۱۰- در : فتاد ۱۱- بر : ز ساق لعبت رقص سیمگون خلخال	۱۱- ز ساق لعبت رقاصه نیمه خلخال ۱۰- گویی بر فرش نیلگون گیه رقص ۹- گمان بری که فلک هست طشت پیروزه ۸- فکنده در بر <sup>۷</sup> آن <sup>۸</sup> از زر کشیده خلخال <sup>۹</sup> ۷- ز لا زورد <sup>۵</sup> بساط وز کهر با سر بال ۶- بقدر چو عین و بصورت چو یا بشکل چو دال ۵- بآخر رمضان و باول شوال ۴- زعید داد خبر <sup>۲</sup> خلق را طلوع هلال ۳- گر او زعید نشانیست <sup>۳</sup> طرفه نیست که هست ۲- تبارك الله از آن طرفه صورتی کوراست <sup>۴</sup>
---	--

چنانکِ گیری در<sup>۱</sup> زر<sup>۲</sup> پخته<sup>۳</sup> نعلِ ستور  
 بر آن مثال که بی مهره ناچرخ زرین  
 چو ماهی بدن<sup>۴</sup> اندوده در غدیر کبود  
 چگون<sup>۵</sup>ه<sup>۶</sup> رونقِ محراب گشت از و باطل  
 نشاط و نزهت و شادی می پرستان زوست<sup>۷</sup>  
 چو جام زرین آمد پدید در وقتی  
 بر آن<sup>۸</sup> امید که چون روز عید جشن کنند  
 نصیر دین و عزیز ملوک کورا هست  
 ابوالمعالی عبد الصمد که ننمایند  
 نه نفس او ز تواضع نه دست او ز سخا  
 مؤیدی که سخن<sup>۹</sup> را بیان اوست مآب  
 چو معن زایده شد مشتهر ببذل و سخا<sup>۱۰</sup>  
 ز عدل او شده باز سپید جفت کلنگ  
 نه این فراز برد در هوا بدان چنگل<sup>۱۱</sup>  
 برده باز دهد خُلق او روان در حین

چنانکِ مالی ز رنخ بر سروی<sup>۱۲</sup> غزال  
 بیفکنند بصحرای جنگ<sup>۱۳</sup> روز قتال<sup>۱۴</sup>  
 بز<sup>۱۵</sup> پخته و آورده سر سوی دنبال<sup>۱۶</sup>  
 چو دارد<sup>۱۷</sup> از خم محراب شخص او<sup>۱۸</sup> تمثال  
 اگر چه لاغر و زرد و دو تاست چون ابدال  
 که می خورند خلائق بجام مالا مال  
 بدان شراب خورد صاحب کریم خصال  
 فلک مطیع و جهان بنده و زمانه عیال  
 چهار چیزش هرگز ز چار چیز ملال  
 نه طبع او ز مروّت نه سمع او ز سؤال  
 مظفری که سخا<sup>۱۹</sup> را بنان اوست مآل  
 چو قسّ ساعده شد معتبر بحسن مقال  
 ز امن او شده شیر سیاه یسار شکال  
 نه آن دراز کند بر<sup>۲۰</sup> زمین بدین<sup>۲۱</sup> چنگال  
 ز خار آب کند چو راو روان در حال

- ۱- بر : س  
 ۲- لا : زر تخته : س، م، ب : زر حقه  
 ۳- س، مل : در  
 ۴- س : در سروی  
 ۵- م : سیر : در متن نسخه «د» سبز و در حاشیه خشک : سایر  
 ۶- مل : جنگ  
 ۷- مل : جدال  
 ۸- س، ب، مل، بر : بز  
 ۹- مل : جسته  
 ۱۰- بر : شکوه  
 ۱۱- لا، د : داد  
 ۱۲- د : شخص را  
 ۱۳- بر : اوست  
 ۱۴- مل، س، ب، م، لا، ب : بدان  
 ۱۵- مل، س، م، ب : عطا : بر : ببذل عطا  
 ۱۶- س، م، ب : در  
 ۱۷- بر : مان  
 ۱۸- س، م، ب : زر تخته : س، م، ب : زر حقه  
 ۱۹- س، مل : در  
 ۲۰- م : سیر : در متن نسخه «د» سبز و در حاشیه خشک : سایر  
 ۲۱- مل : جنگ  
 ۲۲- مل : جدال  
 ۲۳- س، ب، مل، بر : بز  
 ۲۴- بر : جسته  
 ۲۵- لا، د : داد  
 ۲۶- د : شخص را  
 ۲۷- بر : اوست  
 ۲۸- مل، س، ب، م، لا، ب : بدان  
 ۲۹- مل، س، م، ب : عطا : بر : ببذل عطا  
 ۳۰- س، م، ب : در  
 ۳۱- بر : مان

مگر عصای<sup>۱</sup> کلیمست جود او بمثال  
لطیف سیرت و نیکولقا و خوب خصال<sup>۲</sup>  
بوقت فطرت<sup>۳</sup> آدم نهاد در ضلصال  
همی کنند بمنقار پر جدا<sup>۴</sup> از بال  
بر آسمان کند<sup>۵</sup> از چرم خویش ثور دوال  
ز خط رایق او عاجزست سحر حلال  
رسید قدر وزارت ز جاه او بکمال  
زبان و دست ز سر تا قدم وجود<sup>۶</sup> سؤال  
چنانک آینه زنگ خورده را ز صقال<sup>۷</sup>  
ایا ز دست تو همواره باشکایت مال  
شدی سمر بهنر<sup>۸</sup> چون بجنگ رستم زال  
فروخت دولت روی و فراخت ملت یال  
صریر خامه تو خنجر یست گاه<sup>۹</sup> جدال  
شدست سایه بخت تو مرصد آمال

مگر دعای مسیحست خلق او بصفه  
اگر چه از گهر آدمست<sup>۱۰</sup> چون ملکست  
مگر که خلقت اورا خدای<sup>۱۱</sup> شعله نور  
ز بهر تیر غلامانش بر فلک نسرین  
و گر بطبع اجازت دهد رکابش را  
ز لفظ فایق او قاصرست در نظیم<sup>۱۲</sup>  
گرفت صدر سیاست<sup>۱۳</sup> بگون<sup>۱۴</sup> اورونق  
ز جود اونه عجب گر شود چو بید و چنار  
سپهر آینه گون را زرای او مددیست<sup>۱۵</sup>  
ایا ز فضل<sup>۱۶</sup> تو بیوسته پر حکایت عصر  
شدی علم بکرم<sup>۱۷</sup> چون بجود حاتم طی  
زرایت تو چو مهر و زرای تو چو سپهر  
سفیر نامه<sup>۱۸</sup> تو لشکر یست روز مصاف<sup>۱۹</sup>  
شدست پایه تخت تو مقصد اعیان<sup>۲۰</sup>

- 
- ۱- بر : عطا      ۲- بر : آدمیست      ۳- لا : از      ۴- د : شمال  
۵- م : خداز      ۶- ب : خلقت      ۷- مل، بر : پر خود      ۸- بر : رسد  
۹- د : نظم رهی      ۱۰- بر : نیابت      ۱۱- د : جای ؛ مل، س : حکم ؛  
در متن نسخه بر کون و در حاشیه آن عون آمده است      ۱۲- م، د : دهان  
۱۳- از «مل، بر» است سایر نسخ بدینست      ۱۴- لا، بر : از صیقال      ۱۵- بر : صدر  
۱۶- م، س، مل، د، ب : سمر بهنر      ۱۷- مل، م، س، د، ب : علم بکرم      ۱۸- بر :  
خاطر      ۱۹- م : صفیر لشکر تو نامه ایست روز مصاف      ۲۰- بر : روز  
۲۱- لا : اقبال

هدایت علما با کفایت عمال<sup>۱</sup>  
 شود<sup>۲</sup> زبان خطیبان بگاه نطق توال  
 اگر کند فلك المستقیم<sup>۳</sup> استقبال  
 ز چار جای<sup>۴</sup> پدید آرد ایزد متعال  
 غنـب ز سینـه تـاک و شـکر ز شیرـه<sup>۵</sup> نال  
 چودست او کند آهنگ جود روزنوال  
 زمین ز زر عیار و جبل ز سیم حلال<sup>۶</sup>  
 زهی لطیف معانی زهی شریف جلال<sup>۷</sup>  
 جز از نهایت اخلاص و غایت اقبال  
 مرا چنانک سزد ز آن محاسن افعال<sup>۸</sup>  
 چو آب و آتش و خاک و هوا و من چونال  
 مرا دواعی مهر تو گفته اند تعال<sup>۹</sup>  
 ز خدمت تو مرا با سعادتست وصال  
 ز وصف و شکر<sup>۱۰</sup> و ثنا و مدیح تو مه و سال<sup>۱۱</sup>  
 یکی چو برج کوا کب یکی چو درج لال

بجز تو از وزرای جهان که ضم کردست  
 بود بیان فصیحان بشرد لفظ تو مست  
 غبار خنک ترا بر هوا ز فخر سزد  
 چهار چیز ز بهر تنعم تو همی  
 غسل ز خانه<sup>۱۲</sup> نحل و رطب ز باطن نخل  
 چهار چیز<sup>۱۳</sup> شوند از چهار چیز تهی  
 صدف ز در یتیم و حجر ز لعل یمین  
 زهی بدیع شبایل زهی رفیع هم  
 مرا بخدمت و مداحی توره نمود  
 شگفت نیست اگر تربیت کنی تو همی  
 که تو بچود و زکا<sup>۱۴</sup> و سکینت و لطفی  
 مرا بواعث جود تو کرده اند<sup>۱۵</sup> قبول  
 بعضرت تو مرا در زیادتست محل  
 ضمیر و خاطر و دیوان و طبع من باشند  
 یکی چو مرج<sup>۱۶</sup> اریاحین یکی چو درج طرف<sup>۱۷</sup>

[۲۴۰۰]

۱- بر : اعمال ۲- لا، بر : بود ۳- د، بر : فلك المستقیم ۴- بر :

جز ۵- بر : فضله ۶- س، م، لا، ب : سره ۷- ب : چهار جای

۸- مل : چو دست را دهی ؛ بر ۹- ب : چو دست تو کند ۱۰- س، جمال ؛ م : جلال

۱۱- د : خلال ؛ س : خیال ؛ ب : خصال ؛ مل : جمال ۱۲- لا : از نهایت افعال

۱۳- مل، س، م : سخا ۱۴- لا : گفته اند ۱۵- این بیت در نسخه بر نیست

۱۶- مل، س، د، ب : وصف شکر ۱۷- مل، س : همه سال ۱۸- لا، س :

برج ۱۹- بر : سبز ۲۰- س : ظرف ؛ لا : لطف ؛ بر : سرخ طرف

نیافرید<sup>۱</sup> ترا در سخا خدای همال  
 مرا بنظم مدایح<sup>۲</sup> مستخرند امثال  
 منم ز نعمت تو خوانده سورة الافضال  
 در آفرین تو و مدح تو بقدر و جلال  
 هر آن قصیده که من بر سرش نویسم قال  
 بشرق و غرب مسیر و ببر و بحر مجال  
 بنزد من طمعست از کبایر اعمال  
 همه متاع غرور جهان زیک مثقال  
 نگویم از جهت مال مبدحت ارزال  
 نه از ملوک مذلت کشم<sup>۳</sup> ز بهر منال<sup>۴</sup>  
 کنم بتوشه حالی<sup>۵</sup> قناعت از اموال  
 بدوستیت جدا گشتم از عشیرت و آل<sup>۶</sup>  
 همی بنظم بگویم مجاری احوال  
 بود نشیمن آفات و مرکز احوال<sup>۷</sup>  
 بریگش اندر<sup>۸</sup> دیورجیم<sup>۹</sup> گرد دضال<sup>۱۰</sup>  
 سوموم وار بود خاکهای آن قتال<sup>۱۱</sup>

نیورید مرا در سخن زمانه نظیر  
 ترا بیدل منایح متابعد اقران  
 تویی ز مبحث<sup>۱</sup> من دیده سورة الاعجاز  
 گذشت نثرم و شعرم ز نثره<sup>۲</sup> و شعری  
 زمانه گردن اقبال را قلاده کند  
 پیارسی و بتاز نیست نظم و نثر مرا  
 اگر چه پیشه مذاح جز طمع نبود  
 سبک تر آیدم اندر ترازوی همت  
 نورزم از قبل جاه خدمت اعیان  
 نه در<sup>۳</sup> صدور تعلق کنم ز بهر طمع  
 کنم بگوشه خالی<sup>۴</sup> کفایت از دنیا<sup>۵</sup>  
 ببند گیت رضا دادم از عقیدت دل  
 نه منتیست که بر تو همی نهم لیکن<sup>۶</sup>  
 شنیده بودم ازین بیشتر که راه سرخس  
 بوصفش اندر طبع کریم گردد کند  
 سوموم وار بود بادهای آن محرق

۱- لا : نیافرید ؛ بر : نیافریده

۲- ب : مدایح ؛ بر : مدایح

۳- د : تعلق کنم

۴- م : گیتی

۵- م : گیتی

۶- س : عشیره و مال ؛ بر : رضا دادم از عشیرت و آل

۷- لا : احوال

۸- ب : سوموم وار بود خاکهای قتال

۹- ب : زهره

۱۰- د : مغشوش است

۱۱- م : خالی

۱۲- س : مل : بر تو نهم ولیکن من

۱۳- لا : مل : مرد رحیم

۱۴- لا : مل : مرد رحیم

طریقہاش بیاریکسی پل محشر  
 چو در مصاحبت تو بریدم<sup>۱</sup> آن ره را  
 از آن قبل کہ در آن<sup>۲</sup> ره بفر<sup>۳</sup> تو گفתי  
 ہمی ز خار بفر تو رُست بر گ سمن  
 مرا ز خاصہ تو بود زیر ران فرسی  
 تکاوری کہ زمین از تحرک<sup>۴</sup> سم او  
 منقط از شرر گام او هوا بشہاب  
 نہنگ وار گہ پویہ در شود<sup>۵</sup> ببچار  
 سروی گاو نری را چو<sup>۶</sup> خانہ زنبور  
 ہمیشہ تا کہ بود بزمگاہ و مجلس را<sup>۷</sup>  
 بآتش غم و دست قضا<sup>۸</sup> مخالف را  
 چو مہر بر طرف آسمان فخر بتاب  
 طرب فزا و روان پرور و فراغت جوی<sup>۹</sup>  
 گہی کشیدہ رحیق مغانہ با معشوق  
 قدوم مروت و فضل خزان و موسم عید<sup>۱۰</sup>

مضیقہاش بتاریکسی دل دجال  
 مرا معاینہ شد کآن حدیث بود محال  
 کہ روضہای جنانند تودہای رمال  
 ہمی ز خارہ بین تو زاد آب زلال<sup>۱۱</sup>  
 بتن چو کوہ شمام<sup>۱۲</sup> و بتک چو باد شمال  
 بود چو نقطہ سیماب دایم از زلزال  
 منقش از اثر نعل او زمین بہلال<sup>۱۳</sup>  
 پلنگ وار گہ حملہ بر رود<sup>۱۴</sup> ببجبال  
 گہ درنک مشبک کند بمیخ نعال  
 زبوی عود<sup>۱۵</sup> طراوت زصوت عود جمال  
 چو عود شخص بسوز و چو عود گوش بہال  
 چو سرو در<sup>۱۶</sup> کنف بوستان ملک بیال  
 سماع خواہ و تنعم کن و نشاط سگال  
 گہی شنیدہ طریق ترانہ از قوال  
 خجستہ وقت و مبارک زمان و فرخ فال<sup>۱۷</sup>

- ۱- د، بر، لا، م، ب: بدیدم      ۲- بر: بدان      ۳- م: بعون؛ بر: بفرض  
 ۴- ب: ہمی زخار زمین تودست آب زلال؛ این بیت در نسخہ بر نیست      ۵- لا:  
 نام      ۶- لا: تحرک و      ۷- د: بہال      ۸- ب: بزرشود  
 ۹- لا: دررود      ۱۰- لا، س، مل: سروی گاو زمین همچو؛ ب: سروی گاو  
 زمین را چو خانہ زنبور؛ بر: شرین ...      ۱۱- س: مجلس تو      ۱۲- د:  
 زبوی عطر      ۱۳- بر: جفا      ۱۴- لا: بر      ۱۵- س: فزونی جوی  
 ۱۶- بر: گل      ۱۷- این بیت در نسخہ م نیست

مباد عزّ ترا تا بروز حشر کران  
مباد جاه ترا تا بنفخ صور زوال

### ۸۵ - مدح ابوالحسن

بحر هزج مشن اخرب مکفوف محذوف

مفعولٌ مفاعیلُ مفاعیلُ فاعولن

ای عارض تو چون گل وزلف<sup>۱</sup> تو چو سنبل  
زلفین تو قیرست بر انگیخته از عاج  
بر دامن<sup>۲</sup> لعلست ترا نقطه<sup>۳</sup> عنبر<sup>۴</sup>  
توسال و مه از غنچ خرامنده چو کبکی  
زلفین تو زاغیست<sup>۵</sup> در آویخته هموار  
گر چند اسیرند ز عشق تو جهانی  
از عشق تو من باک ندارم که دلم را  
دریای هنر بوالحسن آن گنج فضایل  
بر حاشیه<sup>۶</sup> سیرت<sup>۷</sup> او نیست تکدر  
یک لحظه تغیر نپذیرد صفت او  
در عادت او گاه وفا نیست تردّد

من شیفته و فتنه بر آن سنبل و آن گل  
رخسار تو شیرست بر آمیخته با مل  
بر گوشه ماهست ترا خوشه سنبل  
من روز و شب از رنج خروشنده چو بلبل  
از ماه بمنقار وز خورشید بچنگل  
در زاویه محنت و در بادیه دّل  
بر مدحت خورشید جهانست تو کّل  
کو پیشه ندارد بجز احسان و تفضّل  
در قاعده دولت او نیست تحوّل  
ز آنگونه که حکم ملک العرش تبدّل  
در وعده او گاه عطا نیست تعلّل

(۱) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل ۱- مل: روی ۲- لا، ب: پروانه؛ د، س،

م: بردانه؛ تصحیح قیاسی است ۳- لا: نقطه عینین ۴- ب: داغیست ۵- لا:

دولت؛ م: صورت

[۲۴۵۰]

ارزاق همه خلق جهان کرده تکفل  
 آنرا نبود تا ابد الدهر تنقل  
 خورشید بدرگاه تو از بهر تفأول  
 از خاك تعالى وز افلاك تسفل  
 جویند افاضل بشای تو توئل  
 بر خاك نهد پیش تو چهره بتدل<sup>۱</sup>  
 آنرا نبود جز بعطای تو تسهل<sup>۲</sup>  
 با ناصح تو هدهد و با خصم تو صلصل  
 بر تارك آن افسر و بر گردن این<sup>۳</sup> غل  
 صدر همه احرار فزودست تجمل<sup>۴</sup>  
 هریك گه شعر و ادب و فضل و ترسل  
 وی چشم کرم را بلقای تو تكل  
 پیوسته ملك را بجمال تو تمئل  
 خوش گام چو یجموم و ره انجام چو داندل  
 گردون تنِ غفریت دل<sup>۵</sup> کوه تحئل  
 چرخست گه زین و زمینست گه جل  
 چون نقطه سیماب نماید ز تزلزل

ای دست<sup>۱</sup> تو اندر ازل از ایزد عالم  
 هر مرتبه کز خدمت درگاه تو یابند  
 هر روز کند سجده چو سر بر زنداز کوه  
 ز آن خصم تو دونست و تو حُرّی که نیابند  
 یابند خلائق ز لقای تو سعادت  
 شد صورت مه با کلف از بس که بهر وقت  
 هر کار که<sup>۲</sup> مشکل شود از جور زمانه  
 گویی که زیك نسبت واصلند بتحقیق  
 ورنه گه خلقت نهادی ملك العرش  
 داری تو ندیمان گزیده که بدیشان  
 چون بختری و اصمعی و جاحظ<sup>۳</sup> و صابی  
 ای دست امل را بسخسای تو تمسك  
 همواره فلك را ز کمال تو تعجب  
 آباد بر آن باره میمون همایون  
 صرصر تگ پولاد رگ<sup>۴</sup> صاعقه انگیز  
 دیوست گه جنگ و شهابست گه سیر  
 در معر که اطراف زمین از حرکانش

۱- ۴ : دوست ۲- در نسخه لا از مصراع اول بیت اخیر و مصراع آخری بی ترتیب یافته

است ۳- لا ؛ ب : هرگاه که ؛ م : هرگاه شود ۴- م : تساهل ۵- مل :

آن ۶- لا ؛ احرار و فزونست تحمل ۷- لا ؛ صاعد ۸- مل : رگ و ...

۹- مل : دل و ...



گرمَن قَرَمی یابم ازین جنس که گفتم  
 آیم بسوی حضرت میمون توزیراک  
 چون آمدن من نشد این بار مهیا  
 هر چند که شایسته و بایسته نیامد  
 زیرا که در اندیشه این قافیه تنگ  
 این مدحت من گر بنیوشی<sup>۳</sup> بتبرّع  
 یک ساعت ازین پس نکنم تا که توانم  
 در خدمت تو بر عقب این دو قصیده  
 تا نیست چو خورشید بتنویر<sup>۴</sup> ثریا  
 در دام اجل خصم ترا باد تقید  
 همواره ترا از ادب و فضل تمتّع  
 پیوسته ترا با طرب و عیش<sup>۶</sup> توصل<sup>۷</sup>



- 
- ۱- مل : جای  
 ۲- در نسخ : بتحلّ ؛ تصحیح قیاسی است . ۳- م : بنویسی  
 ۴- س ، مل : تانیست بتنویر چو خورشید ۵- مل : تانیست بتأثیر چو کافور  
 ۶- مل : جیش ۷- این بیت در نسخه م نیست

۸۶ - هـ ح

بحر خفیف مخبون محذوف

فاعلاتن مفاعلهن فعلن

(\*) ای لطف با شمایل تو عدیل  
 بر معانیت سیرت تو گواه  
 نیست چون رای تو شهاب منیر،  
 از فلک در جلالتی تو فزون  
 دهر حکم ترا نهد گردن  
 نپسندد چراغ همت تو  
 ای بفضل و فضیلت و افضال  
 بخشش از تو گرفت هر معطی  
 کرم از تو<sup>۱</sup> شناخت هر مکرم  
 گردن بخت و فرق رای تراست  
 بدسکال تو گر کند بتو قصد  
 بز سر او فلک نثار کند  
 وی شرف با فضایل تو رسیل  
 بر معالیت همت تو دلیل  
 نیست چون طبع تو صاحب منیل<sup>۱</sup>  
 وز ملک در لطافتی تو بدیل  
 چرخ رای ترا کند تبجیل  
 فلک المستقیم را قنبدیل<sup>۲</sup>  
 بر بزرگان عالت تفضیل  
 چون مسیحی<sup>۳</sup> طریقت از انجیل  
 چون مسلمان شریعت از تنزیل<sup>۴</sup>  
 ماه نو طوق<sup>۵</sup> و مشتری اکیل  
 چون<sup>۶</sup> بیت الحرام صاحب فیل  
 از ستاره حجاره سجیل<sup>۷</sup>

(\*) نسخ : د<sup>۱</sup>، لا، بر، س، م، ب، ج، مل  
 «س، مل» نیست ۳- بر : مسیحا  
 در نسخه «ج» نیست ۶- لا : طرف  
 فلک نثار کند بر سر او حجاره سجیل  
 ۱- بر، لا : میل ۲- این بیت در  
 ۴- بر : کرم تو ۵- دو بیت اخیر  
 ۷- ج : چو ۸- م : از ثریا

شد ز كلك تو ديو شرك<sup>۱</sup> ذلیل  
 از ننگین<sup>۲</sup> جم و یقین خلیل  
 ابر تك برق نعل رعد صهیل<sup>۳</sup>  
 دیده مه بگرد اوست كخیل  
 باد سایر بود بگاد<sup>۴</sup> رخیل  
 كه بطبع كریم و رای اصیل  
 كرد گارت نیافرید<sup>۵</sup> عدیل  
 مدحت تو مراست چون تهلیل<sup>۶</sup>  
 خلعت<sup>۷</sup> فاخر و عطای جزیل  
 كه در اطلاق آن كنی تمجیل  
 اهتمام بلیغ و سعی جمیل  
 هم مراد مرا بود تحصیل  
 همه اغراض من<sup>۸</sup> كثیر و قلیل  
 جاری و صافی و منیر<sup>۹</sup> و ثقیل

گشت سرداز كف تو آتش فقر  
 كلك و كف<sup>۱۰</sup> تو گوئیا زادند<sup>۱۱</sup>  
 حبذا آن تكاور تو كه هست  
 پشت ماهی ز نعل اوست فكار  
 كوه ساكن بود بوقت مقام  
 ای ملك سیرتی فلك قدری<sup>۱۲</sup>  
 روز گارت نیرورید نظیر  
 حضرت تو مراست چون كعبه  
 چون مرا شاه یمش تو فرمود  
 آن<sup>۱۳</sup> طمع دارم از عنایت تو  
 گر تو در حق من كنی تقدیم  
 هم امید مرا بود تحقیق  
 ز آنك وقفست بر عنایت تو  
 تابود آب و باد<sup>۱۴</sup> و آتش و خاك<sup>۱۵</sup>

- ۱- بر: شكل ۲- بر: كف و كلك ۳- بر: كز تو یاد آرند؛ باقی نسخ غیر از مل:  
 گرت را دادند ۴- بر: یقین ۵- لا، ب: ابر تك برق نعل و عقد سهیل ۶- بر: ز گرد  
 ۷- م: بوقت ۸- م: بر: ای ملك سیرت فلك قدری ۹- م: نیرورید؛ لا،  
 س، مل: نیاورید ۱۰- لا، ب: تحلیل ۱۱- از نسخه ج است سایر نسخ: خدمت  
 ۱۲- بر: این ۱۳- مل: همه اغراض من؛ بر: همه اغراضی از ۱۴- ج، لا،  
 م، س، مل: باد و آب ۱۵- ب: خاك و آب و آتش و باد؛ بر: باد و خاك و آتش و آب  
 ۱۶- مل، س، م: خفیف؛ بر: مسیر

باد خورشید همت تو مضمی<sup>۱</sup>

باد شمشیر دولت<sup>۲</sup> تو صقیل

۸۷ - مدح فخرالدوله شرف الملک فرخشاہ بن تیمراک بن انابک اعظم

بحر مجتث مشن مخبون مقصور

مفاعلن فملا تن مفاعلن فعلا ن

(۴) همیشه قاعده ملک<sup>۳</sup> کردگار جلیل  
سراج امت قطب الملوك فرخشاہ  
شهی که دست و سنان و مثال و فکرت اوست  
یکی دعای مسیحا یکی عصای کلیم  
سرای دولت اورا ملک سزد دربان  
صریر خامه او خنجر یست با تهدید<sup>۴</sup>  
ضمیر او کنندی آفتاب را تار یک  
حسام اوست نهنگی که جان دشمن را  
خدای گرنه چنان خواست که بود بزمین<sup>۵</sup>  
چگونه با سط ارزاق شد بدست جواد  
ز تیر<sup>۶</sup> و نیزه او دشمنان هراسانند  
مهم‌دست بشمشیر شهریار اصیل  
که ذوالجلال<sup>۷</sup> بعدش نیافرید عدیل  
بفعل و قدرت و قدرو<sup>۸</sup> اثر که تمثیل  
یکی نگین سلیمان یکی یقین خلیل  
چراغ همت اورا فلک سزد<sup>۹</sup> قندیل  
سفیر نامه او لشکریست با تهویل  
گر آفریده یزدان پذیردی تبدیل  
بدم کشد بر خویش از مسافت صدمیل  
معین عزرائیل و شریک میکائیل  
چگونه قابض ارواح شد بتیغ سلیل  
چو اهرمن ز شهاب و چو ماهی از آشیل

۱- لا، د، ب: مضای؛ مل: س: منیر  
۲- م: دین  
۳- د: روزگار  
۴- م: ۵- م: جهان  
۵- م: ۶- م: بفضل و قدرت و نود  
۶- م: ۷- م: رسید  
۷- م: ۸- م: با تقدیر  
۸- م: ۹- م: بر من  
۹- م: ۱۰- م: تیغ  
۱۰- م: ۱۱- م: (۴) نسخ: د، م

ایا شمایل<sup>۱</sup> تو بر معانی تو گواه  
 بسا ذلیل که گشت از عنایت تو عزیز  
 ز طلعت تو شکفته شود روان دژم  
 نکرد غایت جاه ترا گمان معلوم  
 اگر شوند چو اصحاب فیل خصمانت  
 از آن منیر ترست از ستارگان خورشید  
 که آن زرای تو بُردست مایهٔ تنویر<sup>۲</sup>  
 زمانه صدر بزرگ ترا نهد<sup>۳</sup> تعظیم  
 شهاب رای ترا آسمان فخر مسیر  
 مخالف تو نگردد چو تو بجهد و بجهد  
 بها ندارد با سیم ساده سنگ سیاه  
 تبارک الله از آن مرکب تکاور تو  
 چو آب سوی نشیب و چونار سوی فراز  
 ز حشمت تو سزد میخ نعل او جوزا  
 کند ز تیر<sup>۴</sup> تو پیوسته مار گرزه خروش  
 غنی شود ز نبات سخاوت تو فقیر  
 بهمت تو بروید ز خار<sup>۵</sup> خشک سمن  
 شد از تو شایع در شرع رسمهای حمید  
 چنانک کعبه اعظم ز دست ابراهیم

ایا فضایل تو بر معالی تو دلیل  
 بسا عزیز که گشت از عداوت تو ذلیل  
 ز مدحت تو گشاده شود زبان کلیل  
 نکرد آیت جود ترا خرد تأویل  
 شود ستاره گردون حجاره سجیل  
 از آن عزیز ترست از فرشتگان جبریل  
 که این دعای تو کردست عمده تهلیل  
 ستاره قدر بلند ترا کند تبجیل  
 سحاب جود ترا بوستان فضل مسیل  
 منازع تو نگردد چو تو بقال و بقیل  
 بها نیارد بامشك سوده ریگ مهیل  
 که روز معر که از رخسار ستمست بدیل  
 چو خاک روز<sup>۶</sup> مقام و چو باد وقت رحیل  
 ز همت تو سزد طرف ساز او اکلیل  
 کند ز تیغ تو همواره شیر شرزه عویل  
 سخی شود ز صفات مروّت تو بخیل  
 بدولت تو بر آید ز سنگ سخت نخیل  
 شد از تو ظاهر دردین شعارهای جمیل  
 چنانک چشمه زمزم ز پای اسمعیل

چنان شود که ز آواز صور اسرائیل  
 اجل فشانند شنکرف بر میانه نیل  
 نهنگ وار بجنبند نیزهای طویل  
 حسام برق فروزوستور رعد صہیل  
 نجوم وار درخشنده<sup>۲</sup> تیغهای صقیل  
 چو و هم درد دل گردان گرفته رُمح مقیل<sup>۳</sup>  
 بگرد تیره شده دیده ستاره کحیل  
 بقصد<sup>۴</sup> جان مبارز ز حرص<sup>۵</sup> خون قتیل  
 شکسته فرق یکی در طواف گرز ثقیل  
 بزینهار گریزند نزد عزرائیل  
 که کرد جامه یوسف بچشم اسرائیل  
 مبشّرت بحصول ثوابهای جزیل  
 رسید نوبت هنگام<sup>۶</sup> خواندن تنزیل  
 سعادت یست عظیم و کرامت یست جلیل  
 که داد بر امرای جهان<sup>۷</sup> ترا تفضیل  
 چو مؤمن از فرقان و مسیحی از انجیل  
 بسوی حضرت عالیت از هری تحویل  
 چو حاجبی که بیت الحرم کند تعجیل

بدانگهی که جهان از<sup>۱</sup> غریو کوس نبرد  
 قضا نشاند یاقوت در کناره سیم  
 شود بگونه دریای خون زمین و در او  
 غبار ابر نمای و سوار سیل نهیب  
 رجوم وار شتابنده تیرهای خدنگ  
 چو عقل در سر مردان گرفته<sup>۲</sup> تیغ مقرّ  
 بخون تازده شده چهره مجرّه خضیب  
 بیسته رمح میان و گاه تیر دهان  
 بریده حلق یکی در مصاف ز<sup>۳</sup> م خفیف  
 ز هیبت تو روانهای دشمنان از تن  
 کند بچشم ظفر ضربت حسام تو آن  
 خدا یگانا آمد مهی که مقدّم اوست  
 گذشت مدت ایام خوردن باده  
 مهی که موسم آن امت محمد را  
 خدای داد شرف بر شهوّر چندان  
 ایاز مدح<sup>۴</sup> تو نازنده سال و مه جبلی  
 مراد او همه آنست ازین جهان که کند  
 نهد بخدمت آن در که مبارک روی

- 
- |                  |                |              |                       |
|------------------|----------------|--------------|-----------------------|
| ۱- م : جهان را   | ۲- م : فروزنده | ۳- م : گزیده | ۴- مقیل : هر جا که در |
| آن آسایش کنند    | ۵- م : بصید    | ۶- م : بحر ص | ۷- م : نوبت و هنگام   |
| ۸- م : امرای دگر | ۹- م : بمدح    |              |                       |

روان اوست بشکر منایح<sup>۱</sup> تو رهین، زبان اوست بشکر<sup>۲</sup> مدایح تو کفیل  
 همیشه تا نبود ذره<sup>۳</sup> را مهابت کوه همیشه تا نبود پشه<sup>۴</sup> را سیاست پیل  
 سعادت ازلی با ولایت باد قرین شقاوت ابدی با عدوت باد رسیل<sup>۵</sup>  
 پیش در که و ایوان تو جباه و شفاء شده رهین و ملقا بسجده و تقییل  
 زمانه بافته جسم موافقت را درع ستاره تافته چشم مخالفت را میل  
 همه صیام چو نامت بفرخی بر تو حسود تو چومه نوز هیت تو نجلیل

خجسته بر تو خزان و بسان بر گرزان

ز فعل باد بزبان دشمنت همیشه علیل

### ۸۸ - مدح میراجل اختیارالدین جوهر

بحر مجتث مثنی مخبون محذوف

مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فاعلهن

(\*) زمانه کرد مسخر بنام میراجل خدا یگان جهان از<sup>۱</sup> خدای عز و جل  
 خدا یگانی کورا در آسمان و زمین ستارگان چو عبیدند<sup>۲</sup> و خسر<sup>۳</sup> ان<sup>۴</sup> چو خول  
 کند عنایت او حادثات گیتی رد کند کفایت او مشکلات گردون حل  
 نه بی اشارت او اختران دهند فروغ نه بی اجازت او گوهران کنند عمل

۱- م: مدایح ۲- م: پیش ۳- م: کاه ۴- م: ذره ۵- این بیت

در نسخه د نیست (\*) نسخ: د، س، م، ب، مل ۶- د، ب: جهانرا ۷- ب:

عمیدند ۸- م: آسمان؛ ب: آن چو خول

بدانگهی که خرامید سوی تر کستان  
 اگر چه بی عدد و با عدد<sup>۱</sup> بُدند اعدا  
 بساعتی شد شهری بزرگ مستخلص  
 گرفت کشور معظم چنانک خواست بیتیغ  
 اگر چه از حِکم و از حیل بجای آورد  
 محاربت نتوان کرد با قضا بحِکم  
 و گر نه عاطفت شاه دادگر بودی  
 بر آمد اورافتحی عظیم کزوی<sup>۲</sup> گشت  
 بزرگ فتحی کاآرا چهار داعیه بود  
 حضور شاه جهان و حصول بخت جوان  
 پناه ملک عجم اختیار دین عرب  
 مظفری که چو شمشیر بر کشد ز نیام  
 مزینست بدو ملک خسرو عالم  
 زهی تکاور شبدر تو بشیر ظفر  
 زابر خشم تو گر قطره‌یی چکد بر خاک  
 شود چون سرین در دست ناصح<sup>۳</sup> تو خسک  
 ایاستوده خصلالی که روز و شب دارد

چو شیر سوی عربین و چو مهر سوی حمل  
 شدند جمله هزیمت بحمله اول  
 بلحظتی شد خصمی سترگ<sup>۴</sup> مستأصل  
 گشاد قلعه محکم چنانک داشت امل  
 عدوهر آنچِ توانست گاه جنگ و جدل  
 مقاومت نتوان کرد با قدر بحیل  
 شدی دیار سمرقند سر بسر چو طلل  
 شکسته پشت اعادی شکفته روی دُول  
 پس از وجود سببهای<sup>۵</sup> حکمهای ازل  
 ثبات عزم درست و مکان میراجل  
 که خاک در گه او هست توتیای مُقل  
 رسد ز فوج سپه موج خون باوج زحل<sup>۶</sup>  
 مؤیدست بدو دین احمد مرسل  
 زهی بلارک خونریز تو مشیر اجل  
 نبات گردد از آثار آن<sup>۷</sup> همه حنظل  
 شود چو غسلین در کام حاسد تو غسل  
 بخدمت جلی بر میان کمر چو جبل

۱- د: باعدت ۲- د: ب: بلحظتی شد شخصی بزرگ؛ س: بلحظه شد شخصی سترگ؛

م: بلحظه شد خصمی سترگ ۳- س: کاورا ۴- م: سببهاو ۵- س: رسد

زفوج سپه خونشان باوج زحل؛ م: رسد زفوج سپه چون باوج ماه زحل ۶- م: او

۷- ب: حاسد



ز دولت تو چو حسان بنظم گشت سمر<sup>۱</sup>      ز همت تو چو سبحان بنشر گشت مثل  
 بدین صفت که تو تیمار او همی داری      محال نیست گر<sup>۲</sup> از چرخ بگذرد بمحل  
 چهار چیز تو<sup>۳</sup> باد از چهار چیز مصون<sup>۴</sup>      همیشه تا نپذیرد چهار طبع بدل  
 هوای تو ز هوان و مراد تو ز مُرود<sup>۵</sup>  
 بقسای تو ز فنا و جلال تو ز خلل<sup>۶</sup>

۸۹ - مدح همانالدوله بنجمالالایله ، «بن الدین والدینیا

اورملان شاه بن کرمانشاه بن قاورد

بحر رمل مثنی مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(\*) قدرت نادرِ ذِکّی و صفوت آب زلال  
 قوّت خاکِ رزین و رقتِ بادِ شمال

کرد مضمّر گاه خلقت ایزد پروردگار

در حسام و طبع و خلق و حلم شاه بی همال

شاه بحر و بر<sup>۱</sup> که دارد بر شهنشاهان شرف  
 همچو دُر بر سنگ و زر بر خاک و گوهر بر سفال

۱- ب : شمر      ۲- م : چو      ۳- ب : ترا      ۴- س ، مل : چهار چیز

ترا باد از چهار مصون      ۵- س ، ب : مرور      ۶- د ، م ، ب : قباى تو ز فنا و خلل تو

ز خلل      (\*) نسخه : ج

ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد کوست

پادشاهان را ملاز و داد خواهان را مآل

آن خداوندی که جزوی نیست دولت را عمار

و آن جهانداری که جزوی نیست ملت را جمال

خسرو عادل معزالدین و الدنیا که هست

مدغم او را گاه جنگ و حکمت وجود و مقال

در سنان نار الیم و در زبان درّ یتیم

در بنان بحر محیط و در بیابان سحر حلال

آن جوان بختی مبارک دولتی کز چار چیز

چار چیزش را نباشد یک زمان هرگز ملال

نفس او را از تواضع دست او را از سخا

طبع او را از مروّت سمع او را از سؤال

ز احتراز جود آن آزاده فرّخ سیر

وز نهیب رزم آن فرزانه نیکو خصال

گاه چون سیماب لرزان گردد اندر بحر درّ

گاه چون بیمرغ پنهان گردد اندر گنج مال

بر فلک گردند ثور و نسر و تنین و اسد

از سنان و تیر و تیغ و گرز او یوم النزال

این فسرده زهره و خون، آن شکسته چنگ و ناب

این گسسته بال و پروّ آن فکنده قاب و یال

نیست جز انعام اودست مکارم را سوار

نیست جز انصاف او پای مظالم را عقال

پیش او يك نقطه گردون بسیط اندر محل

نزد او يك قطره دریای محیط اندر نوال

هست گویی خنجر سیماب گون او گمان

هست گویی ناك الماس گون او خیال

ز آن قبل کین را بود پیوسته بر دلها ممر

ز آن جهت کآنها بود همواره در سرها مجال

آفرین ز آن باد پای ابر سیر<sup>۱</sup> او که هست

خاره سای و چاره دان و گوژ پشت و صخره بال

که بود در بیشه با شیر سیاه اندر قران<sup>۲</sup>

[۲۶۰] که بود در پشته با دیو سپید اندر قتال

ابر پویه برق حمله رعد نعره سیل تک

خاك قوت باد سرعت آب سیر آتش فعال

تیز هوش اندر مسیر و خرد گوش اندر صفت

بحر جوش اندر صهیل و سخت کوش اندر جدال

باد تک پولاد رگ هامون سپر جیحون گذار

کوء کن سندان سم و آهسته<sup>۳</sup> ران آگنده یال

چون عقاب اندر بصارت چون همای اندر ظفر

چون حمام اندر هدایت چون تذر و اندر دلال

۳- در اصل : سندان سم آمیخته

۲- در اصل : قرین

۱- در اصل : دست

چرخ گردش تیر دانش زهره رامش ماه سیر

مهر فرّ کیوان منش بهرام کین برجیس فال

ای برغبت کرده حکمت را زمانه انقیاد

وی بطاعت کرده امرت را ستاره امتثال

گر شراری از سم اسب تو پُرد در هوا

از تفکر پیکر شیر فلک گردد نکال<sup>۱</sup>

دایم از رشك دوال تا زیانه در گفت

جدی باشد بر فلک پیچان چو بر آتش دوال

ناصر تو دارد از شادی و دولت روز و شب

حاسد تو دارد از زاری و محنت ماه و سال

لب گشاده همچو عین و تاج بر سر همچو شین

سرفکنده همچو جیم و قد خمیده همچو دال

هشت چیز آرد همی دایم پدید از هشت چیز

از برای بزم و رزم تو خدای ذوالجلال

زروسیم و درو لعل از خاک و سنگ و بحرو کان

ورد و مشک و شهد و قند از خار و خون و نحل و نال

گاه خلقت چون حسود و ناصحت را آفرید

آنک رای اوست خلق هر دو عالم را مثال

شد رقم برنامه این از سعادت لا تخف

شد علم بر جامه آن از شقاوت لن تنال

همچو آهن سوی مغناطیس، سوی او کند

گاه بزم از بهر عزّ مجلس نوانتقال

از دل خارا جواهر از سر گردون نجوم  
از رخ بستان ریاحین از بن دریا لال

گر کند پرواز بر اطراف جاه توحمام  
ور کند آرام در اکناف در گاهت شغال

گردد از اقبال تو باز سپید آن<sup>۱</sup> را مطیع  
گردد از تأیید تو شیر سیاه این<sup>۲</sup> را عیال

ببر خون خواری چو گیری نیزه آذر فشان  
ابر در باری چو گیری خامه عنبر مثال

هر که در خدمت ندارد پیش توقامت چو چنگ  
یابد از دست زمانه همچو بربط گوشمال

در سرو عرق و دهان و دیده خصمت شود  
مغز و بین خون بلارک دم سنان مؤگان نصال

ای خداوندی که يك دم بر زبانم نگذرد  
جز ثنا و آفرین تو در آیام و لیال

بر میان بندد کمر چون خامه دولت پیش من  
چون نویسد خامه من بر سر مدح تو قال

تا سعادت را بود با نجم برجیس انتساب  
تا نحوست را بود با سیر کیوان اتصال

باد پیوسته ز مهرت در سعادت نیک خواه  
باد همواره ز کینت در شقاوت بد سگال

تا نباشد همد و طوطی جدا از تاج و طوق  
باد در گردن غلامان ترا طوق از هلال

دست ملک و چشم دین و شخص فضل و گوش بخت

یافته ز اقبال و فر- و عزّ و فخرت لا یزال،

یاره قدر و قبول و سرمه فتح و ظفر

حله عزّ و جلال و حلقه جاه و جمال

بر گفت دایم نهاده جام باده ساقی

سرو قدّ و سیم ساق و ماه روی و مشک خال

مجلس افروزی جهان سوزی که باشد بارخش

عیش و قلاشی مباح و زهد و قرّایی مُحال

دلبری کز روی و چشم او شود خوار و خجل

بر فلک عین الغزاله بر زمین عین الغزال

## حرف «م»

۹۰ = مدح مالك الزراءى ابى العظيىر زهير الدين عبد الصمد

بحر رجز مثنى سالم

مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

(\*) نورو زو عید و سبزه و عیش<sup>۱</sup> و سماع و می بهم

خوش گشت<sup>۲</sup> مارا خاصه بر دیدار روی آن صنم

ما<sup>۳</sup> سوی صحرا تاخته دلها ز غم پرداخته

بادوستان در ساخته با یکدگر چون<sup>۴</sup> زیرو بم

وقت صبح از میکده مستان سوی باغ آمده

وز غایت شادی زده بر گوشه کیوان علم

بر دوخته چشم خرد بگریخته از دست خود

رسته ز بند نیک و بد بسته ز دام بیش و کم

(\*) نسخ : د، لا، م، پ، مل، بر ۱ - از نسخه پ است در سایر نسخ : عشق

۲ - مل، لا، بر، م، پ : خوبست ۳ - مل : تا ۴ - مل، لا، بر : در

آنرا که یاری کش بود یا مطربی دلکش بود  
می خوردن اکنون خوش بود خاصه بوقت صبحدم

چون زین جهان پر هوس ایمن نخواهد بود کس  
می خورد باید هر نفس چندین چپاید<sup>۲</sup> خوردغم

کز<sup>۳</sup> دور آدم تا کنون دلهاسی کردند<sup>۴</sup> خون  
آگه نشدیک کس که چون رفتست در قسمت قلم<sup>۵</sup>

فصل بهارست ای پسر پر کن قدحها تا بسر  
بی<sup>۶</sup> می نخواهد شد بسریک دم زدن مارا بهم

شد چون کف موسی سمن<sup>۷</sup> شد چون دم عیسی چمن<sup>۸</sup>  
شد خاک چون مشک ختن شد رشت چون باغ ارم

گل چاک زد جامه کنون قد بنفشه شد نگون  
آلوده لاله رخ بخون چون دشمن فخر<sup>۹</sup> عجم

آن دین یزدان رانصیر آن ملک خاتون<sup>۱۰</sup> را وزیر  
آن کافی صافی<sup>۱۱</sup> ضمیر آن والی عالی<sup>۱۲</sup> هم

صدر اجل عبدالصمد کز دولتست اورا<sup>۱۳</sup> مدد  
اخلاق<sup>۱۴</sup> او پاک از حسد افعال اودور<sup>۱۵</sup> ازستم

- ۱- لا : اورا ؛ مل ، بر : او      ۲- لا ، بر ، مل : نباید      ۳- مل ، بر : از  
۴- م ، مل ، بر : گردید      ۵- ب : رقم      ۶- ابن صورت از « بر »  
انتخاب شده . مل : ساقی . سایر نسخ : کز  
۷- لا ، م ، ب ، بر : چمن ؛ مل :      ۸- لا ، م ، ب : سمن ؛ بر : شمن  
۹- مل ، شاه      ۱۰- مل ، بر :  
خاقان      ۱۱- لا : صافی کافی      ۱۲- ب : عالی والا      ۱۳- بر : با  
۱۴- بر : اقبال ؛ مل : اقوال      ۱۵- لا : پاک



در عفو و خشمش نفع و ضرر در صلح و جنگش خیر و شر  
در مهر و کینش نور و فردر حب و بغضش عیش و هم

چون تیر بگشاید دهان<sup>۱</sup> در مدحت آنکس جهان<sup>۲</sup>

کو چون کمان<sup>۳</sup> بند میان در خدمت آن<sup>۴</sup> محتشم

آثار فضل او بدیع اعلام جاه او رفیع

ایام حکمش را مطیع اجرام بختش را خدم<sup>۵</sup>

ز اسراف او در بذل مال از جود او وقت سؤال

از دست او روز<sup>۶</sup> نوال از طبع او گاه کرم،

فارغ شود معدن ز زر مفلس شود بحر از در<sup>۷</sup>

خالی شود کان از گهر صافی<sup>۸</sup> شود گنج از درم

از گرد خنک<sup>۹</sup> او نشان<sup>۱۰</sup> بر چهره مه جاوردان

وز هیبت او آسمان همواره با پشتِ بخم

سرمه کشد روح الامین در<sup>۱۱</sup> دیدگان حور عین

از گرد خاک آن زمین<sup>۱۲</sup> کور ابر آن<sup>۱۳</sup> آید قدم [۲۶۵]

از رشك<sup>۱۴</sup> دستش روز و شب غمگین بود ابرای عجب

همواره باشد زین سبب نالان و گریان<sup>۱۵</sup> و دژم

۳- لا، بر، مل : قلم ؛ ب : کمر

۲- مل ؛ شاه جهان

۱- بر : زبان

۶- ب : وقت

۵- ب : ختم

۴- بر : تو

۱۰- لا : بر

۹- لا، م، ب : نهان

۸- ب : جنگ

۱۴- ب :

۱۳- بر : ابر

۱۲- ب، بر : بدان

کردن خاک زمین

گریان و نالان

باعدل اوساز ندره موران و گوران خوابگه

بر روی ماران<sup>۱</sup> سیه بر پشت شیران آجم<sup>۲</sup>

با سایلان گاه عطا با زایران وقت<sup>۳</sup> سخا

الفاظ او خالی ز لا اقوال او صافی<sup>۴</sup> ز لم<sup>۵</sup>

کردازی بزمش جهان<sup>۶</sup> مر نخل و آهورانها

شهد سپید اندر دهان مشک سیه<sup>۷</sup> اندر شکم

همواره باشد در<sup>۸</sup> حذر<sup>۹</sup> پیوسته باشد با<sup>۱۰</sup> خطر<sup>۱۱</sup>

از دستش<sup>۱۲</sup> آدراج در روز مدحش آدراج حکم<sup>۱۳</sup>

زو<sup>۱۴</sup> حاسدان را روز و شب در چشم و جسم و عرق و لب

پیکان مژه زوین عصب خنجر نفس الماس دم

پیداش بر طرف جبین پنهانش بر نقش<sup>۱۵</sup> نکین

هر چ آن نمودی پیش ازین موسمی بکف عیسی بدم

ای کین تو سوء العقاب<sup>۱۶</sup> ای مهر تو نعم الثواب

ای بزم تو حسن المآب ای قصر تو بیت الحرم

خشمت عدورا قهر جان رایت مطاع انس و جان

گویی که هستند این و آن چوب کلیم و مهر جم

۱- لا : میدان ۲- ب : دژم ۳- د : گاه ۴- از نسخه «بر»

است باقی نسخ : خالی ۵- د ، لا ، ب : نم ؛ بر : یم ۶- بر : روان

۷- ب ، مل ، بر : سیاه ۸- لا ، ب : بر ؛ مل ، بر : پر ۹- همه نسخ خطر ،

تصحیح قیاسی است ۱۰- لا : بر ۱۱- بر : حضر ۱۲- بر :

دردستش ۱۳- لا ، ب : ابراج ۱۴- بر : زآن ۱۵- بر : در زیر ؛

مل : در نقش ۱۶- بر : سوء العذاب

لفظ تو چون درّ عدن خُلق تو چون مشک ختن  
رای تو چون نجم برن طبع تو چون باغ ارم

دست ترا هنگام جود ابر بهار آرد سجود  
از تو سخی تر در وجود ایزد نیاورد<sup>۱</sup> از عدم  
تا عدل<sup>۲</sup> تو گشت ای عجب امن خلائق را سبب  
شد جرج<sup>۳</sup> دمساز جُرب شد گرگ همراه غنم

ای آسمان مولای تو خورشید خاک پای تو  
ملك زمین بی رای تو باشد چو لحمی بروضم<sup>۴</sup>  
شد صدر دین حالی<sup>۵</sup> بتو شد قدر او عالی بتو  
شد ملك شه<sup>۶</sup> خالی بتوا ز فتنه چون نفست زدم<sup>۷</sup>

جاه تو بی اندازه شد دهر از تو پر آوازه شد  
ملك از رسومت<sup>۸</sup> تازه شد چون باغ از آثاریم<sup>۹</sup>  
اکنون که عالم گشت خوش می خورد بدست<sup>۱۰</sup> ترک کش  
رخساره او ماه و ش جراره او مشک شم

باقد چون سرو چمن با خدّ چون برگ سمن  
بادیده بی چون جسم من دور از تو مأخوذ سقم<sup>۱۱</sup>  
مجلس فروز دل شکر<sup>۱۲</sup> آمیخته می با شکر  
انگیخته مشک از قمر آویخته ساج از بقم

- ۱- بر : نیارد    ۲- بر : امن    ۳- بر : چرخ ؛ لا : جزع    ۴- بر : نجمی  
نزد جم    ۵- بر : خالی ؛ حالی : زینت یافته    ۶- بر : او    ۷- لا : دم  
۸- بر : وجودت    ۹- لا ، ب ، بر : مل ؛ نم    ۱۰- بر ، مل : زدست  
۱۱- بر : با آن دوزلف پر زخم    ۱۲- مل : غم شکر

ای مایه فضل و هنر پیرایه جاه و خطر

خورشید احرار بشر جمشید اعیان امم

دارند<sup>۱</sup> احرار زمن ز انعام و احسانت چومن

در گردن انواع منن در خانه الوان<sup>۲</sup> نعم

گشت از قبولت نام من مشهور در هر انجمن

ز آنم برغبت داده تن در خدمت تو لاجرم

از گفته من گر پسند آید ترا این بیت چند

انجم ز گردون بلند آیند پیشم چون خدم

تانار و آب و باد<sup>۳</sup> و خاک این هست تیز آن هست پاك

این برد بار آن سپمنك از حکم یزدان قسم<sup>۴</sup>

از عکس این برد<sup>۵</sup> شرار از روی آن خیزد بنخار

از سیر این آید<sup>۶</sup> غبار از طبع آن زاید<sup>۷</sup> ظلم

در جوف این مکنون طرف با طبع آن مقرون لطف

معروف جرم این بتف موصوف ذات آن بنم

باد از مدار آسمان اعدات را نو هر زمان

بادست و فرق و جسم و جان این چار گوهر گشته ضم

دلشان پر از نار عنا رخشان پر از آب بلا

سرشان پر از خاک فنا لبشان پر از باد ندم

۱- بر : آرند ۲- لا : انواع ۳- مل، بر : تانار و باد و آب ۴- بر :

بر حشمت یزدان قسم ۵- م، بر : ریزد ؛ ب : باشد ۶- لا : رای ۷- مل :

زاید ۸- مل، بر : آید

دردست توهمواره مُل حاصل غرضهای تو گُل  
خارنکو خواهِ تو گُل شهد<sup>۱</sup> بدانندیش تو سَم

فَرخ همه ایام تو بر تخت بخت آرام تو  
تا روز محشر نام تو برنامهٔ دولت رقم  
طبع تو نهمت را وطن قول تو همت را سُنن  
جاه تو دولت را مِجن رای تو ملت<sup>۲</sup> را حکم

از کین ومهرت<sup>۳</sup> لم یزل بر موجب حکم ازل  
حاسد ذلیل و مبتذل ناصح عزیز و محترم

### ۹۱- مدح شرف الدین دبیس بن صدقه و فلك الدین امیر ولی باریک

بحر رمل مثنیٰ مخبون محذوف

فعلاتن فعلاتن فعلن

(\*) بصیوحی بگه صبح نشینند بهم  
شرف الدین قدح باده نهاده بر<sup>۵</sup> دست  
شاه اهل عرب<sup>۴</sup> و نایب سلطان عجم  
بدل شاد و رخ تازه و طبع خرم  
شاه خورشید لقا خسرو خورشید هم<sup>۷</sup>  
بادشازادهٔ آزادهٔ دبیس صدقه<sup>۶</sup>

- ۱- بر : نوش      ۲- د، لا، پ، مل، بر : عالم      ۳- مل : حَب ؛ لا، ب : ضرب  
(۴) نسخ : لا، د، س، م، ب، مل، بر      ۴- بر : کرم      ۵- م : در  
۶- بر : به پیشش خدمت      ۷- این بیت در نسخهٔ م مقشوش است ؛ درس ، مل بجای  
دبیس «رئیس» و بجای هم «شرف» آمده است .

نامداری که نبودست چنو و<sup>۱</sup> نبود  
از سنانش نرهد جان بکه جنگ و نه تن  
گر همه منقبت موسی بودست زدست  
هست در طلعت او منقبت آن<sup>۲</sup> مضمّر  
فلك الدين<sup>۳</sup> بسعادت بر او بنشسته  
بارك مير على بار خدایی که بدو  
هست در تربیت و تمشیت<sup>۴</sup> دولت و دین  
این دو مخدوم بآیین و دو ممدوح بشرط  
نامداران و بزرگان و امیران دگر  
شرف تخمه ایناق<sup>۵</sup> محمد که نهاد<sup>۶</sup>  
سیرت او شده بر جامه<sup>۷</sup> اسلام طراز  
میر عثمان<sup>۸</sup> علی داود آن صدر بزرگ<sup>۹</sup>  
ناوریدست چنو گنبد گردان<sup>۱۰</sup> بخرد  
مجلس ساخته و بزم خجسته که دروست

ز که آدم تا وقت فسای عالم  
بر زبانش نرود لایکه جود و نه لم  
ور همه معجزه عیسی بودست بدم<sup>۱۱</sup>  
هست در همت او<sup>۱۲</sup> معجزه این<sup>۱۳</sup> مدغم  
گشته از دیدن او هر دو بدل شاد و خرم<sup>۱۴</sup>  
شادمانست خداوند سلاطین امم  
خنجر او<sup>۱۵</sup> چو سلیمان نبی<sup>۱۶</sup> را خاتم  
زده بر تارک خورشید باقبال علم  
خورده در<sup>۱۷</sup> صحبت ایشان می آسوده بهم  
همت عالی او بر سر افلاک قدم  
دولت او زده بر نامه اقبال رقم  
که بفرزندی او فخر نماید آدم  
نافریدست چنو<sup>۱۸</sup> ایزد دیان<sup>۱۹</sup> بکرم  
اثر خلد برین و صفت باغ ارم

- ۱- س، مل؛ چواوو ۲- بر؛ زدم ۳- لا، بر؛ آن ۴- لا، بر؛  
این ۵- غیر از س، م، مل؛ آن ۶- ب، مل، بر؛ فلك دين ۷- م؛  
خدم؛ بر؛ بقایت خرم ۸- لا؛ در تمشیت و تربیت ۹- د، بر، م، ب؛ خنجر  
اورا ۱۰- ب؛ سلیمان و نبی ۱۱- بر؛ از ۱۲- ب؛ انیاف؛  
بر؛ استاف ۱۳- بر؛ نهید ۱۴- بر؛ خامه ۱۵- م؛ میر اسلام  
۱۶- بر؛ علی دوران صدر بزرگ ۱۷- مل، بر؛ گردون ۱۸- مل؛ چواو  
۱۹- د؛ یزدان

ز سماً<sup>۲</sup> ناله<sup>۳</sup> زیر وز فلک نغمه<sup>۴</sup> بم  
روحها تازه بانفاس<sup>۵</sup> مسیح مریم  
هم ز سلطان جهانست و ز شاه اعظم  
پیش او قامت افلاک همه ساله بنخم  
روز و شب در گه او چون گه حج بیت حرم<sup>۶</sup>  
چون ز راز معدن و سیم از حجر و درازیم  
تا شکر نیست که طعم گزاینده چو سیم

چشم سلطان معظم بشما روشن باد

چشم اعداش ز خونابه شده چشمه نم<sup>۷</sup>

مطربان خوش دلکش گذرانیده در او  
[۲۷۰] طبعها زنده باوای ملیح دلکش<sup>۸</sup>  
این همه رامش و آسایش<sup>۹</sup> و آرایش<sup>۱۰</sup> ما  
خسرو دنیا سنجر که بخدمت باشد  
شهریاری که ز بس زحمت شاهان باشد  
زاید از رایت او نصرت و پیروزی و فتح  
تا حجر نیست که قدر گرانمایه چو سیم

## ۹۶- مدح امیر فلک الدین خاصیک

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) زینت دارالسلام و بهجت باغ ارم

رتبت<sup>۱۱</sup> ذات البروج و حرمت بیت الحرم

شدهری را باز دیگر باره<sup>۱۲</sup> حاصل تا نهاد

در دیار آن امیر عالم عادل قدم

۱- مل: گذرانند ۲- لا، بر: ازسبک ۳- ب، مل: نغمه ۴- ب، مل: ناله

۵- م، ترکش ۶- لا، م، د، ب، بر: آواز ۷- ب: آرایش ۸- د: آرامش؛

ب: آسایش ۹- نسخه م از دو بیت اخیریک بیت ساخته است ۱۰- مل، بر: بم

(\*) نسخ: د، لا، م، س، ب، مل ۱۱- م: زینت ۱۲- س، مل: بار دیگر تازه؛

ب: بار دیگر حاصل

دین یزدان را فلک شاه جهان را خاصیک  
کآسمان او را غلامست اختران او را خدم

گرچه بود از غیبتش یکچند دور<sup>۱</sup> از ساختش  
طبعها رنجور و جانها خسته و دلها دُرم  
از قدوم فرخ او شد بحمدالله کنون  
طبعها شادان و جانها تازه و دلها<sup>۲</sup> خرم

هست نفع دوستان راهمتش چون مهر چرخ<sup>۳</sup>  
هست دفع دشمنان را هیبتش چون مهر جم  
بامزاج و طبع او آمیختست و ساختست<sup>۴</sup>  
چود چون با جسم روح و لطف چون با زیربم<sup>۵</sup>

چون کمان بد خواه او از آفت<sup>۶</sup> تیرِ فلک  
زرد رخسارست و زه در<sup>۷</sup> گردن و قامت بغم  
روشنی و تازگی و زندگی و خرمیست<sup>۸</sup>  
دولت و دنیا<sup>۹</sup> و دین و ملک را ز آن محشم

چون چمن را از سحاب و چون سمن را از شمال  
چون بدن را از روان و چون شمن را از صنم

- ۱- لا : روز      ۲- م، س، مل : خاطر      ۳- لا : مهر جم      ۴- لا :  
 آمیخته است و ساخته ؛ مل : آمیختست و ساخته      ۵- لا، ب : چود این با جسم روح  
 د لطف این با زیربم      ۶- س : بدخواه او را ز آفت      ۷- لا، ب : بر  
 ۸- م : زنده گی و روشنی و تازه گی و خرمیت      ۹- ب : دولت دنیا



ای فلک قدری ملک فری<sup>۱</sup> که چون هم نام خویش<sup>۲</sup>  
بی عدیلی در فضایل بی بدیلی در حکم

نیست جز توفیق تو بر جامه<sup>۳</sup> ملت طراز  
نیست جز تدبیر تو بر نامه<sup>۴</sup> دولت رقم  
رای تو قطب سعادت ذات تو کان<sup>۵</sup> شرف  
دست تو بحر سخاوت طبع تو باغ کرم<sup>۶</sup>

گبر ز تو شیر علم تأیید یابد<sup>۷</sup> روز جنگ  
گردد از تأیید تو قادر تر از شیر اجم  
ورز تو شیر اجم تهدید یبند گاه خشم  
گردد از تهدید تو عاجز تر از شیر علم

تا بر آمد شمس اقبال تو از برج سعود  
تا عیان شد صبح تأیید<sup>۸</sup> تو از افق هم  
دشمنانت را چو شمس از رشک آن زردست روی  
حاسدانت را چو صبح از درد آن سردست دم

خسروان را از عید و از خشم چون چاره نیست<sup>۹</sup>  
تا بدان باشند در دنیا عزیز و محترم  
فخر تو این بس که از آزادگان داری عبید  
عزت تو آن<sup>۱۰</sup> بس که از شهزادگان داری خشم<sup>۱۱</sup>

۱- س : ای فلک قدر ملک فری ؛ م : فلک قدری ملک فخری ۲- لا : که همچون نام خود

۳- لا : خامه ۴- ب : جامه ؛ مل : در نامه ۵- ب : کام ۶- مل، لا، س،

ب : باغ ارم ۷- م : جوید ۸- مل، س : توفیق ۹- د، لا : چاره چو نیست

۱۰- لا، ب : این ۱۱- س، مل : خدم

تا همی از غایت تمکین برادر خواندت  
خسروی کآورد در طاعت عرب را باعجم؛

خاضعت باشند بی شک تاجداران جهان

تا بمت باشند یک یک شهریاران امم

هر که طبعت را نخواهد چون ارم خرم مدام

در زمین پنهان کند ویرا زمانه چون ارم

هست چون نون و قلم با پشت گوژ و روی زرد

بد سگال تو ز حکم قایل نون و القلم

ای خداوندی که ببردست در شهر هری

دست عدل تو بتیغ راستی حلق<sup>۱</sup> ستم

گر بکافر نعمتی کردند نزد خاص و عام

از غلامانت گروهی خویشان را متهم

عاقبت کیفر برند و ز آن پشیمانی خورند

از برای آنک باشد شوم کفران نعم

سال و مه از صحبت مقبل کند مدبر<sup>۲</sup> کران

ز آن کجا الفت نباشد آب و آتش را بهم

تو امین<sup>۳</sup> مقبلی<sup>۴</sup> و ایشان گروه مدبرند

با تو هرگز شان نباشد سازگاری لاجرم

تا جهان باشد سر سلطان عالم سبز باد

گر شد از مال تو لختی کم نباید خورد غم<sup>۵</sup>

۱- ب: دست ۲- لا: مدبر کند مقبل؛ ب: مقبل کند مدبر ۳- س، م، مل: امیر

۴- لا: فضلی ۵- این بیت در نسخه لا نیست؛ در نسخه ب: گر شد از مال تو هم لختی

نباید خورد غم

از برای آنکِ کم ناید ترا در <sup>۱</sup> دولتش  
 بنده و اسب و سلاح و جامه و زر و درم  
 آنچه تو دیدی درین مدت ز تشریفات او  
 از بزرگان کس ندیدست و نخواهد دید هم

تا محلت پیش تخت او بود هر روز بیش  
 نعمتی کآن را نباشد قیمتی گو باش <sup>۲</sup> کم  
 تو مدار اندیشه گر چیزی ز دست تو بشد <sup>۳</sup>  
 کان فنا را در وجود آورد یزدان از عدم

من بیختت و انقم کآرد زمانه پیش تو  
 هر ذخیره کآن زمین دارد نهفته در شکم  
 تا نباشد هیچ خالی چار چیز از چار چیز  
 چرخ و شمس و کوه و یم از دور و سیر <sup>۴</sup> و ثقل و نم

در سعادت باد همواره ترا زینسان که هست  
 قدر چرخ و فرّ شمس و حلم کوه وجود یم



۹۲- مدح ملك الوزراء ابو المعالی<sup>۱</sup> فیروزالدین عبدالصمد

بحر مجتث مثنیٰ مخبون معذوف

مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن

(\*) ایا اساس شریعت بعون تو محکم  
 عزیز جمع ملوک اختیار<sup>۲</sup> شاه جهان  
 ابوالمعالی عبدالصمد که فخر کند  
 چو تو نخاست<sup>۳</sup> و نخیزد ز بعد ازین هرگز<sup>۴</sup>  
 در آسمان و زمین اند تیره و خیره<sup>۵</sup>  
 کند سخاوت تو چون دهان گل پر زر  
 ز شرم همت تو هر زمان بر اوج فلک  
 اگر چه دشمن توهست کم ز رو به لنگ [۲۷۵۰]  
 چو در بنان تو بیند قلم ز گردون تیر  
 مخالفت را در تن فسرده گرداند  
 ایا لباس وزارت<sup>۶</sup> بگون تو معلم  
 معین دین عرب نایب وزیر عجم  
 همی بذات شریف تو در بهشت آدم  
 ز اختلاف عناصر باتفاق<sup>۷</sup> ام  
 ز نور رای تو شمس و ز جود دست تو بَم  
 کنار آنک گشاید چو کل بمدح تو نم  
 چو خار پشت سراندر کشد ز حل بشکم<sup>۸</sup>  
 ز بیم تست مُلقاً بتب چو شیر اجم  
 دهد بشکل کمان پشت را پیش تو خم  
 چو زهر افعی هر دم زدن خلاف تو دم<sup>۹</sup>

۱- کنیه عبدالصمد وزیر در موارد دیگر این دیوان ابوالمظفر و در مورد فوق ابوالمعالی آمده است (\*) نسخ : لا، د، س، م، ب ۲- لا : وزیرت ۳- س، م : افتخار ۴- لا : چو تو نخواست ؛ م : چو تو نخواست ؛ س : چو او نخواست ؛ مل : چو او نخواست ۵- بر : چو تو نخواست ولی و نه بعد ازین خیزد ۶- مل، س : باختیار ۷- بر : خیره و تیره ۸- این بیت در نسخه لا نیست ۹- این بیت در نسخه لا، س، مل، بر نیست

چه پادشاه چه رعیت چه خواجگان چه حشم  
 ز اضطراب<sup>۱</sup> چو هنگام باد شیر عَلم  
 و یا لَطَف شده با<sup>۲</sup> سیرت بدیع تو صَم  
 تفاوت ابدی<sup>۳</sup> در خلاف تو مُدغم  
 بنان تو چو دعای سلاله<sup>۴</sup> مریم  
 بگاه خلقت تو ایزد از فنون نعم  
 هم از دوام مروت هم از شمول کرم  
 اگر چه از تو زیادت بود بزر و درم  
 که در<sup>۵</sup> حلاوت چون انگین نباشد سَم  
 علی العموم ز تیمار و گرم ورنج<sup>۶</sup> وال،  
 غریق مأمن موسی شفیق مرکب جم  
 ز بهر طغرا پیش تو خسرو اعظم  
 سیاه دل<sup>۷</sup> چو دواتست و زرد رخ<sup>۸</sup> چو قلم  
 ترانیات سلطان و خواجه<sup>۹</sup> هر دو بهم  
 کنون بواسطه<sup>۱۰</sup> این دو شغل خوب قدم  
 فَإِنَّ قَدَرَكَ مِنْهَا وَمِثْلَهَا أَنْفَعَم

همی خورند بجان تو روز و شب سو گند  
 ز بیم تیر غلامان تست شیر فلک  
 ایا شرف شده بر همت رفیع تو وقف  
 سعادت ازلی<sup>۱۱</sup> در<sup>۱۲</sup> وفاق تو مضمهر  
 سنان تو چو عصای نتیجه<sup>۱۳</sup> عمران  
 چه نعمتست که بر ذات تو نکرد نثار  
 هم از کمال کفایت هم از وفور ادب  
 حسود تو نبود همچو تو بجاه و محل  
 که در<sup>۱۴</sup> طراوت چون یاسمین نباشد خار  
 سزد دل و مژه و دست دشمن تو<sup>۱۵</sup> بود  
 رفیق گوهر آدم حریق باغ<sup>۱۶</sup> خلیل  
 از آنکهی که دوات و قلم نهاد بحق  
 مخالف از حسد و غیرت تو دور از تو  
 مسلمست کنون و همیشه باد چنین  
 اگر چه قدر تو بر فرق فرزدان<sup>۱۷</sup> بنهاد  
 فَكُلُّ مَرْتَبَةٍ نَلْتَهَا وَإِنْ فَخَمَتْ

- ۱- مل : باضطراب      ۲- د، بر : بر      ۳- بر : ابدی      ۴- لا : با  
 ۵- بر : ازلی      ۶- مل، بر، لا، م، س : گه؛ ب : اگر      ۷- لا، بر : سزد  
 دل و مژه و دست دشمن که ؛ مل : سرودل و ...      ۸- لا : ز تیمار ورنج و گرم و  
 ۹- لا، س : نار      ۱۰- بر، د، س، مل : زرد رو      ۱۱- ۱۲- مل :  
 خاچه      ۱۳- م : فرقدین

هر آنچه یافته‌ای تو بهمت و بسخا  
 هر آنکسی که بود گاه غدر چون روباه  
 ایا ز خدمت و مدحت محل و خاطر من  
 از آنکهی که ز صدر تو غایبم هستم  
 ز اشتیاق جمال و فراق مجلس تست<sup>۲</sup>  
 ز غیبت تو چو تقویم کهنه‌ام بی قدر  
 شتافتن نتوانم بسوی حضرت تو  
 لَانَّ نَفْسِی مُعْتَلَّةٌ کَمَا تَدْرِی  
 اگر قبول کنی عذر من عجب نبود  
 ایا چو ابرِ درافشان<sup>۳</sup> مبشر رحمت  
 روا مدار که بر من ازین<sup>۴</sup> بتابد نور  
 کسی ندانم از اعیان مشرق و مغرب  
 همی ندانم تا من چه جرم کردمستم  
 چراست لفظ تو بیا من گه توقع لا  
 از آن قبل ز قبول تو مانده‌ام محروم

عدوت خواست که یابد بحیلت و بستم  
 گمان مبر که شود<sup>۱</sup> گاه قدر چون ضیفم  
 چو آسمان برین و چو بوستان ارم  
 ز غم چنانکِ سلیمان ز غیبت خدائتم  
 دلم قرین عنا<sup>۲</sup> و تنم رهین سقم<sup>۳</sup>  
 بخون دیده چو تقویم کرده روی رقم  
 همی چو طایفه حاجیان بسوی حرم<sup>۴</sup>  
 و اَنَّ حَالِی مُخْتَلَّةٌ کَمَا تَعْلَمُ<sup>۵</sup>  
 از آن کمال معالی<sup>۶</sup> و ز آن جلال نعم<sup>۷</sup>  
 و یا چو مهر درخشان<sup>۸</sup> منور عالم  
 در آن مکوش که بر من از آن نبارد نم<sup>۹</sup>  
 که بهتر از تو رعایت کند حقوق قدم<sup>۱۰</sup>  
 که قسم من ز تو حرمان بدست<sup>۱۱</sup> و وقت قسم  
 چو هست با همه عالم علی العموم<sup>۱۲</sup> نعم  
 که در خلا و ملا بوده‌ام ترا مجرم

- 
- ۱- لا : بود ۲- م : تو ۳- لا : عذاب ؛ بر : دلم رهین عذاب ۴- تنم  
 قرین سقم ۵- بر ، ب ، لا : کما تعلم ۶- این بیت در نسخه لا نیست  
 ۷- لا، س، ب : معانی ۸- لا : جلال و نعم ۹- بر، لا، ب : درخشان ۱۰- س،  
 م، مل : زرافشان ؛ ب : درخشان ۱۱- س، م، ب : از تو بر این ؛ لا : ازین بین  
 ۱۲- این بیت در لا، بر نیست ۱۳- س، مل : نعم ؛ بر : رعایت کنند حق قدم  
 ۱۴- م : شدت ۱۵- لا : علی الخصوص

از آن شود دل من هر زمان ندیم ندیم  
 وصال من چو قطیعت وجود من چو عدم  
 بگناه عزل و ولایت<sup>۳</sup> بوقت شادی و غم  
 خدای عزّ و جل دانسد و تودانی هم  
 کسی که جز بشنای تو بر نیارد دم  
 شود بنزد تو تمکین و حرمت او کم  
 بنعمت تو کز آن هم مرا نباشد هم<sup>۴</sup>  
 برزق هر کس کورا بیافرید، قسم  
 و گرچه طبع منست از تفاضل تو دژم

ز چرخ باد شب و روز نفس تو شادان

ز بخت باد مه و سال طبع تو خرم

چهار چیزم نزد چهار چیز شدست<sup>۱</sup>  
 مدیح من چو مذمت صواب من چو خطا  
 پیش کهتر و مهتر<sup>۲</sup> بنزد دشمن و دوست  
 همیشه از دل و جان بوده ام ترا مخلص  
 کسی که جز بهوای تو بر ندارد گام  
 رضامده که چو گردد جلال و جاه تو بیش  
 اگر مواجب من جمله احتباس<sup>۴</sup> کنند  
 از آنک یزدان کردست یاد در قرآن  
 اگرچه نفس منست از تهاون تو حزین

۹۴- مدح صدیق الدین ابو المعالی محمد بن سعید

بحر خفیف مغبون محذوف

فاعلاتن مفاعلهن فعلن

(\*) باد در حفظ کردگار مقیم  
 بوالمعالی محمد بن سعید  
 نایب پادشاه هفت اقلیم  
 دولت و ملک را بهاء و کریم<sup>۶</sup>

- ۱- م: چهار چیز بنزد چهار نوع شده است  
 ۲- مل: مهتر و کهتر  
 ۳- ب: عزل و ولایت  
 ۴- مل: احتباس؛ بر: اجتناس  
 ۵- مل، بر، س، م، پ: غم  
 ۶- بر: دولت ملک را نهاد کلیم  
 (خ) نسخ: د، لا، س، م، پ، مل، بر

نامداری که طبع او بکرم  
 کرد باطل بنان او بقلم  
 کرم اوست چون دعای مسیح  
 بخت میمون پیش اوست رهین  
 قدر او را فلک نهد گردن [۲۸۰۰]  
 دشمن از عزم<sup>۲</sup> او چنان ترسد  
 همچو انگشت مصطفی مه را  
 ای گفت کیمیای جود و ازو  
 رای تو در<sup>۳</sup> ممالک سلطان  
 نیست ویرا بجز تو<sup>۴</sup> در عالم  
 گاه وحشت تراست خشمِ عنیف  
 این کشفته کند روان چوسوم  
 همت سرکش تو نپسندد  
 ماه گردد دوتاه هر سر ماه  
 گویی از رای و قدر و طبع<sup>۵</sup> و تن  
 کآتش و آب و باد و خاک<sup>۶</sup> شدند

کرد<sup>۱</sup> یحیی العظام و هَی رَمیم  
 همه انواع سحرهای عظیم  
 قلم اوست چون عصای کلیم  
 دور گردون بمثل اوست عقیم  
 رای او را قضا شود<sup>۲</sup> تسلیم  
 کز شهاب منیر دیو رجیم  
 هیمتش کوه را کند بدو نیم  
 گشته چون کیمیا نیاز عذیم<sup>۳</sup>  
 کرده<sup>۴</sup> منسوخ رسمهای ذمیم<sup>۵</sup>  
 مونس و ناصح و مشیر<sup>۶</sup> و ندیم  
 گاه الفت تراست طبعِ کریم  
 و آن شکفته کند جهان چونسیم  
 فلک المستقیم را دیهم<sup>۷</sup>  
 تا نهد بر<sup>۸</sup> زمین پیش تو دیم  
 یافتستند<sup>۹</sup> گوهران تعلیم  
 عالی و صافی و لطیف و حلیم

- ۱- ب: کار ۲- م: کند ۳- س: در متن: قدر و در نسخه بدل: تیر؛  
 م، لا، ب: بر: قدر؛ مل: تیر ۴- این بیت در نسخه د نیست ۵- بر: از  
 ۶- د: کرد ۷- لا: قدیم ۸- لا: جز از تو ۹- بر: بشیر ۱۰- بر:  
 ذهیم ۱۱- بر: در ۱۲- بر: رای و طبع و قدر بلند ۱۳- بر: یافتند  
 ۱۴- س، مل، لا، ب: کآتش و باد و خاک و آب از تو



شد بوصف دو حرف ده<sup>۱</sup> تازد<sup>۱</sup>  
 پشت او گوژ شد بگونه دال  
 زینت بزم و طرف<sup>۲</sup> ساز ترا  
 در حجر پاره‌های لعل نمین  
 ناصحت گر باتفاق شود  
 دهد او را خدای عزوجل  
 تا شود نفس او ز غرق معاف  
 از خلاف تو روی تافته‌اند  
 بر همه شرق و غرب داد خدای  
 خاک او<sup>۳</sup> شد چو بیضه عنبر  
 جلی خدمت ترا بودست  
 پشت آورد خدمتی<sup>۴</sup> منظوم  
 همه آیات آن<sup>۵</sup> چو زر عیار  
 تا بود زر سرخ و سیم سفید  
 باد کار موافق تو چو زر  
 تا بود شکل جیم و صورت عین

بخلاف تو دم حسود لثیم  
 دل او تنگ شد چو چشمه<sup>۶</sup> میم  
 پرورد طبع روزگار مقیم  
 در صدف دانه‌های در یتیم  
 اندر آب عمیق و نار الیم  
 شرف خضر و فضل ابراهیم  
 تا شود شخص او ز حرق<sup>۷</sup> سلیم  
 دوستان بسوی دار نعیم<sup>۸</sup>  
 از قدومت هرا<sup>۹</sup> را تقدیم  
 آب او شد چو چشمه تسنیم  
 مترصد ز روزگار قدیم  
 صافی از عیب چون ضمیر حکیم  
 همه الفاظ آن<sup>۱۰</sup> چو در یتیم  
 در<sup>۱۱</sup> زمین کثیف و کوه بهیم<sup>۱۲</sup>  
 باد اشک مخالف تو چو سیم  
 منطف، باد از نشاط و زیم

نیکخواه تو لب گشاده چو عین

بد سگال تو سر فکنده چو جیم

۱- م: تادم زد ۲- لا، بر: حلقه ۳- بر: بزم طرب ۴- بر: خوف  
 ۵- این بیت در نسخ س، مل نیست ۶- مل، د، س، م، ب: آن ۷- م: خدمت؛  
 بر: پیش آورد خدمتی ۸- لا، م، بر: او ۹- مل: از ۱۰- بر: سهم  
 ۱۱- بر: زمین ۱۲- بر: کوه

## ۹۰- النجا

بحر رمل مثنی‌مخبون اصلم مسبغ

مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

(\*) ایا ز جور شما ابر یافته تعلیم<sup>۱</sup>  
گذشته قدر بلند شما ز نه گردون  
بنزد رای شما خیره دیده<sup>۲</sup> خورشید  
خطر ندارد با طبع و خلق و لفظ شما  
ایا بهر و بکین انتقام و خلق<sup>۳</sup> شما  
مرا ز جور و ز دور زمانه و گردون  
مرا ز دست برفتست سیم و زر جمله<sup>۴</sup>  
باضطرار جدا مانده ام زمسکن خویش  
غریب اگر چه بدار السلام گیرد<sup>۵</sup> جای  
اگر مرا نه غرض خدمت شما بودی  
ز خاندان قدیم من و شما دانید

فلک برای شما کرده روشنی تسلیم<sup>۶</sup>  
رسیده نام بزرگ شما بهفت اقلیم  
بیمش لفظ شما تیره چشمه نسیم  
گل شکفته و مشک تار و درّ نسیم  
عنیف تر ز سوم و لطیف تر ز نسیم  
حکایتیست عجیب و شکایتیست عظیم<sup>۷</sup>  
از آن شدست مرا موی و روی<sup>۸</sup> چون ذرو سیم  
چنانک مانده جدا آدم از بهشت نعیم  
بود نتیجه غربت همه عذاب الیم  
نگشتمی بحقیقت درین مقام<sup>۹</sup> مقیم  
که واجبست مراعات خاندان قدیم

۱- بر : یافته سخن تعلیم ۲- بر :

۳- لا : کین ؛ بر : انتقام خلق

۴- ب : چندان ؛ بر : جمله ذرو سیم

۵- لا : دارد ۶- مل ؛ دیار

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر

تعلیم ۳- بر، لا، د، م، ب : چشمه

۴- م : شکایتیست عجیب و حکایتیست عظیم

۵- د : روی و اشک ؛ مل، م : روی و موی

ز روزگار<sup>۱</sup> عزیز شما<sup>۲</sup> طمع دارم که داد من بستاند<sup>۳</sup> ز روزگار لثیم  
از آن قبل بشما کردم التجا بجهان  
که مهتران بزرگید و خواجگان قدیم

## ۹۶- اصناف

بحر مجتث مثنی مخبون اصلم

مفاعِلن مفاعِلتن مفاعِلن فعلن

(۴) ز بس که خوردم تیماردهر پندارم که آفرید خدای از برای تیمارم  
ز تنگ دستی پیوسته من خروشانم ز شور بختی همواره من دل افکارم  
چه آفتیست<sup>۵</sup> که من ز آن نه غصه بی<sup>۶</sup> بردم<sup>۷</sup> چه محنتیست<sup>۸</sup> که من ز آن نه بهره بی دارم<sup>۹</sup>  
گهی زرنج<sup>۱۰</sup> غریبی بلب رسد جانم گهی زدرد<sup>۱۱</sup> اسیری بجان رسد کارم  
شکایتیست ز دور<sup>۱۲</sup> زمانه پیوستم نکایتیست ز جور ستاره<sup>۱۳</sup> هموارم  
عزیز کرده پروردگار جد منست<sup>۱۴</sup> چرا بچشم شما من چو<sup>۱۵</sup> خاک ره خوارم  
نکرد<sup>۱۶</sup> باید با من بقصد جباری که من<sup>۱۷</sup> ز نسل رسول خدای جبارم

- 
- ۱- بر : بروزگار      ۲- لا : عزیزان چنان      ۳- س : بستانی      (۴) نسخ :  
لا، س، م، ب، مل، بر      ۴- بر : آفتست      ۵- مل، م : حصه      ۶- بر :  
دارم : ب : خوردم      ۷- مل، بر : محنتست      ۸- ب : بهره نه زان  
۹- بر : بدرد      ۱۰- بر : زدست      ۱۱- بر : دست      ۱۲- لا، ب :  
زمانه : بر : حکایتیست ز جور زمانه      ۱۳- بر : خدمت تست      ۱۴- لا، بر : همچو  
۱۵- بر : بکرد      ۱۶- بر : نه

رسول در دو جهان ز آنکسی بیازارد      که او هر آینه گردد بگرد آزارم  
[۲۸۵۰] اگر کنند همیدون بجای من شفقت      حقوق آن بدعاهای خیر بگزارم

ز بهر ایزدِ عالم رسید فریادم<sup>۱</sup>

که در بلای فراوان ورنج بسیارم

۹۷- تقاضای شراب و مدح شمس‌الدین محمد «اصیل خراسان»

بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلان

ای فاضلان رسیده ز انعام تو بکام <sup>(۱)</sup>	احوالشان گرفته در ایام تو نظام
فرزندگان ترا شده ز ایجاب تو زهی	آزادگان ترا شده ز انعام تو غلام
پیوسته در تنعم و همواره در نعیم	زافضال توافاضل و زاکرام <sup>۲</sup> تو کرام
گریان مخالف تو چو دردست تو قلم	خندان موافق تو چو درجام تو مدام
ای شمس‌دین اصیل خراسان تو آن کسی	کافاق خلق راست در اقلام تو مقام
مخدوم خاص و عام شود هر کسی که او	یک دم کند بخدمت خدام تو قیام <sup>۳</sup>
گردد چو شیرشرزه ز اقبال تو شکار <sup>۴</sup>	گردد چو باز جرّه ز الهام تو حمام
حاصل شود ز خدمت در گاه تو مراد	زایل شود ز طلعت بسام تو ظلام

۱- مل؛ بر؛ بگذارم      ۲- بر؛ مگر که ایزد عالم رسد بفریادم      (۱) نسخ؛

د؛ لا، س، م، ب، مل      ۳- لا؛ انعام      ۴- لا؛ مقام؛ این بیت در «د» نیست

ای در دل سپهر ز اخلاق<sup>۱</sup> تو حسد  
وی بر سر زمانه ز احکام تو زمام<sup>۲</sup>  
نزدم فرست از آنج<sup>۳</sup> ببا بر خدای کرد  
در نوبت<sup>۴</sup> نبوت هم نام تو حرام  
تا کام دل بیخت توان یافت نی<sup>۵</sup> بجهد  
از بخت نقید بیاد همه کام تو مدام

۹۸- هـ ح مدید الدین ابوالمعالی محمد بن سعید

بحر مجتث مشن مخبون محذوف

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن

(\*) ایازمین و زمان از تو روشن و خرم  
محمد بن سعید اصل حمد و مایه سعد  
بصدر تست تولای جمله احرار  
چهار طبع کمر بسته اند در خلقت  
قدم ز حد تواضع بیرده ای<sup>۶</sup> بیرون  
اگر بواسطه لطف<sup>۸</sup> خویش باز دهد  
یکی بود گه رادی ترا ز جنس عین  
همیشه تا نشود<sup>۹</sup> خاک باسناک قرین  
چو آسمان برین و چو بوستان ارم  
که پیشوای کرامی و کیمیای کرم  
بکون تست مباحات خسرو اعظم  
ز بهر خدمت تو بر میان همی<sup>۱۰</sup> چو قلم  
اگرچه تارک کیوان سپرده ای بقدم  
خدای عزوجل جان بحاتم و رستم  
یکی بود گه مردی ترا ز نوع خدم  
همیشه تا بود اندر سپهر مهر علم<sup>۱۱</sup>

- ۱- م: اقبال ۲- م، د: لگام ۳- س، ب: از آنچه؛ م: آنچه ۴- مل:  
نبوت ۵- مل: نه (\*) نسخ: ده، لا، س، م، ب، مل، بر ۶- د: تو  
میان کمر ۷- بر: نبرده ۸- در متن نسخه بر لفظ و در حاشیه آن نسخه لطف  
آمده است ۹- مل: نبود ۱۰- این بیت در نسخه بر نیست

ز چرخ باره‌مه برخ دوستانِ توناز  
 ز دهر باد همه بهر دشمنان تو غم  
 خجسته باد خرامیدن تو زین خطه  
 بیارگاه همایون پادشاه امم  
 باحتشام تو آراستست دین عرب  
 باهتام تو پیراستست ملک عجم<sup>۱</sup>

۹۹- مدح «الامام عمدة الدین بن بهاء الدین پوشنگی واهظ

بحر هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور

مفعول مفاعیلن مفاعیل

ای بندر زمین، و صدر ایام	(ب) ای عمده دین علای اسلام
نازنده <sup>۴</sup> بخدمت تو اجرام	گردنده <sup>۲</sup> بطاعت تو افلاک <sup>۳</sup>
دل‌های عزیز صید آن دام <sup>۵</sup>	دامیست شمایل لطیفست
نی خاک چو حلم تو بود رام	نی باد چو طبع تو بود پاک
کام تو همی زمانه نا کام	حاصل کند از مهابت تو
دور از تو چو دشمن تو او هام	عاجز شود از کمال عقلت
از کون تو بر بلاد اسلام	دارد چو مدینه فضل پوشنگ <sup>۶</sup>
بر منبر مصطفی نهی گام	هر گه که <sup>۷</sup> تو وعظ مؤمنان را

(ب) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر

۱- این بیت در بر، س، لا، د، ب نیست

۲- ب: گردیده؛ بر: یا زنده

۳- مل: ایام

۴- لا، م: نازنده

۵- این بیت در نسخه بر نیست

۶- بر: شهر توفضل

۷- بر: بی

از خوشی مجلس تو آرام  
 کورا که فضل و وقت انعام،  
 هم حاتم طی بود ز خُدام  
 از نصرت و حسن<sup>۱</sup> کنیت و نام  
 کورا شمرد کسی ز حکام<sup>۲</sup>  
 ماننده<sup>۳</sup> تو بهیچ هنگام  
 در نیم<sup>۴</sup> شب از خدای عَلام  
 هر موی که باشدم بر<sup>۵</sup> اندام  
 از زرّ عیار و نقره<sup>۶</sup> خام  
 عیش پدر تو باد پدرام<sup>۷</sup>

با مستمعان تو نماند  
 توقره<sup>۸</sup> عین آن بزرگی  
 هم صاحب ری سزد ز اتباع  
 فرزانه بهاء دین که دارد  
 هست او ز ملوک، حاشا لله  
 ای آنک<sup>۹</sup> نپرورید گردون  
 چون من<sup>۱۰</sup> بدعا بقات خواهم<sup>۱۱</sup>  
 خواهم که شود زبان گویا  
 تا کوه و زمین تهی نباشد<sup>۱۲</sup>  
 دایم بمکان تو چو بخت

بر فرق محلّش<sup>۱۳</sup> از شرف تاج  
 در دست مرادش<sup>۱۴</sup> از طرب جام



۱-م: حکم ۲-لا: خدام ۳-بر: چون شب ۴-مل: جویم ۵-د:  
 درمغز ۶-لا: در ۷-مل، بر: نباشند ۸-لا: خوش کام؛ بر: خوش رام  
 ۹-بر، لا: محبّش ۱۰-م: نشاطش

## حرف «نون»

۱۰۰- «مدح فیض الدوله شرف المجله فرخنده بن تعمیر اک

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن واعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) بارخی چون آفتابی ای مه پروین جبین

بابری<sup>۱</sup> چون یاسمینی ای بت نسرین<sup>۲</sup> سرین

چشم من پروین نشان شد ز آن رخ چون آفتاب

موی من<sup>۳</sup> نسرین نشان شد ز آن بر چون یاسمین

زلف شورانگیز تو گر نیست با پشتم رفیق<sup>۴</sup>

چشم رنگ آمیز تو گر نیست با بختم قرین

آن<sup>۵</sup> چرا از تاب همواره بخم باشد چنان

وین<sup>۶</sup> چرا از خواب پیوسته دُرُم باشد چنین

هست همچون زرگس و لاله ترا چشم و لبان

هست همچون سنبل و سوسن ترا جعد و جبین

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، ج ۱- ب : تن ۲- لا : سمین ۳- لا :

روی ۴- م : قران ۵- ج : این ۶- ج : آن



سوسنی با آب و زیب و نرگسی با ناز و شرم

لاله‌بی پر قند و نوش و سنبل‌ی پر بند و چین

گر شود کمتر بگفتار طیبیان ای عجب

زانگبین و زعفران سودای دل‌های حزین

از چه معنی هر زمان گردد فزون سودای من

[۲۹۰۰]

زین رُخ<sup>۱</sup> چون زعفران وز آن لب<sup>۲</sup> چون انگبین

ای دوهاروت جهان سوز تو با خنجر عدیل

وی دو یاقوت دلفروز تو با شکر عجین

آن<sup>۳</sup> اجل را قهرمان چون تیغ جمشید زمان

وین<sup>۴</sup> امل را ترجمان چون دست خورشید زمین<sup>۵</sup>

فخر دولت، نصرت اسلام و، ملت را شرف

ناصر فرمان ده دنیا<sup>۶</sup> امیر المؤمنین

پادشاه دادگر فرّخشه فرّخ سیر

آن سراج اُمّت و قطب ملوک و تاج دین

قبله نسل تمیراک<sup>۷</sup> و اتابک کاورد

همت‌ش را سجده کیوان بر سپهر هفتمین

دست او ابر در افشانست چون گیرد قدح

تیغ او برق درخشانست چون سازد کمین

۳- م، س، ای؛ ب، ج؛ این

۱- ج؛ رخی ۲- ج؛ لبی

۵- لا؛ دهین ۶- ج؛ دینی

۴- م، س؛ وی؛ ب؛ و آن

۷- لا؛ تبیراک

از تف ایست بر روی فلك همواره تاب<sup>۱</sup>  
 وزنم آنست بر پشت سمك پیوسته هین<sup>۲</sup>  
 گردد از بیمش چو زندان و حصار و بند و غل  
 گر کند بر عزم جنگ اندر خراسان اسب زین،  
 قصر بر خاقان ترك و تخت بردارای روم  
 طوق<sup>۳</sup> بر چپال هند و تاج بر نففور چین  
 ناصح<sup>۴</sup> او گر گذارد<sup>۵</sup> دست بر نارِ حریق  
 مارج او گر فشارد<sup>۶</sup> پای بر کوه حصین،  
 این چو ابراهیم بنماید از آن ریحانِ تر<sup>۷</sup>  
 و آن چو اسمعیل بگشاید ازین ماء معین  
 ای زیم تو مقوس پشت حُسادت چو نون  
 وی ز جاه تو متوجّ فرق احباب چو شین  
 صلح و جنگ و مهر و کینت عیش و موت و دین و کفر  
 طبع وجود و خشم و حلمت باد و آب و نار و طین<sup>۸</sup>  
 گاه تحریر صفات حربهای<sup>۹</sup> نو مداد  
 خون شود<sup>۱۰</sup> بر نوك اقلام کرام الکاتبین  
 گرچه موسی را عصا بودست اعجاز صریح  
 ورچه عیسی را دعا بودست برهان یقین<sup>۱۱</sup>

۱- م : نار      ۲- دوبیت اخیر در نسخه ج نیست      ۳- م : بخت      ۴- م : ناصر

۵- ج : گزارش      ۶- م : گذارد      ۷- د : لا      ۸- ج : باد      ۹- م : حروفهای

۱۰- ج : م : کند      ۱۱- د : متین ؛ لا : مبین

در سنان تست اعجاز عصای آن<sup>۱</sup> عیان

در بنان تست برهان دعای این<sup>۲</sup> مبین

ورنگینی داشت جم کز حرمت آن گشته بود

جن و انس اورا مطیع و وحش و طیرا و رار هین

هر چه در گونین موجودند جز ایزد شوند

بنده آن کس که نامت را کند نقش نگین

از نهیب تیر دلدوز تو گردد گاه جنگ

وز بالای رمح جانسوز تو گردد روز<sup>۳</sup> کین،

زهره چون سیمرغ پنهان بر سر چرخ بلند

زهره چون سیماب لرزان در<sup>۴</sup> تن شیر عرین

ای فریضه بر همه خلق<sup>۵</sup> آفرینت چون نماز

زنده کردی سنت پیغمبر داد آفرین

کردی اندر کیف<sup>۶</sup> تطهیری<sup>۷</sup> که هر گز مثل آن

کس ندیدست و نخواهد دیدهم<sup>۸</sup> تا یوم<sup>۹</sup> دین

ساختی بزمی که شد ز آرایش و آوای<sup>۱۰</sup> آن

چشم جوزا پر شعاع و گوش کیوان پر انین<sup>۱۱</sup>

گرزن حامل بر آتجا بگنزد در<sup>۱۲</sup> ناف او

همچو سیماب از طرب در اهتزاز آید جنین

۱- ج، ب: این ۲- ب: او؛ ج: آن ۳- م: گاه ۴- س، لا: بر

۵- لا: کس ۶- م: کف ۷- س: کردی اندر یک دومه قصری ۸- لا: خود

۹- ب: روز ۱۰- س، ب: آرای ۱۱- این بیت در نسخه لا نیست

۱۲- لا، م: بر

فرخ آذینی<sup>۱</sup> که در فردوس اعلیٰ مؤده داد<sup>۲</sup>

مرتیراک و اتابک را بدان روح الامین

بر فلک برداشته خورشید جام آملی

بر سما بنواخته ناهید چنگ رامین

مطربان دلکش خوش با نوای عنذلیب

ساقیان مهوش کش<sup>۳</sup> با لقای حور عین<sup>۴</sup>

در دل اعدای مُلک تو زیادت کرد رنج

شادی<sup>۵</sup> تطهیر این شه زادگان راستین

میر بوبکر و عمر کا صدق آن و عدل این

جان بوبکر و عمر شادست در خلد برین

این چو صدیقست ارباب شریعت را ملاز<sup>۶</sup>

و آن چو فاروقست اصحاب<sup>۷</sup> دیانت رامین<sup>۸</sup>

خانه آداب این را از معالی آستان

جامه انساب آن را از معانی آستین

تا نه بس مدت شوند اسلام و کفر اندر جهان

از حسام این ذلیل و از سنان آن متین<sup>۹</sup>

در مقام دولت این گردد چو اجداد مُقیم

در مکان<sup>۱۰</sup> حشمت آن گردد چو اسلافت مکین

۱- س: فرخ آمینی؛ م: فرخ آن گاهی ۲- لا: را ۳- س: خوش

۴- این بیت در لا، ب نیست ۵- لا، د، س، ب: شادی از ۶- م: مدد

۷- م: ارباب ۸- این دو بیت در نسخه لا نیست ۹- م: مهین ۱۰- س: ۱۲

لا، ب: مقام

خدمت این را شود گیتی برغبت مستعد

همت آن را شود گردون بطاعت مستکین<sup>۱</sup>

چشم دولت باد پیوسته بروی این قریر<sup>۲</sup>

جسم ملت باد همواره ز رای آن سمین<sup>۳</sup>

ای قبولت گشته بختم را پیروزی<sup>۴</sup> بشیر

وی مدبحت گشته طبعم را بهیروزی<sup>۵</sup> ضمین

هر کس از بهر نثار<sup>۶</sup> آورد<sup>۷</sup> پیش تو کنون

بدرة زر عیار و حقه در زمین

من فرستادم بدر گاهت بجای این و آن

خدمتی نغز و بدیع و مدحتی خوب و متین

گردر آن مجلس نیم حاضر علی کر<sup>۸</sup> الشهور

ور بدان در گه نیم ساکن<sup>۹</sup> علی مرالسین

یعلم الله گر ز شکر و آفرینت بوده ام

فارغ اندر هیچ حال و خالی اندر هیچ حین

کثرت تقصیر من در خدمت از غفلت مدان

غایت تأخیر من در مدحت از غیبت مبین

ز آن کجا تقصیر و تاخیرم ز ضعف و عجز بود

ور گواخواهی گواهم بس إله العالمین

۱- این بیت در م نیست ۲- ب ۱۰ قرین ۳- یازده بیت اخیر از نسخه «ج» افتاده

است ۴- م : بهیروزی ۵- م : پیروزی ۶- لا : ثنا ۷- م : ب :

آورده ؛ ج : آرد به پیش ۸- ج، م : مر ۹- س : قایم

گرچه از شعر منست اطراف گیتی بر طرف<sup>۱</sup>  
 و رچه از ذکر منست اکناف عالم بر طنین

و رچه پیوسته بدیدار و بگفتارم بود  
 خسروان را اشتیاق و پادشاهان را حنین

در هری باشم چو مجهولان<sup>۲</sup> نشسته روز و شب  
 از برای آنکه هستم با قناعت هم نشین

جز ترا هرگز ز ممدوحان<sup>۳</sup> نکردم بندگی  
 جز ترا هرگز ز مخدومان<sup>۴</sup> نگفتم آفرین

نه<sup>۵</sup> ز دنیا کرده‌ام جز توشه<sup>۶</sup> خالی طلب  
 نه<sup>۷</sup> ز گیتی کرده‌ام جز گوشه<sup>۸</sup> خالی گزین

تا بود مشهور و مذکور اندر اخبار<sup>۹</sup> و کتب  
 ذکر هامان بقیض<sup>۱۰</sup> و نام<sup>۱۱</sup> قارون لعین

دشمنت در آب حسرت باد چون هامان غریق  
 حاسدت در خاک محنت باد چون قارون دفین

بد سگالانت ز بد روزی چو اصحاب الشمال  
 نیکخواهانت ز پیروزی چو اصحاب الیمین

[۲۹۵۰]

دوستان را بزمگاهت غایت حسن المآب  
 دشمنان را رزمگاهت آیت حق الیقین

- |            |                |                |                |
|------------|----------------|----------------|----------------|
| ۱- م : طرب | ۲- م : مهجوران | ۳- م : مخدومان | ۴- م : ممدوحان |
| ۵- ج : من  | ۶- ب : توشه‌ی  | ۷- س : افواه   | ۸- س، م : نقیض |
| ۹- م : ذکر |                |                |                |

## ۱۰۱ = مدح قطب الدین میر میران سپهدار

بحر متقارب مثنی سالم

فعولن فعولن فعولن

(\*) ایا بوده جمال تخت سلیمان  
گفت موج بحر محیطست مرکب  
کنی باغ وبستان پر از زیب وزینت  
زمن چون سلامی رسانی بدلبر  
مرا از نسیم تو زنده شود دل  
ز تو باغ گردد کشفته بآذر<sup>۳</sup>  
که از تو مزعفر شود روی صحرا  
طمع دارم از تو که گر هیچ باشد  
دعا و زمین بوسه<sup>۴</sup> و خدمت من<sup>۵</sup>  
جمال ملوک و سلاطین عالم  
مظفر لواپی مبارک لقایی

بتیزی چو وهمی<sup>۱</sup> پیاکی چوایمان  
گفت اوج چرخ بسیطست میدان  
که نقاش باغی و فراش بستان  
بعن چون پیامی گزاری ز جانان<sup>۲</sup>  
مرا از شمیم تو تازه شود جان  
ز تو راغ گردد شکفته بنیسان  
که از تو معنبر شود بوی<sup>۴</sup> ریحان  
ترا راه بر جانب مرو<sup>۵</sup> شهجان  
رسانی بصدر و سپهدار<sup>۶</sup> ایران  
امیر اجل قطب دین میر میران  
که چو شید ملکست و خورشید گیهان<sup>۸</sup>

(\*) نسخه د، لا، م، س، ب، بر، مل ۱- س، مل، و هم ۲- لا، س : زمن چون  
پیامی گزاری بجانان ؛ ب : زمن چون پیامی رسانی بجانان ؛ مل، بر : زمن چون پیامی  
گذاری بجانان ۳- لا : شکفته بآذر ۴- س : موی ۵- لا، ب :  
زمین بوسی و ۶- بر : دعا و زمین بوس از جانب من ۷- س، م : بصد رسپهدار  
۸- این بیت در مل، م نیست

ز شش موضع آرد همی نهفتش را  
گل از خار و شکر زنی عبر ازیم  
بود ز آفت و هبیت تیغ و تیرش<sup>۳</sup>  
گرفته بچنگال در زهره ضیغم  
سنانش بتأثیر و دستش بقدرت  
چو چوب کلیمست و لفظ مسیحاحا  
اگر چند<sup>۴</sup> سلطان بسی بنده دارد  
بحکم خصال پسندیده<sup>۵</sup> او<sup>۶</sup>  
شرف را بجز رای او نیست مرکز<sup>۷</sup>  
ز حرص کف و شوق میدانش دارد  
ایا در دهان و لب و چشم و دیده  
زبان گشته زوین نفس گشته سگین  
ز آسیب تیغ تو باشند دایم<sup>۸</sup>  
پلنگ روان کاه در<sup>۹</sup> کوه<sup>۱۰</sup> بر بر  
گر از دعوت نوح پیغمبر آمد  
حسام تو هر ساعت از خون اعدا

پدیدار شش چیز جبار ریان<sup>۱</sup>  
ز راز خاک و<sup>۲</sup> دراز صدف گوهر از کان  
همه ساله در بیشه و در بیابان  
نهفته بدنبال در<sup>۳</sup> مهره ثعبان  
ضمیرش باعجاز و تیغش<sup>۴</sup> ببرهان  
چو صدق<sup>۵</sup> خلیست و مهر سلیمان  
چو کسری و چپال و فقور و خاقان  
گرامیش دارد چو فرزند سلطان  
لطف را بجز طبع او نیست میزان  
قمر شکل گوی و فلک عطف<sup>۶</sup> چو کان<sup>۷</sup>  
حسود ترا ز آفت چرخ گردان  
عصب گشته خنجر<sup>۸</sup> مژه گشته پیکان  
چو سیماب لرزان چو سیمرغ پنهان  
نهنک دژ آگاه<sup>۹</sup> در بحر عمان  
پدیدار طوفان ز بسیار باران  
رساند باوج<sup>۱۰</sup> فلک موج طوفان

- 
- ۱- د : منان ؛ ب : یزدان      ۲- د : خاک      ۳- بر، س، ب : تیغ تیزش  
۴- بر : بر      ۵- بر : معنی      ۶- لا : لفظ ؛ بر : تار      ۷- د : اگر چه که  
۸- لا، ب : تو      ۹- م : مسکن      ۱۰- مل : حکم      ۱۱- م : میدان  
۱۲- بر : سوهان      ۱۳- بر : درهم      ۱۴- لا، بر : پلنگ دمان کاه ؛ م : پلنگی  
در آن کاه      ۱۵- ب، کوی      ۱۶- لا، س، م، مل، بر : نهنک دژم کاه  
۱۷- د : بر اوج



مبارك دمی داشت عیسیٰ مریم  
 ولیکن فزونست اعجاز و قدرت  
 مُعادت<sup>۲</sup> را گر شود پیکر و تن  
 شود در زمان بر تن و پیکر او  
 ییاگنده اند<sup>۵</sup> از برای نوال  
 زمین را کنار و حجر را میانه  
 ز چرخست برخ<sup>۶</sup> موالیت نصرت  
 شود خاك تیره ز خُلق تو عنبر  
 ایا در معالیت او هام عاجز  
 مرا گر چه هستند همواره<sup>۸</sup> طالب  
 اگر<sup>۹</sup> چند دارند چون جان عزیزم  
 نه تن داده ام در ثنا گفتن کس  
 ترا بوده ام از همه خلق و هستم  
 مراد من<sup>۱۱</sup> آن بود دایم ز گیتی  
 که در مجلس تو کنم<sup>۱۳</sup> جلوه روزی  
 ولیکن خرد ز آن همی داشت بازم

منور کفی داشت موسیٰ عمران  
 جبین ترا زین، یمین ترا ز آن<sup>۱</sup>  
 بصولت چو آتش<sup>۳</sup> بقوت چو سندان  
 هراس تو آب و نهیب تو سوهان<sup>۴</sup>  
 بسیم و زر و در و یاقوت ارکان  
 صدف را دهان و جبل را گریبان  
 ز دهرست بهر مُعادت خذلان  
 شود سنگ خاره<sup>۷</sup> ز لطف تو مرجان  
 و یا در معانیت افهام حیران  
 ملوک و سلاطین ایران و توران  
 صدور و سران<sup>۱۰</sup> عراق و خراسان  
 نه دل بسته ام در طلب کردن نان  
 دعا گوی و مدحت سرای و ثنا خوان  
 امید من آن بود دایم ز یزدان<sup>۱۲</sup>  
 عروسان این خاطر گوهر افشان  
 که نایم بدرگاه تو جز بفرمان

۱-۴: جبین تواز این بین تواز آن      ۲-۳: س، مل، اعادت      ۳-۴: ب: آهن  
 ۴- در متن نسخه بر پیکان و در حاشیه آن سوهان      ۵- لا: پراگنده اند  
 ۶- بر: بهر      ۷- د، م، ب: خارا      ۸- م: پیوسته      ۹- مل، بر:  
 و گر      ۱۰- م: امیر      ۱۱- م: مرا چشم      ۱۲- لا: بیزدان  
 ۱۳- مل، بر: دهم

سزد گر نهم پای بر فرق کیوان  
 بنزد تو تمسکین<sup>۳</sup> پیش تو امکان،  
 برم عمر در مدحت<sup>۴</sup> تو پایان  
 زبانت بتحسین و دست باحسان  
 تقرّب ز فرزندگان سخن دان  
 بجز من کسی را تفقّد ازیشان<sup>۵</sup>  
 ازیشان<sup>۶</sup> نظر بیش بودش بحسان  
 نبد بهره جز خضر را آب حیوان  
 چنین است صنع<sup>۷</sup> خداوند منان  
 نه اقسام یابد<sup>۸</sup> ز تأخیر<sup>۹</sup> نقصان  
 بجسد عظیم<sup>۱۰</sup> و بجهد فراوان  
 قضیّات سابق<sup>۱۱</sup> نکردد دگرسان  
 ببخشش چو حاتم بدانش چو لقمان  
 بطاعات نامه ز خیرات<sup>۱۲</sup> دیوان  
 چو عید آید<sup>۱۳</sup> از خرّمی دادستان

چو در بزم<sup>۱</sup> عالیت کردند یادم  
 اگر باشدم، چون<sup>۲</sup> بخدمت شتابم،  
 کنم روح در خدمت<sup>۳</sup> تو هزینۀ<sup>۴</sup>  
 وز آن پس شعری رسانند شعرم  
 بمداخی تو نمودند هر کس  
 ولیکن تو هرگز برغبت نکردی [۳۰۰۰]  
 پیمبر بسی مادحان داشت لیکن  
 و گر چه پیمود عالم سکندر  
 چنین است حکم جهاندار باری  
 نه ارزاق گردد ز تعجیل افزون  
 بسی بلیغ و بعزم<sup>۵</sup> مؤکّد  
 مشیّات خالق<sup>۶</sup> نکردد دگرگون  
 ایسا نامداری که همتا نداری  
 کنون چون درآمد مه روزه پر کن  
 بده داد آن را بحسن عبادت

- 
- ۱- در متن «د» دست و در حاشیه بزم؛ ب: دست  
 ۲- م: ره  
 ۳- ب، مل:  
 و پیش تو  
 ۴- س، مل: حضرت  
 ۵- مل: نرینه؛ بر: خزینۀ  
 ۶- س:  
 مل: خدمت  
 ۷- از نسخه بر است. باقی نسخ: بمقدار ایشان  
 ۸- م: از آنها  
 ۹- بر: حکم  
 ۱۰- لا، د، م، ب: گردد؛ بر: گیرد  
 ۱۱- س، مل: یابد  
 ز تقصیر؛ ب: به تأخیر  
 ۱۲- مل: بفر  
 ۱۳- در متن «بر» بلیغ و در حاشیه آن عظیم  
 ۱۴- از مل، س. باقی نسخ: سابق  
 ۱۵- د: صادق  
 ۱۶- بر، م، ب: بخیرات  
 ۱۷- مل، بر: آمد

الا تا بخفتان و مغفر سروتن<sup>۱</sup>      پیوشند مردان گه جنگ و جولان  
امل بر سرت باد همواره مغفر      ظفر بر تنت<sup>۲</sup> باد پیوسته<sup>۳</sup> خفتان  
جهانت مسخر زمانت متابع  
سپهرت مساعد خدایت نگهبان

۱۰۶ = مدح شمس الدوله قطب الدین میران منکبه سپهدار

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) دولت پیروز و رای روشن و بخت جوان  
همت والا و عزم فرخ و امر روان  
حصه<sup>۴</sup> میر بلند اختر شدند<sup>۵</sup> از روزگار  
بهره<sup>۶</sup> صدر نکو محضر شدند<sup>۷</sup> از آسمان  
بدر دولت شمس ملت نصرت اسلام کوست  
قطب دین و میر میران و سپهدار جهان  
میر عادل منکبه والا خداوندی که نیست  
جز در اقبال و قبولش<sup>۸</sup> انس و جان انس و جان<sup>۹</sup>

۳- س، م، مل : همواره

۱- مل : تن و سر      ۲- مل : در برت

۴- در متن نسخه بر حضرت و در حاشیه

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر، بن

۷- این بیت در «م»

۶- بر : اقبال قبولش

۵- بر : سدید

نست ؛ س، مل : وحش و طیر و انس و جان

نیک و بد را مهر و کین او دلیل و رهنمای

دام و دد را تیغ و تیر<sup>۱</sup> او معیل و میزبان<sup>۲</sup>

در عطا بسط الیمین و در لقا طلق الجبین<sup>۳</sup>

در سخن عذب البیان و در سخا رَحْبُ الْعَنان<sup>۴</sup>

خامه گوه‌ر فشان او امل را داعیه

نیزه آذر فشان<sup>۵</sup> او اجل را ترجمان

گرفتد بر<sup>۶</sup> بیشه و وادی که حرب<sup>۷</sup> و قتال

عکس پیکان و فروغ خنجر او ناگهان

بترکد<sup>۸</sup> ز آن مهره اندر تارک مارشکنج<sup>۹</sup>

بفسرد<sup>۱۰</sup> ز آن زهره اندر پیکر شیر زبان

سعیهای<sup>۱۱</sup> اوست دولت را پیروزی<sup>۱۲</sup> دلیل

شغلای اوست ملت را ز بهروزی نشان

اندر آن مدت که او بر موجب فرمان شاه

از هری شد سوی تولاک با سپاه بی کران

کینه توز و دیده دوز و خصم سوز و جنگ ساز

شیر جوش و درع پوش و سخت کوش و کاردان

۱- مل : تیرو تیغ ۲- م : مهربان ۳- س، م : طاب الجبین ؛ مل : طاف

الجبین ۴- لا : وجب الجنان ؛ س : حب الجنان ؛ ب : در سخن رجب الجنان ؛

مل، بر : رطب اللسان ۵- د : آتش فشان ؛ بر : آذر نشان ۶- بر، دد

۷- د : جنگ ؛ م : زُزم ۸- م : بطرقه ؛ مل، س : بفسرد ؛ بر : بترقد

۹- بر : سلیح ۱۰- مل، س : بطرقه ۱۱- بر : تیغهای ۱۲- مل،

س : د، ب : ز پیروزی

باد پایانی بگاه حرب هریک جان نهاد  
چیره<sup>۱</sup> دستانی بوقت ضرب هریک جان ستان

بافزع شیر سیاه از تیغشان<sup>۲</sup> در مرغزار  
با جزع باز سپید از تیرشان در آشیان  
نارسیده بانگ کوس او بدان<sup>۳</sup> شامخ حصار  
ناقتاده<sup>۴</sup> عکس تیغ او بر آن<sup>۵</sup> راسخ مکان

چون سوی تولاك روان شد لشکر منصور او  
کو توال حصن آن<sup>۶</sup> ببرید امید از روان  
رایت او بود در اوبه هنوز آنکه که خاست  
از میان قلعه<sup>۷</sup> تولاك ندای الامان

قلعه‌یی بستد که هرگز کس بر آن قادر نشد<sup>۸</sup>  
از سلاطین گذشته وز ملوک<sup>۹</sup> باستان  
بر سر کوهی نهاده از بلندی چون سپهر  
تنگ راهی ساخته آنرا چو راه کهکشانشان

عقل گردد گر کند در وی تفکر مستمند  
وهم گردد گر کند در وی تأمل ناتوان  
نسر طایر گر شود فوق السموات العلی  
'برج آن را'<sup>۱۰</sup> دید نتواند مگر بر آستان<sup>۱۱</sup>

۱- بر: نیزه      ۲- بر: حربشان      ۳- بر: در آن      ۴- مل: نارسیده  
۵- م: بر: در آن؛ مل، س، ب: بدان      ۶- د: از آن؛ م: از او؛ مل، بر، ب: او  
۷- د، م: نکشت      ۸- بر: در زمان      ۹- بر: اورا      ۱۰- د: پرستان؛  
بر، م: مگر بر آسمان بقیه نسخه بن: برداستان

در <sup>۱</sup> ثری یبند ثریا با سَمَك <sup>۲</sup> یبند سماك  
 گر کند در <sup>۳</sup> بومش از بامش نظاره پاسبان <sup>۴</sup>  
 شیر صورت کرده برایوان آن <sup>۵</sup> بیکاه و گاه  
 چون شکاری گاو گردون را گرفته در دهان  
 موضعی بکشد ازین گونه يك ساعت <sup>۶</sup> که بود  
 فتح آن را یار صنع کردگار مستعان  
 لاجرم باشد چنین احوال هرك او را بود  
 قوت رای بلند و قدرت بخت جوان <sup>۷</sup>  
 بعد از آن سوی کمنشدش راند وز مردی نمود  
 آنچه رستم پیش ازین بنمود <sup>۸</sup> [درماز ندران] <sup>۹</sup>  
 غوریان چون از قدوم لشکر او یافتند  
 آگهی، یکباره دل برداشتند از خان و مان  
 وز جوانب لشکری کردند جمع آنکه چنانك <sup>۱۰</sup>  
 فیلسوفان را شمار آن نگنجد در بیان <sup>۱۱</sup>  
 ساخته کار مصاف و باخته جان عزیز  
 تاخته اسب نبرد <sup>۱۲</sup> و آخته تیغ یمان  
 مشتبه گردد اسامی بر ملایك گاه عرض  
 گر بود در عرصه محشر خلاق نیم از آن

۱- بر: از ۲- بز: وز سَمَك ۳- بر: بر ۴- بر: آسمان؛ این بیت در «لا» نیست

۵- لا، م؛ او؛ بر: درایوان او ۶- م: يك لحظه ۷- این بیت در «س» نیست؛  
 و «مل» فقط مصرع دوم را دارد ۸- بر: نمود ۹- همه نسخها: يك ذره از آن،  
 و مسلماً غلطست خاصه که قافیه «آن» در چهار بیت بعد دیده میشود. تصحیح قیاسی است

۱۰- د: چنان ۱۱- از مل است. بر: زبان؛ باقی نسخ: دهان ۱۲- لا: نورد

مرکیانی زیرِ زینِ پوینده چون باد سبک  
سرکشانی وقت کین پاینده چون کوه گران

دو سپاه آمیخته و آویخته با یکدگر  
گه گشاده این کمین و گه کشیده آن کمان

اهل عصیان را بیدروزی ازل<sup>۱</sup> رانده قلم  
خیل سلطانرا پیروزی<sup>۲</sup> امل<sup>۳</sup> کرده ضامن

از شعاع تیغِ هندی پشت هامون پر شرار<sup>۴</sup>  
وز غبارِ بورِ تازی<sup>۵</sup> روی گردون پر دخان

کوسها<sup>۶</sup> با صور اسرافیل گشته هم مثال  
روحها با دست عزرائیل گشته هم قران

ز آرزوی<sup>۷</sup> خوردن خون تیر بگشاده دهن  
وز برای بردن جان رمح بر بسته میان

چون بمیغ اندر قمر تابان<sup>۸</sup> بتیغ اندر گهر<sup>۹</sup>  
چون بدود اندر شرر رخشان<sup>۱۰</sup> بگرداندرستان<sup>۱۱</sup>

از نفیر و نعره مردان فلک<sup>۱۲</sup> گشته ستوه  
وز مسیر و حمله اسبان سمک کرده فغان [۳۰۰]

کوه بر هامون ز هیبت مضطرب سیماب وار  
نسر بر گردون ز حیرت محتجب سیمرغ سان

- ۱- د : اجل      ۲- مل، س : پیروزی      ۳- در متن نسخه بر ازل و در حاشیه آن ابد  
۴- مل، س : پر شعاع؛ م : پر شرر      ۵- بر : سم باره      ۶- بر : گوشها  
۷- بر : از برای      ۸- مل، س : پنهان      ۹- بر : کمر      ۱۰- مل، س : پنهان  
۱۱- بر : رخشنده گرز اندر میان      ۱۲- لا، م : ملک

از تف شمشیر و از خون دلیران<sup>۱</sup> خشک و تر

موج دریای محیط و اوج گردون کیان<sup>۲</sup>

کرده از مرجان زمین را خون جاری پیرهن

داده<sup>۳</sup> از قطران هوا را گرد تاری طیلان

گشته از میخ نعال مرکبان تحت الثری

گاو را چون خانه زنبور در تن استخوان

نفس‌ها سیر از حیات و طبع‌ها پاک از نشاط

پایها دور از رکاب و دست‌ها فرد از عنان

از نعال باره باره خاره اندر کوهسار

وز دماء گشته گشته پشته همچون ارغوان

لشکر ایران و توران آخته و افراخته

تیغ هندی در ضراب و رُمج خطی در طمان

تن نهاده بر قضای کردگار دادگر

جمله از بهر رضای شهریار کامران

پهلوان مشرق و مغرب نماینده هنر

نام او چون رستم دستان بمردی داستان

آب رنگِ باد زخمِ نار فعلش در یمین<sup>۴</sup>

ابر سیرِ رعد بانگِ برق نعلش زیر ران<sup>۵</sup>

۱ - بر: شهیدان      ۲ - بر: ستان      ۳ - بر: کرده      ۴ - بر:

۵ - دو بیت اخیر در لا نیست و بیت دوم در نسخه مل همه جا با واو عطف



از سر شمشیر او برخاک ریزان سر چنانك<sup>۱</sup>

از<sup>۲</sup> دم باد بزان<sup>۳</sup> برگ رزان وقت خزان<sup>۴</sup>

تا بدان گاهی که از خون بر تن شبدیز او

شد بیجاده مرصع عیبه و برگستوان

طاغیان را کرده یکباره جدا از کام و کر<sup>۵</sup>

باغیان را کرده همواره بری از نام و نان<sup>۶</sup>

کرد ویران حصنهای غور سرتاسر چنانك

دردمین کرد ایزد آنرا چون ارم گویی نهان

پس به پیروزی و بهروزی<sup>۷</sup> ز توك<sup>۸</sup> باز گشت

نصرت او را رهنمای و دولت او را قهرمان

مهر و کینت خانه و پیمانه رزق و اجل

خشم و عفو ت مایه و پیرایه سود و زیان

خسرو ایام را چون تو نباشد دوستدار

لشکر اسلام را چون تو نباشد پهلوان

تیغ تو بگرفت اطراف کمندش در دوروز

سهم تو بگشاد حصن توك اندر یک زمان<sup>۹</sup>

۱- ب: چنان      ۲- ب: کز      ۳- ب، بر: وزان      ۴- این بیت در

نسخه س، مل نیست      ۵- ب: خان و مان      ۶- این بیت در س، م، مل

نیست      ۷- ب: بهروزی و پیروزی      ۸- م، س، لا، بر: بتوك؛ ب:

توکل      ۹- مل، س: سهم تو بگشاد باری حصن توك در زمان؛ ب: سهم تو بگشاد

حصن تولکی در یک زمان

ور ترا باید يك ساعت کنی در روم و هند<sup>۱</sup>

همچو توك قصر قیصر چون كمندش خان<sup>۲</sup>

تنگ شد چون چشمه سوزن جهان بردشمنت

وز نزاری شخص وی در وی چو تار ریمان

گر ترا بینند شیر و اژدها يك شب بخواب

با حسام آبدار و نیزه آتش<sup>۳</sup> فشان

آن زبیم این ببرد<sup>۴</sup> چون زبوی گل جمل<sup>۵</sup>

وین زعكس آن بسوزد چون ز نورمه كتان<sup>۶</sup>

گویی از تلخی و از تنگی و از سرخی و تفّ

بد سكالان ترا از هیبت تو جاودان

زهرة مارست عیش و دیده مورست دل

دانه نارست اشك و خانه تارست<sup>۷</sup> جان

از قدومت باز حاصل شد هری را چار وصف

تا تو سوی آن<sup>۸</sup> خرامیدی بطبع شادمان

حرمت بیت الحرام و بهجت<sup>۹</sup> ذات العماد

رتبت سبع الطباق<sup>۱۰</sup> و زینت دار الجنان

ای ز بزم ترفته بر خرچنگ صوت چنگ ساز<sup>۱۱</sup>

وی ز جشنت<sup>۱۲</sup> رفته بر شعری نوای<sup>۱۳</sup> شعر خوان

۱- مل : کند در روم و چین ۲- این بیت در لا، بر نیست ۳- م، لا : آذر

۴- ب : ببرد ۵- م : چون جمل از بوی گل ۶- بر : مه از تاب كتان ۷- م : مارست؛ لا : نارست

۸- بر : او ۹- بر : مدحت ۱۰- لا : سبع الشداد؛

ب : سبق طاق ۱۱- م : چنگ صوت و ساز ۱۲- بر : مدحت ۱۳- بر : ندای

گر چه دارم نامهٔ شکر ت نهاده بر کنار  
 و ر چه هستم خامهٔ مدحت گرفته در <sup>۱</sup> بنان  
 کی توانم مدح و شکر <sup>۲</sup> تو نبشت <sup>۳</sup> و گفت من  
 چون چنار وید اگر کردم همه دست و زبان

ز امتحان عالم جانی <sup>۴</sup> سلامت یافتم  
 تا ضمیر خویش را کردم بمدحت امتحان <sup>۵</sup>  
 فال <sup>۶</sup> فتح تولک و غور و کمندش کرده ام  
 اندر آن خدمت <sup>۷</sup> که روز کوچ بر خواندم، بیان <sup>۸</sup>

چون شد از بخت تو آن فال جمیل اکنون یقین  
 چون شد از سعی تو آن فتح جلیل اکنون عیان <sup>۹</sup>  
 دارم از یزدان <sup>۱۰</sup> امید آنک باشم یاد <sup>۱۱</sup> تو  
 اندر آن وقتی که فرمایی خدم را ارمغان

تا شود سبز از نم ابر <sup>۱۲</sup> بهاری مرغزار  
 تا شود زرد <sup>۱۳</sup> از دم باد خزانی بوستان  
 باد احباب ترا همواره سر سبز از هوات <sup>۱۴</sup>  
 باد اعدای ترا پیوسته رخ زرد از هوان

- ۱- مل : بر ۲- مل : شعر ۳- مل ، ب : نوشت ۴- مل ، علوی ؛  
 بر : فانی ۵- این بیت در نسخهٔ م نیست ۶- بر : خال ۷- م : مدحت  
 ۸- م : عیان ؛ بر : بران ۹- مل : بیان ۱۰- لا : ایزد ۱۱- لا ،  
 س ، مل : یار ۱۲- د : باد ۱۳- مل ، بر ، لا ، س ، ب : سرد  
 ۱۴- بر : هوا

ملك را راي تو عمده فتح را تيغ تو اصل  
عدل<sup>۱</sup> را صدر تو مرکز<sup>۲</sup> جود را طبع تو کان

ناصحت را رخ شکفته چون سمن در نوبهار  
حاسدت را دل کشفته<sup>۳</sup> چون چمن در مهرگان

شادزی و داد و رزو را د باش و مال پاش<sup>۴</sup>  
جام خواه و کام یاب و نام جوی و ملك ران

۱۰۲ = مدح شمس الدوله قطب الدین میر میران منکبه منبه سالار

بحر هزج مثنی سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) خداوندی که رایش گوهر اقبال را شدگان  
عدوبندی که رسمش پیکر انصاف را شد جان

پناه لشکر ایران و توران منکبه میری  
که قطب دین یزدانست و شمس<sup>۵</sup> دولت سلطان

سپهر و مهر داد و دین و ابرو و بر<sup>۶</sup> جود<sup>۷</sup> و کین  
اساس و راس عدل و عقل و صدر و بدر<sup>۸</sup> انس و جان

سرافرازی که شیر ماده از تأثیر<sup>۹</sup> عدل او  
همی اندر دهان بچه آهو نهد پستان

۱- بر: عذر ۲- بر: موکب ۳- مل: شکسته ۴- بر: مال بخش

(\*) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر ۵- م: یمن ۶- بر: ابرو تیر؛ مل: ابرو و بر

۷- بر: مهر ۸- لا: سپهداری که شیر ماده از آثار؛ م، ب، بر: ... آثار

زطبع او هنر<sup>۱</sup> خیزد بر آن<sup>۲</sup> سیرت که در ازیَم  
ز تیغ او ظفر زاید<sup>۳</sup> بر آن<sup>۴</sup> گونه که ز راز کان

نیاوردند در حلم و سخا و داد و دین اورا<sup>۵</sup>  
قرین افلاک و شبه ایام و یار اجرام و مثل ار کان<sup>۶</sup>

ز بیم خنجر بُرّان او در بیشه سال و مه  
ز نوک نساوک پُرّان او در کوه جاویدان

بشکل نقطهٔ سیماب باشد زهرهٔ ضیفم  
بسان خانهٔ زنبور باشد مُهرهٔ ثعبان

سنان او که طعنه<sup>۷</sup> حسام او که ضربت  
کمند او که پیچش<sup>۸</sup> سمند او که جولان

بستبد کوه را سینه بدرد دیو را پهلوی  
ببندد چرخ را گردن بماند باد را حیران

ممسّک<sup>۹</sup> گردد از لون غبار<sup>۱۰</sup> موکبش<sup>۱۱</sup> گردون  
مشبّک<sup>۱۲</sup> گردد از میخ نعال مرکبش سندان

کنند از بیم<sup>۱۳</sup> تیر او وداع افلاک را انجم  
دهند از سهم<sup>۱۴</sup> تیغ او طلاق ارواح را ابدان

[۳۱۰۰]

- 
- ۱- بر : کهر      ۲- مل : بدان      ۳- بُ : آید      ۴- م، س، پ، مل،  
بر : بدان      ۵- پ : دین و داد اورا      ۶- این بیت در نسخهٔ بر نیست  
۷- مل : طعن و      ۸- مل، س، جنبش؛ بر، م، لا : کوشش؛ پ : بغش  
۹- س، مل : مثل      ۱۰- م : گرد و غبار      ۱۱- بُ : مرکبش      ۱۲- بر :  
سهم      ۱۳- بر : بیم

همی خواهند ارکان و فلک فرمان و دستوری  
ز صدر او که جنبش ز رای او که دوران

پسر خواند از بنی آدم ترا شاهنشاه اعظم  
گزین کرد از همه عالم ترا فرمان ده گیهان  
از آن هر ساعتی بینی ازو اقبال دیگر گون  
وز آن هر لحظتی یابی ازو تشریف دیگر سان

ز اقبال و قبول او شدی<sup>۱</sup> در مدت اندک  
سپهدار همه گیتی و سالار همه میران<sup>۲</sup>  
اگر پولاد کرد<sup>۳</sup> و باد داود و سلیمان را  
بفرمان خالق دادار و مأمور ایزد دیان

ز اسب تند و تیغ تیز گاه حمله و ضربت<sup>۴</sup>  
ترا هم باد مأمورست و هم پولاد در فرمان  
ور از خارا<sup>۵</sup> پدید آمده و دو چشمه آب آنکه  
که ز داعجاز را بروی عصا موسی<sup>۶</sup> بن عمران<sup>۷</sup>

تو پیغمبر نه ای لیکن ز سنگ خاره گر خواهی  
بنعل<sup>۸</sup> باره بگشایی هزاران چشمه حیوان  
ورا بر ابراهیم بن آزر چو مأوی<sup>۹</sup> ساخت در<sup>۱۰</sup> آذر<sup>۱۱</sup>  
بامر ایزد داور برست از طرف او<sup>۱۲</sup> ریحان

۱- بر : ز اقبال قبول افتمدهمی      ۲- لا : گیهان      ۳- مل : داد      ۴- م : ضربت  
و حمله ؛ بر : نصرت      ۵- بر : خاره      ۶- مل، س، م، ب : عصای موسی عمران  
۷- بر : ز نعل      ۸- د، س، م، مأوی      ۹- لا : بر      ۱۰- مل، ب : آذر؛ بر :  
آتش      ۱۱- د، م : آن

تومرسل نیستی لیکن چو بردشمن زنی ضربت

بروید ز آتش تیغ چو آبت لالهٔ نعمان<sup>۱</sup>

اگر در چرخ نالت گیرد از یمت عدو مأوی<sup>۲</sup>

و گر بر چرخ سابع سازد از جاهت ولی ایوان

شود منحوس ز آثار نحوستهای<sup>۳</sup> آن<sup>۴</sup> زهره

شود مسعود ز انواع سعادت‌های<sup>۵</sup> این<sup>۶</sup> کیوان

اگر عکسِ فروغِ تیغ و نوكِ تیری پیکانت<sup>۷</sup>

فتد<sup>۸</sup> بر گنبد گردان بروز جنگ ناگاهان

فرستند اژدها و شیر نزدیک تو در ساعت<sup>۹</sup>

برشوت زهره و ناخن بر غبت مَهره و دندان

بسا شیران کرد نکش بسا پیلان گردون وش

همه کوشنده چون آتش همه جوشنده چون طوفان

که گشتند از سر شمشیر و آسیب<sup>۱۰</sup> سان تو<sup>۱۱</sup>

چو نقش<sup>۱۲</sup> پیل گرمابه بشکل<sup>۱۳</sup> شیر شادروان

چو گردد تارك گردان شهاب تیغ را گردون

چو گردد نوك برانِ سحاب گردد را باران

۱- بر: چشمه حیوان ۲- بر: مأوا ۳- بر: نخوت‌های؛ در متن نسخهٔ مل:

سیاست‌های و در حاشیهٔ آن: نحوست‌های ۴- ب، مل، بر: این ۵- ب: حادث‌های

۶- بر، مل: آن ۷- بر: مؤگانت ۸- بر: بر ۹- م: پیش تو در آن ساعت

۱۰- س: آشوب ۱۱- د: همی گشتند از شمشیر و... مل: که گشتند از شمشیر و آشوب

سان تو؛ بر: که گشتند از تف شمشیر و آسیب سان تو؛ ب: که گشتند از آسیب

شمشیر و سان تو ۱۲- س، مل: بنقش ۱۳- بر: چوشکل

در آن<sup>۱</sup> موضع بر آهخته<sup>۲</sup> ز پیروزی یکی خنجر

در آن موقف بر آورده<sup>۳</sup> ز بدروزی<sup>۴</sup> یکی ثعبان

ز خنجر<sup>۵</sup> قوتِ هر خنجر بتارک میل هر ناوک<sup>۶</sup>

بکینه رای هر سینه بپیکر قصد هر پیکان

تو آیی در میان صف ز کین<sup>۷</sup> دشمنان پر<sup>۸</sup> تف

گرفته نیزه اندر کف بشکل<sup>۹</sup> رستم دستان

ز گرد موبکت پر خاک روی ماه بر گردون

ز نعل مرکبت پر ماه روی خاک در میدان<sup>۱۰</sup>

قضا بر تیغ تو قبضه قدر در دست تو درقه

امل بر فرق تو مغفر ظفر بر شخص تو خفتان

روا دارد<sup>۱۱</sup> مخالف چون ترا بیند<sup>۱۲</sup> بقلب اندر

بر آتش فعل<sup>۱۳</sup> آب انجام باد آشوب و خاک افشان

اگر در کام شیر شرزه یابد نفس او ماوی<sup>۱۴</sup>

و یا در حلق مار گرزه گردد شخص او پنهان

ایسا زهره شده در بزم میمون تو خنیاگر

عطارد گشته در صدر همایون<sup>۱۵</sup> تو مدحت خوان

۱- د، م: این ۲- بر: در آهخته ۳- بر: در آورده؛ مل: بیوشیده

۴- مل: ز بهروزی ۵- بر: ز خنجر ۶- مل: بناوک میل هر تارک؛ س، م:

ز ناوک میل هر تارک؛ بر: بتارک میل هر تارک ۷- ب: بکین ۸- س، مل: در

۹- مل: بسان ۱۰- لا، بر، ب: ز نعل مرکبت بر خاک روی ماه در میدان ۱۱- روان

آرد؛ بر: برون آری ۱۲- بر: ورا بینی ۱۳- بر: ز آتش فعل؛ باقی نسخ: بر آتش نعل

۱۴- بر: ماوی ۱۵- بر: بر صدر همیون



چو گشت اکنون بسردی چون دم 'خصمان تو عالم

چو گشت اکنون بزردی چون رخ اعدای تو بستان

بآتش گرم باید کرد خانه چون دل ۲ عاشق

ز باده لعل باید کرد چهره چون لب جانان

گاهی بادلبری مهوش بود خوش ساختن خلوت

گاهی از مطرب دلکش بود کش خواستن دستان ۳

خداوندا ز مدح و شکر و وصف ۴ و آفرین تو

مرا باشد همه ساله بفضل خالق سبحان

چو تیغ ۵ بر گهر خاطر چو میغ بر مطر خامه

چو درج بر در در دفتر چو درج ۶ بر غرر دیوان

نه تو بینی ز من مداح مفلک ۷ تر گه مدحت

نه من یابم ۸ ز تو ممدوح مشفق تر گه احسان

تویی گاه عطا دادن مرا هم سیرت احمد

منم گاه ثنا گفتن ترا هم صنعت حسان

۱- بر: تن ۲- مل: دم ۳- این بیت درس، لاینیست:

گاهی بادلبران مهوش بود خوش ساختن خلوت گاهی از مطربان دلکش بود کش خواستن دستان  
و در م چینیست:

گاهی بادلبران مهوش خوش ساختن خلوت  
ب: گاهی بادلبران مهوش بود خوش ساختن خلوت  
مل: گاهی بادلبران مهوش بود خوش ساختن خلوت  
بر: گاهی بادلبران مهوش بود خوش ساختن خلوت  
گاهی بادلبران دلکش بود کش خواستن دستان  
گاهی بادلبران دلکش بود کش خواستن دستان  
گاهی از مطربان دلکش بود کش خواستن دستان  
گاهی از مطربان دلکش بود کش خواستن دستان

۴- بر: وصف و مدح و شکر ۵- مل: تیر ۶- م، لا، س: برج؛ بر: روح

۷- مل: بر: مفلک ۸- ب، مل: بینم

سزد کز منت و شکرت<sup>۱</sup> بسان قمری و بلبل

بگردن در کنم<sup>۲</sup> طوق و بگردون بر کشم الحان<sup>۳</sup>

اگر چه کرده‌ام تقصیر چندان اندرین خدمت<sup>۴</sup>

که عذر آن بعمر نوح نتوان خواستن آسان

بخد متهای پیوسته کنم تحصیلِ عفو تو

بمدحتهای شایسته کنم تمهیدِ عذرِ آن

اگر کردند يك چندی ز درگاه وز صدر تو<sup>۵</sup>

نفورم عالم غدار و دورم گنبد گردان

بدرگاه و بصدر تو رسیدم باز و پیوستم

بفرّ دولت میمون و فضل داور<sup>۶</sup> منّان<sup>۷</sup>

و گر چه پیش ازین مدت چنان بودم که گر<sup>۸</sup> پیشم

کسی نام سفر بردی جهان<sup>۹</sup> بر من شدی زندان

ز بهر خدمت دادم رضا بر سختی غربت

ز شوق حضرتت گشتم جدا از صحبت اخوان

اگر<sup>۱۰</sup> بینم کنون در حضرت میمون تو تمکین

و گر یابم کنون در مجلس والای تو امکان

نهد گردن مرا گردون برد فرمان مرا اختر

کند خدمت مرا گیتی دهد دولت مرا یزدان

۱- بر: منت شکرت    ۲- بر: در کشم    ۳- س، مل: افغان    ۴- ب: مدت

۵- س، مل: ز درگاه صدورتو    ۶- بر، لا: ایزد    ۷- ب: یزدان    ۸- مل،

بر، لا، س، ب: در    ۹- بر: سفر    ۱۰- بر، وگر

الاناباغ وراغ وشاخ وراقت گل باشد<sup>۱</sup>

فروغ وفرمهر<sup>۲</sup> ومه نسیم وبوی مشک وبان<sup>۳</sup>

بطاعت باد همواره زمانه با تو در بیعت

برغبت باد پیوسته ستاره با تو در پیمان

۱۰۴ = مدح تاج الدین ابو الفضل نصر بن خلف ملک نیمروز

بحر هزج مثنی سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) چه چرمست این بر آورده سراز در یای موج افکن

بکوه اندر دمان آتش بیحر<sup>۴</sup> اندر کشان دامن

رخ گردون ز لون او بمنبر گشته آلوده

دل هامون ز اشک او بگوهر گشته آبستن

گهی از صنع او گردد<sup>۵</sup> نهفته شاخ در لوء لوء

گهی از سعی او گردد سرشته خاک بالادن

بنالد سخت بی علت بجوشد تند بی کینه

بخندد گرم بی شادی<sup>۶</sup> بگرید زار بی شیون

۱- م: شاخ و شبیح و شاہرا باشد ۲- س، مل: فروغ مهر وفر ۳- م:

مشک افشان (\*) نسخ: لا، بر، د، مل، س، م، ب، ج ۴- ج: بچرخ

۵- لا: باشد ۶- بر: تندی

گهی باشد چو بر طرف <sup>۱</sup> زمرد بیخته عنبر

گهی باشد چو بر لوح خماهن ریخته چندن

زمین آرای و گردون سای و دور اندام و آتش دل

شبه دیدار و گوهر بار و مینا پوش و دیبا تن

ز لاله باغ را دارد پر از بیجاده گون رایت

ز سبزه راغ را دارد پر از پیروزه گون خرمن

[۳۱۵۰]

گهی با مهر هم خانه گهی با باد هم پیشه

گهی با کوه هم زانو گهی با بحر هم برزن

بشوید چهره نسرین بتابد طره سنبل

بسنبید دیده نرگس بدر جامه سوسن

چو راه <sup>۲</sup> مردم ظالم هوا از جسم <sup>۳</sup> او تیره

چو رای <sup>۴</sup> خسرو عالم زمین از چشم او روشن

مصاف افروز اعدا <sup>۵</sup> سوز شاه نیمروز آنکس

که در ملکست کافی کف و وافی عهد و صافی ظن <sup>۶</sup>

ملك بوالفضل نصر بن خلف فرزانه تاج الدین <sup>۷</sup>

که بر باید همی تاج از سر شاهان شیر اوژن

زمانه بد سگالش را همی گوید که لا تفرح

ستاره نیکخواهش را همی گوید که لا تحزن <sup>۸</sup>

۱- لا : بر اطراف؛ م: بر طرفش ۲- بر؛ م: چورای ۳- مل: خشم. باقی نسخ: چشم

۴- م: چوروی ۵- ازج است همه نسخ: عالم سوز ۶- س: مل: تن؛ ب: هن

۷- مل، د، س، ج: تاج دین؛ ب: شاه دین ۸- این بیت در نسخه لا نیست

حسامش را دهند زهره بقدیت<sup>۱</sup> شیر گردنکش

سنانش را دهد مهره برشوت مار دندان زن<sup>۲</sup>

بنان<sup>۳</sup> گردد ز تحریر قیاس جود او عاجز<sup>۴</sup>

زبان گردد ز تقریر هراس جنگ او الکن

چوتازد رخس نگزیند بجز صحن فلک میدان

چوبازد گوی نپسندد بجز قوس قزح محجن

نماند از تیر و گرز<sup>۶</sup> او بجز بر روی رایتها

عقابى نا دریده<sup>۷</sup> دل هزبری ناشکسته تن

جلال قدر او بی حد<sup>۸</sup> صفات عدل<sup>۹</sup> او بی عد

عطای دست او بی مرّ سخای طبع<sup>۱۰</sup> او بی منّ

هدف گشت آسمان گویی خدنگش را که اندر شب

نماید روی او یکسر هدف کردار پررو زن<sup>۱۱</sup>

ایا در پایه<sup>۱۲</sup> تحت زمانه ساخته ماوا

ویا در سایه<sup>۱۳</sup> بخت ستاره یافته مأمن

بدانگه کز سجستان شد سوی غزنین یکی لشکر

همه با دولت خسرو همه با صولت بهمن

۱- بر : بقدرت ۲- این بیت در م نیست ۳- بر : ثنا ۴- لا :

قاصر ۵- ازین بیت بیحد از نسخه «بر» افتاده است ۶- لا، س، مل :

گرز و تیر ۷- م : گزیده ۸- ج : عد ۹- ب، مل : فضل

۱۰- لا : دست ۱۱- س، مل : بر بزدن ۱۲- لا : سایه

۱۳- لا : زمانه

ملک تاید دیو آیین فلک تأثیر کوه آلت

نهنگ آسیب شیر آفت پلنگ آشوب پیل افکن<sup>۱</sup>

دلیرانی که از گردون بنوک نیزه سیاره

ر بودندی چو بنجشکان<sup>۲</sup> بمنقار از زمین ارزن

مخالف جنگ را آمد برون با لشکری دیگر

چو شیران عرین پردل چو دیوان لعین پرفن

در آورده<sup>۳</sup> پیش صف چو گردون زنده پیلانی

که گردون شان بوقت کین نیارد گشت پیرامن

چو کوه زفت شخص آور چو غول گشت حیلت گر<sup>۴</sup>

چو باد تیر<sup>۵</sup> دریا بر<sup>۶</sup> چو سیل تند هامون کن

چو ضرغام دژم جوشان چو عفریت حرون کوشان

چو تمساح دمان هایل چو تعبنا سیه ریمن

سپاهی از نژاد دیو و تو در جنگشان رستم

گروهی بر نهاد خوک و تو در حربشان بیژن

۱- لا: ملک تاید دیو آهن فلک تأثیر کوه آلت نهنگ آسیب شیر آفت ملک آشوب شیر اوژن؛

ب: مل: نهنگ آسیب شیر آفت ملک آشوب پیل افکن ۲- مل: م: گنجشکان.

۳- د: بر آورده ۴- لا: چو کوه زفت شخص آور چو غول گشت حیلت گر

د: ب: چو کوه زفت شخص آور چو غول گشت حیلت گر

م: چو کوه هند سهم آور چو غول بیشه حیلت گر

مل: س: چو کوه زفت شخص آور چو غول گشن حیلت گر

ج: چو کوه زفت شخص آور چو غول زشت حیلت گر

۶- د: در دریا

۵- ج: قیر

قضا در تیغ سیمایی نشانده ریزه<sup>۱</sup> مرجان  
اجل بردرع زنگاری فشانده خُرده<sup>۲</sup> روین<sup>۳</sup>

شده ز ارواح گمراهان هوا چون حلقه خاتم  
شده ز اجسام بی دینان<sup>۴</sup> زمین چون چشمه سوزن  
چو خواب اندر سر مردان<sup>۵</sup> گزیده تیغ تو موضع  
چو وهم اندر دل گردان گرفته رمح تو ممکن

اجل با حربۀ نافذ قضا بر<sup>۶</sup> باره سابق  
زمین در حله احمر هوا در کله اذکن  
تو در قلب سپه کوهی<sup>۷</sup> بزیبران در آورده  
تک آور<sup>۸</sup> تیز چون صرصر رگ آور سخت چون آهن<sup>۹</sup>

ز نصرت در برت درقه<sup>۱۰</sup> ز قدرت در گفت خنجر  
ز دولت بر سرت مغفر ز عصمت بر تنت جوشن  
چنان رفت<sup>۱۱</sup> از کمان تو سوی دشمن همی ناوک<sup>۱۲</sup>  
که گاه رجم سیاره ز گردون سوی آهر من<sup>۱۳</sup>

چو شد رای همایونت قرین رایت اعلی  
شد آثار امل ظاهر شد اسباب ظفر مبین

- 
- ۱- ج : خرده      ۲- ج : ریزه      ۳- لا، س، ب : ریون      ۴- م :  
بدینان      ۵- س : گردان      ۶- د، م : با      ۷- مل، س : دیوی  
۸- د : تکاور؛ مل : تک او      ۹- م : این بیت در دو نسخه ج، م نیست      ۱۰- ج :  
درعه      ۱۱- ج، م : شد      ۱۲- ب : چنان شد از کمان تو همی سوی عدوناوک  
۱۳- د، م : مل : اهریم ؛ ب : اهرام

نگشت از فر<sup>۱</sup> تو جسته<sup>۲</sup> ازین خونخوار گان يك كس

نگشت از زخم<sup>۳</sup> تو رسته ازین بیچارگان يك تن

زهی رسم بدیع تو عروس ملك را زیور

زهی رای رفیع تو چراغ چرخ<sup>۴</sup> را روغن

هراسانند پیوسته ز پیکان تو مهر و مه

تن آسانند همواره ز احسان تو مرد و زن

درین وقت پدید آمد که ناورد از بنی آدم

چو اهل سیستان هرگز بمردی ایزد زوالن

از آن خصمت چو پرویزن ز دیده خون همی بارد<sup>۵</sup>

که از تیر تو چشم او مشبك شد چو پرویزن<sup>۶</sup>

سزد ناهید دست بخت مسعود ترا یاره

سزد خورشید فرق رای میمون ترا گر زن

خداوندا اگر هستم بشخص از خدمت غایب

ز جور عالم جافی ز دور<sup>۷</sup> گنبد تو سن

مرا حرزست<sup>۸</sup> پیوسته ثنای تو بهر موضع

مرا وردست<sup>۹</sup> همواره دعای تو بهر مسکن

کنون نزدت فرستادم عروسی گزینن<sup>۱۰</sup> اورا

معالی هست پیرایه معانی هست پیراهن<sup>۱۱</sup>

۱- م: تیر      ۲- د، س، ب: خسته      ۳- لا: فر      ۴- م: فتح؛ ج: ملك

۵- م: بیزد؛ ب: زمزگان خون همی بیزد      ۶- این بیت درلا نیست      ۷- د: کید

۸- د: حرزیت      ۹- د: وردیت      ۱۰- ج: عروسی از سخن کورا

۱۱- مل: پیراهن



زدانه از شرف او را عصا به بسته بر جبهت

ستاره از لطف او را قلاده کرده در<sup>۱</sup> گردن<sup>۲</sup>

گر او را بهره‌ی باشد ز اقبال و قبول تو

شود خارِ مُرادم گل شود زهرِ نشاطم<sup>۳</sup> من

اگر چه مادحان داری ز من بهتر فراوانی

یقین دادم که چون گویند پیشِ شرح حال من

ندای اختیار آید ز سوی<sup>۴</sup> حضرت عالی

مرا نا که چو موسی را ز سوی وادی ایمن

الاتا از زمین لاله بروید در زمه نیسان

الاتا از هوا ژاله بیارد در مه بهمن

ز مهرت باد چون لاله ز خنده چهره ناصح

ز کینت باد پر ژاله ز گریه دیده دشمن

فلک را عزم تو قدرتِ قضا<sup>۵</sup> را حزم تو عده

اجل<sup>۶</sup> را دزم<sup>۷</sup> تو قانون جهان را بزم تو گلشن

بنعل کمره ختلی حصار دشمنان بسپر

بنوک نیزه خطی سپاه حاسدان بشکن

۳- م : سعی ۴- ب : ملک

۱- لا : بر ۲- این بیت در نسخه مل نیست

۵- لا : امل ۶- لا ، س ، د ، مل : رسم

۱۰۵ = مدح تاج الدین امیر ابن الفضل نصر بن خلف ملک نیمروز

بحر خفیف مخبون محذوف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

مبتلا شد بمحنت ذوالنون	(۵) دلم از عشق آن دوزلف چونون
خال مشکین تو چو نقطه نون	همچو نونست زلف تو ویرش <sup>۱</sup>
وی چو بختم دو سنبل تو نگون	ای چو جانم دو نر گس تو نژند
پردۀ من دریده <sup>۳</sup> آن بفسون	[۳۲۰۰] توبۀ من شکسته <sup>۲</sup> این بفریب
چون دلم صد هزار دل مفتون	چشم فتان تو کند هر روز
چون سرتیغ شاه شسته بخون <sup>۴</sup>	غمزه تو بود همه ساله
خسرو تاج بخش روز افزون	ملک نیمروز تاج الدین
رای پیروز <sup>۵</sup> و رایت میمون	میر بوالفضل نصر کو دارد
فتح را اصل وجود را قانون	پادشاهی که تیغ و خامۀ اوست
طینت اوست از خرد معجون	عادت اوست با هنر موصول
فلک تند و روزگار حرون	امر او را مطیع و منقادند
وی بجاه <sup>۶</sup> و شرف چو افریدون	ای بداد و لطف چو نوشروان

(۵) نسخ: د، لا، م، س، ب، مل، بر ۱- م: نور و برش؛ مل: بیرش ۲- بر:

شکسته ۳- بر: دریده ۴- بعد از این بیت تا آخر قصیده از نسخه «بر» افتاده است

۵- د: پیران ۶- م: بجود

گر بحکم اشارت سلطان  
لشکر تو بر آورند دمار  
ور بفرمان نافذت نکند  
گردد از خون او<sup>۲</sup> چو کان عقیق  
لشکر غزنه و سپاه عراق  
پس گه جنگ بانو چون کوشند<sup>۳</sup>  
ور چنان صد هزار خصم آیند  
ضربت خنجر تو از خونشان  
ور چو<sup>۴</sup> ذات العمداء قلعه<sup>۵</sup> اوست  
خشمت آنرا فرو برد بر زمین  
ور چه دارد نهاد و بنیادش  
زخم شمشیر آب داده تو  
تا فلک را بود مدار و مجال  
بر فلك بباد حکم تو نافذ

باد<sup>۶</sup> بر خیر صوم تو موقوف

باد بر یمن عید تو مقرون

۱- س : نکنند ... هامون ؛ م : بکنند ... مائی خویش را رها مأمون ۲- س، مل :

خونشان ۳- س، مل : شوند ۴- م : کوشد ۵- لا ؛ به ؛ فل ؛ گرچو

۶- س : قله ؛ مل : قله آن ۷- این بیت در لا نیست ۸- س، مل : مجال

۹- مل، د، ب : بود

۱۰۶ - مدح ائیر الدین امین الملک زین الدوله ابو منصور نصر بن علی

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(۱) چون شد از باد خزان ای شمس<sup>۱</sup> خوبان چین

باغ چون رویت<sup>۲</sup> برنگ و آب چون زلفت بچین<sup>۳</sup>

سوی کاشانه خرام و عذر مستانه<sup>۴</sup> مگوی<sup>۵</sup>

گرد پیمانه بگرد<sup>۶</sup> و یار فرزانه گزین

حبذا عشرت بروی دلبران غمگسار<sup>۷</sup>

فرخا نزهت ییاد دوستان را ستین

گاه نوشیدن بر رغبت باده لعل کهن

که نوشیدن بحسبت<sup>۸</sup> ناله چنگ حزین

خورد باید باده هرنگ بوی گل کنون

چون چمن خالی شد<sup>۹</sup> از گلهای ماه<sup>۱۰</sup> فرودین

ور تهی شد بوستان<sup>۱۱</sup> از لعبستان چین همی

خانه باید کرد از آتش چون نگارستان چین

(۱) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر ۱- مل، بر: رویم ۲- از نسخ: س: است. باقی: زچین

۳- بر: بگوی ۴- م: مگرد ۵- لا، بر: چون نگار ۶- س، مل، بعشرت؛

م: بهجشت ۷- لا: شد خالی ۸- بر: گلهای ماه ۹- بر: گلستان

بر گسست و بر کشید و بر گرفت و بر فشاند

تا سپاه مهرگان کردند بر بستان کمین

حلقه گوش ارغوان و حله شخص بوستان

خیمه وفد نوبهار و یاره دست یاسمین<sup>۱</sup>

بیاد باشد بر شمر هر ساعتی زر عیار

ابر بارد بر شجر هر لحظتی<sup>۲</sup> در ثمین

با بیان مجلس سامیست<sup>۳</sup> گویی آن عدیل

با زبان مهتر کانیست گویی این<sup>۴</sup> قرین

مایه نصرت ابو منصور نصر بن علی<sup>۵</sup>

دین یزدان را ائیر و ملک سلطان را امین

سرفرازی کز همایون رای و میمون سعی او<sup>۶</sup>

رایت دین شد مظفر آیت حق شد مبین

ماه فرو زهره سعد و شمس رای و تیر فهم

مشتري آثار و کیوان همت و بهرام کین

رای او شایسته دولت چو قالب رادوان

سعی او بایسته ملت چو خاتم را نکین

حزم او کوه ثیر<sup>۷</sup> و عزم او برق منیر

رزم او نار سیر و بزم او خلد برین

۱- دوبیت اخیر در لا، بر بیک بیت تبدیل یافته است ۲- د، ب، پ، ی: ساعتی

۳- م، لا: شاه نیست ۴- لا، د، م: این ۵- لا، د، م: آن ۶- مل، س: ابو نصر

نصیر ابن علی ۷- ب: سعی و میمون رای او ۸- بر: بشیر

دولتش چون خانه‌یی آنرا سعادت آستان

همتش چون جامه‌یی آنرا<sup>۱</sup> سیادت آستین

جود او را بس نباشد هر چه دارند ای عجب

خاك مایه بحر ثروت گه ذخیره کان دفین

شد سرشك خامه<sup>۲</sup> او کیمیای رزق خلق

شد غبار موکب<sup>۳</sup> او توتیای حور عین

ای فلک چون دشمنان خواهنده از تو زینهار

وی ملک چون دوستان خواننده بر تو آفرین

سر کشیده چون کشف درخاره از نیم تو آن

لب گشاده چون صدف همواره در مذبح تو این<sup>۴</sup>

کین و مهرت عسرویسرو جنگ و صلحت هلك و ملك

خشم و عفوت جاه و گاه و بغض و حبت کفر و دین<sup>۵</sup>

خشم تو قاهر چونار وجود تو شامل<sup>۶</sup> چو آب

طبع تو صافی چو باد و حلم تو ثابت چو طین

۱- بر : این را ۲- س، د : تو ۳- درمل، بر، س، لا، م، ب جای این دو مصراع

تبدیل شده است ۴- در لا، د، ب بیت چنین است :

کین و مهر و عسرویسرو جنگ و صلح و هلك و ملك

خشم و عفو و جاه و گاه و بغض و حب و کفر و دین

بر : کین و مهر و عسرویسرو جنگ و صلح و مال و ملك

خشم و عفو و جاه و گاه و بغض و حب و کفر و دین

در س، مل این بیت نیست ۵- بر : سایل

شعلهای این حریق و قطره‌های آن زمین<sup>۱</sup>  
نفجهای<sup>۲</sup> این لطیف و ذره‌های<sup>۳</sup> آن در زمین

سمد بارای شریقت گاه فطرت شد عذیل  
جود بساطیع لطیقت گاه خلقت شد عجین  
از کرم با<sup>۴</sup> خاص و عامی خوش زبان و خوب لفظ  
وز خرد چون عمرو عاصی بیش دان و بیش بین<sup>۵</sup>

نعل اسب را بگوش اندر کند<sup>۶</sup> ذات الحک  
خاک پایت را بچشم اندر کشد روح الامین  
[۳۲۵۰] ز آن قبل از جمع مخلوقان بسوی نعل کرد  
چون بسوی انبیا وحی ایزداد آفرین

کو غذای خصم و قوت ناصحت را در ازل<sup>۷</sup>  
داشت آگنده دل و آینه بزهرا و انگبین  
گرا شود تیهو بکهنه<sup>۸</sup> دولت تو مستجیر  
ور شود آهو بظل حشمت تو مستعین

پسای این بولسه دهد باز سپید اندر هوا  
پیش آن سجده کند شیر سیاه اندر عرین<sup>۹</sup>  
ملك تاج الدین و الدنيا کشد<sup>۱۰</sup> هر ساعتی  
رایت از رایت<sup>۱۱</sup> بر اوج<sup>۱۲</sup> آسمان هفتمین

۱- بر: حریق ۲- بر: تهنهای ۳- بر: دردهای ۴- بر: چون  
۵- این بیت درس، مل نیست ۶- بر: لا، مل، س: کشد ۷- مل، س: گویی از  
بهر غذای خصم و قوت ناصحت ۸- مل، س، م، بر: لا: بکف ۹- م: زمین  
۱۰- لا: نهد ۱۱- لا، بر: رایت و رایت ۱۲- بر: بسوی

دولت مسعود او از سیرت<sup>۱</sup> محمود تست  
سال و مه با عروۃ الوثقی و با حبل المتین

هست از استیفای تو پیوسته ملکش مستقیم  
هست از استیلای تو همواره خصمش مستکین

ای شده رسم بدیعت با لطافت هم نشان<sup>۲</sup>  
وی شده رای رفیعت با جلالت همنشین<sup>۳</sup>

جز بهر تو قدم نهاده ام در هیچ حال  
جز بمدح تو زبان نگشاده ام در هیچ حین

وز<sup>۴</sup> پس قول شهادت يك نفس ننوشته اند  
جز ثنای تو ز لفظ من اکرام الکاتبین

تا کشد<sup>۵</sup> از چنگل و چنگال باز و شیر قهر<sup>۶</sup>  
تیهوی مشکین عذار و آهوی سیمین<sup>۷</sup> سرین

گنبد دوار بادت در همه وقتی<sup>۸</sup> مطیع  
ایزد جبار بادت در همه کاری<sup>۹</sup> معین

باد میمون و همایون چون رُوا و رای تو<sup>۱۰</sup>  
بر تو تشریف خداوند نساء العالمین<sup>(۱۱)</sup>

۱- از نسخه د است . باقی: اورا ۲- لا: هم نشین ۳- لا: همنشان

۴- بر: در ۵- م: کند ۶- مل: بر: نر ۷- بر: آئین ۸- بر: حالی

۹- لا: حالی: بر: جایی ۱۰- مل: س: چون ذروی و رای تو؛ د، لا: م: چون روا

و روی تو؛ ب: چون ذرای و رای تو؛ بر: باد میمون و همیون همچو رای و روی تو

۱۱- همه نسخ همین است . بر: الٰه العالمین



## ۱۰۷- مدح ثقة‌الدین ابوهمر و محمد

بحر هزج مشن اخرب مکفوف محذوف

مفعولٌ مفاعیلُ مفاعیلُ مفعولن

(\*) در عاشقی و دلبری ای لعلت شیرین<sup>۱</sup>

من رنجه چو فرهادم و تو طرفه چو شیرین

چون دایره خطیست ترا بر رخ زیبا

وز<sup>۲</sup> غالیله خالیست ترا بر لب شیرین

برخدت چو گلنار تو زلفیست نگونسار

بر روی چو نسرین تو جمعیست نو آیین

پیوسته کند زلف تو نقاشی گلنار

همواره کند جمد تو فراشی نسرین

آرام جهانی<sup>۳</sup> بدو یاقوت روان بخش

آشوب روانی<sup>۴</sup> بدو هاروت جهان بین

در غمزه<sup>۵</sup> اینست<sup>۶</sup> جلای من مهجور

وز<sup>۷</sup> خنده<sup>۸</sup> آنست<sup>۹</sup> شفای من مسکین

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر  
 ۱- بر : سیمین  
 ۲- بر : چون  
 ۳- م : روانی ؛ بر : ضیائی  
 ۴- مل، س، م، بر : جهانی  
 ۵- مل، س، م،  
 ۶- مل : در  
 ۷- مل، س، بر، م،  
 ۸- ب : آنست ؛ بر : از غمزه آنست  
 ۹- ب : اینست

شد در <sup>۱</sup> هوس ابروی تو ای پسر کش

شد در طلب کیسوی تو ای صنم چین

پشت من غمخواره <sup>۲</sup> چو ابروی تو از خم

روی من بیچاره <sup>۳</sup> چو کیسوی تو از چین <sup>۴</sup>

چون داد جهان داد کنون باد بهاری

بیداد مکن بر من دل سوخته چندین

شد باغ پسر از مشغله از ناله بلبل

شد راغ پسر از مشغله از لاله رنگین <sup>۵</sup>

چون فاخته در باغ زبان کرد گشاده

تا لشکر دی را کند آواره بنفرین <sup>۶</sup>

گلهای بهاری بگشادند دهن تا <sup>۷</sup>

گویند همه بر <sup>۸</sup> عقب فاخته آمین

شد باغ شکفته چو بهشت ملک العرش

شد راغ کشفته چو حسود ثقة الدین <sup>۹</sup>

آن عین خراسان که بدرگاه رفیعش

هر روز کند دست فلک اسب ظفر زین

بو عمرو <sup>۱۰</sup> محمد که ایادی و مساعیش

در باغ معالی و معانیست ریاحین

۱- بر : از ۲- س، مل : بیچاره ۳- مل، س : غمخواره ۴- این بیت

در لا، ب، بر نیست ۵- این بیت در نسخه بر نیست ۶- این بیت در لا نیست

۷- لا، س، مل، بر : را ؛ ب : دهانرا ۸- م : از ؛ ب : در ؛ بر : گفتند همه

۹- س، مل، ب : ثقة الدین ۱۰- مل، لا، بر، س، ب : بوبکر

صدربی که مکینست<sup>۱</sup> بر صاحب عادل

چون نزد رسول قرشی صاحب صفین

این هست<sup>۲</sup> جمال و شرف دولت<sup>۳</sup> سلجوق

واو بود<sup>۴</sup> مآل و کنف عترت یاسین

هست این بینان باسط ارزاق که جود

بود<sup>۵</sup> او<sup>۶</sup> بسان قابض ارواح که کین

آن وقت بدو بود مباحات صحابه

و امروز بدینست<sup>۷</sup> مبارات<sup>۸</sup> سلاطین

گر معجزه عیسی بودست ز دعوت

ور منقسه<sup>۹</sup> موسی بودست ز تین

او نایب اینست<sup>۱۰</sup> بلفظ شکر افشان<sup>۱۱</sup>

این وارث آنست<sup>۱۲</sup> بتیغ گهر آگین

ای طلعت تو چشمه خورشید سعادت

وی حضرت تو قبله امید مساکین

همواره بود دین عرب را بتو تأیید<sup>۱۳</sup>

پیوسته بود ملک عجم را بتو تزیین<sup>۱۴</sup>

۱- لا : معینست ؛ مکتی است ؛ بر : بگیتی است ۲- بر : لا : او هست ؛ ب : آن

هست ۳- بر : دوده ۴- لا : بر : او هست ؛ م : آن هست ۵- مل :

س، م، ب : آن ۶- بر : بایست ۷- بر : مباحات ۸- لا : منقبه

۹- بر : این ناب آنست ۱۰- بر : گهر افشان ۱۱- بر : وان وارث

اینست ؛ مل : وین وارث آنست ۱۲- بر : تاین ۱۳- دو بیت اخیر

در م نیست

از عدل تو این زنده چو از آب خلائق  
 وز رسم تو آن تازه چو از باد بسائین  
 يك ذره گر از خشم تو و خلق تو افتد<sup>۱</sup>  
 بر آب گوارنده و بر آذر<sup>۲</sup> بر زین  
 قطران<sup>۳</sup> شود این از اثر خشم تو در حال<sup>۴</sup>  
 ریحان شود آن از کرم خلق تو در حین  
 بی واسطه جود بنان تو نراید  
 در از صدف و لعل ز خارا و زر از طین  
 بردست و تن و چشم بداندیش تو گردد  
 ناخن خشک و موی سنان و مژه زوین  
 رضوان که عفو تو کند ساخته فردوس  
 مالک که خشم تو کند تافته سجین  
 وز<sup>۵</sup> بهر موالی و معادیت کند پیر  
 آن مشربه از کوثر و این جام ز غسلین  
 آثار تو در دین حنیفند قواعد  
 افعال تو در ملک<sup>۶</sup> متیفند قوانین  
 همراز<sup>۷</sup> غضنفر شود از عدل تو رو به  
 دمساز کبوتر شود از امن تو شاهین  
 ای غاشیه مرکب گلگون<sup>۸</sup> تو خورشید  
 وی حاشیه موکب میمون تو پروین

۱- مل: آید ۲- م: بر: آتش ۳- لا: قطره ۴- بر: فی الحال ۵- بر:

از ۶- لا: دین ۷- م: پ: همراه ۸- لا: میمون؛ س: گردون

ز آن مدح تو دارد جلی پشه همیشه

کورا ز مَلَك نیست بجز مدح تو تلقین

از آرزوی خدمت درگاه تو هر شب

خواهد که کند سدهٔ میمون تو بالین<sup>۱</sup>

گرگاه روایت بود این<sup>۲</sup> خدمت او را

در مجلس تو رونق و در صدر تو تمکین<sup>۳</sup>

در شعر رسانند<sup>۴</sup> بشعری سخنش را

دست تو باحسان و زبان تو بتحسین

تا باد بزان<sup>۵</sup> سرد بود در مه آذر<sup>۶</sup>

[۳۳۰۰]

تا برگ رزان زرد بود در مه تشرین

بدخواه ترا باد رخان بر نسقِ آن

بدگوی ترا باد نفس بر صفت این<sup>۷</sup>

گاه از شرر عزم تو بر روی فلک تف

گاه از مطر جود تو بر پشت سمک هین<sup>۸</sup>

پیوسته مجوّف دل اعدای تو چون میم

همواره متوّج سر احباب تو چون شین

۱- دوبیت اخیر درس، مل نیست ۲- بر، لا، س، ب: بودن ۳- مصراع دوم

این بیت در نسخهٔ برمقشوش است ۴- بر: رسانید ۵- س، مل، بر: وزان

۶- مل، بر: آذر ۷- این بیت در نسخهٔ بر نیست ۸- بر: طین

## ۱۰۸ - وصف آتش و مدح ظهیر الملک شرف الدین

بحر رمل مثنیٰ محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

﴿﴾ کوهری<sup>۱</sup> نیکوچودانش پیکری<sup>۲</sup> روشن چوجانعکس او اختر نمای و فرق او عنبر<sup>۳</sup> فشان

باد گردش سیل هیبت برق سیما بحر جوش

صاعقه رخ ابردم باران شرر تندر فغان

از شرار او شود پر پشه زرّین فلك

وز نثار<sup>۴</sup> او شود پر ذره سیمین جهانگاه جنبیدن چو بحر<sup>۵</sup> و وقت گردیدن<sup>۶</sup> چو ابر<sup>۷</sup>

بحر بیجاده بخار و ابر سیاره فشان

روی او داده زمین را از شقایق پیرهن

فرق او کرده هوا را از بنفشه طیلسان

گاه چون ژاله بگرید دیده او بی دماغ

گاه چون لاله بخندد چهره او بی دهان

﴿﴾ نسخ : د، لا، س، م، ب، ج، مل ۱- مل، س : پیکری ۲- س، مل : ۳

کوهری ۳- لا : آذر ۴- لا : از شعاع ؛ ب : در ثنای ۵- لا : برق ؛

ب : ابر ۶- م : غریدن ۷- ب : بحر

عکس او در باد رخشنده چو از گردون قمر<sup>۱</sup>

نور او بر<sup>۲</sup> خاک تابنده چو اندر تن روان

که<sup>۳</sup> بکردار بر آشفته نهنگی کز نهیب

هر زمان گویی بچنانند بکام اندر<sup>۴</sup> زبان<sup>۵</sup>

که چو تابنده شهابی جرم او چون کهر با

که چو بارنده سحابی اشک او چون ارغوان

عکس روی سرخ او بر چهره چرخ کبود

همچو شنکرفی علم بر لاجوردی بهرمان

در دم مشکین او پیدا رخ رنگین اوی

چون عقیق سرخ کز کوه سیه گردد عیان

چهره او چون مهست و خاک ازو<sup>۶</sup> چون ماهتاب<sup>۷</sup>

گونه او چون گلست و باد ازو<sup>۸</sup> چون گلستان

که چو دریای محیط و که چو گردون بیط

بر جواهر موج این و پر کواکب اوج آن

شخص او سیما بزرزه<sup>۹</sup> جرم او زرنیخ رنگ

ساق او زنگار سیما<sup>۱۰</sup> روی او شنکرف سان

روشن و پاک و فروزان و بلندست ای عجب

چون ضمیر و نفس و رای و همت فخر زمان

۱-م، ج: عکس او دریای رخشنده چو اندر شب قمر ۲-ج، مل: در ۳-د، م:

ج: یا ۴-لا: بکام اندر بچنانند ۵-مل: دهان ۶-س، ب: خاک او

۷-ج: آفتاب ۸-مل، س، ب: باد او ۹-س: لرزان ۱۰-لا: سیما سیما

ملك سلطان را ظهير و دين يزدان را شرف  
عزمش اين را رهنماي و حزمش آن را پاسبان

عالمی مشکل گشای و کافیی معجز نمای  
سروری خلعت سپار و مهتری<sup>۱</sup> مدحت ستان<sup>۲</sup>

جز بفرّ او نخندد روی باغ اندر بهار  
جز بسعی او نگرید چشم ابر اندر خزان

خاك پيش حلم او باشد چو طبع او سبك  
باد پيش طبع او باشد چو حلم او گران<sup>۳</sup>

از بهای طلعت<sup>۴</sup> او زرد رویت آفتاب  
وز برای خدمت او گوژ پشتست آسمان

مدح او چون رامشت و مهر او چون دانشست  
کاین در آویزد<sup>۵</sup> بطبع و آن در آمیزد<sup>۶</sup> بجان<sup>۷</sup>

حبّدا آن مرکب تازی نژاد او که هست  
خاره کوب و چاره دان<sup>۸</sup> و کش<sup>۹</sup> خرام و خوش عنان

گر گذارد بر<sup>۱۰</sup> زمین گامی بقوت بشکند  
در تن گاو ثری چون آبگینه استخوان

۱- مل، س: عالم... کافی... سرور... مهتر ۲- این مصراع در نسخه «ج» چنین است:

خلعتی نیکو سپار و مدحتی نیکو ستان ۳- لا: ... چون طبع او باشد سبك - ... چون

حلم او باشد گران ۴- م: خلعت ۵- مل، س، ب: در آمیزد ۶- مل،

س: در آویزد ۷- این دو بیت اخیر در نسخه «ج» نیست ۸- لا: خاره ران؛

ب: جاده ران ۹- ب: کژ ۱۰- لا: گر گزارد در



از کمین بیرون جهد پرتاب روز. معرکه  
 گر کسی گوید ز بهر آزمون او را که هان  
 چون سموم از کوه و اخگرز آتش و رجم از فلک  
 چون درخش از ابر و آذر آهـن<sup>۱</sup> و تیراز کمان

از فروغ نعل او هامون و صحرا پر شرار<sup>۲</sup>  
 وز غبار گام او بالای گردون پر دخان  
 خوب چهره ضخیم هیكل سخت سم مالیده ساق  
 آخته سر پهن سینه تیز گوش آکنده ران

سرمه چشم ستاره گرد او یوم الوغا<sup>۳</sup>  
 حلقه گوش میجره نعل او یوم الرهان<sup>۴</sup>  
 باز همت کبک رو<sup>۵</sup> طاوس فردراج مکر  
 جرج<sup>۶</sup> دل<sup>۷</sup> کر کس بصر بلبل طرب عنقا توان

ای سعادت را مثال وای<sup>۸</sup> سیادت را قوام  
 ای سخاوت را دلیل وای<sup>۹</sup> کفایت را بیان  
 خار با فرت گلست و زهر با یادت شکر  
 رنج با طبیعت نشاط و بیم با عفت امان

عمر بی کامت هلاک و مدح بی نامت هجـا  
 ملک بی امرت وبال و سود بی مهـرت<sup>۱۱</sup> زیان

---

۱- ج: آهـن ز آذر      ۲- ب: پر شود      ۳- د: روز و غا      ۴- ج: یوم  
 الدهان      ۵- از نسخه ج: است. باقی نسخ: دل      ۶- لا: جزع؛ د: جزع پر؛  
 س، م، ب: چرخ      ۷- مل: تن      ۸- ج: وی      ۹- ج: وی  
 ۱۰- ج: وی      ۱۱- مل: نفعت

شد دل بدخواه تو آگنده از حسرت چو نار

وز سرشك دیده شد رخسار او چون ناردان<sup>۱</sup>

شد چو شاخ زعفران از بیم تو شخص عدو

وز ظیانچه چهره او گشت<sup>۲</sup> برک زعفران<sup>۳</sup>

گرتو هنگام جدال<sup>۴</sup> از شست بگذاری خدنگ

ورتو هنگام قتال از دست بگذاری<sup>۵</sup> سنان<sup>۶</sup>

این بسند مهره اندر تارك مار شکنج

و آن بند زهره اندر پیکر شیر ژیان

کر نبایستی هلاک دشمنانت<sup>۷</sup>، کردگار

حکم مرگ از فر تو منسوخ کردی جاودان<sup>۸</sup>

ساز بزم<sup>۹</sup> و مجلس و بذل<sup>۱۰</sup> ترا خیزد همی

ز ز که شکر زنی عنبر زیم گوهر زکان

هر که بگشاید چو تیر اندر ثنای تو دهن<sup>۱۱</sup>

چون کمان دولت ببندد در وفای او میان

در که قاف آورد سیمبرغ سوی او سجود

کرنهد در گوشه قصر تو بنجشك<sup>۱۲</sup> آشیان<sup>۱۳</sup>

۱- ب : زعفران ۲- د، م : شد چو ۳- چهار بیت اخیر در نسخه «ج» نیست

۴- مل : جلال ۵- ج : یگراری ۶- لا : کمان ۷- م : هلاک

دشمن ترا ۸- م : در جهان ۹- م : ساز و بذل ۱۰- م : مجلس

بزم : مل، س : مجلس رزم ؛ ب : مجلس بذل ۱۱- لا : دهن ۱۲- م، س،

مل : گنجشك ۱۳- لا : گر پیام قصر تو گنجشك سازد آشیان

گر زابر دست تو يك قطره بارد<sup>۱</sup> بر زمین  
جانور گردد نبات از قوت او<sup>۲</sup> بی گمان

بنجه<sup>۳</sup> عرعر شود گیرنده ز آن بر جویبار  
دیده<sup>۴</sup> عیبر شود بیننده ز آن<sup>۵</sup> در بوستان  
ای مدیحت داده طبعم را به پروزی نوید  
وی قبولت کرده بختم را به پروزی ضمان

هستم از خلق جهان بر<sup>۶</sup> خدمت تو داده تن  
نام من بر<sup>۷</sup> گرد عالم گشته از تو داستان<sup>۸</sup>  
نامه<sup>۹</sup> شکر تو پیوسته نهاده بر کنار  
خامه<sup>۱۰</sup> مدح تو همواره گرفته در بنان

چار چیز من شد از اقبال تو بر چار نوع  
زین قبل<sup>۱۱</sup> هستم بمدحت روز و شب رطب اللسان  
عیش تنگ من فراخ و نام خرد من بزرگ  
کار پست من بلند و بخت پیر من جوان<sup>۱۲</sup> [۳۳۵]

تا نگرزد خار خار و تا نگرزد مور مار  
تا نگرزد کوه کاه<sup>۱۳</sup> و تا نگرزد بیدبان

باد جاهت بی قیاس و باد مالت<sup>۱۴</sup> بی حساب  
باد عمرت بی فنا و باد عزت<sup>۱۵</sup> بی کران

- 
- ۱- م : گوهر پیارد. ۲- س، لا، ب : از بس لطافت ؛ مل : نباتش از لطافت  
۳- م : زاین. ۴- م، مل : در. ۵- دو بیت اخیر در «د» نیست. ۶- مل، لا، س،  
ب : سبب. ۷- پنج بیت اخیر در نسخه «ج» نیست. ۸- س، مل : کاه کوه و  
۹- ج، م : سالت. ۱۰- مل : عزمت.

تا نباشد کافران را جز سقر هرگز مقرر  
تا نباشد مؤمنان را جز جنان هرگز مکان

باد پیوسته مقسّر دشمنانت در <sup>۱</sup> سقر

باد همواره مکان دوستانت در جنان

نفس تو دایم رفیق و طبع تو دایم قرین

با مراد بی‌مژود <sup>۲</sup> و با هوای بی‌هوان

قدرت و قدرت عظیم <sup>۳</sup> و نامه و نامت عزیز

رایت و رایت بلند و حکمت و حکمت روان <sup>۴</sup>

### ۱۰۹۔ مدح فلک الدین علی باریک

بحر هزج مسدس محذوف

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

فلک را نیست بی رای تو دوران <sup>(۱)</sup> ایادین را فلک گشته زامکان <sup>۵</sup>

سعادت را لقای تست برهان <sup>(۲)</sup> امارت <sup>۶</sup> را بقای تست عمده

جوانبخت و سخی طبع و سخندان <sup>(۳)</sup> چو تو هرگز نبودست و نباشد

از آن کردست ایزد با تو احسان <sup>(۴)</sup> همی احسان کنی با خلق دایم

۱- لا : بر ۲- مل، س : بی‌مژود ؛ ب : مرور ۳- د : تمام ۴- این بیت در نسخه «مل» نیست (۵) نسخ : ده، لا، س، م، ب، مل، بر ۵- مل، لا، بر :

ایا دین فلک را گشته امکان ؛ س : ایا دین فلک را گشته زامکان ؛ م : ... بامکان

۶- بر : عمارت

همی داری عزیز آزادگان را  
 خداوند! اگر چه پیش ازین عهد  
 کنون پر شد باقبال<sup>۲</sup> و قبولت  
 بقول تو مرا بشناخت خسرو  
 بتعریفی که کردی پیش تختم  
 اگر تعریف خوب تو نبودی  
 رسید از تو بدانجا<sup>۳</sup> پایه<sup>۴</sup> من  
 نه آن فرموده‌ای در غیبت من  
 و لیکن جز بچونین تربیتها  
 چگونه شکر تو گویم که طبعم  
 ترا هستم ز جان و دیده و دل  
 چوهر تمکین که باید داری امروز  
 چنان دانم که خواهی یافت هر روز  
 ز تعریف تو تشریف<sup>۵</sup> دگرگون  
 الا تا عود و عنبر خیزد از بحر  
 سپهرت باد همواره متابع

ز بهر این عزیزت کرد یزدان  
 زمن ذکری<sup>۱</sup> نبود اندر خراسان  
 ز نام من همه ایران و توران  
 بسعی تو مرا بنواخت سلطان  
 سر بختم رسانیدی بکیوان  
 چه دانستی مرا دارای گیهان  
 که من بنده ندارم مایه<sup>۴</sup> آن  
 که شکر آن توانم گفتن آسان  
 جهانی را مسخر کرد نتوان<sup>۵</sup>  
 شدینت از مکرمتهای تو حیران  
 دعاگوی و هواخواه و ثناخوان  
 بکن در حقم آن کآید<sup>۶</sup> درامکان  
 ازین پس تا مرا در تن بود جان  
 ز تحسین تو تمکین<sup>۸</sup> دگرسان<sup>۹</sup>  
 الا تازر و گوهر زاهد از کان  
 خدایت بساد پیوسته نگهبان

۱- لا : نامی ؛ بر : زمین داری  
 ۲- لا، مل ؛ بر : زاقبال  
 ۳- لا، س، ب ؛ پایه  
 ۴- لا، س، ب ؛ پایه  
 ۵- این بیت در نسخه م نیست  
 ۶- لا ؛ بر :  
 ۷- لا ؛ تشریف ؛ بر : تفریحی  
 ۸- م ؛ ز تمکین تو تحسین ؛ بر :  
 ۹- د ؛  
 تمکینی ...

جهان با تو بطاعت<sup>۱</sup> کرده بیعت<sup>۲</sup>

فلک با تو بخدمت بسته پیمان

۱۱۰- مدح مهزالدین والدینا ابو العارث سلطان

صنجر بن ملک شاه بن ابی ارسلان

بحر مضارع مشن اُخرِبْ مکفوف محذوف

مفعولُ فاعلاتُ مقاعیلُ فاعلن

(\*) از شادی<sup>۳</sup> بشارت فتح خدایگان

شاهان فدا کنند<sup>۴</sup> همی گنج شایگان

فتح<sup>۵</sup> عظیم گشت میسر یک روز

از قدرت خدای و بقدر<sup>۶</sup> خدایگان

فتحی که از سرور کنون حور در قصور<sup>۷</sup>

سلجوق را کنند همی تهنیت بدان<sup>۸</sup>

فتحی که داده بود بدان مژده پیش ازین

روح الامین ملایکه را اندر آسمان<sup>۹</sup>

فتحی بزرگ بود<sup>۱۰</sup> و چنین صد دهاد<sup>۱۱</sup>

شاه زمانه را ملک العرش هر زمان

۱- بر: بدولت ۲- د: پیوند (۳) نسخ: د، لا، س، م، ب، بر، مل ۳- م، بر:

شادی و ۴- م: روان کنند ۵- س، مل، بر: فتحی ۶- م: بقدر

۷- بر: کرده بر قصور ۸- مل: از آن ۹- بر: روح الامین ملک را اندر نه آسمان

۱۰- مل، بر: داد ۱۱- س، ه، ل، لا، ب، بر: صد هزار ۴: م: چنین داد صد هزار

فرمان ده ملوک جهان سنجر آنک هست  
 خورشید دین و دولت جمشید انس و جان  
 شاهی که او بچین و بروم و بترك و هند<sup>۱</sup>  
 در مدت قریب بتیغ جهان ستان  
 بنشانند فور فور و نگون کرد رای رای  
 بشکست<sup>۲</sup> قصر قیصر و بگرفت خان خان  
 در طاعتش ستاره و در مدحتش<sup>۳</sup> فلک  
 از هیبتش زمانه و در خدمتش<sup>۴</sup> جهان  
 بسته میان چو رمح و گشاده دهان چو تیر  
 دل پر شرر چو تیغ و دوتا پشت چون کمان<sup>۵</sup>  
 آنگه که او بجانب مشرق نهاد روی<sup>۶</sup>  
 از بقعه<sup>۷</sup> مبارکه مرو شاهجان  
 با رایت مظفر و با عدت تمام  
 با همت خجسته و با دولت جوان  
 از بندگان خویش گزین کرد لشکری<sup>۸</sup>  
 چون چرخ کار دیده و چون بخت کاردان<sup>۹</sup>

---

۱- لا، م: ... بروم و بچین و...؛ مل: بر: بچین و بترك و بروم... ۲- د، ب: بشکست؛ لا: ... بنشانده...؛ نگون کرده...؛ بشکفته؛ مل: بگشود؛ بر: بنشانده...  
 نگون کرده... بشکسته ۳- مل، م، س، ب: بر: خدمتش ۴- مل، س، م، ب: مدحتش ۵- مل: ز ۶- این بیت در نسخه بر نیست ۷- بر: آنکو بجانب شه مشرق نهاد روی ۸- مل: خطه ۹- بر: ورا کرد لشکرش  
 ۱۰- د: کامران؛ م، ب: چون کار دیده چرخ و چو بخت تو کامران؛ مل: چون کار دیده چرخ و چو بخت جوان جوان

گردون ائیر<sup>۱</sup> زمانه تهور اجل نهیب

انجم عدد<sup>۲</sup> فریشته<sup>۳</sup> نصرت<sup>۴</sup> قضا توان

جوشان چو ازدها و ز آسبشان<sup>۵</sup> بکوه

در سنگ سال و مه چو کشف ازدها نهان

با پیل هم طویله و با شیر هم قرین<sup>۶</sup>

با فتح هم قبیله و با سعد هم قران

جان سوز و جنگ ساز<sup>۷</sup> و سرافراز و شرفروز<sup>۸</sup>

کین توز و اسب تاز و سپه دار و جنگ دان

هریک<sup>۹</sup> بجای جامه دیبا و جام می

در بر فگنده جوشن و بر کف نهاده جان

کرده برای ریختن آب روی خصم

از آب بی کرانه<sup>۱۰</sup> گذاره کلیم سان

در مدتی<sup>۱۱</sup> که بودز سرما<sup>۱۲</sup> جهان چنانک

در تن فسرده گشت همی خون چواستخوان<sup>۱۳</sup>

بر مرغ نیم سوخته بر بابزن همی

مرغان زنده را حسد آمد<sup>۱۴</sup> در<sup>۱۵</sup> آشیان

۱- بر : محل ۲- بر : خدم ۳- لا : ملایکه ؛ بر : فرشته ۴- بر : تصرف

۵- مل : زاسپانسان ؛ بر : ورا آشیان ۶- د : قرن ۷- بر : حیل ساز

۸- م : شرافروز و سرفراز ؛ د : سرافراز و سرفروز ؛ س، ب : سرافراز و سرفراز ؛ مل، بر :

دل فروز ۹- م : هرکس ۱۰- لا، ب : بی کناره ۱۱- س، مل : در موسمی

۱۲- بر : سراسر ۱۳- م : فسرده بود همی خون چواستخوان ؛ مل، بر : چواستخوان

۱۴- بر : آید ۱۵- ب : بر



چون یافتند از آمدنش دشمنان خبر  
از قلعه آمدند بدروازه اناگهان  
نه هایلش <sup>۱</sup> مسافت گردون بی ثبات  
نه هایلش مخافت <sup>۲</sup> همچون بی کران

[۳۴۰]

خون خواره لشکری چو ستاره بانپی <sup>۳</sup>  
صفها کشیده بر صفت راه کهکشان  
بگذاشته حیا و کم انگاشته حیات  
برداشته حُسام و بر افراشته شنان

غَره همه بقوت اقبال مستعار  
غافل همه ز قدرت جبار مستعان  
چون مجتمع شدند بدروازهای شهر  
پوشیده تن باهن و بسته بکین میان

قومی شدند ز اهل خراسان شهر در  
با اندکی ز لشکر خوارزم و سیستان <sup>۴</sup>  
و آنکه بدان <sup>۵</sup> جماعت غدار بر زدند  
چونان که بر زدند <sup>۶</sup> بچمن باد مهرگان <sup>۷</sup>

پس هر دو طایفه یببرد اندر آمدند  
بر یکدگر کشیده همه تیغ خون فشان <sup>۸</sup>

۱- بر: جانپش      ۲- د، لا: بانبوهی      ۳- دوییت اخیرد نسخه لا، بر نیست  
۴- لا: بر آن      ۵- مل: خوارزم بر زدند؛ بر: گذار بر گذر      ۶- از نسخه د  
است؛ سایر نسخ بر وزد: ب، بر: بر زد      ۷- مل: مهرجان      ۸- م: خون چکان

این را زمانه داده پیروزی اقتدا<sup>۱</sup>  
و آن را ستاره کرده بیدروزی امتحان<sup>۲</sup>  
این دیده<sup>۳</sup> از حصول امل غایت هوا  
و آن خواننده از وصول اجل<sup>۴</sup> آیت<sup>۵</sup> هوان<sup>۶</sup>  
مردان چیره دست و سواران باد پای  
پاینده چون یقین و شتابنده<sup>۷</sup> چون گمان  
از هیبت بلارک<sup>۸</sup> چون برگ کند نا  
شخص مبارزان شده چون شاخ زعفران<sup>۹</sup>  
از صاعقه چو باطن آتشکده زمین  
وز زلزله چو ظاهر فالج زده زمان  
بر شیر شرزه کوه ز غریدن سپاه  
بر مار گرزه دشت ز پیچیدن عنان<sup>۱۰</sup>  
رهها ز بس سوار بیاریکی صراط  
رخها ز بس غبار بتاریکی دغان<sup>۱۱</sup>  
از گرد تیره صورت گردون چو آبنوس  
وز خون تازه ساحت هامون چو ازغوان  
جوقی ز بیم گرز کران گشته دل سیک  
قومی دگر ز زخم سنان مانده سر کران<sup>۱۲</sup>

۱- مل : اقتدار      ۲- بر : انتقان      ۳- لا : رانده      ۴- مل : عمل  
۵- د : نام      ۶- دوبیت اخیر در نسخه ب : منشوش است      ۷- بر : کشاینده  
۸- م : شاخ ازغوان      ۹- مل، بر، س، م، لا، ب : ستان      ۱۰- این بیت در  
لا، ب چند سطر بعد آمده است      ۱۱- دوبیت اخیر در دو نسخه د، ه، بر نیست

گردنکشان و خیره گشان را ز خون و تف  
بر چهره نار دانه و در سینه نار دان

این را چو نار گفته ز بس خستگی<sup>۱</sup> جگر  
و آن را چو نار تفته ز بس تشنگی زبان

از خشم چون عقاب کشیده قضا دو چنگ<sup>۲</sup> !  
وز حرص<sup>۳</sup> چون نهنگ گشاده اجل دهان

پشت زمین ز عکس بلارک چو آینه  
روی هوا ز رنگ علامت چو بوستان

کردند جنگ لشکر<sup>۴</sup> منصور شهریار  
چندانک عاجز آید از اوصاف<sup>۵</sup> او ییان

تا آنکه‌ی که از صف خصمان منهزم  
بر آسمان رسید ندهای الامان

در کم ز لحظه‌یی بگشادند<sup>۶</sup> کشوری<sup>۷</sup>  
کاندر جهان حکایت او<sup>۸</sup> بود داستان

ای از مخالفان تو اجرام کینه توز  
وی بر موافقان تو ایام مهربان<sup>۹</sup>

از رمح زرد و خنجر سبزه همی کنند  
دیو سپید نوحه و شیر سیه فغان

- ۱- ب : خشکی      ۲- بر : قضای جنگ      ۳- م : خوض      ۴- بر :  
لشکر کشید رایت      ۵- لا : عاجز است ز اوصاف ؛ م : عاجز آمده ز اوصاف  
۶- مل : بگشودند      ۷- در حاشیه د قلعه ؛ بر : در نیم لحظه جمله بگشتند منهزم  
۸- بر، مل : آن      ۹- بر : اجرام میزبان

ار<sup>۱</sup> تو کنی بسنگ بعین الرضا نظر  
عین الحیات گردد از آن در زمان روان

آنها که پای بر سر کیوان<sup>۲</sup> نهاده اند  
بر درگهت نهند همی سر بر آستان

بر قصه و حکایت انصاف تست دهر<sup>۳</sup>  
در غصه و شکایت اسراف<sup>۴</sup> تست کان

در کوه قاف هست چو درآج زیر خس  
سیمرغ خفته از فزع تیر توستان<sup>۵</sup>

ناهید عهد عز ترا هست<sup>۶</sup> واسطه  
خورشید قصر قدر ترا هست<sup>۷</sup> پاسبان<sup>۸</sup>

تخت ترا برد بعبادت فلك نماز<sup>۹</sup>

بخت ترا کند<sup>۱۰</sup> بسعادت ملك ضمان<sup>۱۱</sup>

در گوش دولتست بقای تو گوشوار  
بر دوش ملتست ردای نو طیلسان

فردوس پیش بزم تو باشد چو هاویه

بولاد زیر زخم تو باشد<sup>۱۲</sup> چو پرنیان

خواهم باعتقاد چو بستایمت بنظم  
کاندر ستایش تو کنم تعیبه روان

۱- لا، ب، بر : گر ۲- م : گردون ۳- م : شهر ۴- ب : اسراف

۵- مل : تیر تو بجان ؛ بر : بین بوستان ۶- لا : گشته ۷- لا، ب : قدر قصر ترا

گشته ؛ بر : قصر قدر ترا گشته ۸- م : آستان ۹- بر : تخت ترا فلك بعبادت برد نماز

۱۰- مل : شود ۱۱- بر : بخت ترا ملك بسعادت کند ضمان ۱۲- بر : گردد

حرمان من ز خدمت عالی رکاب تو  
 آن کرد بااتم که کند ماه با کشتان  
 آنکه که کرد رایت عالی گذر بر آب  
 من بنده باز گشتم از آموی ناتوان  
 بُد تنگ تر ز چشمه سوزن مرا دلی  
 اندر تنی<sup>۱</sup> ضعیف تر از تار ریمان  
 سوزنده تن<sup>۲</sup> ز عارضه تب چو مشعله  
 پیچنده جان ز غایله ره چو خیزران  
 شد چون بخدمت تو رسیدم بدل مرا  
 با سعد هر<sup>۳</sup> نحوست و با سود هر<sup>۳</sup> زیان  
 تا از هوا بود همه ارواح را مدد  
 تا بر زمین بود همه اجسام را مکان  
 چون کوه قاف نعمت تو باد پایدار  
 چون عمر خضر دولت<sup>۴</sup> تو باد جاودان

☆ ☆ ☆

---

۱- س، مل : تنم ؛ بر : تن      ۲- بر : تر      ۳- د : هم      ۴- م : همت

## ۱۱۱ - مدح سلطان ابر العارث منجر بن ملک شاه

بحر هزج مثنی‌م سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) ندای اصطناع آمد ز سوی حضرت سلطان

مرانا که چو موسی را زد<sup>۱</sup>، حضرت یزدان<sup>۲</sup>

زمن بنده سزا باشد گر از شادی کنم اکنون

ندای این بشارت<sup>۳</sup> تن نثار این اشارت<sup>۴</sup> جان<sup>۵</sup>

مرا این فخر بس باشد که شاه مشرق و مغرب<sup>۶</sup>

فرستد نزد من قاصد نویسد سوی من فرمان

خداوند جهان سنجر که چشم هیچ بیننده

ندیدست و نخواهد دید زیر گنبد گردان

نه خلقان را چنو<sup>۷</sup> والی نه دنیا را چنوخسرو

نه گیتی را چنو دارا نه عالم را چنو سلطان

ز رای زاهرش دولت ز عدل ظاهرش گیتی

ز حلم<sup>۸</sup> باهرش<sup>۹</sup> ملت ز تیغ قاهرش ایمان<sup>۱۰</sup>

(\*) نسخ : د، لا، مل، م، بر، س، ب، ج ۱- لا : سبحان ۲- ج : اشارت

۳- ج : بشارت ۴- این بیت در م نیست ۵- بر : مغرب و مشرق

۶- س، مل : چاو ؛ ج : چنان ۷- م، ج : حکم ؛ مل : علم

۸- بر : زحلم ناظرش ۹- د : کیهان

چو عقد از زینت گوهر<sup>۱</sup> چو فرق از حلیت افسر

چو طبع از قوت دانش چو باغ از صنعت باران<sup>۲</sup>

سمای<sup>۳</sup> همت او را ز پیروزیست سیاره

سرای دولت او را<sup>۴</sup> ز بهروزیست شادروان

هوا پر صاعقه گردد ز شمشیرش که ضربت

زمین پر زلزله گردد ز شیدیش که جولان [۳۴۵]

ز ماه نو نهد بر گردن گردون گردان غل

اگر جز بر مراد او معاذ الله کند دوران

بمون او ببندد گور شیر شرزه را گردن

ز عدل او ببوسد<sup>۵</sup> مور مار کرزه را دندان

چو بردشمن کمین آرد چو در<sup>۶</sup> هیجا کمان گیرد

چو نوشد باده در مجلس چو بازد گوی در میدان

سپهر او را سزد مرکب شهاب او را سزد ناوک

سهیل او را سزد ساغر هلال او را سزد چو کان

ز اسب باد پای اوست خاک اندر فلک پیدا

ز تیغ آبدار اوست نار اندر حجر پنهان

بسیاید زخم گرز او چو سرمه پیکر خارا

بسندد نوک رمح او چو مهره تارک سندان

۱- بر: رتبت گوهر؛ د: گوهر زینت. ۲- این بیت در نسخه ج نیست. ۳- س،

مل، بر: های. ۴- غیر از لا: ویرا. ۵- ج: بسندد. ۶- غیر از مل، بر: بر

ایا شاهی که در قدر و ضمیر و خشم <sup>۱</sup> و خلق تو <sup>۲</sup>  
 مرکب کرد گاه آفرینش ایزد سبحان  
 سنای <sup>۳</sup> گنبد اخضر ضیای کو کب ازهر <sup>۴</sup>  
 دُکای شعله آذر <sup>۵</sup> صفای چشمه حیوان  
 اگریند نهنگ آسیب نعبان شکل رحمت را  
 نهنگ <sup>۶</sup> از دور بندازد <sup>۷</sup> ز هیبت پوست چون نعبان  
 چنانک ارکان طور از هیبت نور <sup>۸</sup> تجلی شد  
 ز زخم گاه کین پاره شود نفس چهار ارکان <sup>۹</sup>  
 بسوی چار چیزت چار چیز اندر مکان <sup>۱۰</sup> خود  
 چو آهن سوی مغناطیس هستند ای عجب یازان <sup>۱۱</sup>  
 بیزمت شکر اندر نی بدست لؤلؤ اندر یم  
 بگنجت نقره اندر که بتاجت گوهر اندر کان  
 شدی شوریده از قحط و حوادث <sup>۱۲</sup> جمله عالم <sup>۱۳</sup>  
 هر آنگاهی که کیوان آمدی ناچار در میزان <sup>۱۴</sup>  
 شد اندر روزگار تو بحمد الله کنون باطل <sup>۱۵</sup>  
 اثرهایی که در میزان نمودی پیش ازین کیوان

---

۱- بر : چشم      ۲- لا : او      ۳- بر : علاء      ۴- لا : اجبر ؛ داج  
 انور      ۵- لا : آتش      ۶- بر : سبک      ۷- بر : پس ؛ مل : اندازد  
 ۸- مل : طور      ۹- لا : ز زحمت ... نفس از ... ؛ بر : ز رحمت ... نقش از چهار  
 ارکان      ۱۰- ج : مقام      ۱۱- لا ؛ بر : باران ؛ مل : تازان      ۱۲- مل ،  
 لا ؛ ب : قحط حوادث      ۱۳- بر : شدی سوزنده از برق حوادث جمله عالم      ۱۴- بر :  
 میدان      ۱۵- ج : کنون باطل بحمد الله



باقبال<sup>۱</sup> تو نشناسم نه بر تأیید تو دامن<sup>۲</sup>  
 ازین مقبول تر حجت ازین معقولتر برهان  
 زهی شاهنشاه اعظم زهی فرمانده عالم  
 زهی دارنده خاتم زهی بخشنده گیهان  
 قضا تیغ ترا قبضه قدر درع<sup>۳</sup> ترا حلقه  
 ظفر درق<sup>۴</sup> ترا کوکب اجل تیر ترا پیکان  
 بهشت از بزم توقاصر<sup>۵</sup> جحیم از رزم<sup>۶</sup> توواله  
 زمین از حزم تو عاجز سپهر از عزم تو حیران<sup>۷</sup>  
 کرم بی طبع تو ناقص<sup>۸</sup> شرف<sup>۹</sup> بی رای تو مهمل<sup>۱۰</sup>  
 سخابی دست تو باطل سخن بی مدح<sup>۱۱</sup> تو بهتان<sup>۱۲</sup>  
 ترا هستند از آنگونه که بودندی سلیمان را  
 بفر دولت میمون بفضل داور منان<sup>۱۳</sup>  
 غلام و بنده نیک<sup>۱۴</sup> و بدرهین و بسته دام و دد  
 مطیع<sup>۱۵</sup> و سخره مهر و مه مرید<sup>۱۶</sup> و شیعه<sup>۱۷</sup> انس و جان  
 ایا خشت مخالف را چو جمع<sup>۱۸</sup> عادر صرصر  
 ایا<sup>۱۹</sup> سهمت<sup>۲۰</sup> معادی<sup>۲۱</sup> را چو قوم نوح را طوفان

- 
- ۱- د: ج : بر اقبال ؛ بر : ذاقبال تو بشناسم  
 ۲- لا: بر : که بر تأیید تو داریم  
 ۳- ج : داغ ۴- ج : درب ۵- بر : قاهر ۶- بر : خشم ۷- دو بیت  
 اخیر در نسخه ب نیست ۸- لا : قاصر ۹- بر : هنر ۱۰- بر : محفل  
 ۱۱- بر : ذکر ۱۲- این دو بیت در نسخه م منشوش شده و بصورت يك بیت در آمده است  
 ۱۳- این بیت در نسخه ب نیست ۱۴- بر : پیل ۱۵- لا: مرید ۱۶- لا: مطیع  
 ۱۷- غیر از نسخه م: تبعه ۱۸- مل: قوم ۱۹- بر: ویا ۲۰- بر: بیعت ۲۱- س: مل: اعادی

بمذر ناتوانی بود دور از ساحت اعلیٰ<sup>۱</sup>

که افتاد اندرین<sup>۲</sup> مدت ز خدمت بنده را حرمان

و لیکن ارچه بودم غایب از خدمت، خداوند

باو صاف تو روز و شب همی آراستم دیوان

دعای خیر تو پیوسته وردم بود چون طاعت

ثنای خوب تو همواره حرزم بود چون قرآن

اگرچه هست دور از تو زبان و طبع من بنده<sup>۳</sup>

بگاه نطق بی قدرت بوقت نظم بی سامان

شود شعری شعار شعرم<sup>۴</sup> اربابم ز تو تمکین

شود نثره نثار نثرم<sup>۵</sup> از بینم<sup>۶</sup> ز تو امکان

الا تا بر فلک پروین بتابد در شب تاری

الا تا در چمن نسرین بروید در مه نیسان

ز شادی طبع احباب تو نسرین باد پیوسته

ز زاری<sup>۷</sup> اشک خصمانت چو پروین باد جاویدان

اگر چه خانه دولت بود آنجا که تو باشی

مبارک باد تحویل بدولت خانه ازوران<sup>۸</sup>

۱- بر : عالی ۲- مل : اندران ۳- لا، س، ب : زبان و مدح من تازه ؛ ج : م :

زبان و طبع من تازه ؛ مل : زبان مدح من بنده ؛ بر : زبان مدح من تازه ۴- ج : شود

شعری شعارم شعر ۵- ج : شود نثر نثرام نثر ۶- مل، بر : اربابم ۷- بر :

بزاری ۸- لا : بدولت خانه اوزان ؛ مل، بر، س : بدولتخانه دوران ، متن

م : بدولتخانه از ایران ؛ حاشیه م : بدولتخانه آران

بطبع شاد عشرت کن بدست راد نعمت ده  
ز تیغ تیز نصرت بین برای خوب دولت ران

## ۱۱۲ هـ مدح سلطان سنجر و تنبیه مولد رکن الدین طغرل

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) تا بود نافذ قضای کرد کار انس و جان<sup>۱</sup>  
باد در دولت بقای شهریار انس و جان

پادشاه داد و دین سنجر که رسم و رای<sup>۲</sup> اوست  
چشم دولت را چو نور و جسم ملت<sup>۳</sup> را چو جان<sup>۴</sup>

آن خداوندی که چندان خدای اقبال داد  
کز شمار<sup>۵</sup> عشر آن اندیشه گردد ناتوان

تا بدان غایت که هر گز نگردد بر<sup>۶</sup> خاطرش  
هیچ مقصودی که در ساعت نگردد حاصل آن

خرم از عدلش زمین و روشن از ملکش زمن<sup>۷</sup>  
زنده از رسمش هدی و تازه از رایش جهان<sup>۸</sup>

- (\*) نسخ : د، لا، م، س، ب، مل، بر  
۱- ج : عقل و جان ؛ بر : جسم و جان  
۲- م، س، مل، بر : رای و رسم  
۳- بر : ملک  
۴- بر، لا، مل، س، م، ب : روان  
۵- از م، بر است . در سایر نسخ صفات  
۶- س، مل : در  
۷- بر : زمان  
۸- مل : روان

چون گل از بوی شمال و چون شب از نور قمر

چون دل از فرّ شباب و چون تن از لطف روان<sup>۱</sup>

چار چیز او ننگیند ای عجب در چهار چیز

چون بعقل اندر صفات زوالجلال مستعان

همت او در سپهر و لشکر او در زمین

بخشش او در قیاس و دانش او در گمان

باشد از خواری و غمخواری و زاری و خروش<sup>۲</sup>

دشمن او دور ازو بر<sup>۳</sup> چار سیرت<sup>۴</sup> جاودان

چون کمان بایست کوز<sup>۵</sup> و زرد رخساره چوتوز

تافته تن چون زه و چون<sup>۶</sup> تیر بگشاده دهان<sup>۷</sup>

چار گوهر را نباشد بی رضای او اثر

هفت اختر را نباشد جز برای او قران

گر زحل شد محترق اوز آن چه باشد محترق

چون سگه دارست ویرا<sup>۸</sup> کرد گار غیب دان

گر چو باران از فلك بارد حوادث بر زمین

دولت او را نباشد ز آن بحمدالله زیان

۱- این بیت در س، مل است ۲- س: باشد از خواری و زاری و خروش و از جزع؛

۳- باشد از خواری و زاری و خروش بر منش؛ مل: باشد از خواری و زاری و خروش و از جزع

۳- لا، بر: در ۴- بر: صورت ۵- س، مل: چون کمانش پشت گوژو؛

د: چون کمان رابست کوزو ۶- مل: تافته تن چون زره چون ۷- بر: زبان

۸- مل: او را

از سعادت‌های او بود اینکِ بر حسبِ مراد  
داد یزدان قرّة العینی<sup>۱</sup> ملک را ناگهان  
قبلة آمال<sup>۲</sup> رکن الدّین ملک طغرل که کرد  
رسم او منسوخ آثار ملوک باستان

پادشاهی کوست چون رستم بمردی نامدار  
شهریاری کوست چون حاتم ببخشش داستان  
نی معاذالله که مردانند بر درگاه او  
مه<sup>۳</sup> ز رستم بیشمار<sup>۴</sup> و به ز حاتم بی کران

خاتمش دولت<sup>۵</sup> فروز و مجلسش جنت نهاد  
مرکبش صرصر نشان و ضربتش آذر فشان  
از سهیل این را نکین و ز آفتاب آنرا قدح  
از هلال این را نعل و از شهاب آنرا سنان<sup>۶</sup>

[۳۵۴]

نیزه خونریز<sup>۷</sup> او پیچنده چون مار شکنج  
بارّه شب‌دیز او غرنده چون شیر ژبان  
که چو مور از مار، دیده مار گرزّه زین ستم  
که چو گورا ز شیر، کرده شیر شرزّه ز آن فغان

ای نهالی<sup>۸</sup> رسته نو در بوستان ملک تو  
کز وجود وی جهان شد چون شکفته بوستان

---

۱- بر: قرّة العین      ۲- بر: اقبال      ۳- بر: به      ۴- س: در شماره  
۵- مل، س: مجلس      ۶- این بیت در نسخه بر نیست      ۷- مل: خونین  
۸- مل: نهال      ۹- بر: آن

بیخ آن جاه و جلال و شاخ آن فتح و ظفر  
برگ آن فضل و سخا و بارِ آن عدل و امان

خسروان را مولد ابن قرّة العین عزیز

هست برهان برقیای<sup>۱</sup> دولت ابن خاندان

چون باسلاف بزرگ تو رساند جبرئیل

این مبارک مژده را در<sup>۲</sup> روضه دارالجنان

تهنیت گویان شوند<sup>۳</sup> از غرفها اهل بهشت

یک بیک نزدیک سلطان شهید الب ارسلان<sup>۴</sup>

از قدوم این مبارک پی ملک زاده کنون

شد همه عالم منور خاصه<sup>۵</sup> مرو شاهچان<sup>۶</sup>

چون ز دارالملك سلطان همه روی زمین

مژده این مولد میمون رسد نزدیک خان

از نشاط این بشارت نفس او یابد شفا

وز کمال این سعادت شخص او گردد جوان

ای خداوندی که اهل معرفت را نگذرد

از پس قول شهادت جز مدیحت بر زبان

دست تو بارنده میغ و عزم تو برّنده تیغ

رای تو رخشنده مهر و طبع تو بخشنده کان

۱- س، مل، م: برهان بقای ۲- بر: از ۳- بر: شدند ۴- بر:

سپهبد ارسلان ۵- بر: همچو ۶- لا: مروالشاهچان

این سخاوت را مقام و آن شریعت را پناه  
 این سعادت را مدار و آن مروّت را مکان  
 دل چو مغناطیس دارد دشمنت سخت و سیاه  
 ز آن گراید تیغ پولادت سوی او هر زمان

از نهیب آنک چون دینارشان بخشی<sup>۱</sup> بخلق  
 صورت انجم بروز از چشمها باشد<sup>۲</sup> نهان  
 وز برای آن نماید جسمشان<sup>۳</sup> لرزان بشب<sup>۴</sup>  
 همچو شخص مردم فالج زده بر آسمان

تا بتابد مه بتاب و تا بخندد گل بخند  
 تا ببخشدیم<sup>۵</sup> ببخش و تا بماند گه بمان  
 چو تو امید پرور ملک تو جاوید عمر  
 خیل تو جمشید<sup>۶</sup> نصرت رای تو خورشید سان

چشم سلطان معظمّ سال و مه<sup>۷</sup> روشن بتو  
 وز بقاء ملک او<sup>۸</sup> همواره طبعت شادمان<sup>۹</sup>




---

۱- بر : دینار بر بخشی      ۲- لا، بر : گردد      ۳- لا، ب : جسمها ؛ بر، س، م :  
 چشمها ؛ حاشیه م : نجمها      ۴- بر : لرزان و سست      ۵- بر : کان      ۶- بر، لا،  
 مل، س، م ؛ ب : شمشیر      ۷- لا، س، مل : روز و شب      ۸- لا، در بقاء ملک را ؛ م :  
 و زبّای او بود ؛ مل، س : در بّقای او ترا ؛ ب : در بّقای ملک او ؛ بر : در بّقای امرا و  
 ۹- مل : طبع شادمان

## ۱۱۳ مدح سلطان دین الدین و الدین منیر بن ملکشان

بحر مجتث مثنیٰ مخبون اصلم

مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

(\*) همی کنند تفاخر بخدمت سلطان  
 یکم اوست سه کار این سه چیز را دایم  
 سر سلاطین سنجر که در پناه ویند  
 بقر دولت ° و دیدار او همی نازند  
 زدست و نام و مدیخش همی شرف یابند  
 سخا و رأفت ° و عدلند در طبیعت او  
 لواودست و دلش فتح ° وجود و دانش راست  
 مدیخ و شکر و ثنای صفات او باشد  
 قرین و یار و عدیل عدوی اوست ° سه چیز  
 یکی سپهر و دوم انجم و سیم ° کیوان  
 یکی تحرک و دوم عمل ° سیم دوران °  
 یکی هندی و دوم دولت و سیم گیهان °  
 یکی سریر و دوم مسند و سیم ایوان  
 یکی نگین و دوم منبر ° و سیم دیوان  
 یکی مقیم و دوم ساکن و سیم پنهان  
 یکی مدار و دوم مرکز و سیم میزان °  
 یکی هجا و دوم هرزه و سیم هذیان  
 یکی بلا و دوم آفت و سیم خذلان °

(\*) نسخ : مل، بر، ده، لا، س، م، ب، ج  
 ۱- د : سؤم ؛ س : سیوم ؛ مل : سیم و سوم ؛ لا :  
 رسم الخط های مذکور در نسخ تا آخر قصیده بریک منوال است لیکن در نسخه بر بجای  
 دوم همه جا دویم است ۲- بر : یکی مدار و دوم عهده ۳- ج، م، ب : یکی تحرک  
 و دیگر عمل ... لا : یکی مدار و دوم عهده ... ۴- س، مل : ایوان  
 ۵- ج : طاعت ۶- لا، بر : دفتر ۷- م : رحمت ۸- بر، لا، ب :  
 لواودست و دل او ؛ ج : گزاردست و دلش فتح وجود ... ۹- این بیت در  
 س، مل نیست ۱۰- لا : قرین و یار و عدو وی آمدند ؛ س : قرین و یار و عدو و عدیل  
 وی آمدست ؛ ب : قرین و یار و عدیل و لیت ؛ ح : قرین نار و عدو و عدیل اوست ؛ بر : قرین  
 دیار عدوی وی آمدند ۱۱- د : حدثنان



یکی چوتیر و دوم چون سپر سیم چو کمان<sup>۲</sup>  
 یکی سجود و دوم گردن و سیم فرمان  
 یکی صلاح و دوم سنت<sup>۴</sup> و سیم ایمان<sup>۵</sup>  
 یکی سفال و دوم خار و سیم سندان<sup>۶</sup>  
 یکی عبیر و دوم عتبر و سیم ریحان  
 یکی فنا<sup>۸</sup> و دوم محنت و سیم بهتان  
 یکی عطارد و دیگر مه و سیم کیوان<sup>۹</sup>  
 یکی دبیر و دوم ساقی و سیم دربان  
 یکی زمین و دوم<sup>۱۰</sup> خار و سید دیگر کان<sup>۱۱</sup>  
 یکی سپاس<sup>۱۲</sup> و دوم وعده و سیم نقصان  
 یکی دلیل و دوم حجت و سیم برهان<sup>۱۵</sup>  
 یکی سنان و دوم خنجر و سیم پیکان  
 یکی حصار و دوم دوزخ و سیم زندان  
 یکی لیید و دوم نابغه و سیم حسان<sup>۱۷</sup>  
 یکی اسیر و دوم عاجز و سیم حیران

ز بهر شوکت<sup>۱</sup> او شد شهاب و شمس و هلال  
 کند فلک نهد اختر برد جهان اورا<sup>۲</sup>  
 شود ز دوستی او فساد و بدعت و کفر  
 اگر ز رایحه خلق او اثر یابند  
 سفال و خار و سندان ز لطف او زاینند  
 شود ز دشمنی او بقا و دولت و صدق<sup>۷</sup>  
 ایا شهی که ز تو گر اجازتی یابند  
 که مکاتب و بزم و بار باشندت  
 ز بهر بذل تو زاینند زر و سیم و گهر  
 سه آفتست ز جود و نوال و بذل<sup>۱۲</sup> تو دور  
 وجود و گون و بقای تو بر ثبات هدایت<sup>۱۴</sup>  
 چو بندگان تو خواهند جنگ را سه سلاح  
 فضا و بادیه و بیشه برو خوش<sup>۱۶</sup> کنند  
 اگر شوند سه شاعر بعهد تو زنده  
 در آفرین و ثنا و مدیح<sup>۱۸</sup> تو گردند

- 
- ۱- بر : صولت      ۲- ج : چو گان      ۳- د : ج : ویرا      ۴- مل : س : د : ب : راحت  
 ۵- این بیت در لا : بر نیست      ۶- بر : یکی عطارد و دیگر مه و سیم کیوان      ۷- س : مل :  
 لطف      ۸- ب : فساد      ۹- بر : یکی سفال و دویم خار و سیم سندان  
 ۱۰- م : دیگر      ۱۱- بر : سیم سکان      ۱۲- لا : ز بذل و نوال وجود      ۱۳- لا :  
 بر : اساس      ۱۴- د : ثبات و هدایت ؛ ج : هداست      ۱۵- ب : یکی دلیل و دوم  
 نابغه سیم حسان      ۱۶- بر : عدوت      ۱۷- سه بیت اخیر در نسخه «ب» نیست  
 ۱۸- ب : مدیح و ثنای تو

یکی وفا و دوم بیعت و سیم پیمان  
 یکی فراق و دوم غیبت و سیم هجران<sup>۲</sup>  
 یکی سپهر و دوم جنت<sup>۳</sup> و سیم بستان  
 یکی عقاب و دوم ضیفم و سیم ثعبان  
 یکی جناح و دوم زهره و سیم دندان  
 یکی سحاب و دوم صرصر و سیم باران<sup>۴</sup>  
 یکی درخش و دوم تندر و سیم طوفان  
 یکی طواف و دوم حمله و سیم افغان<sup>۵</sup>  
 یکی هوا و دوم شاره<sup>۶</sup> و سیم میدان<sup>۷</sup>  
 یکی عذاب و دوم صاعقه و سیم حدنان<sup>۸</sup>  
 یکی حسام و دوم مغفر و سیم خفتان  
 یکی قبول و دوم حشمت و سیم امکان  
 یکی چو چرخ و دوم چون ارم و سیم چو جانان  
 یکی جوانی و دوم<sup>۹</sup> دل و سیم بگر جان  
 یکی حیا و دوم رأفت و سیم احسان

کنند بانو همی بخت<sup>۱</sup> و دولت و اقبال  
 نباشد از تو نه حال این سه نوع را هر گز  
 ز بزم تو خجل و خوار<sup>۲</sup> و خیره اند<sup>۳</sup> سه چیز  
 چو بابا لارک و تیر و سنان ترا<sup>۴</sup> بینند<sup>۵</sup>  
 ز هیبت تو بر شوت بپیش تو آرند  
 بدانگهی که نمایند گرد و مر کب و خون  
 فروغ ناچرخ و آواز کوس و تیر<sup>۶</sup> خدنگ  
 کند سوار و برد باره و بر آرد نای<sup>۷</sup>  
 چو قیر<sup>۸</sup> و نیل و عقیق از غبار و خنجر و خون  
 چو زخم تیر تو بارد سه چیز بر اعداء  
 زدست و تارک و تن پیش تو بیند از ند  
 ایاه سه چیز فزون کرده<sup>۹</sup> میر میران را  
 شد از جمال تو قصر و سرای و ایوانش  
 سه چیز پیش تو خواهد همی که تحفه<sup>۱۰</sup> کند  
 سه خصله دادست او را<sup>۱۱</sup> خدای عز و جل

[۳۵۵۰]

- ۱- س، لا، ب : عقل ؛ م : در متن عقل - در حاشیه بخت  
 ۲- بر : خار  
 ۳- بر : تیره اند  
 ۴- س : سنان پیوندت ؛ م : به بینند  
 ۵- این بیت در «ج» نیست  
 ۶- لا : بانگ  
 ۷- لا : پای  
 ۸- لا : میدان  
 ۹- بر : تیر  
 ۱۰- م، ب، ج : بره شارع  
 ۱۱- این بیت در لا نیست  
 ۱۲- م، س، مل : خذلان  
 ۱۳- بر : از تو  
 ۱۴- بر : سجده  
 ۱۵- لا، بر، د، ج : دیگر ؛ م : در متن دیگر  
 ۱۶- س، لا، بر : ویرا ؛ ج : سه خصله داده مر او را

بنزد او نبود کس عزیز تر ز سه کس  
 بود بمجلس او روز و شب نهاده سه چیز  
 همیشه تاجبل و بحروکان همی<sup>۳</sup> زاینده  
 فتوح و ملک و بقای ترا سه چیز مباد<sup>۶</sup>  
 سرمخالف و چشم<sup>۸</sup> حسود و جان عدو  
 یکی حکیم و دوم<sup>۱</sup> سایل و سیم مهمان  
 یکی کتاب و دوم<sup>۲</sup> باده و سد یگر خوان<sup>۴</sup>  
 یکی زمرد و دوم<sup>۵</sup> زر و سیم مرجان<sup>۷</sup>  
 یکی شمار و دوم گردش سیم پایان<sup>۹</sup>  
 یکی بگیرو و دوم بر کن و سیم بستان  
 ترا رهین و معین و قرین همی بآند  
 یکی قضا و دوم دولت و سیم یزدان

۱۱۴ = مدح «عزالدین و الدین ابوالنوارث» منچرین هلاک شاه

بحر هزج مثنیٰ سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) ز عدل کامل خسرو زامن<sup>۱</sup> شامل<sup>۲</sup> سلطان

تندرو و کبک و گورو مور گشت بستند<sup>۳</sup> در گیهان

یکی هم خوابه شاهین دوم<sup>۴</sup> هم خانه طغرل

سد یگر مونس ضیفم چهارم محرم ثعبان

۱- بر : دگر ۲- ج : سیم اخوان ۳- لا : جبل و کان و بحر می ۴- ج : بر :

دیگر ۵- لا : دوم گردش و سیم پایان ؛ ب : یکی زمرد و دیگر زرو... ۶- بر :

مباد سه چیز ۷- این بیت در لا نیست ۸- بر : جسم

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، ج، بل، بر ۹- ج : امر ۱۰- لا : کامل ؛ بر :

نافذ ۱۱- بر : گردیدند ۱۲- د، م : یکی ؛ بر : گاهی دوم و گاه دویم آوزده

خداوند جهان سنج که همواره <sup>۱</sup> چهار آیت

بود در رایت و رای و جبین و روی او پنهان <sup>۲</sup>

یکی پیروزی دولت دوم <sup>۳</sup> بهروزی ملت

سدیگر زینت <sup>۴</sup> دنیا چهارم نصرت <sup>۵</sup> ایمان

بنان اوست در بخشش سنان اوست در کوشش

لقای <sup>۶</sup> اوست در مجلس لوای اوست در میدان

یکی ارزاق را باسط دوم ارواح را قابض

سدیگر سعد را مایه چهارم فتح را برهان

شد اندر عهد او باطل شد اندر عصر او ناقص

شد اندر قرن او خامل <sup>۷</sup> شد اندر وقت او بهتان <sup>۸</sup>

یکی ناموس کیخسرو دوم مقدار اسکندر

سدیگر نام <sup>۹</sup> افریدون چهارم <sup>۱۰</sup> ذکر نوشروان

ز نور رای او قاصر <sup>۱۱</sup> ز جود دست او عاجز

ز فر <sup>۱۲</sup> خلق او واله ز لطف طبع او حیران

یکی خورشید رخشنده دوم دریای جوشنده

سدیگر سایه <sup>۱۳</sup> طوبی چهارم چشمه حیوان

۱- ج، لا : همواره ۲- م : بود در رایت و در فروای و روی او پنهان ؛ مل، س، ب :

بود در رایت و رای و روی او پنهان ؛ ج : بود در رایت و روی و روان و رای او پنهان

۳- مل : یکی ۴- بر : نصرت ۵- بر : زینت ۶- بر : بقای ۷- لا :

شد اندر فرو و احاصل ؛ مل، بر، س، م، ب : شد اندر قرن و احاصل ؛ ج : شد اندر قرن او

زایل ۸- مل، س، د، لا، ب : برهان ۹- ب : ذکر ۱۰- ب : نام

۱۱- ب : ناقص ۱۲- لا : فرق ۱۳- لا : مایه

ز تیغ او برد کیفر ز خشم او شود مضطر  
ز اسب او کشد محنت ز تیر او کند<sup>۱</sup> افغان

یکی در بادیه تنّین دوم در هاویه آتش  
سدیگر در زمین ماهی چهارم برفلك کیوان  
کند در گردن اسلام و پوشد در تن ملّت  
نهد بر تارك دین و کشد در دیده ایمان

یکی پیرایه عصمت دوم پیراهن نصرت<sup>۲</sup>  
سدیگر افسر تمکین چهارم سرمه امکان  
سنانش<sup>۳</sup> خسته روز و شب کمندش بسته سال و مه  
حسامش<sup>۴</sup> گفته همواره خدنگش<sup>۵</sup> سفته جاویدان<sup>۶</sup>

یکی سیمرغ را دیده دوم غفریت را گردن  
سدیگر شیر را سینه چهارم پیل را دندان  
رباید رمحش از گردون بر آرد عزمش از دریا  
گشاید لفظش<sup>۷</sup> از خارا نماید جورش از ستدان

یکی مصباح تابنده<sup>۸</sup> دوم درّ<sup>۹</sup> فروزنده  
سدیگر چشمه حیوان چهارم لاله نعمان  
ایا شاهی که زبید چار چیزت چار سیّاره  
هر آنگاهی که می نوشی بطبع شاد در ایوان

۱- لا : کشد      ۲- ب : دولت      ۳- د : خدنگش      ۴- لا : سنانش

۵- د : سنانش      ۶- این بیت در نسخه بر نیست      ۷- د : بختش ؛ م : در متن

بختش و در حاشیه لفظش      ۸- بر : پاینده      ۹- ج : آب

یکی شمس الضحی ساقی دوم بدر الدجی<sup>۱</sup> ساغر

سدیگر زهره خنیاگر چهارم تیر مدحت خوان<sup>۲</sup>

بود بی رای تو دولت بود بی طبع تو دانش<sup>۳</sup>

بود بی عدل تو عالم<sup>۴</sup>؛ بود بی مدح<sup>۵</sup> تو دیوان،

یکی چون آسمان بی مه دوم چون بوستان بی گل

سدیگر چون صدف بی در چهارم چون بدن<sup>۶</sup> بی جان

دهد بخت ترا قوت کند تخت ترا خدمت

نهد امر ترا گردن برد حکم ترا فرمان،

یکی افلاک دواره دوم اجرام سیاره

سدیگر گردش گیتی<sup>۷</sup> چهارم جنبش ارکان

بنالد چون زنی ضربت بریزد چون کشی کینه

بترسد چون دهی منحت<sup>۸</sup> بلرزد چون کنی احسان،

یکی بهرام بر گردون دوم<sup>۹</sup> پولاد درخارا<sup>۱۰</sup>

سدیگر لؤلؤ اندر یم چهارم گوهر اندر کان

چهار اطراف گردد پر چهار آلت کسان را

که در ملک تو یک زره بدلشان<sup>۱۱</sup> بگذرد عصیان

یکی سینه پراز خنجر دوم دیده پراز زوین<sup>۱۲</sup>

سدیگر مغز پر ناچرخ چهارم حلق پر پیکان

۱- بر: بدر الدجا ۲- مصراع دوم بیت اخیر در نسخه ب معشوشست ۳- س، مل:

رامش؛ ب: آتش ۴- لا: عامل ۵- لا، مل، بر: رای ۶- ب: تن

۷- ج: گردون ۸- د: صلت؛ ج: محنت ۹- مل: یکی ۱۰- بر: برخاوه

۱۱- لا، س، ب، مل، بر: بدیشان ۱۲- ج: یکی داسینه برخنجر دوم رازیده پر زوین

خداوند ا مبارك باد بر تو اين سراى تو  
كه چار آيين همى خواهند دايم چار موضع ز آن

يکى بيت الحرم حرمت<sup>۱</sup> دوم ذات الحبک رفعت<sup>۲</sup>

سدیگر نیکوی جنت<sup>۳</sup> چهارم خرمی بستان

سرایى ساخته بروی درى افراخته کآنرا

چهار آلت نزیبذ جز چهار اشکال پیکرشان<sup>۴</sup>

يکى جز مشتری بنده دوم جز ماه نو حلقه

سدیگر جز فلک در گه چهارم جز ملک دریان<sup>۵</sup>

ز فر آن خورد حسرت ز نقش آن برد زینت

ز قدر آن شود نازل ز رشک آن کند<sup>۶</sup> نقصان

يکى سیاره از هر دوم بتخانه آذر<sup>۷</sup>

سدیگر قبه اخضر چهارم روضه رضوان

ایا گشته مرا حاصل چهار انواع تا پیش

بمداحی کمر بستم چو پیش مصطفی<sup>۸</sup> حسان

يکى آوازه باقى دوم اندازه عالی

سدیگر نعمت وافر چهارم حشمت خلقان<sup>۹</sup>

[۳۶۰۰]

بدر گاه تو دايم چار حرفت<sup>۱۰</sup> باد دولت را

همی تا هفت گردون را بنیک و بد بود دوران

۳- مل : دیگرسان ؛ بر : پیکرسان

۱- ب : رفعت ۲- ب : حرمت

۵- مل : شود ؛ بر : برد ۶- بر : مل :

۴- دوییت اخیر در نسخه د نیست

۸- م، ج : خاقان ۹- بر : خصلت

۷- بر : مصطفی

یکی آوردن سجده دوم بوسیدن سده  
سدیگر کردن بیعت چهارم بستن پیمان<sup>۱</sup>

۱۱۵۔ مدح سلطان مغیر و ستایش فرزندانش بن قهرک بنده سالار

بحر هزج مشمن سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) سرافراز دهمی دولت رخ افروز دهمی ایمان

بدین خورشید فرخسرو بدین جمشید دل سلطان

خدای ازوی بگردانا دچشم بد که عالم را<sup>۱</sup>

چنو<sup>۲</sup> شاهی نبودست و نخواهد بود جاویدان

شهنشاهی که خورد<sup>۳</sup> اورا بیروزی قسم دولت

جهان داری که رانداورا بیروزی قلم یزدان<sup>۴</sup>

خداوندی که هست اورا که قدرت چنان حلمی

که مخطی را کند تحسین<sup>۵</sup> و بامجرم کند احسان

اگر خواهی که بشناسی کمال حلم او بنگر

کرامتها که فرمودست<sup>۶</sup> در حق محمد خان<sup>۷</sup>

۱- ب : فرمان ؛ مل : بردن فرمان (\*\*) نسخ : لا ، د ، س ، م ، ب ، مل ، بر

۲- بر : در عالم ۳- س ، مل : چو او ؛ بر : چو تو ۴- بر : بود ۵- بر :

گردان ۶- بر : که با قحطی دهد انعام و... ۷- مل : بنمودست ۸- لا :

نعمت جان ؛ بر : اندر حق نعمت خوان



و گر خواهی<sup>۱</sup> که معلومت شود جزوی ز اقبالش<sup>۲</sup>

ز جنگش<sup>۳</sup> قصه‌یی بشنو ز فتحش<sup>۴</sup> نامه‌یی بر خوان

در آن مدّت که ترتیب ولایتهای مشرق را

ز اکناف خراسان شد سوی اطراف ترکستان

اگر چه<sup>۵</sup> شاه عالم را نبود اندیشه و حشمت<sup>۶</sup>

مخالف جنگ را آمد بزیر از قلعه<sup>۷</sup> ناگاهان

سپاهی بیش از اندازه<sup>۸</sup> حشر کرده بدروازه

ز سهم افکنده آوازه در اوج گنبد گردان

سپاهی صد هزار افزون گروهی از عدد بیرون

کشیده دامن اندر خون همه چون رستم دستان

همه هم پیشه<sup>۹</sup> تین<sup>۱۰</sup> همه هم پیشه<sup>۱۱</sup> ضیغم

همه سرمایه<sup>۱۲</sup> صولت همه پیرایه<sup>۱۳</sup> طغیان

ز نعل اسب گردنکش زبانگ کوس<sup>۱۴</sup> تندروش

ز رنگ تیغ پر آتش ز زخم رمح خون افشان

سمک را کلم پر آهن فلک را گوش پر آوا

هوار اروی چون مینا زمین را پشت چون مرجان.

حصاری بود پُر عُدّت سپاهی<sup>۱۵</sup> بود با<sup>۱۶</sup> شوکت<sup>۱۷</sup>

مصافی بود با<sup>۱۸</sup> هیبت خلائی بود بی پایان

۴- بر: ز جودش

۳- بر: ز حلمش

۲- بر: ز احسانش

۱- د، ب: باید

۸- لا: اندیشه

۷- مل: بزیر قلعه

۶- مل: اندیشه و وحشت

۵- بر: چون

۱۲- بر: بر

۱۱- مل، س، د، ب: پر

۱۰- بر: نباتی

۹- بر: شاهین

صولت ۱۳- م: بر

ولیکن شد بفرشه بیک ساعت<sup>۱</sup> بحمدالله

همه احوال دیگرگون همه احوال<sup>۲</sup> دیگرسان

بزودی کشوری بستد که بودند اهل آن دایم

نهاده پای از طاعت<sup>۳</sup> گشاده دست در عصیان

گهی بودی ز صولتشان فزع در تربت غزنین

گهی بودی ز هیهتشان جزع در بقعت کرمان

شد از<sup>۴</sup> قانون صد ساله بیک لحظه<sup>۵</sup> همه باطل

شد از<sup>۶</sup> ناموس<sup>۷</sup> دیرینه بیک لحظه همه بهتان<sup>۸</sup>

زهی قدر و زهی قدرت<sup>۹</sup> زهی رای و زهی رایت<sup>۱۰</sup>

زهی حکم و زهی حکمت زهی تمکین زهی امکان

کنون بر خلق گیهان<sup>۱۱</sup> شد فریضه شکر این نعمت

کز آن<sup>۱۲</sup> اقلیم باز آمد خداوند همه گیهان

گرفته کشوری معظم<sup>۱۳</sup> گشاده قلعه بی محکم

سپرده بقعه بی هایل شکسته لشکری فتان

شه ایران و توران را مسلم شد بیک هفته

بلاد خسرو توران بسمی پهلوی<sup>۱۴</sup> ایران

۱- بر : ولیکن چون بفرشه بیکدم شد ۲- مل : اموال ۳- د : نهاده سر

نه بر طاعت ؛ مل، بر، س، م، ب : پای بر طاعت ۴- ب، مل، بر : آن ۵- د :

ساعت ؛ ب : لحظه ۶- مل، بر : آن ۷- بر : آیین ۸- بر :

پنهان ۹- ب : زهی قدرت زهی قوت ۱۰- بر : رتبت ۱۱- بر :

کرمان ۱۲- بر : کزین ۱۳- م : کشور اعظم ۱۴- بر : لشکر

جمالِ جمله آل تمیراک آن سرافرازی<sup>۱</sup>  
که ارواح سلف شادند ازودر روضه رضوان

شه فرزانه فرّخشه<sup>۲</sup> که رای و رایت او شد  
سپهر سعد را اختر کتاب فتح را عنوان  
خداوندی که روز کین بدست دشمنان او  
کشف وار از نهیبش سر بتیر اندر کشد پیکان

برزم اندر شود ابر سیاه از جود او عاجز  
برزم اندر شود دیو سپید از جنگ او حیران<sup>۳</sup>  
کنند از چار چیزش چار حیوان چار آلت را  
بگاہ کینه و خشم و نبرد و جنگ او پنهان

عقاب از ناو کش چنگل صلیب<sup>۴</sup> از حریتش مهره  
هزبر از خنجرش ناخن<sup>۵</sup> نهنگ از ناچخش دندان  
زهی ملت ز تو زنده چو از گون<sup>۶</sup> روان پیکر  
زهی دولت ز تو تازه چو از آب روان یستان

اجل را تیغ تو عمده<sup>۸</sup> امل را دست تو قبله  
شرف راری تو مرکز لطف را طبع<sup>۹</sup> تو میزان<sup>۱۰</sup>  
ز شمشیر تو در خارا ز شبدیز تو در صحرا  
ز تهدید تو در دریا ز پیکار<sup>۱۱</sup> تو در میدان

۱- بر: جمال الدین و الدنيا تمیراک آن سرافرازی ۲- بر: شه فرزانه فرخ

۳- این بیت در نسخه لا نیست ۴- لا: صلیب؛ بر: سلیم ۵- س، م، لا، ب، مل،

بر: هیبتش؛ د: جریتش ۶- م، لا، ب، بر: پنجه ۷- س، مل: نور ۸- بر:

عهده ۹- بر: رای ۱۰- بر: مهران ۱۱- لا: پیکان؛ د: پیکار

بنالد نار<sup>۱</sup> چون تندر، بماند باد چون لنگر

بیند آب چون آهن بیچد خاک چون ثعبان

چو ابراهیم واسمعیل و چون داود و چون عیسی

پیمر نیستی لیکن بعون ایزد سبحان

بدم مرده کنی زنده<sup>۲</sup> پی خارده کنی چشمه

بدست آهن کنی سخره بلطف آتش کنی ریحان

همایون مرکبی داری که چون ویرا<sup>۳</sup> برانگیزی

چهار اطرافش اندازد<sup>۴</sup> هزار در چهارار کان

چو گردان ابر در پویه چو غرآن رعد در نعره

چو تابان برق در حمله چو پیران<sup>۵</sup> باد در جولان

ز چستی گر جهد بر آبگینه نشکند آن را<sup>۶</sup>

و گر خواهد بسم<sup>۷</sup> چون آبگینه بشکند سندان

چو آب و آتش اندر پستی و بالاش اگر رانی

چو ماهی و سمندر ز آب و آتش نیستش نقصان<sup>۸</sup>

خداوندا تو سلطانرا ز خدمتهای شایسته

نه آن کردی بتر کستان که بتوان گفت شرح آن<sup>۹</sup>

۱- لا، م : ماراب؛ بنالد مار چون تندر ۲- د : زنده کنی مرده ۳- بر : اورا

۴- بر : آیداز ۵- مل : تازان ۶- لا : اورا ؛ ب : بشکند آنرا ۷- بر :

۸- ده، لا، م، ب :

چو آب و آتش اندر پستی و بالا اورایی ۹- بر : که بتوان شرح کردی آن

چو ماهی و سمندر نیست اورا آفت و نقصان

بعونش لشکری بردی که کردند از برای تو<sup>۱</sup>  
فدا در طاعت او تن خطر در خدمت او جان

غلامانی همه سرکش امیرانی همه صفدر  
سوارانی همه چابک شجاعانی همه زره دان

ز چالاکی ملک صورت<sup>۲</sup> که نوشیدن باده  
ز ناباکی<sup>۳</sup> فلک سیرت<sup>۴</sup> که پوشیدن خفتان  
کنون چون رای شاهنشه ز احوال تو گشت<sup>۵</sup> آ که  
که دیدی رنجها بسیار و دادی گنجها آسان<sup>۶</sup>

رساند رتبت<sup>۷</sup> و قدرت بدان جایی که ناچاره  
شود گردون ترا بنده برد گیتی<sup>۸</sup> ترا فرمان  
زمانه پایه تخت نهد بر دوش مهر و مه  
ستاره حلقه مهرت<sup>۹</sup> کند در گوش انس و جان

ملوک العالمین گردند حجاب تو بر در که  
کرام الکاتبین باشند کتّاب تو در دیوان  
نهد فرخنده بخت<sup>۱۰</sup> تو قدم بر خوشه گندم<sup>۱۱</sup>  
کشد<sup>۱۲</sup> رخسند رای تو علم بر گوشه کیوان

الا تا در و زر خیزد<sup>۱۳</sup> ز یم و کان همی دایم  
بعون چشمه خورشید و کون<sup>۱۴</sup> قطره باران

[۳۶۵۰]

- |                                |                            |                          |
|--------------------------------|----------------------------|--------------------------|
| ۱- بر : آن                     | ۲- بر : ز خوشجویی ملک سیرت | ۳- مل : ز بی باکی ؛ بر : |
| ز چالاکی                       | ۴- لا : شد                 | ۵- بر : فرمان            |
| ۶- د : گیتی ترا بنده برد گردون | ۷- بر : حکمت               | ۸- لا : ب : تخت          |
| گردون                          | ۹- بر : ز ند               | ۱۰- مل :                 |
| ۱۱- بر : ز ند                  | ۱۲- مل : ریزد              | ۱۳- مل : لون             |

پر از دُر باد پیوسته دهان مادحت چون یم<sup>۱</sup>

پر از زر باد همواره کنار سایلت چون کان

مشیرت دولت عالی بشیرت<sup>۲</sup> اختر میمون

سوریرت گنبد اخضر<sup>۳</sup> نصیرت ایزد مَنان

۱۱۶ مدح سلطان سنجر بن ملکشاه و شایسته امیر شریف الدین حسنین

بحر رمل مشن محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(۱) بادهر ساعت بنوی<sup>۴</sup> صد هزاران آفرین

بر خداوند جهان از ایزد داد آفرین

پادشاه دارگر سنجر که ماه از طاعتش

گر بتابد سر، چو ماهی در زمین گردد دُفین

تا امیر المؤمنین کردست برهانش خطاب

هر زمان از فتح او دیدست برهان مبین<sup>۵</sup>

گاه خطبه جانور گردد چو برهان کلیم<sup>۶</sup>

منبر از آوازه برهان میرِ مؤمنین<sup>۷</sup>

۱- د : مادحت دایم ۲- م : بشیرت دولت عالی مشیرت ۳- مل : اختر

(۱) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل ۴- م : بنوعی ؛ س : بنویی ۵- بر : یقین

۶- مل، س : مسیح ۷- س، م، ب : برهان امیر المؤمنین ؛ مل : منبر از آواز برهان

امیر المؤمنین ؛ بر : منبر از آواز و برهان امیر المؤمنین

اختران اورا مسخر گوهران اورا مطیع  
آسمان اورا متابع روزگار اورا رهین

که گرفته در ۱ کنار و گه نهاده بر کتف  
که سرشته در ضمیر و گه نبشته ۲ بر جبین

بخت او سعد السعود و تخت او شمس الضحی  
مهر او ذات البروج و مدح او روح الامین

گرچه آنس و جان انس و جان وجود اوست ۳ نیست  
مونس او در جهان جز میرحاجب ۴ سیف دین ۵

میرفرزانه ۶ حسین آنکو بطبع و خلق و وصف ۷  
هست با حسنی واحسان و محاسن همنشین

آن هنرمندی ۸ که آمد ۹ چار چیزش چار چیز  
دوستان را بر حقیقت ، بندگان را ۱۱ بر ۱۲ یقین

حضرتش دارنعمیم ۱۳ و رتبش ملک کبیر  
خدمتش فوز ۱۴ عظیم و طاعتش حبل متین ۱۵

در حریم اوست قادر مور بر مار شکنج ۱۶  
در جوار اوست غالب گور بر شیر عربین

- ۱- مل : بر ۲- مل : نوشته ۳- لا : ست ۴- مل : گرانیس جان  
انس و جان وجود اوست نیست ؛ بر : گرچه انس و جان زنا نیر وجود تست نیست ۵- لا ،  
س ، ب ، مل ، بر : صاحب ۶- بر : سیف الدین ۷- س ، مل : میرمیراشه  
۸- بر : بطبع و وصف و لطف ۹- د : خداوندی ۱۰- م : اندر ۱۱- س ،  
مل : دشمنان را ۱۲- ب : در ۱۳- غیر از بر : دارالنعمیم ۱۴- لا : فقه  
۱۵- مل ، لا ، د ، ب : حبل المتین ۱۶- بر : سلج

از نهیب این نهفته مُهره در دنبال آن  
وز هراس آن گرفته زهره در چنگال این

نیزه خونریز او آذر فشان روز مصاف

بارۀ شب‌دیز او صرصر نشان وقت کمین

پر صواعق گاه طعنه از شرار آن هوا

پر زلازل گاه حمله از شتاب این زمین

ای بنان تو امل را داعیه هنگام مهر

وی سنان<sup>۱</sup> تو اجل را واسطه هنگام کین

بخت وارون دشمنان را بیدروزی نذیر

دور گردون دوستان را بی‌هروزی ضمین

زینت اسب ترا در آفرینش آمدند

اختران باشکل طرف<sup>۲</sup> و آسمان باعطف زین<sup>۳</sup>

از نشاط آنک در معنی همی نسبت کنند

طبع از بحر محیط و حلمت از کوه حصین<sup>۴</sup>

سنگ در اطراف این گردد همی زر عیار

آب در اکناف آن گردد همی درِ ثمین

گر چه امروز از قبول شهریار شرق و غرب

بر کشد اقبال تو رایت بگردون برین

در مراعات و لطف دیگر نگردانی همی

عادت اندر هیچ حال و سیرت اندر هیچ حین

۱- بر: بنان      ۲- بر: سنگ علف      ۳- بر: بر طرف زین      ۴- دو بیت اخیر



داد سلطانت نیابت چون ترا دید و شناخت  
از کفایت<sup>۱</sup> کاردان و از هدایت پیش بین

بیش ازین دردولت او حاجبی<sup>۲</sup> بودی بزرگ  
خواست تا در حضرت او نایبی باشی امین<sup>۳</sup>  
رای او مار اکنون در حقّ تو معلوم شد<sup>۴</sup>  
کو ترا<sup>۵</sup> ناخواسته فرمود تشریفی چنین

خلق عالم را نماند اکنون در آن شبهت که تو  
بود خواهی بعد ازین بی واسطه تا یوم دین  
هم بتخت<sup>۶</sup> او مقرب<sup>۷</sup> هم بچشم او عزیز  
هم بنزد او گرامی هم ببیش او مکین<sup>۸</sup>

از نشاط این شرف آراستی جشنی بزرگ  
وز سرور این لطف پرداختی سوری گزین<sup>۹</sup>  
مجلسی کآنها نزید گردهی انصاف آن  
باده جز آب حیات و ساقیان جز حوز عین

چون نکوخواهان تو خندان در و جام شراب  
چون بد اندیشان تو نالان در و چنگ حزین  
تازند بر دوش<sup>۱۰</sup> تکیه زلف دلجویان کش  
تا شود بر گوش<sup>۱۱</sup> حلقه جعد مهرویان چین

---

۱- لا: نهایت      ۲- لا: حاجتی      ۳- م: مهین؛ بر: یمین      ۴- مل، س، بر، م،  
ب: گشت      ۵- بر: گرترا      ۶- مل: به بخت      ۷- مل: متین      ۸- لا:  
خواست تا در حضرت او نایبی باشی امین      ۹- لا: گوش      ۱۰- لا، س، مل: دوش

باد با اعلام تو<sup>۱</sup> همواره پیروزی<sup>۲</sup> رفیق  
 باد با ایام تو<sup>۳</sup> پیوسته بهروزی<sup>۴</sup> قرین

\*\*\*

### ۱۱۷- هدیج فرخ‌شاه بن تمیراک

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) گاه آن آمد که گردد باغ چون خلد برین  
 آبدان چون حوض کوثر گلبنان چون حورشین

سنبل مشکین شود سوزنده عود قمار  
 بلبیل مسکین شود سازنده عود حزین

همچو اشکِ مهر جوان<sup>۵</sup> ژاله بارد از هوا  
 همچو خند ماه رویان لاله روید از زمین

چون شود آن هر دو ضم<sup>۶</sup> بایکدگر<sup>۷</sup> باشد بشکل<sup>۸</sup>  
 لاله چون درج<sup>۹</sup> عقیق و ژاله چون در نمین

ابسر نقاشی<sup>۱۰</sup> کند هر ساعتی در بوستان  
 بساد جمّاشی کند هر لحظه‌یی با یاسمین

- 
- ۱- لا: باد اعلام ترا؛ ب، بر: باد اعلام تو ۲- بر: بهروزی ۳- لا: باد ایام  
 ترا؛ ب، بر: باد ایام تو ۴- بر: به پیروزی (\*) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر  
 ۵- بر: از مهر خوبان ۶- لا: بایکدگر آن هر دو ضم ۷- م: بایندشکل  
 ۸- بر: درج ۹- لا، بر: فراشی

این کند پر لؤلؤه خوشاب آنرا بادبان  
و آن کند پر عنبر نایاب اینرا آستین  
زاغ را گویی برسم ماه دی ببرید سر  
بلبل اندر بوستان از مهر ماه فرودین  
وزشامت کرد لاله بر فراز کوهسار  
خون او بر رخ طلی<sup>۱</sup> و بر او در دل دین  
سوسن خود روی چون رخساره ترکان کش  
سنبل خوشبوی چون جراره خوبان چین  
از هوا چون اشک مهجوران برین بارنده<sup>۲</sup> سیل<sup>۳</sup>  
وز صبا چون روی<sup>۴</sup> رنجوزان بر آن<sup>۵</sup> افتاده چین  
گر نه یار<sup>۶</sup> آذرست از چه گل از درد فراق<sup>۷</sup>  
چاك زد جامه چو کرد آزار بر آذر کمین  
ور نخواهد خواست داد<sup>۸</sup> او<sup>۹</sup> چرا بر سر<sup>۱۰</sup> گرفت  
ارغوان چون دادخواهان جامه<sup>۱۱</sup> در خون عجین  
قمری آمد در نفیر<sup>۱۲</sup> و ساری<sup>۱۳</sup> آمد در صفیر<sup>۱۴</sup>  
بلبل آمد در خروش و صلصل<sup>۱۵</sup> آمد در این

- 
- ۱- م؛ ب؛ مل؛ بر؛ طلا و ۲- لا؛ تازنده ۳- م؛ سنگ؛ بر؛ پرو  
بارنده سیل ۴- س؛ اشک؛ م؛ شکل؛ مل؛ رشک ۵- ب؛ در آن ۶- ب؛ نار  
۷- بر؛ گرچه آذرست از او از چه گل از روی فرع چاك زد جامه چو کرد آواز نزد او بکین  
د ۸- لا؛ گر نه یار آذرست از چه گل آرد زو فروغ ۹- لا؛ داد او پس؛ بر؛ دادن  
پس؛ د؛ داد و پس ۱۰- ب؛ جامه را ۱۱- بر؛ صفیر  
۱۲- مل؛ س؛ سار ۱۳- بر؛ نفیر ۱۴- س؛ مل؛ صرصر

ابر شد گوهر فشان و باغ شد جنت نشان

آن چودست فخر دولت وین چو بزم تاج دین

شاه<sup>۱</sup> فرخشاہ فرخ بی<sup>۲</sup> که ایزد نافرید

در علوم<sup>۳</sup> او را عدیل و در رسوم او را قرین

فخر اعقاب تمیراک آن خداوندی که نیست ؛

[۳۷۰۰]

چرخ با قدرش رفیع و کوه با حلمش رزین

هست خشم قاهرش را شدت نثار الجحیم

هست رای زاهرش<sup>۴</sup> را قوت حبل المتین

راد مردان را زجود او شود حاصل یسار

پادشاهان را بجاء<sup>۵</sup> او بود<sup>۶</sup> دایم<sup>۷</sup> یمین

کثرت اعوانش را از قدرت یزدان همی

در رحم صورت پذیرد<sup>۸</sup> نطفه<sup>۹</sup> ماء مهین<sup>۱۰</sup>

بهر استمتاع او باشند دایم هشت چیز

پرورنده<sup>۱۱</sup> هشت چیز از صنع رب العالمین<sup>۱۲</sup>

نخل خرما کرم ابریشم صدف در نافه مشک

نال شکر بحر عنبر خار گل<sup>۱۳</sup> نخل انگبین

تا مبارک رای او شد مملکت را آن دو حرف

کآخر<sup>۱۴</sup> آنست دال و اول<sup>۱۵</sup> آنست سین<sup>۱۶</sup>

۱- مل : راد ۲- بر : فرخ بین ۳- بر : عدم ۴- بر : هست

۵- بر : ظاهرش ۶- ده : بر : بجان ؛ مل، س، ب : جود ۷- بر : شود ۸- د :

نبتد ۹- س، مل، بر : معین ۱۰- بر : پروریده ۱۱- شش بیت اخیردر

نسخه لا نیست ۱۲- د : من ۱۳- بر : کاتول ۱۴- بر : آخر ۱۵- ب : شین

شداژ<sup>۱</sup> اندیشه مقوَس پشت خصمانش چونون

شد بخونابه منقش روی حُسادش چو شین<sup>۲</sup>

قصر اورا روز بار و بزم اورا گاه انس

خُلق اورا وقت مهر و خشم اورا نزد<sup>۳</sup> کین

حرمت بیت الحرام<sup>۴</sup> و زینت دارالسلام

صفوت عین الحیوة و صولت حق الیقین

چون بگاه عشرت اورا برطرب گردد دماغ

چون بوقت هیبت اورا پر گره گردد جبین

زُهره را آرد بخدمت پیش او<sup>۵</sup> چرخ بلند

زُهره را آرد برشوت نزد<sup>۶</sup> او شیر عَرین

ای بیدار تو چشم دولت عالی قریر<sup>۷</sup>

وی ز آثار تو جسم ملت باقی سمین

طلعت تو نجم و ایوان<sup>۸</sup> تو گردون اثیر<sup>۹</sup>

هیبت تو رجم<sup>۱۰</sup> و بد خواه تو عفریت لعین

هست در تهذیب ملك پادشاه روزگار

هست در ترتیب شغل شهریار راستین

سعیمای تو چو فعل<sup>۱۱</sup> شمس در<sup>۱۲</sup> گردون بزرگ

رسمهای تو چو صنع ابر در بستان<sup>۱۳</sup> گزین

۱- مل، بر: زاندیشه ۲- ب، مل، بر: سین ۳- لا، بر: روز ۴- س:

دارالحرام ۵- مل: گردش ۶- مل، س، م: پیش ۷- مل: قوی

۸- بر: خصمان ۹- بر: دیوان اسیر ۱۰- بر: زخم ۱۱- ب: شغل

۱۲- لا: بر ۱۳- م: وضع ابر در نیسان

نیست بر احوال او کس چون تو در عالم شفیق

نیست بر اسرار او کس چون تو در دنیا امین

گر مسیحا را نفس بودست اعجاز عظیم

ور سلیمان را نکین بودست برهان مبین

در کرم داری تو آن کو داشت مضمر در نفس

در قلم داری تو آن کو داشت مُدغم در نکین

گر صدف ورزد خلافت در بُنِ بحر محیط

ور کشف جوید وفاق بر سرِ کوه حصین

تیز چون خار و خشک گردد گهر در کلم آن

نرم چون موی فنک گردد حجر بر پشت این<sup>۱</sup>

هر که گردد باشمالش خاتم<sup>۲</sup> کینت همال

هر که گردد دریمینش رایت<sup>۳</sup> مهرت<sup>۴</sup> مکن<sup>۵</sup>

روز محشر باشد آن<sup>۶</sup> در صف اصحاب الشمال

گاه موقف باشد این<sup>۷</sup> در صف اصحاب الیمین

گر شود روبه بدر گاه رفیعت مستحیر

ور شود پشه بایوان شریفست مستعین<sup>۸</sup>

گردد از بیم تو آن را<sup>۹</sup> شیر گردنکش مطیع

گردد از ترس تو این را<sup>۱۰</sup> پیل گردون و شرمین

۱- دومصراع این بیت در نسخ لا، س، م، ب، مل، بر: مقدم و مؤخر ثبت شده است

۲- لا، بر: رایت ۳- لا، بر: خاتم ۴- بر: مدت ۵- مل، بر، لا، ب: نکین

۶- مل: این؛ بر: باشدی ۷- مل: آن؛ بر: باشدی ۸- دو بیت اخیر در نسخه

بر مقدم و مؤخر ثبت شده است ۹- مل، بر: این را ۱۰- مل، بر: آن را

از کرام الکاتبین گر چه نکردد نیک و بد  
 ذره‌یی گاه نبشتن<sup>۱</sup> فایت<sup>۲</sup> اندر هیچ حین

آنچه تو دادی<sup>۳</sup> بخلق از خواسته نا خواسته  
 عشر آن نایسد در اقلام کرام الکاتبین  
 رنگ با عونت زند بر سینه شیران سُرُو<sup>۴</sup>  
 پیش با<sup>۵</sup> عدلت نهد بر پنجه گرگان سرین

هر غیاری کز سم اسب تو پرد بر<sup>۶</sup> هوا  
 ز آسمان آید باستقبال آن<sup>۷</sup> روح الامین  
 ای بچود تو خلاق را ز بد روزی نجات<sup>۸</sup>  
 وی وجود<sup>۹</sup> تو ممالك را بهیروزی<sup>۱۰</sup> ضمین

گر چه از خدمت بصورت غایبم، یک لحظه نیست  
 خالی از شش چیز شش چیز این همی‌دانم یقین  
 جان زمهر و خاطر از مدح و ضمیر از اشتیاق  
 لب زیاد و دل ز اخلاص و زبان از آفرین

عاطفتهایی که تو در حق من فرموده‌ای  
 کس نداند قدر آن جز ایزد داد آفرین<sup>۱۱</sup>  
 گفت خواهم گر بمانم شکر آن تا نفخ صور  
 داد خواهم تا توانم شرح آن تا یوم دین

۱- مل ؛ نوشتن      ۲- بر؛ غایب      ۳- مل ؛ بدهی      ۴- مل، س ؛ سرون  
 بر؛ لگد      ۵- بر؛ از      ۶- لا؛ ب؛ در      ۷- بر؛ او      ۸- س، مل؛  
 زبدروزی خلاق را ؛ بر؛ بهیروزی نجات      ۹- ب ؛ زجود      ۱۰- ب ؛ به  
 پیروزی      ۱۱- بیت اخیر در نسخه مل نیست و دو بیت اخیر در نسخه بر نیست

گرچه در وصف توده خدمت<sup>۱</sup> زیادت گفته‌ام

خوب چون در یتیم و پاک چون ماء معین<sup>۲</sup>

آن ز اقبال و قبول خویش دان و این همه

از بیان من مدان و از توان من مبین

از برای آنک این قوت ندارد طبع من

کو تواند گفت در مدح تو يك بيت متین

تا بود سازنده آب و تا بود سوزنده نار

تا بود پوینده باد<sup>۳</sup> و تا بود پاینده طین

باد اقبالست مدام و باد ایامت بکام

باد گردونت غلام و باد یزدانت معین

### ۱۱۸ = مدح شهباز الدوله قطب الدین میر میران هنگبه ممیصلار

بحر خفیف مخبون محذوف

فاعلاتن مفاعلتن فعلن

میر میران و پهلوان جهان<sup>۴</sup>

وی برزم اندرون چو شیر ژیان

وی گفت باغ جود را باران

(\*) شادباش ای سپهبد سلطان

ای بزم اندرون چو ابر بهار

ای دلت چرخ عقل را خورشید

۱- از مل : است ؛ بر : زده خدمت ؛ باقی نسخ : در خدمت ۲- بر : در زمین

۳- لا : نار (\*) نسخ : ده لا، س، م، ب، مل، بر ۴- ب، مل : جوان



وی ندیده مُچتو<sup>۱</sup> ستاره عیان  
 وی بقای<sup>۲</sup> تو قوت ایمان  
 وی ترا دوستدار پیر و جوان  
 وی ببخشودن خطا<sup>۳</sup> شادان  
 نزد<sup>۴</sup> حلم<sup>۵</sup> تو کوه و درّه یکسان  
 کرده از جود تو شکایت کان  
 زنده ملت بتو چو تن بروان  
 گرچه هستند مختلف ارکان  
 رای میمون تست در گیهان  
 همچو باد شمال در بستان  
 بی رضای تو یک نفس دوران  
 همچو برگ رزان زیاد خزان  
 کس تعجب ز روضه رضوان  
 کس تقرب بچشمه حیوان  
 چون پُرد خدنگ تو ز کمان  
 متحرک شود در و پیسکان  
 دست برسنگ و پای برسندان<sup>۶</sup>  
 ز آن شود دجله و فرات روان

ای نداده مُچتو<sup>۱</sup> زمانه خبر  
 ای لقای تو زینت ایام  
 ای بدولت جوان بدانش پیر  
 ای ببخشیدن عطا خرم  
 پیش رای تو مهر و مه تاریک  
 دیده از دست تو نکایت گنج  
 تازه دولت ز تو چودل<sup>۲</sup> ز نشاط  
 در پرستیدن تو متفق اند  
 رسم محمود تست در دولت  
 همچو آب زلال در سبزه  
 گر فلک را بود معاذ الله  
 زو همه اختران فرو ریزند  
 نکنند با طراوت بزم  
 نکنند با لطافت خلقت  
 از نشاط وصال چشم عدوت<sup>۳</sup>  
 همچو سیماب در کف<sup>۴</sup> مفلوج  
 گر نهی دولت آزمودن را  
 زین شود سبزه و نبات پدید

[۳۷۵]

- ۱- ب، مل، بر: چوتو      ۲- بر: بقای      ۳- بر: عطا      ۴- لا، بر: پیش  
 ۵- م: حکم      ۶- بر: بر      ۷- لا: تازه دولت ز جود تو      ۸- بر: :  
 ۹- لا: تن      ۱۰- لا: دست در سنگ و پای در سندان

بزم تو دارد از نعیم اثر<sup>۱</sup>  
 شب قدرست دوستان را این  
 ای برادی چو خانم طایی  
 از مهمّات ملك هر کاری  
 همه تیمارها کنی شادی  
 آن اثرها که تو نمودستی  
 تا ابد منقطع نخواهد گشت<sup>۲</sup>  
 لشکر غور را چو بار دوم<sup>۳</sup>  
 بار دیگر بحرب ایشان داد  
 تو کشیدی بجانب ورساد<sup>۴</sup>  
 همه کوشنده تر ز شیر عربین  
 از فزعشان سمّک راح خواست  
 گفته و کوفته بخنجر و گرز  
 سینه پیل و دیده سیمرغ  
 از بس آواز کوس در هیجا  
 گشت بر<sup>۵</sup> آسمان همی کروکور  
 بشت هامون ز تیغ پر الماس

رزم تو دارد از ججیم نشان  
 روز بدرست دشمنان را آن  
 وی بمردی چو رستمِ دستان  
 که فرستد ترا بدان سلطان  
 همه دشوارها کنی آسان  
 در مصاف قراجه و خاقان  
 سهم<sup>۶</sup> تودر<sup>۷</sup> عراق و ترکستان  
 در سر افکند بخت بد عصیان  
 پادشاه جهان ترا فرمان  
 لشکر<sup>۸</sup> ائبه و سپاه گران  
 همه جوشنده تر ز پیل دمان  
 تا شود چون سمک در آب نهان  
 سفته و دوخته<sup>۹</sup> بتیر و سنان<sup>۱۰</sup>  
 زهره شیر و مهره ثعبان  
 وز بس آتار گرد در میدان  
 گوش بهرام و دیده کیوان  
 روی گردون ذکر دچون<sup>۱۱</sup> قطران

۱- بر: خبر ۲- مل: شد ۳- بر: رسم ۴- م: از ۵- بر: دویم  
 ۶- لا: در ساز؛ م، س، ب: ورساز؛ د: دزسان؛ بر: برزم و دادی ساز. تصحیح قیاسی  
 است ۷- بر: لشکری ۸- مل، س، لا، ب: توخته؛ بر: سوخته  
 ۹- م: کمان ۱۰- لا، م: در ۱۱- د: پر

در زمین و هوا<sup>۱</sup> زهول و فزع  
 ملك غور چون بدید ترا  
 چون برو بسته بود راه خلاص  
 و آنکه اورا هر آنچ فرمودی  
 گر نبودی کمال رحمت تو  
 زین نکوتر که توهی سازی<sup>۲</sup>  
 ای ز مدح تو خاطر جبلی  
 او ترا بنده ییست طاعت دار  
 گفته شکرت بلفظ شکر بار  
 دوزبان نیست گرچه هست اورا  
 و رچه بدعهد نیست چون گل هست  
 گر بُری چون قلم سرش نکند  
 تا بود خاک و باد و آتش و آب  
 جاودانه چو<sup>۳</sup> این چهار گهر  
 نیکخواهت همه ملوک زمین

ماهی و ماه خیره و حیران  
 شد پیاده زاسب و خواست امان  
 بست با تو بتازگی پیمان  
 همه را کرد بنده وار ضمان  
 يك تن از لشکرش نبردی جان  
 در جهان کار ساختن نتوان  
 چون جبل پر جواهر الوان  
 او ترا چاکریست مدحت خوان  
 بسته چون نی بخدمت تو میان  
 در ثنای تو صنعت دو زبان  
 بمدیحت چو گل گشاده دهان  
 قلم مدح تو بُری ز بنان  
 با غبار و دم و بخار و دُخان  
 در زمانه بکام خویش بمان  
 در پناهت همه صدور زمان

بخت تو در حمایت اقبال

نفس تو در رعایت یزدان<sup>۴</sup>



۱- م: سما ۲- بر: همی سازی ۳- د: جاودان همچو ۴- این بیت در «ب» نیست

## ۱۱۹- مدح فلک الدین امیر طلی باریک

بعر هزج مثنی مکفوف محذوف

مفعولٌ مفاعیلُ مفاعیلُ فاعولن

(۵۶) المنه لله که سپهدار خراسان  
از حضرت اعلیٰ بهرا<sup>۱</sup> آمد و گشتند  
خورشید زمین مایه تمکین فلک دین<sup>۲</sup>  
صدری که نیاررد چنو<sup>۳</sup> گردش افلاک  
چون ابر بهارست برادی گه مجلس  
ای گشته عَلم جاه تو بر جامه دولت  
آن چیست ز انواع بزرگی که ندادست  
روزی که کنی جنگ شود طلعت خورشید [۳۸۰۰]  
هستند ملوک و امرای همه عالم  
محتاج باقبال تو چون روز بخورشید  
نشگفت گراز حرص فنا کردن اعدا

خرم دل و خندان لب و خوش طبع و تن آسان  
احرار دل آسوده و اشرار هراسان  
آن صدر فلک قدر ملک فر<sup>۴</sup> ملک سان<sup>۵</sup>  
میری که نیرورد چنو<sup>۶</sup> جنبش ارکان  
چون شیر عریست ز مردی گه میدان  
وی کرده رقم نام تو بر نامه ایمان<sup>۷</sup>  
بی بدرقه جهد تو آن را بتو یزدان  
از گردش اسب تو چون صورت کیوان  
هستند صدور و کبرای همه گیهان  
مشتاق بدرگاه تو چون باغ بیاران<sup>۸</sup>  
آهن شود از غایت اقبال تو در کان

(۵۶) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر ۱- لا، د : هرا (= هرات) ؛ س : هراة ؛

م، بر : هری ؛ ب، مل : هرات ۲- ب : فلک الدین ۳- بر : ملک حق

۴- ب : آن صدر فلک قدر ملک ملک سلیمان ۵- مل : چواو ۶- لا، ب، بر : بریدی

۷- س : ایوان ۸- سه بیت اخیر در دو نسخه لا، بر نیست

بی واسطه آلت ارباب صناعت  
 ای رزمگه و بزمگهت خصم و ولی را  
 آن وقت که رفتی ز خراسان سوی خوارزم  
 از قوت و قدرت همه چون حیدر کَرار  
 در دولت تو پای نهاده همه بر چرخ  
 هریک که حاجت بسر نیزه و شمشیر  
 در<sup>۳</sup> شوخی و نا باکی<sup>۴</sup> ایشان گه پیکار  
 گشتند ملایک بسما بر همه نظار<sup>۵</sup>  
 کردند بتأیید<sup>۶</sup> تو جنگی که ز وصفش<sup>۷</sup>  
 گر چه بعدد بود کم از لشکر دشمن<sup>۸</sup>  
 رفتند از آنسان بهزیمت که نیاید<sup>۹</sup>  
 انبوهی لشکر نکند سود چو گردد  
 شاهی که فزونست کنون دولت و ملکش<sup>۱۰</sup>  
 تمکین تو بفزاید ازین پس چو بکردی<sup>۱۱</sup>  
 ای ملک ز تو روشن و ملت<sup>۱۲</sup> ز تو<sup>۱۳</sup> تازه

شمشیر و سنان و تبر و ناچخ و پیکان  
 چون هاویه هایل و چون روضه رضوان  
 بالشکر آراسته در خدمت سلطان  
 و ز صولت و سورت<sup>۱</sup> همه چون رستم دستان  
 در<sup>۲</sup> طاعت تو دست بشسته همه از جان  
 سنبنده خارا و شکافنده سندان  
 در چستی و چالاکی ایشان گه جولان  
 ماندند خلاق بزمین بر همه حیران  
 گرزنده<sup>۳</sup> بدی خیره شدی خاطر سحبان<sup>۴</sup>  
 اجرام فلک بر گشجریک بیابان<sup>۵</sup>  
 در وهم<sup>۶</sup> حکیمان مهندس صفت آن  
 بسته ره<sup>۷</sup> اقبال و گشاده در خذلان  
 از دولت اسکندر و از ملک سلیمان  
 در خدمت او هر چه ترا بود در امکان<sup>۸</sup>  
 چون چرخ زسیاره و چون باغ زیریحان

۱- مل، د، م، بر: صورت ۲- بر: وز ۳- بر: وز ۴- مل، م، بی باکی

۵- مل، س: ناظر ۶- م: ز تأیید ۷- مل، س: بوصفش ۸- بر: حسان

۹- بر: همه لشکر دشمن ۱۰- لا: گرچه بعدد بود همی لشکر دشمن

ز اجرام فلک برتر و از دریگ بیابان ۱۱- بر: که نیایند دگر بار ۱۲- لا: وصف

۱۳- بر: در ۱۴- بر: دولت ملکش ۱۵- بر: که بکردی ۱۶- بر: ز امکان

۱۷- لا: دولت ۱۸- بر: بتو

بودند در آن عهد که بودی تو بخوارزم  
 چون روز بد آثار ندانست همی کس  
 يك قوم ز یسرداری<sup>۱</sup> او باش بفریاد  
 لیکن همه تشویش بدل گشت بتنویش<sup>۲</sup>  
 گشتند کنون ایمن و فارغ؛ بحضورت<sup>۳</sup>  
 وز فرّ قدومت ضعفا را فرج<sup>۴</sup> آمد  
 ز آن پیش که شد رایت منصور تو پیدا  
 هستند ترا لاجرم امروز رعیت  
 ای خلق زمین سغبه<sup>۵</sup> تو از سر اخلاص<sup>۶</sup>  
 مدّاح قدیمت جبلی داشت ز مدحت  
 گوید بهمه جای دعای تو چو تسبیح  
 گشتست بالطف تو ناخواسته مخصوص  
 بر مدحت تو هست چنان چیره که بودست  
 تاجر غ<sup>۷</sup> نباشد بکم آزاری بنجشك<sup>۸</sup>  
 پیوسته هوا خواه تو بساد اختر میمون  
 دور از توهمه اهل هری بی سر و سامان  
 اشراف ز ارذال و نه اجلاف<sup>۹</sup> زاعیان  
 يك قوم ز بسیاری پر خاش بانفان  
 چون موکب عالیت در آمد بخراسان  
 از<sup>۱۰</sup> طایفه مفسد و از زمره فتنان  
 از نیم تو گشتند عوانان همه پنهان  
 مولا و دعاگوی وهوا خواه و ثنا خوان  
 وی چرخ برین بنده تو از بن دندان  
 طبعی ز صفا بر صفت چشمه حیوان  
 خواند بهمه وقت ثنای تو چو قرآن  
 ز آنست باوصاف تو آراسته دیوان  
 بر مدحت عمزاده هم نام تو حسان  
 تا مور نباشد بستمکاری ثعبان  
 همواره نگهدار تو بساد ای زرد منان



- ۱- س: اخلاف؛ بر: اشراف اراذل را اجلاف زاعیان  
 ۲- درهمه نسخ بیدادی  
 ۳- بر: بشادی  
 ۴- بر: فارغ و ایمن  
 ۵- د: م؛ ز: حضورت  
 ۶- د: آن  
 ۷- بر: فرح؛ مل: مدد  
 ۸- بر: محنت؛ سایر نسخ: قسمت  
 ۹- م: بر: شیعه  
 ۱۰- د: اخلاق  
 ۱۱- م: چرخ؛ لا: جزع  
 ۱۲- مل، بر، لا، س، م، پ: گنجشك

۱۲۰- مدح وزیر مؤید الاسلام مجد الملک ابو المعالی

ضیاء الدین مودود احمد عصمی

بحر مجتث مثنی مخبون اصلم

مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعان

(\*) سپاس از ایزد<sup>۱</sup> کآمد بشارت از غزنین  
 ابو المعالی مودود احمد عصمی  
 مؤیدی که ز قدر و ز خلق<sup>۲</sup> او جویند  
 چهار گوهر و نه چرخ و هفت سیاره  
 چنؤ<sup>۳</sup> نیند محروم دستگیر و معیل  
 ملک بمدحت او<sup>۴</sup> در سما گشاده زبان<sup>۵</sup>  
 ایا بنزد تو دانش چو ناصح<sup>۶</sup> تو عزیز  
 براوج<sup>۷</sup> چرخ نکو خواه و بدسگال ترا  
 زبس که عون ستم دیدگان کنی بگذشت  
 ز جود تو فضلارا فراغت یست تمام  
 بصحت تن صدر اجل ضیاء الدین  
 که وقت خشم چونارست و گاه حلم چو طین  
 شرف سپهر ائیر و لطف بهشت برین<sup>۸</sup>  
 بصد هزار قرائش نیاورند قرین  
 چنؤ<sup>۹</sup> نیابد مظلوم پایمرد و معین  
 فلک بخدمت او بر<sup>۱۰</sup> زمین نهاده جبین  
 ایا<sup>۱۱</sup> بچشم تودنیا چو حاسد تومهرین<sup>۱۲</sup>  
 همی ذخیره نهد مهر مهر و کدوان کین  
 ترا ز دعوت ایشان محلل ز علین<sup>۱۳</sup>  
 وجود تو علما را کرامت یست مبین<sup>۱۴</sup>

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، ج، مل، بر ۱- س، مل : سپاس ایزد ۲- لا، بر :  
 زخلق و زقدر ۳- این بیت در نسخه «ج» نیست ۴- مل : چواو ۵- لا :  
 به بیند ۶- لا : تو ۷- م : دهان ۸- لا : در ۹- بر : ناصح چو دانش  
 ۱۰- بر : ویا ۱۱- مل، س : کمین ۱۲- د : چواو ج ؛ بر : باو ج ۱۳- بر : بخلد علین  
 ۱۴- شش بیت اخیر از نسخه ج افتاده است .

چهار چیز ز مهر و ز کین تست معد  
 ثوابهای جزیل و عقابهای<sup>۲</sup> الیم  
 ایا کشیده قضا در<sup>۳</sup> مخالف تو کمان  
 کنون که شد طرف کوهسار پر لاله  
 بیوی گونهٔ نسرين و لاله هر ساعت  
 معطرست ز ريحان چمن بمشك تـتـار  
 هوا<sup>۴</sup> شدست ز ژاله چو دیدهٔ فرهاد  
 دهان سوسن آزاده ده زبان آمد  
 درخت بيد سراسر همه زبان شد باز  
 چو نيست مفلس شيدا شکوفهٔ زيبا  
 چراست دیده پر آب اين چو مفلس شيدا  
 ايا بعافيت و صحت تو خرم و شاد  
 بدانگهی که ببالين بستر<sup>۱۲</sup> از تب وضعف  
 ز بي قراری گفتي که داشتند بشب  
 نکاييتي<sup>۱۴</sup> که ترا از چهار طبع<sup>۱۵</sup> رسيد

[۳۸۵۰]

محب و خصم ترا در بهشت<sup>۱</sup> و در سجين  
 شرابه‌ای طهور و عذابهای مهين  
 ايا<sup>۴</sup> گشاده اجل بر<sup>۵</sup> معادی تو کمين  
 کنون که شد کنف چو بيار پر نسرين  
 شراب تلخ همی خور ز دست لعبت چين  
 موشحست ز باران سمن<sup>۶</sup> بدر ثمين  
 زمين شدست ز لاله چو چهرهٔ شيرين  
 ز حرص آنک سر ايد نـسـاي فروردین<sup>۸</sup>  
 ز بهر آنک<sup>۹</sup> برايام دی کند نفرين<sup>۹</sup>  
 چو نيست عاشق مسکين بنفشهٔ مشکين  
 چراست جامه کبود آن چو عاشق مسکين<sup>۱۰</sup>  
 صدور اهل زمان و ملوک روی<sup>۱۱</sup> زمين  
 سر تو بود ملقا<sup>۱۲</sup> تن تو بود رهين  
 زخار و خار ز ن و مرد بستر و بالين  
 متابعان<sup>۱۳</sup> ترا کرده با چهار آيين<sup>۱۷</sup>

- ۱- س : ججيم ؛ مل : نعيم  
 ۲- س ، م : عذابهای  
 ۳- بر : بر  
 ۴- بر  
 ۵- لا ، بر : در  
 ۶- ب : شمن  
 ۷- س ، مل :  
 ۸- لا : ز حرص آنک برايام وی کند نفرين  
 ۹- مل ، س : کند تحسین . اين بيت در لا نيست  
 ۱۰- بيت اخير در نسخهٔ مل نيست  
 ۱۱- د : اهل  
 ۱۲- ج : بالين و بستر  
 ۱۳- مل : قرين و  
 ۱۴- بر : شکاييتي ؛  
 ۱۵- لا : چرخ  
 ۱۶- لا : مخالفان  
 ۱۷- لا : آيين



چو شمع سینه حریق و چو چنگ ناله حزین  
 زانده تو بخون رویشان چو لاله عجبین<sup>۲</sup>  
 چو گل گشاده دهنها بگفتن آمین  
 ز اشك کرده مرصع بانجم و پروین  
 شرابها چو غساق و طعامها غسلین<sup>۳</sup>  
 کنون چو لفظ توشد عیش تلخشان شیرین  
 بمورد<sup>۴</sup> خبر صحت تو از غزنین  
 زند ز شادی آن صد هزار نعره چنین  
 دهد بتحقه بدو<sup>۵</sup> پرخویش روح امین  
 کند صدف دهنش را بهدیه در آگین  
 برو<sup>۶</sup> نثار کند عقد خویش حورالعین  
 عجب نباشد اگر بندد از طرب آذین<sup>۷</sup>  
 خدای عزّ وجلّ یک لطیفه داشت درین<sup>۸</sup>  
 در اصطناع تو معلوم خلق را بیقین

چو ابر دیده بر آب و چونیل چهره<sup>۱</sup> کبود  
 چو لاله سوخته دلشان زنا توانی تو  
 چنان چنار<sup>۲</sup> بر آورده دستها بدعا  
 زرنج بد<sup>۳</sup> همه رخهای زرد چون مهتاب  
 همی شد<sup>۴</sup> از الم و غم بجم و کام اندر  
 کنون چورای<sup>۵</sup> توشد روز تیره شان<sup>۶</sup> روشن  
 خدای اهل هری را حیات دیگر داد  
 سزد که در رحم هر زنی که دارد حمل  
 گراین خبر کند اندر سما مبشر<sup>۷</sup> فاش  
 گراین<sup>۸</sup> بشازت میمون برد بیحرم محیط  
 و گر<sup>۹</sup> ارساند این مژده را بدار سلام  
 بجنت اندر رضوان رضای جدّ ترا  
 اگر چه شخص عزیزت دریغ<sup>۱۰</sup> بود برنج  
 که شد بواسطه آن عقیدت سلطان

- 
- ۱- لا: جامه ؛ ب: دیده      ۲- این بیت در نسخه «ج» نیست      ۳- لا، بر: چنار و ار  
 ۴- لا، ب: زرنج تو؛ مل، س: زرنج دل؛ م: زرنج و بو؛ بر: زرنج درد تو رخهای زرد  
 ۵- بر: همیشه      ۶- م: شرابشان چو غساق و طعامشان غسلین؛ بر: ... طعامها چو  
 غسین؛ د: ... طعامشان غسلین. این بیت در «ج» نیست      ۷- م: روی  
 ۸- بر: تیرشان      ۹- م، س: چو عیش توشد لفظ      ۱۰- بر: بمو کب  
 ۱۱- م: فرشته      ۱۲- لا، بر: برو      ۱۳- د، بر: در این؛ ج: ورین      ۱۴- ج:  
 اگر      ۱۵- س، مل، م: بدو      ۱۶- مل، س، م، بر: آیین      این بیت  
 در نسخه «ج» نیست      ۱۷- بر: رفیق      ۱۸- بر: برین

چه چیز بود که او با تو اندرین مدت      همی ز بنده نوازی نکرد در هر حین  
 گهی ز بهر علاج مزاج تو کردی      علی العموم طیبسان خاص را تعیین  
 گهی رعایت حق ترا فرستادی      ز پیش خویش بر تو خواص راهمکین<sup>۱</sup>  
 کراست نزد وی از خلق عالم این امکان      کراست پیش وی از نسل آدم این تسکین<sup>۲</sup>  
 همیشه تا نبود شیر طعمه رو باه      مدام تا نکند کبک دیده شاهین  
 زمانه باد بتأیید دولت تو ملی<sup>۳</sup>  
 ستاره بار بتخلید نعمت تو ضمین

۱۶۶۱- «رح وزیر هزید الاله» «بعد الملك ضیاء الدین

ابن الیغالی» «ورد اسعد و صمی

بحر مجتث مشن مخبون محذوف

مفاعن فعلائن مفاعلن فعلن

(\*) خدای عز و جل را در آشکار و نهان      لطایفیست کز آن غافلند خلق جهان<sup>۱</sup>  
 بهیچ کس نرسد محنتی که در ضمنش      نه منحتی<sup>۲</sup> بود از آفریدگار نهان<sup>۳</sup>  
 اگر چه حادثهای قضاست بی انداز      و گر چه واقعهای سماست بی پایان  
 چه حادثه است<sup>۴</sup> که در وی نه فضل اوست پدید      چه واقعه است که در وی نه لطف اوست عیان

۱- بر: تمکین. این بیت در «ج» نیست      ۲- ج: نزد      ۳- این بیت در بر: لا، ب نیست

۴- د، ج: نشود      ۵- از نسخه «ج» است در سایر نسخ: همیشه      (۶) نسخ: د، لا،

س، م، ب، ج، مل، ر      ۶- لا، مل: کز و غافلند بیرو جوان؛ م، ب: کز آن غافلند بیرو

جوان؛ مل: کز آن غافلند اهل جهان      ۷- لا، ج: نعمتی؛ مل، م، س: راحتی؛ بر:

نه نعمتش      ۸- بر: عیان      ۹- بر: چه حالتست

بس است صورت حال ضیاء دین برهان  
 فساد زلزله اندر بلاد<sup>۱</sup> ترکستان  
 زخون تازه زمین شد چو تخته مرجان  
 همی بسوی جگر بود یازش پیکان  
 شد از فزع متحرک تر از قمر کیوان<sup>۴</sup>  
 که برزدند و بر آمیختند در میدان  
 بنفشه طبری را بلاله نعمان  
 بدیده قصد خدنگ و بسینه میل سنان  
 سوی نشیب شتابنده جسم چون باران  
 ز گرد حمله بروی فلک رسیده<sup>۶</sup> دخان  
 چوشوی زن راتن را<sup>۱۰</sup> طلاق داده روان  
 زخون کشته و رنگ علم چولالهستان<sup>۱۱</sup>  
 ز بهر تقویت کفر و نصرت ایمان  
 ز تیر ایشان تیر فلک چو تیر<sup>۱۲</sup> دهان  
 ظفر فرای و ولایت گشای و قلعه ستان  
 بتیر<sup>۱۵</sup> مهره شکافته در<sup>۱۵</sup> سر ثعبان

محققان را بر صدق آنچه من گفتم  
 بدانگهی که ز تأثیر جنبش دو سپاه  
 ز گرد تیره هوا شد چو پرده انفاس<sup>۲</sup>  
 چنانک یازش آهن بسوی مغناطیس  
 شد از غبار چو کیوان قمر سیه لیکن<sup>۳</sup>  
 تو گفستی از سپر و تیغ برز کو کب و خون  
 ستاره سحری را بقبه خورشید  
 چو قصد تشنه باب و چومیل سفله بمال  
 سوی فراز گراینده روح چون آتش  
 ز نعل باره پشت سمک رسیده شرار<sup>۶</sup>  
 چور و زشب را لب را<sup>۸</sup> وداع کرده نفس  
 ز اوج چرخ<sup>۱۱</sup> برین تا بموج بحر محیط  
 دو لشکر متناقض بکینه بسته میان  
 مبارزانی آلوده سال و ماه بخون  
 هنر نمای و نبرد آزمای و آهن خای  
 بر مخ زهره رباینده از تنِ ضرغام<sup>۱۳</sup>

- ۱- بر، لا: سپاه؛ د: دیار  
 ۲- س، مل، بر: انفاس؛ لا: نقاش  
 ۳- س: پیکر  
 ۴- این بیت در نسخه «ج» نیست  
 ۵- این بیت در لا نیست  
 ۶- مل، لا، س، م، ب: سمک؛ ج: ... به پیش سمک رسیده ...  
 ۷- د: کشیده  
 ۸- د، م: نا؛ ب: پر  
 ۹- د: باء؛ نا  
 ۱۰- س: رود زاوج  
 ۱۱- د و بیت  
 ۱۲- مل: شیر  
 ۱۳- بر: ضیغام  
 ۱۴- بر:  
 ۱۵- م، لا، بر: از  
 به تیغ

که آبکینه و مومست خار و سندان  
 چو ببر زوش<sup>۲</sup> و پلنگ حرون و شیر زیان  
 از آن مصاف عظیم و از آن سپاه گران  
 نجات یافت بفضل مقدر منان  
 و گر چه آفت آن جمع را نبود کران  
 برست از آن همه آفت بر آفت یزدان  
 که بدر اهل زمینست و صدر خلق جهان  
 وجود اوست کمال نتایج ارکان<sup>۳</sup>  
 چو جامه را علمست و چو نامه<sup>۴</sup> را عنوان  
 شکایت فضلا از نکایت حدیثان<sup>۵</sup>  
 و یا ز<sup>۶</sup> طبع لطیف تو چشمه حیوان<sup>۷</sup>  
 یکی چو حاجب خاص تو روز و شب حیران  
 نه بی رضای تو چرخ برین کند دوران  
 ز انتقام تو دوران تو دشمنت چو کمان  
 زمانه رای بلند<sup>۸</sup> ترا برد فرمان  
 هر آنک<sup>۹</sup> بست چو خامه بخدمت تو میان

بزیر ضربت شمشیر و گرز شان گفتمی  
 چو پیل مست و نهنگ دمان و کرگ<sup>۱۰</sup> دلیر  
 از آن بلای بزرگ و از آن گروه سترگ  
 [۳۹۰۰] اجل او حد عالم مؤید الاسلام  
 اگر چه زحمت آن قوم را نبود قیاس  
 بجست از آن همه زحمت بر حمت ایزد  
 ابوالعالی مودود احمد عصمی<sup>۱۱</sup>  
 مکان اوست طراز مفاخر ایام  
 کفایت و هنرش ملک را و دولت را  
 بریده گشت<sup>۱۲</sup> در ایام او بحمد الله  
 ایا ز<sup>۱۳</sup> رای شریف تو چشمه<sup>۱۴</sup> خورشید  
 یکی چو طالب جنس تو سال و مه عاجز  
 نه بی نهای تو روح الامین کند تسبیح  
 خمیده قامت و زه در<sup>۱۵</sup> گلو و رخ زردست  
 ستاره قدر بزرگ<sup>۱۶</sup> ترانهد گردن  
 بسان خامه تو شد عزیز در دست

- 
- ۱- مل : ببر      ۲- بر : روس      ۳- م : احمد عیسی      ۴- ج : اهل  
 ۵- د : امکان      ۶- بر ، لا ، ب : چو جامه را علم و هم چو نامه ؛ ج : چو جامه را  
 علم آمد      ۷- بر : گشته      ۸- ازین بیت تا آخر قصیده از نسخه م ساقط است  
 ۹- لا ، بر : چو      ۱۰- مل : رشحه      ۱۱- لا : روز و شب حیران      ۱۲- لا : بر  
 ۱۳- ج : بلند      ۱۴- ج : بزرگ

اگر موافق تو بگذرد بزندان  
و گر مخالف تو در شود بیستانی  
ایا بگون تو مضبوط ملت احمد  
ترا ز غایله<sup>۳</sup> آن عزیمت هایل  
ملك بواسطه همت تو داشت نگاه  
از آن کریه مقام و از آن سفیه نفر<sup>۴</sup>  
خلاص یافتی و یافتند با تو بهم  
خدای با تودر آن صعب حادثه آن کرد  
ز خاص و عام و وضع و شریف و خرد بزرگ  
بمن نمای کسی در جهان که بی علت<sup>۵</sup>  
هر آنک باشد ویرا طریقه‌های چنین  
من آگهم که چون نفس عزیز تو باقیست  
از آن قبل که نیرزد بچشم تو يك ذر<sup>۶</sup>  
چو جان تست بجای و همیشه باد چنین<sup>۷</sup>  
هر آنک باز رسید<sup>۸</sup> از مصاف همت اوست  
تراست باز در آن بسته روز و شب همت

برو چو بستان گردد ز قرت آن زندان  
برو چو زندان گردد ز خشم آن بستان  
و یا بعون تو مضبوط دولت سلطان<sup>۹</sup>  
ترا ز عارضه آن جماعت فتان  
فلك ببدرقه سیرت تو داد امان  
از آن عیم بلا و از آن مهیب مکان  
باهتمام جمیلت بسی کس از اعیان  
که کرده بودی بایند گانش از احسان<sup>۱۰</sup>  
ز خروبنده و نزدیک و دور و بیر و جوان  
ز تو بوی نرسیدست نعمت الوان  
هر آینه برهد از مضیقه‌های چنان  
فسای خواسته نزدیک تو بود آسان  
همه خزاین بحر و همه دفاين<sup>۱۱</sup> کان<sup>۱۲</sup>  
فریضه باشد بر ما به‌زده دادن جان  
در آنچه خیر کند<sup>۱۳</sup> هر درم که کرد زیان  
که آن رباط همایون کنند آبادان<sup>۱۴</sup>

- ۱- د : این  
۲- چهار بیت اخیر در نسخه «ج» نیست  
۳- د، س : غایله  
۴- س : نظر  
۵- مل، لا، س، ب، بر : که کرده بودی مرشد گانش را احسان  
۶- مل : منت  
۷- مل، بر : یکدر  
۸- بر : ذخایر  
۹- هشت بیت  
۱۰- بازرهید  
۱۱- ط : بازرهید  
۱۲- بر : وزان چه خیر کند ؛ ط : در آنکه سود کند  
۱۳- دو بیت اخیر در نسخه لا نیست  
۱۴- د : این

دو خلقت متفاوت<sup>۱</sup> چنین که داند<sup>۲</sup> کرد  
 ایا ز نعمت تو پر تحف مرا خانه  
 ز چار طبع مرکب جز<sup>۳</sup> ایزد سبحان  
 ویا<sup>۴</sup> ز مدحت تو پر طرف مراد یوان  
 بصد هزار زبان بیشتر همی خوانند  
 ز لفظهای<sup>۵</sup> ترا وصف کرد نتوانم  
 همیشه تا که سمن را کند شکفته بهار  
 شکفته بباد رخ ناصح تو پیوسته  
 ز جاه و عزت و در شرق و غرب صیت و خبر  
 ز جود و بذل تودر بر و بحر<sup>۶</sup> با بلاغت سبحان<sup>۷</sup>  
 همیشه<sup>۸</sup> تا که چمن را کند کشفته خزان  
 کشفته باد دل<sup>۹</sup> حاسد<sup>۱۰</sup> تو جاویدان  
 ز جود و بذل تودر بر و بحر<sup>۱۱</sup> نام و نشان  
 گهی زمانه پیروزی<sup>۱۲</sup> تو خورده قسم  
 گهی ستاره بهروزی تو کرده ضمان

۱۲۲- لغزبان و ستایش طهرالدین عبدالعزیز بن حسینی

بحر هزج مسدس محذوف

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

(※) الا ای گوهر پاکیزه چون جان  
 نسیم خاطرت آرایش باغ  
 ز دیده ذات تو پوشیده چون جان<sup>۱</sup>  
 شمیم عاطرت<sup>۲</sup> آسایش جان

- ۱- بر: متضوب ۲- بر: تواند ۳- مل، س، بر، لا، ب: چو ۴- مل: ایا  
 ۵- در همه نسخ همین است. یا، را ساکن بخوانید ۶- بر: اگر نظیر شوم ۷- شش بیت  
 اخیر در نسخه «ج» نیست ۸- ج: هماره ۹- لا: رخ ۱۰- بر: دشمن  
 ۱۱- د: بحر و بر ۱۲- مل: زیروزی (※) نسخ: د، لا، س، م، پ، ج، مل، بر  
 ۱۳- مقابل انس ۱۴- ب: طره ات

بصنعت چون دم عیسی مریم  
 گهی فرش تو باشد موج دریا  
 گهی بی جامه فراشی بصحرا  
 گهی خواب آوری در چشم تر گس  
 نخندد بی بشارت تو گلزار  
 بسیرت گر نه ای چون روی دلبر  
 چرا همواره باشی عالم آرای  
 اگر وقتی باطراف<sup>۲</sup> عراق  
 چه باشد گر رسانی خدمت من  
 اجل عبدالعزیز بن حسین آنک  
 سرافرازی که رای وراثت اوست  
 ز بیم این<sup>۳</sup> مسخر خصم طاعی  
 ایسا هرگز نیاورده نظیرت  
 از آن گاهی که از درگاه اعلی<sup>۴</sup>  
 بدیدار تو مشتاقند احباب  
 گهی چون سوخته عودند از اندوه<sup>۵</sup>  
 ز ذکر خوب تو خالی نبودست

بصفوت چون کف موسی عمران  
 گهی عرش تو باشد اوج کیوان  
 گهی بی خامه نقاشی بیستان  
 گهی تاب افکنی<sup>۱</sup> در زلف ریحان  
 نگریسد بی اشارت تو باران  
 بنسبت گر نه ای چون<sup>۲</sup> زلف جانان  
 چرا پیوسته باشی عنبر افشان  
 گذر باشد ز اکناف<sup>۳</sup> خراسان  
 بمولانا ظهیر دین<sup>۴</sup> یزدان  
 افاضل راست زواعزاز و احسان<sup>۵</sup>  
 چو مهر روشن و مهر سلیمان  
 ز فر آن<sup>۶</sup> منور ملک گیهان<sup>۷</sup>  
 مسیر انجم و تأثیر ارکان<sup>۸</sup>  
 بدان حضرت شدی بر حکم فرمان  
 باقبال تو محتاجند اعیان  
 گهی چون ساخته عودند از افغان  
 درین مدت مبارک لفظ سلطان

۱- لا، بر: آوری ۲- د، ج: از ۳- ج: اکناف ۴- ج: اطراف ۵- ج،  
 لا، مل، بر، م، ب: ظهیر الدین ۶- لا: اکرام ۷- این بیت در نسخه «ج» نیست  
 ۸- م: او ۹- این بیت در نسخه ج نیست ۱۰- بر:  
 ۱۱- م، مل، م: عالی ۱۲- ج: اندوه

گر او دارد گرامی تر ز جانت      بجانت گر مرا آید<sup>۱</sup> عجب ز آن<sup>۲</sup>  
 ز بهر آنک شد در دولت او      بسی مشکل ز تدبیر تو آسان  
 کفایت کردی او را پیش ازین عهد      بعهد اندک<sup>۳</sup> اشغال فراوان  
 ترا این حق بروبس کز سمرقند      برون آمد بگفتار<sup>۴</sup> تو خاقان<sup>۵</sup>  
 الا تا از فلک دورست هامون      الا تا با ملک ضدست شیطان  
 دعای تو ملک را باد پیشه  
 برای تو فلک را باد دوران

۱۷۲- در مدح معین الدین و نهیت نزویج او

بحر مجتث مثنی مخبون اصلم

مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلن

(۱۱) ایا متابع رایت ستاره روشن      ایا<sup>۶</sup> مسخر حکمت زمانه توسن  
 معین دین رسول و عزیز جمع ملوک<sup>۷</sup>      که افتخار زمینی و اختیار زمن  
 عنایت تو کند خاک تیره را روشن<sup>۸</sup>      سعادت تو کند سنگ خاره را گلشن  
 زمانه صدر بزرگ ترا برد سجده      ستاره قدر بلند ترا نهد گردن

۱- م: باشد؛ ب: آمد      ۲- دوبیت اخیر در «لا» نیست      ۳- لا، ب: آنک؛ بر:

آنکه      ۴- مل: ز گفتار      ۵- سه بیت اخیر در نسخه ج نیست

(۱۲) نسخ: د، لا، س، م، ب، ج، مل، بر      ۶- بر: و یا      ۷- بر: معین دین و عزیز

رسول و جمع ملوک      ۸- م: صافی



ایا ز خدمت تو قدر من چو چرخ برین  
 ثنا و شکر تو گویم همی بهر موضع  
 اگر چه يك دلم اندر هوای خدمت تو  
 اگر بر آری مقصود من بموجب آن  
 بدولت تو شود زهر عیش من شکر<sup>۳</sup>  
 اگر چه تو بهمّات ملك مشغولی  
 بهر دو روزی بی آنك گفتمی سخنی  
 کنون ز بهر تقاضای خدمت سلطان  
 نداشت باید چون خاک خوار<sup>۵</sup> کار کسی<sup>۶</sup>  
 تو آگهی که مرا این قدر قناعت هست  
 ولیکن از همه خلق جهان توبه دانی  
 همیشه تا نبود مشکِ سوده چون آن گشت

ویا ز مدحت تو لفظ من چو درّ عدن  
 وفا و مهر تو جویم همی بهر مسکن  
 در آفرین و مدیح تو نیستم يك تن  
 که هست خلق جهان را در اصطناع تو ظن<sup>۲</sup>  
 بهمت تو شود خار بخت من سوسن  
 گرت مراد بود کار من کنی روشن  
 ز خاصه تو همی خلعتی رسید بمن  
 همی بگویم هر روز صد هزار سخن<sup>۴</sup>  
 که او ندارد جز خاک در گه تو وطن<sup>۷</sup>  
 که بر<sup>۸</sup> متاع غرور جهان کشم دامن  
 که سخت ناخوش باشد شماتت دشمن  
 همیشه<sup>۹</sup> تا نبود سیم ساره چون آهن

موافقت را از دهر بهره باد نشاط

مخالفت را از چرخ برخ باد حزن



- 
- |                                   |             |                 |                        |
|-----------------------------------|-------------|-----------------|------------------------|
| ۱- ج : ایا                        | ۲- بر : فن  | ۳- بر : چو شکر  | ۴- سه بیت اخیر در نسخه |
| ج نیست                            | ۵- مل : خار | ۶- بر : آنکس را | ۷- بعد از این بیت      |
| تا آخر قصیده از نسخه س افتاده است | ۸- مل : در  | ۹- م ، ج : مدام |                        |

## ۱۲۴- مدح ضیاء الدین هارون

بحر خفیف مخبون اصلم

فاعلاتن مفاعلن فع لن

بر مراد ضیاء دین هارون	(*) باد پیوسته گردش گردون
کوه در معرکه شود هامون <sup>۱</sup>	نامداری که زیر ضربت او
نه چو بخشنده دست او جیحون	نه چو رخننده رای او خورشید
با سنانش هوا ز جان قارون	بسا بنانش زمین ز زر مفلس
وی ز تیغ تو شرزه شیر زبون	ای ز گرز تو زنده پیل اسیر
دوستدار تو دوات میمون	نیکخواه تو اختر مسعود
رایت دشمنان تُست نکون	رتبت دوستان تُست بلند
چون صدف پر زلزلوه مکنون	ای ز مدح تو خاطر جبلی
چشم او هر زمان چو چشمه خون	شود از اشتیاق خدمت تو
آمدی پیش خدمت تو کنون	گر نه دور از تو ناتوان بودی
نایب خاص تو ز بند برون	گر کند باقی حوالت او
در مدیح تو شعر دیگرگون	تا بود زنده هر زمان گوید

باد جان موافقت مسرور

باد طبع مخالفت محزون

(\*) نسخ : د، لا، س، م، ب، مل، بر  
 ۱- بر : معجون

۱۲۵ = مدح معزالدين والدنيا برهان امير المؤمنين ابو العارث

سنجر بن ملكشاه ملجوفی

بحر هزج مثنی سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) بطبع خوش بصدق دل بطوع تن بهر جان

بزرگ و خرد و خاص و عام و وحش و طیر و انس و جان

همی خواهند پیوسته بقای ملکت<sup>۱</sup> خسرو

همی گویند همواره دعای دولت<sup>۲</sup> سلطان

خداوند جهان سنجر که آمد ملک و ملت را

بقای او چو دل را دین وجود او چو تن را جان

محمد خلق و یحیی صدق و موسی دست و عیسی دم

سکندر ملک و خضر الهام و آصف رای و جم فرمان<sup>۳</sup>

خداوندی که داد او را اله العالمین گیتی

عدو بندی که خواند او را امیر المؤمنین برهان<sup>۴</sup>

جهان داری که گرهر گز<sup>۵</sup> اجازت یافتندی زو

بدندی سال و مه فغفور و رای و قیصر و خاقان

(\*) نسخ : د، س، م، ب، مل، بر

۱- م : دولت

۲- م : ثنای حضرت

۳- نسخه «بر» بدون واو عطف است

۴- بر : کیهان

۵- بر : که هر کس کو

یکمی در مجلس ساقی دوم<sup>۱</sup> در موکبش حاجب

سوم<sup>۲</sup> در لشکرش چاوش چهارم<sup>۳</sup> بر درش<sup>۴</sup> دربان

شهنشاهی که بروجہ<sup>۵</sup> خراج آرند نزدیکش

رعیت وار هر هفته بنوی حمل دیگرسان

سفیر شاه قسطنطین رسول کدخدای چین<sup>۶</sup>

برید والی غزنین امین<sup>۷</sup> خسرو کرمان

ز خاک تیره بخت او نماید دوحه<sup>۸</sup> طوبی

ز سنگ خارہ جود او گشاید چشمه حیوان

گہ از ششیر او باشد فزع در حدّ چالندر

گہ از پیکان او باشد جزع در خاک<sup>۹</sup> ترکستان

بفتح آمد چو اسکندر بقرآمد چو افریدون

بملک آمد چو کیخسرو بعدل آمد چو نوشروان

معاز الله خطا گفتم که زبید این چهار او را

عماری دار و خوانسلار<sup>۱۰</sup> و خدمتکار و مدحت خوان

زیم زخم<sup>۱۱</sup> او ز نهار خواه آیند پیش او

بروز جنگ سیمرغ و پلنگ و ضیفم و تعبان

۱- مل، س، ب: یکی؛ بر: در اول مجلس ساقی ۲- مل، س، بر، م، ب: یکی

۳- مل، س، بر، م، ب: یکی ۴- مل، س، بر، م، ب: بر در گمش ۵- س، مل:

در دوران ۶- مل: دین ۷- مل، س: امیر ۸- م: روضه

۹- م: در ملک؛ مل، س: در حد ۱۰- مل، س، مل: خوانسلار؛ م: خانسلار

۱۱- م: رمج

نهفته دیده در چنگل نشانده بچه بر گردن  
نهاده زهره بر تارك گرفته مهره در دندان

الا ای خسروی کز بیم رمح اژدها شکلت  
کشف وار اژدهای چرخ در خارا شود پنهان  
کند الهامت احکام منجم را همی باطل  
کند اقبالت اقوال مقوم را همی بهتان

زدست خویش هر بنده که بنشاندی در اقلیمی  
ز مشرق تا حد مغرب ز ایران تا در توران  
جهانگیر است گردنکش<sup>۱</sup> سپهداریست<sup>۲</sup> سلطانوش<sup>۳</sup>  
خداوندیست با افسر شهنشاهیست با امکان<sup>۴</sup>

بزیر گام به<sup>۵</sup> رفتار سندان سم کمیت تو<sup>۶</sup>  
چومه زانگشت پیغمبر بدو نیمه شود سندان  
کنند اجرام سیاره ترا خدمت گه جنبش  
برند افلاك دواره ترا طاعت گه دوران<sup>۷</sup>

باعجاز دعاگر شد سمر عیسی<sup>۸</sup> بن مریم  
باعجاب عصاگر شد مثل موسی<sup>۹</sup> بن عمران  
سنانت را گه رزمست اعجاب عصای این  
بنانت را گه بزمست اعجاز دعای آن

۱- ب : سلطانوش      ۲- د : جهانداریت      ۳- ب : گردنکش      ۴- د :

فرمان . دوازده بیت اخیر از نسخه بر افتاده است      ۵- س، د، بر : خوش ؛ ب، مل : مه

۶- بر : او      ۷- س : فرمان

تو آنی کز بنی آدم نظیرت نافرید ایزد  
 نه مثلت پرورید<sup>۱</sup> انجم نه شبهت آورید ارکان  
 کشد در دیده جوza غبار جیش تو گردون  
 کند در ساعد حورا نعل رخس تو رضوان  
 همی آرند پیوسته ز بهر جشن<sup>۲</sup> تو پیدا  
 همی زایند<sup>۳</sup> همواره ز بهر بزم تو آسان<sup>۴</sup>  
 عمل نخل و رطب نخل و بریشم کرم و مشک آهو  
 دُر در دریا و زر خارا و شکر نال و گوهر کان  
 اگر ایزد<sup>۵</sup> ترا دادست منشور همه دنیا  
 و گر یزدان<sup>۶</sup> ترا کردست دارای همه گیهان  
 مبر هر گز گمان کاند از دل بودست تارفته<sup>۷</sup>  
 شَطَط در<sup>۸</sup> داده ایزد غلط بر کرده یزدان<sup>۹</sup>  
 اگر امر ترا دارد بکوه اندر کشف طاعت  
 و گر حکم ترا آرد<sup>۱۰</sup> بیحراندر صدف عصیان  
 زمین طاعت و از شومی عصیان تو گردد<sup>۱۱</sup>  
 حجر بر پشت آن حله گهر در خلق این<sup>۱۲</sup> پیکان  
 ایا شاهی که گر بر<sup>۱۳</sup> بیشه افتد عکس شمشیرت  
 شود همرنگ شیر<sup>۱۴</sup> شیرزه در پستان<sup>۱۵</sup>

۱- س: آفرید ۲- م: مل: جیش ۳- بر: آرند ۴- بر: طبع تو پنهان  
 ۵- س: یزدان ۶- س، ب: ایزد ۷- م، س، م: ب: یارفته؛ د: بر: نرفته ۸- بر: بر  
 ۹- دو بیت اخیر در نسخه مل نیست ۱۰- مل: دارد ۱۱- بر: ... شومی عصیان تو بر گردد  
 ۱۲- م: او ۱۳- د، م: در ۱۴- مل: سبزه شیر؛ بر: شیر پرده ۱۵- بر: نستان

اگر من بنده پیش تخت اعلیٰ<sup>۱</sup> قربتی<sup>۲</sup> یابم  
بمداحی بر آن<sup>۳</sup> سیرت<sup>۴</sup> که پیش مصطفیٰ حسان

مرا در دست پیروزی نشانند اختر میمون

مرا از دست بدروزی رهاند ایزد منان

الا<sup>۵</sup> تا تازه<sup>۶</sup> گرداند چمن را ابر در آگین

الا<sup>۵</sup> تا زنده<sup>۷</sup> گرداند سمن را باد مشک افشان

ز فرّ همت<sup>۸</sup> تو باد دولت تازه سال و مه

ز فتح رایت تو باد ملت زنده جاویدان

فکنده بخت بُرنای تو سایه بر همه<sup>۹</sup> عالم

نهاده تخت والای تو پایه بر سر کیوان

۱۲۶- مدح برهان امیرالمؤمنین سلطان ابو العارث صخر بن ملک شاه

بحر رمل مشن محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) بر<sup>۱</sup> بلاد شرق و غرب و در دیار کفر و دین

در حدود روم و هند و در بقاع ترك و چین

۱- بر: عالی ۲- م: تربیت ۳- مل، س، م: بدان ۴- بر، م، ب: صورت

۵- م: ایا ۶- مل: زنده ۷- مل: تازه ۸- بر: دولت ۹- بر: سر

(\*) نسخ: د، س، م، ب، مل، بر؛ ترتیب ابیات این قصیده در نسخه‌ها مختلف با اختلاف

بسیارست ۱۰- م: در

هست نافذ امر دارای همه خلق جهان

هست مطلق حکم سلطان همه روی زمین

بادشاه انس و جان سنجر خداوند جهان

شهریار داد و دین برهان میر مؤمنین<sup>۱</sup>

خسروی کز بس که دست او بیخشد روز بزم

گوهر مکنون و زرّ خالص و درّ ثمین

زایر و مدّاح و سایل را ازو باشد مُقیم<sup>۲</sup>

همچو بحر و کوه و کان جیب و کنار و آستین

بسته امرش را میان<sup>۳</sup> و داده رایش<sup>۴</sup> را عنان

برده تختش<sup>۵</sup> را نماز و گشته حکمش را رهین

خسروان شرق و غرب و والیان بحر و بر

قاهران جنّ و انس و سایسان<sup>۶</sup> ملک و دین

دولت برهان عیسی با بنان او عدیل

صولت ثعبان موسی با سنان او قرین

دوستان را ز آن همی حاصل شود عمر دراز

دشمنان را زین همی باطل شود سحر مبین

هست گیتی خدمت ویرا<sup>۷</sup> برغبت مستعدّ

هست گردون دولت ویرا بطاعت مستکین<sup>۸</sup>

۱- در همه نسخه‌ها، برهان امیر المؤمنین ۲- م، مل : مدام ۳- م : جهان

۴- مل، بر : حکمش‌ها ۵- م : بختش ۶- مل، بر، س، ب : سایلان ۷- مل،

بر : اورا ۸- ب : اورا برغبت مستکین ؛ مل، بر : اورا بطاعت..



جنبش این نیست بی فرمان او در هیچ حال  
گردش آن نیست بی پیمان<sup>۱</sup> او در هیچ حین

و ر معاذ الله جزین باشد، هراس و باس او  
بر کند اجرام از آن و بگسلند<sup>۲</sup> ارکان ازین<sup>۳</sup>

بر فلک روز و شب از تیر غلامانش<sup>۴</sup> بود  
گاو را سفته سُرُو<sup>۵</sup> و شیر را خسته سرین

گردد از زخم خدنگ او چو بر دارد کمان  
گردد از نوک سنان او چو بگشاید کمین

مهره چون زنبور خانه در سر مار شکنج<sup>۶</sup>  
زهره چون<sup>۷</sup> الماس ریزه در تن<sup>۸</sup> شیر عرین

گر ز پای مرکبش نعلی بیفتد گاه سیر  
و در ز قلب لشکرش خیزد غباری وقت<sup>۹</sup> کین

حلقه وار آنرا بگوش اندر کند<sup>۱۰</sup> ذات البروج  
سرمه وار این را بچشم اندر کشد روح الامین

ای خداوندی که هستی پادشاهان را ملاذ  
وی جهاننداری که هستی داد خواهان را معین

ز آن زمین از زلزله گه گه بجنبد کاندرو

مضطرب گردد ز بیم بذل تو گنج دفین<sup>۱۱</sup>

۱- م: تیمار ۲- د: بر کند؛ ب: بر؛ بشکند ۳- این بیت در نسخه مل: س نیست

۴- د: ب: غلامانت؛ بر: داغ غلامانت ۵- مل: س: سرون؛ ب: سریر؛ بر: گاورا

آشفته مغزو ۶- بر: بر سرمارسلیح ۷- د: م: بر ۸- بر: بر تن

۹- مل: بر، س: ب: روز ۱۰- م: مل: کشد ۱۱- س: مل: زمین

اسب تو کوه حصینست و بزیر گام او  
[۴۰۵۰] چون تن مفلوج گردد پیکر کوه حصین

روز جنگ توشود سرخ و سیاه از خون و گرد  
موج دریای محیط و اوج گردون برین

گر نهد در بوستانی بد سگال تو<sup>۱</sup> قدم  
در بهار از وی خشک روید بجای یاسمین  
ور نشیند نحل بر بام سرای دشمنت  
در مزاج او شود چون زهر افی انگین

گرچه کس در مشرق<sup>۲</sup> و مغرب چو اسکندر نبود  
از سلاطین جهاندار و ملوک راستین  
گر کنون گردد سکندر زنده پیش تخت تو  
هر زمان چون بندگان مالد بخاک اندر جبین

آن پیمبر کو باعجاز نکین بر انس و جن<sup>۳</sup>  
بود مستولی بحکم ایزد داد آفرین  
گر شود<sup>۴</sup> زنده کنون خطبه بنام آن کند  
کو نویسد نامت از بهر تفاخر بر نکین

تا که نادیده نکردد یوم دین و نفخ صور  
جز مسلمان را حقیقت جز موحد را یقین

۱- س : او      ۲- د : گرچه اندر مشرق و مغرب ؛ م : ورچه اندر...      ۳- م، پ : جن  
وانس ؛ مل : انس و جان      ۴- م : بود

باد دولت بسته پیمان<sup>۱</sup> تو تا نفخ صور  
باد گردون بنده فرمان تو تا یوم دین<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱۲۷ء مدح فرخشاه بن تيمراک بن اتابک اعظم

بحر هزج مثنیٰ سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) قوی شد دین پیغمبر متین<sup>۳</sup> شد دولت سلطان

شاهی کوست تاج این بیماری کوست فخر آن

شه فرزانه فرّخشه<sup>۴</sup> کزو هر دم شود خرم

تیمراک و اتابک را روان در روضه رضوان

همای همت او را نشاید جز فلک مرکب<sup>۵</sup>

سرای دولت او را نباید جز ملک دربان

اگر گیرد تحرّک صورت شیر لوای او

چو سیمرغ از نهیب او شود شیر فلک پنهان

و گر دریشه شیر نر ز شمشیرش براندیشد<sup>۶</sup>

شود ناخورده زخم او بشکل تیر شادروان

۱- م: فرمان ۲- سیزده بیت اخیر از نسخه بر افتاده است (\*) نسخ: د،

س، م، مل ۳- از مل است؛ د، س: صحی؛ م: ضحی ۴- م: شهی فرزانه فرخنده

۶- مل: بیندیشد

گریز دهشت چیز از هشت جای از ضربت وجودش  
چو خواهد جام در مجلس چو گیرد رمح در میدان

روان از شخص و فرق از دوش و رنگ از روی و چشم از سر

دُر از دریا و زَر از خاك و سیم از سنگ و لعل از کان

اگر بینند تیغ و تیر و گرز و نیزه ویرا<sup>۱</sup>

بخواب اندر هزبر و مار و ببر و پیل ناگاهان

یکی را بفسرد زهره<sup>۲</sup> یکی را بترکد مهره<sup>۳</sup>

یکی را بگسلد گردن<sup>۴</sup> یکی را بشکند دندان

بدان وقتی که اندر صف گردان سپه گردد

بلاړك برق و نعره رعد و باره<sup>۵</sup> ابرو خون باران<sup>۶</sup>

شود بحر از مهابت بر نهنگ کینه گش دوزخ

شود کوه از مخافت بر پلنگ خیره گش زندان

هوا از گرد رهواران بتنگی چون دل عاشق

زمین از خون ابطالان<sup>۷</sup> بسرخی چون کف جانان<sup>۸</sup>

شود بر تیغ رو هینا هزاران قطره خون پیدا

چو اندر تخته مینا مرگب خرد مرجان

صهیل باره افکنده هزارهز در دل انجم

نهیب حمله آورده زلازل در تن ارکان

۱- مل : ... تیغ و گرز و تیر و نیزه ویرا ؛ م : ... او را ۲- م : مهره ۳- م : ۳-

بترکد زیر ؛ مل : بگسلد گردن ۴- مل : بترکد زهره ۵- س، مل :

بازو ۶- م : بلاړك رعد و نعره برق و ناله ابرو خون باران ۷- د، م : پیکاران

مل : بطلان ۸- ازین بیت تا آخر قصیده از نسخه مل افتاده است

بسان قبه کسری زمین از زینت لشکر

بشکل نامه مائی هوا از رایت الوان

شود شمشیر مینایی زخون<sup>۱</sup> تازه چون بسد

شود گردون ز نکاری ز گرد تیره چون قطران

ز آسیب خدنگ شه فرود آید چو ماهی مه

ز اوج چرخ پیروزه بوج بحر بی پایان

سنانش در میان گرد و تیرش در پی دشمن

چون نجم اندر سر ظلمت چور جم اندر پی شیطان

چو او مر کب برانگیزد ز بس خون کز عدو<sup>۲</sup> ریزد

زهفت اقلیم بر خیزد ندای من علیها فان

الا ای خسرو عادل گر اسبت<sup>۳</sup> در گه حمله

گذارد دست بر خارا فشارد پای بر سندان

باقبال تو ز آن گردد<sup>۴</sup> شکفته دوحه طویی

وز انصاف تو زین گردد گشاده چشمه حیوان

اجل را تیغ خونخوارت برزم اندر دهد قوت

امل را دست زربارت ببزم اندر کند مهمان

اگر چون آهن و پولاد گردد پیکر خصمت

هراس و باس تو گردد بر او مانده سوهان

۱- م : بخون

۲- م ؛ س : خون عدو

۳- س : که اسبت

۴- س :

گردد زین

ز رشك و آرزوی گوی و چو گانت بود دایم

قمر تازنده چون گوی و فلک خمیده چون چوگان<sup>۱</sup>

اگر چه تو نه از نسل سلیمان بن داودی

و گر چه نیستی از نسبتِ موسی بن عمران

سمندت چون کند حمله تو باشی را کب صرصر

کمندت چون شود حلقه تو باشی حامل ثعبان

باعجاز نبوت گر کنی چون انبیا دعوی

سمندت بس بود حجت کمندت بس بود برهان

ترا باید هر آنگاهی که نوشی باده در مجلس

مغنی زهره مه ساقی قدح پروین سپهر ایوان

ترا زبید هر آنوقتی که جویی کینه در میدان

فرس گردون علم شعری کمر چو زاسپهر کیوان

شود آنرا که در امر تو گردد لحظه بی عاصی

شود آنرا که در ملک تو خواهد زره بی نقصان

بچشم اندر مژه زوین بجسم اندر عصب خنجر

بکام اندر زبان ناچرخ بخلق اندر نفس پیکان

جوان بختادر آن مدت<sup>۲</sup> که رفتی سوی لشکر گه<sup>۳</sup>

بسعی دولت میمون بعون ایزد منان

چو از شاهان ترا تمکین زیادت دید ناچاره

زیادت کرد اقطاع ترا ناخواسته سلطان

ترا آن رفت بر لفظ عزیز او ز نیکویی<sup>۱</sup>

که وصف او ندانند گفت<sup>۲</sup> اگر زنده شود سحبان<sup>۳</sup>

وز آن پس داد تشریفی ترا کاندیشه نعتش

کند او هم را عاجز کند افهام را حیران

بسان رؤیت و رویت همایون فال و فرخ فر

بشکل رایت و رأیت مبارک وصف و عالی شان

ز بعد<sup>۴</sup> این بهر وقتی ترا از مجلس عالی<sup>۵</sup>

بود اقبال دیگر گون رسد تشریف دیگر سان<sup>۶</sup>

ایا<sup>۷</sup> خلق لطیف تو نشان<sup>۸</sup> رحمت ایزد

ویا ذات شریف تو دلیل<sup>۹</sup> قدرت یزدان

کنون چون فصل نوروزی<sup>۱۰</sup> پیروزی و بهروزی

فراز آمد نشاط افزای و بزم آرای و نهت<sup>۱۱</sup> ران

ز لفظ مطربان خوش<sup>۱۲</sup> غزلهای سبک بشنو

ز دست ساقیان کش<sup>۱۳</sup> قدحهای گران بستان

نباید داشتن خالی درین ایام یک ساعت

لب از راح و تن از راحت دل از روح و کف از ریعان

[۱۰۰]

خداوندا اگر هستم بصورت غایب از خدمت<sup>۱۴</sup>

ز جور عالم جافی ز<sup>۱۵</sup> دور گنبد گردان

۱- م: ترا آن رفت بر لفظ عزیز او گفتن ۲- م: کرد ۳- س: حسان

۴- س: ز بهر ۵- د: اعلی ۶- این بیت در نسخه م نیست ۷- م: نشان از

۸- م: دلیل از ۹- م: کنون چون وصل روزی به ۱۰- د: بهجت ۱۱- د: کش

۱۲- د: خوش ۱۳- م: حضرت ۱۴- م: س: ز جور عالم جافی و

هوای تست چون رامش مرا آویخته در دل  
نمای تست چون دانش مرا آمیخته با جان

چو بُدرج پر جواهر شد مرا از مدح تو دفتر  
چو بُرج پر زواهر شد مرا از شکر تو دیوان

الا تا نرگس مشکین بروید در مه تشرین  
الا تا لاله نعمان بخندد در مه نیشان

ز درد و رنج روی واشك خصم و دشمن بادا  
چو چشم نرگس مشکین چو جسم لاله نعمان

ندای فتح تو در گوش ملت<sup>۱</sup> باد پیوسته  
ردای مدح تو بر دوش دولت باد جاویدان

ستاره با تو همواره موافق وار<sup>۲</sup> در بیعت  
زمانه با تو پیوسته متابع وار<sup>۲</sup> در پیمان<sup>۳</sup>

مبارك باد بر تو عید قربان و چنان بادی<sup>۴</sup>  
که هر ساعت کنی عیدی و بدخواهی کنی قربان

گاهی چون بندگان خورشید در بزم شده ساقی  
گاهی چون مطربان ناهید در جشن زده دستان





## ۱۲۸ = مدح یکی از ائمه

بحر مجتث مثنی مخبون اصلم

مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن

ایا بقای<sup>۱</sup> تو شرع رسول را بنیان  
 چو تو نخیزد يك تن بصد هزار قران  
 ز لفظ تو همه دشوارها شود آسان  
 تراست علم علی و سخاوت عثمان<sup>۲</sup>  
 خلاف تست عدو را نتیجه خذلان  
 اگر کند بوجود تو افتخار جهان  
 نیاورید بعلم و ورع<sup>۳</sup> چو تو ارکان  
 همی دعای تو گوید در آشکار<sup>۴</sup> و نهان  
 خدای عزّ و جلّ حجّ مرا بقوّت آن  
 دهد مرا ملک العرش صد هزار زبان  
 که پارسال تو کردی بجانم<sup>۵</sup> از احسان  
 همیشه تا که بود جسم را حیات بجان

(\*) ایا مکان تودین خدای را برهان  
 تو آن بزرگ امامی که از مدار فلک  
 ز علم تو همه تاریکها شود روشن  
 تراست صدق عتیق و صلابت فاروق  
 وفاق تست ولی را و ساطعه نصرت  
 جهان زفر تو آراستست، پس نه عجب  
 نپرورید بفضل و ادب چو تو ایّام  
 ایا بلند محلی که سال و ماه رهی<sup>۶</sup>  
 نواخت کردی بامن بسی و روزی کرد  
 اگر بواسطه همت خجسته تو  
 بصد هزار زبان شکر آن ندانم<sup>۷</sup> گفت  
 همیشه تا که بود ملک را ثبات بعدل<sup>۸</sup>

- 
- (\*) نسخ : د، س، م، ب، مل، بر  
 ۱- بر: بقاع ۲- این بیت در نسخه مل نیست  
 ۳- مل: عمل ۴- بر: ترا  
 ۵- بر: به آشکار ۶- بر: نیارم  
 ۷- بر: بکردی بحال ۸- م: بمقل

مطیع و خاضع تو باد سال و مه<sup>۱</sup> گردون  
معین و حافظ تو باد روز و شب یزدان

### ۱۲۹- مدح منقر خاص<sup>۲</sup>

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(\*) ای ترا سلطان عالم داده ملک بی کران  
وی ز تو<sup>۳</sup> خاقان اعظم دیده عزّ جاودان

سال و مه<sup>۴</sup> روشن زداد و دولت تو چشم این  
روز و شب<sup>۵</sup> خرم ز رسم و سیرت<sup>۶</sup> تو طبع آن

خسروان در حضرت<sup>۷</sup> تو چون خدم برده نماز  
سروران در طاعت تو چون قلم بسته میان

دین و دنیا را جلّالی ملک و ملت را مآل<sup>۸</sup>  
داد و دانش را ممداری<sup>۹</sup> جود و بخشش را مکان

نسبتی داری بزرگ و عفتی داری تمام  
همتی داری بلند و دولتی داری جوان

۱- م : روز و شب  
۲- این عنوان از نسخه م که نسخه بر غلط و سستی است ، نقل شده  
و مورد تأیید نیست ؛ سنقر خاص از غلامان محبوب سنجر بود . و جرع شود بتاريخ ادبیات  
در ایران ج ۲ ص ۷۲-۷۳ چاپ اول (\*) نسخ : د ، س ، م ، ب ، مل ، بر ۳- مل ،  
م : ترا ۴- بر : روز و شب ۵- بر : سال و مه ۶- بر : عادت  
۷- ب : خدمت ۸- مل : امان ؛ بر : امام ۹- م : مدارو

تا قیامت بود خواهد مهربان بر تو ملك<sup>۱</sup>

از برای آنکه هستی بر رعیت مهربان

پادشاهان دگر سوال را بخشند مال

تو همی اقطاع بخشی سایلان را رایگان

همچو گل خرم بود همواره طبع آن کسی

کو چو گل دارد گشاده در مدیخ تو زبان

خار از انصاف همی بیرون کند در مرغزار

از سم نخچیر ماده ناخن شیر زبان

کیست آنکونیست خدمتکار و طاعت دار تو<sup>۲</sup>

از ملوک روزگار و از سلاطین جهان

از خداوندان دولت هر که اوسر کش ترست<sup>۳</sup>

چون بدرگاه تو آید سرنهد بر آستان

مکرمت بی رسم<sup>۴</sup> تو باشد چو چشم<sup>۵</sup> بی بصر

مملکت بی رای تو باشد چو جسم<sup>۶</sup> بی روان

گر بسان قبه مهبد<sup>۷</sup> تو بودی در شرف

قبه خورشید، بودی از کسوف اورا امان<sup>۸</sup>

خسروا دنیا باقبال تو<sup>۹</sup> می نازد چنانک<sup>۱۰</sup>

دل بدین و سر بعقل و لب بنطق و تن بجان

۱- مل، بر، ب: فلك ۲- م، ب: طاعت دار و خدمتکار تو ۳- بر:

سرکش بود ۴- بر: جود ۵- د، م، ب: چشمی ۶- د، م:

جسمی ۷- بر: مهر ۸- بر: از کسوف در امان ۹- د، ب: باقبال همی

۱۰- بر: خسرو دنیا باقبال همی نازد چنانک

بدره‌یی<sup>۱</sup> با بخششت چون ذره‌یی باشد ز سنگ  
نامه‌یی از در گهت چون لشکری باشد گران

هر که در طاعت ندارد راست با تودل چو تیز<sup>۲</sup>  
هر که خدمت را میان پیشست نبندد چون کمان

بر مثال صورت تیر و کمان باشد مقیم  
قد خمیده از عنا و لب گشاده از فغان

نیست کس را جز توهمواره<sup>۳</sup> قرین اقبال و بیعت  
نیست کس را جز تواجداد و پدر سلطان و خان

ز آن قبل هست و همیشه بود خواهد امر تو  
بر سلاطین و ملوک مشرق و مغرب روان

داده‌ای تشریفها آزادگان را بی قیاس  
کرده‌ای ادرارها درماندگان را بی کران

لاجرم در جمله عالم بحمدالله کنون  
از دعای دولت تو نیست خالی يك زمان

تا گرامی کردن عباد<sup>۴</sup> باشد کار تو  
داردت هر دم گرامی تر خدای غیب‌دان

ای پناه ملک و ملت نیکخواه خاص و عام  
پیشگاه دین و دولت پادشاه انس و جان

۱- مل، م، بر، س، ب: بلده‌یی      ۲- مل: دل با تو چو تیر      ۳- م: همرازو

۴- د: زهاد

شهریار عالم از بهر رضای تو کنون  
بالب جیجون بدل کردست مرو شاهجان

تا سر ایشان که با خاقان بر آوردند سر  
پیش تو آرد بوقت<sup>۱</sup> باز گشتن بر سنان<sup>۲</sup>

چون ز بهر ملک او دیدست و داده پیش ازین  
رنجهای بی قیاس و گنجهای شایگان

کی روا دارد که از عصیان قومی نابکار  
دولت او را معاذ الله رسد هرگز زیان<sup>۳</sup>

تا نه بس<sup>۴</sup> مدت بفر دولت و فضل خدای  
سوی دارالملک باز آید بطبع شادمان [۴۱۵۰]

نقش<sup>۵</sup> نصرت بر نگین و نور عصمت<sup>۶</sup> برجین  
تیغ دولت در<sup>۷</sup> یمین و اسب نهمت<sup>۸</sup> زیر ران

ای مرا از مدح تو پر لؤلؤ و مشک و گهر  
طبع چون دریا و لب چون نافه و خاطر چو کان

ساخت خواهم صدهزاران داستان در مدح<sup>۹</sup> تو  
تا شود نامم ز جاهت در زمانه داستان

از دعای تو زبانم نیست فارغ يك نفس  
وز ثنای تو روانم نیست خالی يك زمان

۱- س، مل : پروژ ۲- بر: باستان ۳- بر: روزی زیان ۴- ب : تا ز بس

۵- بر: مهر ۶- ب : دولت ۷- بر: بر ۸- م، ب : بر یمین و اسب نهمت

۹- بر: وصف

در چنین حضرت زمن بنده نیاید خدمتی

جز ثنای<sup>۱</sup> آشکارا یا دعایی<sup>۲</sup> در نهان

تا چو روی دلبران تا بنده باشد آفتاب

تا چو رای عاشقان گردنده باشد آسمان

باد همواره بفرمانت جهان مستعار

باد پیوسته نکهبانت خدای مستعان<sup>۳</sup>



۱- مل، بر: ثنای

۲- مل، بر: دعای

۳- بر: غیب‌دان

## حرف «واو»

۱۲۰- مدح شمس الدوله قطب الدین میر میران منکبه منجهالار

بحر مجتث مثنی مخبون محذوف

مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن فعلن

عنايت ملك العرش گشته رهبر تو	(۱) ايا شده فلک المستقيم چا کر تو
چو قطب معتكف آستانه در تو	تو قطب دینی و اقبال روز و شب باشد
همی رود ظفر از آسمان برابر تو	بهر کجا که روی در ممالك سلطان <sup>۱</sup>
چو توتیا بتقرّب غبار لشکر تو	فلک بچشم ملک در کشد گه هیجا
جلال بیخ و سخا برگ و مکرمت بر تو	درخت عز می در بوستان دولت و هست
بگاہ کین ز تفت تیغ پرز آگوهر تو	شود گداخته چون موم گوهر پولاد
که آن نداد ترا ذوالجلال در خور تو	نماند چیزی در مردی و جوانمردی
ز بیم صاعقه آبدار خنجر تو	شود فسرده گه جنگ آتش گردون
بود بگاہ مروّت کمینه چا کر تو	تو آنکسی که کنون حاتم ارشود زنده

۲- لا : هیچ زمردی و از ؛

۱- لا : اسلام

(۱) نسخ : لا، م، د، ب، بر

بر : از مردی

هری که<sup>۱</sup> قصر چنانست و بوستان ارم  
 ایا بلند محلی که نصرت ازلی  
 اگر چه روی زمین را بهار تازه کنون  
 اذین بهار بسی مجلس تو تازه ترست<sup>۴</sup>  
 امیر عالم عادل اغلبك<sup>۶</sup> آن خُری  
 قران سعدین آفاق را عیان<sup>۷</sup> نشدی  
 از آن قبل بسر تو همی خورد سو گند  
 همیشه تا که بود باز را مستخر کبک<sup>۱۰</sup>  
 زمانه بادا چون کهتران مستخر تو

### ۱۲۱- مدح نظام الدین ابوالقاسم محمود گاشانی

بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

(۱۲) پیوسته باد گردش گردون بکام تو      همواره باد دولت میمون غلام تو  
 زین وصلت خجسته که کردی بفرخی      محمود باد عاقبت آن چو نام<sup>۱۱</sup> تو

- ۱- در اصل یعنی نسخه<sup>۴</sup>م: چو  
 ۲- این بیت فقط در نسخه<sup>۴</sup>م است      ۳- لا، ب: پرور      ۴- لا:  
 ۵- از دو بیت اخیر در نسخ «م، بر» يك بیت ساخته شده است  
 ۶- م: علی بك      ۷- لا: چنان؛ م: قران سعد بر آفاق خود عیان؛ بر: قران سعد بر  
 ۸- بر: برسر      ۹- این بیت در نسخه<sup>۴</sup> لا نیست      ۱۰- لا: (۱)  
 (۱۲) باد را مستخر خاک      (۱۳) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر      ۱۱- لا: بنام



ای در جهان چو واسطه در عقد مشتهر  
 شد نام معن زاییده و قس ساعده  
 زر با شکایتست و جهان پر حکایتست  
 مهرست زردروی و سپهرست گوژپشت  
 سیار<sup>۱</sup> شد مناقب سیاره در جهان  
 گردون شود چو روز قیامت شکافته  
 گردد هر آن زمین که تو بروی گذر کنی<sup>۲</sup>  
 باز سپید را حسد آید ز صعوه بی  
 خصم تراست دیده و دل چون غمام و برق  
 تا آسمان مقام بود آفتاب را  
 از رشك همت و حسد اخشام تو  
 ز افضال بی نهایت و فضل تمام تو  
 گریک زمان کند حرکت جز بکام تو  
 با قدر آسمان برین زیر گام تو  
 کو بگذرد بگاه پریدن پیام تو<sup>۳</sup>  
 از فکرت چو برق و کف چون غمام تو<sup>۴</sup>  
 بر تخت بخت بار همیشه مقام تو

فرخنده بز تو عید و بر اعدای تو وعید

ایزد قبول کرده صلوة<sup>۵</sup> و صیام<sup>۶</sup> تو



۱- بر: بسیار      ۲- لا: کنی گذر؛ د: نهی قدم؛ بر: دروی کنی      ۳- بر: زبام تو

۴- این بیت در نسخه بر نیست      ۵- لا، د: صلات      ۶- بر: قیام

## حرف «ه»

۱۳۲- مدح فلك الدين ايرغلي باربك

بهر هزج مثنیٰ اذرب مکفوف مقصور

مفعولٌ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ

قدر فلك دين <sup>۲</sup> بگذشت از فلك ماه <sup>۳</sup>	(*) اَلْيَسَّةُ لِلَّهِ که باقبال <sup>۱</sup> شهنشاه
کاندیشه نیابد بصفات هنرش راه	دریای معانی و معالی علی آن صدر
وزهیبت او کوه شود برنسق <sup>۴</sup> کاه	از همت او مورد شود بر صفت مزار
بد خواه بدن کاسته چون ماهِ سر ماه	از غیرت <sup>۵</sup> اقبال فزاینده او هست
بر گوشه کوثر گه محشر اسدالله	ای آنکه بهم نامی تو فخر نماید
ویرا ز سر گاه خلافت بین چاه	بس کس که خلاف تو طلب کرد و درافکند
مدح تو پراگنده چو تسبیح در <sup>۶</sup> افواه	ای رای تو تابنده چو خورشید بر <sup>۷</sup> افلاک
هستند ازین حاشیه تو همه آگاه	من بنده ثناگوی توام در همه اوقات

(\*) نسخ : لا، م، د، ب، بر - ۱- م : ز اقبال ۲- م، ب : فلك الدين ۳- بر : فلك و ماه ۴- بر : صفت ۵- د : همت ۶- ب : در ۷- لا : بر

خوانند همه خلق تنای تو<sup>۱</sup> ولیکن  
از سعی پسندیده و اندیشه خوبت  
وز<sup>۲</sup> تربیت صدق تو در مجلس خلوت  
پروانه تشریف مرا گر بنویسی  
تا چرخ<sup>۳</sup> دلاور نشود سغبه بجنبشک<sup>۴</sup>  
تا شیر ستمگر<sup>۵</sup> نشود طعمه روباه [۲۰۰]

در زیر زمین باد حسودت شده پنهان

بر اوج فلک باد محبت<sup>۸</sup> زده خرگاه

۱۳۳ = نهیت ممدوح برهایی فرزندش از آله

بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف مقصور

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

(†) منت خدایرا که خداوند زاده شاه<sup>۶</sup>  
گر چند<sup>۱۲</sup> بود آفت آن عارضه عظیم  
ز آن ناتوانی که تن پاک او کشید  
اندر شفا و<sup>۱۳</sup> صحت او بود تعبیه<sup>۱۴</sup>  
ز آن عارضه برست<sup>۱۰</sup> چنان کز خسوف<sup>۱۱</sup> ماه  
ویرا خدای عزوجل داشت ز آن نگاه  
پاکیزه شد جریده عمر وی از گناه  
آسایش خلایق و بخشایش آله

- 
- ۱- م: خوانند تنای تو همه خلق  
۲- م: بر: گاه  
۳- م: دلاور  
۴- م: دین پناه  
۵- م: هر چند  
۶- م: این بیت در نسخه بر نیست  
۷- م: ب: صغبه گنجشک  
۸- م: د: محلت  
۹- م: بر: خداوند  
۱۰- م: ب: کسوف؛ بر: چنان از خسوف  
۱۱- م: ۱۲- م:  
۱۲- م: ب: صفت  
۱۳- م: لا: صفا و؛ بر: صفت  
۱۴- م: لا: استوار

بر خلق واجبست کنون شکر کردگار  
آنکه که آبله سپه آورد بر تش  
جانها قرین حسرت و دلها رهین<sup>۲</sup> غم  
اکنون که ذوالجلال فرج<sup>۴</sup> داد ز آن بلا  
سایند بندگان ز نشاط شفای او<sup>۵</sup>  
ای خسروی که از شرف و جاه زبیدت  
مور از عنایت تو بهیبت<sup>۶</sup> شود چو مار  
اقبال راست رای همایون تو مدار  
در دست تو چو مال زلیست بد سگال  
مدّاح مخلص<sup>۱۰</sup> جَبلی ز اعتقاد پاک  
در خدمت تو گرچه بصورت مقصّرست  
تا باغ را عقیق و زمرد دهد بهار<sup>۱۲</sup>  
از سوگ باد جامه حُساد تو کبود  
عیدت خجسته و تو بسر برده عیدها<sup>۱۴</sup>

بر ملک ظاهرست کنون فضل پادشاه  
چون آبله پر آب بدند<sup>۱</sup> از غمش سیاه  
تنها<sup>۲</sup> غریق محنت و لبها رفیق آه  
ویرا چنانک یوسف صدیق را ز چاه  
بر خوشه<sup>۶</sup> سپهر همی گوشه کلاه  
مهر منیر تاج و سپهر اثیر گاه  
کوه از سیاست تو بهیات<sup>۸</sup> شود چو کاه  
اسلام راست رایت میمون تو پناه  
در پیش<sup>۹</sup> تو چو فضل عزیزست نیکخواه  
دارد بخدمت تو تولا<sup>۱۱</sup> ز دیر گاه  
اشعار او تراست براخلاص او<sup>۱۱</sup> گواه  
از سرخی شقایق وز سبزی<sup>۱۳</sup> گیاه  
در حشر باد نامه اعدای تو سیاه  
در دولت و سعادت و ملک و جلال و جاه

دولت رهین امرِ روان تو روز و شب

نصرت قرین بختِ جوان تو سال و ماه

- ۱- م: کند      ۲- لا: رهین حسرت و دلها قرین      ۳- دلها      ۴- مل: بر: فرج  
۵- م: تو      ۶- مل: س: قبه؛ م: گوشه      ۷- لا: بر: زهیت      ۸- لا:  
بر: زهیت؛ س: مل: بهیبت      ۹- م: عصر      ۱۰- مل: س: مداح خاص تو  
د: م: مداح ملک تو      ۱۱- بر: تو      ۱۲- بر: بها      ۱۳- س: مل: زروی  
۱۴- بر: عید خجسته تو بسر برد عیدها

## ۱۳۴ - ملح

بحر متقارب مثنیٰ مقصور

فعولان فعولن فعولن فعول

(\*) ایا مایهٔ جود و بنیاد جاه  
 خلافت در محنت بد سگال  
 نه چون توجہان پروریدست میر  
 تویی نایب یوسف اندر جمال<sup>۱</sup>  
 کنون چون تراداد<sup>۲</sup> پروردگار  
 حقیقت همی دان که ناگه ترا  
 چو تو ز آن بلا عافیت یافتی<sup>۳</sup>  
 هر آنکه که باشد فرشته بجای  
 چنان ناتوانم که چندان توان  
 شکفته بدم<sup>۴</sup> چون بنیسان<sup>۵</sup> درخت  
 ز ناله چو تیرم گشاده دهن

گرفته برای تو دولت پناه  
 وفاقت سر دولت نیکخواه  
 نه چون تو خدای آفریدست شاه  
 از آن درفتادی<sup>۶</sup> چو یوسف بچاه  
 چو یوسف خلاص از چنان جایگاه  
 چو یوسف رسانید خواهد بگاه<sup>۷</sup>  
 میندیش گر مرکبت شد تباه  
 بخاک اندرون باد دیو سیاه  
 ندارم که از خانه آیم براه<sup>۸</sup>  
 کشفته شدم چون بابان گیاه  
 ز غم چون کمانم بقامت دو تاه

(\*) نسخ : مل، لا، بر، س، م، د، ب، ج  
 رو فتادی ۳- س، مل، دید  
 بر: چو یوسف خلاص از چنان جایگاه  
 ندارم که آیم ز خانه براه ۸- م، ج، شدم  
 ۱- م: جهان ۲- مل: از آن  
 ۳- لا: ناگه بگاه؛ ۴- چنین  
 ۵- بر: عافیت زان بلا یافتی ۶- م: ۷- م:  
 ۸- د، مل، بر: بیستان

گرت نیست باور که از ضعف و عجز<sup>۱</sup>      بزاری چو زیرم بکاهش چو کاه<sup>۲</sup>  
 بس این شعر سُست و خط بد ترا      بدین ضعف و عجزم آدلیل و گواه<sup>۳</sup>  
 الا تا نباشد چو یاقوت سنگ      الا تا نباشد چو خورشید ماه  
 قضا باد سخره ترا روز و شب      قدر باد بنده ترا سال و ماه  
 اماثل نهاده بحکمت رقاب<sup>۴</sup>  
 افاضل گشاده بمدحت شفاء

۱۳۵- در ستایش فرخنده شاه بن تمیراک بن اتابک اعظم

بحر مجتث مثنی اصلم مسبغ  
 مفاعلهن مفاعلهن فاعلهن

(ب) اگر شناختمی قیمت وصال ای ماه      مرا زمانه نکردی ز داغ هجر آگاه  
 کنون چه سود ملامت چو<sup>۱</sup> مبتلا گشتم      بدین قطیعت<sup>۲</sup> ناکام و فُرقت ناگاه  
 شد از فراق تو لشکر گه غمان دل من      از آنکهی که تو کردی نشاط لشکر گاه  
 مرا بجز غم تو نیست در حضر مونس      ترا بجز دل من نیست در سفر همراه  
 ایاز عشق تو سرگشته دلبران سرای      ایما بمهر تو دل بسته نیکوان سپاه

۱- د: گرت باور آید که از ضعف و عجز؛ بر: عجز و ضعف؛ لا: گرت نیست که از عجز  
 وضعف      ۲- م: ماه      ۳- س: مل: عجز وضعف      ۴- این بیت در  
 نسخه بر نیست      ۵- لا، ب: نقاب      (ب) نسخ: س، م، د، ج، مل  
 ۶- م: که      ۷- م: فضیحت

مرا ز هجر تو چون روی تست دیده سپید  
 گهی ز دیده ببارم در اشتیاق تو خون<sup>۱</sup>  
 دلم شد از دلِ سنگین تو چو دیده مور  
 ز رشک قد تو همواره خیره باشد سرو  
 گهی ز قد تو چون بوستان بود خیمه  
 تراست غمزه خونریز و زلف عنبر بیز  
 جمالِ نسلِ تمیراک بن اتابک کوست  
 بلند همت شاهی که روز بار اورا  
 فضایی دولت او بی کرانه دریابست  
 ز عدل اوست کبوتر مجاور شاهین  
 بامر او همه شهزادگان نهاده رقاب  
 وفاق اوست بشیرِ سعادتِ ناصح  
 از آن زرنج و بلای<sup>۲</sup> خسوف و نقصانند  
 که این بسیرت رای بلند اوست منیر  
 ز جود و لاء نرود بر زبان او هرگز  
 ایا حسود تو در دست روزگار ذلیل  
 گهر ز بهر سخای تو خیزد از احجار  
 نه آفتاب و هستی ممیز از امثال

مرا ز عشق تو چون موی تست نامه سیاه  
 گهی ز سینه بر آرم در انتظار<sup>۳</sup> تو آه  
 رخم شد از رخ رنگین تو بگونه کاه  
 ز نور خد تو پیوسته تیره باشد ماه  
 گهی ز خد تو چون آسمان شود<sup>۴</sup> خرگاه  
 چو تیغ و خامه قطب الملوك فرخشاہ  
 جهانِ حشمت و اگر دونِ فضل و کعبه جہ  
 سپهر شاید<sup>۵</sup> ایوان و مهر بایسد گاه  
 کرو گذر نکنند و هم آدمی بشناہ [۵۰]  
 ز امن<sup>۶</sup> اوست غضنفر مساعد رو بہ  
 بمدح او همه آزادگان گشاده شفاہ<sup>۷</sup>  
 خلاف اوست تسفیرِ شقاوت بدخواہ  
 هلال و شمس معاف و مصون گہ و بیگاہ  
 کہ آن بصورت نعل سمند اوست دوتاہ  
 مکر<sup>۸</sup> در آشهدن لا اله الا الله  
 و یا<sup>۹</sup> وجود تو بر صنع کردگار گواہ  
 دُر ز بهر<sup>۱۰</sup> عطای تو زاید<sup>۱۱</sup> از آمواہ<sup>۱۲</sup>  
 نہ کرد گاری و هستی منزہ از اشباہ

۱- م: داشتیاق تو خون؛ لا، مل: در اشتیاق تو خون ۲- م: ز انتظار ۳- مل:

س، م: بود ۴- د: باید ۵- م: امر ۶- س، مل: فواہ

۷- ج: بلا و ۸- د: بجز ۹- ج: ایا ۱۰- ج، م: بحر

۱۱- مل، س، م: خیزد ۱۲- م: ابواہ

چو پیش مغفرت آفریدگار کنشاه  
همه ملوک و سلاطین ز زر و از دیباه  
مقربان ترا باید<sup>۱</sup> از ستاره کلاه  
و گر بیزم تو فوتت بگذرد یک راه  
شود زبزم تو این با طراوت بُرناه<sup>۲</sup>  
مگر بیساده تو در نارسد خلیلِ اله  
و ز آن سبب که نشد نفس این<sup>۳</sup> ز حرق تباه<sup>۴</sup>  
مُحسَم فتح فزائی و سنان دشمن کاه  
رود<sup>۵</sup> نهنگ صدف وار در نشیب میاه  
و یا<sup>۶</sup> متسایع امرت ستاره نبی اکراه  
نیافرید چو تو کردگار هرگز شاه  
بخدمت<sup>۷</sup> تو گرفت از ملوک دهر پناه  
کنی بچشم عنایت کریم وار نگاه  
چو شکر از نی و گوهر ز کان و نقده<sup>۸</sup> ز کاه  
هوای تست همه دالتش<sup>۹</sup> بدین درگاه<sup>۱۰</sup>

نیاز پیش عطای تو منهزم گردد  
اگر کنند کلاه و کمر غلامان را  
متابعان ترا زبید از مجرّه کمر  
اگر بخلق تو عفریت بنکرد یک بار  
شود ز خُلق<sup>۱</sup> تو آن با لطافت حوَرَا  
مگر بنام تو در آب شد کلیم خدای  
ازین قبل که نشد شخص آن<sup>۲</sup> ز غرق هلاک  
بکوه و دریا گر بگذری گفته بدست  
شود پلنگ کشف وار در مَن حَجَر  
ایا مسخر حکمت زمانه بی تکلیف  
نیروید چو تو روزگار هرگز میر  
کنون که بنده درگاه فرخت جبلی  
بری شود ز همه رنجها اگر<sup>۳</sup> سوی او  
چو زرز سنگ و ستاره زمیغ و در ز صدف  
ثنای تست همه آلتش<sup>۴</sup> درین خدمت

۳- دوبیت اخیر در «ج» نیست

۲- مل، س، م : لطف

۱- ج : شاید

۴- ج : نفس این

۶- م : از آن قبل نفس آن نشد ز آب غریق

مل، س : از آن سبب که نشد نفس او ز غرق هلاک

۷- ج، م، د : شود

۸- ج : ایا

۹- م : بغلت

۱۰- د : کنون

۱۱- ج، د : نقره ؛ س، مل، صیم

۱۲- س : در لبش

۱۳- م : دولتش ؛

۱۴- این بیت در نسخه مل نیست



نه از هوای تو گردد زوانِ او خالی  
کنون گراز جهت آنکه عذرواضح داشت  
ز مدح تست همه ساله<sup>۳</sup> طبع او تازه  
همیشه تا سَمَرِ<sup>۴</sup> بهمنست در آفاق  
نشسته بار چو بهمن موافقت بر تخت  
ز جاه تو فضلا بر فلک فکنده بساط  
منازعت سوی نار الجحیم تافته روی  
شده یکی را حسن المآب پاداشن<sup>۵</sup>  
چو نام تو مَه زوزه<sup>۱۰</sup> بفرخی بر تو  
گذاشته تو برینگونه صد هزاران ماه

۱۳۶ = مدح سعیدالدین ابوالمعالی محمد بن سعید وزیر

بحر هزج مثنی‌اخر ب مکفوف محذوف

مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

(\*) تا دور زمانه بودای صدریگانه  
ای دیده نکایت<sup>۱۱</sup> ز سنن تو مخالف  
با دولت تو چون لقب ت باد زمانه  
وی کرده شکایت ز بنان تو خزانه<sup>۱۲</sup>

- ۱- م: کُهِف؛ س، مل: مرو ۲- این بیت در نسخه ج نیست ۳- م: سال  
۴- س، مل: م؛ میاه ۵- م: سخن ۶- م: بدام ۷- س، مل: فوز النعمیم  
۸- در اصل پاداشش ۹- این بیت در دو نسخه س، مل نیست ۱۰- م: رسیدن مهروزه  
(\*) نسخ: س، مل، بر، م، دلا، ب ۱۱- ب: نکالت ۱۲- مل، س: زمانه

در مجلس تو ساخته ناهید چفانه  
 در حلم و حیا و کرم وجود یگانه  
 جان عدویت تیر بالا راست نشانه  
 باشد همه ساله چو گه حج در خانه<sup>۲</sup>  
 یکسر متساویست چو دندانه شانه  
 دریای هنرهای ترا نیست کرانه  
 گر هیچ<sup>۳</sup> زند آتش خشم<sup>۴</sup> تو زبانه  
 اخبار بزرگان گذشته<sup>۵</sup> چو فسانه  
 در گاه ترا بر صفت صخره<sup>۶</sup> ستانه  
 در<sup>۷</sup> طبع تو جویدست منزّه ز بهانه

بر دشمن تو آخته بهرام بلارک  
 هم نام رسولی تواز آنست که هستی  
 طبع ولایت<sup>۱</sup> باغ طرب راست شکوفه  
 ایوان رفیع تو ز انبوهی زوآر  
 بایکدگر احوال حسودت بتباهی  
 امداد<sup>۳</sup> عطاهاى ترانیست برینش<sup>۴</sup>  
 خورشید بسوزد ز تفت آن چو عطارد  
 با سیرت خوب تو نماید عقلا را  
 دایم بود از سجده اعیان و اکابر  
 در خلق تو لطیفست مسلم ز تکلف

چون نار سرافراز و رخ افروز و عدو سوز  
 تا نار کفیده شود از قوت<sup>۱۰</sup> دانه

\*\*\*

- 
- ۱- س، د، ب : طبع و لب تو ؛ لا : طبع و دل تو  
 توخانه  
 ۲- م : باشد چو همه ساله گه حج  
 ۳- د : اعداد  
 ۴- بر : پرستش ؛ س، مل : نهایت  
 هر گه که  
 ۵- م : زمانه  
 ۶- بر : صخره  
 ۷- س، مل : تیر ؛ لا، م : عزم  
 ۸- بر : سخره  
 ۹- بر : وز  
 ۱۰- بر : لا : آفت

## ۱۳۷ - مدح

بحر هزج مسدس محذوف

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

بداندیش تو چون گردون زناله <sup>۱</sup>	(*) ایا گردون دولت را غزاله
سزد <sup>۲</sup> خورشید بزمّت را پیاله	سزد <sup>۲</sup> ناهید جشنّت را مغنی
مه بخت ترا سَدست هاله	گل عزم ترا صدقست بستان
۰۰] باقبال و قبول تو قباله	نبشتست آسمان بر لوح محفوظ <sup>۳</sup>
چراغ عدل را رسمت دُباله	سپهر ملک را رایت ستاره است
چو آهوی طپان اندر حباله <sup>۴</sup>	ایا خصم تو در دست زمانه
کسی کورا نباشد ز آن حُفاله <sup>۵</sup>	چو مدّاحان هر جای <sup>۶</sup> میپندار
ترا خواندم بسی مدح سلاله <sup>۸</sup>	ترا گفتم بسی شعر <sup>۷</sup> خلاصه
رعایت کردن آن لا مُجاله	حقو قم را رعایت کن که برتست
حقوق که تران چون وام حاله <sup>۹</sup>	بود در گردن آزاد مردان
طلب تشریفهای پنجساله	جز از تو پیش رکن الدین نکردم <sup>۱۰</sup>

- 
- (\*) نسخ : مل، س، م، بر، د، لا، ب  
 ۱- بر : نواله  
 ۲- لا، بر : شود  
 ۳- ب : لوح مینا ؛ مل، بر : نوشتست آسمان بر...  
 ۴- لا : حصاله  
 ۵- م :  
 ۶- س، م، لا، ب : جفاله  
 ۷- د : شکر  
 ۸- لا، بر : زلاله  
 ۹- لا : حقوق مهتران چون دام حاله  
 ۱۰- م : چو از تو پیش رکن الدین بکردم ؛  
 لا، بر : چو از تو پیش رکن دین نگفتم

چرا با خازن خاصیت نکردی      مرا تشریف امسالین<sup>۱</sup> حواله  
 الاتا چون صدف گردد بنوروز      دهان لاله پسر لؤلؤ ز ژاله  
 ز خوبی باد لفظ<sup>۲</sup> تو چو لؤلؤ  
 ز شادی باد روی تو چو لاله



## حرف «ی»

۱۲۸ = مدح مجد الدین حسین بن علی

بحر مجتث مثنی‌مخبون محذوف

مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن

<p>بچهره ماه و بعارض گل و بلب عسلی          گهی بنگر گس پر خواب مایه حیلی          چوماه در سرطان و آفتاب<sup>۳</sup> در حَمَلی          همیشه عیسی آیین و سامری عملی<sup>۴</sup>          بیوسه راحت دلدادگان از آن قبلی          چو کلک صدر یگانه<sup>۵</sup> بساحری مثلی          مکان احسان کان علا<sup>۶</sup> حسین عسلی          و یا<sup>۷</sup> مساعد رایت سعادت ازلی</p>	<p>(*) ایابتی که چوپوسف بنیکوی مثلی          گهی بسنبیل<sup>۱</sup> پرتساب فتنه زمینی          چوزلف پوشی بر رخ نشسته در<sup>۲</sup> خرگاه          بدان لبان چویاقوت و چشم چون هاروت          بغمزه آفت آزادگان از آن<sup>۳</sup> سبیلی          چو لفظ فخر زمانه بنیکوی سَمَری<sup>۴</sup>          جهان فضل معین الملوك مجد الدین          ایما مجاور خصمت شقاوت ابدی</p>
---	--

---

(\*) نسخ: د، لا، م، ج، بر: ۱- بر: زسنبیل. ۲- لا، بر: بر. ۳- م: چو شمس. ۴- این بیت در نسخه ج نیست. ۵- م: بدان. ۶- ب: نمری. ۷- م، بر: زمانه. ۸- بر: کرم. ۹- ج: ایا

مکان در<sup>۲</sup> و گهرز آن شدند بحرو جبل  
مخالفان را هنگام رزم در میدان  
موافقان را<sup>۱</sup> هنگام بزم در ایوان<sup>۲</sup>  
اگرچه در عرب و در عجم سمر گشمت  
نه شعر اوست بوصف شمایل تو محیط  
وَ قَدْ أَعَدَّ لِيَوْمِ الرَّحِيلِ أَهْبَتَهُ  
و ما یبسط فیما یرومه اجراً<sup>۳</sup>  
همیشه تا نبود تازه گل چو خار و خشک<sup>۴</sup>  
که تو بچود چو بحر و بعلم چون جبلی  
بنوک نیزه خطی واسطه اجلی  
بچود خامه جاری طلایه املی  
بشعر گفتن تازی و پارسی جبلی  
نه طبع اوست بنظم فضایل تو ملی  
کما یلیق بامثاله سوی الجمیل  
فصار کالجمیل المستکین<sup>۵</sup> فی الوحل<sup>۶</sup>  
همیشه<sup>۷</sup> تا نبود تیره شب چو صبح جلی

ز کین تو چو شب تیره باد روز عدو

ز مهر تو چو گل تازه باد روی ولی

### ۱۳۹ = در مدح امیر طغانی

بحر هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف

مفعول مفاعیل مفاعیل فاعول

(\*) ای آنک برخ فتنه عشاق<sup>۸</sup> جهانی  
شاید که ترا جان و جهان<sup>۹</sup> خوانم زیراک<sup>۱۰</sup>  
آرایش خوبانی و آسایش جانی  
هم راحت جانی و هم آشوب جهانی

۱- ج: موافقان تو      ۲- ب: بر: دیوان      ۳- م، ج: احدأ      ۴- م: المستکن  
۵- ب: الرحل      ۶- لا، م، ج: خار و خشک      ۷- م: مدام      (\*): نسخ: د، لا  
۸- م، ج: بر      ۹- م: خوبان      ۱۰- م، ج: ازیراک

دارم تن<sup>۱</sup> بی سنگ و دل تنگ ز عشقت  
گفتی که مرا یاد نکردی بهمه عمر<sup>۳</sup>  
زین بیش چه خواهی که کنم<sup>۵</sup> یاد تو هر روز  
بنیاد خرد اصل<sup>۷</sup> هنر مایه احسان  
ای آنک<sup>۸</sup> تو بر جامه<sup>۸</sup> اسلام طرازی  
در مرتبت و منزلت<sup>۹</sup> و حلم و سیادت<sup>۱۰</sup>  
با فر<sup>۱۱</sup> همایونی و با قدر بلندی  
گر من بسوی خدمت تو دیر رسیدم  
گفتم که اگر من سبک آیم بیر تو  
تالاله شکفته شود از ابر بهاری

زیرا که بت سنگدل و تنگ<sup>۲</sup> دهانی  
بر من بچنین حال مبر هیچ گمانی<sup>۴</sup>  
در مجلس شمس الامرا<sup>۶</sup> میر طغانی  
خورشید سخا بحر کرم گنج معانی  
وی آنک<sup>۸</sup> تو بر نامه اقبال نشانی  
مهری و سپهری و زمینی و زمانی  
با دولت میمونی و با بخت جوانی  
آر جو که<sup>۱۱</sup> تو این حال ز تقصیر ندانی  
ترسم که کشد آمدن من بگرانی  
تا سبزه نهفته شود از باد خزان

در پیش تو باد آنک<sup>۸</sup> تو جوینده اویی

در دست تو باد آنچ<sup>۱۲</sup> تو خواهنده آنی



- 
- ۱- لا؛ دل      ۲- بر؛ م، ب؛ سنگدل تنگ ...      ۳- ج؛ توهمه عمر  
۴- این بیت در نسخ «بر، لا» نیست      ۵- د؛ خرم      ۶- م، ج؛ میر الامرا  
۷- د؛ لا، ب؛ بر؛ اهل      ۸- لا؛ نامه      ۹- بر؛ در منزلت و مرتبت  
۱۰- د؛ حلم و سیاست؛ ج؛ حلم و ریاست؛ م؛ حکم و ریاست      ۱۱- بر؛ خواهم که  
۱۲- ب؛ آنک؛ بر؛ آنچه

۱۴۰- مدح شمس الدوله قطب الدین بدر میران در نگاره مذهب سالار

بحر متقارب مثنی سالم

فعولن فعولن فعولن فعولن

که جیحون عطایی و گردون توانی	(۲۲) ایاقطب دین میر میران تو آنی
که بدر زمینی <sup>۲</sup> و صدر زمانی <sup>۳</sup>	زمین و زمان از تو دارند زینت <sup>۱</sup>
نه جز غیب علم نیست کآن توندانی	نه جز عیب چیز است کآن تونداری
کرم را مقامی سخارا مکانی	خرد را مداری هنر را مالی <sup>۴</sup>
بتابش چو شیمی ببخشش چو کانی	بکوشش چو چرخ بدانش چو بحری
خجسته چو بختی یگانه چو جانی	ستوده چو عقلی گزیده چو دینی
بهمت چو افراخته آسمانی	بطلعت چو افروخته آفتابی
پسر خوانده شهریار جهانی <sup>۵</sup>	پسندیده پادشاه زمینی
توی نیز شایسته پهلوانی	گراوهست بایسته پادشاهی
ولیکن بهیچ آفریده نمایی	تو <sup>۶</sup> مخلوق ذاتی نه خالق صفاتی
ندا آید از شش جهت لن ترانی	اگر خویشتن را بجویی نظیری
که هر چند گویم توافزون از آنی	ترا من چگونه توانم ستودن
که تو بر همه بندگان مهربانی	از آن مهربانست بر تو زمانه

[۴۳۵]

(۲۲) نسخ: د، لا، س، م، ب، مل، بر ۱- لا: رتبت ۲- ب: منیری

۳- م: صدر زمینی و بدر زمانی ۴- لا، س، ب، بر: امانی؛ م: امالی ۵- مل:

زمانی ۶- لا، م، بر: نه؛ ب: ز



از آنند پیر و جوان بنده تو  
 از آن انس و جان خرمند از وجودت  
 از آنند اصحاب دولت مطیعت  
 ایسا رای تو آفتاب معالی  
 همی خواست سلطان عالم که شود  
 چو در مجلس او تو حاضر نبودی  
 چو آن دوستگانی یارش بخوردی  
 تو گویی فرستاد خضر پیمبر  
 الا تا بود لبز باغ بهاری  
 که بادانش پیر و بخت جوانی  
 که توانس و جان همه انس و جانی  
 که تو صاحب سر صاحب قرانی  
 ایسا لفظ تو کیمیای معانی  
 بدیدار تو باره ارغوانی  
 فرستاد نزدیک تو دوستگانی  
 حیاتی<sup>۱</sup> ترا تازه شد جاودانی  
 ترا شربت<sup>۲</sup> از چشمه زندگانی  
 الا تا بود سرد باد خزانی

ذلت باد همواره در شاد کامی

تنت باد پیوسته<sup>۳</sup> در کامرانی

۱۴۱- مدح شمس الدوله قطب الدین میر میران

بحر هزج مسدس محذوف

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

(\*) خداوند<sup>۴</sup> جهان را پهلوانی  
 هم اندر خاتم دولت نگینی  
 بهمت<sup>۵</sup> چون دعای مستجابی  
 خطا گفتم که تو خود صد جهانی  
 هم اندر قالب ملت روانی  
 بقوت<sup>۶</sup> چون قضای آسمانی

۳- م، س، د، ب؛ آسوده

۲- م؛ ترا آب

۱- م؛ حیات؛ بر؛ حیات

۴- ل، د، ب؛ خداوند

(\*) نسخ؛ د، ل، س، م، ب

کرا شد جز ترا هرگز مستخر  
 شهاب ثاقبی<sup>۱</sup> چون با خدنگی  
 زمردی وجوانمردی هر آن چیز  
 سمندت رخس و تیغت ذوالفقارست  
 ترا بریست با هر کس طبیعی  
 بسا وقتا<sup>۲</sup> که تو در کوه و بیشه  
 کفنده<sup>۳</sup> مهره<sup>۴</sup> مار شکنجی  
 بجاه افتادگان را دستگیری  
 همی زاید ز رای تو معالی  
 معالی و معانی راست گویی  
 بدین شربت که خوردی داد خواهد  
 ز بهر آنکه گر چه تلخ بود آن  
 چو ز آن شربت رخت شد ارغوان رنگ  
 همی کن با حریفان تازه رویی  
 کریم من بجانم دوستدارت  
 و گر چه مدح خوانی بیشه دارم  
 سبک کردم معاذ الله بچشم

سپهر پیر در عهد جوانی  
 سماک رامحی چون با سنانی  
 که در اندیشه آید بیش از آنی  
 که تو رستم تن و حیدر توانی<sup>۵</sup>  
 ترا سیرست با ایزد نهانی  
 برمح خطی و تیغ یمانی  
 درنده<sup>۶</sup> زهره<sup>۷</sup> شیر ژیبانی  
 بجود آزادگان را<sup>۸</sup> میزبانی  
 همی خیزد ز طبع تو معانی  
 ز تو خیزد که تو دریا و کانی<sup>۹</sup>  
 ترا ایزد بقای جاودانی  
 شد اندر کامت<sup>۱۰</sup> آب زندگانی  
 بکف برنه شراب ارغوانی  
 همی خور با ندیمان دوستگانی  
 گرین معنی نداند کس تودانی  
 نیایم پیش خدمت تا نخوانی  
 گر آرام<sup>۱۱</sup> هر زمان پیشت گران

۱- لا : ثابتی  
 ۲- د : حیدر روانی  
 ۳- ب : کفیده  
 ۴- م : ۳- م : وقتی  
 ۵- ب : دریده  
 ۶- م : ۶- م : افتادگانرا  
 ۷- لا :  
 ۸- مل ، ب : نیست  
 ۹- م : ۸- مل ، س : ذات  
 ۱۰- م : ۹- م : که آرام

الا تا نعمت عقیست <sup>۱</sup> باقی      الا تا زینت دُنِیست فانی  
 دل و عیش تو خرم باد و شیرین      که خرم طلعت و شیرین زبانی  
 ز گیتی حصه تو نیک بختی  
 ز دولت بهره تو کامرانی

۱۴۶- مدح نظام الدین ابوالقاسم محمود گاشانی

بحر هزج مثنی سالم

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

(\*) الا ای ابرنوروزی شبانوروزی بمن مانی

نه از گریه بیاسایی <sup>۲</sup> نه از ناله فرو مانی

چو بر گردون کنی ناله کند در ساعت از ژاله

بکردار صدف لاله <sup>۳</sup> دهان پر درّ عمانی

کهی بی رنج بخروشی کهی بی درد بر جوشی <sup>۴</sup>

دژم چون طبع مدهوشی سیه چون رای نادانی

کنی با<sup>۵</sup> کوه نقاشی کنی با باد جمّاشی

کنی در باغ فراشی <sup>۶</sup> کنی در بحر خزان

۱- م: عقیست است      (\*): نسخ: د، لا، مل، س، م، ب      ۲- س، م، لا، ب: که از

گریه بیاسایی؛ مل: که تر گریه بیاسایی      ۳- لا، س، م، ب: لؤلؤ      ۴- د: بخروشی

۵- ب، مل، د، س: بر      ۶- لا: دریاشی

چودامن در<sup>۱</sup> فلک دوزی زمن دو صنعت آموزی<sup>۲</sup>

ز سینه آذر<sup>۳</sup> افروزی ز دیده گوهر افشانی

گهی با باد انبازی گهی با کوه دمسازی

گهی با بحر هم رازی گهی با چرخ همسانی<sup>۴</sup>

بشکل مردم جنگی گرفته تیغ در چنگی<sup>۵</sup>

بسان چهره زنگی تن آلوده بقطرانی

سفیر بحرو جیحونی<sup>۶</sup> ندیم ماه و گردونی<sup>۷</sup>

بشیر کوه و هامونی زعیم باغ و بستانی

ز باران هر زمان صحرا کنی پر لؤلؤ لالا

تو گویی دست مولانا نظام دین<sup>۸</sup> یزدانی

جوانبختی<sup>۹</sup> جهانگیری قضا سعبی قدر تیری<sup>۱۰</sup>

سپهدار عجم میری<sup>۱۱</sup> اجل محمود کاشانی

سرافرازی که در عالم نبودست و نباشد هم

ز میران بنی آدم بچود اورا کسی ثانی

کلامش چون دم عیسی ضمیرش چون دل یحیی

جبینش چون کفن موسی لطیف و پاک و نورانی

۱- لا، مل : بر ۲- مل : دو صنعت ازن آموزی ۳- مل : آتش ۴- م :

همشانی ۵- لا : گرفته تیغ در چنگی بشکل مردم جنگی ۶- مل : بحر

جیحونی ۷- مل : ماه گردونی ۸- پ ، س ، مل : نظام الدین ؛

لا : نصیر الدین ۹- س ، مل : جوانبخت ۱۰- مل : سعی و قدر تیری

۱۱- م : میر

زبان گردد همه شکر دهان گردد همه عنبر

بنان<sup>۱</sup> گردد همه گوهر چو در مدح سخن رانی

از آن بر چهره سال و مه کلف دارد همیشه مه [۴۰۰]

که پیش او گه و بیگه نهد بر خاک پیشانی

ایارایت ز بهروزی گفت در دادن روزی

و یاعزمت ز پیروزی ضمیرت در سخن دانی<sup>۲</sup>

عروس ملک را زیور سپهر جود را اختر

حسام فتح را گوهر<sup>۳</sup> سرای عقل را بانی

گه کوشش چو گردونی گه بخشش چو جیحونی

بهمت چون فریدونی بدولت چون سلیمانی

از آن چون عقل مشهوری که چشم عقل<sup>۴</sup> را نوری

از آن چون فضل مذکوری که جسم فضل را جانی

بجود اندر جهان طاقی کلید گنج ارزاقی

پناه خلق آفاقی عزیز شاه گیهانی

ز رای تست سال و مه ز عدل تو گه و بیگه

فزوده قدر ملک<sup>۵</sup> شه گرفته فر<sup>۶</sup> مسلمانانی

چو بر اعدا کمین آری چو بر احباب زرباری

شهاب بدر دیداری سحاب بدره بارانی

چو چرخ از زهره زهرا چو باغ از زینت زیبا

چو درج از لؤلؤه لالا چو عقد از گوهر کانی

۱- س، مل : بیان

۲- مل : سخن رانی

۳- س، مل : جوهر

۴- د : علم

۵- از نسخه «مل» است سایر نسخ : در

گِه مِهرا بر دُر پاشی گِه کین ببر<sup>۱</sup> برخاشی  
بیزم اندر چنین باشی برزم اندر چنان مانی<sup>۲</sup>

فلک همت مَلک دینی آمل پرور اجل کینی  
بیخشش عمده<sup>۳</sup> اینی بکوشش مایه آنی

ایا هر شاعر و راجز<sup>۴</sup> ز مدحت واله وعاجز  
ایا هر مفلق و معجز<sup>۵</sup> ز شکرت قاصر ودانی

گِه جود اصل امیدي گِه حِشمت چو جمشیدی  
گِه زینت<sup>۶</sup> چو خورشیدی گِه همت چو کیوانی  
سزد در فصل نوروزی که رخ از سحر برافروزی  
بسر سبزی و پیروزی بشادی و تن آسانی

ز لفظ مطرب دلکش نیوشی بیتهای خوش  
زدست ساقی مهوش شراب لعل بستانی  
ایا کرده سر نامه مدیحت خاصه و عامه  
میانها بسته چون خامه بامرت جنّ و انسانی<sup>۷</sup>

عروسی یینی اندر خورشرف بر فرق او انسر  
لطف در عقد او گوهر، چو این خدمت<sup>۸</sup> فروخوانی  
ز خوبی یافته مایه برو بسته چو پیرایه  
سخنهای گرانمایه به از یاقوت رُمّانی

۱- ب، لا، م، تیر ۲- س : بیزم اندر چنین باشی برزم اندر بدان مانی ؛ لا : بیزم

اندر چنین باشی برزم اندر جهان مانی ؛ م : برزم اندر چنین باشی بیزم اندر بدان مانی

۳- مل، م، س، ب : عده ۴- لا : زاجر ۵- مل : مفلق و حاجز ۶- لا :

رتبت ۷- لا، ب : انسی و جانی ۸- د : نامه ؛ مل، س : مدحت

گرا از روی خداوندی کنون این را تو پیسنیدی  
کنم در نظم پیوندی گه مدح تو حسانی  
الاتا از گل و نسرين کند پر زهره و پروين  
زمین را بساد فروردین چمن را ابر نیسانی  
سعادت باد همراهت زیادت هر زمان جاهت  
میان بسته بدر گاهت همه میران بدر بانی  
قضا حکم ترا طایع قدر امر ترا تابع  
جهان بخت<sup>۱</sup> ترا صانع فلک رای ترا عانی  
قرینت دولت وافی معینت ایزد کافی  
رهینت اختر جافی مطیع عالم فانی

۱۴۲ = مدح

بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف مقصور

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

دیدار تو خجسته ترا ز سایه همای	(*) ای طلعت توداعیه <sup>۲</sup> ز حمت خدای
جاهت نهاده بر فلک المستقیم پای	جودت فکندگان فلک را گرفته دست
کید عظیم کافت آن بود جان گزای	گر ساختند طایفه ملحدان ترا
امروز هست و باد همیشه چنین <sup>۳</sup> بجای	منت خدای عزوجل را که جان تو

۱- تخت      (\*) نسخ : ج، د، لا، ن، م، ب      ۲- ب : آینه      ۳- م : همه

پوشیده نیست بر تو که نتوان ز حادثات  
وز هیچ کس بلا نتوانند دفع کرد  
لیکن ترا دو چیز نگه داشت ز آن <sup>۲</sup> بلا  
ایزد همی فزاید هر روز جاه تو  
بهتر ز نام نیست فضیلت درین جهان  
تارهنمای خلق ستاره بود بشب  
جستن بفضل قوت و رستن <sup>۱</sup> بحسن رای  
مردان جنگجوی و غلامان جان ربای  
بر تو بر <sup>۲</sup> خلائق و سر تو با خدای  
تو نیز در رعایت <sup>۴</sup> خلقش <sup>۵</sup> همی فزای  
مهر <sup>۶</sup> زدار نیست وسیلت بدان <sup>۷</sup> سرای  
همواره بخت نیک ترا باد رهنمای

تو با سماع <sup>۸</sup> بریط <sup>۹</sup> و نای و مخالفت

سرباز پس <sup>۱۰</sup> چو بریط و سوراخ <sup>۱۱</sup> دل چو نای

### ۱۴۴- مدح نظام الدین ابوالقاسم محمود گامشانی

بحر متقارب مثنی سالم

فعولن فعولن فعولن فعولن

(\*) ایانامداری که دین را نظامی  
سزد گر ترا مایهٔ حمد خوانم  
همی ز آن نمایند پیش تو ناقص  
تو یا <sup>۱۲</sup> کامکاری که حق را قوامی  
که محمود خلقی و محمود نامی  
بزرگان که تو در هنرها تمامی

- ۱- ب : قوت رستن ۲- م : از ۳- م ، لا ، ب : با ۴- ج : عنایت  
۵- بر ، لا ، ب : خلقی ۶- بر ، م : بهتر ۷- لا : در آن ۸- بر : تابیر  
سماع ۹- ب : ثنا و بریط ۱۰- مل : پر تارتن ۱۱- ب : بریط  
(\*) نسخ : ج ، لا ، بر ، مل ، س ، م ، د ، ب ۱۲- ب ، بر ، ج : ایا



چو موسی که جود مجری العیونی<sup>۱</sup>  
 برای مضمی<sup>۲</sup> چون درفشان<sup>۳</sup> شهابی  
 زمانه کند دولت را مریدی  
 بگاه لطافت<sup>۴</sup> چو باد شمالی<sup>۵</sup>  
 همی شیر بیشه ز عدلت همیشه  
 بهمت فروزنده ملک و دینی  
 سر از آسمان برین بگذرانند  
 الا تا بود صنعت باد تیزی  
 همه ساله بادی<sup>۶</sup> ازینسان که هستی  
 چو عیسی که لطف محیی العظامی<sup>۷</sup>  
 بکف سخنی<sup>۸</sup> چون درافشان<sup>۹</sup> غمامی  
 ستاره کند همت را غلامی<sup>۱۰</sup>  
 بوقت رزانت<sup>۱۱</sup> چو کوه شامی<sup>۱۲</sup>  
 فرستد بنزدیک روبه سلامی  
 بسیرت پسندیده خاص و عامی  
 بقدر آن زمینی که بروی خرامی  
 الا تا بود سیرت خاک رامی  
 بنزدیک سلطان عزیز و گرامی

صیام تو مقبول وعید تو میمون

مراد تو حاصل محلّ تو سامی<sup>۱۳</sup>

۱۴۵۰ هـ ح

بحر خفیف مخبون محذوف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

(\*) ای ندیده جهان چو تو<sup>۱۴</sup> شاهی نیست جز داد دادنت<sup>۱۵</sup> راهی

- ۱- لا : مجر العیون ؛ ب : میر العیون ۲- بر : یحیی العظامی ؛ این بیت در نسخه ج نیست ۳- لا : مضاء ؛ م : لطف ؛ س ، مل : برای القضا ؛ ب : برای قضا ؛ مل : بوجه المضاء ۴- مل ، س ، لا ، بر : درخشان ؛ م : زرافشان ۵- لا : سخا ؛ س ، مل ، بر ، م ، ب : السخا ۶- ب : زرافشان ۷- این بیت در نسخه مل نیست ۸- ب : لطفت ۹- بر : شمالتی ۱۰- ب : وزانت ۱۱- این بیت در نسخه ج نیست ۱۲- مل ، س ، مل : همه سال بادا ۱۳- این بیت در نسخه ب نیست (\*) نسخ : لا ، د ، م ، بر ۱۴- لا : چنو ۱۵- بر : داد ودانشت

ملك معظم گرفته هر روزی  
 بر فلک بُرد تختِ ۲ بخت هر آنک  
 نیست از در گه تو عالی تر  
 نه چو طبع تو بر زمین بحر است  
 گر بود دشمن تو چون کوهی  
 ای پیش بلند همت تو  
 دیه رندان ۴ سزای زندانست ۵  
 آن چنان دیه ۸ بس تواند ساخت  
 توده خاک را درین مدار  
 از درِ ملك ۱۱ تو چو من بنده  
 تا نباشد چو کعبه و زمزم

[۴۴۵.]

حصن محکم گشاده ۱ هر ماهی  
 پیش تخت رسید يك راهی  
 در همه شرق و غرب در گاهی  
 نه چو رای تو بر فلک ماهی  
 شود از هیبت تو چون گاهی  
 آسمان برین ۳ چو خر گاهی  
 نه سزای ۶ چو تو ۲ شهنشاهی  
 هر کرا نعمتست ۱ یا جاهی ۱۰  
 از چو من بنده هوا خواهی  
 فلک آرد پدید گه گاهی  
 در جهان هیچ خانه و چاهی

بر سر ناصحت بود تاجی  
 در لب حاسدت بود آهی

\* \* \*

- 
- ۱- م: گرفته  
 ۲- ب: بر تخت  
 ۳- لا، بر: بر زمین  
 ۴- لا:  
 ۵- بر: و رونه زندان سرای زندانست  
 ۶- بر: سرای  
 ۷- لا، ب: چو  
 ۸- لا، م: ده؛ ب، بر: ده بسی  
 ۹- م: بر: نعمتست  
 ۱۰- بر: گاهی  
 ۱۱- بر: باد در ملك

## ۱۴۶ - مدح

بحر هزج مسدس محذوف

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

(\*) زاحسان<sup>۱</sup> دست بر عالم گشازی  
 سپهر دولت و خورشید دینی  
 بهمت با ستاره همنشینی  
 چوقس<sup>۲</sup> ساعده با لفظ خوبی  
 هم اندر دین یزدان پادشاهی  
 حقایق را که حجت مکانی  
 ایاصدري که اندر ملك و دولت  
 چو من پشت میان بستم بخدمت  
 بهر صدري مرا تعریف کردی  
 گر اخلاص مرا نزد تو حقیست  
 همیشه تا نباشد در<sup>۳</sup> طبایع  
 بامكان پای برگردون نهازی<sup>۴</sup>  
 مكان دانش و قانون دازی<sup>۵</sup>  
 بسیرت با فرشته هم نوازی  
 چو من زایده با دست رازی  
 هم اندر ملك سلطان بانفازی  
 خلايق را که حاجت ملازی<sup>۶</sup>  
 ستوده سیرت و نیکو نهازی  
 در گنج کرم بر من گشازی  
 ز هر<sup>۷</sup> نوعی مرا تشریف دازی  
 خلاصم ده ز دست میر شازی  
 چو ناری آبی و خاکی چوبازی<sup>۸</sup>

چنانك از جاه<sup>۹</sup> تو احرار شاند

همه ساله ز دولت شاد بازی

(\*) نسخ : لا، بر، م، د، ب ۱- لا، م: باحسان ۲- م :

باحسان پای برگردون نهادی بامكان دست بر عالم گشای

۳- بر: رادی ۴- بر، م، لا، ب: قیس ۵- بر، لا: محنت؛ م: صحت ۶- م:

بهر ۷- بر: از ۸- ب: چوناری و چو آبی خاک و بادی ۹- م: چنان کز  
 رای؛ ب: چنان کز؛ بر: چنان کز راه

## ۱۴۷- مدح مهدی‌الدین همربن علی

بحر مجتث مثنی مخبون اصلم

مفاعِلن مفاعِلتن مفاعِلن فَعِلن

سدید دین عمر بن علی نوزادی  
 حسام‌عدل<sup>۲</sup> تو بپریده خلق بیدادی  
 بنای ناصح تو چون حَرَم<sup>۳</sup> بآبادی<sup>۴</sup>  
 بیوستانِ لطف در<sup>۵</sup> چو سرو آزادی  
 از آنکِ او چو عروسست<sup>۶</sup> و تو چو دامادی  
 ز بس عطا که تو اهل نیاز را دادی<sup>۷</sup>  
 از آنکهی که زبانرا بنطق بگشادی  
 بفضل ایزد و هرگز دست نقتادی<sup>۸</sup>  
 ز خلق خویش تو اندر میان بقتادی  
 هر آنچ بودی ویرا ز غایت رادی  
 بمستحقانِ نسا خواسته فرستادی

(۲) زهی زچود<sup>۱</sup> تو آزادگان بآزادی  
 سحاب چود تو بنشانده گرد درویشی  
 سرای حاسد تو چون ارم بویرانی  
 بآسمان شرف بر چو قرص خورشیدی  
 ز تست دولت نازان و تو بدو<sup>۲</sup> شادان  
 نیازمندی معدوم گشت چون سیم مرغ  
 بخدمت توفصیحان همه میان بستند  
 هزار دشمن بد را ز پای بگفتندی<sup>۳</sup>  
 اگر مدار لطافت دیار بغدادست  
 اگر چه دادی حاتم بخلق گاه سؤال  
 تو زوبهی بسخا<sup>۴</sup> ز آنک خواسته بسیار

(۱) سخ : د، ر، لا، مل، س، م، ب، بن ۱- بر : بچود ۲- لا، بر : خلق

۳- بر : ارم ۴- م : ز آبادی ؛ س، مل : بآزادی ۵- مل، بر، لا، ب، بر ؛

س : تو ۶- س، مل، بر : بدان ۷- ب، مل : عروسست تو ۸- این بیت در

مل، لا، بر، س، م، ب نیست ۹- مل : افگندی ۱۰- لا : ز پای نیفتادی ؛ بر :

زبان‌یفتادی ۱۱- ب : تو زوبهی بسیار

چنان بخیرى راغب که بر زمین هر گز  
ایا کریم خصالى که گویى از مادر  
همی روم سوى درگاه شاه تا گردد  
کنم، گر از تو بسا ز سفر مدد یابم،  
همیشه تا نه خفیفست مرکز خاکى  
قدم بجز برضای خدای ننهادی  
ز بهر تربیت آهل فضل را زادی  
شرنگ و خار غم شکرو گل شادی<sup>۱</sup>  
ز تو پیش وضع و شریف آزادی<sup>۲</sup>  
همیشه تا نه کنیفست گوهر بادی

ز فر دولت و تأیید بخت وسعی فلک

مدام مقبل<sup>۳</sup> و مقبول و محترم بادی

۱۴۸ = مدح

بحر هزج مسدس محذوف

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

(☆) بدان رای درفشان<sup>۱</sup> چون شهابی  
زمین مکرمت را نو بهاری<sup>۲</sup>  
بسیرت مقتدای خاص و عامی  
گه افضال<sup>۳</sup> با طبع کریمی  
بدان دست درافشان<sup>۴</sup> چون سحابی  
سپهر محمدت را آفتابی  
بهت ملتجای شیخ و شابی  
گه تدبیر با رای صوابی

- ۱- مل، م، س، بر، لا، د، ب: شرنگ و خار و غم شکرو گل و شادی ۲- لا: ز توبه  
پیش شریف و وضع آزادی ۳- بر: مفضل  
۴- لا، مل، بر: درخشان؛ م، ب: درافشان ۵- م: زرافشان؛ بر: درفشان  
۶- د، م، بر: چون بهاری ۷- م: انصاف

بوقت لطف و حلم و هیبت وجود  
ایا زین و بهای دین و دولت  
اگر چه در مهماتم بدین<sup>۲</sup> شهر  
بی کاری دلم خرسند<sup>۳</sup> گشتی  
شود یکبارگی کار من از دست  
الا تا بر فلک باشد کواکب  
بسان باد و خاک و نار و آبی  
خرد را کان و دانش را مآی<sup>۱</sup>  
زیی کاریت بسیاری خرابی  
اگر<sup>۴</sup> با آن نبود بی شرابی  
گر آنرا تو بزودی در نیابی<sup>۵</sup>  
الا تا در<sup>۶</sup> زمین باشد جوابی<sup>۷</sup> (?)

حسودت باد مقهور از وجودت  
که او اهریمنست<sup>۸</sup> و توشهایی

۱۴۸۹ - ملح

بحر رمل مثنی محذوف

فاعلاتن فاعلاتن - فاعلاتن فاعلن

(\*) ای کریمی<sup>۱</sup> کز جهان گوی هنر بر بوده ای  
اختیار پادشاهی<sup>۲</sup> افتخار<sup>۳</sup> دوده ای

گر چه از دستار دارانی تو گوی<sup>۴</sup> منزلت  
از خداوندان افسر سر بسر بر بوده ای<sup>۵</sup>

- ۱- م: ایادی ۲- م، مل، س، بر، لا، ب: درین ۳- مل، بر، لا، ب: خورسند  
۴- مل: و گر ۵- مل: اگر آنرا بزودی در نیابی ۶- ب، مل، بر: بر  
۷- م: چو آبی؛ برد، لا بن: جوابی؛ مل، س، ب: خرابی ۸- لا: آهرمنست؛ بر: اهرمنست و  
(\*) نسخ: د، لا، بر، م، ب ۹- ب: کرامی ۱۰- لا: پادشاه و؛ ب: پادشاهان  
۱۱- ب، بر: افتخار ۱۲- م، ب: گویی ۱۳- م: افزوده ای؛ این بیت در نسخه لا نیست

و ر چه هستی شهریار دین و دنیا را وزیر<sup>۱</sup>  
 خویشتن<sup>۲</sup> در خورد آن منصب بکس ننموده‌ای  
 و ر چه ملک مشرق و مغرب کنون در دست تست  
 از تواضع هم بر آن طرزی که اول بوده‌ای  
 تا بیفزودست<sup>۳</sup> قدرت را جلالت<sup>۴</sup> ذوالجلال  
 در مراعات<sup>۵</sup> حقوق کهتران بفزوده‌ای<sup>۶</sup>  
 پشت دشمن را پهای بخت<sup>۷</sup> بد<sup>۸</sup> بشکسته‌ای  
 روی دولت را بدست رای خود بزوده‌ای  
 نام و ننگ خویش را نالوده‌ای هر گز بظلم  
 ز آن بخون دیده روی دشمنان آلوده‌ای<sup>۹</sup>  
 از غبار باره آتش نعال خویشتن  
 روی گردون را بدود هاویه اندوده‌ای<sup>۱۰</sup>  
 آفتاب ملک تو تا سر ز مشرق بر زدست  
 شخص اعدا را بشکل ماه نو فرسوده‌ای  
 فرق دولت شد قدم در خدمت تو چون قلم  
 تا تو از همت قدم بر فرق فرقد سوده‌ای<sup>۱۱</sup>

- 
- ۱- بر : دین و دنیا و درم      ۲- بر : لا، م، ب : خویش را      ۳- ب : نیفزوده  
 است ؛ بر : زان نیفزودست      ۴- لا، ب : جلال ؛ بر : خدای      ۵- لا، م :  
 مراعات و ؛ بر : کز مراعات و      ۶- د، ب : افزوده      ۷- لا : نخت  
 ۸- م : بدبخت      ۹- بر : پالوده . این بیت در نسخه م نیست      ۱۰- این بیت در  
 م، لا، بر نیست      ۱۱- این بیت در لا، م، بر نیست

از حوادث ز آن قبل آزادگان آسوده‌اند  
کز رعایتشان<sup>۱</sup> تو هرگز یکزمان<sup>۲</sup> ناسوده‌ای

تخم نیکی کشته‌ای بسیار در عهد نخست

لاجرم اکنون بحمدالله جز آن ندروده‌ای

نام تو کَر و بیان بر<sup>۳</sup> آسمان بشنوده‌اند<sup>۴</sup>

گر چه تو نام<sup>۵</sup> نظیر خویشتن نشنوده‌ای<sup>۶</sup>

از کرم سَوَال را<sup>۷</sup> نعمت بسی بخشیده‌ای

وز لطافت بر گنه کاران بسی بخشوده‌ای<sup>۸</sup>

گر بنظم و نثر بستایم همه عمرت رواست<sup>۹</sup>

ز آنکِ پیش پادشاه خود مرا بستوده‌ای

و ر ترا تا زنده باشم بنده باشم واجبست

ز آنکِ در حَقَم خداوندی بسی فرموده‌ای

تا قیامت دیده بخت تو هرگز مغنواد

ز آنکِ تو در نصرت بیچارگان نغنوده‌ای

[۴۵۱۶]

\*\*\*

- 
- ۱- ب: رعیتشان - ۲- د: لحظه‌ی  
 ۳- م: نام تو بر  
 ۴- آسمان کَر و بیان بشنوده‌اند؛ بر آسمان بستوده‌اند  
 ۵- لا، م: بر: نام و  
 ۶- ب: بستوده  
 ۷- م: از کرم با سائلان  
 ۸- این بیت در «ب» نیست  
 ۹- ب، م، د: ب: سزااست



مرتب

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day If the book is kept beyond that day.

# ۱- در رثاء فرزنده سعد بن زنگی و تسلیت پدر

بحر مجتث مشمن مخبون اصلم

مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن فعلن

(ب) ایا زمانهٔ فانی ر بوده از گاهت  
چوباز بوده و کرده اجل چو پنجشکت<sup>۳</sup>  
بزیر خاک فرو برده قدّ چون سروت  
لطیف و خرم و خندان و خوب و خوش بودی  
ز دل بدند همه بخردان دعا گویت<sup>۴</sup>  
چو روی بودی و ایام کرد<sup>۵</sup> چون مویت  
چگونه بود توانی<sup>۶</sup> بزیر خار و خاک  
ز بعد آنک<sup>۷</sup> همی دیدم ایستاده بپای  
بدان قناعت کردم که در همه عمرم<sup>۸</sup>  
کباب شد دل من زین فراق ناکاهت  
مرا چنین<sup>۹</sup> نپسندی تو در مصیبت خویش

ایا<sup>۱</sup> ستارهٔ جافی فکنده در چاهت<sup>۲</sup>  
چو شیر بوده و کرده قضا چو رو باهت  
میان سنگ رها کرده روی چون ماهت  
بسیرت گل از آن بود عمر کوتاهت  
ز جان بدند همه زیر کان هوا خواهت  
چو کوه بودی و اجرام کرد<sup>۵</sup> چون کاهت  
چو تن بخشست همی از حریر و دیباهت  
بپیش خویش سپیده دم و شبانگاهت  
بخواب بینم با خود نشسته یک راهت  
خراب شد تن من زین وفات ناکاهت  
اگر ز زاری حال<sup>۱</sup>م کنند آگاهت

(ت) نسخ : لا<sup>۱</sup>، د، س، م، ب، مل، بر.

۳- س، م، مل، بر: گنجشکت ؛ لا، ب : پنجشکی

۶- بر: بودن خواهی

۹- م : حالت

۱- مل : و یا

۴- د: ثنا گویت

۵- لا: کرده

۸- م : چنین مرا

از آنکهی که تهی ماند از تو خرگاهت  
 جدا فکند ستاره<sup>۳</sup> ز من با کراحت  
 تویی که نیست بهمت ملک<sup>۴</sup> با شباht  
 از آن مرید و مطیع اند پیر و برناht  
 شقاوتیست عدو را سنانِ جان کاهت  
 بفرق دین و سما کین ناله و آهت  
 صبور باش که صبرست بهترین راهت  
 چو در پرستش ایزد دلیست یکتاهت  
 فزوده باد جمال و جلالت<sup>۵</sup> و جاهت

چو خرگهیست<sup>۱</sup> دل من زغم همه<sup>۲</sup> سوراخ  
 فراق داد زمانه ز تو بتکلیفم  
 ایامدار سعادت سعدین<sup>۴</sup> زنگی  
 بگاه دانش و دولت<sup>۶</sup> تو پیر و برنایی  
 سعادتیست ولی را بنانِ زر بارت<sup>۷</sup>  
 اگر چه هست سزاگر کنون رسده ردم  
 جزع ممکن که جزع نیست درخور عقلت<sup>۸</sup>  
 برفته ازلای بود بایدت راضی  
 همیشه تا که مه نو بود در افزودن<sup>۹</sup>

چکیده ابر کرم بر کران<sup>۱۱</sup> آن میرت

وزیده باد لطف بر روان آن شاهت<sup>۱۲</sup>



- 
- |                                 |                     |                                 |
|---------------------------------|---------------------|---------------------------------|
| ۱- بره س، مل م، لا، ب : خرگهیست | ۲- س، مل : همه زغم  | ۳- بره س،                       |
| مل م، د : زمانه                 | ۴- ب : سعد دین      | ۵- م : فلک                      |
| ۶- لا، م، بر : در بارت          | ۸- ب : عقل          | ۹- د : همیشه تا که بود ماه نودر |
| افرایش                          | ۱۰- بر : جمال جلالت | ۱۱- س : روان                    |
| در نسخه بر نیست                 |                     | ۱۲- این بیت                     |

## ۷- در وثناء شیوخ جابر بن عبد الله انصاری

بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلان

(\*) صدری که بود عاقله<sup>۱</sup> دین کرد گار  
رفت از جهان برون و بر آورد رفتنش<sup>۱</sup>  
شیخ الشیوخ جابر عبد الله آنک<sup>۲</sup> بود  
دست اجل بکند درختی ز بن که داشت  
در باغ حق ترست و نروید چنو<sup>۳</sup> نهال  
بارای پیرو بخت جوان بود و تسا برفت  
بسدوش شرع رایت او بود طیلسان  
در داو حسرتا که رگر گونه<sup>۴</sup> شد کنون  
آن مجلس دوشنبه و آن موضع عزیز<sup>۵</sup>  
و آن نعرهای گرم<sup>۶</sup> و جگرهای سوخته  
دریای علم بود<sup>۷</sup> و زعالم کناره کرد

بدری که بود واسطه<sup>۸</sup> عقد افتخار  
از ستیان بخاصه<sup>۹</sup> ز انصاریان دمار  
سرمایه<sup>۱۰</sup> دیانت و پیرایه<sup>۱۱</sup> و قار  
دین بیخ و زهد شاخ و ورع<sup>۱۲</sup> بر گ و علم بار  
براسب دین نبود و نباشد چنو<sup>۱۳</sup> سوار  
یکبارگی برفت<sup>۱۴</sup> ز پیر و جوان قرار  
در گوش دین هدایت او بود گوشوار  
زین حادثه<sup>۱۵</sup> که کرد قضا آفرید گار  
و آن جمع چون ستاره و آن وقت<sup>۱۶</sup> چون بهار  
و آن نالهای نرم<sup>۱۷</sup> و نفسهای چون شرار  
تا شد<sup>۱۸</sup> مرا ز دیده<sup>۱۹</sup> چو دریای خون کنار

- (\*) نسخ : د، لا، س، ب، مل، بر  
۱- س : نیامد ز رفتنش ؛ ب : فرقتش  
۲- س : جابر بن عبد الله که بود  
۳- س، ب : چو او ؛ د : چنان  
۴- لا : پیرد  
۵- بر : دشت  
۶- لا : سرد ؛ بر : گرم  
۷- مل : باشد  
۸- بر : هزار دیده  
۹- لا : دگر باره  
۱۰- بر : گرم  
۱۱- بر : دشت  
۱۲- مل : باشد  
۱۳- بر : هزار دیده  
۱۴- بر : گرم  
۱۵- بر : دشت  
۱۶- مل : باشد  
۱۷- بر : گرم  
۱۸- بر : دشت  
۱۹- مل : باشد

رخ ز آب و سر ز خاک و لب از باد<sup>۱</sup> و دل ز نار<sup>۲</sup>  
 چون زرد پوستی که بود در میان نار  
 چون رود زار و نالان چون زیر تن نزار  
 هر چند کز دلایل سورند هر<sup>۳</sup> چهار  
 وی تن جزع ممکن که جهانست<sup>۴</sup> مستعار  
 آری شکفته گل نبود بی خلنده<sup>۵</sup> خار<sup>۶</sup>  
 بادست دهر و عالمیان<sup>۷</sup> پیش<sup>۸</sup> او غبار  
 و ر چون نهنگ جای کنی در<sup>۹</sup> بِنِ بحار  
 و ز قعر این بر آوردت جور روزگار  
 اسلام را مکان تو بود<sup>۱۰</sup> آهنین حصار  
 ذات تو خلق را ز بلا بود زینهار  
 داغ برادر و پسر تو درین دیار  
 در شرق و غرب مثل و نه در بر و بحر یار<sup>۱۱</sup>  
 سوزنده تر مصیبت تو صد هزار بار<sup>۱۲</sup>

تا او برفت نیست جدا يك زمان مرا  
 [۴۵۰۰] اشکم بسان دانه نارسست و روی من  
 چون چنگ<sup>۱</sup> چفته<sup>۲</sup> قدم و چون نای سفته دل  
 من با چنین چهار صفت در مصیبتم  
 ای دل طمع مبر<sup>۳</sup> که خدایست<sup>۴</sup> مستعار  
 بی شدت فنا نبود راحت بقا  
 بازیست مرگ و آدمیان نزد<sup>۵</sup> او تندر  
 گر چون پلنگ پای نهی بر سر جبال  
 از طرف آن در افگندت دور آسمان  
 ای مانده در میان سنگین حصار تنگ  
 ای از اجل نیافته ز نهار يك نفس  
 بر مرد وزن ز سوز و فوات تو تازه گشت<sup>۶</sup>  
 گر چه نبود آن دو سعید شهید را  
 امروز از مصیبت آن هر دو مهترست

۱- ب: آب ۲- این بیت در نسخه بر نیست ۳- لا: خنك ۴- بر:  
 خفته ۵- بر: این ۶- س: مکن؛ مل: فزع ممکن ۷- لا: ب،  
 بر: خدایست ۸- لا، ب، بر: جهانست ۹- مل: خلیده ۱۰- این  
 بیت در ب چنین است:

آری شکفت گل نبود بی خلید خار  
 بی شدت فنا نبود راحت بقا  
 ۱۱- م: بر: پیش ۱۲- مل، س، م، لا، ب: آدمیان ۱۳- م: نزد؛ در  
 متن بر «پیش» و در حاشیه «نزد» آمده است ۱۴- لا: بر ۱۵- ب: بدی  
 ۱۶- لا: شد ۱۷- ب: در شرق و غرب مثل نه در بر و بحر یار ۱۸- این  
 بیت در نسخه لا و نسخه بر نیست.

وامروز نیست ثانی تو کس درین تبار<sup>۱</sup>  
 علم تو بود ساعد تحقیق را سوار  
 سوگ تو کرد روی همه سنّیان<sup>۲</sup> چوقار  
 جامه کبود و نامه سیه خلق بی شمار  
 لب بسته دل شکسته جگر خسته جان فگار  
 گر بارم از دو دیده ستاره عجب مدار  
 گردون شود بروز قیامت ستاره بار<sup>۳</sup>  
 که بر مصیبت تو بگیریم چو ابر زار  
 نرگس مثال و لاله نهاد و بنفشه وار  
 یاقوت سرخ و سیم سپید و زر عیار  
 نفس عزیز من ز غمان تو گشت خوار<sup>۴</sup>  
 چشمی که جز لقای تو آنرا<sup>۵</sup> نبود کار  
 تاریک شد ز فرقت تو چون دهان مار  
 اکنون<sup>۶</sup> جوار رحمت جبار بزدبار  
 اسلام را ز تو خلف صدق یادگار  
 آسایش خلائق و آرایش کبار

زیرا که بود ثالث ایشان چو تو کسی  
 زهد<sup>۲</sup> تو بود دیده توحید را سواد  
 مرگ تو کرد پشت حقیقت دو تا چوقوس  
 بی روی سرخ و موی سپید تو کرده اند  
 وزرنج و درد و هجر و درین<sup>۳</sup> تو گشته اند  
 چون رفتن تو روز قیامت بهن نمود  
 زیرا که از غم تو چو گردون خمیده ام  
 گاه از قطیعت تو بنالم چو رعد سخت  
 دیده پر آب و سوخته دل گوژ قامت  
 چون اشک و موی و چهره من نیست در غمت  
 طبع جوان من ز فراق تو گشت پیر  
 جسمی که جز بقای تو آنرا<sup>۴</sup> نبود کام  
 باریک شد ز حسرت تو چون میان مور  
 چون کردی اختیار برین<sup>۵</sup> منزل فنا  
 منت خدای عزوجل را که باز ماند  
 عبدالله بن جابر انصاری آنکه هست

۱- د، مل : در آن دیار ؛ لا، بر : درین دیار ؛ ب : در آن تبار ۲- س، م : حلم

۳- م : روی شریعت سیه ؛ بر : شیعیان ۴- د : زانده ورنج و درد و درین ؛

س : وزرنج و هجر و درد ۵- این دوبیت در نسخه س مغشوش است ۶- مل : خار

۷- مل، ب : اورا ۸- بر : اورا ۹- د، س، م، ب، بر : درین ؛ مل،

لا : ازین ۱۰- بر، لا : اندر

انجم گه مسیرونه گردون گه مدار  
لفظ دَرَر فشان<sup>۱</sup> و زبان گهر نشار  
در علم بی نهایت و اقبال بی کنار  
پیوسته<sup>۲</sup> از مجاورت<sup>۳</sup> آفتاب عار  
فرمان ده ملوک و شهنشاه کماکار،  
آری چنین کنند سلاطین حق گزار<sup>۴</sup>  
خلقی زبان گشاده زیادت ز صد هزار  
کور<sup>۵</sup> ز دور نور تجلی شد آشکار  
ور یافتی اجازت رحلت ز شهریار  
بر شعر مرثیت که فرستاد اقتصار  
تسادمنش گرفته بود دست اضطرار  
هرگز میان خدمت سلطان و اختیار  
تسآ دین حق رها نکنند مرد بختیار  
بنیاد دین ز دولت تو باد استوار  
در رحمت خدای جهان ساخته جوار

آن قره العیون که نظیرش نیاورند<sup>۱</sup>  
دارد بسیرت پدر و جد خویشتن  
تابس نه دیر بر سلف<sup>۲</sup> خویش بگذرد  
ای مہتری که قدر تو دارد بر آسمان  
آن اعتقاد خوب<sup>۳</sup> که در خواجه بوده است<sup>۴</sup>  
در<sup>۵</sup> اصطناع تو همه امروز جلوه<sup>۶</sup> کرد  
هستند لاجرم بدعا و نسیای او  
چون<sup>۷</sup> یافت این خبر جلی شد چو آن جبل<sup>۸</sup>  
گرداشتی اجازت غیبت ز پادشاه  
پیش تو آمدی و نکردی بجای<sup>۹</sup> تو  
لیکن چگونه پای نهاد در<sup>۱۰</sup> صف مراد  
بپذیر عذر او که نکردست جمع کس  
تسآ حق دین فرو نهد مرد پارسا  
شمشیر حق ز حرمت تو بسآ آخته  
تو در جوار بخت همایون و آن<sup>۱۱</sup> شهید

- 
- ۱- م: نیافرید؛ مل، ب، بر: نیاورید  
خلف؛ مل: ازسلف ۴- بر: همواره  
۲- بر: گهر فشان ۳- ب: ۳- ب:  
۵- ب: محاورت ۶- بر:  
۷- مل: که برخاچه تو داشت ۸- م: بر:  
۹- مل: تازه  
۱۰- لا، م، ب، بر: حق گذار؛ س، مل: روزگار ۱۱- ب: تا ۱۲- بر:  
جوان چنان ۱۳- د، م، ب، بر: کآنرا ۱۴- در همه نسخ «بجان»؛ تصحیح قیاسی است  
۱۵- لا، بر: بر ۱۶- م، لا: همایون آن



بر مشهدش وزیده ز باد لطف نسیم  
بر مضجعش چکیده<sup>۱</sup> زابر کرم قطار<sup>۲</sup>

### ۳ = در رثاء یگی از همدور

بحر مضارع مثنی‌اخر ب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

حُرّی <sup>۳</sup> کزو ستاره نبیند حلیم تر	(ب) صدری کزو زمانه نیابد کریم تر
هر گز مصیبتی نبود زین عظیم تر	ناگه شهید گشت چو هم نام خویشتن
اکنون شد از مفارقت او یتیم تر	دنیا یتیم بود ز احرار پیمش ازین
آری <sup>۴</sup> ز روزگار نباشد لئیم تر	با آن <sup>۵</sup> کریم قدر <sup>۶</sup> جفا کرد روزگار
بر خالق هر زمان ز دیانت رحیم تر	با رحمت خدای قرین باد ز آنک بود
ور چه شود <sup>۷</sup> ز نوح پیمبر قدیم تر	دل بر جهان منه که بمیرد هر آنک زاد
پندار او که هستم در وی مقیم تر <sup>۸</sup>	همچون مسافر نیست بدار الفنا هر آنک
کز عین کیمیاست عدیلش عدیم تر	گر چه کنون بدار بقا <sup>۹</sup> رفت مهتری

[۴۶۰]

- ۱- لا: رسیده؛ د: بر: کشیده ۲- س، مل، مطار؛ بر: نصار (ب) نسخ: د: لا، س، م، ب، مل، بر. در نسخه م این رثاء در حق «صاحب الوزیر محمد حسین؟» ذکر شده است ۳- س، م، مل: مبری ۴- ب: این ۵- مل، س، بر، لا، م، ب: کریم صدر ۶- لا: هر کز ۷- لا: بود. بر: در هر چه بد ۸- د: پندارد او که هستم در وی مقیم تر؛ لا: ... که هستم در وی مقیم تر. بر: پندارد او که هستم در وی مقیم تر؛ مل: ... از وی مقیم تر ۹- مل، لا، س، ب، بر: بدار فنا.

منت خدایرا که ازو ماند یادگار      شخصی که در جهان نبود زو کریم تر  
 ای صاحبی که طایفه دشمنانت را      از هیبت تو نیست عذاب الیم تر  
 در شرق و غرب نیست سخی تر ز تو چنانک      اندر جهان نبود ز لقمان حکیم تر  
 بودم ز شوق خدمت تو مدّتی سقیم      گشتم چو آن خبر بشنیدم<sup>۲</sup> سقیم تر  
 چونانک<sup>۳</sup> استقامت کارم ز جاه تست  
 هر روز باد دولت تو<sup>۴</sup> مستقیم تر

#### ۴ = مَرثِیَّةُ شَمْسِ الدَّوْلَةِ نَصْرِ الدِّینِ

بحر رمل مُثَنّ محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(ب) شد شریعت بی نظام و شد سیادت بی محل  
 شد ریاست باهوان و شد امارت با خلل  
 تا مقام این جهان<sup>۱</sup> از خویشتن خالی گذاشت  
 ز خیر اسلام و جلال<sup>۲</sup> ساده و شمس دول  
 در جهان آمد پدید از رفتن او اضطراب  
 بر مثال آنک<sup>۳</sup> هنگام تجلّی بر جبل

- 
- ۱- مل : ازو      ۲- : بشنودم      ۳- س، مل : چندانکه ؛ ب : چون بانک  
 ۴- م : جاه ترا      (ب) - نسخ : د، لا، م. ب، مل ؛ بر؛ عنوان قصیده از نسخه «م»  
 ۵- مل ؛ ب : چهار      ۶- م : سادت ؛ ب : جلال و ساده

مردمان را ناله کردن بر<sup>۱</sup> وفات او کنون  
 شد صناعت چون عرب رانوحه کردن برطلل<sup>۲</sup>  
 شد سرشك مرد وزن خون در<sup>۳</sup> وفات او کنون  
 داغ او گویی گشاد از دیده هر يك<sup>۴</sup> سبل<sup>۵</sup>  
 از کریمی و زلطیقی<sup>۶</sup> بود تا روز پسین  
 طبع او دور از ملال و نفس او پاك از زل<sup>۷</sup>  
 چون در آمد امر یزدان خلق نتوانند کرد  
 با رضای او خلاف و با قضای او جدل<sup>۸</sup>  
 گر چه هستیم<sup>۹</sup> از جهالت و ضلالت روز و شب  
 گه خریدار<sup>۱۰</sup> غرور و گه گرفتار علل  
 عاقبت چون دیگران خواهیم گشتن يك يك  
 بسته بند<sup>۱۱</sup> فنا<sup>۱۲</sup> و خسته زخم<sup>۱۳</sup> اجل  
 حادثات گنبد دوار نتوان کرد دفع<sup>۱۴</sup>  
 مشکلات عالم غدار نتوان کرد حل<sup>۱۵</sup>  
 تنگ باشد با قضا پیوسته میدان حکم  
 کند باشد با قدر<sup>۱۶</sup> همواره شمیر امل<sup>۱۷</sup>

۱- لا: ناله کردن در؛ د: نوحه کردن بر؛ ب: ناله گر کرد ۲- لا: حیل

۳- د: از ۴- م: هر کس ۵- در دو نسخه م و بر از دو بیت اخیر يك بیت ترتیب یافته است ۶- غیر از لا؛ ب: کریمی و لطیفی ۷- این بیت در «م» نیست - ب: ذلل

۸- لا: خلل ۹- بر: بودم ۱۰- م: گرفتار ۱۱- مل: دام ۱۲- م:

بلا ۱۳- بر: تیغ ۱۴- م، مل: دفع کرد ۱۵- م: امل - بر: اجل

۱۶- لا، ب، مل، بر: اجل

گر اجل را دفع کردی در همه عالم ز کس  
 حشمت و جاه و قبول و نعمت و مال و خول  
 واجب آن کردی که چون خضر پیمبر در جهان  
 تا بنفخ صور ماندی زنده آن صدر اجل<sup>۱</sup>  
 پیش ازین در نظم کردن طبع من بودی سوار  
 بر غرلهای لطیف و مدحهای مستحل<sup>۲</sup>  
 از وفات او چنان گشتم که در بیتی کنون  
 هر زمان عاجز فرو مانم چو اشتر در وحل  
 گر چه یکباره ز تأثیر وفات او برفت  
 از تن و جان و دل ما هوش و آرام و جدل<sup>۳</sup>  
 شکر یزدان را کزو ماندست فرزندی که هست  
 فرخ آثار و خجسته طلعت<sup>۴</sup> و نیکو عمل  
 صدر عالم بوالمعالی بدر عالم میر شاه  
 آسمان جاه و بحر علم و خورشید امل  
 آن خداوندی که بر گردون سجود آرده می  
 رای او را آفتاب و همت او را زحل  
 و آن<sup>۵</sup> خردمندی که اندر هیچ وقتی نگذرد  
 بر ضمیر او خطا و بر زبان او خطل<sup>۶</sup>

۱- دو بیت اخیر از نسخه های م، ب، مل است و در سایر نسخ دیده نشد ۲- لا: شعرهای مستجل

۳- م: حلال؛ ب: خدل؛ باقی نسخ: جدل ۴- ب: طالع ۵- مل، بر: آن

۶- م: خلل؛ لا: زلل؛ بر: ذلل؛ ب: بر زبان او خطا و در ضمیر او خطل

در هنر دارد فزونی بر همه اقران خویش  
 چون محمد<sup>۱</sup> بر خلاق چون شریعت بر ملل  
 از خلافتش لعل گردد دشمنان را چون شبه<sup>۲</sup>  
 وز وفاقتش زهر گردد دوستان را چون عسل  
 از جلال او فلک پیوسته باشد با<sup>۳</sup> حسد  
 وز جمال<sup>۴</sup> او ملک همواره باشد با خجل  
 تا شد<sup>۵</sup> از جور ستاره دشمن او ممتحن  
 تا شد<sup>۶</sup> از دور زمانه حاسد<sup>۷</sup> او مبتذل  
 این بود همواره چون سیماب لرزان از فزع<sup>۸</sup>  
 و آن بود پیوسته چون سیمرغ پنهان از وجل<sup>۹</sup>  
 فخر دارد بر همه سادات گیتی از<sup>۱۰</sup> شرف  
 فضل دارد بر همه اشراف عالم در محل  
 همچو آتش بردخان و همچو گوهر بر سقیال  
 همچو گردون بر زمین و همچو دریا بروشل<sup>۱۱</sup>  
 ای شده نام تو در عالم بی‌پروزی سمر  
 وی شده رای تو در گیتی بی‌پروزی مثل  
 گر نصیرالدین<sup>۱۲</sup> ز دنیا رفت بیرون ناگهان  
 تو جزع مغزای و راضی باش بر<sup>۱۳</sup> حکم ازل

---

۱- ب: دشمنان را لعل گردد چون شبه      ۲- م: در      ۳- لا: کمال      ۴- م: باشد  
 ۵- مل: بر: دشمن      ۶- بر: فروغ      ۷- بر: چهل      ۸- د: در  
 ۹- لا: وسل؛ بر: سبل      ۱۰- ب: نصیردین      ۱۱- لا: بر: در

او بعقبی رفت و تو بنشین<sup>۱</sup> بجای او کنون<sup>۲</sup>

در مقام مهتری چون آفتاب اندر حمل  
زنده باشد نام آن<sup>۳</sup> کزوی چوتو<sup>۴</sup> ماندخلف

تازه باشد جان او<sup>۵</sup> کزوی چوتو<sup>۶</sup> ماند بدل  
تا نکردد مور مار و نال سرو و کاه کوه<sup>۷</sup>

تا نکردد سیم سنگ و عود بید و شهد خل  
باد طبع شاد و کارت خوب و جاهت مستقیم<sup>۸</sup>  
باد بخت<sup>۹</sup> رام و خصمت خوار و امرت ممثل<sup>۱۰</sup>

○ در رثاء محمد الملك نجم الدین بن ائیر الدین

بحر مجتث مثنی مخبون مقصور

مفاعلن فعاتلن مفاعلن فعاتلن

(\*) اگر بیارم خونابه و بر آرم آه  
و کر کنم زدل<sup>۱</sup> و دیدگان در<sup>۲</sup> آتش و آب  
برین مصیبت<sup>۳</sup> ناکام و وقعت ناگاه  
خلیل و ارمقام و کلیسم و ارشنام

۱- بر: از بعقبی رفت تو بنشین ۲- ب: بر جای او بنشین کنون ۳- د:

م: او ۴- لا: چتو؛ ب: چون توازو ... ۵- د: آن ۶- بر: کوه کاه

۷- م: باد طبع شادمان و کار و جاهت مستقیم ۸- م: تخت ۹- بر: فرمانت

مثل؛ هفت بیت اخیر از نسخه «مل» افتاده است (\*) - نسخ: د، لا، م، ب، بر.

۱۰- م: قضیت ۱۱- لا: بدل ۱۲- لا: بر

عجب مدار که نتوان گزارد<sup>۱</sup> جز بچنین  
 دریغ مانده تن او بر سر خار و خاک  
 چو اختر اندر میخ و چو گوهر<sup>۲</sup> اندر کان  
 بماند در جسیادت بری ز گوهر فضل  
 زمانه بی سپه و بی مصاف کرد کمین  
 مدیح‌هاش<sup>۳</sup> پراگنده بود در آفاق  
 گهی فرو برم از داغ این مصیبت سر  
 ز درد با رخ زردم ز اشک دیده سپید  
 بدم شکفته چنان<sup>۴</sup> کز دم نسیم درخت  
 چو لعل بود رخ، شد زرنج او چون زر  
 زده<sup>۵</sup> آخته چنگ و جهان ساخته چنگ  
 از آنکهی که دیار هراة خالی گشت  
 گهی چو شمع شوم سوخته باخیر شب  
 ز قدر بود چو خورشید سالومه در قصر<sup>۶</sup>  
 چو اندر آمد حکم خدای عز و جل  
 ز دام و بند قضا و قدر نخواهد جست

حقوق تعزیت<sup>۲</sup> سعد ملک شاهنشاه  
 ز جور صرف زمان و نفاذ<sup>۳</sup> حکم الیه  
 چو شعله اندر دور و چو دانه اندر کاه  
 بماند برج سعادت تهی ز اختر و ماه<sup>۴</sup>  
 بر آنک بود هر بر<sup>۵</sup> مصاف و بیر سپاه  
 کنون مرایی او اوفتاد در افواه<sup>۶</sup>  
 گهی ببر آورم از درد این قطیعت آه  
 ز سوگ جامه کبود و زرنج نامه سیاه  
 شدم کشفته چنان<sup>۷</sup> کز تف<sup>۸</sup> سموم گیاه  
 چو کوه بود تنم، شد ز درد او چون کاه  
 شدم خروشان چون چنک و زرد زار و دوتاه<sup>۹</sup>  
 از آن فروخته شمع و از آن چهارده ماه  
 گهی چو ماه شوم سوخته باو<sup>۱۰</sup> ل ماه  
 ز جاه بود چو جمشید روز و شب بر گاه  
 ز قصر شد سوی قبر و ز گاه شد سوی چاه  
 نه پادشاه<sup>۱۱</sup> نه رعیت نه پیر و نه برناه<sup>۱۲</sup>

- ۱- د، بر؛ بگذارد ۲- لا؛ حقوق و تعزیت ۳- م؛ زمانه نفاذ ۴- م؛  
 جوهر ۵- لا، د؛ اختر ماه؛ م؛ اختر شاه ۶- بر؛ هر بری ۷- بر؛ شیر  
 ۸- د، م؛ ب؛ مدیح‌ها ۹- لا؛ افتاده در افتاده ۱۰- لا؛ بر؛ چنین ۱۱- د؛  
 چنین ۱۲- د؛ د؛ م؛ م؛ سم ۱۳- م؛ درد ۱۴- بر؛ دردمه دو ماه  
 ۱۵- لا؛ قمر؛ م؛ وب؛ فقر؛ بر؛ بر نور ۱۶- م؛ لا؛ پادشاه ۱۷- این بیت  
 در «بوبر» چنین است:

نه پادشاه و رعیت نه پیر و نه برنا

ز دام بند قضا و قدر نخواهد جست

اگر شوی چو پلنگ ژیان تو گرد نکش  
قضا در افگندت آخر از فراز جبال  
اگر شوی بدها حیلہ گر تر از دراج  
قضا بحیلہ نگرزد هبا چو آمد وقت  
بسا که ریخته شد زیر خاک و خواهند شد  
اگر ز عقد کرم گوهری بشد دارد  
باصل از ° آفت عین الکمال بد مرсад  
اگر ز دنیا تحویل کرد نجم الدین  
ایا کفایت تو بر بقای ملک دلیل  
اگر بدار بقا رفت نور دیده تو  
توسال و ماه ز اقبال تازه باش چو ورد<sup>۱</sup>  
ولیت را ز امل ملک بار<sup>۲</sup> پاداش<sup>۳</sup>  
فلک بطاعت تو سر نهاده بسی تکلیف  
سعادت ازلی<sup>۴</sup> یا موافقت همراز<sup>۵</sup>  
غریق رحمت جبار بار سعد الملک

و گر شوی چو نهنک دمان تو دشمن کاه  
قدر بر آوردت آخر از نشیب میاه  
و گر شوی بدکا چاره دان<sup>۱</sup> تر از روباه  
قدر بچاره نکرده هدر چو آمد گاه  
چو مشک سوده زوایب<sup>۲</sup> چو سیم ساده آجابه  
خدای واسطه عقد را همیشه نسکاه<sup>۳</sup>  
اگر شد از نکبات زمانه فرع تباہ  
اثیر دین را یزدان<sup>۴</sup> همیشه بار پناه  
ایا سخاوت تو بر فنانی مال گواه  
جگر ز درد متاب و روان ز رنج مگاه  
اگر چو عهد سمن بود عمر او کوتاہ  
عدوت راز اجل هلك باد<sup>۱۱</sup> باد افراہ  
ملک بمدحت تو لب گشاده بی اکراہ  
شقاوت ابدی<sup>۱۲</sup> بسا مخالفت همراہ  
بروز محشر بادش<sup>۱۳</sup> نبی شفاعت خواه<sup>۱۴</sup>

شده جریده احوال<sup>۱۵</sup> او بری ز خطا

شده صحیفه اعمال<sup>۱۶</sup> او تهی<sup>۱۷</sup> ز گناه

- 
- ۱- م، ب: چاره گر ۲- بر: دهانت ۳- بر: چوساده سیم ۴- دو بیت اخیر در «م» نیست ۵- بر: باصل آفت ۶- بر: داور ۷- بر: به ۸- لا: کل؛ ب: توسال وز اقبال .. ۹- م: باد ملک ۱۰- ب: باداشش ۱۱- م: باد هلك ۱۲- م: ابدی ۱۳- ب: همراه؛ بر: هم زاد ۱۴- م: ازلی ۱۵- د: ویرا ۱۶- این بیت در «لا» نیست و در نسخه بر نیز مغشوش است ۱۷- د: اقوال؛ لا: اعمال ۱۸- بر: آمال ۱۹- لا، م، ب: بر: بری



۶ = هرثیه<sup>۱</sup>

بحر خفیف مخبون محذوف

فاعلاتن مفاعِلن فَعَلَن

جامهٔ دولت تو چاك شده	(*) ای بتیغ قضا هلاك شده
ساكن جای سَهْمَنَك شده	بضرورت گذاشته مسكن
و آننگهی زودزیر خاك شده	زده در دیدهٔ جهانی خاك
نالهُ خلق بر سَمَك شده	از سَمَك در غم مصیبت تو
ببَهشت خدای پاك شده	پاك بوده زعیبها و كنون

۷ - تسلیت<sup>۱</sup>

بحر هزج مسدس محذوف

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

که گشت از مرگ او طبعت کشفته	(*) شها آن قُرَّة العین عزیزت
نمودی <sup>۲</sup> تیره چون ماه گرفته	هلالی بود کز دیدار او شمس

(\*) - نسخ: د، لا، م، ب، بر، ج ۱- چون اصل بر جمع کردن مرانی در يك قسمت

بود این دو قطعه را نیز که شاعر در رثاء و تسلیت گفته است در اینجا نقل کردیم .

(\*) - نسخ: د، م، ب ۲- م: نموده

فلـك دانست كانجم را نباشد      محلی گر برون آید<sup>۱</sup> دو هفته  
گرامی شخص او را كرد ناكاه      ز رشك آن بخاك اندر نهفته  
چو كل شد ناكهان در خاك پنهان  
كلی<sup>۲</sup> ویرا ز دولت ناشكفته

### ۸ - در رثاء نجیب الدین

بحر هزج مدس محذوف

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

(\*) ایا شادی<sup>۳</sup> ندیده از جوانی  
که تو<sup>۴</sup> درسوگ خود مارا ببینی  
دریغای نجیب<sup>۵</sup> دین که بس زود  
دریغای مردن<sup>۶</sup> تو در غریبی<sup>۷</sup>  
بدست<sup>۸</sup> دوستگانی داد ناکاه  
هم از خوی خوشت بود اینك خوردی  
ز لفظت<sup>۹</sup> زنده گشتی گاه بذلت  
ندانم تا خود آنکس چون بمیرد  
بر آیی از خاك تیره گر توانی  
رخ از خونابه کرده ارغوانی  
جدا گشتی ز چندان<sup>۱۰</sup> کامرانی  
دریغای رفتن تو در جوانی  
جهان از باد<sup>۱۱</sup> نامهربانی  
بطبع از دست دشمن دوستگانی<sup>۱۲</sup>  
چو ز آب زنده گشتی شخص فانی  
که لفظش<sup>۱۳</sup> باشد آب زنده گانی

۱- ب: ناید      ۲- ب: گل      (\*): نسخ: مل، لا، س، بر، م، د، ب      ۳- بر: کاهی  
۴- م: تا      ۵- م، بر: نجیب الدین      ۶- م: چندین      ۷- مل، س: عروسی  
۸- سب: بدست      ۹- این بیت در نسخه لا، بر نیست      ۱۰- لا، بر: لطف  
۱۱- لا، بر: لطفش

در آن ساعت که توا ز رادمردی<sup>۱</sup>  
 سیه شد اختر بُرج معالی  
 نبودت در همه آفاق همتا  
 بنیکو عهدی و آزاده طبعی<sup>۲</sup>  
 ندانی تا عزیزان تو چو نند  
 همی گریند چون ابر بهاری  
 مکانت صدرمیران بود ازین پیش  
 میان خاک تیره چند<sup>۳</sup> باشی [۴۷۰۰]  
 مگر آگه نه ای ز اندازه خویش  
 دوروز اندر سرار<sup>۴</sup> افزون نماند  
 اگر بودی تو ماه آسمان چون  
 بهر چیزی گمانی برده بودیم<sup>۵</sup>  
 بجز مرگ تو کآن نگذاشت مارا  
 دهاد ایزد جزا دار الجنانت<sup>۶</sup>  
 شده<sup>۷</sup> پیش تو امروز آشکارا

بجان کردی اجل را، میزبانی  
 تبه شد گوهر دُرُج<sup>۱</sup> معانی  
 نبودت از همه احرار انسانی  
 بخرم رویی و شیرین زبانی  
 ز تیمار وفاتت نساگهانی<sup>۲</sup>  
 همی نالند چون باد خزانگی  
 کنون باشنده<sup>۳</sup> سنگین مکانی  
 بزیر سنگ خاره<sup>۴</sup> چند مانی  
 که تو نی درخور جایی چنانی<sup>۵</sup>  
 همی هر ماه ماه آسمانی  
 بماندی<sup>۶</sup> در سرار جاودانی  
 ز انواع بلای این جهانی<sup>۷</sup>  
 درین ایام هرگز بر گمانی  
 که تو شایسته دار الجنانتی  
 هر آنچیزی که دی کردی نهانی

- ۱- بر، ز آزاد مردی ۲- م، س، مل: بنیکو طبعی و آزاد مردی ۳- مل، م، ب: ز تیمار وفات تو ندانی؛ بر: وفات ناگهانی ۴- م، بر، لا، ب: خیره ۵- م، س، لا، مل: خار؛ ب: سنگ خارا ۶- بر: که تو در خورد جانی و جهانی ۷- م، بر: سرای؛ لا، مل، س، ب: سرا افزون نماندی ۸- م، بر: بدندی ۹- ب، بر: بودم ۱۰- بر: جاودانی ۱۱- بر: جزایت را بجنات ۱۲- م: شود ۱۳-

پس<sup>۱</sup> این تعزیت هرگز مبیناد  
 ز نفسش باد زایل دردمندی  
 فلک جسته ز قدرش سرفرازی

شهاب الدین جز اسباب تهانی  
 بطبعش باد مایل شاره‌انی  
 ملک کرده به پیشش مدح‌خوانی



تکسیر

Call No. \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

ملح نجيب الملك يوسف بن محمد وزير

بحر مضارع مشن اُخرب مكثوف محذوف

مفعولُ فاعلاتُ مفاعيلُ فاعلن

(۴۴) ای ترک هر زمان بجفاخیره تر مشو      از من ممکن<sup>۱</sup> کناره و بامن دگر مشو  
 بشناس حق صحبت دیرینه مرا      جافی<sup>۲</sup> تر از زمانه ییداد گر مشو  
 چون برگرفته ای ز جهانم بدوستی      در کار من نظر کن و بامن بتر مشو<sup>۳</sup>  
 در مهر تو گذاشته ام<sup>۴</sup> روز گارها      بر من چو روزگار کنون کینه ور مشو  
 آرام جان و شمع دل و نور دیده ای<sup>۵</sup>      آشوب دین و رنج تن و درد سر مشو  
 ای بالب خوشگتر و با عارض<sup>۶</sup> چو سیم      با پاسخ<sup>۸</sup> چو زهرودل<sup>۷</sup> چون حجره مشو  
 گر نیست قصد سوختن عالمی ترا      هر روز بامداد ز خانه بدر مشو  
 ور در سرم<sup>۹</sup> ز رنج نخواهی همی خمار      هر ساعتی بـخانه خمار در مشو  
 ور جان من ز عشق نخواهی همی خراب      هر نیم شب بکوی خرابات بر<sup>۱۱</sup> مشو

(۴۵) - نسخ: ده، لا، م، س، بر، ب، مل، ج. ۱- م: مجو ۲- بر: خونی

۳- این بیت از نسخه ج است ۴- م، ج: در مهر من گذاشته ۵- لا، ت: کینور

۶- بر: نور دل و شمع دیده ای ۷- بر: عارضی ۸- ب، بر: پاسخی

۹- ب: دلی... این بیت در نسخه ج نیست ۱۰- بر: دزد سرم ۱۱- د، لا، م،

بر: در... این دو بیت در نسخه «ب» نیست.

ورچه تراست ریختن خون من مباح<sup>۱</sup> در قصد خون<sup>۲</sup> مارح فخر بشر<sup>۳</sup> مشو

آزاده یوسف بن محمد که بخت او

بر آسمان کشید<sup>۴</sup> ز اقبال تخت او<sup>۵</sup>

زیباتر از تو در همه عالم نگار نیست

تا زلف بی قرار تو بر گوش<sup>۶</sup> تکیه زد

تو شمع نیکوانی و هر شب مرا چو شمع

نشکفت اگر مرا بود از عشق ناله زار<sup>۷</sup>

چشم بود چو ابر بهاری ز عشق تو

گر بازمانه یار شدی<sup>۸</sup> در جفار و است

گشتم در انتظار وصال<sup>۹</sup> تو سوخته

ز آن شد نهفته از زره زلف تو دلم

در رنج و محنت تو مرا مونس و ندیم

در دل بجز محبت تو نیست روز و شب

چرا بکتر از تو در همه لشکر<sup>۱۰</sup> سوار نیست

یکساعت از غم تو دلم را قرار نیست

جز سوختن صناعت و جز گریه کار نیست

تا چون شکفته عارض تو لاله زار نیست

تا چون رخ بدیع تو نقش بهار نیست

زیرا که در زمانه بشوخت یار نیست<sup>۱۱</sup>

خرم کسی که سوخته انتظار نیست

کورا از تیر غمزه تو زینهار نیست<sup>۱۲</sup>

جز جان مستمند و دل سوگوار نیست

در جان بجز ستایش فخر تبار نیست<sup>۱۳</sup>

حرّی که جود او بکف رادمایه گشت

احسان او سپاه امل را طلایه گشت<sup>۱۴</sup>

گر من ز درد عشق تو بخروشم ای پسر

بر تو جهان ز مشغله بفروشم ای پسر

۱- مل: حلال ۲- م، س، مل، جان ۳- لاوس؛ فخر البشر؛ مل: خیر البشر

۴- بر: نهاده ۵- این بیت در نسخه دنیست و نیز چهار بیت اخیر از نسخه ج افتاده است.

۶- م: سوار ۷- ج، م: بردوش؛ لا، ب: بر گوشه؛ بر: دردوش ۸- لا: عشق

تو مراد ۹- بر: شوی ۱۰- سه بیت اخیر در نسخه ج نیست ۱۱- لا،

بر: وفای؛ ب: خیال ۱۲- این بیت در نسخه ج نیست ۱۳- م: صدر کبار نیست؛

از این بیت تا آخر ترکیب بند در نسخه ج نیست ۱۴- این بیت در «د» نیست



از جور تو چو مار همی پیچم ای صنم<sup>۱</sup>  
 من دیدگان ز خون جگر تر<sup>۲</sup> ندارم سی  
 در هیچ مجلسی نشود بی جمال تو  
 بر من جهان چو حلقه خاتم مکن که نیست  
 از شربت هوای تو مخمورم<sup>۳</sup> ای نگار<sup>۴</sup>  
 دوش از غمان فرقت روی تو رفته بود  
 گرچه همیشه از تو دل آزرده‌ام، مباد  
 من جز بیاد تو نخورم باده یک زمان  
 چو تو بر دلم بسر آیند هر آینه

آن مهتری که خلق جهان را پناه شد

ویرا<sup>۱۱</sup> قضا مطیع و قدر نیکخواه شد<sup>۱۲</sup>

ای از بنفشه ساخته بر گل‌مثالها<sup>۱۳</sup>  
 یاقوت تو ز معجزه سازد<sup>۱۴</sup> دلیلها  
 باشد دلم چو حلقه میم از غمان<sup>۱۵</sup> تو  
 ای داده بر بهانه عشق تو روزگار  
 هر روز بامداد بر غم<sup>۱۶</sup> مرا زنی

- ۱- لا، بر: نگار      ۲- ب، مل، بر: بر  
 ۳- م: مخمورم      ۴- لا، بر: صنم  
 ۵- در نسخه نیست      ۶- در نظم ابیات این بند بشقه د، س، ب، مل، ب اعتماد  
 شد؛ در مورد بند اخیر نسخه لا کاملاً متنشوش است و يك بیت کم دارد، در نسخه هم اندک اغتشاشی  
 دیده شده است      ۷- م: اورا      ۸- این بیت در «د» نیست      ۹- ب: نقابها  
 ۱۰- مل، بر، س، لا، م، ب: دارد      ۱۱- د: دهان      ۱۲- بر: چو دلها      ۱۳- د،  
 م: بالای      ۱۴- بر، مل، لا: تازه

نارد بهاشقی و بخوبی چو مادوتن<sup>۱</sup>      گردون بعرها و زمانه بسالها  
ای کاج<sup>۲</sup> من ز خواسته مفلس نبودمی      تا کردمی فدای تو بسیار مالها  
دستم تهیست، از قبل آن همی کشم      چندین ز عشق<sup>۳</sup> تو بضرورت مُحالها<sup>۴</sup>  
لیکن بدان<sup>۵</sup> امید گذارم<sup>۶</sup> همی جهان      کآخر کندخدای دگر گونه حالها  
گر نیست از زمانه منالی<sup>۷</sup> مرا کنون      بینم ز مدح مجلس عالی منالها<sup>۸</sup>

[۴۷۵۰]

فرزاتگی قرینه رای رفیع<sup>۱</sup> اوست

آزادگی نتیجه رسم<sup>۲</sup> بدیع اوست<sup>۳</sup>

جانا بداغ هجر<sup>۱۲</sup> دلم مُبتلا<sup>۱۳</sup> مکن      یکباره راه دوستی من رها<sup>۱۴</sup> مکن  
تا پای من گشاده نکردد زدام<sup>۱۵</sup> عشق      دست مرا زدامن<sup>۱۶</sup> صحبت جدا مکن  
بیگانه وارروی<sup>۱۷</sup> مگردان زمهر من      با آنده<sup>۱۸</sup> فراق مرا آشنا مکن  
گیرم که شادمان نکنی يك نفس<sup>۱۹</sup> مرا      هر ساعت برنج دگر مبتلا مکن<sup>۲۰</sup>  
هر دم زدن میوش بعدا قبای راه      پیراهنم ز درد جدایی قبا مکن  
هر ساعتی کمان خصومت مکن بزه<sup>۲۱</sup>      جان مرا نشانه تیر عنا مکن

- 
- ۱- مل؛ بر: چو ماه و تو      ۲- س، م، مل، بر: کاش      ۳- ب: بهشق  
۴- س، مل: ملالها      ۵- مل: بدین      ۶- ب: گزارم      ۷- بر:  
مثالی      ۸- ب: بینم همی ز مجلس عالی منالها؛ بر: مثالها      ۹- مل: منبع  
۱۰- بر: یم      ۱۱- این بیت در نسخه نیست      ۱۲- ب، س، مل: بهجر  
خویش؛ بر: بدر هجر      ۱۳- مل: مبتلی      ۱۴- بر: هبا      ۱۵- لا:  
بدام؛ ب: ز دام تن      ۱۶- م: عشرت      ۱۷- بر: مهر؛ در متن نسخه مل «روی»  
و در بالای آن «چهره»      ۱۸- ب: آنده و فراق      ۱۹- مل، س: هر نفس  
۲۰- لا، بر: گیرم که یکنفس نکنی شادمان مرا      ۲۱- د: بزه مکن؛ م: بزه مبار

ای افخر دلبران زمانه ز نیکوی<sup>۱</sup>  
 به‌ختم چو چشم خویش ز محنت دژم مدار  
 گر بایدت که قبله آزادگان شوی  
 و ر. بایدت که خلق فناگوی تو شوند  
 همچون زمانه بامن مسکین جفا مکن  
 هشتم چو زلف خویش ز حسرت دو تا مکن  
 با نا کسان همیشه چو گردون و فام کن<sup>۲</sup>  
 جز بر نجیب ملک خراسان ثنا مکن

اقبال روزگار بصدروی اندرست

تأیید<sup>۳</sup> آفتاب بقدر وی اندرست<sup>۴</sup>

صدری که در<sup>۵</sup> طبیعتش ایزد کرم نهاد  
 بر فرق دوستان و دل دشمنان او  
 از جود او بسیرت<sup>۶</sup> قارون نیاز خلق  
 ز آن قبله ملوک جهان گشت در گهش  
 زد دست در عنان سعادت هر آنک پای  
 دریا و کوه را فلک از بهر جود او  
 گردون چو دید همت او را معاینه  
 جان و دل مخالف او را کباب‌وار  
 گر آیتی ز معجزه آفریدگار  
 او را هزار معجزه و آیت چنان  
 بر تبارک ستاره بهمت قدم نهاد  
 تقدیر تاج عزت و داغ نستم نهاد  
 بعد الوجود روی بسوی<sup>۷</sup> عدم نهاد  
 کآنها خدای حرمت بیت الحرم نهاد  
 بر آستان در که آن محتشم نهاد  
 لؤلؤ و لعل در دهن و در شکم نهاد  
 خورشید را بقدر ذیک زره کم نهاد  
 دست قضا بر آتش تیمار و نغم نهاد<sup>۸</sup>  
 اندر عصا و خاتم موسی و جم نهاد  
 اندر بیان لفظ<sup>۹</sup> و مسیر قلم نهاد

از فضل او زمانه حکایت کند همی

وز بذل او خزانه شکایت کندهمی<sup>۱۰</sup>

- ۱- لا؛ بنیکوی؛ مل: ز نیکوی؛ بر: بنیکوی  
 ۲- بیت اخیر در نسخه بر نیست  
 ۳- م: تابنده  
 ۴- این بیت در «د» نیست  
 ۵- لا، س، ب، مل: بر: بر  
 ۶- لا، س، ب، مل: بر: بصورت  
 ۷- بر: بصورت  
 ۸- از این دو بیت در نسخه لا یک بیت ساخته شده است؛ بر: بر آتش پر تاب غم نهاد  
 ۹- مل: بیان و لفظ  
 ۱۰- این بیت در نسخه د نیست؛ بر: وز بذل او زمانه حکایت کندهمی

نی ملک را ثبات بود بی<sup>۱</sup> کفایتش  
 بخشنده بی که خواسته گرداردی زبان<sup>۲</sup>  
 شد پخته کار دولت و شد تازه باغ<sup>۳</sup> دین  
 ناموس جود حاتم طائی شکسته شد<sup>۴</sup>  
 در مملکت رسید بدانجا محل او  
 با قدر پیل و مرتبت ازدها شوند  
 چونانک ملت عرب از سیرت عمر<sup>۵</sup>  
 ز آفات و حادثات خلایق مسلم اند  
 ماند بر آسمان<sup>۶</sup> برین قدر او که کس  
 تا عهده سپاه<sup>۷</sup> ملک رای او بود

ای روزگار بسته فرمان<sup>۸</sup> تو شده

وی آفتاب قبله<sup>۹</sup> ایوان تو شده<sup>۱۰</sup>

خورشید آسمان سعادت<sup>۱۱</sup> جبین تست  
 اندر مسیر خامه و نقش نکیه تست  
 تا بخت هم نشان<sup>۱۲</sup> و خرد هم نشین تست  
 دولت کتابة علم<sup>۱۳</sup> آستین تست

تا ایز بوستان سخاوت یمین تست  
 ایام را سکینت و اسلام<sup>۱۴</sup> را بقا  
 هر روز عز و جاه زیادت بود ترا  
 نصرت طلایه حشم<sup>۱۵</sup> بنازگاه تو

- 
- ۱- بر: نه      ۲- بر: گردد درین زمان      ۳- م: کار      ۴- م: بر گشت  
 ۵- مل: رعایتش؛ بر: بغایتش      ۶- بر: قصد      ۷- این بیت در «م» نیست؛ بر: از رعایتش  
 ۸- لا: علی      ۹- این بیت در نسخه بر نیست      ۱۰- پ، مل، بر: با آسمان  
 ۱۱- د: عده و مشیر      ۱۲- م: پیمان      ۱۳- لا: قبله      ۱۴- این بیت  
 در «د» نیست      ۱۵- مل: جلالت      ۱۶- م: اقبال      ۱۷- بر: لا، هم نشان؛  
 پ: تا بخت هم نشان خود و هم نشین تست      ۱۸- مل، م: حشم و ...  
 ۱۹- مل: علم و ...

آسایش<sup>۱</sup>، خلاق و آرایش<sup>۲</sup> جهان  
 نفع و مضرت و اجل و رزق و سعد و نحس  
 گردون جاه و اختر فضلی و سال و ماه<sup>۳</sup>  
 ز آن حاسد و عدوی<sup>۴</sup> تو منحوس و مدبرند  
 ز آنسان که بر زبان ملک حمد کرد گار  
 تهذیب<sup>۵</sup> ملک عالم و ترتیب دین حق  
 در طلعت مبارک و رای متین<sup>۶</sup> تست  
 در صلح و جنگ و تیغ و نی و مهر و کین<sup>۷</sup> تست  
 اختر متابع تو و گردون رهین<sup>۸</sup> تست  
 کاقبال رهنمای و سعادت قرین<sup>۹</sup> تست  
 پیوسته بر زبان ملوک<sup>۱۰</sup> آفرین تست  
 از سیرت خجسته و رسم گرین<sup>۱۱</sup> تست

در درج<sup>۱۲</sup> روزگار کرانمایه گوهری

در برج اختیار<sup>۱۳</sup> فروزنده اختری<sup>۱۴</sup>

ای خاطر از مدایح تو بر طرف<sup>۱۵</sup> مرا  
 چون تشنه<sup>۱۶</sup> را بآب و چو پروانه را بشمع  
 خورشید بخت من همه ساله بود بلند  
 باشد فلک چو خامه کمر بسته پیش من  
 شد خاطر و ضمیر پر از گوهر و در  
 تارفت<sup>۱۷</sup> بر زبان شریف تو یاد<sup>۱۸</sup> من  
 همواره چون خزانه<sup>۱۹</sup> نوشین روان<sup>۲۰</sup> بود  
 بفزود در بصیرت و نطق و ضمیر<sup>۲۱</sup> و طبع  
 وی دفتر از فضایل تو پر تنف<sup>۲۲</sup> مرا  
 دایم بمهر و مدح<sup>۲۳</sup> تو میل و شغف مرا  
 تا سایه قبول تو باشد کف<sup>۲۴</sup> مرا  
 تا خامه مدیح تو باشد بکف مرا  
 از وصف و مدحت تو چو کان و صدف مرا  
 بفزود در میان خلاق شرف مرا  
 از شکر تو صحیفه دل بر طرف<sup>۲۵</sup> مرا  
 مدحت ذکاو حسن و صفا<sup>۲۶</sup> و لطف مرا

[۴۸۰۰]

۱- بر آرایش ۲- بر آرایش ۳- بر مین ۴- بر

تیغ نصرت اجل و نفع سعد و نحس

۵- س، ب، مل؛ سال و ماه ۶- ده حاسد و حسود ۷- بر ملک ۸- بر

تهدید ۹- رای مین ۱۰- ب، چرخ ۱۱- م، افتخار ۱۲- این بیت

در «د» نیست ۱۳- مل، ظرف ۱۴- مل، تنف؛ بر؛ لطف ۱۵- ب، پشه

۱۶- م، مدح و مهر ۱۷- م، مایه قبول تو باشد کف ۱۸- م، رفته

۱۹- م، بر نام ۲۰- ده خزان ۲۱- بر، لا، م، د، ب؛ نو شیروان

۲۲- ب؛ طبع و ضمیر و نطق ۲۳- م، صفا و حسن ذکا

گرچند<sup>۱</sup> کرده بود شب و روز پیش ازین      کردون پیش تیر حوادث هدف مرا  
آسوده شد بدولت و اقبال و بخت تو      جان و تن و دل از غم و درد و آسف مرا  
هر کو چو من بخدمت تو اختصاص یافت  
از گردش زمانه جانی<sup>۱</sup> خلاص یافت<sup>۲</sup>

جاه ترا ملک بزیادت<sup>۴</sup> بشیر باد      عمر ترا فلک بسعادت<sup>۵</sup> مشیر<sup>۶</sup> باد  
هر کو برون نهد ز خطر دوستیت پای      در دست روزگار همیشه اسیر باد  
سیاره جلال<sup>۶</sup> و کمال ترا مقیم<sup>۷</sup>      بز آسمان دولت و حشمت<sup>۸</sup> مسیر باد  
از حسرت زمانه غدار سال و ماه<sup>۹</sup>      چشم مخالفان تو همچون غدیر باد  
در بز مگاه خرم و دیوان<sup>۱۰</sup> فرخت      خورشید می گسار و عطارد دیر باد  
تا لعل چون زریر نکرده، مخالفت      با دیده چو لعل و رخ چون زریر باد  
صدر تواز جلالت و قدر تواز شرف      همچون سپهر عالی و بدر<sup>۱۱</sup> منیر باد<sup>۱۲</sup>  
پیوسته نیکخواه ترا چشم و دست و گوش      با روی یار<sup>۱۳</sup> و جام می و صوت زیر باد  
تا دستگیر خلق جهان جود تو بود      از دولت تو دوست حوادث قصیر باد  
تامیل تو بنصرت در ماندگان بود      همواره کرد کار جهانانت نصیر باد



- ۱- بر: هر چند      ۲- بر: خونی      ۳- این بیت در «د» نیست      ۴- ب: زیادت  
۵- بر: پذیر      ۶- مل: جمال      ۷- در حاشیه مل: مدام      ۸- ب: حشمت  
۹- مل: سال و مه      ۱۰- مل: ایوان      ۱۱- م: مهر      ۱۲- ب: همچون سپند عالی و بدر و منیر باد  
۱۳- بر: زرد

س ٩

Call No. \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.



(\*) آیَا قُرَّةَ الْعَيْنِ هَاتِرِ الدُّدَامِ  
 شرابی که از غایتِ صَفْوَتش  
 إِذَا فَاحَ طَلِيبًا أَرَا حَ الْعَشَى  
 کند شخص بیچاره را زورمند  
 إِنْ مَا عَلَاهُ الْحَبَابُ التَّقَى  
 منه بر زمان و جهان دل که نیست  
 فَمَا لَبْتُ بَرْقِ سَرَى فِي الدُّجَى  
 مخور تا توانی غم روزگار  
 وَ قُمْ نَسْتَطِبْ عَيْشًا سَاعَةً  
 بخاصه که دمساز و همراهت  
 جَمِيلُ الْمُخَيِّ طَرِي الصَّبَى  
 دو جراره دارد چو مشک سیاه  
 وَ خَضِرُ كَقَلْبِي يُقَاسِي الصَّدَى  
 برخ ماه تابان بلب لعل تاب

فَمَا الْعَيْشُ إِلَّا السُّرُورُ الدُّدَامِ  
 نبینی چو بر کف نهی جز که جام<sup>۱</sup>  
 وَإِنْ لَاحَ لَيْلًا أَرَا حَ الظَّلَامِ  
 کند طبع غمخواره را شاد کام  
 عَقِيقُ مُذَابٍ وَ دُرُّ تُوَامِ  
 زمان را قرار و جهان را مقام  
 وَمَا مَسَكْتُ طَيْفٍ يَرَى فِي الْمَنَامِ  
 همی خور بشادی می لعل فام  
 يُقَرِّبُ الْعَوَانِي وَ شُرْبِ الدُّدَامِ  
 بتی خوش زبان و مهی خوش خرام  
 مَلِيحُ التَّيِّ رَقِيقُ الْقَوَامِ  
 دو رخساره دارد چو ماه تمام  
 وَ طَرَفُ كَجِسْمِي يُعَانِي السَّقَامِ  
 بقدر سرو نازان ببر سیم خام

(\*) این دو ملمع تنها در لباب الالباب عوفی بنام عبدالواسع یافته و از نسخه چاپ لیدن نقل شد  
 ۱- دراصل: جزحسام  
 ۲- دراصل: المعنی  
 ۳- دراصل: یعالی

فَالْحَاطِلُ دَاعِيَاتُ الْهَوَى  
 كَمَنْد صید دل‌های ما را همی  
 إِلَامُ الْفَتَاوَى إِيْحَكُمُ الْهَوَى  
 کاهی حال آباد کرده<sup>۳</sup> خراب  
 أَلَمْ يَأْنِ أَنْ أَسْتَفِيدَ الْمُنَى<sup>۴</sup>  
 نهم رَجُلُ بَرُ بَخْتِيَانِ عَرِيقِ  
 نَوَاجِحِ إِذَا أَرْقَلَتْ أَوْسَرَتْ<sup>۵</sup>  
 چو آذر بتمندی چو نند ریبانک  
 فَأَلْقَى أَدَى الصُّبْحِ أَنْقَالَهَا

وَالْفَاطِلُ بِاعِثَاتُ الْقَرَامِ  
 گه از خال دانه، گه از زلف دام  
 عَلَى رَغْمِ أَنْفِ الْعَمَالَى، إِلَامُ<sup>۶</sup>  
 کاهی نفس آزاد کرده غلام  
 بِحُجُوبِ الْفَيَافَى وَ قَطْعِ الْأَكَامِ  
 بتک چون شمال و بتن چون سهام  
 سَبَقَنَ النُّعَامَى وَ قُشْنِ النُّعَامِ  
 چو اختر بتمیزی چو صر صرب کام  
 بِبَابِ الْأَمِيرِ الْأَجَلِ الْهُمَامِ

۶

لَقَدْ رَأَيْتِ الرُّومَ رِيحُ الشَّحَالِ  
 چمن را سمن کرده کوهر نگار  
 كَأَنَّ الْعَقِيقَ الَّذِي<sup>۷</sup> وَ شَمَتِ  
 رخ دلستا نیست<sup>۸</sup>، بارنده اشک  
 فَفَاحَتْ أَرِيحًا بُطُونُ الرُّبَى

وَزَرْتُ عَلَيْهِ قَمِيصَ الْجَمَالِ  
 هوا را صبا داده عنبر مثال  
 مُخَيَّاتُ أَبَدَى الْهَنَاءِ<sup>۹</sup> بِالنَّالِ  
 برو چشم عشاق شوریده حال  
 وَلَاحَتْ أَجِيحًا مُتُونُ الرِّمَالِ

۲۰۹- = إلى تم ۳- دراصل : آباد کرده ۴- دراصل : آزاده کرده

۵- دراصل : الغنى . ظاهراً المنى ۶- دراصل : سدت ۷- دراصل : التي

۸- دراصل : الحيا ۹- دراصل : دلستان نیست

ز لاله زمین پر ز لعل نَمین  
 یُحاکِی حباباً عَلٰی قَهْوَةٍ  
 بخوبی ز انواع گلہای نو  
 وَ اکثافُها اَشْرَفَتْ بِالسَّائِ  
 کثون خواست باید می از ساقی  
 فَمَا زَالَ تُسَبِّی قُلُوبُ الرِّجَالِ  
 بجمد چو جیم و دھان چو میم  
 لِئِنْ جَا زَ فِی الْحُسْنِ أَقْصَى التَّمْدِی  
 نباشد ز جان شخص آن را خراب  
 تَفِیضٌ<sup>۳</sup> اِشْتِیاقاً<sup>۲</sup> إِلَى قُرْبِی

ز ژاله هوا پر ز سیم حلال  
 عَلٰی صَفْحَةِ الْوَرْدِ قَطَرُ الطَّلَالِ  
 زمین با بهشت برین شد همال  
 وَ اطرافُها اَشْرَفَتْ بِاللَّآلِ  
 سمن ساق و شکراب و مشک خال  
 وَ مَا زَالَ تُصَبِّی قُلُوبُ الرِّجَالِ  
 بابر وی چون نون و زلف چو دال  
 لَقَدْ حَازَ<sup>۱</sup> فِی الظُّلَمِ حَدَّ السَّکَمَالِ  
 که با وی بود یکدم اورا وصال  
 دُمُوعِی کَجَدْوٰی مَلِیْکِ الْجِبَالِ

[۴۸۵۰]

۱- دراصل : بالشنا  
 ۴- دراصل : اشتیاق

۲- دراصل : جاز

۳- دراصل : یقیض

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

عزیز

IOBAL LIBRARY  
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

## حرف «الف»

۱

(\*) من کیم کاندیشه تو هم نفس باشد مرا  
 گر بود شایسته غم خوردن تو جان من  
 هر نفس کآنرا بیاد روزگار تو ز نم<sup>۲</sup>  
 گر نه عشقت سایه من شد چرا هر که من  
 هر زمان دل را بامید وصال خوش کنم  
 باز گویم نی چه جای این هوس باشد مرا

چون خیال خاک پای تو بیند چشم من

بر وصال تو چگونه دست رس باشد مرا

۲

(\*\*) کاشکی اکنون که از تو<sup>۳</sup> نیست آگاهی مرا

از تو آوردی خبر باد سحر گاهی مرا

ای بخوبی گشته چون پیغمبر چاهی مثل

در بلا میسند چون پیغمبر چاهی مرا

---

(\*) نسخ: د، لا، م، ب      ۱- ب: تا      ۲- م: زیر      (\*\*\*) نسخ: د،

لا، م، بر      ۳- م: کاشکی کز تو که اکنون

تا سوی تو مایلم چون کاه نزد کهریا<sup>۱</sup>

همچو کاه اندر غم هجران همی کاهی مرا

گر چه من با تو بهر نیک و بدی خو کرده‌ام

زین نکوتر هم توانی داشت گر خواهی مرا

هر زمان گویی که بر من دیگری بگزیده‌ای

حاشا لله گر بود زین گونه گمراهی مرا

دل بتو کی دادمی آسان ازینسان گر بُنی

از جفای تو نخستین روز آگاهی مرا

از سرت بیزارم از اُرد بخت پای تو

از ثریا تا ثری و ز ماه تا ماهی مرا

نیستم نوמיד از ایزد کآورد آخر قَرَج

از بلای تو باقبال شهنشاهی مرا

## ۳

آن سرو بلند و ماه<sup>۲</sup> دلکش را

وز دود تقاب بسته آتش را

رخساره آن نگار مهوش را

زلفین بریده و لب خُوش را

(۱) از دور بدیدم آن بت<sup>۱</sup> کش را

از مشک حجاب کرده سوسن را

بفزود می شبانه نیکویی

داده عمل ربودن دلها

(۱) نسخ: ده لا، م، ب ۲-م:

۱-م: باسوی تو مایلم چون کاه سوی کهر با  
دلکش ۳-م: و آنمه؛ ب: بلند ماه



آشوب دل مرا عَلم کرده      از مُشك سیه گل منقش را  
 خلقی تن و جان و دین و دل داده<sup>۱</sup>  
 آن شوخ شگرف چابك كَش را

## ۴

(\*) ای مسلمانان فریاد مرا      ز آنك او كشت بیداد مرا  
 کرد چون رَجَلَه بغداد دو چشم      عشق آن طرفه بغداد مرا  
 من خورم باده بیادش همه شب      گر چه هرگز نکند یاد مرا  
 نیست خالی نفسی در غم او      دیده از آب و لب از باد مرا<sup>۲</sup>  
 گر چه هستم ز جهان بنده او<sup>۳</sup>      از غمش<sup>۴</sup> نیست دل آزاد مرا  
 نبود هیچ کسی را طاقت      با چنین حال که افتاد مرا  
 گردم آسوده زرنج دو جهان  
 گر يك بوسه کند شاد مرا

## ۵

(\*\*) (الای بادشگیری بگو آن ماه خلّخ<sup>۵</sup> را  
 دلارام شکر لب را نگار زهر پاسخ را  
 که در عشق<sup>۶</sup> تو بیریدست خواب از دیدگان من  
 از آنگاهی که بهریدی تو زلف آرایش رخ را

۱- لا: دیده و دل داده؛ د: دل و دین داده      (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب      ۲- این  
 بیت در «لا» نیست      ۳- م: تو      ۴- م: غمت      (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب  
 ۵- م: گلرخ      ۶- ب: که از هجر

بتو فخرست پیوسته دل افروزان عالم را  
زتو رشکست همواره نکو رویان خلّخ<sup>۱</sup> را

چو بینم روی تو گویم که باز آمد کنون<sup>۲</sup> یوسف<sup>۳</sup>

اگر چه<sup>۴</sup> مُنکرم دایم بدل اهل تناسخ را

نباشد بی جمال تو حلاوت عیش خرم را

نباشد بی وصال تو طراوت عمر فرّخ را

## ۶

(†) برگشتم از آن بت که چو جان داشتم اورا زیرا که نه آن بود که پنداشتم اورا

چون کردم مرا خوار و بشناخت<sup>۵</sup> حق من ببریدم ازو صحبت و بگذاشتم اورا

آنکه که مرادوست همی داشت شب و روز چون جان و دل و دیده همی داشتم<sup>۶</sup> اورا

امروز که<sup>۷</sup> شد دوستیم در دل او گم بر رغم دل خویش گم انگاشتم اورا

چون عاقبت کار جفا داد<sup>۸</sup> مرا بر<sup>۹</sup>

بیهوده چرا تخم وفا کاشتم اورا

## ۷

(†) می ده<sup>۱۰</sup> آزادگان مونس<sup>۱۱</sup> را خاصه دلدادگان مفلس<sup>۱۲</sup> را

ز آن نبید مغانه کو سببست صحبت دوستان مونس را<sup>۱۳</sup>

۱- م: گلرخ ۲- ب: دگر ۳- م: عذرا ۴- د: و گرچه (†) نسخ: د: لا، م،

ب، بر، ج ۵- م: نه بشناخت ۶- بر: کم انگاشتم ۷- م، د: بر، ج: چو

۸- م: داشت ۹- بر: بس (†) نسخ: د، لا، م، ب ۱۰- د: ب: به

۱۱- م: مفلس ۱۲- م: مونس ۱۳- در «م» ابن بیت نیست

نبود جز شراب تلخ جواب سخن مردم مہوس را  
 باده‌یی کز لطافت اندر جام مانند اندیشه مہندس را  
 از کف ساقی کہ چہرہ او زینت باغ داد<sup>۱</sup> مجلس را  
 لب و رخسار و چشم او ماند [۴۹۰۰]  
 سنبل و ارغوان و نرگس را

## ۸

(\*) دلبری سرمایہ گشت آن دلبر<sup>۲</sup> نقاش را  
 ساحری پیرایہ گشت آن نرگس جمّاش را  
 صورت تو تیرہ دارد طلعت خورشید را  
 طلعت تو خیرہ دارد دیدہ<sup>۳</sup> نقاش را  
 نیست قلاّشی چوتو<sup>۴</sup> و نیست نا باکی چو من  
 عاشق نا باک باید دلبر قلاّش را  
 تو بسان دولتی، و نیستی هرگز چرا<sup>۵</sup>  
 از وصال تو نباشد بہرہ جز آوایش را  
 چون ز وصلت وعدہ‌یی خواہم مرا گویی کہ باش  
 منتظر تا کی توانم بود آخر باش را  
 من بوصف تو ہمہ سالہ زبان بگشادہ‌ام  
 گرچہ تو با من میان در بستہ‌ای<sup>۶</sup> پرخاش را

۱- م، لا، دادو (\*): نسخ، د، لا، م، ب ۲- لا، م، ب، سنبل ۳- م، لا، ب، صورت ۴- د، چتو، ب، چو او ۵- ب، تو بسان دولتی و نیستی هرگز حرام ۶- م، بربستہ‌ای

## ۹

(\*) ای هوای تودر آورده<sup>۱</sup> بطاعت مارا  
 ورننداری تو سر صحبت مابا کی نیست  
 ما چومعزولان در زاویه‌یی بنشستیم<sup>۲</sup>  
 گرچه مقبول نباشد بر تو طاعت کس  
 ز آن قبل نیست بیازار تو مارا رونق  
 کز همه چیز نیازست بضاعت مارا

هر زمانی غم هجران تو مارا بکشد

یاد تو زنده کند باز بساعت مارا

## ۱۰

(\*\*) چند نمایی جفا ای پسر خوش مرا  
 عشق تو دیوانه وار کرد مرا بیقرار  
 موی چون سرین شدست ز آن لب میگون<sup>۱</sup> مرا  
 آنک مرا در ازل بسته<sup>۲</sup> تو کرد داد<sup>۳</sup>  
 مهر تو تا نقش گشت بردل مسکین من  
 هست بخون جگر چهره منقش مرا

در هوست مایه نیست جز غزل تر مرا

در طلبت توشه نیست جز سخن خوش مرا

(\*) نسخ : د ، لا ، م ، ب      ۱- د در آورد      ۲- لا ، ب ، چید      ۳- م ، ب ، بنشینم  
 (\*\*) نسخ : د ، لا ، م ، ب      ۴- د ، م ، ب ، گلگون      ۵- م ، ب ، فتنه  
 ۶- ب : داد کرد

## ۱۱

(ب) ای بعمدا سر بریده زلف شورانگیز را

وی ز شوخی مایه داده چشم رنگ آمیز را<sup>۱</sup>

چهره خوب تو مانند نو بهار تازه را

غمزه شوخ تو مانند ذوالفقار تیز را

کر نمایی خال مشکین و لب شیرین خویش<sup>۲</sup>

زاهد صد ساله را - یا عابد شب بخیز را

هر دو در ساعت کنند از عشق و مهر<sup>۳</sup> تو بدل

با فساد و مقصیت مر<sup>۴</sup> توبه و پرهیز را

هر شبی کآنرا گذارم بی جمال روی تو

از درازی مانند آن شب روز رستاخیز را

دلبری شد پیشه آن یاقوت روح افزای را

ساحری شد مایه آن هاروت شورانگیز را

تا بید سازی و طنازی اجازت داده ای

آن لب مرجان نما و زلف جان آویز را<sup>۵</sup>

من بغمخواری و بیداری وصیت کرده ام

این دل آذر پرست و چشم گوهر ییز را

(ب) نسخ، لا، م، ب، بر ۱- م، شورانگیز را ۲- ب، مشکین و رخ رنگین خوش

۳- بر، مهر و عشق ۴- لا، با ۵- ب، آمیز را؛ دو بیت اخیر در نسخه بر نیست

از تکبر پیش چشم تو نباشد <sup>۱</sup> قیمتی  
دولت <sup>۲</sup> افراسیاب و مملکت پرویز را

پس <sup>۳</sup> کجا هرگز بود در راه عشق تو محل  
چهره مهتاب رنگ و دیده خونریز را

## ۱۲

(\*) ای چو حسن <sup>۴</sup> تو فزون عشق تو هر روز مرا  
چون مرا محنت عشق تو در آورد ز پای  
گه کنی بسته بدان طره دلبنده مرا  
کرد <sup>۵</sup> نالنده تر از فاخته گاه <sup>۶</sup> نوروز  
نیست اندر هوس عشق تو خالی نفسی  
در رساند ببرم گنبد پیروزه ترا  
گردد از شادی وصل تو بجان و سرتو  
خار خرما و شبه گوهر و شب روز مرا

## ۱۳

(\*\*) گر نخواهد بود روزی وصل او یکشب مرا  
ور نخواهد داد <sup>۸</sup> توشه بوسه‌یی ز آن لب مرا

۱- پیش من هرگز نباشد؛ بر پیش چشم مانداد  
این؛ ۲- ب، ای (\*\*) نسخ، د، لا، م، ب، بر  
کرده ۶- ۲، روز ۷- بر؛ فاخته گاه نور  
۸- ۲، بود  
۲- د، شوکت ۳- بر، لا؛  
۴- ب، عشق ۵- لا،  
(\*\*) نسخ، د، لا، م، ب، بر

چون همی دانی که بی او کار من آمد بجان  
 در غم هجران او فریاد رس یارب مرا  
 گر شبی تا روز باشم در کنار او بود<sup>۱</sup>  
 چون شب قدر و چو روز عید روز و شب مرا  
 گر بمقرب وار زلف او رسیدی دست من  
 نیستی بر سر دودست از عشق<sup>۲</sup> چون عقرب مرا  
 از فراق او مرا بشتیست چون گردون بختم  
 وز سرشك دیدگان رویست پر کو کب مرا  
 نیست اندر صحبت او نیست اندر عشق من<sup>۳</sup>  
 جز جفا اندیشه او را جز وفا مذهب مرا  
 تا نبینم باز روی او نباشد يك نفس  
 دیدگان بی اشك و دل بی درد و تن بی تب مرا

## ۱۴

(۱) ای ز خوبی<sup>۱</sup> سجده کرده مهر بر<sup>۲</sup> گردون ترا  
 چند خواهد بودن آخر مهر بر هردون ترا  
 در مراعات خسان و در<sup>۳</sup> وفای ناکسان  
 هست طبع روزگار و عادت گردون<sup>۴</sup> ترا

۱- د: گر شبی تا روز گیرم در کنار او را شود ۲- لا: از نیش ۳- م: لا، ب: او

(۱) نسخ: د، لا، بر: ج ۴- لا، م: بر: بخوبی ۵- م: از ۶- ج:

خسپسان در ۷- ج: هردون

از لطافت چون هوای نو بهاری زین قبل<sup>۱</sup>  
هر زمان اندر هوا طبعیست<sup>۲</sup> دیگرگون ترا

بس کسا کوشد چو قارون در غم تو<sup>۳</sup> زیر خاک  
تا خدای عرش کرد از نیکوی قارون ترا  
گر تو زیبایی کنی با عاشقان زبید ترا<sup>۴</sup>  
ز آنک زیبا آفرید ایزد زحد بیرون ترا

ور<sup>۵</sup> تو با دلدادگان خوبی کنی واجب کند  
چون ز خوبی هر چه باید حاصلست اکنون ترا  
عاشقی چون فضل یزدانست بی پایان مرا  
نیکوی چون فر<sup>۶</sup> سلطانست روز افزون ترا

## ۱۵

[۴۹۵۰] (۱) ماهر و یا در فراقت صبر کردم سالها  
کاشکی دانستمی کز تو نخواهد شد بسر  
عاقبت چون روی تو دیدم دگر شد حالها  
ناز تو نخریدمی<sup>۲</sup> بیهوده چندین سالها  
وی فشانده کیسه داران بر جمالت مالها  
ای دریده خرقة پوشان بر سماعت جامها  
گر ز حسن تو خبر یابند نقاشان چین  
ورمن از عشق تو در روی فلک آهی کشم  
از تف آن نسر طایر را بسوزد بالها  
تافگندی جیمها بر گل زمشک و، دالها  
گه چو جیمم سرفگنده گه چو لامم گوژ پشت  
تازدی از سوده عنبر خالها بر ساده سیم  
حالهای عاشقان شوریده شد ز آن خالها

۱- ح، لا، م : ز آن قبل ؛ بر : لاجرم  
۲- م : اندر هوا بایم ؛ لا : اندر هوا و طبع ؛  
۳- ج : ز تو      ۴- بر : گر      ۵- م،  
۶- در اصل : نبریدمی  
۷- بر : بخت      (۱) نسخ : د، ب، م



(\*) خدای عز و جلّ بس بود گواه مرا  
 ز آب دیده شود<sup>۱</sup> پرستارگان هرشب  
 اگر مراد تو بیچاره گشتن من بود  
 جزین گناه ندارم که دوست دارم  
 ملک تعالی داند که بی تو خالی نیست  
 ز آرزوی رخت گر کنم بماء نگاه  
 امید نیست که هرگز بزاه آیم باز<sup>۲</sup>  
 که در فراق تو حالیست بس تباه مرا  
 چو راه کاهکشان چهره چو کاه مرا  
 از ینک هستم بیچاره تر مغواه ترا  
 روا مدار بکشتن بدین گناه مرا  
 مژه زاشک و دل از رشک و لب ز آه مرا  
 گمان مهر که تسلی بود بماء مرا  
 بدین نهاد که تو برده ای ز راه مرا

ز سوز عشق تو دیوانه<sup>۳</sup> گشتمی بی شک  
 اگر نبودی خرز از مدیح<sup>۴</sup> شاه مرا

\*\*\*

(\*) نسخ: د، م، ب      ۱- م: شده      ۲- ب: باز آیم      ۳- د: بیگانه  
 ۴- م، ب: خرز مدیح

## حرف «ب»

۱۷

(\*) هرگز بود این<sup>۱</sup> یارب کآید<sup>۲</sup> بر من یکشب  
وز عجب<sup>۳</sup> اگر ناید نزد من چه عجب باشد  
سروست<sup>۴</sup> بقدر، سروی کوراست چمن مرقد<sup>۵</sup>  
از<sup>۶</sup> زلف پریشانش رخساره<sup>۷</sup> و خشانش<sup>۸</sup>  
گر<sup>۹</sup> نور مه اندر شب افزون بود اودارد<sup>۱۰</sup>  
آمد بکران عمرم در رنج فراق او  
از رنج فراق او ما را برهان یارب<sup>۱۱</sup>

۱۸

(\*) ای روی تو چراغ و جبین تو آفتاب  
در عشق تو بسو ختم از مهر<sup>۱۲</sup> تو چنانک  
چون دیده منست دهان تو از قیاس  
جمد تو پر ز حلقه و زلف تو پر ز تاب  
بروانه از چراغ و عطارد ز آفتاب  
چون چهره منست میان تو از حساب<sup>۱۳</sup>

- 
- (\*) نسخ : د، لا، م، ب، بر ۱- د : آن ۲- م : آید ۳- بر : در محنت  
۴- ب، لا، م، بر : سروست ۵- ب : روید ۶- لا، م، ب، بر : ماهیت  
۷- بر، لا، ب، آن ۸- ب : رخسارش ۹- م : از ۱۰- بر : اورا شد  
۱۱- ترتیب دو بیت اخیر در نسخه بر مغشوش است ۱۲- لا : از لب (\*\*) نسخ :  
م، لا، ب، بر ۱۳- بر، لا : عشق ؛ م : جور ۱۴- این بیت در نسخه بر نیست

ز آنست در دهان تو تابنده درّ پاك  
ز آنست در دهان تو تابنده درّ پاك  
زلف دوتاه و چشم سیاهت بود مُقیم  
زلف دوتاه و چشم سیاهت بود مُقیم  
گویی که آن<sup>۲</sup> کشد چو دل من همی ستم  
گویی که این<sup>۱</sup> چشد چو لب تو همی شراب  
زنجیر و قفل داری از عنبر و شکر  
زنجیر و قفل داری از عنبر و شکر  
بر لاله<sup>۳</sup> شکفته و بر لؤلؤی<sup>۴</sup> خوشاب  
بر لاله<sup>۳</sup> شکفته و بر لؤلؤی<sup>۴</sup> خوشاب

من در هوای عنبر و سودای<sup>۵</sup> شکر

چون عنبرم بر آتش<sup>۶</sup> و چون شکر<sup>۷</sup>م در آب<sup>۸</sup>




---

۱- ب، بر: این      ۲- ب، بر: آن      ۳- م: چون؛ ب، بر: این      ۴- ب: آن  
۵- م، لا، ب: من      ۶- م: بر لاله شکفته و بر لاله<sup>۳</sup> ...      ۷- ب: عنبر سودا  
۸- م، ب، بر: در آتش؛ لا: بآتش      ۹- لا: بآب

## حرف «ت»

۱۹

(۱۶) ای بسا دلها که دام زلف تو آنرا بیست<sup>۱</sup>

وی بسا جانها که تیر چشم تو آنرا بخست<sup>۲</sup>

گشت مستغنی چو خضر از جستن<sup>۳</sup> آب حیوة

هرک بر خاک سر کوی تو یک ساعت نشست

در همه عالم چو تو<sup>۴</sup> یک دلبر چالاک نیست

بر سر کویت چومن صد مفلس غمناک هست

ای ز سودای تو کرده خرقه پوشان راه گم

وی ز دیدار تو گشته روزه داران می پرست

جزع<sup>۵</sup> دلبنده تو تا کی پردها خواهد درید

لعل پرقند تو تا کی تو بهها خواهد شکست

نرگست<sup>۶</sup> آن چشم شوخ و لاله آن لبهای لعل

سوسن آن رخسار خوب و سنبل آن زلفین<sup>۷</sup> بست

(۱۶) نسخ: د، لا، م، ب، بر ۱- م: نیست ۲- م: نخست ۳- بر:

چشمه ۴- لا: چتو ۵- م: مرغ ۶- بر: نرگس

۷- بر: سنبل زلفین

سوسن تو آبدار و سنبل تو مشك سار<sup>۱</sup>

لاله<sup>۲</sup> تو نوش بار و نرگس تو نیم مست

ای نهاده در پس گوش آن سر زلف<sup>۳</sup> چو شب<sup>۴</sup>

وی فکنده بر سر دوش آن خم جعد چو شست

باد کویت توشه دلدادگان خاک پای

خاک کویت قبله آزادگان باد دست

## ۲۰

(\*) ای جان جهان<sup>۱</sup> ناز تو هر روز فرو نوست

نشگفت اگر ناز تو هرگز نشود کم

در زلف تو تاب و گره و بند و شکنجست

تامن رخ چون چشمه خورشید تو دیدم

ای ساخته تدبیر جدایی خبرت نیست

از مهر تو چون نقطه نوست<sup>۲</sup> دل من

بر ماه تو تا دایره غایه نوست<sup>۳</sup>

۱- بر، لا، ب: مشک سار؛ م: مشکبار ۲- ب: زلفن ۳- م: خوش؛

بر: ... گوش تو آن زلف سیاه (\*) نسخ: لا، د، م، ب ۴- لا، د، ب:

جان و جهان ۵- لا، ب: چتوان ۶- م: که خود وقت چنوست ۷- لا:

حال دل من ۸- این بیت در «م» نیست ۹- لا، ب: خوست ۱۰- لا:

غایه دایره گونست؛

م: از سحر تو چون چشمه خوست دل من

ب: بر ماه ترا دایره غایه گونست،

## ۲۱

(\*) فصل بهار وصل بتان اصل خرّ میست  
 ما را نوند ورنجه نیاید بدن کنون  
 عشرت کنیم گرچه دل و جان ما کنون  
 گر کمترست خواسته دردست مارواست  
 هر کس کزین<sup>۱</sup> دوشاد نباشد نه آدمیست  
 کایام شاد کامی و هنگام خرّ میست  
 از عاشقی شکسته و از مفلسی غمیست  
 منت خدایرا که نه در عقل ما کمیست  
 باده خوریم جمله بدیدار خسروی  
 کآسایش<sup>۲</sup> زمانه و آرایش زمیست

## ۲۲

(\*) بجر رمل مسدس محذوف (ومقصود)

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (یا فاعلن)

(\*\*\*)(در همه عالم چو تو چالاک نیست  
 در همه گیتی چو تو ناباک<sup>۳</sup> نیست  
 نیست چون من عاشق شیدا کنون  
 ز آنک<sup>۴</sup> چون تو دلبر<sup>۵</sup> چالاک نیست

[۵۰۰۰]

(\*) نسخ : ده ، لا ، م ، ب ۱- م ، اذین ۲- لا : کآرایش

(\*) توضیح : این غزل در نسخه د، ب، م بیجر رمل مسدس محذوف و مقصور آمده (مکر در دو بیت آخر از نسخه ب) و حال آنکه در نسخه لا تماماً بیجر سریع (مفتعلن مفتعلن فاعلاتن) ضبط شده است (غزل شماره ۲۳) و همین امر موجب شد که اختلاف نسخ در مآخذ مذکور زیاد باشد. باین سبب ناگزیر غزل مزبور در هر یک از دو وزن جدا نوشته شده است و اذین کار گزیری نبود (\*\*\*) نسخ : د، ب، م ۳- ب : بی باک ؛ م : ناباک ۴- ب : دلبری

در کفم از عشق تو جز باد نی<sup>۱</sup>      بر سرم از مهر<sup>۲</sup> تو جز خاک نیست  
 نیست از عشاق عالم هیچکس      کز غم تو دامن او چاک نیست  
 بی<sup>۳</sup> تو<sup>۴</sup>م یار و<sup>۴</sup> قرین در روز و شب      جز دم سرد و دل غمناک نیست  
 بر سخنه‌های چو زهرت گاه خشم<sup>۵</sup>      جز لب شیرین تو تریاک نیست

هست از مهرت مرا خود شسته دل<sup>۶</sup>

گرچه از کینم<sup>۷</sup> دل تو پاک نیست

## ۲۳

بحر سریع : مفتعلن مفتعلن فاعلات (یا فاعلن)

(\*) در همه عالم چتو چالاک نیست      در همه گیتی چتو نا باک نیست  
 نیست چو من عاشق شیدا کنون      ز آنک<sup>۱</sup> چتو دلبر چالاک نیست  
 در کفم از عشق تو جز باد نی      بر سرم از مهر تو جز خاک نیست  
 نیست ز عشاق جهان هیچکس      کز غم تو دامن او چاک نیست  
 بی تو مرا یار و قرین روز و شب      جز دم سرد و دل غمناک نیست  
 زهر سخنه‌های ترا گاه خشم      جز لب شیرین تو تریاک نیست

- 
- ۱- ب، م : نیست      ۲- د : عشق      ۳- ب : بی توام      ۴- م : بی  
 توای یارم      ۵- م : بر سخنه‌های تو اندر گاه خشم ؛ ب : زهر سخنه‌های تو در گاه خشم  
 ۶- م : هست جز از مهر تو بسته دلم ؛ ب : هست ز مهر تو مرا شسته دل      ۷- ب : گر  
 چه ز کینم      (\*) غزل مذکور بحر سریع تنها در نسخه «لا» آمده است و  
 عیناً نقل میشود

هست ز مهر تو مرا شسته دل  
گرچه ز کینم دل تو پاک نیست

## ۲۴

(\*) آن صنم دلفروز یار نو آیین ماست  
دلبری و سرکشی پیشه و کردار اوست  
لاله و نسرين اگر تازه و خندان بود  
زهره و پروین اگر روشن و تابان بود<sup>۱</sup>  
دردل و درجان ما دوستی و مهر اوست  
بردل کس در جهان صديک این غم<sup>۲</sup> مباد  
شمع همه عالمست لعبت شیرین ماست  
عاشقی و مفلسی مذهب و آیین ماست  
عارض و رخسار اولاله و نسرين ماست<sup>۳</sup>  
چهره و دندان اوزهره و پروین ماست<sup>۴</sup>  
درس و درطبع او دشمنی و کین ماست  
کز هوس عشق او بر<sup>۵</sup> دل مسکین ماست<sup>۶</sup>  
وحشت و جور و جفا کار و فن<sup>۷</sup> و خوی اوست  
طاعت و مهر و وفارسم و ره و دین ماست

## ۲۵

(\*\*) درهمه آفاق يك آزادانه نیست  
و آنك درین راه نهادست<sup>۱</sup> گام  
کوچومن افتاده<sup>۲</sup> و دل داده نیست  
چاره او جز قدح باده نیست  
جز رخ آن ترك پری زاده نیست  
قبله ما دلشدگان روز و شب

(\*) نسخ: د، لا، م، ب  
۱- م: چهره و دیدار او زهره و پروین ماست ۲- ب:  
تازه و خندان بود ۳- این بیت در «م» نیست ۴- م: صديک از آن ۵- ب: در  
۶- این بیت در «لا» نیست ۷- م: کارمن و  
۸- م: آزرده؛ ب: آزاده  
(\*\*) نسخ: لا، د، م، ب  
۹- م: ره نهادهست



بنده هر کس نتوانیم بود      خاصه چو يك محرم آزاده<sup>۱</sup> نیست  
 از همه عالم بکف ما کنون      جزمی رنگین چو بیجاده نیست  
 خوش بگذاریم جهان ساده وار  
 گرچه زدانش دل ماساده نیست

## ۲۶

(۲۶) گرتو پنداری که عیشم<sup>۲</sup> بی تو ناخوش نیست هست  
 یادلم مشتاق آن رخسار مهوش نیست هست

ور چنان دانی که بی آن صورت چون نقش چین  
 روی من دایم بخون دل منقش نیست هست  
 ورتو اندیشی که لشکر گاه دلهای عزیز  
 حلقه آن زلف جان آشوب دلکش نیست هست

وربری تهمت که جانم در مصاف عاشقی  
 تیر مؤگان ترا همواره ترکش نیست هست  
 ورترا در دل چنان آید که با این رنجهای  
 در همه حالی<sup>۳</sup> مرا با<sup>۴</sup> عشق تو خوش نیست هست

ور کسی گوید که فرق و دست و چشم<sup>۵</sup> و جان من  
 جایگاه خاک و باد و آب و آتش<sup>۶</sup> نیست هست

۱- ب: محرم و آزاده      (۲۶) نسخ: لا، د، م، ب      ۲- د، م: عمرم؛ ب:  
 عزم      ۳- ب: عالم      ۴- لا: در      ۵- لا، م: جسم      ۶- ب:  
 خاک و آب و باد و آتش

## ۲۷

(\*) ای کرده سماع تو مراست  
صوت تو هزار پرده بدرید  
گر عاشق روی تو شدم من  
تن در غم عشق تو توان داد  
زلفیست ترا چو شست مشکین<sup>۳</sup>  
گیرد همه کس بشست<sup>۴</sup> ماهی  
صد راه<sup>۵</sup> مرا بطعمه گفتی  
پیدا است در آب دیدگانم  
ای زلف تو ناکشیده غم کوژ

در عشق تو رفته<sup>۱</sup> کارم از دست  
چنگ تو هزار توبه بشکست  
بر<sup>۲</sup> روی تو جای عاشقی هست  
دل در خم زلف تو توان بست  
ببریده سرش بماء بر بست  
تو ماه گرفته ای بدان شست  
کآخر دل تو ز عشق<sup>۶</sup> مارست  
کان آتش من<sup>۷</sup> هنوز ننشست  
وی چشم تو ناچشیده می مست

چون بخت من این<sup>۸</sup> بخواب<sup>۹</sup> هموار  
چون پشت من آن<sup>۱۰</sup> بتاب<sup>۱۱</sup> پیوست

## ۲۸

(\*\*) در عشق تو جان و دل و دین را خطری نیست  
گر چند رسید از تو بلاها بسر من

وین هر سه زمن بردی وز آنت خبری نیست  
المنة لله که ترا درد سری نیست

(\*) نسخ: د، لا، م، ب ۱-د: رفت ۲-ب: بس ۳-م: مشکین؛  
ب: شست مشکین ۴-ب: شست ۵-م، لا، ب: بار ۶-م:  
شت ۷-لا: ما ۸-لا، م، ب: چون بخت منی ۹-م، د، ب:  
ز خواب ۱۰-لا، م، ب: چون پشت منی ۱۱-د، لا، م، ب: ز تاب  
(\*\*) نسخ: لا، د، م

من بنده مُقَرَّم که خود از من بتری نیست  
 خصم تو بید گفتن من لب چه<sup>۱</sup> گشاید  
 يك ذره بنزدك تو آنرا اثری نیست<sup>۲</sup>  
 کردم دو جهان در سر کار تو ولیکن  
 و اندر صف خوبان چو تو<sup>۳</sup> بیداد گری نیست  
 بیداد گشی نیست چو من در صف عشاق  
 هر چند که آب حیوان سخت عزیزست  
 باخاك كف پای تو آنرا خطری<sup>۴</sup> نیست

از تیر جفاهای تو همواره دلم را  
 جز دوستی مجلس عالی سپری نیست

## ۲۹

(\*) گر چند مرا تو به شکستن نه صلاحست  
 در عشق تو هشیار نشستن نه مباحست<sup>۶</sup>  
 باروی تو نوشیدن باده نه مُحالست<sup>۷</sup>  
 در کوی تو پوشیدن خرقة نه صلاحست  
 بر خیز بمن ده قدحی چند<sup>۸</sup> فزونی  
 کس آیش روح من از افزایش راحست  
 این عشرت ما از طَرَب گرم مُعْنِیست<sup>۹</sup>  
 وین راحت ما از نفس سرد صباحست  
 در عالم جافی بجز از باده صافی  
 هر چیز که جوینده آئیم<sup>۱۰</sup> مزاحست<sup>۱۱</sup>  
 از جنگ<sup>۱۲</sup> فلك بَناك ندارد بحقیقت  
 آنرا که بدست از قدح باده صلاحست

- 
- ۱- م: جو ۲- این بیت در «لا» نیست ۳- لا: چتو ۴- م: اثری  
 ۵- م: چون (\*) نسخ: لا، م، ب، بر، د ۶- بر: صلاحست ۷- بر: نه حلالست ۸- لا: باده ۹- م، لا: بر: معینست ۱۰- د: که ما بسته آئیم؛ م: که مانده این نیست؛ ب: که ما بنده آئیم ۱۱- از دویست اخیر در نسخه بر يك بیت ترتیب یافته است. ۱۲- م، بر: جنگ

۳۰

(۱۶) گر چو من بلبل ز درد عاشقی مدهوش نیست  
پس چرا از<sup>۱</sup> ناله کردن يك زمان خاموش نیست

نیست تجز آواز بلبل غمگسار من<sup>۲</sup> کنون<sup>۳</sup>  
چون مرا آواز چنگ آن صنم در گوش نیست

در فراق آن بت دیبا رخ زیبا سخن  
مونسم جز<sup>۴</sup> باغ زیبا<sup>۵</sup> رنگ دیبا<sup>۶</sup> پوش نیست

گر ز من در دامن گل چنگ روز و شب سزد  
چون مرا آن ماه گل رخسار در آغوش نیست

تا جهان گشتست پر جوش از خروش عندلیب  
نیست يك شب کز فراق اودلم پر جوش نیست

من همی نوشم کنون بر یاد او پیوسته می  
گرچه بی دیدار روی او مرا می نوش نیست

لیکن اکنون هر که او هشیار باشد یکزمان  
ز دهشیاران حقیقت<sup>۷</sup> دان که او را هوش نیست

۳۱

(۱۷) صنما هجر تو عمرم بکران آوردست انتظار تو دلم را بفغان آوردست

(۱۶) نسخ: د، لا، م، ب: بر ۱- م: در ۲- بر ۱، ما ۳- م: ولی  
۴- لا، بر: در ۵- ب: دیبا ۶- ب: زیبا ۷- ب: هشیار حقیقت  
(۱۷) نسخ: د، لا، م، ب: بر

نیست چون باد مرا در طلب تو آرام  
ای چو جان وقت صفا و چو جهان گاه<sup>۱</sup> جفا  
بسر تو که در آفاق سر و کاری نیست  
کس نداند که مرا روز نخستین لطف<sup>۲</sup>  
تا توانی<sup>۳</sup> لطف خویش زمن باز مگیر  
آنک هست از عدم آورده ترا او<sup>۴</sup> بوجور  
بس کسا کو بتظلم چو من از جور<sup>۵</sup> غمت<sup>۶</sup>  
رخ بدرگاه خداوند جهان آوردست

## ۳۲

(ب) جانادلی چه سوزی کان<sup>۱</sup> هست جایگاهت  
با دیده پر آیم با سینه پر آتش  
هر روز با مدادان کآیی برون ز خانه  
در محنت درازم ز آن گیسوی درازت  
ز آن پس که با تو بودم ییگاه و گاه گشتم  
چون سرو خشک خوارم چون ماه نو نزارم  
ماهاتنی چه کاهی کان<sup>۱</sup> هست در پناهت  
ز آن سینه سپیدت ز آن دیده سیاهت<sup>۱۱</sup>  
باشند صد هزاران بی دل گرفته راحت  
با قامت دو تا هم ز آن ابروی دو تاهت  
راضی بدانچ<sup>۱۲</sup> بینم در خواب گاه گاهت<sup>۱۳</sup>  
ز آن قد همچو سروت ز آن روی همچو ماهت

- ۱- لا، ب : وقت      ۲- م : بقیان ؛ بر : بزیان      ۳- د : زلفت      ۴- م : بر  
سوختگان تو ؛ لا، ب : سوختگانم      ۵- م : بتوانی      ۶- این بیت در «لا» بر نیست  
۷- ب : آن ؛ بر : بر      ۸- د : رنج و ؛ بر : دست      ۹- م : بس کسا کو چو  
من از جور بتظلم ز غمت      (ب) نسخ : د، لا، م، بر      ۱۰- م : کو      ۱۱- این  
بیت در «لا» م، بر نیست      ۱۲- بر : بر آنچه      ۱۳- د : که بگاہت

رنجیست عاقلان را <sup>۱</sup> هاروت حَزَم کاهت <sup>۲</sup> گنجیست عاشقان را <sup>۳</sup> باقوت عذرخواهت  
 ناهید خیره گردد وقت سماع و لهوت خورشید سجده آرد پیش جمال و جاهت  
 پوشی سلاح کینم سازی سپاه جنگم هر ساعتی و اینست اندیشه سال و ماهت  
 آگه نه ای که باشد در کین و جنگ من بس چشم دَرَمِ سلاح <sup>۴</sup> زلفِ بَخَمِ سپاهت  
 بر من شود ز عشقت غم پادشه هر آنکه <sup>۵</sup>

کآراسته بینم در بزمگاه شاهت <sup>۶</sup>

## ۳۳

(۶) عاشقی راه نیک نامی نیست دوستی کوی شاد کامی نیست  
 کمترین درد <sup>۷</sup> عشق سوختنست که درین راه رسم خامی نیست  
 چو <sup>۸</sup> شدی عاشق از چه آزادی شرط کار تو جز غلامی نیست  
 هر که جانان <sup>۹</sup> بچشم اوست عزیز جان بنزدیک او گرامی نیست  
 عشق و جان <sup>۱۰</sup> با محبت جانان  
 جز ره مردمان عامی نیست

۱- لا، بر: عاشقان را ۲- لا، پر ۱ جرم ۳- لا، بر: بی دلان را ۴- بر  
 سپاهت ۵- بر: ناپدید آنگه ۶- م: در بزم پادشاهت (۶) نسخ:  
 د، م، ب ۷- ب: درس ۸- م، ب: چون ۹- ب: جانا  
 ۱۰- م: عشق جان

## حرف «د»

۳۴

(د) دوش مرا یار در آغوش بود  
تا نشد از<sup>۱</sup> کوه پدید آفتاب  
بر دلم از شادی دیدار اوی  
اسب طرب بود مرا دوش رام  
بود چو زهره دل من با نشاط<sup>۲</sup>  
آن چه طرب بود<sup>۱</sup> مرا دوش بود  
ماه مرا خفته در آغوش بود<sup>۳</sup>  
رنج جهان جمله فراموش بود  
بخت مرا غاشیه بر دوش بود  
ز آنک<sup>۴</sup> بتم زهره بنا گوش بود  
شد دلم آسوده و خرم بدو  
گرچه سراسیمه و مدهوش بود<sup>۵</sup>

۳۵

(د) تا نافته<sup>۱</sup> زلفین تو بر گوش<sup>۲</sup> نهادند  
من حلقه فرمان تو در گوش کشیدم  
عشاق ترا غاشیه بر دوش نهادند  
تا حلقه زلفین تو بر گوش<sup>۳</sup> نهادند

(د) نسخ : د، لا، م، ب، ج ۱- همه نسخ : بد که - ۲- ج : تا که شد از

۳- این بیت فقط در «ج، د» است. د : ماه مرا حلقه در آن گوش بود ۴- م : پر نشاط

۵- این بیت در «ج، لا نیست» (د) نسخ : لا، م، ب، ج ۶- م : بافته ۷- ب : دوش

۸- م، ب : دوش

از جور تو پیراهن عشاق قبا شد  
تا نام ترا سرو قبا پوش نهادند  
تا بر سمن از غالیسه زنجیر نهادی  
زنجیر برین<sup>۱</sup> عاشق مدهوش نهادند  
دروقت مزاحت<sup>۲</sup> زیبایی فتنه و آشوب  
در لعل لب تو شکر و نوش نهادند<sup>۳</sup>

## ۳۶

(\*) آن ماه که پیشه دلبری دارد  
من رای همه بهاشقی دارم  
رخسار و جبین و عارض آن دلبر  
من اشک چو ژاله روان دارم [۵۱۰۰]  
پیوسته ز چشم او بفریادم  
همواره مرا ز دل بری دارد  
او میل همه بدلبری دارد  
چون زهره و ماه و مشتری دارد  
او روی چو لاله طری دارد<sup>۴</sup>  
ز آنک او همه قصد ساحری دارد

گشتست سمر بستر چشم اوی  
گویی که نسب ز سامری دارد<sup>۵</sup>

## ۳۷

(\*\*) آنکس که سر زلف تو ببیرد خطا کرد  
زیرا که همه قصد بلای دل ما کرد

- ۱- ج: بدین  
۲- ب: مزاحت  
۳- ۲ در وقت جراحت زفته و آشوب  
ج: ب: در زلف و لب تو شکر و نوش نهادند  
۴- این بیت در «لا» نیست  
۵- م: گویی نسبت ز ساحری دارد؛ ب: گویی که نسبت...  
(\*\*) نسخ: د، لا، م، ب، ج



زلفین پر از تاب و خم و بند تو ببرید  
چون بود<sup>۱</sup> ز حال<sup>۲</sup> دل مسکین من آگاه  
ای<sup>۳</sup> شمس آفاق بریده سر زلفت  
عشق تو و چشم و دهن و زلف تو از غم  
ایزد دل من کرد<sup>۴</sup> بمشوق تو گرفتار  
من هیچ ندانم که دل من چه خطا کرد  
با عشق تو حیل نتوان کرد که عشقت  
حکیمست که بر ماملک العرش قضا<sup>۵</sup> کرد

## ۳۸

(\*) جانا در انتظار تو کارم بجان رسید  
از دوستی و صحبت و مهرت نصیب من<sup>۱</sup>  
بر من ز آرزوی وصال تو مدتی  
آخر چو گشت ساخته در وصل<sup>۲</sup> کارما  
با این همه خوشست مرا ز آنک<sup>۳</sup> آگهم  
من شادمانه ام همه ساله<sup>۴</sup> ز حسن تو  
از حسن تو حکایت و از عشق من خبر  
پیش علاه<sup>۵</sup> دولت شاه جهان رسید

- 
- ۱- لا هست      ۲- م : جان و      ۳- م : بر من      ۴- د : از  
۵- دو بیت اخیر در نسخه ج نیست      ۶- م : کرده      ۷- لا : روا      (\*): نسخ :  
د : لا ، م ، ب ، ج      ۸- م : بجان من      ۹- م : عشق      ۱۰- ج : دران  
۱۱- لا : چتوی ؛ ب : چوتوی      ۱۲- لا : سال      ۱۳- این بیت در نسخه  
ج نیست      ۱۴- م : عطا

۳۹

(\*) اندر همه عالم چو تو<sup>۱</sup> ناپاك<sup>۲</sup> نباشد  
 اندیشه و تیمار تو ز هر یست<sup>۳</sup> که آنرا  
 هر چند که خشم<sup>۴</sup> تو مرا رنج نماید  
 آنکس که بود شیفته در دوستی تو<sup>۵</sup>  
 تا دامن عمرم نکند چاك زمانه  
 ورنیز دلم روز قیامت بشکافند  
 حقا که ز مهر تو دلم پاك نباشد

۴۰

(\*\*) تادلم عاشق آن نرگس خونخواره بود  
 تا بود چشم ستمکاره و<sup>۱</sup> خونخواره ترا  
 يك دل از فتنه عشق تو نباشد ایمن  
 گر من از عشق تو بیچاره شدم طعنه مزین  
 تا بود فتنه دلم بر رخ چون لاله تو  
 در غم آن رخ چون ماه فروزنده تو  
 دلم از وسوسه عشق تو باشد پر خار  
 تا ز سختی دل تو بر صفت خاره بود

(\*) نسخ : ده لا، م، ب  
 ۱- لا، چتو  
 ۲- م، يك پاك  
 ۳- ده در دیست  
 ۴- لا، ده، م، ب : خصم  
 ۵- م : تا که بر یاسمن  
 ۶- م : ستمکاره  
 ۷- م : تا که بر یاسمن  
 ۸- م، ب : عشق تو صد

## ۴۱

(\*) تاجای دلم چاه ز نخندان تو باشد  
 من بسته پیمان تو دارم دل مسکین  
 خالت بیر آن لب خندان تو<sup>۱</sup> با من  
 وریر سخت نیست نکهبان ز چه معنی  
 بیچاره دلم در خم آن زلف چو چوگان  
 چون گوی همه ساله بفرمان بود آن دل  
 که خسته<sup>۲</sup> هجران تو باشد جگر من

تا کی بود آزرده دستان تو جانم

تا کی جگرم خسته هجران تو باشد

## ۴۲

(\*\*) نه زمانی بیر خویش<sup>۱</sup> مرا بار دهد  
 از هر آن گونه که باشد<sup>۲</sup> بکشم محنت او  
 و مرا گلبن وصلش بیر آید روزی  
 هر شبی بر سر کویش بنشینم تا روز

(\*) نسخ: د، لا، ب، م ۱-د، م، ب: چو تو ۲-د، لا، ب: سخن ۳-لا:

بسته (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب: بر ۴-لا، بر: زمانه پیر یار؛ ب، م:

زمانه بیر خویش ۵-د: باشم ۶-م: نکشد

گر جواب سخنم باز دهد یکباری<sup>۱</sup> در همه عمر یقین دان<sup>۲</sup> که بازار دهد  
 بحقیقت که سزاوار ملامت باشد  
 هر که بیپرده چو من دل بچنین یار دهد

## ۴۳

(\*) باز در سر هوس عشق فزون خواهم کرد  
 چشم را بر صفت<sup>۳</sup> چشمه<sup>۴</sup> خون خواهم کرد  
 ز آرزوی سر زلفین چو نونت صنبا  
 قامت اندر غم عشق تو چونون<sup>۵</sup> خواهم کرد  
 چشم مخمور ترا پیشه فسون<sup>۶</sup> ساختنت  
 من دل خویش گرفتار فسون خواهم کرد  
 گر چه از درد<sup>۷</sup> جفاهای<sup>۸</sup> تو آزرده<sup>۹</sup> دلم  
 از دل آزار تو یکباره برون خواهم کرد  
 هر زمانی پس ازین تا بزیم خدمت تو  
 بتن و جان و دل و دیده فزون خواهم کرد  
 ورچه شد عشرتم از هجرت به یکچندی<sup>۱۰</sup>  
 عشرت آنست که من باتو کنون خواهم کرد

۱- م: یک روزی      ۲- لا، بر: یقینم      ۳- (ت): نسخ: د، لا، م، ب      ۴- لا: ۳-  
 ابرصفت      ۵- م: نگون      ۶- م: فزون؛ ب: فنون      ۷- د: داغ  
 ۸- م: فسونهای      ۹- لا، ب: آزرده      ۱۰- د: ورشد از هجرت به عشرت من  
 یکچندی؛ م: ورچه بد عشرتم از هجرت یکچندی بد

## ۴۴

(۳۳) باز آتش بدل شیفته<sup>۱</sup> در خواهم زد      نفسی زین جگر سوخته بر خواهم زد [۱۵۰]  
 چاک خواهم زدن از تنگدلی جامه<sup>۲</sup> خویش      دست در دامن آن طرفه پسر خواهم زد  
 همچو لعل و شکرست آن دولاب و بصفه<sup>۳</sup>      من همه<sup>۳</sup> بوسه بر آن لعل و شکر خواهم زد  
 آتشی از هوس عشق دگر باره کنون      در تن و دین و دل و جان؛ و جگر خواهم زد  
 گر گشاده نکند پای من از دام<sup>۴</sup> بلا      ای بسا دست که بر تارک سر خواهم زد  
 چنگ در حضرت اعلی<sup>۵</sup> بتظلم زغمش  
 در عنان ملک خوب سیر خواهم زد

## ۴۵

(۳۳) آن شد که مرا با تو بشادی نفسی بود      یا در سرم از دوستی تو هوسی بود  
 بگذاشتم خوارتر از خس بره باد      چون میل<sup>۶</sup> تو دیدم که سوی مهر خسی بود  
 گرچه ز تو آزده ام آسوده بدانم<sup>۸</sup>      کان صحبت بی اصل تو بامن نه بسی بود<sup>۹</sup>  
 نیک و بد و شادی و غم و وصل<sup>۱۰</sup> و فراق      بر من بسر آمد همه گویی نفسی بود  
 هر چند که بودند ترا بنده<sup>۱۱</sup> جهانی  
 در راه تو آخر جیلی نیز کسی بود

(۳) نسخ: د، لا، م؛ ب      ۱- د: سوخته      ۲- لا، ب: دامن      ۳- م: ۳  
 همان      ۴- د: در تن و جان و دل و دین      ۵- د: بند      ۶- لا: اعلا  
 (۳۳) نسخ: د، لا، م؛ ب، ج      ۷- م: مهر؛ ج: چون میل دل تو بسوی مهر خسی بود  
 ۸- م: ز تو آسوده ام آزده بدانم      ۹- این بیت در نسخه ج نیست      ۱۰- د: غم و  
 رنج؛ م: غم و وصل؛ ب: وصل فراق      ۱۱- لا: فتنه

## ۴۶

(۴۶) ایزد آن ماه را ثواب دهد  
هر شبی چشم پر خمسارش را  
با غم او مرا نماند تاب  
کرد گارش ز چشمهای بهشت  
گر سلام مرا جواب دهد  
لب نوشین او شراب دهد<sup>۱</sup>  
چون بعد از دوزلف تاب دهد  
بادۀ پاک و شیر ناب دهد  
گر بجام وفا ز چشمه وصل  
جلی را دو قطره آب دهد

## ۴۷

(۴۷) آن بت که ز مشك خال دارد  
چندانك بکار باید اورا  
رویش اثر غزاله دارد  
زلفین چو<sup>۲</sup> دال عنبرینش  
بر طرف لبش خدای داند  
خون همه خلق نرگس او<sup>۳</sup>  
بی مال هر آنك خواهد اورا  
بی مال بوی رسید نتوان  
خرم دل آنك مال دارد

(۴۶) نسخ: د، لا، م، ب ۱- اذین بیت بعد در نسخه ب نیست (۴۶) نسخ: د، لا، م  
۲- م: چشم صفت غزال دارد؛ و دو بیت بعد اذین را حذف کرده است ۳- م: او  
۴- د: خون همه کس چون نرگس او ۵- د، م: چالال

## ۴۸

(\*) جز عشق تو مرا بسر اندر هوس مباد  
 بسته لب و شکسته دل و خسته باطنم  
 ای خاک کویت آب صفا در دل و سرم  
 گر قصد باز داشتن<sup>۱</sup> این دلم کنی  
 ای از نسیم باد بهاری لطیف تر  
 طبع ترا چو باد تولا<sup>۲</sup> بخش مباد  
 بی یاد تو مرا بلب اندر نفس مباد  
 یارب بدین صفت که منم هیچکس مباد  
 بی تو جز آتش غم و باد هوس مباد<sup>۱</sup>  
 آنرا بجز چه زنج تو حرس مباد<sup>۲</sup>  
 گر نیست قبله لب من خاک پای تو  
 هرگز بصحبت تو مرادست رس مباد

## ۴۹

(\*\*) هر زمان اسب جنگ<sup>۱</sup> زین<sup>۲</sup> نکنند  
 چون کسی را بمهر بگزینند  
 هر که بادلبران<sup>۳</sup> قرین گردد  
 نیکوان با ستم رسیده خویش  
 آن ستم کرده ای بجای من آنک  
 دل آزادگان حزین نکنند  
 هر کسی را برو<sup>۴</sup> گزین نکنند  
 دل وی<sup>۵</sup> با عنا قرین نکنند  
 مهر ورزند<sup>۶</sup> قصد کین نکنند  
 خیل کافر باهل دین نکنند  
 آن کسانی که قدر دل دانند  
 با چو من بیدلی چنین<sup>۷</sup> نکنند

(\*) نسخ: د، لا، م ۱- این دو بیت در «م» نیست ۲- لا: بازگشتن ۳- لا، م: آنرا بجز زرنج تورنج چرس مباد (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب، بر ۴- بر، ج: هجر ۵- م: هر دم اسب جفا بزمین نکنند ۶- لا، م، بر: بدو ۷- م: دلبری ۸- ج: او ۹- لا، پ: مهرورزیده ۱۰- ج: با چو من بی دل این چنین

۵۰

(\*) بئی کز شرم او خورشید تابان نور بگنارد  
اگر رضوان رخس بیند وصال<sup>۱</sup> حور بگنارد

خمار آلوده<sup>۲</sup> چشم او نپندارم که در عالم  
کسی را از<sup>۳</sup> شراب عشق نا مخمور بگنارد  
شکفتی نیست گر پرده دریده گشتم از عشقش  
چنان رویی که او دارد کرا مستور بگنارد<sup>۴</sup>

بعشرت با حریفان هر شبی تا روز بنشیند  
تن آسان<sup>۵</sup> و مرا در گوشه یی مهجور بگنارد  
چو حال من همی داند چگونه دل دهد ویرا<sup>۶</sup>  
که در کنجی مرا هر شب چنین<sup>۷</sup> مقهور بگنارد

ز بسیاری کزو خواری همی بینم بر آن عزم  
که بگنارم مرو<sup>۸</sup> را گر دل رنجور بگنارد  
کند بر من هر آن خواری که بتواند اگرویرا<sup>۹</sup>  
علای دین حسین صاعید منصور بگنارد

\*\*\*

- 
- (\*) نسخ : د، لا، م، ب، بر  
۱- ج، لا، بر، جمال  
۲- لا، د، ج : کز  
۳- این بیت در نسخه ج نیست  
۴- ب : تن آسا  
۵- ج، د، بر : اورا  
۶- د : من او  
۷- چنان  
۸- ج : اورا



## ۵۱

(\*) زمانه گر مرا یکشب بغلوت با تو بشاند  
 بسا گوهر که در پایت زشادی چشم<sup>۱</sup> افشاند

نه جز عشقت هوس دارم نه بی یادت نفس دارم

نه مونس جز تو کس دارم خدا از من چنین داند<sup>۲</sup>

ز جان سیر آمدم از بس که خواری دیدم<sup>۳</sup> از هر کس

نپندارم کزین سان کس برنج عشق در ماند

چو بند عقل ننوشد<sup>۴</sup> دلم خواهد که بر جوشد<sup>۵</sup>

ولیکن گر کسی کوشد یقین دانم که نتواند<sup>۶</sup>

کسی کردیده خون باشد و ز<sup>۷</sup> انده روی بخراشد

نه درزاری چو من باشد نه در خواری بمن ماند<sup>۸</sup>

زخصمت<sup>۹</sup> گر چه هر باری که بد گوید<sup>۱۰</sup> کسم باری

بدان شادم که او باری ز من پیشست سخن راند

کنون از نزد تو دورم بنزدت هم نه معذورم

چو من خود بی تو رنجورم مرا خصمت چه رنجاند

\*\*\*

(\*) نسخ : لا، م، بر ۱- بر : جانم ۲- م : خبر دارد ۳- بر :

بینم ۴- بر : حدیث عقل می نوشد ۵- م : بخروشد ۶- م :

نه درزاری چو من باشد نه در خواری بمن ماند ۷- بر : در ۸- این بیت

در «م» نیست ۹- بر : بخصمت ۱۰- بر : گویم

## ۵۲

(\*) زلف پر تابش همی باز از عنبر بشکند

چشم پر خوابش همی ناموس<sup>۱</sup> عبهر<sup>۲</sup> بشکند

[۵۲۰۰]

گر جمال روی او يك ره بیند بت پرست

همچو ابراهیم<sup>۳</sup> صورتهای آزر<sup>۴</sup> بشکند

بی سروسامان شوند از عشق او خلقی چون

چون ز چالاکی<sup>۵</sup> بعد از زلف را سر بشکند

ز آن ستمهایی که من از عشق او بردل نهم<sup>۶</sup>

گر نهی يك ذره بر سد سکندر بشکند

که بچشم آوازه هاروت بابل کم کند

که بلب اندازه یاقوت احمر بشکند

زلف او هر ساعتی پرهیز نو<sup>۷</sup> باطل کند

خال او هر لحظتی<sup>۸</sup> سو کند دیگر بشکند

هر زمان بار غم هجران او<sup>۹</sup> پشت مرا

چون دل اعدای سلطان مظفر بشکند

\*\*\*

(\*) نسخ : د، لا، م، ب، بر ۱- د، ب : بازار ۲- م : بازار عنبر

۳- د، لا : ابراهیم ۴- ب، بر : آزر ۵- م : بیچالاکی ۶- بر :

از عشق تو آمد بردل ۷- بر، لا، م، ب : من ۸- بر، لا، ب : هر لحظه

۹- م : هر ساعتی ۹- بر، لا : تو

۵۳

(\*) صبر کن ابدل که آخر نیج تو هم بگذرد  
 دل چه بندی در بد و نیک جهانی کاندرو  
 هر چه هست از کام و ناکامی بیکدم بگذرد  
 هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد  
 گر چه بسیاری بماند عاقبت هم بگذرد<sup>۱</sup>  
 محنت دنیا نماند ملک عالم بگذرد<sup>۲</sup>  
 یک زمان اندیشه آن روی خرم بگذرد  
 ای صنم با این همه طاقت ندارم کز دلم  
 قصه عشق من و آوازه دیدار تو  
 هر زمان بر سمع سلطان معظم بگذرد

۵۴

(\*\*) هر شبی بلبل چرا چندین همی زاری کند  
 گرنه باوی دوست چون بامن همی خواری کند<sup>۳</sup>  
 گر من از هجران آن گلرخ کنم زاری سزد<sup>۴</sup>  
 او چرا در وصل گل باری همی زاری کند  
 لیکن آزارش چنان دامنم که از بهر منست  
 ز آنک او عشاق را همواره غمخواری کند

(\*) نسخ: م، د، ب ۱- این بیت در «م» نیست

۲- م: ملک عالم گر ترا و محنت عالم مرا محنت عالم نماند ملک عالم بگذرد

(\*\*) نسخ: م، د، ب ۳- م، گرنه باوی دوست او چون من همی خواری کند

۴- پ، م: رواست

چون همی داند<sup>۱</sup> که من یاری ندارم در فراق  
با من اندر ناله کردن هر شبی<sup>۲</sup> یاری کند

قدر دل جز بلبل بی دل نداند هیچ کس  
ز آن همی با بی دلان از دل نکوکاری کند

ای صنم آخر جفا تا کی کنی در دوستی  
با کسی کورا همی مرغی وفاداری<sup>۳</sup> کند

شرم باید<sup>۴</sup> داشتن آخر ز آزار کسی  
کوهمه در راه تو قصد کم آزاری کند<sup>۵</sup>



۳- م، ب : هواداری

۲- م : هر دمی

۱- م : همی بینم ؛ ب : همی بیند

۴- ب : بادت      ۵- این بیت در «د» نیست

## حرف «ر»

۵۵

دل مسکین من شکار مگیر	(*) هر زمان چنگ در کنار مگیر
ورنه باری ز من کنار مگیر	یک زمان در کنار گیر مرا
جز بنزدیک من قرار مگیر	گر نخواهی که بی قرار شوم
جز مرا در زمانه یار مگیر <sup>۲</sup>	جز که مهر تو یار نیست مرا <sup>۱</sup>
یک کنیاه مرا هزار مگیر	بهمه عمر گر <sup>۳</sup> کنم گنهی

بر من از روزگار بیدارست  
تو کنون طبع روزگار مگیر

۵۶

مارا خوشست خاصه بیدار روی یار	(**) عید <sup>۴</sup> و صبح و سبزه و عشق <sup>۵</sup> و می و بهار
ما جز بخرمی نگذاریم روزگار	چون طبع روزگار دگر شد بخرمی <sup>۶</sup>
از بادهای لعل و ز گلهای کامکار <sup>۷</sup>	در باغ و بوستان بستانیم داد خویش

---

(\*) نسخ: د، لا، م، ب، ج      ۱- م، نیست یار مرا      ۲- این بیت در نسخه لا نیست  
 ۳- ج: اگر      (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب      ۴- م: عشق  
 ۵- م: عید      ۶- لا، ب: ز خر می      ۷- م: در متن آبدار، نسخه بدل کامکار

در خانه ما قرار نداریم يك زمان  
 اکنون که گشت فاخته در باغ می قرار  
 بایکدگر خورند کنون باده روز و شب  
 اندر میان گلشن و بر طرف جویبار  
 دلدارگان بروی ظریفان دلگشای<sup>۱</sup>  
 آزادگان بیاد حریفان غمگسار  
 عشاق را چه عذر بود پیش دلبران  
 گر توبه بشکنند بهنگام نوبهار

اکنون سزااست توبه شکستن که عالمیست

آراسته چو بزمگه شاه نامدار

## ۵۷

(\*) ماثوبه دیرینه شکستیم دگر بار  
 وز بند بد و نیک بجستیم<sup>۲</sup> دگر بار  
 درمیکنده رفتیم و دل و خرقه و سو کند  
 دادیم و نهادیم و شکستیم دگر بار  
 اندر صفا و باش<sup>۳</sup> بر آسوده ز پر خاش<sup>۴</sup>  
 با دلبر قلاش نشستیم دگر بار  
 هر چند ز<sup>۵</sup> تیر مژه تو دل و جان را  
 در معرکه عشق بنخستیم<sup>۶</sup> دگر بار  
 ای بسته زره وار سر زلف بهمدا<sup>۷</sup>  
 دل در هوس عشق تو بستیم دگر بار<sup>۸</sup>

المنه لله که پیمانه<sup>۹</sup> عشقت

از خواجگی خویش برستیم دگر بار

\*\*\*

- 
- ۱- م : روزگار (\*\*) نسخ : د، لا، م، ب، بر  
 عشاق ۴- بر، لا، ب : پیکار ؛ م : دگر بار ۵- بر، لا، د، م، ب : که  
 ۶- لا : توجسیم ۷- لا : ای بسته سر زلف و ان بهمدا ؛ بر، م : ای بسته سر زلف  
 زره وار بهمدا ؛ ب : ای بسته سر زلف زره دار بهمدا ۸- م، د، ب : بجستیم دگر بار  
 ۹- بر : پیمانه

## ۵۸

(\*) تاکی از<sup>۱</sup> ناموس هیهات ای پسر  
 ساغری پر کن ز خون رز مرا  
 خوش بزی بادوستان یکدم زدن  
 بر<sup>۲</sup> نشاط و خرمی از<sup>۳</sup> میکده  
 هر کجا آزاده دل داده یی  
 چند بر طاعات ماراحت<sup>۴</sup> کنی<sup>۵</sup>  
 عاشقان مست را وقت صبح  
 هر زمان خوانی خراباتی مرا  
 بامدادان جام می هات<sup>۶</sup> ای پسر  
 کین دلم خون شد ز غمهاات ای پسر  
 دل پرداز از مهمات ای پسر  
 وقف کن ایام وساعات<sup>۷</sup> ای پسر  
 بینی او را کن مراعات ای پسر  
 نیست مارا بر گ طاعات ای پسر<sup>۸</sup>  
 سودکی دارد مقالات<sup>۹</sup> ای پسر  
 چند باشد زین محالات ای پسر

کاشکی یکدم گذار ندنی مرا

در صف اهل خرابات ای پسر<sup>۱۰</sup>

## ۵۹

(\*) ای حلقه گشته زلف سیاهت بدوش<sup>۱</sup> بر وی تکیه کرده جعد<sup>۲</sup> دوتا هت بگوش بر ۵۰.]

(\*) نسخ : د، لا، م، پ، بر، ج ۱- بر : این ۲- لا : می هیهات  
 ۳- ب : با ؛ ج : از ۴- ج : در ۵- بر، لا : ساعات و اوقات ۶- م :  
 چند بر طاعت ماراحت کنی ؛ لا : چند بر طاعت مرارغب کنی ؛ بر : چند بر طاعت مرارغب  
 کنی . در «د» روی «ح» نقطه نیست ۷- این بیت در نسخه ج نیست ۸- ب :  
 ملاقات ۹- این بیت در نسخه م نیست (\*) نسخ : د، لا، م، پ، بر  
 ۱۰- بر : بگوش ۱۱- م، د، پ : زلف

خوبان نهند غاشیه بر دوش پیش تو      چون زلف تو زناز نهد سر بدوش بر  
 نوشین لبی و مشکین خالی و سال و ماه      داری ز مشک مهر نهاده بنوش<sup>۱</sup> بر  
 ز آن چهره چو آتش و زلف چو مشک تو      دارم دلی چو مشک ز آتش بجوش بر  
 کردست وقف جان و دل و دیده مرا      هجران تو بگریه و رنج و خروش بر

چون شکرم در آب گدازان ز عشق تو

تا<sup>۲</sup> عاشقم بر آن لب شکر فروش بر

## ۶۰

(ج) جمده تو شد حلقه بر گوش ای پسر      زلف تو زد تکیه بر دوش ای پسر<sup>۳</sup>  
 عالمی را حلقه زلف تو کرد      حلقه عشق تو در<sup>۴</sup> گوش ای پسر  
 هجر تو برد از دلم صبرای نگار      عشق تو برد از سرم هوش ای پسر  
 داری از شمشاد و نسرين<sup>۵</sup> و سمن      زلف و رخسار و بنا گوش ای پسر  
 سال و ماه از بیم تیر چشم تو      عارضت باشد زره پوش ای پسر  
 کوه با هجرت شود کاه ای صنم      زهر با وصلت شود نوش ای پسر  
 دوش دادی وعده کآیم نزد<sup>۶</sup> تو      کردی آن وعده<sup>۷</sup> فراموش ای پسر<sup>۸</sup>

آه اگر بامن کنی امشب چنانک<sup>۹</sup>

کردی از نامردمی دوش ای پسر<sup>۱۰</sup>

۱- لا : بروش ؛ م : بر : بدوش. این بیت در «ب» نیست      ۲- بر : یا      (ج) نسخ :

د، لا<sup>۴</sup>، م، ب، بر      ۳- نظم این بیت در هیچیک از نسخه‌ها چنین نیست و بضرورت اصلاح شد

۴- لا : بر      ۵- لا : نسرين و شمشاد      ۶- لا : سوی      ۷- د : وعده را کردی

۸- دو بیت اخیر در «م» نیست      ۹- بر : چنان      ۱۰- این بیت در نسخه ب نیست



## ۶۱

(\*) ای زده چون شبه بدیبا<sup>۱</sup> بر  
 کردی آشوب خلق عالم را  
 داری آمیخته<sup>۲</sup> ز عارض و زلف  
 عشق من بر جمال تست چنانک  
 هر زمان داغ نونهد عشقت  
 وعده کردی که لب نهم فردا  
 خال مشکین بروی زبیا بر  
 علم<sup>۳</sup> از غالیه بدیبا بر  
 گل سوری بمشک سارا بر<sup>۴</sup>  
 مهر و امنی بچهر عذرا بر  
 بدل عاشقان شیدا بر  
 بلب آن غریب تنها بر<sup>۵</sup>

چون مرا نیست تکیه بر امروز

دل چگونه نهم : بفردا بر

## ۶۲

(\*\*) ای راحت روح چنگ بردار  
 اکنون که دوتا شدم چو چنگت  
 ای در دل من زده ز عشقت  
 در راه تو خویشتن پرستان  
 یاقوت<sup>۱</sup> تراست لطف بی حد  
 هنگام صبح چنگ بگذار<sup>۲</sup>  
 بنواز مرا چو لچنگ یک بار<sup>۳</sup>  
 دور از تو همیشه چنگ تیمار  
 گشته ز نام و رنگ بیزار  
 هاروت<sup>۴</sup> تراست رنگ بسیار

(\*) نسخ : د، لا، م، ب، بر : ۱- م : بدیبا ۲- بر : وقم ۳- لا،

م، ب : آموخته ۴- ب : زبیا بر ۵- ب : فردا بر (\*\*) نسخ : د،

لا، م، ب، بر ۶- م، ب : بردار ۷- این بیت در نسخه د نیست ۸- لا :

هاروت ۹- لا : یاقوت

در عشق تو من زخون دیده  
دارم چو تن<sup>۱</sup> پلنگ رخسار  
گر چه بر تست سیم سیم  
در<sup>۲</sup> وی دل تست سنگ کردار  
شکر لبی و بگاہ پاسخ  
داری بتر از شرنک گفتار  
گر نیست<sup>۳</sup> بکشتم شتاب  
در هجر مکن درنگ بسیار<sup>۴</sup>

وز غم چودهان خود<sup>۵</sup> دلم را

بیهوده مدار تنگ چون تار<sup>۶</sup>

## ۶۳

(ب) نیست در عالم ز تو خون خواره و ناباک<sup>۷</sup> تر

نیست در گیتی ز من<sup>۸</sup> بیچاره و غمناک تر

از فلک در مالش آزادگان ظالم تری

وز جهان در کشتن دلدادگان ناباک<sup>۹</sup> تر

گر چه از<sup>۱۰</sup> عشقت مرا بر<sup>۱۱</sup> آتش تیزست جان<sup>۱۲</sup>

هست در مهرت دلم از آب باران<sup>۱۳</sup> پاک تر

تا کیم گویی که اندر زیر پایم خاک باش

چون توانم بود آخر ز ینک<sup>۱۴</sup> هستم خاک تر

- 
- ۱- ب : دم      ۲- بر : بر      ۳- د : هست      ۴- ب : زنهار ؛ این  
بیت در نسخه بر نیست      ۵- بر : تو      ۶- د : قار ؛ بر : نار  
(ب) نسخ : د، لا، م، بر      ۷- م : چالاک ؛ بر : بی باک      ۸- د : چومن  
۹- م، بر : بی باک      ۱۰- م، بر : در      ۱۱- بر، م : در      ۱۲- م، ب :  
جای      ۱۳- ب : آب و باران

تا بدر باشد مرصع چاك پيراهن ترا

هر زمان باشد ز عشق تو دل من چاك تر

در جهان هرگز ندیدست و نخواهد دید کس

از تو در مستی و هشیاری بتی چالاک تر

\*\*\*

## حرف «س»

٦٤

(\*) گریه عمر خویش<sup>۱</sup> با تو ز نم یک نفس  
تا بزم<sup>۲</sup> آن نفس جان مرا توشه<sup>۳</sup> بس  
تا بشد آن بت که بد گلرخ و بلبل سماع  
زار تر از بلبلم وقت گل اندر قفس  
بانگ جرس چون بگوش آمدم از مرحله  
گاه و داعت شدم بانگ کنان<sup>۴</sup> چون جرس  
هست ز دلدادگان کوی تو<sup>۵</sup> پر<sup>۶</sup> چپ و راست  
هست<sup>۷</sup> پر افتادگان راه<sup>۸</sup> تو از پیش و پس  
شد چو جوابت مرا سرد ز هجرت نفس  
شد چو<sup>۹</sup> عتاب<sup>۱۰</sup> مرا گرم ز عشقت جگر  
گاه ز عشقت کنم ناله چو رود و رباب  
گاه ز هجرت کنم دیده چو رود ارس

نرگس چماش تست عاقله جان جان

لعل شکر پاش تست مایه انس انس

٦٥

(\*\*) یاری ز تو زیباتر از خلق ندارد کس  
سروی ز تور عناتر<sup>۱</sup> در باغ نکازد<sup>۲</sup> کس

- (\*) نسخ : د، لا، م، بر  
۱- د، گریه عمر من ؛ ب، گریه عمر بانو ...  
۲- م، نزنم ؛ بر : نزنیم  
۳- بر : بوسه  
۴- بر، لا، م، ب : ناله کنان  
۵- د، بر : از  
۶- بر، از  
۷- م، رای  
۸- لا، م، ب : ز  
۹- بر : شد چو عتاب مرا  
(\*\*) نسخ : د، م، لا، ب، بر  
۱۰- م، لا، ب، بر : شد چو عتاب مرا  
۱۱- بر، م، د، ب : ندارد

ای طرۃ تو<sup>۱</sup> پرچین بر گل ز شبۂ پرچین  
ناخواسته هر ساعت چون خواسته از طاعت  
بی آن رخ چون لاله چون ابر همه ساله<sup>۲</sup>  
در شهر ز مهر و یان در دهر ز دل جویان  
گر نزد توانس و جان آرند بخد مت جای  
گویند حریفانم بگذار ز دست او را  
[۵۳۰۰] معشوق مساعدا را از دست گذارد کس<sup>۳</sup>؛

## ۶۶

(\*) نیست چو تو در جمال نیست چو من در هوس  
غمزه هاروت تست واسطه هر بلا  
شد دل ما را حرس چاه ز نخدان تو  
در شب زلفت دلم نزد لب آمدی  
ای تو بخونخوار گی<sup>۴</sup> صاحب ایام دون  
سوختگان را بیای مسپر<sup>۵</sup> و آزاد کن  
بر دل سخت مرا ناز تو حجت تمام  
بر دل تنگم ترا گریه گوا هست و بس<sup>۶</sup>

۱- بره از ۲- بره آن ۳- م، دل هر بیدل ۴- بره کندهاله ۵- ب، ب  
گذارد ۶- دو بیت اخیر در نسخه م نیست (\*) نسخ د، م، ب ۷- م، ای که  
ز خونخوار گی؛ ب، ای که خونخوار گی ۸- ت، بسپر ۹- د، بر دل تنگ مرا  
گریه من گواه بس؛ م، بر دل تنگم ترا گریه من گواه بس؛ ب، بر دل تنگم ترا گریه من گواه بس

## حرف «ش»

۶۷

(\*) فصل بهار خرم و وصل نگار کش  
 زیبا بود بخاصه کسی را که روز و شب  
 چون شد جهان شکفته زبوی بهار نو  
 بسته بیباغ ابرو گشاده براغ باد  
 بلبل کنون<sup>۶</sup> بنالد بر شاخ گل همی  
 چشم هوا چو دیده<sup>۸</sup> من شد سرشک بار  
 جام شراب روشن و صوت رباب خوش  
 غمگین بود ز محنت<sup>۱</sup> گردون کینه کش  
 جز بر کران<sup>۲</sup> سبزه نبید کهن<sup>۳</sup> مچش<sup>۴</sup>  
 این کله های رومی و آن حله های و ش<sup>۵</sup>  
 هر شب چو من ز فرقت آن دلربای کش<sup>۶</sup>  
 روی زمین چو چهره او شد بهشت و ش

خواهند نیکوان که ببوسند پای او

روزی که پیش شاه کند دست زیر کش

۶۸

(۵۵) ای بت سپاه مورچه بر مشتری مکش  
 وی مه طراز غالیه بر ششتری مکش

- 
- (\*) نسخ ۱ د، لا، م، ب، بر ۱- د، کینه ۲- د، کنار؛ ب، آن  
 ۳- م، گهی ۴- غیر از ب، محش ۵- این بیت دو نسخه ب نیست ۶- ب، می  
 ۷- لا، خوش؛ دو بیت اخیر در نسخه ب نیست ۸- بر، ز دیده  
 (\*\*\*) نسخ ۱ د، لا، م، ب، ج ۹- لا، گل

گر بر جهان ز عشق نخواهی که خط کشم  
گیرم ز<sup>۱</sup> مشک<sup>۲</sup> سلسله بر پر نیان نهی  
چشم ستمگر تو همی<sup>۳</sup> دل برد ز خلق  
و اکنون که آمدی ز حد کافری<sup>۴</sup> برون  
ای دل چو نیست فایده از عاشقی ترا  
زین بیش رنج عشق بت لشکری<sup>۵</sup> مکش

و ربایدت که رنج کشی روز و شب همی  
جز در مدیح مفتخر آل سری مکش

## ۶۹

(ب) چو<sup>۱</sup> نهی زلف تافته بر گوش<sup>۲</sup>  
از دل من رمیده گردد صبر  
نه عجب گر خروش من بفزود  
چون مه آسمان سیاه شود  
تا بوقت سپیده دم یکدم  
گاه بودم بره<sup>۳</sup> فکنده دو چشم  
گر بر غم دل حسود شبی  
چو<sup>۴</sup> نهی جمه<sup>۵</sup> بافته بردوش<sup>۶</sup>  
وز تن من بریده گردد هوش  
تا شد آن عارض تو غالیه پوش  
خلق عالم بر آورند خروش  
نغنودم در<sup>۷</sup> انتظار تو دوش  
گاه بودم بدر<sup>۸</sup> نهاده دو گوش<sup>۹</sup>  
گیرمت تا بروز در آغوش

- ۱- ب، که ۲- ج، عشق ۳- لا، م، ب، ه ۴- ب، ج، ه  
کافران ۵- م، زین بیش رنج و غم زلب شکری؛ ج، زین بیش رنج آن صنم...  
(ب) نسخ، د، لا، م، ب، ج ۶- لا، ج، چون ۷- د، ب، دوش ۸- لا  
موی؛ م، زلف ۹- د، گوش ۱۰- م، ز ۱۱- ج، برو  
۱۲- ب، بره ۱۳- این بیت در نسخه لا نیست

خارِ من گردد از وصال تو گل  
زهرِ من گردد از جمال تو نوش

## ۷۰

(\*) ای زلف تو تکیه کرده بر گوش<sup>۱</sup>  
این کرده دلم بهشوق مفتون  
چون رزم کنی و بزم سازی  
گویند ترا مه قدح گیر  
گیرم که مرا شبی بخلوت  
نیکو نبود که بی گناهی  
هر گه که کنم عتاب با تو  
گیرم بدهی جواب من خوش  
بی روی تو دوش بود<sup>۲</sup> تا صبح  
وی جمع<sup>۳</sup> تو حلقه کرده بردوش<sup>۴</sup>  
و آن<sup>۵</sup> کرده تنم زرنج مدهوش  
ای لاله رخ سمن بُنا گوش  
خوانند ترا بُتِ<sup>۶</sup> زره پوش  
تا روز نگیری<sup>۷</sup> اندر آغوش  
یک باره کنی مرا فراموش<sup>۸</sup>  
عمدا ببری ز خویشتن هوش  
باری سختم بطبع بنیوش  
از ناله من جهان پر از جوش

هرگز شب کس میباد یارب

ز آن<sup>۹</sup> گونه که من گذاشتم دوش<sup>۱۰</sup>

(\*) نسخ ۵، د، لاء، م، پ، ج  
۱- لاء، د، م، پ، دوش  
۲- م، لاء، گوش  
۳- م، لاء، یل، م، پ، مه  
۴- م، وی  
۵- دوییت اخیر در نسخه ج نیست  
۶- م، ت، بود دوش  
۷- لاء، زین  
۸- دوییت اخیر در نسخه ج نیست  
۹- لاء، زین  
۱۰- دوییت اخیر در نسخه ج نیست



## ۷۱

(۶۶) فصل خزان و بادۀ تلخ و سماعِ خَوش  
 زیبا بود بخاصه چو ما توبه بشکنیم  
 ماهی که عاجزند درو<sup>۱</sup> بُت گران چین  
 ای بر خط زمانۀ جافی نهاده سر  
 زهرش چشیده ای و فسونش شنیده ای  
 چون با<sup>۲</sup> توساز گار نخواهد شدن جهان<sup>۳</sup>  
 خرگاه گرم<sup>۱</sup> و مجلس خوب<sup>۲</sup> و نگارِ کش  
 بر روی آن شکسته زبان عیار و ش<sup>۳</sup>  
 سروی که عاشقند برو دلبران کش  
 بنشین بشاد کامی و خط بر<sup>۴</sup> زمانه کش  
 جز صوت زیر مشنو و جز جام می مچش<sup>۵</sup>  
 پیش آرساز عشرت و بگذارد عمر خَوش

دادِ خود از جهان جفا جو بمی ستان

کینِ دل از زمانۀ جافی بیاده کش<sup>۶</sup>

## ۷۲

(۶۷) ای تکیه زده زلف زره و وار تو بر گوش<sup>۱</sup>  
 این برده بجور از دل خونخواره من صبر  
 در نر گس تو شوخی و در سنبل تو پیچ<sup>۲</sup>  
 از لاله و از نر گس و از سوسن و سنبل  
 وی حلقه شده جعد گره<sup>۳</sup> گیر تو بر دوش<sup>۴</sup>  
 و آن کرده جدا از تن بیچاره من هوش  
 در سوسن<sup>۵</sup> تو حلقه و در لاله تو نوش  
 داری تولب و دیده و زلفین و بنا گوش<sup>۶</sup> [۳۵۰]

(۶۸) نسخ : د، لا، م، ب، ج ۱- ب : خوب ۲- ب، ا گرم ۳- این بیت  
 در نسخه م نیست ۴- ج : دران ۵- ج : در ۶- م، ب، ا مکش  
 ۷- د : بز ۸- م : زمان ۹- این بیت در نسخه م، لا، ب، ج نیست  
 (۶۹) نسخ : د، لا، ب ۱۰- د، ب، دوش ۱۱- لا : زره ۱۲- د : گوش  
 ۱۳- لا، ب : شرم ۱۴- لا، ب : سنبل ۱۵- دو بیت اخیر در نسخه ب مغشوش است

گر چند مرا دوش چو شهبای گذشته      آن شخص لطیف تو نبودست در آغوش  
 از آرزوی عارض و دندان تو تاروز      بیا ماه و ستاره نفسی داشته‌ام دوش  
 بگذاشتیم بی سبب ای ماه<sup>۱</sup> قدح گیر      بفروختیم بی گنه ای سرو قبا بوش  
 آنرا که بود شیفته<sup>۲</sup> چهر<sup>۳</sup> تو مگذار  
 و آنرا که بود سوخته<sup>۴</sup> مهر تو مفروش

## ۷۳

(\*) الا ای دلربای کش بیا کآمد بهار خوش<sup>۱</sup>  
 شراب تلخ ده مارا که هست این روز گار خوش  
 کهی ازدست تو گیریم چون آتش می صافی<sup>۲</sup>  
 کهی در وصف تو گوئیم شعر آبدار خوش  
 سزد گر ما بیدارت بیاراییم مجلس را  
 چو گشت آراسته گیتی زبوی نوبهار خوش  
 همی بوییم هر ساعت همی نوشیم هر لحظت<sup>۳</sup>  
 گل اندر بوستان<sup>۴</sup> تو مل اندر مرغزار خوش  
 کنون در<sup>۵</sup> انتظار گل سراید هر شبی بلبل  
 غزلهای لطیف تر بنغمتهای زار خوش  
 شود صحرا همه گلشن شود عالم همه روشن<sup>۶</sup>  
 چو بزم مجلس عالی ز بار<sup>۷</sup> مشکبار خوش

۱- لا، ب، یار      ۲- لا: زلف      (\*): نسخ: د، لا، م، ب      ۳- م، لا ای دلبر  
 سرکش بیا آمد بهار خوش      ۴- د: می چون آتش صافی      ۵- ب: لحظه      ۶- د: از  
 ۷- ب: شود دلها همه روشن شود صحرا همه گلشن      ۸- لا: بوی

## حرف «ف»

۷۴

ای بعمدا گره زده سر زلف	کرده بر گل نثار عنبر زلف
توبهٔ عالمی شکسته شدست	تا تو بر هم شکسته ای سر زلف
ماه و خورشید و مشتری داری	زیر زنجیر و دام و چنبر زلف
روز و شب در ربودن دلها	چشم مخمور تست رهبر زلف
همه تدبیر کشتنم سازد	خال عاشق فریب تو بر زلف

من ز سودای تو بجان نرهم  
تا بود خال<sup>۱</sup> تو مجاور زلف

\*\*\*

## حرف «ل»

۷۵

(\*) گیتی بهشت وار شد از روز گارِ گل  
شد ز اغ چون عطارد در باغ سوخته<sup>۲</sup>  
گل جامه چاک زد چو بشد نر گس از چمن  
ماند بچنگ ساخته اکنون نوای باغ  
گر خواستار باده بود طبع ما رواست  
وز خانه گر کنیم کناره کنون سزااست  
در بوستان کنیم بیدیدار دوستان  
درباغ بشکفید<sup>۱</sup> رخ چون نگار گل  
تا شد پدید چهره<sup>۳</sup> خورشید وار گل  
گویی بشد ز فرقت نر گس قرارِ گل  
ماند بعود سوخته اکنون بخارِ گل<sup>۴</sup>  
زیرا که بلبست کنون خواستارِ گل  
زیرا که جای ما نسزد جز کنارِ گل<sup>۵</sup>  
تنها فدای باده و جانها<sup>۶</sup> نثارِ گل  
اکنون که روز گار جوانی بکام ماست  
توان گذاشت جز بطرب روز گار گل

۷۶

(\*\*) دست صبا گشاد ز چهره نقاب گل چشم هوا درید بگریه<sup>۲</sup> حجاب گل

- (\*) نسخ ۱: د، لا، م، ب      ۱- م: بشکفیده      ۲- لا، شدراغ چون عطارد و  
درباغ ساخته؛ ۳: ب: ... ساخته      ۳- لا، چشمه      ۴- این بیت در «د» نیست؛  
ب: بهار گل      ۵- «م» از دو بیت اخیر یک بیت ساخته است؛ در «ب» این بیت نیامده است  
۶- م، لا، ب: دلها      (\*\*\*) نسخ ۱: د، لا، م، ب، بر      ۷- م: ز چهره

بالاله رفت گل بعتاب<sup>۱</sup> اندرون و گشت<sup>۲</sup>  
 باشد کنون بتوبه شکستن شتاب خلق  
 شد سرفکنده نرگس مشکین زرنج<sup>۳</sup> آنک  
 چون آب جوی تیره شد آن به که<sup>۴</sup> ما کنون  
 گویی که نوبهار بنزدیک عندلیب  
 آورد پیک وار بموده کتاب گل  
 و اکنون چنار دست بعمدا دراز کرد  
 تا از زبان او بنویسد جواب گل

## ۷۷

(\*) ای وصل تو راحت و شفای دل  
 تو مردم دیده ای مرو از چشم<sup>۲</sup>  
 خاک سرکوی تست جای من  
 از دست شدم ز پای<sup>۳</sup> بیفتادم  
 هر چند همی کشم بروز و شب  
 دلرا نکنم بید مکافاتی  
 آزار همه جهان طلب کردم  
 وی هجر تو آفت<sup>۴</sup> و بلای دل  
 وز پای نشین دمی برای دل<sup>۵</sup>  
 بند سرزلف تست جای دل  
 تا دست غمت گرفت پای دل  
 رنج و غم و محنت و عنای دل  
 عشق<sup>۶</sup> تو بکرد خودسزای دل  
 در عشق<sup>۷</sup> تو از پی رضای دل

- 
- ۱- م : برقاب      ۲- در هر پنج نسخه ، گفت      ۳- لا : شرم      ۴- بر :  
 بزمش      ۵- بر : تا      ۶- نسخ : د ، لا ، ب      ۷- د : آتش  
 ۷- در اصل : نظر      ۸- این بیت در «د ، ب» نیست      ۹- لا ، ب : پای  
 ۱۰- ب : پیش      ۱۱- ب : پیش

بیگانه شدند دوستان من      تا عشق تو گشت آشنای دل  
 ز آن خدمت تو کنم که روز و شب  
 جز مدحت<sup>۱</sup> شاه نیست رای دل<sup>۲</sup>

☆☆☆

## حرف «م»

۷۸

(\*) ماجزبت قلاش بصحبت نگزینیم  
 آنرا که چو جان پاک نباشد نپسندیم  
 از راه مقالات<sup>۱</sup> و مقامات<sup>۲</sup> نفوریم  
 می راحت و رحست و صبح اصل فتوحست  
 وز بهر مراد دل يك ساعت<sup>۳</sup> دوست  
 در صحبت او پاک تر از آب سمایم  
 جز در صف او باش بعشرت<sup>۴</sup> ننشینیم  
 و آنرا که چو تن خاک نباشد نگزینیم  
 با اهل خرافات و خرابات<sup>۵</sup> قرینیم  
 که بنده<sup>۶</sup> آئیم و گهی بسته<sup>۷</sup> اینیم  
 بگذاشته دنی<sup>۸</sup> و کم انگاشته دینیم  
 در طاعت او رام تر از خاک زمینیم

بی صحبت او دولت جمشید نخواهیم

با صورت او طلعت<sup>۹</sup> خورشید نینیم

۷۹

(\*\*) خیزتایک دو قدح باده بهم نوش کنیم  
 همه نیک و بد ایام فراموش کنیم  
 نه همانا که برین حال که ماییم کنون  
 سخن هیچ کسی را ز جهان گوش کنیم

۲ - م، ملاقات

۱ - لا : بصحبت

(\*) نسخ : د، لا، م، ب، بر، ج

۵ - ج، ب، بر،

۴ - بر، لا، م، ب، بنده

۳ - ج، د، ب، خرابات و خرافات

(\*\*) نسخ : د، لا، م، ب

۶ - بر، ب، قبه

دنيا

[۵۴۰۰] مردمان گر بنصیحت سوی ما قصد کنند      ما بیک نکته زبان همه خاموش کنیم  
 و برین<sup>۱</sup> گونه بمانیم که هستیم امروز      بحقیقت که طرب بیشتر از دوش کنیم  
 اگر<sup>۲</sup> از پای در آییم زمستی همگان      هریکی با صنی دست در آغوش کنیم  
 گر بتلخی<sup>۳</sup> قدح می بمثل زهر شود  
 ما بیدار خداوند جهان نوش کنیم<sup>۴</sup>

## ۸۰

(\*) یارب چه عیش بود که من دوش داشتم      کافاق راز مشغله<sup>۵</sup> پر جوش داشتم  
 تا ماه بر نیامد و پروین فرو نشد<sup>۶</sup>      پروین بدست و ماه در آغوش داشتم  
 دل آسانِ ماهِ قدح گیر ساختم      جان بوستان سرو قبا پوش داشتم<sup>۷</sup>  
 هر چند کو باوّل شب مست گشته بود      من بر نشاط او همه شب هوش داشتم  
 هرگز کسی نداشت چنان خلوتی که من<sup>۸</sup>      با آن نگار زهره بناگوش داشتم  
 هر چند خرمست همه ساله طبع من<sup>۹</sup>  
 طبع مدیح شاه جهان دوش داشتم

## ۸۱

(\*\*) من دوش ملک و دولت جمشید داشتم      گفتم<sup>۱۰</sup> که ناز و نعمت جاوید داشتم

- ۱- م: بدین      ۲- ب: و گر      ۳- م، ب: ز تلخی      ۴- این بیت در «د» نیست  
 (\*) نسخ: د، لا، م، ب      ۵- م، لا، ب: مشغله      ۶- م: فرو نرفت؛ ب:      ۷- این بیت در «لا، ب» نیست  
 نهان نشد      ۸- ب: ما      ۹- ب: ما  
 (\*\*\*) نسخ: د، لا، م، ب، ج      ۱۰- لا: گویی



طبع من از نشاط چو ناهید بود از آنک  
پیشم ستاده بود پری زاده‌یی<sup>۱</sup> بیای  
در مجلس از پیاله و ساقی و شمع و می<sup>۲</sup>

رامشگری لطیف چو ناهید داشتم  
گوی بدست خاتم جمشید داشتم  
پروین و ماه و زهره و خورشید داشتم

نومید شد حسود<sup>۳</sup> چو من یافتم ظفر

بر هر مراد کز فلک امید داشتم

## ۸۲

(\*) صنما تا بزم عاشق دیدار توّم  
تو مه و سال کمر بسته بازار منی  
گرچه از جور تو سیر آمده‌ام، تا بزم  
ز آن نکردی تو همی ساخته بامن که ترا  
گرچه آرایش خوبان جهانی بیجمال  
نه عجب گر بچشم<sup>۴</sup> تلخی گفتار ترا

بتن و جان و دل و دیده خریدار توّم  
من شب و روز جگر خسته آزار توّم  
بکشم جور تو زیرا که گرفتارم توّم  
آگهی نیست که من سوخته زار توّم  
بسر تو که من آرایش بازار توّم  
ز آنکه من شیفته خوبی دیدار توّم

کز چه عشاق دل آسوده ز گفتار منند

من همه ساله دل آزرده<sup>۵</sup> گفتار توّم

## ۸۳

(\*\*) یکچند بدل عاشق دیدار تو بودم

وز مهر تو پیوسته خریدار تو بودم

- |               |                           |             |           |
|---------------|---------------------------|-------------|-----------|
| ۱- بریچهره‌یی | ۲- م، ج : جام می          | ۳- ج : چسود | (*) نسخ : |
| د، لا، م، ب   | ۴- م : کرد آن جور تو نیز  | ۵- م : بکشم | ۶- د :    |
| آزرده ز       | (**) نسخ : د، لا، م، ب، ج |             |           |

امروز سر از صحبت تو باز کشیدم  
 زیرا که بصحبت نه سزاوار تو بودم  
 هر چند که بودم ز تو آزرده شب و روز  
 از دوستیت بنده آزار تو بودم  
 هر چند که بازار تو همواره روا بود  
 دانی که من آرایش بازار تو بودم<sup>۱</sup>  
 گیرم که نکردم<sup>۲</sup> بزبان مهر تو پیدا  
 آخر نه همه ساله بدل یار تو بودم

## ۸۴

(۱) از عتاب شبانه<sup>۳</sup> رنجورم  
 چون بود حال من<sup>۴</sup> بدین دو صفت  
 بسته<sup>۵</sup> عشق<sup>۶</sup> و خسته<sup>۷</sup> دهرم  
 دور از آنست شادی از بر<sup>۸</sup> من  
 چون شدم سوخته با آتش<sup>۹</sup> عشق  
 بادب در زمانه معروfum  
 لیکن این دو مرا ندارد سود<sup>۱۰</sup>  
 ز آنک در دست عشق مقهورم

۱- ازدویت اخیر در نسخه ب یک بیت ساخته شده است:

هر چند که بودم ز تو آزرده شب و روز  
 دانی که من آرایش بازار تو بودم  
 ۲- م: هر چند نبودم  
 (۱) نسخ: د، لا، م، بر  
 ۳- م: زمانه  
 ۴- لا  
 ۵- م: فتنه  
 ۶- لا: دهر  
 ۷- لا: دل  
 ۸- م: بر آتش  
 ۹- بر: دوست

## ۸۵

(\*) هر چند که از عشق تو بادست بدستم  
 در عشق تو از راه سلامت برمیدم<sup>۳</sup>  
 کردم حذر از فتنه عشق تو<sup>۵</sup> فراوان  
 دادم بتو ناکام دل و گر نپذیری<sup>۶</sup>  
 در عشق تو خون جگر از دیده گشادم  
 چون ماهی بر<sup>۸</sup> خاک طبعانست دل من  
 در صومعه از جور تو جامه<sup>۹</sup> بدریدم  
 از<sup>۱۱</sup> عشق تو آسیمه چو پروانه شمع  
 وز مهر تو سرگشته چو دیوانه مستم

## ۸۶

(\*\*) الای ساقی دلبر مدار از می تهی دستم  
 که من دلرا دگر باره بدای عشق در بستم  
 مرا فصل بهار نو بروی آورد کار نو  
 دلم بر بود یار نو بشد کار من از دستم

- (\*) نسخ : د، لا، م، ب      ۱- لا : خوش هست ؛ م : خوشست      ۲- لا : زهر  
 ۳- م : برمیدم      ۴- لا : بر      ۵- لا : عشاق      ۶- ب : به پذیری  
 ۷- ب : بازم      ۸- لا، م : در      ۹- د، ب : پرده      ۱۰- م، ب : بهر  
 ۱۱- لا، ب : در      (\*\*\*) نسخ : د، لا، م، ب

اگر چه دل بنادانی<sup>۱</sup> بدو دادم بآسانی  
ندارم ز آن پشیمانی که با او مهر پیوستم

چو روی خوب او دیدم ز خوبان مهر ببریدم  
ز جورش پرده بدریدم ز عشقش توبه بشکستم  
تو باری زین هوس دوری چو من دانم نه رنجوری<sup>۲</sup>  
بمن ده باده سوری<sup>۳</sup> مگر يك ره کنی مستم

کنون از باده پیمودن نخواهم یکدم آسودن  
که نتوانم جز چنین بودن درین سودا که من هستم

## ۸۷

(☆) تا کی غم زمانه نامهربان خوریم  
در گلستان نهیم بوقت صبح پای  
[۵۴۵۰] از مهر ارغوان و نشاط سمن شراب  
چون ز آتش هوا بلب آمد روان<sup>۴</sup> ما  
ریزیم در قدح بصبوحی نبیند<sup>۵</sup> تلخ  
آن به که بامداد شراب گران خوریم  
باده زدست آن صنم دلستان خوریم  
بابوی و گونه سمن و ارغوان خوریم  
زیبد که باده بر لب آب روان خوریم  
شادی روی آن بت<sup>۶</sup> شیرین زبان خوریم  
از خوردن شراب شود تازه طبع ما  
خاصه چو یاد<sup>۷</sup> صاحب شاه جهان خوریم

۱- م: ب: ز نادانی  
۲- لا، م: رنجوری؛ ب: تودایم زین هوس دوری چو من دایم  
۳- م: سوری  
۴- (☆) نسخ: د، لا، م، ب  
۵- م: شراب  
۶- م: شه  
۷- لا، م، ب: بیاد

## ۸۸

(\*) باز تدبیر<sup>۱</sup> وصال یار<sup>۲</sup> دیگر ساختم  
 مدتی بگذاشتم بی یار و بی کار و کنون  
 وز نشاط<sup>۳</sup> مهر او کاری<sup>۴</sup> دگر در ساختم  
 یار دیگر یافتم تا کار دیگر ساختم  
 از برای صحبت اوساز<sup>۵</sup> لشکر ساختم  
 چون بنزدیک من آمد حلقه زر ساختم<sup>۶</sup>  
 گردن ویرا هزاران عقد گوهر ساختم  
 از بلای<sup>۸</sup> عاشقی زین بس نیندیشم دگر

خاصه چون من حرز خویش اندر بلای عشق او

از مدیح شاه شرق و غرب سنجر ساختم

## ۸۹

(\*\*) من تا<sup>۱۰</sup> بزم جز تود گریار نگیرم  
 ورنیز کنی قصد بازارِ دل من  
 وز خلق بجز با تو سرو کار نگیرم  
 هر بار اگر بر<sup>۱۱</sup> توهمی خشم گرفتم  
 یك ذره من از تو بدل آزار نگیرم  
 تا روز مرا ناید از اندیشه تو خواب  
 چون خوی تو بشناختم این بار نگیرم  
 هر شب که ره خانه خمار نگیرم

(\*) نسخ: د، لا، م، ب ۱- ب: تا ز تدبیر ۲- م: اوست ۳- لا،

م، ب: نشاط و ۴- لا: کار؛ م: کار دیگر ۵- م: کار ۶- لا

نزار خویشتن ۷- مصراع اول این بیت از نسخه ب افتاده است ۸- م: برای

۹- لا، د: زین...؛ ب: زان سبب (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب ۱۰- د: تا من

۱۱- م، د: با

تو یار وفاداری و من تا که توانم      معشوقه بجز یار وفادار نکیرم  
 بی دلب میگون تو آرام نیابم<sup>۱</sup>  
 تا جام می لعل چو گلنار نکیرم

## ۹۰

(\*) خیز تاجامه اندیشه<sup>۲</sup> غم چاک ز نیم      خیمه عیش و طرب بر سر افلاک ز نیم  
 سخن اهل نصیحت همه بر باد دهیم      صحبت خلق<sup>۳</sup> زمانه همه بر خاک ز نیم  
 پای در دایره اهل خرابات نهیم      دست در دامن آن لعبت چالاک ز نیم  
 گاه در میکده باره بطرب نوش کنیم      گاه در مصطبه جامه زهوس چاک ز نیم  
 هر کجا مفلس ناباک<sup>۴</sup> پدیدار شود      چنگ در صحبت<sup>۵</sup> آن مفلس ناباک<sup>۶</sup> ز نیم  
 در خرابات بشاری بنشینیم همه  
 بصبحی ره عشاق طربناک ز نیم

## ۹۱

(\*\*) ماز سر سودای تو بگذاشتیم<sup>۱</sup>      دل ز تو یکبارگی برداشتیم  
 جامه‌یی از صابری بردوختیم      رایتی از شاطری بفراشتیم  
 تو جفا کار آمدی در دوستی      ما وفادارت همی پنداشتیم  
 چون ندیدیم از توشاری عاقبت      رنج تو بردل<sup>۲</sup> چرا بگماشتیم

۱- م: نیابد      (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب، ج      ۲- لا: ز      ۳- م، لا، ب،  
 اهل      ۴- لا: مجلس ناباک؛ م: مفلس و ناباک      ۵- لا: مجلس؛ ب: دامن  
 ۶- ج: بی بابک      (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب      ۷- م: نگذاشتیم      ۸- د: رنج دل بر خود

بر امید آنکه زین<sup>۱</sup> بهتر شوی      روز گاری در هوس بگذاشتیم  
چون نیامد شاخ مهر تو<sup>۲</sup> بیار  
لاجرم تخم صبوری کاشتیم

## ۹۲

(\*) تا ما بسر کوی تو آرام گرفتیم      اندر صف دل سوختگان نام گرفتیم  
بر آتش تیمار تو تا سوخته<sup>۳</sup> گشتیم  
از مدرسه و صومعه<sup>۴</sup> کردیم کناره  
خال و کله<sup>۵</sup> تو صنما دانه و دامند  
یکچند در آسایش وصل تو بهر وقت  
امروز چو آن صحبت ما گشت بریده  
این<sup>۶</sup> نیز هم از محنت ایام گرفتیم

## ۹۳

(\*\*) می باده که می پرستانیم      وز شراب شبانه مستانیم  
دوست داریم می پرستان را      دشمن خوشتن پرستانیم  
نه گرفتار رنگ و ناموسیم<sup>۱</sup>      نه خریدار زرق و دستانیم

- 
- ۱- د، ب: آن کزین      ۲- لا، ما      ۳- م: ساخته  
۴- د: از صومعه و مدرسه      ۵- لا: در میکده و مصطبه      ۶- لا: دانه تو  
۷- لا: از باده آسوده می خام      ۸- لا، ب: آن      ۹- د، ب: رنج  
بر، ج      ۹- لا، م: بر، رنج ...      ب: رنج ناموسیم

در بهار محبت معشوق      بسا نوای هزار دستانیم  
 گرچه دردست عشق و بای فراق      همه بیچارگان و پستانیم  
 نگریم از آب و آتش از آنک  
 خاک پایان و باد دستانیم<sup>۱</sup>

## ۹۴

(\*) شب دراز چون بر فلک نظاره کنم  
 نظاره گاه جهانی شوم<sup>۱</sup> هر آنگاهی  
 گهی چون رگس از انده سرافکنم در بیش  
 غریب وار نشینم بگوشه‌ی تنه‌ها  
 ز روی زرد و دمِ سرد و سینه پردرد  
 ز اشک دیده فلک وار پرستاره<sup>۲</sup> کنم  
 که سر بر آرم و بر آسمان نظاره کنم  
 گهی چو گل<sup>۳</sup> زغم عشق جامه پاره کنم  
 باختیار ز خلق جهان کناره کنم  
 همه نهان دل خویش آشکاره کنم<sup>۴</sup>

چو طاقتم برسد<sup>۵</sup> گویم از عنا یارب  
 چه حیل سازم و با عاشقی چه چاره کنم

## ۹۵

(\*\*) جانابهیچ بد ز تو دل بر نداشتیم  
 و ز بعد طاعت ملک العرش روز و شب  
 زیرا که در جهان چو تو<sup>۱</sup> دلبرد نداشتیم  
 جز خدمت تو پیشه دیگر نداشتیم<sup>۲</sup>

۱- دوییت اخیر در نسخه ج نیست      (\*\*) نسخ د، لا، م      ۲- م، ز اشک دیده  
 فلک را پر از ستاره      ۳- لا: دل      ۴- دوییت اخیر در «م» بصورت يك بيت در  
 آمده است      ۵- م، نرسد      (\*\*) نسخ د، لا، م، ب      ۶- لا: چتو؛  
 ب: ز تو      ۷- این بیت در «لا، م، ب» نیست



از پای تا بسر همه بودیم عشق تو<sup>۱</sup> و آنجا که بود پای تو جز<sup>۲</sup> سر نداشتیم  
 ای وای و حسرتا و دریفا که مدّتی کِشْتیم تخم صحبت و بر<sup>۳</sup> بر نداشتیم [۰۰]  
 گفتی نداشتی تو مرا در هوا وفا<sup>۴</sup> در مارِ ساد کرده ما گر نداشتیم  
 تنها نیند<sup>۵</sup> این همه، آن بود جُرمِ من  
 کاندر خور جمال تو ما زر نداشتیم

## ۹۶

(\*) عاشق و خوار و غریب و تنگدستم چون کنم  
 عاجز و<sup>۶</sup> سرگشته و مهجور<sup>۷</sup> و مستم چون کنم  
 بودمی در صدر قُرّایان<sup>۸</sup> نشسته پیش ازین  
 آه چون در صفّ قلاّشان نشستم چون کنم  
 این همه عیبست، لیکن چون ندانم من همی  
 چاره آن تاجزین<sup>۹</sup> باشم که هستم چون کنم  
 کاج<sup>۱۰</sup> بودی صحبتم بسا عاشقان دین پرست  
 چون حریف عارفان<sup>۱۱</sup> می پرستم چون کنم  
 تا کیم<sup>۱۲</sup> گویی که کار خویش را تدبیر کن  
 چون بشد تدبیرِ کارِ خود زدستم چون کنم<sup>۱۳</sup>

---

۱- م: همه عشق تو بوده ایم ۲- ب: پای جز ۳- د: صحبت تو ۴- د، م: گفتی نداشتید مراد هوا وفا؛ ب: گفتی نداشتند مراد هوا وفا ۵- ب: ندانند  
 ۶- ب: سرگشته ۷- ب: مهجور ۸- ب: در صدر ۹- م: چاره آن جز باین ۱۰- م: کاش ۱۱- م، ب: صدقاران  
 ۱۲- م: تابکی ۱۳- این بیت در «لا» نیست

چند فرمایی مرا کز میکنده پرهیز کن<sup>۱</sup>  
چون ز نادانی کنون توبه شکستم چون کنم<sup>۲</sup>

۹۷

(\*) نگار اچون خبرداری که من در عشق تو چونم  
مکن یکباره مهجورم مشو بیهوده در خونم

تو چون خورشید گردونی بقدر و غدرو من بی تو  
بدل تفته چو خورشیدم<sup>۳</sup> بقدر چفته چو گردونم  
از آن چون ماه نودارم<sup>۴</sup> تن از عشق تو فرسوده  
که عشق تست هر ساعت چو ماه نو بر<sup>۵</sup> افزونم

دهان باز و رخاں پراشک و قد گوژم تو پنداری  
که عین و شین و قافم تا بدین سه حرف مقرونم<sup>۶</sup>  
بغمخواری چو یعقوبم بیداری چو ایوبم  
بشیدایی چو داوودم بتنهایی چو ذوالنونم<sup>۷</sup>

نشستم در یکی گوشه زیادت ساخته<sup>۸</sup> توشه  
بجز داننده بیچون نداند کس که من چونم  
مرا گرچه بود پیشه همیشه تنگدل بودن  
نبودستم ز دل تنگی چنان<sup>۹</sup> هرگز که اکنونم

۱- ب: کز می پرستی توبه کن ۲- «کنم» از آخر بعضی از ابیات نسخه ب افتاده است  
(\*) نسخ: د، لا، م، بر ۳- بر: چو خورشیدو ۴- بر: هستم ۵- بر: در  
۶- این بیت در «لا، م، بر» نیست ۷- م: ذوالنون؛ بر: هارونم ۸- د: ساختم؛  
م: زیاده ساختم؛ بر: ترادر ساختم ۹- بر: چنین

## ۹۸

(\*) تا من رخ زیبای ترا باز نبینم  
 خالی نشود دیده گریان من از خون  
 هرگز تو چو من عاشق دلسوز نیایی<sup>۱</sup>  
 جز<sup>۲</sup> چهره زرد و دم سرد و دل پر درد  
 در عشق تو زین روی همی ای بت مهر روی  
 من روی<sup>۳</sup> نگه داشتن راز نبینم  
 بردل درشادی نفسی باز نبینم  
 تا چهره خندان ترا باز نبینم  
 من نیز چو تو دلبر دمساز نبینم  
 خود را بر خصمان تو غماز نبینم

بی روی دلفروز تو در مان دل خویش

جز خدمت دستور سرافراز نبینم<sup>۴</sup>

## ۹۹

(\*\*) اگر پوشیده يك راهی بکوی تو گذر کردم  
 و گر دزد دیده ناگاهی بروی تو نظر کردم  
 برین ناکردنی بر<sup>۱</sup> من غرامت بیش ازین ناید  
 که در پیش توجان و دل همه زیر و زبر کردم  
 گرازدل گفتمت دلبر<sup>۲</sup> و راز جان خواندمت جانان<sup>۳</sup>  
 بر غبت دل ترا دادم بحسبت<sup>۴</sup> جان خطر کردم

(\*) نسخ : د، لا، ب، بر ۱- لا : نبینی ۲- بر : چون ۳- ب : ب :

رای ۴- این بیت در نسخه بر نیست (\*\*) نسخ : د، لا، م، بر

۵- م : با ۶- لا : گویمت دانی ؛ بر، م : گویمت دلبر ۷- لا، م : خوانتم

جانان ؛ بر : خانم خاقان ۸- بر : بحیلت

بنام عشق ما<sup>۱</sup> باشد بلوح اندر قلم رانده  
 ز حرمت چون قلم پیشست همه خدمت<sup>۲</sup> بسر کردم  
 اگر تقدیر ایزد را حذر کردن بگرداند  
 من از سودای تو چندان که ممکن بُد<sup>۳</sup> حذر کردم  
 اگر در صومعه وقتی بقرآبی<sup>۴</sup> مثل بودم  
 کنون در میکنده خود را بقلّاشی سر کردم  
 گهی در صَفِّ<sup>۵</sup> قرّایان گهی در صدر<sup>۶</sup> قلّاشان  
 میان این و آن عمر گرامی را هدر کردم  
 نه گاه<sup>۷</sup> باده نوشیدن ز پیمانت برون رفتم  
 نه وقت خرقه پوشیدن ز فرمانت<sup>۸</sup> گذر کردم

## ۱۰۰

(\*) ساقیا پر کن قدح تا طبعها خرم کنیم  
 از حریفان گر کسی کردست تو به مر حبا  
 تا کی اندر جستن پیشی و بیشی بیهده  
 هیچ رنجی در جهان مارا نیاید<sup>۱۲</sup> بیش پیش  
 وز دو عالم خویشتن را یک زمان بی غم کنیم  
 ما<sup>۱۱</sup> بهر حالی<sup>۱۰</sup> چه وقت تو به آید هم کنیم  
 در جگر آتش ز نیم و دیدگان<sup>۱۱</sup> پر نم کنیم  
 گرز دل اندیشه بیشی و پیشی<sup>۱۳</sup> کم کنیم

- 
- ۱- م: تو      ۲- بر: حرفت      ۳- لا، م، بر: که بتوانم      ۴- م، بر: ۴- م، بر: ۵- بر: صدر      ۶- بر: صف      ۷- بر: به گاه  
 ۸- د: پیمانت      (\*): نسخ: د، لا، م، بر      ۹- م: تا      ۱۰- بر: ۱۱- م: دیده      ۱۲- م: باماناید؛ د: مارا نیامد      ۱۳- ب: ۱۳- ب: پیشی و بیشی؛ بر: پیشی و بیشی

گاه آن آمد که عالم را پس بشت افکنیم  
بر سماع زیر و بم نوشیم يك ساعت<sup>۱</sup> شراب  
گر<sup>۲</sup> معاذ الله بجنبید در دل ما دیو خشم  
وز وصال و صحبت جانان و دلبر جان و دل  
گر چه مجروحست روح ما ز تیر هجر او<sup>۳</sup>  
ور چه مجروحیم از و از راه حرمت داشتن  
ورزند<sup>۴</sup> با ما مساعدوار يك دم در هوا  
صد هزاران جان فدای راحت آن دم<sup>۵</sup> کنیم

تا مگر خود را نکوروی<sup>۱</sup> همه عالم کنیم  
وز و فایا یکدگر<sup>۲</sup> صحبت چو زیر و بم کنیم  
جام را در قهرا و همچون نکین جم کنیم<sup>۳</sup>  
همچو روی و عارض او تازه و خرم کنیم  
آن جراحت را بدست وصل او<sup>۴</sup> مرهم کنیم  
خوشتن را در حریم فضل او محرم کنیم<sup>۵</sup>

## ۱۰۱

(\*) باز این چه بلا بود که من باتو نشستم  
تا باز شکسته سر زلف تو بدیدم<sup>۱</sup>  
گفتم که دلم رست ز سودای تو یکچند  
چون چنگ تو در چنگ تو فریاد کنان شد  
ای خوبتر از ماهی شیم از هوس تو  
مستم مکن امشب بقدهای دُما دم<sup>۲</sup>  
زیرا که من از خوشی آواز تو مستم

تا باز دگر باره بشد کار ز دستم  
رفتم سوی میخانه و توبه بشکستم  
من نیز بکنجی بفراغت بنشستم  
فریاد بر آورد دل من که نرستم  
من زار تر از ماهی در مانده بشستم

- ۱- د، م، ب : تا بدان خود را مگر روی  
۲- م : در ساعت ۳- م : وز و فای یکدگر  
۴- م : و ر ۵- این بیت در نسخه بر نیست ۶- م : ... تو ؛ ب : ز هجر تیر او  
۷- م : وصل تو ؛ لا : فضل او ۸- دو بیت اخیر در نسخه بر صورت بیتی مفشوش  
در آمده است ۹- م : ورزید ۱۰- م : یکدم (\*\*) نسخ : د، م، ب  
۱۱- م : سر زلفین ... ؛ ب : سر زلفین تو دیدم

## حرف «ن»

۱۰۲

بی گناهی زمن کرا نه مکن  
 بیش ازین پیش من بهانه مکن  
 تو همه تکیه بر فسانه مکن  
 جز حدیث می مُفانه <sup>۳</sup> مکن  
 اشکم از غم چو نار دانه مکن  
 بامدادان نشاط خاسه مکن  
 هر زمان زلف را بشانه مکن

(\*\*) صنما بیش ازین بهانه مکن  
 خیز در جام ریز می بصبح  
 سخن دشمنان فسانه <sup>۱</sup> بود  
 برگذر ز آن عتاب پیشینه <sup>۲</sup>  
 ای رخ تو بگونه گلنار  
 چون نشاطم بروی تست همه  
 گر نخواهی کساد مشک همی

[۵۵۵۰]

ورهمی مشک از آن <sup>۴</sup> نثار کنی  
 جز بیزم شه زمانه مکن

۱۰۳

قصه نتوان کرد <sup>۵</sup> که چونست دل من  
 وز دایره صبر برونست دل من <sup>۶</sup>

(\*\*) تادر کف عشق تو ز بونست دل من  
 در بادیه رنج اسیرست تن من

(\*\*) نسخ: د، لا، م، ب      ۱- لا: بهانه  
 ۲- د، ب: دوشینه؛ م: دبیرینه  
 ۳- ب: می و مفانه      ۴- م: مشک را  
 (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب، ج      ۵- ب:  
 ۶- این دو بیت در نسخه م منشوش است گفت

تا چشم ترا پیشه فسونست همیشه  
هستم زغم عشق<sup>۱</sup> همه ساله چو هاروت  
هستم زغم عشق تو بامحنت ذوالنون

همواره گرفتار فسونست دل من  
آویخته در چاه نگونست دل من  
تا بسته آن زلف چو نو نست دل من<sup>۲</sup>

از چشم<sup>۳</sup> همی خون دل من نشود کم  
گویی که مگر چشمه<sup>۴</sup> خونست دل من

## ۱۰۴

(\*) خانه طامات عمارت مکن  
نامه تلبیس نهفته مخوان  
گر ز مقام تو پرسد کسی  
قاعده کار زمانه بدان  
سر بخرابات و خرابی بر آر<sup>۵</sup>  
عمر بشادی و سعادت گذار

کعبه آفات زیارت مکن  
جامه ناموس قصارت مکن  
جز بخرابات اشارت مکن  
هر چه کنی جز بیصارت مکن  
صومعه را هیچ عمارت مکن<sup>۶</sup>  
کار بستستی و حقارت مکن

چون همه سرمایه تو مفلسی است

بر در<sup>۷</sup> افلاس تجارت مکن

## ۱۰۵

(\*\*) مشك را سایبان<sup>۸</sup> ماه مکن

حال دین<sup>۹</sup> و دلم تباه مکن

- 
- ۱- ج : ز اندیشه عشق تو      ۲- این بیت در «لا» نیست      ۳- لا، م، ج : دیده  
۴- د : همی      (\*\*) نسخ : د، لا، م، ب، ج      ۵- ج، م، ب : در آر      ۶- این  
بیت در «لا» نیست      ۷- د : بره ؛ ج : دره      (\*\*) نسخ : د، لا، م، ب : بر، ج  
۸- م، ج : سایه بان      ۹- بر، لا، م، ب، ج : جان و دین

عارض تست چون مه روشن      پرده او شب سیاه مکن  
 آن رخ را که چون دو هفته مه است      بصفت چون گرفته ماه مکن  
 ای لب تو بگونه یاقوت      چهره من برنگ<sup>۱</sup> کاه مکن  
 بر دل من بغمزه<sup>۲</sup> تیر مزین      پشت من چون کمان دوتاه مکن<sup>۳</sup>  
 گر بخوبی چو یوسفی دل من      همچو یوسف اسیر چاه مکن  
 چون من از عشق تو کنم آهی      سیاست بمن نگاه مکن

آنچه از عشق تست بر دل من

کس نکوید مرا که آه مکن<sup>۴</sup>

## ۱۰۶

(۶) ای بت شیرین من یار نو آیین من      در سرکار تو شد جان و دل و دین من  
 گرچه ترا جور خوست جور<sup>۵</sup> تو نزد من نکوست      در دل من مهر تست در سر تو کین من  
 دلبری است و جفا پیشه و آیین ترا<sup>۶</sup>      عاشقی است و وفا سیرت و آیین من  
 دست فراق تو داد خر من صبرم<sup>۷</sup> بیاد      ایزد رحمت کناد بر دل مسکین من  
 ای بت چالاک من ماه طربناک من      دلبر نساک<sup>۸</sup> من لعبت شیرین من  
 هجر تو نا آخت تیغ بر دل من ای دروغ      هست چو بارنده میغ چشم جهان بین من

در غم هجرت کنون زین مؤه<sup>۹</sup> پرز خون

شد چو رخت<sup>۱۰</sup> لاله گون چهره<sup>۱۱</sup> بر چین<sup>۱۲</sup> من

۱- م: چورنگ      ۲- لا، م: زغمزه      ۳- دوبیت اخیر در نسخه ج نیست  
 ۴- دوبیت اخیر در نسخه بر نیست      (۶) نسخ: د، لا، م، پ، بر، ج      ۵- م: خوی  
 ۶- بر، لا، م، پ: آیین تو      ۷- ج: عمرم      ۸- ج: بی باک      ۹- د، م  
 پ: لب؛ بر: زرخست      ۱۰- پ: خون      ۱۱- این بیت در نسخه ج نیست



## ۱۰۷

(\*) شدم عاشق دگر باره چه تدبیرای مسلمانان  
نشاط از من شد آواره چه تدبیرای مسلمانان

اگر کارم برفت از دست معنورم که درمانم<sup>۱</sup>  
بدست یار خون خواره چه تدبیرای مسلمانان

ز بهر فتنه عالم بعدا هر سپیده دم  
بیاراید دو رخساره چه تدبیرای مسلمانان<sup>۲</sup>

رخ او همچو گل برگست و من هر ساعت از عشقش<sup>۳</sup>  
چو گل جامه کنم پاره چه تدبیرای مسلمانان

اگر بر من ببخشایند یسار انم سزا<sup>۴</sup> باشد  
که گشتم سخت بیچاره چه تدبیرای مسلمانان

شب و روزم چو جرّاره نهاده دستها بر سر  
از آن مشکین دو جرّاره چه تدبیرای مسلمانان

## ۱۰۸

(\*\*) ای جفا کرده بسی بامن زیادت زین مکن<sup>۵</sup>  
هر زمانی بی سبب اسب جدایی<sup>۶</sup> زین مکن

(\*) نسخ : د، لا، م، ب ۱- م، د، ب : درمانم ۲- این بیت در «لا» نیست

۳- م : از غیرت ۴- م : روا (\*\*) نسخ : د، لا، م، ب ۵- لا : چونکنم

۶- بر، م : اسب جفرا؛ لا : از من جدایی

گر<sup>۱</sup> ندارم بر توحق چندانك يك ساعت کنی

در هوا داری وفا باری جفا چندی مکن

هرچه خوبان کرده اند از بد خوئی با عاشقان

در همه عمری تو هر دم با من مسکین مکن

با دم سرد و رخ زرد و تن فردم مدار<sup>۲</sup>

شادیم رنج و وصالم هجر و مهرم کین مکن<sup>۳</sup>

گرچه خرم روی و خوشبوی<sup>۴</sup> و خندان لب چو گل<sup>۵</sup>

با من اندر عشق بد عهدی چو گل آیین مکن

با دو چشم پرز پروین و تنی چون ماه نو

قصد جان دوستداران<sup>۶</sup> ضیاء الدین مکن

## ۱۰۹

(۲۵) گرچه تو عشاق رانیکو ندانی داشتن

چون ترا باید مرا زین به توانی داشتن

تو چو گردون دون پرستی پس نباشد بس عجب

گر تو با آزادگان صحبت ندانی داشتن

هر زمان گویی که گر نازی<sup>۷</sup> کنم هستم جوان

هم نشاید تکیه چندین بر جوانی داشتن

۱- بر : ور ۲- بر، م : مدام ۳- بر : شادی و مهر و وصالم هجر و قهر و کین

مکن ۴- بر : خوش گوئی ۵- بر : خندان همچو گل ۶- ب : دوستاران

(۲۵) نسخ : د، م، ب ۷- م : بازی

گرچه بردارم دل از مهرت خطا باشد ز<sup>۱</sup> من  
 از چو تو معشوق<sup>۲</sup> چشم مهربانی داشتن  
 از تو چشم مهربانی داشتن باشد چنان  
 چون ز گرگ گرسنه چشم شبانی داشتن<sup>۳</sup>

تا کیم بدعهد خوانی چون همی دانی که نیست  
 عادت من سیرت ایام فانی داشتن  
 بعد از آن کاندل سر کار تو کردم هر دو کون  
 بد بود بر من بید عهدی گمانی داشتن  
 شرط باشد آن کسی را که رود در راه عشق  
 آتش سوزان چو آب زندگانی داشتن  
 بر من از عشق تو چون در راه ناکامیست عیش<sup>۴</sup>  
 بیهوده باشد امید کامرانی داشتن

## ۱۱۰

(\*) ای وصل تو راحت و شفای دل من  
 هر چند همی کشم بروز و شب<sup>۵</sup>  
 وی هجر تو آفت و بلای دل من  
 رنج و غم و محنت و غنای دل من

۱- د : که  
 ۲- د : معشوقه  
 ۳- این بیت در «م» نیست و در «د» ب  
 چنین است :

از تو طبع مهربانی داشتن باشد محال  
 چون ز گرگ گرسنه طبع شبانی داشتن  
 ۴- م : پیش ؛ ب : آزمون از عشق تو چون راه ناکامیست عیش (\*) این غزل فقط  
 در نسخه «م» و مغلوط و از حیث وزن معشوش است . ۵- در اصل : هر چند همی کشم  
 بروز و هم شب .

دل را نکنم<sup>۱</sup> بید مکاناتی      عشق<sup>۲</sup> تو بکرد خودسزای دل من  
 آزرده همه جهان طلب میکردم      در پیش تو از پی رضای دل من  
 بیگانه شدند دوستان با من      تا عشق تو گشت آشنای دل من  
 زان خلقت تو کنم شب و روز(؟)  
 جز خلعت شاه نیست رای دل من

\*\*\*

## حرف «و»

۱۱۱

(۶۶) ای همه عالم پراز آواز<sup>۱</sup> آواز تو  
 گوش من شد دشمن چشم از پی دیدار تو  
 وی جهان در کشتن دلداد گان انباز تو  
 از بلای<sup>۲</sup> غمز<sup>۳</sup> آن چشم تیر انداز تو  
 صدهزاران جان فدای آن عتاب و ناز تو  
 هر سه باشند آن شبی کآیی برم، غماز تو  
 تابش رخسار و بوی زلف و بانگ<sup>۴</sup> زیورت

تاسه غماز<sup>۵</sup> چنین باشند با تور و زو شب

ظن مبر کز دشمنان پوشیده ماند راز تو<sup>۶</sup>

۱۱۲

(۶۶) بسیار بی گناه شنیدم عتاب تو  
 عمرم بشد ز بس که کشیدم جفای تو  
 هر گز ز شرم باز ندادم جواب تو  
 صبرم بشد ز بس که شنیدم عتاب تو

(۶۶) نسخ : د، لا، م، ب، بر، ج ۱- د : ازدست ۲- این بیت در «ب» بر «

نیست ۳- ب : شاد ۴- ب : نشانم ۵- بر : برای ۶- بر :

رنگ ۷- م : غمازی ۸- دو بیت اخیر در نسخه ج نیست (۶۶) نسخ :

د، لا، م، ب

اکنون<sup>۱</sup> که دل بهر تو تسلیم کرده ام  
لیکن بکن هر آنچه توانی ز نیک و بد  
تا کی بود ببردن جانم شتاب تو  
در تاب شد روانم و چون حلقه شد تنم  
چون نزد من بکیست خطا و صواب تو<sup>۲</sup>  
ز آن جعد پرز حلقه و زلف بتاب تو<sup>۳</sup>  
گشتست چون ستاره ز عشق تو اشک من  
تا عاشقم بر آن رخ چون آفتاب تو

## ۱۱۳

(\*) شدروز من سیاه ز<sup>۴</sup> زلف سیاه او  
بشکست تو به را بحقیقت هر آن کسی  
زلفیست تاب داده<sup>۵</sup> و خالی<sup>۶</sup> سیاه رنگ  
بر فتنه گشت دهر ز زلف بتاب او  
چون شد اسیر چاه زنخدان او دلم  
شد پشت من دوتا ه ز جعد دوتا ه او<sup>۷</sup>  
کامروز دید باز شکسته کلاه او<sup>۸</sup>  
بر عارض چو زهره و روی چوماه او  
پر ناله گشت شهر ز خال سیاه او  
خالش فرو گرفت بصد حيله راه او<sup>۹</sup>  
تا خال او همیشه رقیب دلم بود  
هر گز دلم خلاص نیابد ز چاه او<sup>۱۰</sup>

۱- م : اول

۲- د : لیکن ممکن هر آنچه توانی ز بهر آنک

۳- ب : زان زلف همچو حلقه و جعد بتاب تو (\*\*) نسخ : د، لا، م، ب، ج ۴- ب، ۵

چو ۵- در نسخه م تا آخر غزل ردیف بجای «او» «تو» هست ۶- این بیت

در نسخه ج نیست ۷- ب : تابدارو ۸- ب، ج : خال ۹- این بیت

در دو نسخه لا، ج نیست ۱۰- این بیت در نسخه ج نیست

## ۱۱۴

(\*) المنة لله که برستم زغم او  
 شد بردلم آسان همه امروز بیکبار  
 داد از می آسوده ازین پس بستانم  
 بودم من ازین بیش ز باد<sup>۳</sup> هوس خویش  
 گرمای من امروز ببوسد بشفاعت  
 در دوست نگیرم سر زلف بخرم او

دردوستی آن چه برم رنج که باشد  
 بادشمن من<sup>۴</sup> ساخته همواره دم او

## ۱۱۵

(\*\*) شد دل من شیفته بر روی تو  
 صحبت خوبان همه بگذاشتم  
 سوخته دل کرد چو لاله مرا  
 کرد روان بر رخ من<sup>۸</sup> جوی خون  
 کرد مرا تافته چون موی تو<sup>۵</sup>  
 تا بگذشتم بسر کوی تو<sup>۶</sup>  
 عشق رخ چون گل خود روی تو<sup>۷</sup>  
 غمزه آن چشم بلا جوی تو<sup>۹</sup>

- 
- (\*) نسخ، د، لا، م، ب      ۱- لا، ب: سست      ۲- از نسخه د است، باقی نسخ: بر آسود  
 مرادل      ۳- م: یاد      ۴- م: او      ۵- م: کرد  
 مرا بافته گیسوی تو      ۶- لا، ب: تا گذشتم یکدمی بر کوی تو؛ م: تا بگذشتم  
 دمی در کوی تو      ۷- م، ب:  
 سوخته دل کرد چون لاله مرا  
 ۸- د: بردل من  
 ۹- م: کرد از چشم روانه جوی خون
- عشق روی چون گل خود روی تو  
 غمزه آن چشم فتنه جوی تو

بندۀ آن تافته زلف تو<sup>م</sup>      فتنۀ آن بافته کیسوی تو<sup>۱</sup>  
 درغم آن قامت چون سروست  
 قامت من گوژ چو<sup>۲</sup> ابروی تو

## ۱۱۶

(\*) گر هست آفتاب برخ پایمال تو  
 غره مشو بخوبی دیدار خویشتن  
 گر چند هست دیده من روز و شب کنون  
 روزی چنان شوی<sup>۴</sup> که کنم چشمها فراز  
 امروز گر چه نیستی آگه ز حال من  
 آگه شوی ز حال من آخر تو آنکهی  
 ناز و جدال تو دل من ز آن کشده می<sup>۶</sup>  
 و رعاجزند خلق جهان در<sup>۳</sup> کمال تو  
 از بهر آنک تنگ در آمد زوال تو  
 در آرزوی آنک ببیند جمال تو  
 گریک شبی بنزد من آید خیال<sup>۵</sup> تو  
 هر شب همی چگونه بوم بی وصال تو  
 کز خط تو شود همه شوریده حال تو  
 کامروز هست شیفته بر خد<sup>۷</sup> و خال تو<sup>۸</sup>  
 فردا چو خد و خال تو در زیر خط شود  
 کمتر شود هر آینه ناز و جدال<sup>۹</sup> تو

## ۱۱۷

(\*\*) ای قبلۀ من در سرای تو      یک شهر چو من غزل سرای تو

- ۱-م: فتنۀ آن تافته زلف توام  
 ب: بندۀ آن تافته موی توام  
 ۲-م: ب: چون (\*) نسخ: ده لا، م، ب، بر. ۳-لا، ب، بر: از ۴-لا: شوم  
 ۵-غیر از نسخ: بر: جمال ۶-ب: همی کشد ۷-ب: خط ۸-این بیت در «لا، بر»  
 نیست ۹-م: جلال؛ بر: دلال (\*\*\*) نسخ: ده لا، م، ب



[۵۶۵۰] چون نارِ خلیل خاک پای تو      چون بادِ مسیح آبِ دست تو  
از دست بداده ام برای تو      جان و دل و دیده دین و دنیا را<sup>۱</sup>  
نشناخته ام حقی هوای تو      با این همه آگهم که يك ذره  
جوینده محنت و بلای تو      با دولت و عافیت نیامیزد<sup>۲</sup>  
خو کرده انده و عنای تو      با شادی و خرّمی نیارامد<sup>۳</sup>  
آنکه که شدیم آشنای تو      گفتی که بجای ما وفا کردی  
آخر که وفا کنم بجای تو      من بنده چه جایگاه آن دارم  
اندازه جستن رضای تو<sup>۴</sup>      وین مرتبه بس مرا که خود دارم  
جز خدمت شاه نیست رای تو      جز آفت ماه نیست روی تو  
هر لحظه پندیره جفای تو      از بهر رضای تو فرستم دل

ای رای تو خوب و روی تو خرم  
من گشته بدین دو مبتلای تو

## ۱۱۸

(\*) ای مسلمانان دلم تا کی کشد بیداد ازو  
چند خواهم بود آخر روز و شب ناشاد ازو

آنك دادِ او بدادست از طراوت در ازل  
بی گمان دانم که نپسندد چنین بیداد ازو

۱- د، لا، ب : جان و دل و دیده و دین و دنیا  
۲- لا : بنامیزد ؛ ب : بیامیزد  
۳- م : نیامیزد      ۴- لا : که کنم وفا  
است (\*) نسخ : لا، م، بر  
۵- نه بیت اخیر از نسخه بر ساقط شده

گر بعشق مبتلا گشتم مرا معذور دار  
بس کسا کاندلر بلای عشق زار افتاد ازو

ور برویش توبه بشکستم مرا معذور دار

ای بسا زاهد که تن درمی پرستی داد ازو<sup>۱</sup>

گر قضای آسمانی نیست عشق او چرا  
نیستند آزاد و فداغ بنده و آزاد ازو

ای دریغ کز هوس در عشق او دادم بیاد

عمر خویش و نیست در دستم کنون جز یاد ازو

هر زمان چون چنگ او در چنگ<sup>۲</sup> او مظلوم وار

پیش تخت خسرو عادل کنم فریاد ازو<sup>۳</sup>



۱- این دوبیت در نسخه لا بیک بیت تبدیل شده است ، بنحو ذیل :

گر بعشق مبتلا گشتم مرا معذور دار      ای بسا زاهد که تن درمی پرستی داد ازو  
و در نسخه م بدین صورت در آمده است :

گر بعشق مبتلا گشتم مرا معذور دار      بس کساکش کز بلای عشق را افتاد ازو  
در نسخه بر نیز برتیب براین منوال است . - مسلماً ترکیب « معذور دار » در هر دو بیت  
مکرر نبوده و اشتباه نساخ این تکرار را موجب شده است . و چه درست یافته نشد .

۲- م : در چنگ او چون چنگ      ۳- دوبیت اخیر در نسخه بر نیست

## حرف «ه»

۱۱۹

رفت دگر باره بسوی سپاه<sup>۲</sup>      (ب) یارمن آن شمع بتان سپاه<sup>۱</sup>  
 بر دلم آورد ز محنت سپاه      شد بسپاه<sup>۲</sup> و غم هجران او  
 در غم آن چهره تابان چو ماه      رنگرزی گشت<sup>۳</sup> صناعت مرا  
 گاه کنم نامه<sup>۴</sup> زیارش<sup>۵</sup> سپاه      گاه کنم جامه ز جورش کبود  
 وی شده بی روی تو عیشم تباه      ای شده در<sup>۶</sup> هجرتو کارم زدست  
 باز رسانند بیر من الله<sup>۷</sup>      بر طمع آنک ترا ناگهان  
 سال و مهم چشم گشاده<sup>۸</sup> براه      روز و شبم گوش نهاده بدر  
 با تو بهم صحبت من سال و ماه      قانعم اکنون ز پس آنک بود  
 وز تو پیامی رسدم گاه گاه      کز تو سلامی رسدم وقت وقت  
 ای بت جان سوز و مه صبرگاه      پیشه و کارم<sup>۹</sup> صفت و یاد تست

گاه کنم وصف تو در صف<sup>۱۰</sup> میر

گاه خورم یاد تو در بزم<sup>۱۱</sup> شاه

(ب) نسخ : د، لا، م، ب، بر      ۱- م : شمع ستان سپاه      ۲- ب، بر : سپاه  
 ۳- لا : درنگری کرد؛ م : رنگرزی برد؛ بر : کرد      ۴- بر : خامه      ۵- ب :  
 بیادش      ۶- لا : با      ۷- بر، لا، م، ب : چو آه      ۸- غیر از ب : نهاده  
 ۹- م : یادم      ۱۰- م، ب، بر : در وصف      ۱۱- م : در وصف

۱۲۰

(۱) چون خروس اندر خروش آمد مرا یک جام ده  
هر کرامی داد خواهی در چنین هنگام ده  
از غم نابوده هر ساعت دلم را خون مکن  
از می آسوده هر لحظه<sup>۱</sup> بدستم جام ده  
دل چو من پیوسته بر درد و غم<sup>۲</sup> معشوق دار  
تن چو من همواره در<sup>۳</sup> نیک و بد ایام ده  
چرخ بی آرام هرگز کم نخواهد کرد شور<sup>۴</sup>  
تو دل شوریده<sup>۵</sup> را باری بمی آرام ده  
هر کجا می خواره<sup>۶</sup> بد نام بینی در جهان  
بی تکلف<sup>۷</sup> تن بدان می خواره<sup>۸</sup> بدنام ده  
هر کجا معشوقه<sup>۹</sup> خود کام یابی در زمان  
بی توقف دل بدان معشوقه<sup>۱۰</sup> خود کام ده<sup>۱۱</sup>  
ای نهان کرده بزیر تخته<sup>۱۲</sup> زرسیم خام  
پختگان دور گردون را شراب خام ده  
گر بقبل آید مرا<sup>۱۳</sup> حاجت چو<sup>۱۴</sup> باتومی خورم  
از دهان و چشم خویشم پسته و بادام ده  
ورتر باید که شب منسوخ گردد جاودان  
روز را از چهره<sup>۱۵</sup> خود روشنایی وام ده  
ورهمی خواهی که زهره مطرب<sup>۱۶</sup> بی راز آسمان  
پیش ما آید بخدمت سوی<sup>۱۷</sup> او پیغام ده

ورهمی خواهی که گردد بزم ما دارالسلام

دوستگانی را بیاد عمده الاسلام ده

- (۱) نسخ: د، لا، م، ب، بر ۱- لا، ایام ۲- د: هر ساعت؛ بر، ب: هر لحظه  
۳- بر، لا: در درد و غم؛ ب: بر درد و غم ۴- م: بر ۵- بر، گر شود ۶- لا:  
دلی سوزنده؛ ب: دل سوزنده ۷- ب، لا، م: تصرف؛ بر: توقف ۸- لا، د:  
هر کجا معشوقه خود را یابی در جهان (زمان)  
م: هر کجا معشوقه خود کام بینی در جهان ...  
ب: هر کجا معشوقه خود را یابی در جهان  
بر: هر کجا می خواره بد نام بینی در جهان  
۹- ب: گر قبول آید مرا ۱۰- لا، م، بر: که ۱۱- بر: نزد

## ۱۲۱

(\*) ای بر<sup>۱</sup> رخ توسوسن آزاد شکفته  
 این درد و غم و محنت و رنجم بفزوده  
 پیراسته زلف تو چو ز اغیست نگو نثار  
 شد جسم<sup>۲</sup> مرا سُفتن بیجاده صناعت  
 وی در بر تو آهن و پولاد نهفته  
 و آن جان و دل و دیده و دینم بکشفته<sup>۳</sup>  
 آراسته روی تو چو باغیست شکفته  
 ز آن دو لب چون دانه بیجاده سفته  
 تاروز ترا تنگ<sup>۴</sup> در آغوش گرفته  
 گر بینم یکشب بهمه عمر، که باشم

هر گر نکنم نیز شکایت<sup>۵</sup> نه حکایت

زین دیده بیدار و ازین دولت خفته

## ۱۲۲

(\*\*) ای مهر تو بر سینه من مهر نهاده  
 دستان دو دست تو به یوق رسیده  
 بسته کمر بندگی مهر تو احرار  
 آنها که درستند بنزد تو شکسته<sup>۱</sup>  
 وی رود<sup>۲</sup> تو از دیده من رود گشاده  
 آوازه آواز تو در شهر فتناده  
 وز سرکله خواجگی و کبر<sup>۳</sup> نهاده  
 و آنها که سوارند پیش<sup>۴</sup> تو پیاده  
 زاینده بخوبی و خوشی چون تو نزاده  
 بیننده بشوخی و کشی چون تو ندیده

(\*) نسخ ۱: د، لا، م، ب، ج ۱- م: از ۲- م، د، ب: شکفته؛ این بیت در

نسخه ج نیست ۳- ب: چشم ۴- لا، م: دست؛ ب: مست ۵- ب:

ز حکایت (\*\*\*) نسخ ۱: د، لا، م ۶- لا: روی ۷- م: مهر

۸- لا، م: شکستند (یعنی شکسته اند). در نسخه د آخر کلمه سیاه است ۹- م: بنزد

ابدال شکسته همه در عهد تو توبه  
زهاد گرفته همه بر یسار تو باده  
مسپر ره بیداد وزغم کن دلم آزاد  
ای داد تو ایزد ز طراوت<sup>۱</sup> همه داده

## ۱۲۳

(\*) ای جهانی از جمال روی تو بفروخته  
وی بلای عشق تو بر من جهان بفروخته<sup>۲</sup>  
حسن تو در هر مقامی<sup>۳</sup> رایتی افراخته  
عشق تو در هر روانی<sup>۴</sup> آتشی افروخته  
زلف پر تابت زهر دل داده جانی خواسته  
چشم پر خوابت زهر آزاده کینی توخته<sup>۵</sup>  
مشتري را روی تویی مشتري بگذاشته  
سامری را غمزه تو ساحری آموخته  
ز آن رخ چون ماه و دندان چو پروین هر شبی  
تا بروزم چشم پروین بار در<sup>۶</sup> مه دوخته  
گاه در دست تو چون چنم بزاری ساخته  
گاه در پیش تو چون شمع بخواری سوخته

## ۱۲۴

(\*\*) کاشکی در دست من بودی نگارا<sup>۷</sup> خواسته  
تا همه در پای تو افشاندمی نا خواسته

چون همی ناید خیالت بی نثار جان بدست  
کی بدست آید وصال بی نثار خواسته

۱- لا، بطراوت (\*) نسخ: د، لا، م، ب، بر  
۲- بر، جهانی خواسته  
۳- د: جهانی  
۴- ب: مقامی  
۵- بر: دوخته  
۶- بر: بر  
۷- ب: نگاری (\*) نسخ: د، لا، بر، ب

ای ز زلف و قد و خدّت خیره و خوار و خجل

مشك ناب و سرو آزاد و مه نا کاسته

چون بنفشه گوژپشتم چون سمن سوراخ دل<sup>۱</sup>

تا ترا دیدم بنفشه بر سمن پیراسته

پیش از آن کاراسته روی تو دیدم این چشم<sup>۲</sup> من

شد بهر تو دل من در ازل آراسته

تو تن آسان درهری بنشسته ای و ز عشق تو

در خراسان صد هزاران مشغله برخاسته<sup>۳</sup>



۱- پ: چون بنفشه خوار دل

۲- ب: تو دیدم چشم

۳- بر: آراسته

## حرف «ی»

۱۲۵

(\*) الا ای لعبت ساقی زمی پر کن مرا<sup>۱</sup> جامی

که پیدا نیست کارم<sup>۲</sup> را درین عالم<sup>۳</sup> سرا انجامی

کنون چون توبه بشکستم بخلوت با تو بنشستم

زمی باید که بردستم نهی هر ساعتی<sup>۴</sup> جامی

نباید خورد چندین غم بیاید زیستن خرم

که از ما اندرین عالم نخواهد ماند جز نامی

همی خور باده صافی ز عمر آن به<sup>۵</sup> که کم لافی

که هر گز عالم جافی نگیرد با کس آرامی

منه بر خط گردون سر ز عمر خویشتن بر خور

که عشرت را ازین خوشتر نخواهی یافت هنگامی

چرا باشی چو غمناکی<sup>۶</sup> مدار از مفلسی با کی

که ناگاهان شوی خاکی ندیده از جهان کامی

(\*) نسخ ۱، د، لا، م، بر، ج ۱-۲: مرا پر کن زمی ۲- بر، عالم ۳- ج:

در متن «عالم» در حاشیه «گیتی» ۴- د: هر لحظه بی؛ بر: همی باید که در دستم نهی

هر ساعتی ۵- لا: زغم باید؛ ج: زغم آن به ۶- بر: زغمناکی



مترس از کار نابوده مخور<sup>۱</sup> تیمار بیهوده  
دل از غم دار آسوده بکام دل بزن گامی

ترادهرست بدخواهی نشسته در کمین گاهی  
زغذاری بهر راهی<sup>۲</sup> بگسترده ترا دامی

## ۱۲۶

(\*) ای ماه اگر دلم ز تو مهجور نیستی  
ور نیستی همیشه مرا<sup>۳</sup> دوری از برت  
زانديشه تو در<sup>۴</sup> سرم نیستی خمار  
ملك جمال روی ترا باشدی زوال<sup>۵</sup>  
گر خسته نیستی دلم از داغ او مقیم  
همواره در فراق تو رنجور نیستی  
پیوسته شادی از بر من دور نیستی  
گرچشم دلفریب<sup>۶</sup> تو مخمور<sup>۷</sup> نیستی  
گر گرد او زغالیه منشور نیستی  
یکدم زدن بنزد تو معذور نیستی

بی تو دل مرا نفسی نیستی قرار  
گر آفرین صاعِد منصور نیستی

## ۱۲۷

(\*\*) شد باز دلم شیفته عشق نگاری  
از طلعت او خرگه ماشد چو بهشتی  
نا یافته يك بوسه زمیگون لب او من  
خورشید رخی سروقدی مشك عذاری  
وز صورت او خانه ماشد چو بهاری  
اندر سرم افگند زانديشه خماری

۱- بر : مجو ۲- م : زغذاری و گمراهی (\*) نسخ : د، لا، م، ب  
۳- ب : مرا همیشه ۴- لا : بر ۵- لا : پر خمار ۶- ب : مهجور  
۷- لا : نوال ؛ م : جمال (\*\*\*) نسخ : د، لا، م، ب

در دهر بغمنا کی من نیست غریبی      در شهر بچالا کی او نیست نگاری<sup>۱</sup>  
 از<sup>۲</sup> عشق دگر باره شدم بی سرو سامان      زیرا که دلم ساخت بُنوی<sup>۳</sup> سرو کاری  
 زین پس نگزینم جز از ویارد گرز انک<sup>۴</sup>  
 هر روز چنین دل نتوان داد بیاری

## ۱۲۸

(\*) ای دل سوی عیش و طرب و کام<sup>۵</sup> چه کردی      وی تن سوی رطل و قدح و جام چه کردی  
 در بادیه<sup>۶</sup> عاشقی و مهر چه پویی      در دایره<sup>۶</sup> خرمی و کام چه کردی  
 امروز که<sup>۷</sup> پخته شدی از دور زمانه      چون شیفتگان گردمی خام چه کردی  
 چون داد بدست تو فلک نامه<sup>۸</sup> پیری      پیوسته چنین در طلب نام چه کردی<sup>۸</sup>  
 آمد گیه آرام تو در صومعه اکنون      تو در<sup>۹</sup> صف خوبان دلارام چه کردی  
 در کوی هوا دام هوانست نهاده  
 بیهوده<sup>۱۰</sup> به پیرامن آن دام چه کردی

## ۱۲۹

(\*\*) کاشکی باغم عشق نو توان داشتمی      یا<sup>۱۱</sup> ز تور از دل خویش نهان داشتمی  
 یا<sup>۱۲</sup> بدی ساخته با من همه ساله دل<sup>۱۳</sup> تو      تا ترا همچو دل و دیده و جان داشتمی

- ۱- م : سواری      ۲- م : در      ۳- م : دلم داشت براوهم      ۴- م :  
 بجز او یار دگر من      (\*) نسخ : ده، لا، م، ب، ج      ۵- لا، ب، جام  
 ۶- ب : بادیه      ۷- ج : چو      ۸- این بیت در «ب، لا، م» نیست      ۹- لا :  
 اندر      ۱۰- ج : پیوسته      (\*) نسخ : ده، لا، م، ب، ج      ۱۱- م، لا : تا  
 ۱۲- لا، د : با ؛ م : تا      ۱۳- ب، لا، ج : دم ؛ م : غم

در هوای تو نبودی دل من راست چو تیر  
 بی جمال تو مرا دیده نبودی روشن  
 گرنه<sup>۱</sup> از عشق تو قامت چو کمان داشتی  
 گرنه<sup>۲</sup> بر دیده خیال تو نشان داشتی  
 نشدی چشم<sup>۳</sup> تو از حال دل من آگاه  
 گرنه<sup>۴</sup> من خون دل از دیده زوان داشتی<sup>۵</sup>  
 دلم از طعنه خصمان تو ایمن بودی<sup>۶</sup>  
 گرم من از درد فراق تو آمان داشتی

## ۱۳۰

(☆) بامن صنما چه جنگ داری  
 من رای همه بصلح دارم  
 همواره دلم چه تنگ داری  
 بی سنگ شدم ز عشق تو من  
 تو روی چرا بجنگ داری<sup>۱</sup>  
 من دیده ژاله بار دارم  
 زیرا که دل<sup>۲</sup> چو سنگ داری  
 تو چهره لاله رنگ داری  
 گه سوخته ام چو شمع<sup>۳</sup> خواهی  
 که ساخته ام چو چنگ داری

من جام وفا بدست دارم  
 تو تیغ<sup>۴</sup> جفا بجنگ داری

## ۱۳۱

(☆) غالیه با<sup>۱</sup> عاج بر آمیختی  
 مورچه از<sup>۲</sup> ماه بر انگیختی

- 
- ۱- م، لا، ب : چه      ۲- د : خصم      ۳- این بیت در نسخه ج نیست      ۴- ج :  
 بودی ایمن      (☆) نسخ : د، لا، م، ب، ج      ۵- م : تو تیغ جفا بجنگ داری  
 ۶- ب : دلی      ۷- لا : عود      ۸- ب : سنگ      (☆) نسخ : د، لا، م، ب  
 ۹- م : از      ۱۰- لا : با

بر گل سرخ ای صنم دلربای      رغم مرا مشک سیه ریختی  
روز فروزنده بلای مرا      با<sup>۱</sup> شب تاریک بر آمیختی  
اشک و رخ من چو عقیق و زرست      تا شبه از سیم در<sup>۲</sup> آویختی<sup>۳</sup>  
با دل من نرد جفا باختی      بر سر من گرد بلایختی

صبر من دلشده بگریختست

تا دل من بردی و بگریختی

۱۳۲

(۱۵) ای کرده دلم سوخته درد جدایی      از محنت تو نیست مراروی رهایی  
معنوری اگر یاد نمی آیدت<sup>۴</sup> از من      زیرا که نداری خبر از درد جدایی  
در فرقت تو عمر عزیزم بسر آمد      در آرزوی آنک توروزی بمن آیی  
گر<sup>۵</sup> بی تو همی هیچ ندانم که کجام<sup>۶</sup>      ای از بر من دور، ندانم که کجایی  
گیرم نشوی ساخته بامن ز تکبر<sup>۷</sup>      تا کی من دلسوخته را رنج نمایی<sup>۸</sup>  
ایزد چو<sup>۹</sup> بدادست زهر خوبی دادت<sup>۱۰</sup>      نیکو نبود گر تو به بیداد گرایی

بیداد مکن کز تو پسنیدیده نباشد

زیرا که تو خدمتگر تساج الامرای

۱-۲: بر      ۲-۳: لا: بر      ۳-۴: م: تا که شب از سیم در آویختی

(۱۵) نسخ: د، لا، م، ب، ج      ۴-۵: لا: همی نایدت؛ م: همی آیدت      ۵-۶: ج: من

۶-۷: م: کجایی      ۷-۸: ب: بشکبر      ۸-۹: م: از رنج بسایی؛ این بیت در

نسخه ج نیست      ۹-۱۰: ج: که      ۱۰-۱۱: د: چو بدادست ز خوبی همه دادت

## ۱۳۳

(۶) صنما انده نا آمده خوردیم بسی      گاه آن شد که بر آریم بشادی نفسی  
 مجلس خوب بیارای و می تلخ بیار      تا ۱ زمانی بگذاریم جهان در هوسی  
 گرنه داریم کف از جام تهی شاید از آنک      ما بر امیسه ۲ چنین روز نشستیم بسی  
 خوش بود باده آسوده چشیدن ۳ بصبوح      خاصه آنکس که بود شیفته در کار کسی ۴  
 شاید ارداد ز شادی بستانیم کنون      پیش از آن روز که مارا نبود دسترسی

چون ۵ شناسیم همی قاعده کار جهان

بر دل خویش چه داریم جهان چون حرسی ۶

## ۱۳۴

(۷) ای ترک برخ شمسه خوبان طرازی      پرورده خورایی ۷ و آورده غازی  
 سروی تو ۸ بقامت چمنت خیمه رومی ۹      ماهی تو بطلعت فلکت مر کب تازی  
 بایسته رزمی که مه تیغ گذاری ۱۰      شایسته بزمی که بت رود نوازی  
 باریک تر از تار طرازست تن ۱۱ من      تا بر رخ تو عاشقم ای ترک طرازی  
 چشم تو غم من بغزودست ز شوخی ۱۲      زلف تو دل من بر بودست ۱۳ بیازی

(۶) نسخ: د، لا، م، ب، ج      ۱- م: که      ۲- م، ب: بامید      ۳- م:

کشیدن      ۴- بیت اخیر در نسخه ج نیست      ۵- د، م: چو      ۶- ب: جرسی؛

این بیت در نسخه ج نیست      (۷) نسخ: د، لا، م، ب      ۷- غیر از لا: خوبانی

۸- م: که      ۹- م، لا: چشمه رومی      ۱۰- لا: ... تیغ گزاری؛ م: بایسته

تیغی که مه رزم گذاری      ۱۱- م: دل      ۱۲- م، ب: بشوخی

۱۳- م: بغزودست

هر شب که نه بردیدن روی تو کنم روز  
چون روز قیامت بود آن شب بدرازی  
گر ناز کنی بر من بیچاره بدان<sup>۱</sup> روی  
معذوری از آن روی که تومایه نازی<sup>۲</sup>  
هر روز کنم توبه ز عشقت بحقیقت<sup>۳</sup>  
چون روی تو بینم شود آن توبه مجازی  
پیوسته بالفاظ دری وصف تو گویم  
چون مدح خداوند بالفاظ حجازی

## ۱۳۵

(۶۶) ای صورت بهشتی وی لعبت سپاهی  
ناهید باقبایی خورشید با کلاهی  
پیرایه جمالی سرمایۀ نشاطی  
آسایش روانی آرایش<sup>۴</sup> سپاهی  
چون چشم تست بختم پیوسته از نوندی  
چون زلف تست پشتم همواره ازدوتاهی  
دروصل دلگشایی<sup>۵</sup> در هجر جان<sup>۶</sup> دریابی<sup>۷</sup>  
در بزم میگساری در رزم صف پناهی  
گر سرو صدره<sup>۸</sup> پوشد تو سرو باقبایی  
ورماه باده نوشد توماه باده خواهی<sup>۹</sup>  
چون سنبلیست زلفت چون نر گست چشم  
در سنبلیت درازی در<sup>۱۰</sup> نر گست سیاهی  
کردست جلوه ایزد در صف<sup>۱۱</sup> نیکوانت  
چون خسرو جهانرا در صدر پادشاهی

- 
- ۱- لا : از آن ؛ م : بر آن  
تو کنم رو بحقیقت (۶۶) نسخ : د، لا، م، ب، بر  
۲- م : ۳-۲ : مجرم رازی  
۳- م : ۴-۳ : هر روز ز عشق  
۴- م : ب : آرامش  
۵- ب : دلربایی  
۶- م : دل  
۷- ب : جان گذاری  
۸- بر : ۸-۸ : ستر  
۹- از نسخه «بر» است، باقی نسخ: تو بارخی چوماهی  
۱۰- بر : ۱۰-۱۱ : م : وصف  
۱۱- نیکوانت

## ۱۳۶

(\*) ای گشته چو کیسوی توروزم بسیاهی  
همواره بجز کینه عشاق نجویی  
در چاه ز نخدان تو ماندست چو یوسف  
گر طرفه تری از صنم چین عجبی نیست  
گر صورت روی تو ببیند صنم چین  
در بزم تو زیرک تر بخوبان سرایی  
وی مانده چو ابروی تو بستم بدو تاهی  
پیوسته بجز فتنه آفاق نخواهی  
مسکین دلم ای خوبتر از یوسف چاهی  
چون صنعت آزر نبود صنم الهی  
ناچار دهد زود بحسن تو گواهی  
در رزم تو چابکتر ترکان<sup>۱</sup> سپاهی<sup>۲</sup>

میدان امیرست چمن وارو تو سروی

ایوان امیرست فلک وارو تو ماهی

## ۱۳۷

(\*\*) گریز<sup>۳</sup> رخ تولا له سیراب نبودی  
ور روشنی ماه نبودی دو رخت را  
بی خواب نبودی ز هوای تو مرا چشم  
در تاب نبودی ز غمان تو دل من<sup>۴</sup>  
بر روی تو را کعب نبودی زلف تو پیوست  
در دیده من لؤلوی خوشاب نبودی  
رخسار مرا زردی<sup>۵</sup> مهتاب نبودی  
گر ز گس مخمور تو پر خواب<sup>۶</sup> نبودی  
گر سنبل مشکین تو پرتاب نبودی  
گر ابروی تو چفته<sup>۷</sup> چو محراب نبودی

۲- بر : خطایی

۱- م : خوبان

(\*) نسخ : ده، لا، م، ب، بر

۴- م : رخسار من از روی

۳- ب : آن :

(\*) نسخ : ده، لا، م، ب، بر

۶- لا : مرادل :

۵- م : گریز گس پر خواب تو مخمور ؛ ب : ... پرتاب

۷- بر، م، ب : خفته

بر : ز هوای تو مرا چشم

[۵۸۰۰] باریک نمودی تنم از عشق تو چون نی<sup>۱</sup>      گر در دو لب تو شکر ناب نبودی<sup>۲</sup>  
بودی تن من خوار بنزدیک تو هموار<sup>۳</sup>  
گر چون قلم سید کُتّاب<sup>۴</sup> نبودی

## ۱۳۸

(\*) گر هیچ یار من زمن آزرَم داری      با من گَه عتاب زبان نرم داری  
ورداندی که هست حق دوستی بزرگ      از دوستان هر آینه آزرَم داری  
ورسرد نیستی دل او از هوای من<sup>۵</sup>      دایم<sup>۶</sup> بردمی دل من گرم داری  
ور چون زمانه دشمن احرار نیستی      از روی من بگاہ جفا شرم داری  
من<sup>۷</sup> زاری و خروش صناعت ندارمی  
گراونه<sup>۸</sup> پیشه سرکشی و طرم<sup>۹</sup> داری

## ۱۳۹

(\*\*) گر چون دم من باد خزان سرد نکشتی      چون چهره من بر گرزان زرد نکشتی  
در باغ دل نثار نکشتی بدو نیمه      گر ز آفت دَی بادل پردرد نکشتی  
وز تاختن لشکر سرما بسوی باغ      رخساره آبی همه پر گرد نکشتی

۱- م، برمی      ۲- این بیت در «لا» نیست      ۳- م: رهوار      ۴- بر، گر  
چون قلم سید کباب تو      (\*) نسخ، د، لا، م، ب      ۵- م: ورسرد نیستی  
زهوای وی این دلم      ۶- م: دانم      ۷- لا، بس      ۸- ب: به  
۹- شاعر در اینجا طرم را بمعنی «طریم» یعنی خشم آورده است      (\*\*) نسخ،  
د، لا، م، ب



نر کس نفکندی سَر اندیشه چو من پیش      کرد در چمن از صحبت گل فردنگشتی  
 از رفتن گل گرنشدهی رنجه چو من ابر      با دیده گریان و دمِ سرد نگشتی  
 بر شاخ درختان نشدی باد زرافشان<sup>۱</sup>  
 گر هـ چو کف شاه جوانمرد نگشتی

## ۱۴۰

(\*) تا بمعتکف کوی خرابات نگردی      شایسته ارباب کرامات نگردی  
 از بند علایق نشود نفس تو آزاد      تا بنده مردان خرابات نگردی  
 اندازه صحبت شناسی بحقیقت      تا سغبه اصحاب مقامات<sup>۲</sup> نگردی  
 تا از ره ناموس و تکبر نشوی دور      مستوجب احسان و مراعات نگردی  
 هرگز نشوی در صف احرار مقدم      تا محتمل بار محالات<sup>۳</sup> نگردی  
 از رایحه باد صبا بوی نیایی      تا سوخته آتش آفات نگردی  
 محکم نشود دست تو بردامن تحقیق  
 تا کوفته پای ملامت نگردی<sup>۴</sup>

## ۱۴۱

(\*\*) ای دیر بدست آمده بس زود برفتی      آتش زدی اندر من و چون دود برفتی  
 چون آرزوی تنگدلان دیر رسیدی      چون دوستی سنگدلان<sup>۵</sup> زود برفتی

۱- لا: درافشان      (\*\*) نسخ: د، لا، م، ب      ۲- لا: کرامات      ۳- لا: مقامات  
 ۴- این بیت در «م، لا، ب» نیست      (\*\*) نسخ: د، لا، م      ۵- م: سخت دلان

ز آن<sup>۱</sup> پیش که در باغ وصال تو دل من<sup>۲</sup> از داغ فراق تو بر آسود، برفتی  
 ناگشته من از بند تو آزاد، بجستی  
 هر روز بیفزود همی لطف تو با من  
 چون در دل من عشق بیفزود<sup>۳</sup> برفتی

## ۱۴۲

(†) گر نکارم نه ظریف و کش و چالا کستی  
 و ربید عهدی منسوب نبودی چون گل  
 عارض روشن او پاکتر از خورشیدست  
 چون خرامان بدر خیمه من برگذرد  
 آمدی جان من از زهر سخنهایش بلب  
 نشدی سوخته آتش هجران دل من  
 کی دلم شیفته و خسته و غمنا کستی  
 دامنم<sup>۴</sup> کی چو گل از حسرت او چا کستی  
 ای دریا نه<sup>۵</sup> دل او<sup>۶</sup> ز جفا پاکستی  
 گویم ای کاج دویینایی من خاکستی  
 گر نه بوسه لب او پاک چو تریا کستی<sup>۷</sup>  
 گر نه چون آتش افروخته نابا کستی<sup>۸</sup>  
 و رچه شد<sup>۹</sup> سوخته هم باک نبود ز آنم<sup>۱۰</sup>  
 گر نه آرام گه آن بت چالا کستی<sup>۱۱</sup>

- ۱- م: ذین  
 ۲- م: دل من بود  
 ۳- د: عشق تو افزود (†) نسخ  
 ۴- لا، م، ب، بر، ج  
 ۵- د: اصل، که  
 ۶- م، ج: دل او گر  
 ۷- لا، د: گر که بوسه لب او نه چو تریا کستی؛ ب، که اگر  
 ۸- م، ب: بوسه لب او نه چو تریا کستی؛ این بیت در نسخه ج نیست؛ م، گرچه...  
 ۹- ج: و رشدی  
 ۱۰- لا، ج: دایم  
 ۱۱- سه بیت اخیر در نسخه بر نیست

۱۴۳

(ب) نگارینا بدان گرمی که تودر کار من بودی

چه بد کردم که بیریدی ز من صحبت بدین زودی

چو دانستی که غمناکم چو گل بادامن چاکم

اسیر چون تو ناباکم<sup>۱</sup> چرا بر من نبخشودی

ایا تخم جفا کشته بقهر از من جدا گشته

شدم در عشق تو گشته هنوز از من نه خشنودی

امید من خطا<sup>۲</sup> کردی مرا برده رها کردی

زغم بستم دوتا کردی بخون رویم بیالودی

مرا گر چند<sup>۳</sup> بیهوده فراقت کرد فرسوده

دل من ز آنست آسوده که از رنجم بر آسودی

چو بگزیدم هوای تو نجستم جز رضای تو

بامید وفای تو بکردم هر چه فرمودی

ایا بر گشته از مهرم از آن چون باغ درمهرم<sup>۴</sup>

که بی آن روی چون مهرم چوماه نوبفرسودی

(ب) نسخ : د، لا، م، ب، بر ۱- م، ناپاکم ؛ بر : اسیر چون تویی باکم ۲- م،

بر : هبا ۳- ب : هر چند ۴- بر : در باغ چون مهرم

## ۱۴۴

(\*) گرچند<sup>۱</sup> مرا یاد نکردی سلامی  
چو دایره گم باد سرم<sup>۲</sup> گر بهمه عمر  
من با تو نکردم بدل و دیده بخیلی  
در عشق تو سوخته ناساخته کاری  
تا در دلم اندیشه عشق تو مقیمست  
جز بر سر کوی تو مرا نیست مقامی  
ورچند مرا اشار<sup>۳</sup> نکردی<sup>۳</sup> پیامی  
بیرون نهم از دایره مهر<sup>۴</sup> تو گامی  
با من تو مکن هم پیامی و سلامی  
در هجر تو تافته نایافته کامی  
کردم بضرورت تن آزاده<sup>۵</sup> غلامت  
گرچه بر تو نیست مرا قدر غلامی<sup>۶</sup>

## ۱۴۵

(\*\*) کاشکی هنگام رفتن با تو من بنشستمی  
یا نخستین روز باری<sup>۱</sup> با تو در پیوستمی  
کاشکی نگر فتمی هرگز شکسته زلف تو  
تا ز عشقت<sup>۲</sup> توبه<sup>۳</sup> دیرینه را نشکستمی  
گرچه دل تنگ و غریب و مفلس و سرگشته ام  
نیستی با کی اگر با تو بیکجا هستمی<sup>۴</sup>

(\*) نسخ : د، لا، م، ب، ج ۱-م : هرچند ۲-ب : یاد ۳-م :  
یادنیاری ۴-م : مرا ۵-م : نام ۶-ب، بر : آزاد ۷-یت  
اخیر در نسخه ج نیست (\*\*) نسخ : د، لا، م، ب، بر ۸-م : تا بحسن روز  
بازی ۹-ب : بعثت ۱۰-ب : اگر یک جای با تو هستمی

هست آگاه و گواه ایزد که گر<sup>۱</sup> ممکن شدی

با تو من در گوشه یی بی توشه یی بنشستمی

موی و رویم نیستی از رنج و غم چون سیم و زر<sup>۲</sup>

گر نه در عشقت ز زر و سیم خالی دستمی<sup>۳</sup>

چون مرا مستی همی آرد که برهاند زغم

[۵۸۵۰]

کاشکی من روز و شب چون نرگس تو مستمی<sup>۴</sup>

هر زمان بر رخ ز دیده خون دل نگشادمی<sup>۵</sup>

گر معاذ الله دل اندر چون تو یاری بستمی

لیکن از عشقت چنینم در نیاوردی زبای

من ز دست خویشتن بینی چگونه رستمی

## ۱۴۶

(ب) الا ای عاشق مسکین اگر خواهی که خوش باشی

تبراً کن ز قُرایی<sup>۶</sup> تو لا کن بقلّاشی

نه بر یک سیرت و حالی ز حیرت ز آن نه ای خالی

گهی در صدر ابدالی گهی در صفّ او باشی

چو شمع ارسر بر افرازی بسوزی زود و بگدازی

ور از تارک قدم سازی گرامی چون قلم باشی

۱- د، م، اگر ۲- بر: بیش از رنج و غم سیم و زرست ۳- بر: هستمی

۴- این بیت در «بر، لا، م، ب» نیست ۵- بر: هر زمان از جوی دیده خون دل بگشادمی

(ب) نسخ: د، لا، م، بر، ج ۶- بر: فراشی؛ م: قرایی

شراب عاشقی نوشی پس آنکاهی همی کوشی  
که از غم زار بخروشی زانده روی بخراشی<sup>۱</sup>

چرا نه بارخ زردی اگر در عاشقی فردی  
چرا نه بادم سردی اگر در بی دلی فاشی

چو دل دادی بجانانی که دردت راست درمانی

چه منت باشد از جانی که تو در پای او پاشی<sup>۲</sup>

چرا گرمرد این راهی همیشه نفس خودخواهی

<sup>۱</sup> مگر کت نیست آگاهی که تو نقشی نه نقاشی

## ۱۴۷

(\*) گرمرا آن شمع خوبان بکزمان بنواختی

همچو شمع از آتش حسرت تنم نکداختی

نیستی در چنگ او چون چنگ او نالان دلم<sup>۳</sup>

گرمرا بیکره چو چنگ خویشان بنواختی

چون شناسد اعتقاد من همی در دوستی

واجب آن کردی<sup>۴</sup> که حق صحبتیم بشناختی

چون شدم پرداخته از عشق او در هر دو گون<sup>۵</sup>

کاشکی یکدم ز ناجنسان بمن پرداختی

۱- این بیت در نسخه ج نیست

۲- این بیت در نسخه ج نیست (\*) نسخ<sup>۱</sup>

۳- م : نالان دلم چون چنگ او ۴- بر : واجبی کردی

۵- بر : چون شدم از عشق او پرداخته باری کنون

گر چو من بودی تمام اندر طریق عاشقی  
دین و دنیا را بر غبت همچو من در باختی

گر ز خواری<sup>۱</sup> پیش او سر بر زمین نهاده‌امی  
او سر از گردنکشی بر آسمان نفراختی<sup>۲</sup>

بیقرار و خوار کی گشتی<sup>۳</sup> تنم چون خاک و باد  
گر ز چشم و دل در آب و آتشم ننداختی

## ۱۴۸

(\*) ای چهره زیبای توماننده ماهی  
تو شمع سرائی<sup>۵</sup> و منم سوخته شمعی  
نه گوش مرا هست ز گفتار تو بهری  
رنجور چرام<sup>۸</sup> ز تو ناگفته محالی  
گیرم نخوری<sup>۱۰</sup> بامن غمخواره<sup>۱۱</sup> شرابی  
آخر بر تو<sup>۱۵</sup> این قدم قدر نماندست  
آفاق بسوزد ز ثری تا بشریا  
روزی زمن<sup>۴</sup> آخر نکنی یاد ب ماهی  
تو ماه سمایی<sup>۶</sup> و منم کاسته ماهی<sup>۷</sup>  
نه چشم مرا هست بدیدار تو راهی  
مهجور چرام<sup>۹</sup> ز تو نا کرده گناهی  
یا<sup>۱۲</sup> خود نکنی در من<sup>۱۳</sup> بیچاره<sup>۱۴</sup> نگاهی  
کز دور سلامی کنیم<sup>۱۶</sup> گاه بگاهی<sup>۱۷</sup>  
گرم ز منم اندر غم هجران تو آهی

- 
- ۱- م : خاری      ۲- این بیت در نسخه بر نیست      ۳- م : بیقرار و خواب گشتی  
(\*) نسخ : ب، بر، م، د، لا      ۴- ب : بمن      ۵- ب، لا : هرای      ۶- د :  
تامی      ۷- این بیت در نسخه بر نیست      ۸- ب، د : چرایم      ۹- م، د :  
چرایم      ۱۰- د : نخورم      ۱۱- م، ب : بیچاره      ۱۲- د : تا  
۱۳- بر : بر من      ۱۴- م : غمخواره      ۱۵- بر : تقریر تو      ۱۶- بر :  
کنمت      ۱۷- م : سلامی کنم و گاه نگاهی

مگذار مرا خوار و میازار بیکبار  
آنها که ندارد ز جهان<sup>۱</sup> جز تو پناهی

## ۱۴۹

(\*) تا تو از غالیه بر ماه علم ساخته‌ای  
خال مشکین<sup>۲</sup> زده‌ای بر لب شیرین صنما  
تاز من دور شدی جان و دل و طبع مرا  
از نشاط و طرب و عیش پیرداخته‌ای  
از خط مهر تو هر گز نهم پای برون  
گرچه از دست مرا خوار بینداخته‌ای

کر نه چون شمع دورویی بحقیقت بامن

بس چرا بر سر من تیغ جفا<sup>۳</sup> آخته‌ای

## ۱۵۰

(\*\*) باز دادم دل بدست دلبری خونخواره‌یی  
ارغوان رویی سمن بویی بنفشه کیسوی<sup>۴</sup>  
دل بیست و جان بیست و دین ببرد و تن بکاست<sup>۵</sup>  
دارد از عنبر کشیده بر قمر زنجیره‌یی  
نیست در عالم زمن غمناک تر دل داده‌یی  
نیست در گیتی از و ناباک تر<sup>۶</sup> خونخواره‌یی  
ای مسلمانان مرا با او<sup>۷</sup> که سازد چاره‌یی<sup>۸</sup>  
دارد از سنبل فکنده بر سمن جرّاره‌یی  
مه جبینی زهره طبعی مشتری رخساره‌یی  
دلکشی<sup>۹</sup> زیبارخی شکرلی مه پاره‌یی

۱- د: بجهان (\*\*) نسخ: ب، لا، د ۲- ب: شیرین ۳- د: تیغ جفا  
بر سر من (\*\*) نسخ: ب، م، د، ج ۴- م: دلبر ۵- م: ج: کیسویی  
۶- م: دل بیست و دین ببرد و جان بیست و تن بکاست؛ د: دل بیست و تن ببرد و جان بیست  
و تن بکاست ۷- م: وی ۸- این بیت در نسخه ج نیست ۹- م: ناپاکتر



چون برون آید<sup>۱</sup> ز خانه بارخ<sup>۲</sup> آراسته هر کجا گامی نهد آنجا بود نظاره‌یی  
 نیست بارنگ لب<sup>۳</sup> او در جهان بیجاده‌یی  
 نیست چون<sup>۴</sup> نوررخ او بر فلک سیاره‌یی

## ۱۵۱

(\*) ای بی‌تورخ من چورخ مهر بزرودی وی بی‌تو دم من چو دم مهر بسردی  
 از چنگ تو من چارصفت بهره گرفتم نالندگی و بستگی و گوژی و زردی  
 باریده چون نرگس و بالای چوسروی باسینه چون سوسن و رخسار چو وردی  
 از مهر و وفا چیست که من با تو نکردم وز جور و جفا چیست که بامن تو نکردی  
 يك لحظه بكام من بیچاره نبودى يك باه ییاد من غمخواره<sup>۵</sup> نخوردی  
 فردم مکن از خود که ز تو خوب نباشد  
 ای آنک ز خوبان زمانه همه فردی

## ۱۵۲

(\*\*) ای دل‌مشکین مرا برده بشیرین سخنی ماه<sup>۶</sup> رخ و سروقد و نوش لب‌وسیم تنی  
 دلبر طاوس بری شاهد شاهین هنری لعبت بلبل طربی کودک طوطی سخنی  
 تا فگنی درس من هر نفسی نو<sup>۷</sup> هوسی سنبل مشکین تو بهم بر گل نسرین<sup>۸</sup> فگنی  
 چند بدان زلف بنخم جمع عزیزان شکری چند بدان چشم‌دژم بدر مطیعان شکنی<sup>۹</sup>

۱- م: آمد ۲- د، ج، رخى ۳- م: رخ ۴- م: بی؛ د، ج: با  
 (\*\*) نسخ: ب، م ۵- م: بیچاره ۶- م: مشکین؛ د: رنگین  
 پ، م، د ۷- پ، م، تو ۸- م: مشکین؛ د: رنگین

گر چوسمن وصل ترا نیست بقا<sup>۱</sup> نیست عجب از چه قبل ز آنک برخ همچو شکفته سمنی  
 من بنحیفی ز غمان چون مه نو بر فلکم تو بلطفی برخان چون گل نودر چمنی  
 فتنه و آشوب دل و جان مرا هر نفسی روی چومه جلوه کنی زلف سیه شانه زنی  
 [۵۹۰۰] در همه آفاق چو تو نیست بی عافیتی وز همه عشاق چو من نیست بی خویشنی

من که پی خویشتم در خور احوال توام

تو که پی عافیتی در خور ایام منی<sup>۲</sup>



قطعه ها  
و قصید های کوتاه

**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Call No. \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

(\*) ای مرکز و قانون معالی و محاسن  
 در کین تو آسیب جحیمست عدو را  
 فخرست بتو آل حسین بن علی را  
 بادولت و بابخت تو پیوند<sup>۲</sup> و قرانست  
 شد رسم تو سرمایه ستوده صفتی<sup>۳</sup> را  
 تاهست جبل معدن انواع جواهر  
 جز خدمت تو پیشه نباشد جیلی را

(\*\*) ای چراغ تبار خواجه شهاب  
 پیش ازین داده ای مرا بسیار  
 صدر احرار و مفخر<sup>۴</sup> نواب  
 قدری یخ مضاف کن با آن<sup>۵</sup>  
 تا کنم هر دو را بهم جَلاب

\*\*\*

---

(\*) نسخ : د، بر، لا، م  
 ۱- لا : مرکب  
 ۲- لا : آسیب  
 ۳- لا، بر، زصفی  
 (\*\*\*) نسخ : د، بر، م، مل، لا  
 ۴- بر : معجز  
 ۵- د : آنک

## ۳

(۲۲) ای خداوندی که قدرت آسمانی دیگرست

وی هنرمندی که بزمست بوستانی دیگرست<sup>۱</sup>

آفتاب<sup>۲</sup> دیگری تو در کمال مرتبت

حضرت تو از جلالت آسمانی دیگرست

تو جهانرا پهلوانی لیکن اندر پیش خویش

بندگان داری که هر یک پهلوانی<sup>۳</sup> دیگرست

تا بمردی گشته ای چون رستم دستان مثل

در جهان از تو بهر جا داستانی دیگرست<sup>۴</sup>

ز آن قبل گشتست مهرت انس و جان<sup>۵</sup> انس و جان<sup>۶</sup>

کز<sup>۷</sup> لطافت ذات تو گویی که جانی دیگرست

بر<sup>۸</sup> فلک در دولت صاحب قران با طالع<sup>۹</sup>

هر زمانی سعدا کبر را قرانی دیگرست<sup>۱۰</sup>

تا کمال<sup>۱۱</sup> جاه تو دیدست خصمت از حسد

هر مژه بر چشم او گویی سنائی دیگرست

(۲۲) نسخ : لا، م، د، بر ۱- فافیه این قصیده در نسخه لا تا باخر مرتدف بپاء وحدت

ولی در «م» بدون پاء وحدت است ۲- لا: آفتابی ۳- بر: بندگانی ۴- بر:

از بهر جاهت آستانی دیگرست ۵- بر: روح بخش ۶- لا، انس و جان انس جان؛

د: انس جان انس و جان؛ م: انس و جان را انس و جان ۷- د، از ۸- بر: در

۹- بر: باطلعت ۱۰- این بیت در «لا» نیست ۱۱- م: کمان

آن مکان جز پایگاه قدر والای تو نیست

گرز گردون برین برتر مکانی دیگرست<sup>۱</sup>

باد کانِ خرمی همواره<sup>۲</sup> طبع شاد تو

ز آنکِ بخشش در کفر ادِ توکانی دیگرست

#### ۴

که همت تو نهاده قدم بر افلاکست

قدر ترا بارادت گرفته فتراکست

چنانک خشم و رضای تو زهر و تریاکست

که عمر کوته و دل تیره و سلب چاکست

ترا عقیدت<sup>۸</sup> خوب و سریرت پاکست

ترا ز غایله دشمنان چرا پاکست

از آنک و وحشت آزادگان خطرناکست

(\*) ایا عزیز ملوک و معین<sup>۳</sup> دین آنی

قضا ترا ز سعادت نبشته<sup>۴</sup> منشورست

توی که بغض و ولای<sup>۵</sup> تو کفر و ایمانست

مگر حسود تو بسا لاله نسبتی دارد

ترا مروت عام<sup>۶</sup> و کفایت خاص<sup>۷</sup> است

چو در حمایت این چار خصلت<sup>۹</sup> نیکی

ز وحشت تو بر دهم مخالفت کیفر

بخاک بر نزنند صحبت کریمان را

هر آنکسی که بداند<sup>۱۰</sup> که عاقبت خاکست<sup>۱۱</sup>

#### ۵

(\*) ایا بزرگی کاند در جلالت<sup>۱۲</sup> و رفعت چورای و همت تو آفتاب و کیوان نیست

۱- این بیت فقط در «د» است ۲- بر پیوسته (\*) نسخ: د، ج، لا، م، بر ۳- لا، عزیز؛ بر، نصیر ۴- ج: نوشته ۵- ج، م: هوای ۶- م، خاص ۷- م، عام

۸- د، بر: عقیده ۹- لا، بر: خلعت ۱۰- د، نداند ۱۱- د، بر: مرجعش

خاکست؛ بر: نداند که صحبتش خاکست (\*) نسخ: م، لا، د، بر: ج ۱۲- بر: خلافت

سزای این دولقب خواجه در خراسان نیست<sup>۱</sup>  
 بر آن<sup>۲</sup> صفت که ز شاهان عدیل سلطان نیست  
 هنر پرست و سخا گستر<sup>۳</sup> و سخندان نیست  
 ناسرا و دعاگوی و آفرین خوان نیست  
 اگر چه قاعده روزگار یکسان نیست<sup>۴</sup>  
 اگر چه خامه تو خاتم سلیمان نیست<sup>۵</sup>  
 که استعانت تو جز بفضل یزدان نیست  
 که جز خدای تعالی ترا نکهبان نیست  
 چنان شدم که تو گویی تن مرا جان نیست  
 که بر دلم اثر غیبت تو آسان نیست  
 بجزلقای<sup>۶</sup> کریم تو هیچ درمان نیست  
 گذاردن<sup>۷</sup> نتوان و کنون مرا<sup>۸</sup> آن نیست  
 چو در پاك و زريناب و گوهر کان نیست

معین دین و عزیز ملوکی و جز تو  
 ز خواجگان بکفایت عدیل نیست ترا  
 توی که در عرب و در عجم چو تو<sup>۱</sup> يك تن  
 ز جمله فضلا کیست کو ترا چون من  
 همیشه قاعده جود تست بر<sup>۲</sup> يك حال  
 مستخر عمل خامه تواند آفاق  
 باستمالت تو شاه از آن همی کوشد  
 از آن همی نکند بر تو کید خصمان<sup>۳</sup> کار  
 بزرگوارا از آرزوی خدمت تو  
 خدای عزوجل ز اعتقاد آگاهست  
 فراق صدر تو در دیست در<sup>۴</sup> دلم کآترا  
 غم مفارقت خدمت تو جز شراب  
 همیشه تاشبه و خاك و سنگ<sup>۵</sup> در معنی

مباد تا ابد الدهر عیش آن صافی<sup>۶</sup>

که از عقیدت صافی ترا بفرمان نیست

۱- این بیت در نسخه ج نیست؛ بر، سزای دولت و دین خواجه در خراسان نیست ۲- م

د : بدان؛ این بیت در نسخه ج نیست ۳- لا، چتو ۴- د : سخا پرور

۵- در اصل : در ۶- این بیت در نسخه ج نیست ۷- دو بیت اخیر در «م»

نیست؛ بیت اخیر در نسخه ج نیست ۸- م : حاسد ۹- د، بر : بر

۱۰- بر : بقای ۱۱- د، ج : گزاردن ۱۲- ج، بر : مرا کنون ۱۳- بر :

سنگ و خاك ۱۴- بر : باقی



(ب) ای بزرگی که تن خصم و دل دشمن تو  
 خاک میمون قدمت سرمه چشم قمرست  
 دشمن از بیم تو خالیست چو مرده ز حواس  
 چون کمانست میان بسته بامر تو فلک  
 دایم از بهر سر ناصح و حلق عدویت  
 ز آن قبل تا که بود آلت بزم تو یکی  
 در<sup>۳</sup> و لولو و گهر را ز نهیب کف تو  
 دشمن سال و مه از دهر قرین تعبست  
 گاه چون برگ فرو ریخته از شاخ رزست  
 ای کمر بسته بفرمان تو گردون چو جبل  
 گرچه طبعش ز مدیح تو چو کان گهرست  
 بسر تو که ز<sup>۴</sup> مدح تو شناسد قاصر  
 تا همه فایده<sup>۵</sup> علم هدی در سورت  
 ذوالمن دست بزرگی تو خالی مکناد<sup>۶</sup>

بسته دام غم و خسته تیر خزنست  
 نعل گلگون فرست حلقه گوش پرنست<sup>۱</sup>  
 پس همه ساله ز جامه تن او در کفنت  
 بنده چون تیر بمدح تو گشاده دهنت  
 بر فلک ساخته و بافته<sup>۲</sup> تاج و رمنست  
 صورت چشمه خورشید چو زرین لگنست  
 خاک مأوا و صدف معدن و خار اوطنست  
 حاسدت روز و شب از دهر رهین مخنست  
 گاه چون مرغ در آویخته از باز نست [۵۹۵۰]  
 بهوای تو روان جبلی مرتهنست  
 ورچه لفظش ز ثنای تو چو در عدنست  
 هرچه در تازی و در پارسی اورا سخنست  
 تا همه قاعده<sup>۵</sup> شرع نبی در سنست  
 تا ز انجم بفلک در همه وقت انجمنست<sup>۷</sup>

باد در مجلس تو انجمن از ناموران

کز سخا دست ترا در همه عالم منست<sup>۸</sup>

(ب) نسخه : بن، بر ۱- بر : زمnest ۲- بن، بر : یافته ۳- بر : زر

۴- بر : نه ۵- بن، بر : مایده ۶- بر : نکناد ۷- بر : که سخا

دست ترا در همه عالم رهنست ۸- بر : تا ز انجم بفلک در همه وقت انجمنست

## ۷

(۶۶) ای جمال جهان کمال الدین      طبع پاکت سفینه هنرست<sup>۱</sup>  
 رایت شاه مشرق و مغرب      بمکانت قرینه ظفرست  
 عز احساب و ذل اعدا را      مهر تو اصل و کینه تو سرست<sup>۲</sup>  
 پایه تخت و نعل مرکب تو      بر سر شمس و سینه قمرست  
 دشمن و دوست را حیات و ممات<sup>۳</sup>      بحسام و بکینه<sup>۴</sup> تو درست  
 از قدوم مبارک تو هری      بفضیلت مدینه دگرست<sup>۵</sup>

وز مدیح تو خاطر جبلی

روز و شب چون خزینه گهرست

## ۸

(۶۷) این موضع آراسته چون باغ بهارست      وین مسکن پرداخته چون دار قرارست  
 فرخنده بنایی که گشاده<sup>۶</sup> چو بهشتست      پاکیزه سرایی که شکفته چو بهارست  
 نی خوبی او را<sup>۷</sup> زره عقل قیاست      نی خوشی<sup>۸</sup> آنرا بکه وصف کنارست

صبح و گنف<sup>۹</sup> آن همه پر عز<sup>۱۰</sup> او جمالست

سقف و طارف آن همه پر نقش<sup>۱۱</sup> و نگارست

(۶۶) نسخ: د، بر، لا، م، بر ۱- م: گهرست ۲- لا: شرست ۳- د:

مات حیوة ۴- بر: بیخشش ۵- در اصل: دیگرست (۶۷) نسخ:

لا، م، د، بر ۶- د: که چو فرخنده ۷- د: آنرا ۸- م: خوبی

۹- م: کنف ۱۰- م، د: حسن ۱۱- م، بر: پر رنگ

## ۹

(\*) ملك را رایت<sup>۱</sup> از کفایت تست  
 نیست اندر جهان يك آزاده<sup>۲</sup>  
 اعتماد خدایگان جهان  
 ملك سلطان و دین یزدان را  
 همچو لحمیست بروضم<sup>۳</sup> مهمل  
 دولتی کآن نه در حمایت<sup>۴</sup> تست  
 مدد جود بی نهایت تست

انتظام مصالح جبلی  
 همه مقصور<sup>۵</sup> بر عنایت تست

## ۱۰

(\*) ای ترا دولت مساعد در مسا و در صباح  
 وی ترا گردون مستخر در غنود<sup>۱</sup> و در رواح

نیست در گیتی بجز تو دین یزدان را بها  
 نیست در عالم بجز تو ملك سلطان را صلاح

گفته‌ام در آفرین شاه عادل<sup>۲</sup> خدمتی<sup>۳</sup>  
 خوب چون در یتیم و پاك چون ماه<sup>۴</sup> قراح

- (\*) نسخ : لا، م، د، بر، مل ۱- بر، م : زینت ۲- بر، لا، مل : یکی آزاد  
 ۳- م : حمایت ؛ مل، لا، بر : عنایت ۴- بر : همچو تخمیست بردم ؛ مل : همچو طم  
 براوصنم ۵- م : رعایت ۶- بر : مقصود (\*) نسخ : لا، س، م، د، بر  
 ۷- م : غدا ؛ بر : عدا ۸- د : عالم ۹- س، م : مدحتی ۱۰- بر : آب

گر کنی آنرا کنون در مجلس او تربیت

یابم از گیتی مراد و بینم از دولت نجاج<sup>۱</sup>

اقتراح من بر آور تا توانی ز آنک من

جز درین معنی نکردم بر تو هرگز اقتراح

## ۱۱

و اندر دل حسود تو همواره درد باد

با دشمنان تو اجل اندر نبرد باد

در چشم آفتاب همه ساله گرد باد

دایم دم مخالف جاه توسرد باد

(\*) شاهان دلت همیشه ز اندیشه<sup>۲</sup> فرد باد

بادوستان تو فلک اندر وفاق باد

ز آسیب نعل باره<sup>۳</sup> گردون نهیب<sup>۴</sup> تو

تا سرد گردد از دم باد خزان هوا

پیوسته دشمن تو چو آتش پیش تو

لرزان و بی قرار و خروشان و زرد باد

## ۱۲

موافقان ترا آب زندگانی کرد

خدای قبله<sup>۱</sup> اقبال آسمانی کرد

ترا بدولت جاوید میزبانی کرد

چنانکه از لقب او سزد گرانی کرد

(\*\*) بزرگواران دولت ز خاک در گه تو

ترا ز فر قبول خدایگان زمین

تو میزبان جهانی بچود لیکن چرخ

اگرچه از جهت خواست ساختن جلی<sup>۲</sup>

۱- این بیت در نسخ: س، بر، لا، ب، د، بر ۲- م :

۳- ب، نبرد (\*\*) نسخ: م، بر، ب

۴- م : اگرچه از جهت ساختن خواستن ؛ ب :

۱- این بیت در نسخ: س، بر، لا، نیست

اندازه ؛ لا، بر : اندوه

۲- بر : خدایگانا ؛ ب : خدایگان

از جهت ساختن خواستن .

تو حق<sup>۱</sup> خدمت اورا بواجبی بشناس  
اگر تو تربیت کار او کنی نه<sup>۲</sup> عجب  
بروزگار تو اسباب پادشاهی یافت  
پس از عنایت تو بی نصیب کی ماند  
بر آنک<sup>۳</sup> مهر تو بگزید مهر بانی کن  
فراغت دل آزادگان غنیمت دان<sup>۴</sup>  
که او جهان زمعالیت<sup>۵</sup> بر معانی کرد  
از آنک<sup>۶</sup> تربیت فاضلان تودانی کرد<sup>۷</sup>  
هر آنک<sup>۸</sup> بر سر بام تو پاسبانی کرد  
کسی که پیش توده سال مدح خوانی کرد<sup>۹</sup>  
که روزگار بسی با تو مهر بانی کرد  
کنون که هر چه بخواهی همی توانی کرد<sup>۱۰</sup>  
بکامرانی بشین که کردگار ترا<sup>۱۱</sup>  
ز روزگار همه<sup>۱۲</sup> بهره کامرانی کرد

## ۱۳

(\*) ایاشی که گه خطبه چون عصای کلیم  
ز خسروان جهان هر که بی نیاز ترست  
بوقت بزم تو خورشید می گسار شود  
شگفت نیست که از<sup>۱</sup> دولت تو هر گنجی  
هر آنک<sup>۲</sup> شمع جمالت<sup>۳</sup> نخواهد افروزان  
اگر بپهد تو بهرام گور را بمثل  
زفر نسام تو منبر در اهتزاز آید  
بدر گه<sup>۴</sup> تو همی از ره<sup>۵</sup> نیاز آید  
بگاه جشن تو ناهید رود ساز آید  
که در نشیب زمینست بر فراز آید  
چو شمع ز آتش ادبار در گداز آید [۰۰۰]  
ز کردگار<sup>۶</sup> بباز آمدن جواز آید

- 
- ۱- م، ب : حقوق      ۲- بر : جهان معالیت      ۳- بر : چه      ۴- م :  
توانی کرد      ۵- بر : پاسبانی کرد      ۶- بر، ب، دار      ۷- م : توان  
توانی کرد      ۸- بر : که کردگار تراست ؛ م : که روزگار ترا      ۹- م :  
روزگار ترا      (\*\*) نسخ : م، لا، ده، بر      ۱۰- د : بدولت      ۱۱- م :  
از سر ؛ ج : از در      ۱۲- ج : گراز      ۱۳- د، بر : جلالت      ۱۴- م، د،  
بر : زذوالجلال

شکار کردن او با شکار کردن تو  
 اگر تو بازپرانی سوی هوا روزی  
 بنزد هر که حقیقت<sup>۱</sup> بود مجاز آید  
 زفر دولت تو نسرطایر از گردون  
 پیش بازتویی شك پذیره<sup>۲</sup> باز آید  
 اگر چه خاطر من بنده را بگاه سخن<sup>۳</sup>  
 هزار نکته آراسته فراز آید  
 سخن بخاطر من در که<sup>۴</sup> ستایش تو  
 همی ز هیبت نامت باهتزاز آید  
 بخدمت تو چنان باد رغبت گردون  
 که پیش تخت<sup>۵</sup> تو هر لحظه در نماز آید

## ۱۴

(✽) تخت تو بر تارک خورشید باد  
 تاج تو چون خاتم جمشید باد  
 تا نبود<sup>۱</sup> دولت کس جاودان  
 دولت میمون تو جاوید باد  
 بزم همایون ترا روز جشن<sup>۲</sup>  
 ساقی و مطرب مه و ناهید بار  
 تا نبود بید بقیمت چو عود  
 عود بداندیش تو چون بید باد  
 تا بسوی کعبه بود روی خلق  
 حضرت تو کعبه امید باد  
 حاشیه بخت تو سیاره اند  
 غاشیه اسب تو خورشید باد

## ۱۵

(✽✽) ای قبه ایوان همایون تو خورشید  
 وی طرف کمرهای غلامان تو ناهید

۱-۴، د؛ بر؛ محقق ۲-۴؛ پریده؛ ج؛ بدیده ۳-ج؛ سؤال ۴-ج؛  
 بنده در ۵-ج؛ همچو بخت (✽) نسخ؛ لا، م، د، بر ۶-بر؛ تا که بود  
 ۷-د؛ روز و شب (✽✽) نسخ؛ لا، د، بر

اقبال تو دارد اثر دعوت<sup>۱</sup> عیسی      توقیع تو دارد شرف خاتم جمشید  
 در کام بداندیش تو چون زهر شود شهد      در باغ نکو خواه تو چون عود شود بید  
 بنده جلی را که همی مدح تو گوید      تحسین تو داوست باحسان تو امید  
 گردست بتشریف شریف رسد اورا      از دولت تو پای نهد بر سر خورشید  
 تاهست فلک‌تند وزمین رام، تو بادی  
 با نعمت پاینده و با دولت جاوید

## ۱۶

(§) ای خداوند جهان روزت همه نوروز باد  
 رایت تو روز و شب چون رای تو پیروز باد  
 گرچه هر سالی بود يك روز نوروز جهان<sup>۲</sup>  
 در جهان از دولت تو هر زمان نوروز باد  
 بخت تو چون مشتری و آسمان و آفتاب  
 خوب فال و گردن افراز و جهان افروز باد<sup>۳</sup>  
 دشمنانت را فلک پیوسته بد خواهد همی  
 دوستانت را ملك<sup>۴</sup> همواره نيك آموز باد<sup>۵</sup>  
 هر که فرمان تو نتواند همی دیدن روان  
 بر<sup>۶</sup> دوچشم او مژه چون ناوك دلوز باد

۱- لا، بر : دولت      (§) نسخ ۱ بر، لا، م، د، ج      ۲- د، گرچه يك روزی  
 بود هر سال نوروز جهان      ۳- این بیت در نسخه ج نیست      ۴- لا، م : فلک  
 ۵- این بیت در نسخه ج نیست      ۶- م : در

تا بود سوزنده آتش تا بود سازنده آب

همت و رای تو دولت ساز و دشمن سوز باد<sup>۱</sup>

همچو گل طبع تو خرم باد و بدخواه ترا

گر معاذالله بقا باشد چو گل یک روز باد<sup>۲</sup>

## ۱۷

(\*) مجلس تو مرکز هر قدر باد طلعت تو زینت هر صدر باد

تا نشود ماهِ سر ماه بدر رای تو تابنده تر از بدر باد

واقعه دشمن مقهور تو صعب تر از واقعه بدر باد

خصم ترا باد مژه چون غدیر وز فلکش بهره همه<sup>۳</sup> غدر باد

تا شب و روزست سیاه و سپید

روز تو عید و شب تو قدر باد<sup>۴</sup>

## ۱۸

(\*\*) ایامکان<sup>۱</sup> لطافت ایاجهان خرز

دلم چو کاغذ آماجگاه مجروحست

سمر بخصلت نیک و بری ز عادت بند

زرنج آنک مرا نیست یک طبق<sup>۲</sup> کاغذ

چو در مدیج تو زین پس قصیده بی گویم

مگر سواد کنم بر ریاض دیده خوز

۱- لا : دشمن سوز و دولت ساز باد ۲- م : گر بقا باشد معاذالله چو گل یکروز باد

(\*) نسخ : لا، م، د، بر ۳- لا، بر، از آن ۴- بر، روز تو عیدست و شب

روز باد (\*\*) نسخ : لا، م، د، بر ۵- بر، نهال ۶- م، ورق



## مدح رشیدالدین و طواط و جی اب قهیدۀ او

(۱) عالم علم رشید الدین در باغ خرد  
 زینت گوهر آدم بود آنکس گورا  
 عاجزست از طُرف خامۀ فرخنده<sup>۱</sup> او<sup>۲</sup>  
 قاصرست از تحف خاطر رخشنده<sup>۳</sup> او<sup>۴</sup>  
 داد تقدیر ز مقدار فزون اورا قدر  
 بخت فرخنده بمیراث سزا داد اورا<sup>۵</sup>  
 گرچه در گفتن اشعار چنان منفردست  
 آن تبحر<sup>۶</sup> که در انواع علومست اورا  
 گرچه کس نیست ز احرار و سلاطین و ملوک  
 خلعت آنست که او از<sup>۷</sup> سخن خویش همی  
 گر<sup>۸</sup> کند راوی شعرش بسوی سدره گذر  
 ای بزرگی که شود<sup>۹</sup> عاقلۀ عقل چوتو  
 بعتاب اندر گفتی که ندادی ببارم

آن درختیست که همواره هنر<sup>۱</sup> بار دهد  
 ملک العرش چنان لفظ گهربار دهد  
 هر عطایی که همی گنبد دَوّار دهد  
 هر ضیایی که همی کوکب سیّار دهد<sup>۴</sup>  
 گرچه تقدیر همه چیز بمقدار دهد  
 لاجرم بخت سزا را بسزاوار دهد  
 که همه کس بزرگی وی اقرار دهد  
 خاطر خویش نزید که باشعار دهد  
 که مرورا نه همی خلعت بسیار دهد  
 بملوک و بسلاطین و باحرار دهد<sup>۸</sup>  
 جبرئیل اورا بی واسطه بی بار دهد<sup>۱۰</sup>  
 هر کرا ایزد باری دل هشیار دهد  
 بر من<sup>۱۱</sup> این ظنّ نری آخر دل تو بار دهد<sup>۱۳</sup>

(۱) نسخ: س، م، د، بر ۱- د: خرد ۲- م: تو ۳- م: تو  
 ۴- دو بیت اخیر در نسخه د بصورت يك بیت درآمده است ۵- بر: بدوداد بمیراث  
 ایزد؛ د: بمیراث بین داد اورا ۶- بر: تحیر ۷- از نسخه د است.  
 باقی نسخ: اورا ۸- این بیت در نسخه بر نیست ۹- غیر از نسخه د: تا ۱۰- این بیت  
 در «م» بر نیست ۱۱- م: دهد ۱۲- مل، س، بر: بمن ۱۳- بر: نه ترا بار دهد

تا همی دولت بیدار ز خلقان<sup>۱</sup> کس را      که بود در خور آن<sup>۲</sup> ایزد جبار دهد  
 سال و مه ایزد جبار ز توراضی باد  
 تا شب و روز ترا دولت بیدار دهد

## ۲۰

[۶۰۵۰] (†) پیوسته این سرای مدار فتوح باد      همواره این وثاق مکان صبح<sup>۳</sup> باد  
 اطرافش از نکویی و اکنافش از خوشی      چون خوی و خلق<sup>۴</sup> صد راجل بوالفتوح باد  
 در چشم نامداری و در جسم مهتری      از سیرت و کفایت<sup>۵</sup> او نور و روح<sup>۶</sup> باد  
 از عمر نوح باد زیادت بقای او  
 خصمش ز دیده غرقه<sup>۷</sup> طوفان نوح باد

## ۲۱

(۵۵) قرص خورشید طبل باز تو باد      جرم ناهید طرف<sup>۸</sup> ساز تو باد  
 فلک المستقیم همواره      خاضع رای سرفراز تو باد  
 دیده دشمن تو پیوسته      هدف تیر جان گداز تو باد  
 تا نباشد چو باز نسر<sup>۹</sup> بقدر  
 نسر طایر شکار باز تو باد

۱- د : خلق آن کس را      ۲- م : این      (†) نسخ : لا، م، د، بر      ۳- د :  
 فتوح      ۴- م، د : خلق و خلق      ۵- م : سیرت کفایت      ۶- م : نور و روح  
 ۷- لا : غرقه چو طوفان      (††) نسخ : بر، لا، م      ۸- بر : چنگ  
 ۹- م، د : چو نسر باز؛ بر : ... پشه بقدر

## ۲۲

(۶۶) ای امین‌الملوک بخت<sup>۱</sup> ترا  
تا نباشد چو روز<sup>۲</sup> شب<sup>۳</sup> بصفت  
دل بد خواه تو چو پرویزن  
برتن و دیده دشمنان ترا  
جاودان هم‌چنین که هست ترا  
خلعت نو که داد سلطانت  
بر نهاده فلک بتارک باد  
روز خصم تو چون شب شک باد  
بسنان قضا مشبک باد  
رگ چوتیغ و مژه چوناوک باد  
دوست بسیار و دشمن اندک بار<sup>۴</sup>  
بر تو چون رای تو مبارک باد  
مجلس تو که مرکز ظفرست  
قبله<sup>۵</sup> مردمان زیرک باد<sup>۶</sup>

## ۲۳

(۶۶) ای عزیزالملوک خاطر من  
فصحارا زبان شود همه خشک  
سغن تست چون دم عیسی  
گر بقدرست شعر من چو شبه  
که ز تأثیر چشمه خورشید  
ورچه آبست قطره باران  
گاه مدح تو با خطر گردد  
چون سر خامه تو تر گردد  
که از آن مرده جانور گردد  
از قبول تو چون درر گردد  
سنگ خارا<sup>۱</sup> بکوه زر گردد  
چون بدریا رسد گهر گردد

(۶۶) نسخ: د، ج، بر، مل ۱- بر: تخت ۲- ج: بروز ۳- همه نسخ: چوروز و شب ۴- این بیت در نسخه بر نیست ۵- این بیت در «ج» بر نیست ۶- بر: خاره

گرچه تقصیر من بسی<sup>۱</sup> هر روز  
در حقوق تو بیشتر گردد  
پیش تیر عتاب تو ارجو<sup>۲</sup>  
که مرا عفو تو سپر گردد  
تا همی بر سپهر هر سر ماه  
ماه با<sup>۳</sup> هیأت دگر گردد  
باد قدرت چنانک بخت ترا  
ماه نو بر میان کمر گردد<sup>۴</sup>  
تو چو گل تازه باش تا خصمت  
چون بنفشه فکنده سر گردد

## ۲۴

(\*) گر از زمانه شکایت کنم روا باشد  
ور از ستاره تظلم کنم سزا باشد  
از آن قبل که مسیر و مدار<sup>۵</sup> این دو مقیم  
طلایه غم و پیرایه بلا باشد  
ولیکن<sup>۶</sup> این دو چه دانند کردن از بدونیک<sup>۷</sup>  
چو کارها همه در قبضه قضا باشد  
هر آن بلا<sup>۸</sup> که خدای جهان کند تقدیر  
در آن صبور نبودن زما خطا<sup>۹</sup> باشد  
ز قدرت ملك العرش يك<sup>۱۰</sup> نشان اینست  
که کارها بخلاف مراد ما باشد

## ۲۵

(\*) بینی آن صورت سپید و سیاه<sup>۱۱</sup> که ز عقلست وصف آن مرموز<sup>۱۲</sup>

- 
- ۱- د: همی ۲- بر: دارم چشم ۳- لا: بر ۴- این بیت در نسخه لا، مل نیست  
(\*) نسخ: د، لا، م، بر ۵- د، م: مدار و مسیر ۶- بر: ولیک ۷- د:  
از پی آنک؛ م، کرد از بدونیک ۸- لا: قضا ۹- د، خطا زما ۱۰- کلمه  
«يك» در «لا» نیست (\*\*) نسخ: بر، ج، م، لا، ۱۱- لا، بر: سیاه و سپید  
۱۲- بر: مرموز؛ د: مفروز

صفت روز و شب درو ز آنست  
 که چو گردون بهیات آمد کوز  
 کوز همچون عجز و نتواند  
 بی عصا ایستاد<sup>۱</sup> همچو عجز  
 زوست حال<sup>۲</sup> مسافران نیکو  
 چون آخندنگ از پرو کمان از توز  
 دافع نم بود بگناه شتا  
 مانع تف بود بوقت تموز  
 گر فرستد بمن اثیرالدین  
 آنچه گفتم صفات آن بر موز<sup>۳</sup>  
 جز بر رسوم درد سر ندهم  
 نایبش<sup>۴</sup> را باختیار هنوز

## ۲۶

(※) جبلی آتش هوس<sup>۵</sup> مفروز  
 بی سلاح از زمانه کینه متوز  
 دامن از نفع و ضرر او درکش  
 دیده از خیر و شر او بر دوز  
 گاه بادور او چو عود بساز  
 گاه در جور او چو عود بسوز<sup>۶</sup>  
 مکن<sup>۷</sup> اسرار خویش با هر کس  
 آشکارا چو خاک<sup>۸</sup> در نوروز<sup>۹</sup>  
 نیست بی غم درین زمانه نشاط<sup>۱۰</sup>  
 نیست بی شب درین جهان یک روز<sup>۱۱</sup>

صبر کن تا رساندت به مراد

بخت بیدار و دولت پیروز<sup>۱۲</sup>

- 
- ۱- غیر از «د»: ایستاده ۲- لا، بر: جان ۳- لا: چو ۴- ج، د، مرموز؛  
 م: مفروز ۵- بر: خادمش (※) نسخ: م، س، لا، ج، د، بر ۶- لا، بر،  
 هوا ۷- س، لا، بر: این بیت را ندارند ۸- م، مگو ۹- لا، بر: باد  
 ۱۰- لا: نیروز ۱۱- بر: زمان یکتی ۱۲- م، لا: بخت بیدار و دولت پیروز  
 ۱۳- نسخه لا این بیت را ندارد

## ۲۷

(\*) بادت<sup>۱</sup> ملکافرخ و فرخنده و پیروز  
 امروز ترا این سه<sup>۲</sup> سعادت بهم آمد  
 شاها چو کنون شد برادر تو زمانه  
 که کار موافق بکف راد<sup>۳</sup> همی ساز  
 بر کن سیاست ز بدن جان بداندیش  
 که سینه این را بسم باره همی کوب  
 فتح نه<sup>۴</sup> و تشریف شه و مقدم نوروز  
 از گنبد پیروزه و از دولت پیروز  
 از بخت سرافراز و زاقبال رخ افروز  
 که جان مخالف بدل شاد همی سوز  
 گم کن بشجاعت ز جهان نام بدآموز  
 که دیده آنرا بسر نیزه همی دوز

در زمکه از حوروشان باده همی خواه  
 [۶۱۰۰]  
 در زمکه از بد کنشان کینه همی توز

## ۲۸

(\*) ای بدانش بی نهایت وی بیخشش بی قیاس  
 ای بزرگ بردبار و ای کریم \* حق شناس

گر خیال شیر شادروان تو بیند بخواب  
 شیر بر گردون فسرده زهره گردد از هراس<sup>۱</sup>

صد هزاران شاعر و مداح باید<sup>۲</sup> پیش تو  
 از عجم چون رودکی و از عرب چون بوفراس<sup>۳</sup>

(\*) نسخ : لا، م، د ۱- د؛ بادا ۲- لا، د؛ تو ۳- لا؛ دو ۴- د؛  
 بکه داد (\*\*) نسخ : لا، م، ب، د، بر ۵- م؛ وی کریم بردبار و ای بزرگ؛  
 د، بر : بردبار وی ...؛ بر ۶- م، د؛ شیر نر گردد فسرده زهره او از هراس  
 ۷- م، ب، د؛ زبید ۸- د؛ بونواس

تو بمَداحی مرا ز آزادگی<sup>۱</sup> بگزیده‌ای  
ورنه استحقاق آنم نیست از روی قیاس

چون<sup>۲</sup> دلم را کرده‌ای فارغ بحسن اصطناع  
از شراب و از<sup>۳</sup> طعام و از<sup>۴</sup> ستور و از<sup>۵</sup> لباس

زیبید از تو گر مرا سازی سرایی در هری<sup>۴</sup>  
تا شوم دایم من از انعام تو همچون خُناس<sup>۵</sup>

تا نباشد گل بنرمی و بخوبی<sup>۶</sup> همچو خار  
تا نباشد همچو دیبای گرانمایه پلاس

باد رسمت جامهٔ اسلام و ملت را طراز  
باد رایت خانهٔ اقبال و دولت را اساس

## ۲۹

(\*) ای در دل ملوک و سلاطین چون نام خویش  
گسترده‌ای بمشرق و مغرب در از کرم  
هستی مچـاور فلک و بوستان و کوه  
بر آسمان ز کبر کند فخر هر زمین  
آزاده سیرتی و بانهام کرده‌ای  
وی روزگار داده بدست زمام خویش  
همچون شمع چشمهٔ خورشید نام خویش  
از رای پاک و خلق خوش و حلم را م<sup>۴</sup> خویش  
کانرا دهد کمیت تو تشریف گام خویش<sup>۸</sup>  
آزادگان روی زمین را غلام خویش

- 
- ۱- م، بر: از رودکی      ۲- د: خون      ۳- د، بر: وز      ۴- غیر از د: هرات  
۵- ب، د، م: حساس      ۶- م، ب: بخوبی و بنرمی      (\*\*) نسخ: لا، م، د، بر  
۷- غیر از د: رای      ۸- این دو بیت در «بر» لا نیست

گوید همیشه مدح تو چون حمد زوالجلال پیوسته هر فرشته بی در مقام خویش  
تا کام عاشقان نبود جز وصال دوست  
دایم همی گذار<sup>۱</sup> جهانرا بکام خویش

## ۳۰

(\*) ای ضیاء دین و مجد ملک<sup>۲</sup> و مختار ملوک  
ای قدر<sup>۳</sup> کرده بخدمت<sup>۴</sup> دست پِشت<sup>۵</sup> زیر کش

هشت چیز نادره داری که از آثار آن<sup>۶</sup>  
زخم تو بر کعبتین دولست امروز شش  
اصل پاک و نام نیک و طبع راد و قول راست  
خط نغز و لفظ عذب و روی خوب و خوی خوش

هشت صنعت<sup>۷</sup> کن چو داد ایزد ترا این هشت چیز  
تا نهد بر خط مهرت سر سپهر کینه کش  
سرفراز و رخ فروز و بزم ساز و خصم سوز  
نام جوی و کام ران و بدره بخش و باره چش<sup>۸</sup>

تا شود از باد آبان<sup>۹</sup> باغ پردینار<sup>۱۰</sup> زرد  
تا شود از ابر نیسان راغ پردیبای<sup>۱۱</sup> و ش

۱- د : گذار

(\*) نسخ : لا، م، د، بر، ج ۲- ج : ضیاء الدین و مجد

الملك

۳- د، م، بر، فلك ۴- ج : حکومت ۵- بر : پیشش

۶- م : که تأثیر آن

۷- لا، خصلت

۸- م، کش

۹- ج : مامان

۱۰- لا، بر : دیبای

۱۱- م : دیبای رش ؛ لا، بر : دیبای خوش



بخت بر نای تو باد از خرّمی ناهید وصف  
رای والای تو باد از روشنی خورشید وش

چار چیزت یک زمان<sup>۱</sup> خالی مباد از چار چیز  
تا نباشد از بخارا کرخ وز<sup>۲</sup> بغداد کش

گوشت از الحان چنگ و بزمت از ساقی شنگ<sup>۳</sup>  
صدرت از اعیان دهر و قصرت از خوبان کش

### ۳۱

وی کشیده بر بساط آسمان جاهت بساط	(*) ای دل آزادگان از دولت تو پر نشاط
بر حسود تو جهان تنگست چون سمّ الغیاط	از وجود تو هری خوبست چون دار السلام
اندر آن وقتی که بود از باده طبعت پر <sup>۴</sup> نشاط	التماسی کردم از تو بر نیاوردی مرا
خود درین معنی نکردم با تو هر گز انبساط	آمد این نادر ز تو خاصه چو دانستی که من
در مراعات حقوق دوستان احتیاط <sup>۵</sup>	وین عتاب از بهر آن کردم که تا به زین کنی <sup>۶</sup>
دوستان را کرد نتوان جز با نعم ارتباط <sup>۷</sup>	که تران را کرد نتوان جز با کرام اصطناع
مکن دراد <sup>۸</sup> اندر قیامت پایم آسان از <sup>۹</sup> صراط	از <sup>۱۰</sup> صراط مهر <sup>۱۱</sup> تو با این همه گریب گذرم

تا سوی مغرب کشد هر شب علامت آفتاب

باد پیش تو کشیده لشکر دولت سباط<sup>۱۲</sup>

- 
- ۱- ج: یک نفس      ۲- ج: بر: و از      ۳- لا: بر: بزمت از الوان چین؛ م:  
بزمت از الوان خوب؛ ج: الوان خیر      (\*): نسخ، لا: م، د: بر      ۴- بر: طبعت را  
۵- م: زین به کنی      ۶- از مصراع اول دو بیت اخیر و مصراع دوم بیت دوم در لا: بر یک  
بیت ساخته شده است. در هر چهار نسخه: در مراعات و حقوق دوستان را احتیاط      ۷- بر: از بساط  
۸- د: بر      ۹- بر: قهر      ۱۰- م: مگنرد      ۱۱- د: بر      ۱۲- بر: بساط

## ۳۲

(\*) ای هوا خواه تو قضا و قدر  
 دین یزدان چو تو<sup>۱</sup> نیافت رئیس  
 ملک را رای تست حبل متین  
 باز چون خواجه خلعتم فرمود  
 ای چو فصل<sup>۲</sup> ربیع خلق تو خوش  
 تا مرا<sup>۳</sup> سعی تو ذخیره بود  
 من بنزدیک او درین معنی  
 تا ملک را بود مزاج لطیف

وی<sup>۱</sup> ثنا گوی تو شریف و وضع  
 ملک سلطان چو تو<sup>۲</sup> ندید بدیع  
 خلق را جاه تست حصن<sup>۳</sup> منیع  
 بتقاضا ندادمت تصدیع<sup>۴</sup>  
 وی<sup>۵</sup> بهمت فزون ز فضل<sup>۶</sup> ربیع  
 چو<sup>۷</sup> برات مرا کند توقیع  
 محترم تر ندارم از تو شفیع  
 تا فلک را بود محل رفیع

ملکت باد روز و شب داعی

فلکت باد سال و ماه مطیع

## ۳۳

(\*\*) آسمان بود روز و شب غمناک  
 ز<sup>۱</sup> حسد لاجرم چو فرصت یافت

از<sup>۲</sup> مسیر کمیت تو حاشاک  
 کرد ویرا نهفته اندر خاک

- (\*) نسخ : لا، م، د، ج، بر ۱- م، د، بر : ای ۲- لا : چتو  
 ۳- بر : حسن ۴- از مصراع اول دو بیت اخیر و مصراع دوم بیت ذیل در «م»  
 ساخته شده : ملک را رای تست حبل متین بتقاضا ندادمت تصدیع؛  
 بیت اخیر در نسخه ج نیست ۵- لا : فضل ۶- م : ای ۷- م : فصل  
 ۸- م : نام اصلی تو ؛ تا ترا سعی تو ۹- م : چون (\*) نسخ : س، لا، م، د، بر  
 ۱۰- لا، بر : چون ۱۱- د، بر : از

ز آنک او با تو سرکشی کردی  
که هر آنکو مطیع تو نبود  
تند و بی باک<sup>۲</sup> بود<sup>۳</sup>، کشتندش  
گر نباشد بهیمه‌ی نشود<sup>۴</sup>  
تا که روح الامین بجای بود  
تا بود در زمین مقام سمک  
بخلایق نمود ایزد پاک  
کنم اورا برین<sup>۱</sup> مثال هلاک  
چرخ تند و زمانه<sup>۵</sup> بی باک<sup>۶</sup>  
ز آن دل دوستان تو غمناک  
اهرمن بسار<sup>۷</sup> در نشیب<sup>۸</sup> مغاک  
تا بود بر سما قرار سماک<sup>۹</sup>

حضرت باد کعبه احرار  
[۶۱۵۰]  
خدمت باد پیشه افلاک

## ۳۴

(\*) ای دوستی و مدحت تو مذهب و راهم  
از عمر بجز خدمت تو نیست مرادم  
هرچند گنه کارم<sup>۱۱</sup> نزد تو ز تقصیر  
از بس که تو فرمودی در حق من اکرام  
وی کهتری و خدمت<sup>۱۰</sup> تو حرمت و جاهم<sup>۱۲</sup>  
وز دهر بجز حضرت تو نیست پناهم  
از فضل تو زیند که نهی عذر گناهم  
تا<sup>۱۳</sup> ۱۲ جاه تو از خاک رسانید بپاهم<sup>۱۴</sup>

نی هست<sup>۱۵</sup> بیانم که بدان شکر تو گویم

نی هست<sup>۱۶</sup> تو انم که بدان عذر تو خواهم

- 
- ۱-۴ بدین ۲- لا، م: ناپاک؛ د، بر: ناپاک ۳- لا، بر: بودو ۴- لا، م:  
ناپاک؛ د، ناپاک؛ بر: چرخ نبود زمانه ناپاک ۵- بر: گر نباشد همی بشود  
۶- بر: تاکه ۷- لا، نشیبو ۸- این بیت فقط از نسخه م است  
(\*) نسخ: د، لا، بر ۹- لا: مدحت ۱۰- بر: حرف و وفاهم ۱۱- بر:  
لا، گنه دارم ۱۲- بر: پا ۱۳- بر: بسارید مجاهم ۱۴- بر: اینست

## ۳۵

(\*) خوبتر زین<sup>۱</sup> سرای در عالم  
چشم گردد ز حسن آن<sup>۲</sup> روشن  
دیده فردوس جاودانه عیان  
بر صنایع چو آسمان بلند  
مطلع اختران شده چو فلک  
صورتی بر مثال آن نقّاش  
در زمانه بنیکویست مثل<sup>۳</sup>  
تا بود خاک و باد و آتش و آب

کس نپرداخت از بنی آدم  
طبع گردد ز نقش آن<sup>۲</sup> خرم  
هر کسی کاندر آن نهاد قدم<sup>۳</sup>  
پر بدایع چو بوستان ارم  
مجمع زایران شده چو حرم  
نتواند نگاشتن بقلم  
چون ستاره بروشنیست علم  
باد رنگ و شتاب و باتف و نم

صاحب این بنا همه ساله

باد در حفظ ایزد عالم<sup>۴</sup>

## ۳۶

(\*\*) ایافزوده بها از تو نام هم نامت<sup>۱</sup>  
مدام مایده بر توست در پیشم  
اساس مدحت تو روز و شب همی سازم  
توی که کرد قبول تو حلقه در گوشم  
مقیم غاشیه مهر تست بر دوشم  
لباس خدمت تو سال و مه همی پوشم

(\*) نسخ : د، س، م، مل ۱- مل : اینچنین خوش ۲- م : او ۳- این بیت در نسخه بر نیست ۴- س، مل : بنیکویی مثلست ۵- دو بیت اخیر در لا، م مغشوش است و در نسخه بر نیز از مصراع دوم بیت اول و مصراع اول بیت دوم یک بیت ساخته شده است (\*\*\*) نسخ : لا، م، بر، مل، د ۶- مل، م : دین هم نامت

ز خاک بای تو هر ذره بی که<sup>۱</sup> آن کمتر  
 بصد طویله دُر یتیم نفروشم  
 همی بیاد تو نوشم شراب دوشینه  
 اگر چه بردل تو همچو غم فراموشم  
 ولیکن از کرم مانده ام خجل<sup>۲</sup> که چرا  
 همی بیاد تو من جز شراب<sup>۳</sup> نوشم

همیشه تا که زبان آلت سخن باشد

زبان زشکر<sup>۴</sup> تو هر گز مباد خاموشم<sup>۵</sup>

## ۳۷

(\*) ای اصدرتی که در مدح تو هر دم  
 هزاران نکته منظوم رانم<sup>۶</sup>  
 بشرق<sup>۷</sup> و غرب مدوحی چو تو<sup>۸</sup> نیست  
 بمداحیت من موسوم از آتم<sup>۹</sup>  
 سزد گر خسروان خوانند مدح  
 چو من مدح چو تو<sup>۱۰</sup> مخدوم خوانم  
 اگر چه من تقاضا بر بزرگان<sup>۱۱</sup>  
 همیشه پیشه مندوم دانم

چو خاموشی کنم زین بیش ترسم

که از تشریف تو محروم مانم

## ۳۸

(\*\*) نازش و نالش است پیشه من  
 آلت این و آن همی سازم  
 که ز جور زمان همی نالم  
 که بفخر زمان همی نازم<sup>۱۱</sup>

۱- د : کز ۲- لا : عجب ۳- باشد : م ، شراب تو نوشم ؛ لا ، مل ؛ د : ننوشم  
 ۴- م : زبان شکر ۵- مل ؛ م : خاموشم (\*\*) نسخ : لا ، د ؛ ج ، م ۶- لا :  
 دانم ۷- ج : ز شرق ۸- لا : چو ۹- ج : موسوم زمانم  
 ۱۰- م ، ج ، د : تقاضای بزرگان (\*\*) نسخ : لا ، د ؛ م ، بر ۱۱- د :

زمانه می نازم

خواجہ بی کز نشاط صحبت او      فرق بر آسمان همی یازم  
در هوا و وفا و اخلاصش      دین و دنیا و جان همی بازم<sup>۱</sup>  
تا مرا عقل پیراوست مشیر<sup>۲</sup>  
اسب بخت جوان همی تازم

## ۳۹

(\*) خدایگانا گفتم ترا مدیح بسی      که تا بفر تو از مدح دیگران برهم  
چو در ثنای تو گفتم قصید های چو در<sup>۳</sup>      چرا بچشم<sup>۴</sup> تو من خوار تر ز خاک رهم  
اگر چو شعر من آرد کسی دگر ° یک بیت  
یقین بدانک من اورا صلت چنین<sup>۵</sup> ندهم

## ۴۰

(\*\*) ای خسروی کدوالت اگر خانه بی شود      جز رای فرخ تو نباشد اساس آن  
نفسی که خدمت تو بود کار او مقیم      هر گز ز کار باز نماند حواس آن  
یک زده گرز خشم تو بر<sup>۶</sup> بیشه او فتد      گردد فسرده زهره شیراز هراس آن  
چندان بمن رسید مبرت ز تو که کس<sup>۸</sup>      جز آفریدگار نداند قیاس آن  
گر چند<sup>۹</sup> شکر آن نتوانم<sup>۱۰</sup> همی گزارد<sup>۱۱</sup>      دارم<sup>۱۲</sup> همی چنانک تو انم سپاس آن

۱- بیت اخیر در نسخه لا نیست  
۲- بر : پیروست مسیر  
۳- م : چو زر  
۴- د : لا : پیش  
۵- د : کسی مرا ؛  
۶- م : چنان صلت ؛ ج : چنین صلت  
۷- م : لا : در  
۸- ج : م : من  
۹- د : هر چند  
۱۰- م : لا : نتواند  
۱۱- م : گذارد  
۱۲- د : دانم  
(\*) نسخ : لا  
(\*\*) نسخ : لا، ج  
د، م : مل  
لا : نتواند

کرداری از شراب مسلم مرا کنون  
باشم بجان و دیده و دل حق شناس آن<sup>۱</sup>  
و ربایدت که می خورم اندر میان سوگ  
آنکه خورم که بر کشی از من لباس آن

## ۴۱

(†) ایا نامداری که باصولت تو  
ندارد زمانه گیه خشم نیرو  
نباشد برادی چو طبع<sup>۲</sup> تو دریا  
نباشد بیاکی چو لفظ<sup>۳</sup> تو لؤلؤ  
چو نردم فرستاده بودی ترنجی<sup>۴</sup>  
که از بوی آن شد تنعم مرا خو  
چو خلق تو مشکین چو لفظ<sup>۵</sup> تو زیبا  
چو روی تو خرم چو رای<sup>۶</sup> تو نیکو

چرا تحفه کردی مرا بار دیگر  
ترنجی مصحف که تا بفگنی<sup>۷</sup> زو؟

## ۴۲

(††) ای یافته زرای تو دولت جمال نو  
هر روز ذوالجلال دهادت جلال نو<sup>۸</sup>  
خوشزی که داد خواه در لحظه بعد ازین<sup>۹</sup>  
دست زمانه خصم ترا گوشمال نو  
ای صاحبی که گیرد هر روز بامداد  
از طلعت تو چشمه خورشید فال نو  
هر ساعتی بر اوج فلک مشتری کند  
با طالع خجسته تو اتصال نو<sup>۱۰</sup>

- 
- ۱- این بیت در نسخه م نیست  
۲- م؛ طبع  
۳- م؛ طبع  
۴- مل؛ برنجی  
۵- مل؛ د؛ خلق  
۶- مل؛ چو  
۷- بر؛ که مر بفگنی  
۸- این بیت در نسخه م نیست  
۹- مل؛ برنجی  
۱۰- مل؛ چو  
۱۱- مل؛ برنجی  
۱۲- مل؛ د؛ خلق  
۱۳- مل؛ چو  
۱۴- مل؛ برنجی  
۱۵- مل؛ د؛ خلق  
۱۶- مل؛ چو  
۱۷- مل؛ برنجی  
۱۸- مل؛ د؛ خلق  
۱۹- مل؛ چو  
۲۰- مل؛ برنجی  
۲۱- مل؛ د؛ خلق  
۲۲- مل؛ چو  
۲۳- مل؛ برنجی  
۲۴- مل؛ د؛ خلق  
۲۵- مل؛ چو  
۲۶- مل؛ برنجی  
۲۷- مل؛ د؛ خلق  
۲۸- مل؛ چو  
۲۹- مل؛ برنجی  
۳۰- مل؛ د؛ خلق  
۳۱- مل؛ چو  
۳۲- مل؛ برنجی  
۳۳- مل؛ د؛ خلق  
۳۴- مل؛ چو  
۳۵- مل؛ برنجی  
۳۶- مل؛ د؛ خلق  
۳۷- مل؛ چو  
۳۸- مل؛ برنجی  
۳۹- مل؛ د؛ خلق  
۴۰- مل؛ چو  
۴۱- مل؛ برنجی  
۴۲- مل؛ د؛ خلق  
۴۳- مل؛ چو  
۴۴- مل؛ برنجی  
۴۵- مل؛ د؛ خلق  
۴۶- مل؛ چو  
۴۷- مل؛ برنجی  
۴۸- مل؛ د؛ خلق  
۴۹- مل؛ چو  
۵۰- مل؛ برنجی  
۵۱- مل؛ د؛ خلق  
۵۲- مل؛ چو  
۵۳- مل؛ برنجی  
۵۴- مل؛ د؛ خلق  
۵۵- مل؛ چو  
۵۶- مل؛ برنجی  
۵۷- مل؛ د؛ خلق  
۵۸- مل؛ چو  
۵۹- مل؛ برنجی  
۶۰- مل؛ د؛ خلق  
۶۱- مل؛ چو  
۶۲- مل؛ برنجی  
۶۳- مل؛ د؛ خلق  
۶۴- مل؛ چو  
۶۵- مل؛ برنجی  
۶۶- مل؛ د؛ خلق  
۶۷- مل؛ چو  
۶۸- مل؛ برنجی  
۶۹- مل؛ د؛ خلق  
۷۰- مل؛ چو  
۷۱- مل؛ برنجی  
۷۲- مل؛ د؛ خلق  
۷۳- مل؛ چو  
۷۴- مل؛ برنجی  
۷۵- مل؛ د؛ خلق  
۷۶- مل؛ چو  
۷۷- مل؛ برنجی  
۷۸- مل؛ د؛ خلق  
۷۹- مل؛ چو  
۸۰- مل؛ برنجی  
۸۱- مل؛ د؛ خلق  
۸۲- مل؛ چو  
۸۳- مل؛ برنجی  
۸۴- مل؛ د؛ خلق  
۸۵- مل؛ چو  
۸۶- مل؛ برنجی  
۸۷- مل؛ د؛ خلق  
۸۸- مل؛ چو  
۸۹- مل؛ برنجی  
۹۰- مل؛ د؛ خلق  
۹۱- مل؛ چو  
۹۲- مل؛ برنجی  
۹۳- مل؛ د؛ خلق  
۹۴- مل؛ چو  
۹۵- مل؛ برنجی  
۹۶- مل؛ د؛ خلق  
۹۷- مل؛ چو  
۹۸- مل؛ برنجی  
۹۹- مل؛ د؛ خلق  
۱۰۰- مل؛ چو

پاینده باد بر تو چو نام تو مهتری  
فرخنده باد بر تو چو بخت<sup>۱</sup> تو سال نو<sup>۲</sup>

## ۴۳

(☆) ای واسطه عقد مروت کرم تو  
چون نام تو کرد دست پر آزد دل احرار<sup>۳</sup>  
باشند ز جودت<sup>۴</sup> همه ساله بشکایت  
چون کعبه شرف یافت هری بر همه دنیا<sup>۵</sup>  
وی عاقله اهل کفایت قلم تو  
آوازه و اندازه<sup>۶</sup> فضل و کرم تو  
چون دشمن و بدخواه<sup>۷</sup> تو ز روردم تو  
از فرّ قدوم تو و فخر قدم<sup>۸</sup> تو

تا خدمت مخلوق بود اصل ندامت

بادند بزرگان زمانه خدم تو

## ۴۴

(☆☆) ای جهان سخره ارادت تو  
گرچه مدّاح مخلصت جَبَلِی  
شکرو منت<sup>۱۱</sup> خدای را که شنید  
آسمان بنده سیادت<sup>۱۲</sup> تو  
کرد<sup>۱۳</sup> تقصیر در عیادت تو  
خبر صحت و سعادت تو

یا فلک را بود مدار مباد

عادت او بجز عبادت تو

---

۱- م: چو خورشید  
۲- این قصیده در نسخه «تو» دارد  
۳- بر: اثر در دل احرار  
۴- م: آوازه اندازه؛  
۵- لا: بحدود  
۶- م: دشمن بدخواه  
۷- لا: م؛  
۸- بر: کرم  
۹- م: افادت  
۱۰- بر: کرده  
۱۱- ج: شکر منت  
۱۲- م: د، بر  
۱۳- م: د، بر  
از همه دنیا؛ بر: بر همه گیتی  
مل: ج  
۹- م: افادت  
۱۰- بر: کرده  
۱۱- ج: شکر منت



## ۴۵

(\*) ایا کرده نثار از گنج اقبال      سادت گنبد پیروزه بر<sup>۱</sup> تو  
 چو دیدار تو بر<sup>۲</sup> احرار عالم  
 مبارک باد ماه روزه بر تو

## ۴۶

(\*\*\*\*) ایا پیش تخت تو بخت ایستاده      زمانه ز اقبال داد تو داده<sup>۳</sup>  
 میان بر<sup>۴</sup> هوای تو احرار بسته      زبان در ثنای تو شاهان گشاده  
 بحکم تو افلاک دوران سپرده      بامر تو ایام کردن نهاده<sup>۵</sup>  
 قرین تو هرگز زمانه ندیده      نظیر تو هرگز ز مادر نزاده  
 ز عدل تو پیوسته اندر بیابان      بود شیر نر مونس گور ماده  
 الا تا مدر نیست چون زر پخته      الا تا حجر نیست چون سیم ساده  
 مبادا تهی گوشت از لحن مطرب  
 مبادا جدا دستت از جام باده

## ۴۷

(\*\*\*\*\*) ایا سپهر ز اقبال داد تو داده      زمانه جز بمراد تو گام ننهاده

- 
- (\*) نسخ : لا ، د ، ج ، م ، مل      ۱- مل : از  
 (\*\*) نسخ : م ، لا ، د ، بر      ۳- بر : اقبال تو داد داده  
 ۵- این بیت در «د» نیست      (\*\*\*\*\*) نسخ : م ، د  
 ۲- لا : چو بردیدار تو  
 ۴- م ، لا ، بر : در

هر آنچ باید از اسباب دولت و حرمت  
 ترا لقب فلک الدین و بر فلک خورشید  
 تو آن کسی که با وج فلک رسیدستند<sup>۱</sup>  
 ایا بلند محلی که چون گهر گردد  
 درین سرای همی کن بفرخی عشرت  
 میند خاطر در<sup>۲</sup> بندگان بی معنی  
 همیشه تا که با جماع خاصه و عامه  
 خدای عزوجل در ازل بتو داده  
 زبان بمدحت مدّاح وار بگشاده  
 زفر دولت تو صد هزار افتاده<sup>۳</sup>  
 اگر بچشم رضا بنگری بیبجاده  
 درین وثاق<sup>۴</sup> همی خور بخرمی باده  
 که بنده اند ترا صد هزار آزاده  
 چوشیر نرنکند چنگ روبه ماده

چنانک هست مراد تو روزگار گذار

که روزگار ترا بنده بیست<sup>۵</sup> آماده

## ۴۸

بنایی نزهت آنرا آسمانه  
 رواق و ساحت و ایوان و خانه  
 تمائیل بدیعش بی کرانه  
 سپهرش کاخ و مهرش آستانه  
 نهاده نسر طایر آشیانه<sup>۱</sup>  
 گشاده چون دل صدر یکانه  
 (۶) سرایی دولت آنرا آستانه  
 چو چرخ و کعبه و خلد و بهارش<sup>۲</sup>  
 تصاویر ملیحش بی نهایت  
 ز فخر و مرتبت زبید که باشد  
 بر ایوانش، مه و سال<sup>۳</sup> از بلندی  
 خجسته چون بی فخر خراسان

۱- م: کشیدستند ۲- م: آزاده ۳- م: وفاق ۴- م: بر ۵- م: د:

بنده ایست (۶) نسخ: س، م، لا، د، بر، مل ۶- بر، چو چرخ کلبه و خلد بهارست

۷- م: همه سال ۸- این بیت در «د» نیست

ایتر دین یزدان جهاندار<sup>۱</sup>      امین ملک سلطان زمانه<sup>۲</sup>  
 محلّش<sup>۳</sup> چرخ دولت را ستاره      ضمیرش عقد<sup>۴</sup> حکمت را میانه  
 تریا گشته در بزمش پیاله      عطار د گفته در مدحش<sup>۵</sup> ترانه  
 بکامش باد گیتی تا قیامت  
 غلامش باد گردون جاودانه

## ۴۹

(\*) شعرت ای طالعی رسید بمن      در هری ز آن فتاد<sup>۶</sup> آوازه  
 خط و معنی و لفظ و نظم ترا      بلطافت ندیدم اندازه  
 شد بدان چشم<sup>۷</sup> و جان و طبع و دل  
 روشن و شاد و خرم و تازه

## ۵۰

(\*\*) اشعار صابر بن سماعیل ملک را      چون چرخ پرستاره زاهر کند همی  
 هست او بزم شعر و زبان<sup>۸</sup> خویش      هر دم هزار معجزه ظاهر کند همی  
 طبعش بگاه نظم چومانی بگاه نقش      فعل بدیع و صنعت باهر کند همی

- 
- ۱- بر: جهانان      ۲- لا: ایترالدین یزدان جهاندار ...  
 م: ایترالدین که یزدان جهاندار  
 س: ایتر دین یزدان را جهاندار  
 ۳- م: بیشش      ۴- م: عقل  
 بر، مل، م      ۵- لا: بزمش      ۶- م: عقلت  
 ۷- بر: شعر؛ مل، م: جسم      ۸- م: بیان  
 لا، د، م

تلقینش<sup>۱</sup> هر کرا از خلائق بلیدتر<sup>۲</sup>  
 ای آنک مرعیوب جهان را خصال تو  
 کین تو آنچ دست نبی کرد با قمر  
 آفاق<sup>۳</sup> را چنانک طبایع جبال را  
 نظام فعل و کاتب ماهر کند همی  
 چون عنصر شریف تو آطاهر کند همی<sup>۴</sup>  
 با جان دشمنان مجاهر کند همی  
 طبع تو بر فنون جواهر کند همی  
 ایام چون بنفشه و نرگس عدوت را  
 با پشت کوز و دیده ساهر کند همی

## ۵۱

[۶۲۵۰] (††) ای بزرگی که سابق الخیری  
 بیراعت چو عمرو بن عاصی  
 با نکو خواه راد چون ابری  
 زند نیچی<sup>۱</sup> و کاغذست مرا  
 وی کریمی که صادق الوعدی  
 بشجاعت چو عمرو بن معدی  
 با بد اندیش تند چون رعدی  
 هر دو نیکو کحالکم بعدی  
 لیکن آنرا دو آفتست که نیست  
 نامشان بوسحاقی و سعدی

## ۵۲

(††) ایا ذات شریف کان اقبال  
 ایا طبع لطیف گنج رادی  
 کنم تا زنده ام آزادی تو  
 گر آزادم کنی از رنج شادی

۱- د: تلقینت ۲- بر: تلقینش از خلائق گیتی بلندتر ۳- د: شریف ۴- این بیت در نسخه لا نیست ۵- لا، آفات (†) نسخ، لا، د، م، بر ۶- بر: رندیچی؛ م، لا، رندیچی (††) نسخ، لا، د

## ۵۳

(۵۳) ای شده رایت تو آیت پیروزی  
 خدمت و طاعت تو هست خلاق را  
 کار ناصح بکف راد همی سازی  
 گر ترا باید؟ وقتی که کمان گیری  
 از ثری تا بشیا همه خون گردد  
 حاتم ورستم اگر زنده شو ندا کنون  
 آنچه چیزست ز مردی و جوان مردی

باد طبع تو همیشه ز طرب تازه

تا شود تازه جهان از نیم<sup>۷</sup> نوروزی

## ۵۴

(۵۴) بفرخی و بسرسبزی و پیروزی  
 جمال دین محمد محمد یحیی  
 ایا مبارک شاهی که بر علامت تو  
 گهی که بزم کنی کار دوستان سازی

نشست بار خدای جهان بنوروزی  
 که هست مایه اقبال و اصل بهروز  
 خدای عزوجل وقف کرد پیروزی<sup>۸</sup>  
 گهی که رزم کتی جان دشمنان سوزی

(۵۳) نسخ: لا، م، د، بر ۱- م، سرمایه  
 بدخواهان ۴- این بیت در «لا» نیست  
 د، بر: ترا آن ۷- بر: نسیم  
 ۸- این بیت در نسخه بر نیست

۲- بر: آید ۳- بر:  
 ۵- لا، بر: در هر دو تو ۶- لا،  
 (۵۴) نسخ: لا، س، م، د، بر: مل

همیشه بر تراز آنست مهر سلطان را

که از مخالف اوسال و ماه کین توزی

که جلال<sup>۱</sup> چو جمشید<sup>۱</sup> گردن افرازیکه جمال<sup>۲</sup> چو خورشید عالم افروزی

## ۵۵

﴿﴾ تبارك الله ازین صفت سلیمانی

ز خرّمیست چو دارالسلام بی همتا

قمر بداغ کلف گشت مبتلا از بس °

زیادتست ز ذات العمداد در معنی

شگفت نیست اگر هست<sup>۸</sup> نادره کآید<sup>۹</sup>همیشه باد نشسته درین<sup>۱۰</sup> همایون قصرکه کس نکرد چنان<sup>۴</sup> در همه مسلمانی

ز فرخیتست چو بیت الحرام بی ثانی

که پیش آن<sup>۶</sup> زمین بر نهاد پیشانیاز آن قبل که نخواهد شدن چنان<sup>۷</sup> فانی

بنا هر آینه در خورد همت بانی

بشاد کامی و سرسبزی و تن آسانی

امیر مخلص دین نصر حاتم<sup>۱۱</sup> کوهست<sup>۱۲</sup>بدانچ<sup>۱۳</sup> دارد از اسباب حرمت ارزانی

## ۵۶

﴿﴾ این فرخجسته بقعت<sup>۴</sup> و آراسته سرایباغیست دلفروز<sup>۱۰</sup> و بهشتیست جان فزای

۱- بر : که از جلال ۲- م : خورشید ۳- لا : کمال ؛ بر : که از کمال

﴿﴾ نسخ : د، لا، م، س، بر، مل ۴- م : جهان ۵- بر : پس از این

۶- لا : بر : او ۷- مل : چنو ۸- س : گروهست ؛ مل : که گروهست

۹- بر : کآمد ۱۰- بر : دران ۱۱- لا : خانی ۱۲- مل : کوراست

۱۳- بر : بلاغ ﴿﴾ نسخ : د، لا، م، س ۱۴- د، م : بقعه ؛ بر : این

۱۵- دلفریب بقعه خجسته و

از خرمی چو طبع حریفان هم نفس      وز نیکوی چو روی ظریفان دلربای  
چون خضر زندگانی جاوید<sup>۱</sup> یافت آنک<sup>۲</sup>      در صحن او نه‌باد ز بهر نظاره پای  
هستند متفق همه عالم که هیچکس      زین گونه جایگاه ندیدست هیچ جای  
چون روی و رای<sup>۳</sup> صاحب کانیست دلفروز      چون خلق و خلق مجلس عالیست دلگشای  
مودود احمد آنک<sup>۴</sup> چنو<sup>۵</sup> نیست در جهان      میر بزرگ نعمت<sup>۶</sup> و صدر بلند<sup>۷</sup> رای

همواره باد خاضع فرمان<sup>۸</sup> او فلک

پیوسته باد حافظ اقبال او خدای

## ۵۷

﴿﴾ تاحشر نیارند چو مختص<sup>۸</sup> جلالی<sup>۹</sup>      گردون بهمانی و زمانه بهعالی  
میری که چو دستش نبود ابر بهاری      حری که چو طبعش<sup>۱۰</sup> نبور باد شمالی  
شد سوخته از هیبت او جان معادی<sup>۱۱</sup>      شد ساخته از همت او کار موالی  
ای بار خدایی که گه رزم و گه بزم<sup>۱۲</sup>      چون آتش سوزنده و چون آب زلالی  
گر گرددم<sup>۱۳</sup> از سعی همایون تو حاصل      تشریف که فرمود مرا مجلس عالی  
هر گز نشود تا بزم طبع و روانم<sup>۱۴</sup>      از مدحت توفار غوازشکر<sup>۱۵</sup> تو خالی

تا نیست ثری گاه تعالی چو ثریا

باد از تو خشنود خدای متعالی

- ۱- س، بسیار      ۲- مل: بسیار یافت زانک      ۳- د، مل: چون رای و روی  
۴- س، مل: چو او؛ بر: چو تو      ۵- م: همت      ۶- لاء، بر: بزرگ      ۷- م، ایوان  
﴿﴾ نسخ: د، لاء، س، م، بر، مل      ۸- م: بیارید چو مختص؛ بر: چو تو مختص      ۹- م، بر،  
حلالی      ۱۰- لاء: دستش      ۱۱- س، مل: اعادی      ۱۲- س، م، گه بزم و گه رزم  
۱۳- بر: کرده‌ام      ۱۴- بر: طبع روان      ۱۵- بر: مدح

**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean



سید

**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

(۲۲) ایا ساقی المدام مرا باده ده مدام<sup>۱</sup>  
زنم يك نفس يكام که کس را<sup>۲</sup> ز خاص و عام

شرف بخشم از وصال برون آرم از خیال  
چه نازی بزللف و خال برون کن ز سر خیال

الا ای نگار یار مرا منتظر مدار  
که از غصه<sup>۳</sup> خمار برفتم بآزار

چو خواهی همی نشست تو با عاشقان مست  
زدنیای دون پرست بیک ره بشوی دست

شراب مفانه نوش سماع حزین نیوش  
خطای کسی که هوش نداد رده می پیوش<sup>۴</sup>

سمن بوی<sup>۵</sup> لاله فام که تا من درین مقام  
درین منزل ای غلام امید قرار نیست

که از هجرت احتمال برون شد ز اعتدال  
که سرمایه جمال چو گل پایدار نیست

که مُردَم در انتظار می لاله گون ییار  
که در دوز روزگار به از باده یار نیست<sup>۶</sup>

زمین وار باش پست مکن خلق را شکست  
بخاصه هر آنچه هست درو پایدار نیست

بقرای<sup>۷</sup> زین فروش چو<sup>۸</sup> غمران<sup>۹</sup> مدار گوش [۰۰]  
در آزار آن<sup>۱۰</sup> مکوش<sup>۱۱</sup> که او هوشیار نیست

- 
- (۲۲) نسخ: لا، بر، ده، بن، م، ج  
۳- د، م، کسی را؛ ب: گیتی را  
۵- بن: در ۶- م: بفرمان  
۹- لا: نیوش ۱۰- م، ب: او  
۱- لا، بر، بن، ب: تمام ۲- بر، م: بوی و  
۴- دو بند اخیر در نسخه د، بر، م، بن، ب نیست  
۷- بر: چه ۸- ب: حاسد؛ باقی نسخ: غمران  
۱۱- بر: بکوش

طرب کن ز حدفزون<sup>۱</sup> قدم نه ز خود برون  
مسلم بزی کنون ز بند چرا و چون  
مکن دل ز آرزو<sup>۲</sup> خون کزین چرخ نیلگون  
کسی را ز حرو<sup>۳</sup> دون بجان زینهار نیست  
مکن از گذشته یادهمی خور بطبع<sup>۴</sup> شاد  
می ارغوان نژاد<sup>۵</sup> شبانگاه و بامداد  
ستان از زمانه داد که چندین<sup>۶</sup> زمان<sup>۷</sup> بداد  
چوتو و چومن بیاد که آنرا شمار نیست  
بشادی همی گذار شب و روز روزگار  
همی کش کریم وار ز آزاد و بنده بار  
از ایام زینهار بنیکی طمع مدار  
بمی<sup>۸</sup> غم همی گسار گرت غمگسار نیست<sup>۹</sup>

## ۲

(\*) المستغاثای ساربان چون کار من آمد بجان  
تعجیل کم کن يك زمان کز رفتن آن داستان  
نور دل و شمع روان ماه کش و سرو روان

از من جدا شدنا گهان بر من جهان شد چون جرس

ای چون فلک بامن بکین بی مهر و شرم و رحم<sup>۱۰</sup> و دین<sup>۱۱</sup>  
آزار من کرده گزین آخر مکن بامن<sup>۱۲</sup> چنین

- 
- ۱- ب: برون  
۲- د، م، ب: مکن دل از آن چو؛ بر: دل مکن پراز  
۳- ب: خرد؛ بن: خز  
۴- بر: ز طبع  
۵- ب، د، م: نهاد  
۶- لا: چندان  
۷- بر، م، بن: چندان زمانه؛ ب: بستان از زمانه داد شبانگاه و داد  
۸- بعد از این بیت باقی تسمیط از نسخه ب افتاده است  
۹- بر، همی  
۱۰- این بند  
۱۱- در نسخه بر مفشوش است (\*) نسخ: لا، م، د، بن، ب، ج  
۱۲- بن، م، ب: رحم  
۱- ب: برون  
۲- د، م، ب: مکن دل از آن چو؛ بر: دل مکن پراز  
۳- ب: خرد؛ بن: خز  
۴- بر: ز طبع  
۵- ب، د، م: نهاد  
۶- لا: چندان  
۷- بر، م، بن: چندان زمانه؛ ب: بستان از زمانه داد شبانگاه و داد  
۸- بعد از این بیت باقی تسمیط از نسخه ب افتاده است  
۹- بر، همی  
۱۰- این بند  
۱۱- در نسخه بر مفشوش است (\*) نسخ: لا، م، د، بن، ب، ج  
۱۲- بن، م، ب: رحم

حالم بعشق اندر بین تا مر ترا گردد یقین

کاندر همه روی زمین غمگین ترا ز من نیست کس

آرام جان من مبر عیشم مکن زیر و زیر  
در زاری کارم نگر چون داری از حال<sup>۱</sup> خبر  
رحمی بکن ز آن<sup>۲</sup> بیشتر کآید جهان بر من بسر

بگذار تا در رهگذر اورا<sup>۳</sup> ببینم<sup>۴</sup> يك نفس

دارم ز هجر آن صنم چون چشم او بختی دژم  
چون چنگ او پستی بغم اندوه بیش آرام کم  
دل پرتف و رخ پر زخم پالوده صبر افزوده غم

دردست این چندین ستم یارب مرا فریاد رس

چون بست محمل بر هیون و ز شهر شد ناگاه برون<sup>۵</sup>  
من پیش او از حد فزون خوانا به راندم از جفون<sup>۶</sup>  
گفتم که آن دلبر کنون چون بسته بیند ره ز خون

ترسش آید در درون باشد که گردد<sup>۷</sup> باز پس

تا ز آن نکار بی وفا گشتم بنا کامی جدا  
گشتند جان<sup>۸</sup> و دل مرا این خسته تیر قضا  
آن بسته دام بلا، مانده اسیر و مبتلا

که با رخ زرد از عنا<sup>۹</sup> که بادم سرد از هوس

- 
- |                             |                        |              |              |
|-----------------------------|------------------------|--------------|--------------|
| ۱- م : جانم                 | ۲- لا : زین            | ۳- د : وی را | ۴- م : بوینم |
| ۵- ب : وز شهر ناگاه شد برون | ۶- م : عیون ؛ ب : جنون | ۷- ب : آید   |              |
| ۸- بن : حال                 | ۹- ب : هوا             |              |              |

هست از غم آن ماه من معشوقه دلخواه من  
 شوریده سال و ماه من بر مه رسیده آه من<sup>۱</sup>  
 بر خون رُخ چون کاه من شیدا دل گمراه من<sup>۲</sup>

وز دیده ماوا گاه من ماننده رود ارس

۳

مدح صفی الدین حسن

(\*) یا صاحبی ایش الخبر<sup>۳</sup> ز آن سرو قد سیم بر  
 کز عشق او گشتم سمر تشنه لب و خسته جگر  
 بر کننده جان افکنده سر با کام خشک و چشم تر

کرده زغم زیر وزیر دنیا و دین و جان و تن

آمد بچشم هر نفس عالم ز عشقش چون قفس<sup>۴</sup>  
 بی او مرا فریاد رس شبها خیال اوست بس  
 تا چند باشم چون جرس بی او و روشن از هوس

هر گز مباد احوال کس در عشق چون احوال من

تا من بروم فتون شدم آگه نه ای تا چون شدم  
 بادیده پر خون شدم با قامتی چون نون شدم<sup>۵</sup>

(\*) نسخ :

۴- س، لا،

۲- م؛ ب : بر مه رسیده آه من

۳- بر : ابن الجذر ؛ مل : ابن الخبر

۵- لا، بن، بر : سر گشته چون مجنون شدم

۱- م : بر رخ ز خون چون کاه من

لا، مل، م، بر، ن، س، ب، ج

م : جرس

بامحنت ذوالنون شدم وز دست خود بیرون شدم

سرگشته چون مجنون شدم<sup>۱</sup> گرد جهان بی خویشتن

دارم ز بس نیرنگ او<sup>۲</sup> دل چون دهان تنگ او<sup>۳</sup>

آه از دل چون سنگ او<sup>۴</sup> و ز ناز و خشم<sup>۵</sup> و جنگ او<sup>۶</sup>

تا کی چو زیر<sup>۷</sup> چنگ او<sup>۸</sup> زاری کنم در چنگ او<sup>۹</sup>

وز عارض گلرنگ او<sup>۱۰</sup> چون گل دریده پیرهن

ای کاش<sup>۱۱</sup> بودی آگهی او را ز احوال رهی

کز صبر دارم دل تهی در عشق او از گمراهی<sup>۱۲</sup>

وز غم بامید بهی رخ کرده همرنگ<sup>۱۳</sup> بهی

فریاد از آن سروسهی بیداد از آن ماه ختن

در وصل و هجرش عیش و غم در جان و چشم<sup>۱۴</sup> تف و نم

در لعل و جزعش نوش و سم در روی و پشتم چین و خم

هرگز ندیدی در عجم نه نیز خواهی دید هم<sup>۱۵</sup>

چون او بچالاکی صنم چون من بغمناکی شمن

۱- لا، بن، بر : باقامت چون نون شدم بامحنت ذوالنون شدم وز دست خود بیرون شدم

۲- بر : تو ۳- س، مل : خشم و ناز ۴- بن، بر : زذیر ۵- بن :

کاج ۶- س : وز عشق او در گمراهی ۷- بر : رخ کرده ام رنگ ۸- لا :

جسم ۹- م، س، مل : نه دید خواهی نیز هم

بی یباد اودم نشمرم جز راه مهرش نسپرم  
 بی او بمه در ننگرم تا عاشق آن دلبرم  
 از بس که رنج و غم خورم چاکست جامه در برم

خاکست دایم بر سرم پیش صفی الدین حسن

آن مهتر عالی محل رایش چو شمس اندر حمل  
 در حلم<sup>۱</sup> احف<sup>۲</sup> را<sup>۳</sup> مثل در جود حاتم را بدل  
 در مهر او پیدا امل در کین او پنهان اجل

گردون ز جاهش<sup>۴</sup> مبتدل دریا ز جودش محتج

خورشیدرای<sup>۵</sup> آبرید خوانده ملو کش<sup>۶</sup> معتمد  
 احسان او افزون زعد اقبال او بیرون زحد  
 خلقتش مکارم را مدد طبعش فضایل<sup>۷</sup> را رصد

بحراز نوالش<sup>۸</sup> با<sup>۹</sup> حسد چرخ از جلالش<sup>۱۰</sup> با<sup>۱۱</sup> حزن

والانژاد ازدو طرف صافی بدل کافی بکف<sup>۱۲</sup>  
 تاج گهر فخر سلف لفظش<sup>۱۳</sup> گهر طبعش صدف  
 گنج سخا کان لطف عین کرم اصل شرف

رایش معالی را کنف ذاتش معانی<sup>۱۴</sup> را وطن

- 
- ۱- س، مل : علم  
 ۲- بر، بن : چون آصف ؛ لا، س : چون احف ؛ مل : آصف را  
 ۳- بر لا : بجاهش  
 ۴- مل ، بر ، رای و  
 ۵- لا ، بر، بن : بزرگش  
 ۶- بر : معاضل  
 ۷- بر، در  
 ۸- لا : جزع از نوالش  
 ۹- لا، بر، در  
 ۱۰- بر : صافی دل و کافی تلف  
 ۱۱- بن، بر، مل، س : لطفش  
 ۱۲- لا : رایش  
 ۱۳- معانی را کنف ذاتش معالی



بارای چون جبل المتین باوهم چون علم الیقین  
با خلق همچون یاسمین با لفظ چون در ثمین  
صدری که کرد اورا گزین آن<sup>۱</sup> میرمیران قطب دین

از<sup>۲</sup> جمع احرار زمین وز کَل اعیان زمن

ازرای دانش پرورش وز طبع رامش گسترش  
فرزانگان فرمانبرش آزادگان خدمتگرش  
کردون بطاعت چاکرش گیتی بر غبت که ترش

دایم بخدمت بردرش پیر وجوان ومرد وزن

چون فرش نزهت<sup>۳</sup> گسترده تاجان بشادی پرورد  
بر بام او گر بگذرد زهره ز چرخ و بنگرد  
در مجلسی کومی خورد خون در رگ<sup>۴</sup> او بفسرد

بس کز<sup>۵</sup> حسد غیرت برد برود ساز و چنگ زن

ای خلق مدحت خوان تو شا کر همه ز احسان تو  
ایام در فرمان تو اجرام در پیمان تو  
شاید فلك ایوان تو باید قمر دربان تو

از<sup>۶</sup> دست زر<sup>۷</sup> افشان تو چون قطره بی بحر عدن

۴- مل، س، م

۳- س، مل : بزمت

۲- بر : در

۱- س : از

۷- مل، بر، در

۶- بر : در

۵- س، م : کش

دل ؛ لا : تن

خورشید نسل آدمی آمید خلق عالمی  
مختار شاه اعظمی در سعی و دولت<sup>۱</sup> چون جمی  
وز جام کرده خانمی موسی کف و عیسی دمی

[۳۵۰] بدر زمان صدر زمی دین را از آفت<sup>۲</sup> چون مجن

کردست سیم و زر نهان از دست<sup>۳</sup> جودت آسمان  
در کام کوه و ناف کان بندد بر غبت بر میان  
دولت کمر همچون کمان دایم بخد مت پیش آن

کو در مدیحت یک زمان چون تیر بگشاید<sup>۴</sup> دهن

تاج سران کشوری صدر مهان<sup>۵</sup> لشکری  
درج کرم را گوهری<sup>۶</sup> برج هم را اختری  
چرخ سخا را مشتری اهل سخن را مشتری

وقفست بر تو مهتری از کردگار ذوالمنن<sup>۷</sup>

ای داده تشریف و عطایی<sup>۸</sup> خدمت و مدحت مرا  
از تو همین<sup>۹</sup> باشد سزا تا در جهان یابم بقا  
در حق تو گویم دعا در صدر تو خوانم ثنا

در مهر تو جویم وفا در مدح تو رانم<sup>۱۰</sup> سخن

۱- بن، لا، م، بر : سعی دولت ۲- م، دین را پناهی ۳- م، مل، س : از بهر

۴- بر : بگشاده ۵- م، بر : جهان ۶- م : جوهری ۷- بعد ازین بیت

در دو نسخه س، مل نیست ۸- بر : از ؛ بن : در ۹- بر : همی

۱۰- لا، بن، بر : خوانم

تا خاک را باشد سکون زیر سپهر آبگون  
اقبال بادت رهنمون قدر تو هر ساعت فزون  
چاه توز اندازد برون تخت حسودت سرنگون

با او نحوست هم قرون<sup>۱</sup> یا تو سعادت هم قرن

# ۴

مدح یمن الدولة امین الملة حسام الدین علاء الملك ابو المظفر

امیر اسمعیل گیلکی

(\*) ابر نوروزی علم بر گوشه افلاک زد      وز خروش فاخته گل جامه بر تن چاک زد

آب خورده نسترن در<sup>۲</sup> چشم نرگس خاک زد      لاله خیمه بر<sup>۳</sup> جوار نرگس چالاک زد

وز غم عشق وی<sup>۴</sup> آتش در<sup>۵</sup> دل غمناک زد

زین قبل شد دل سیاه آن گشت وار اندر برش

گر ضیا در<sup>۶</sup> آستین یاسمین عنبر نهاد      ابر هم در بادبان<sup>۸</sup> ارغوان<sup>۹</sup> گوهر نهاد

در<sup>۱۰</sup> دهان لاله زاله چون هوا<sup>۱۱</sup> بی مر نهاد      نرگس لاغر ز زر بر کف یکی ساغر نهاد

زاغ چون<sup>۱۲</sup> داغ جدایی بردل عبهر نهاد

با<sup>۱۳</sup> بنفشه در سجود آمد<sup>۱۴</sup> پیش افسرش<sup>۱۵</sup>

۱- لا، م: هم فزون      (\*) نسخ، لا، مل، بر، س، ب، بن، م      ۲- لا، ۱ بر

۳- س، ب، م، مل: در      ۴- مل، س: وز غم اولاله؛ بر: در غم عشق تو      ۵- بن: بر

۶- بر: زین سبب دل شد سیاه      ۷- لا، بن: صبارا؛ بر: صبار      ۸- مل: باردان

۹- بن: باغبان      ۱۰- بن: وز      ۱۱- م: گوهر      ۱۲- بر: هم

۱۳- م، س، مل: تا      ۱۴- س: آید      ۱۵- مل، س: عبهرش؛ بر: بن: عبهرش

فاخته بارودهای ساخته بر<sup>۱</sup> شاخ شد      کام لاله همچو آتش خانه طَبّاخ شد  
از نهیب دی سمن چون در چمن<sup>۲</sup> گستاخ شد      تن ضعیف و عمر کوتاه و جگر سوراخ شد

از عماری گل چو بیرون آمدودر کاخ<sup>۳</sup> شد

کرد بستان بر سمیل هدیه دامن پر زرش

هر شبی بلبل ز هجر<sup>۴</sup> یار بر جوشد همی      ز آرزوی روی گل تار و زبخر و شد همی  
وز خروشیدن جهان بر خلق بفروشد همی      صوت اورا نر گس مخمور بنیوشد همی

بر سماع آن بجام<sup>۵</sup> لاله می نوشد همی

زین<sup>۶</sup> سبب همواره<sup>۸</sup> از مستی گران باشد سرش

لاله دارد و صف ز اغار چه<sup>۹</sup> بصورت دون است      ز آنک اورا ظاهر و باطن چو پرو خون<sup>۱۰</sup> اوست  
هست گلبن چو نریا بوستان گردون است      مستی بلبل ز دیدار رخ میگون<sup>۱۱</sup> اوست

راست پنداری چنار از عاشقی مقتون اوست

دستها یازیده تا گیرد باغوش اندرش

بر نوای عندلیب از پرده بیرون جست گل      وز طرب بی صبر شد چون عاشق سر مست گل  
رغم نر گس را بعشرت در<sup>۱۲</sup> چمن بنشست گل      صد هزاران توبه دیرینه را بشکست گل

آمد از مرجان نهاده ساغری بردست گل

وز سرشک خویش کرده ابر پرمی<sup>۱۳</sup> ساغرش

۱- بر : در      ۲- لا، بن، سمن      ۳- م، ب : نساخ ؛ مل، س : بر شاخ      ۴- لا، بن : بر : بر شاخ

۵- بن : جور      ۶- م، بر : زجام      ۷- مل، س : ز آن

۸- لا، بر : بن : پیوسته      ۹- ب : لاله دارد صورت ز اغار      ۱۰- لا، ب : چه پر خون

بر : چودل پر خون ؛ مل، س : ظاهر و باطن همه پر خون      ۱۱- لا، بر : گلگون ؛ م :

میون      ۱۲- لا : بر      ۱۳- مل، س : وز سرشک خویش کردن کرده ابر ازمی

گاه آن آمد که زاهد قصد قلاشی کند      با عروسان بهاری بار<sup>۱</sup> جمّاشی کند  
بر چمن گل را بدیده ابر فراشی کند      آسمان بر حله<sup>۲</sup> پیروزه<sup>۳</sup> در پاشی کند

بوستان بر حقه بیجاده نقاشی کند

فاخته گردد مدّگیر سرو<sup>۴</sup> گردد منبرش

تا چراغ لاله در<sup>۵</sup> اطراف باغ آمد پدید      دودهایی<sup>۶</sup> کز فروغ آن چراغ آمد پدید  
بر گلوی قمری و رخسار زاغ آمد پدید      گرنه سودای گل او را درد ماغ آمد پدید

از چه بر روی و دل او خون و داغ آمد پدید

وز چه معنی جامها شد پاره بر تن یکسرش

هر کرا در<sup>۷</sup> سر زنج عاشقی سودا بود      یا نشان مفلسی<sup>۸</sup> بر حال او پیدا بود  
یا ز بیداد زمانه طبع او شیدا بود      یا نشسته سال و مه در<sup>۹</sup> گوشه بی تنها بود

یا چون مشتاق وصل دلبر زیبا بود

باده خوردن روز و شب باشد کنون<sup>۱۰</sup> اندر خورش

گردل من بسته<sup>۱۱</sup> آن لعل<sup>۱۲</sup> شیرین نیستی      از رخ چون ماه و اشکم چو<sup>۱۳</sup> پروین نیستی  
ور<sup>۱۴</sup> وفاداری مرا در عشق آیین نیستی      از جفای او دلم پیوسته غمگین نیستی

۱- س، مل، باز      ۲- م: حلقه      ۳- م: فیروزه؛ لا: پیروز؛ بر: پوشیده

۴- م: ابر      ۵- بر، بن، م: بر      ۶- لا، س، ب، مل: روزهایی؛ بر: بن: روزها شد

۷- لا، بن: بر      ۸- م: عاشقی      ۹- بن: بر      ۱۰- م: اکنون بود

۱۱- بر: تشنه      ۱۲- م: ترك      ۱۳- مل، س، ز      ۱۴- مل، م،

ب، بر: بن: در

بر من اندر عشق او<sup>۱</sup> بیداد چندین نیستی

گرسنه بوسه یابمی<sup>۲</sup> ز آن دولب<sup>۳</sup> چون<sup>۴</sup> شکرش

از رخ او خیمه<sup>۵</sup> من آسمانی<sup>۶</sup> دیگرست      وز قد او خرگه<sup>۷</sup> من بوستانی<sup>۸</sup> دیگرست

او بهنگام جفا کردن<sup>۹</sup> جهانی<sup>۱۰</sup> دیگرست      زین<sup>۱۱</sup> قبل هر دم زدن با من بسانی<sup>۱۲</sup> دیگرست

بر رخش هر ساعت از خوبی نشانی<sup>۱۳</sup> دیگرست

هر زمان بر عاشقان زین هست<sup>۱۴</sup> نازی<sup>۱۵</sup> دیگرش

گشت<sup>۱۶</sup> زلف مشکسای شب نمای آن<sup>۱۷</sup> صنم      شیفته نادیده هجرو<sup>۱۸</sup> تافته ناخورده غم

گاه پروین را کمند و گاه نسرین راعلم      سر بریده تن شکسته روی تیره قد<sup>۱۹</sup> بغم

بر گل سوری زده از عنبر سارا رقم

هست گویی نسبت از بدخواه شاه صفدرش

آن زمین دولت و دولت فزوده زو جمال      و آن امین ملت و ملت گرفته<sup>۲۰</sup> زو کمال

آسمان و آفتاب آمد بتأیید و جلال<sup>۲۱</sup>      آسمانی<sup>۲۲</sup> بی نهایت و آفتابی<sup>۲۳</sup> بی زوال

آن خداوندی<sup>۲۴</sup> عدو بندی که باشد ماه و سال

بخت مولا و جهان مأمور و دولت<sup>۲۵</sup> چاکرش

۱- م، بر من از عشق رخس      ۲- مل، بینی      ۳- م، دولت      ۴- بر،

ز آن لعل همچون      ۵- مل، م، آسمان      ۶- مل، س، حجره      ۷- مل، م، بوستان

۸- لا، جفا کاری      ۹- مل، م، جهان      ۱۰- بر، ز آن

۱۱- مل، س، فغان؛ م، بسان      ۱۲- م، مل، نشان      ۱۳- لا، م، ب، بن،

بر، زمینست      ۱۴- مل، م، ناز      ۱۵- بر، گشته      ۱۶- م، زلف

شب نمای مشکسای این؛ مل، مشکسای مه نمای آن      ۱۷- مل، شیفته و مست و

شکسته؛ س، شیفته و مست هجرو      ۱۸- م، تن      ۱۹- س، گزیده

۲۰- بر، جمال      ۲۱- مل، م، آسمان      ۲۲- مل، م، آفتاب      ۲۳- بن؛

خداوند؛ بر، خداوند      ۲۴- مل، س، دنیا

شد حسام دین و از وی دین یزدان نام یافت      شد علای ملک و از وی ملک سلطان کام یافت  
 هر کسی کاندرا پناه جاه<sup>۱</sup> او آرام یافت      دولت جمشید دید<sup>۲</sup> و حشمت<sup>۳</sup> بهرام یافت  
 [۶۴۰۰]      مشتری از روزگار او سعادت وام یافت  
 از برای آن همی خوانند سعد اکبرش

بوالمظفر کافرین او ظفر را مایه گشت      مکرمت طفلیست کآ نرا همت او دایه گشت  
 رای او را آسمان اندر ازل همسایه گشت      ز آن مؤثر فعل و صافی جرم و عالی پایه گشت  
 تا لوای او عروس ملک را بیرایه<sup>۴</sup> گشت  
 توتیای چشم دولت شد غبار<sup>۵</sup> لشکرش

میر اسمعیل خورشید تبار گیلکی      خسروی کوراست حزم<sup>۶</sup> ثابت<sup>۷</sup> و عزم<sup>۸</sup> زکی  
 مایه و پیرایه<sup>۹</sup> فرزاندگی و زیرکی      هست بر درگاه او دولت همیشه متکی  
 در فصاحت و ائلی و در سماحت<sup>۱۰</sup> بر مکی  
 گرد بدندی<sup>۱۱</sup> زنده گشتندی غلام و چاکرش

دهر لاف از فرآن شاه فریدون و شزند      بخت او بر کعبتین کامکاری ششزند  
 در میان معرکه چون بانگ برابرشزند      حمله<sup>۱۲</sup> او در<sup>۱۳</sup> دل سیارگان آتشزند  
 گر بلارک<sup>۱۴</sup> بر سر گردون گردنکشزند  
 ارغوان سیماشود رخسار چون نیلوفرش

ناوک ویرا<sup>۱۵</sup> همه ساله هدف باشد قمر      ز آن همیشه بارخانی بر<sup>۱۶</sup> کلف باشد قمر

- |                |                |                        |             |
|----------------|----------------|------------------------|-------------|
| ۱- بن : امن    | ۲- س، مل : دین | ۳- س : حسب             | ۴- م : حزم  |
| ۵- بن : همسایه | ۶- لا : سپاه   | ۷- بن : حزم ؛ بر : عزم | ۸- مل :     |
| ثبت ؛ س : مثبت | ۹- بر : حزم    | ۱۰- بر : سخاوت         | ۱۱- ب، لا : |
| بدیدی          | ۱۲- لا : بر    | ۱۳- مل، س : او را      | ۱۴- ب، چون  |

روز و شب ز آن از تغییر بر<sup>۱</sup> اسف باشد قمر تا بزمش گاه جام و گاه دف باشد قمر  
خواست تا فرمان ده<sup>۲</sup> اهل شرف باشد قمر  
ز آن بلون كلك او باشد نه<sup>۳</sup> اد و<sup>۴</sup> گوهرش

دو ز کین پنهان کند از بیم آن شاه دلیر مهره درد نبال مار و زهره در چنگال شیر  
از عطادادن نگر در دطبع او يك لحظه<sup>۵</sup> سیر و ز سخا چیزی نیاید<sup>۶</sup> بر کفش جز خامه<sup>۷</sup> دیر  
آورد سیارگان را در صف هیجا<sup>۸</sup> بزیر<sup>۹</sup>

از سپهر آبگون پیکان آتش پیکرش

كلك و تیغ او مکن و مرکز<sup>۱۰</sup> امید و بیم این چو برهان مسیح و آن چو نعبان کلیم  
زخم این ریزد مدام و نوک<sup>۱۱</sup> آن یزد مقیم لعل بر صحرای نیل و مشک بر میدان سیم

زین مخالف در عذاب و ز آن موافق در نعیم

گشته چرخ از لطف این و عنف<sup>۱۲</sup> آن فرمان برش

قامت از خمیدگی چو گان اندر دارد فلک بر سر از اکلیل تاج بر گهر دارد فلک  
بر میان همواره از جوزا کمر دارد فلک از مه نو گرد کردن طوق زر دارد فلک  
در بر<sup>۱۳</sup> از خورشید تابنده سپر دارد فلک

پیش تخت و مو کب و ایوان و صدر و محضرش<sup>۱۴</sup>

چون نماند<sup>۱۵</sup> سر کشان در مصاف از کینه صبر در قفس باشد ز قهر و در حرس باشد ز جبر<sup>۱۶</sup>  
بر هوا پرنده باز و در<sup>۱۷</sup> زمین غرنده ببر تیغ برق و تیر زاله کوس رعد و گرد ابر

- ۱- مل: در نفیر و در ۲- بر: تابنده بر ۳- لا: نهاده ۴- س، مل: یکذره  
۵- مل، س، بر: نماند ۶- م: جام ۷- مل، س، نظیر  
۸- مل، س: حیات و مرگ را ۹- لا: زخم ۱۰- ب: عفو ۱۱- م: بر سر  
۱۲- م، لا، بن، بر، س: خنجرش؛ در نسخه ب این مصراع چنین است: هر کجا باشد دعای  
روح باشد مجربش ۱۳- مل، س، م، بن، ب: نماید ۱۴- بر: زجر ۱۵- ب: بر



بگسلند<sup>۱</sup> بال عقاب و بشکند<sup>۲</sup> ناب<sup>۳</sup> هز بر

بر علمها ز آفت شمشیر نصرت گسترش<sup>۴</sup>

ای ردای<sup>۵</sup> مدح تو پیوسته بردوش ملک<sup>۶</sup> وی ندای فتح تو همواره در<sup>۷</sup> گوش فلک

عز تو نامستعار و جاه تو نامشترک نفس تو خالی ز عیب و رای تو صافی ز شک

تیر تو گویی زمین<sup>۸</sup> را دوخت بر پشت سمک

ز آن<sup>۹</sup> قبل<sup>۱۰</sup> قدرت ندارد بر تحرك جوهرش<sup>۱۱</sup>

چون کشف در سنگ خارا شد<sup>۱۲</sup> پلنگ از تیغ تو چون صدف در قعر دریا شد<sup>۱۳</sup> نهنگ از تیغ تو

اختران را نیست بر گردون درنگ از تیغ تو چون شود بران<sup>۱۴</sup> صواعق روز جنگ از تیغ تو

چرخ پیروزه شود<sup>۱۵</sup> بیجاوه رنگ از تیغ تو

وز نهیب تو گسسته گردد از هم چنبرش<sup>۱۶</sup>

ای شده بار تبت<sup>۱۷</sup> سبع الشداد از تو طیس یافته آرایش ذات العباد از تو طیس

چون مدینه فخر دارد بر بلاد از تو طیس گشت در گیتی چو در دیده سواد از تو طیس

هست با بیت الحرام اندر عداد از تو طیس

ز آن قبل<sup>۱۸</sup> کردند قبله خسروان کشورش<sup>۱۹</sup>

گر چه بود از جور گردون طبع مداحت<sup>۲۰</sup> نوند در ثنائی تو بحیلت نظم کرد این بیت چند

۱- م؛ بر؛ بشکند ۲- مل؛ س؛ بر؛ تاب؛ بن؛ باب ۳- پ؛ پیش تخت

و موکب و ایوان و صد روخچرش ۴- مل؛ س؛ لوای ۵- لا؛ فلک

۶- لا؛ بر ۷- بر؛ سما ۸- مل؛ س؛ زین ۹- م؛ جهة ۱۰- پ؛

بر علمها ز آفت شمشیر نصرت گسترش ۱۱- بر؛ صد ۱۲- بر؛ ویران

۱۳- لا؛ شده ۱۴- پ؛ ز آن قبل قدرت ندارد بر تحرك جوهرش ۱۵- پ؛ زینت

۱۶- مل؛ پ؛ پ؛ صیب ۱۷- پ؛ و ز نهیب تو گسسته گردد از هم چنبرش ۱۸- پ؛

گر ترا این تحفه منظوم او آید<sup>۱</sup> پسند نال<sup>۲</sup> او گردد چو سرو آو زهر او گردد چو فند  
 خدمتی سازد بدیع و مدحتی گوید بلند  
 هر زمان درشکر تو طبع معانی پرورش<sup>۳</sup>  
 اوز شاهان جز بدح توزبان نشکافتست کز همه عالم بامیدت فراغت یافتست  
 گرچه سوی خدمت در گاه تو نشتا فتست<sup>۴</sup> آفتاب فر تو بر فکرت او تافتست  
 وز صنایع در سخن چندان بدایع بافتست<sup>۵</sup>  
 کآب مداحان برفت از خاطر چون آذرش<sup>۶</sup>  
 گر همه ترکیب چون لاله دهانم باشدی و ر چو برگ بید جمله تن زبانم باشدی  
 ورمفاصل سربسر چون نی بنانم باشدی ورمداد از بحرهای بی کرانم باشدی  
 و ر صحیفه از فضای آسمانم باشدی  
 و ر قلمها باشدی در دستم از هفت اخترش<sup>۷</sup>  
 خویشتن را در ثنای<sup>۸</sup> تو مقصر دانمی و ر چه در وصف هنرهای<sup>۹</sup> تو در انشائی  
 در بیان محمد تهایی تو عاجز مانمی و ر مدیح تو نوشتن شمه بی نتوانمی  
 و ر همه عمر از فصول<sup>۱۰</sup> آفرینت خوانمی  
 یک ورق نتوانمی خواند از هزاران دفترش<sup>۱۱</sup>

- 
- ۱- م، س، مل : گردد ۲- س، ب : نام ؛ م، خال ۳- لا : زهر  
 ۴- ب : ز آن قبل کردند قبله خسروان کشورش ۵- س، مل : بشتافته است  
 ۶- درهمه نسخ : یافتست ۷- مل : و ز نظم همچون گوهرش ؛ ب : هر زمان درشکر  
 ۸- ب : کآب مداحان برفت از خاطر چون آذرش ۹- لا :  
 مدیح ۱۰- بر : تنهایی ۱۱- م : از فضول و ؛ بن : از فضولی ؛ بر :  
 ارفضول ۱۲- ب : و ر قلمها باشدی در دستم از هفت اخترش ؛ بر : یک ورق نتوانمی  
 از صد هزاران دفترش

ای شه عادل بقای عمر تو جاوید باد      خنجر تو ملک را<sup>۱</sup> چون خانم جمیشد باد  
مجلس تو آسمان و مطربت ناهید باد      ساغر<sup>۲</sup> تو مشتری و ساقیت<sup>۳</sup> خورشید باد

سایه درگاه تو سرمایه امید آباد

و آنک خدمتکار تو<sup>۴</sup> باشد فلک خدمتگرش<sup>۵</sup>

تا ز خاک آید درنگ و تا ز باد آید شتاب      تا بود در آب<sup>۶</sup> صفوت تا بود در نار تاب

باد خصمت را کباب و تیره و خشک و خراب      دل ز نار و سر ز خاک و لب ز باد<sup>۷</sup> و چشم از آب [۶۴۵۰]

و آنک در عالم نخواهد این دعا را مستجاب

هر کجا باشد دعای نوح بادا همبرش<sup>۸</sup>



(۶۶) شد چو بهشت برین روی زمین از بهار      دست صبا جلوه کرد روی گل کامکار

ابر کند هر زمان اشک زریده نثار      تا دهن گل شود پر گهر شاهوار

کرد ز سبزه خضاب کرد ز لاله نگار

باغ بزنگار چهر کوه بشنگرف تن

چون زریاحین باغ باد نماید طرف      ابر کشد بر هوا از سپه زنگ صف

باد بهاری کند با گل سوری لطف      ناله مرغان رسد بر فلک از هر طرف

زاله شود چون گهر لاله شود چون صدف

باغ شود چون صنم باده شود چون شمن<sup>۹</sup>

۱- س، مل، خنجر تو ملک ترا      ۲- م : ساقی      ۳- لا : ساغر      ۴- لا : او

۵- ب : یک ورق نتوانی خواند از هزاران اخترش      ۶- بن : نار      ۷- مل، س،

بن، ب : دل ز نار و لب ز باد و سر ز خاک      ۸- ب : و آنکه خدمتکار تو باشد فلک

خدمتگرش      (۶۶) این مسمط ناتمام تنهادر نسخه «م» است و در سایر نسخ دیده نشد

۹- در اصل : شمن

ز آمدن نوبهار باغ چو بتخانه شد      گشت رخ گل چو شمع باد چو پروانه شد  
پیشه بلبل کنون گفتن افسانه شد      نوبت گلشن رسید رونق کاشانه شد

گر زغم هجر یار فاخته دیوانه شد

گل زچه بر تن همی پاره کند پیرهن

فاخته گویی بکشت زاغ سیه را بباغ      ز آنکه همه باغ شد پرائر خون زاغ  
بر دل لاله نهاد گل زغم عشق داغ      گاه سماع می است گاه نشاط و فراغ

شد چو فروزان سهیل گشت چو رخشان چراغ

گونه مل در قدح چهره گل در چمن

گل چو نمود از نقاب رخ چو عروسان بناز      کرد چنار از طمع دست بعدا دراز

تا بیر خویشتن آورد اورا فرراز      چون اثر او بدید بلبل نعمت نواز<sup>۱</sup>

طاقت<sup>۲</sup> غیرت نداشت جست زده احتراز

وز بر گل با خروش رفت بسوی دمن

صنعت ابر بهار ریختن گوهرست      پیشه باد صبا بیختن عنبرست

هست چمن بز مگاه فاخته خنیا گریست      قطره باران می است چهره گل ساگریست

دل شد گان را کنون خوردن می در خورست

خاصه کسی را که او شیفته باشد چومن

ای همه ساله دلت بسته خوبان کش      که ز نشاط بهار طبع تو گشتست خوش

روی ز خانه بتاب رخت سوی باغ کش      جز گل حمیری مجوی جز مل سوری مکش

که قدح می ستان ز آن صنم<sup>۳</sup> حوروش

که غزل تر شنو ز آن پسر چنگ زن

خوش بود از بامداد خوردن می‌بی در رنگ      ما همه برخاسته <sup>۱</sup> جام گرفته بچنگ  
 کرده بلورین قدح پر می‌یا قوت رنگ      خورده دمام بطبع باده روشن چورنگ  
 هوش یکی سوی جام گوش یکی سوی چنگ  
 قصه ما مزدمان گفته بهر انجمن  
 هر که گزیند چوما صحبت آزادگان      جایکه او بود در صف دلدادگان  
 در ره ما بسپرد بر تن افتادگان (?)      با همه عالم بود ساخته چون سادگان  
 قبله کند روز و شب روی پرزادگان  
 داغ ملامت نهد بر جگر خویشان



**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

تراشید

**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

**Help to keep this book fresh and clean**



۱

وز بادۀ کبر بود مستی ما را  
تا برهاند زخود پرستی ما را<sup>۱</sup>

(\*) چون بود دماغ برزهستی ما را  
عشق تو در آورد بیستی ما را

۲

با خصم تو همواره مصافیست مرا  
کز صحبت تو بدست لافیست مرا

در کوی تو پیوسته طوافیست مرا  
بازیدن عشق تو گزافیست مرا

۳

و اندوه فراق مالشی داد مرا  
جز نرگس و سیب و نار فریاد مرا

اکنون که ز تو جدایی افتاد مرا  
بی چشم و زنگندان و لب تو نرسد

۴

از خاك دریافت آمدی سایه ما  
آگه شده ای مگر ز سرمایه ما؛

آنگه که تهی نبود پیرایه ما  
امروز که نیست نزد تو پایه ما

۵

و ز خرمن وصل خوشه یی<sup>۲</sup> نیست مرا  
کمتر جایی ز گوشه یی نیست مرا؛

در منزل صبر توشه یی<sup>۲</sup> نیست مرا  
گریگریزم ز صحبت ناجنسان

(\*) ترانهایی که اینجا چاپ شده از نسخ ذیل فراهم آمده است : لا، مل، م، بر، د، ب، بن،  
ازین نسخ وجه مرجع انتخاب شده و اختلاف نسخه ها را اگر بسیار صریح و در همان حال  
صحیح بوده در ذیل صحایف نموده ام

۱- لا : برهاند زخویشن پرستی ما را

۲- لا : گوشه یی

۳- لا : توشه یی

۶

وز غایت خرمی شوم مست و خراب  
زین طبع چو آتش و سخنهای چو آب

روزی که بدست بر نهم جام شراب  
صد معجزه پیدا کنم اندر هر باب

۷

تا دیده من دید خیال تو بخواب  
آن معدن آتشت و این منبع آب

تا کرد دلم بسوی مهر تو شتاب  
از آرزوی تو ای بلب شکر نساب

۸

وز درد دلم چو نقطه پر گارست  
و آن بسته بند عشق نا هموارست

از رنج تنم چو نیمه دینارست  
این خسته تیر چرخ بد کردارست

۹

قُرایی ما در ره عشقت نه نکوست  
قُرایی ما فدای قلّاشی اوست

ای آنکِ ترا همیشه قلّاشی خوست  
اکنون که خرابات همی دارد دوست

۱۰

چون چشم تو گاه غمزه جمّاشی نیست  
و ندر همه عالم چو تو قلّاشی نیست

چون روی تو نقش هیچ نقّاشی نیست  
بر آینه جمال تو تاشی نیست

۱۱

کو صنعت خویش آنچه توان بنمودست  
گویی که کسی بآرزو فرمودست

نقاش رختز طعن‌ها آسودست  
[۶۵۰۰] سر تا پایت چنانک باید بودست

۱۲

هر شب که تو در کنار مایی روزست  
 . . . . فردا منشین<sup>۱</sup>

و آن روز که با تو می‌رود نوروزست  
 در یاب که حاصل حیات امروزست<sup>۱</sup>

۱۳

ای آنک ترا عارض خورشید و شست  
 عیش من<sup>۲</sup> و روزگار من با تو مقیم

زلف تو طلایه سپاه حبشت  
 چون روی تو خرم و چو خوی تو خوشست

۱۴

گویند هوای فصل آزار خوشست  
 ابریشم زیر و ناله زار خوشست

بوی گل و بانگ مرغ گلزار خوشست  
 ای بی‌خبران این همه بایار خوشست

۱۵

جمع فضل را چو تو مخدومی نیست  
 جز ماحد مخلص و ندیم خاصیت

و ز عدل تو در زمانه مظلومی نیست  
 در عالم از احسان<sup>۳</sup> تو محرومی نیست

۱۶

ای آنک نظیر نیست در ایسات  
 آواز خوش دلکش خوب انجامت<sup>۴</sup>

دل‌های عزیزان همه صید دامت  
 شد همچو دعای پسر هم نامت

۱۷

آن ماه کزوست چشم من با خون جفت

صد راه بتیر غم دلم افزون سفت

۱- این ترانه از نسخه «بن» و بهمین هیأتست که نقل شده  
 ۲- د : انعام  
 ۳- د : عشق انجامت  
 ۴- لا : عشق توو

با این همه بایدم همی اکنون گفت

کی رفت و کی آمد و چه خورد و چون خفت

۱۸

هر عهد که با من آن بت دلبر بست  
جانی دارم کنون و آنرا پیوست

همچون سر زلف خویش آنرا بشکست  
در جستن او نهاده ام بر کف دست

۱۹

آن بت که جفا جوی تراز گردونست  
ترسانم ازو ز آنک<sup>۱</sup> چو دنیا دونست

از رفتن او دیده من پر خونست  
تا با که و درچه و کجا و چونست

۲۰

آن دل که همه غمش نصیب افتادست  
این قصه من سخت عجیب افتادست

در دام لطافت حبیب افتادست  
دردم ز عنایت طیب افتادست

۲۱

دیدار تو از می طرب انگیز ترست  
چشم تو ز روزگار خونریز ترست

طبع تو ز آتش بجفا تیز ترست  
خال تو ز شعر من دلاویز ترست

۲۲

دیدار تو راحت دل مفلس ماست  
گر چند جمال تونه در مجلس ماست

رخساره و چشم تو گل و نرگس ماست  
آخر نه خیال روی تو مونس ماست

۲۳

نرگس ز چمن بار رحیل اندر بست

وز رفتن او پشت بنفشه بشکست

شد باغ چو بزم مزدم باده پرست

باران می ولاله نساغر و بلبل مست

۲۴

ناچسار را ز وصلت آزادی‌هاست  
در بنیته من آتش تیمار مزن

بر من چو زمانه از تو بیدادی‌هاست  
کین سینه من خزینه شادی‌هاست

۲۵

برهان محبت نفس سرور منست  
میدان وفا دل جوانمرد منست

عنوان نیاز چهره زرد منست  
درمان دل سوختگان درو منست

۲۶

از چرخ نصیب من گزند افتادست  
بخت من از آن چنین نژند افتادست

در گردن دانشم کمند افتادست  
کین پایه همتم بلند افتادست

۲۷

گر رزم کنی چو توعدو بندی نیست  
از خلق ترا بخلق ماندنی نیست

ور بزم کنی چو تو خردمندی نیست  
بر روی زمین چو تو خداوندی نیست

۲۸

آنی که ترا همه صفات احسانست  
ز آن کرده گناهی که دلم ترسانست

با عفو تو طاعت و گنه یکسانست  
گر عفو کنی بنزد تو آسانست

۲۹

ای درغم خود گرفته صدرا هم دست

پس کرده بیای نجور ناگاهم پست

چون کرد شراب هجرت ای ماهم پست

جان در طلب تو بر میان خواهم بست

۳۰

دیدار گشادهٔ سِنیدت پیوست  
آخر نفس دلشده‌یی از تو نجست

چون زلف سیاه تو همی دلها بست  
کآنرا چودل من و چو پشتم نشکست<sup>۱</sup>

۳۱

خوی تو نکو هیده و روی تو نکوست  
ز آن چون دنیا ترا ببدعه‌ی خوست<sup>۲</sup>

تو دنیایی وین صفت عادت اوست<sup>۲</sup>  
ناچار ترا داشت همی باید دُوست<sup>۳</sup>

۳۲

از بس که دلم بر آن صنم رشك برد  
دیده نگشایم چو بمن برگردد

وز بس که غمش خُون دل من بخورد  
از غیرت آنك دیده در وی نگرد

۳۳

گر چند همی نیابم از وصل تو داد  
لیکن نتوانم ای بت حور نژاد

جان و دل و دیده را توانم بتوداد  
اندر دل تو دوستی و مهر نهاد

۱- لا: آخر نفسی دلشده‌یی از تو بیخست

با آنکه چود و زلف تو پشتم نشکست

مصراع اول در نسخه «د» هم مانند نسخه «لا» است لیکن هم وجه متن و هم حاشیه قانع کننده نیست

۲- لا: چون دنیات این دو صفت عادت خوست

۳- د: ز آن چون دنیا کُرت چه بدعه‌ی

خوست ۴- در نسخه بن یک قطعهٔ دوبیتی (نه رباعی) هست که اینجا من باب رعایت امانت

چاپ می‌کنیم لیکن گویا از ناسخ باشد زیرا در آخر نسخه آمده است. آن دو بیت اینست:

بدین وسیله دبیران کنند از من یاد

بیادگار نوشتم خطی که ایامی

همیشه در دو جهان نام او بنیکی باد

هر آنکه من نام از ره نیکویی ببرد (کذا)

۳۴

نی بی تو دم عشق کسی یارم زد  
در دامن فریاد رسی یارم زد

نی با تو بخلوت نفسی یارم زد  
نی نیز زدست جور خصمان تودست

۳۵

پس چون که دو چشم باز بردوخته‌اند  
بی‌هوده دل لاله چرا سوخته‌اند

گر بلبیل را محبت آموخته‌اند  
ور بر سر نرگس آتش افروخته‌اند

۳۶

بر کس نهد بار اگر بار کشد  
سالی بامید گل همی خار کشد

آنها که بلای عشق در کار کشد  
در عشق کم از درخت گل نتوان بود

۳۷

خندان نبود گر ستم یار کشد  
گل گرچه عزیزست همی خار کشد

آنها که بلای عشق در کار کشد  
مرد آن باشد کز همه کس بار کشد

[۶۵۰۰]

۳۸

بر کس نهد بار اگر بار کشد<sup>۲</sup>  
سالی بامید گل همی خار کشد<sup>۳</sup>

یار آن باشد که انده یار کشد  
در عشق کم از درخت گل نتوان بود

۳۹

بر آینه صلاح من تاش بود

تا قصه من بعاشقی فاش بود

۱- این ترانه از نسخه «د» است و چنانکه دیده میشود صورت تغییر یافته بی از ترانه شماره ۳۶

است ۲- مل : بر کس نهد اگر چه بسیار کشد ۳- بین این ترانه و ترانه

(۳۶) تنها در مصراع اول اختلاف است

آنکس که اسیر یار قَلاش بود

ناچار چو من در صف اوباش بود

۴۰

ز آن بی تو ببوستان همی باشم شاد

ز آن باد همی دارم از رنج آزاد

کز خرمی و خوشیست ای حور نژاد

چون روی تو بوستان و چون بوی تو باد

۴۱

آن بت که مرا خون دل ازدیده براند

نازک تن او بمحنتِ گَر درماند

گوی که فلک ستاره در ماه نشاند

یا ابر بهار ژاله بر لاله فشاند

۴۲

ای مذهب تو دیانت و راه تو داد

بدبخت ترین خلق بدخواه تو باد

اَرچو که شوم ز جود و ز جاه تو شاد

کاقبال مرا نشان بدر لار تو داد

۴۳

سودای تو چون حرارت من بفزود

دور از تو مرا طیب تسکین فرمود

و آنکه باشارتم لب تو بنمود

یعنی که تسرا نار و شکر دارد سود

۴۴

گر عشق تو چون آتش سوزان گردد

آب چشمم برو چو طوفان گردد

با دیو اگر خصم تو همسان گردد

مهر دل من مَهر سلیمان گردد

۴۵

تا بر سر من خاك بلا بیخته شد

با جان پر آتشم غم آمیخته شد

تا باد جفای تو برانگیخته شد

در کوی تو آب روی من ریخته شد



۴۶

یکباره ز دست خود پرستی بستد  
آخر نه مرا فراغتی داد ز خود

عشق تو مرا ای همه خوبی و خرد  
هر چند که عشقت آتشی در من زد

۴۷

بس جان که ز بار سینه‌ام پر غم شد  
تا يك گهر از عقد جمالت کم شد

بس دیده کز آتش دلم پر نم شد  
بس سوز که در شهر هری ماتم شد

۴۸

ساز همه مطربان مجازی باشد  
پیش تو سماع زهره بازی باشد

تا پیشه تو ترانه سازی باشد  
تا عادت تو چنگ نوازی باشد

۴۹

میلش همه سوی می پرستی باشد  
کآسایش مفلسان ز مستی باشد

آنکس که اسیر تنگدستی باشد  
گر باده خورد ازونه گستی باشد

۵۰

حرفی ز خطت به صد غزل نفروشد  
همچون خط خوبان که ز نخ راپوشد

امروز چو شعر هر که در خط کوشد  
پوشید خط خوب تو عیب سختت

۵۱

هرگز نه همانا که به ایوب رسید  
چون جامه یوسف که بیمه‌قوب رسید

آن غم که بمن ز آن بت محبوب رسید  
نزد من از آن نامه بس خوب رسید

۵۲

اقبال تو زهر همه را شهد کند  
گردون بمقالات<sup>۱</sup> همی جهد کند

با دولت تو جهان همی عهد کند  
از قیسه خورشید همی مهد کند

۵۳

حاشا که دلم گم تو گیرد هرگز  
تا ظن نبری ای بدو لب آب حیوة

یا مهر دگر کسی<sup>۲</sup> پذیرد هرگز  
کین آتش عشق تو بمیرد هرگز

۵۴

جز اسب جفای من تنازی هرگز  
تو سغبه مردمان دونی چو فلک

جز نرد خلاف من نبازی هرگز  
یا مردم آزاده نسازی هرگز

۵۵

عاقل شده ایم و در فریبیم هنوز  
از چرخ گذشته در نشیمیم هنوز

با دوست نشسته نا شکیمیم هنوز  
ایمن شده ایم و در نهیمیم هنوز

۵۶

بر یاد تو می همی ستاند هر کس  
گرچه سخن از فضل تو راند هر کس

بر شعر تو جان همی فشاند هر کس  
قدر سخنان تو نداند هر کس

۵۷

خط تو که خوانند خط ریحانش  
گر در درخ تو کج نگر در صورت چین

سنبل نکشد سر از خط فرمانش  
نقاش بانگشت کشد چشمانش

۱- نسخه بر: مفارقت؛ ب: مفارقت

۲- لا: یاداغ کسی دگر

۵۸

هر که ز تو باز کشم این دل ریش  
آنکه بدل ترا چو بشانم پیش

گیرم بدل دگر بر غم دل خویش  
سودای تو در دماغ من گردد پیش

۵۹

ای خواسته هجر تو ز من کینه خویش  
بر سینه صد هزار کس حمل آید

دوری مگزین ز یار دیرینه خویش  
گر من نفسی بر آرم از سینه خویش

۶۰

ز آن نر کس پر خمارت ای دلبر کش  
مانند گل و نر کسم ای لعبت خوش

ز آن برگ گل طرب فزای دلکش  
سر در برو جامه چاک و دل پر آتش

۶۱

چون آب و چو آتشی لطیف و سرکش  
ز آنی که مهر و کینه ای دلبر کش

با خصمان تیز و با هواخواهان خوش [۶۶۰۰]  
سازنده و سوزنده چو آب و آتش

۶۲

ای سوخته چون شمع دل چاگر خویش  
چون شمع گرم شبی نشانی بر خویش<sup>۱</sup>

افروخته چون شمع دل دلبر خویش  
چون شمع نهم پیش تو جان بر سر خویش

۶۳

آن بت که غلامند بتان ختنش  
معذور بود ز آنک ز تنگی دهنش

گر کم شنود همی سخن زوشمنش<sup>۲</sup>  
دشوار همی توان شنیدن سخنش

۶۴

بارای تو نقطه بیست گردون بسیط  
در خدمت تو گر زمن آمد تفریط

با جود تو قطره بیست دریای محیط  
زنهار مدار گوش سوی تخلیط

۶۵

چون لاله از آنک داشت از عشق فراغ  
عشق آمد و آورد زهر نوعی داغ

بر سوخته زاغ عیب کرد اندز باغ  
تا باطن لاله کرد چون ظاهر زاغ

۶۶

در وصل تو یکچند پیراهن گل  
اکنون که شدی زدستم ای خرمن گل

خوردیم شرابی چو رخ روشن گل  
در فرقت تو دست من و دامن گل

۶۷

ای دیده چهار گوهر از زخم تو بیم  
تارایت تو بینج ده گشت مقیم

شمشیر تو کوه قاف را کرده دو نیم  
شد تربت آن سجده که هفت اقلیم

۶۸

گر چند ز تو بعشق کمتر نایم  
با تو پس ازین جز بلطف در نایم

عشق تو کم آورد مرا گر نایم  
چون بادل خویشان همی بر نایم

۶۹

که حلقه فرمان تو در گوش کشم  
خشنود شوم ز روزگار جانانی

که غاشیه عشق تو بر دوش کشم  
گر باز شبی تنرا در آغوش کشم

## ۷۰

با غم همه ساله یارِ تا کی باشم  
دل سوخته لاله وارِ تا کی باشم

من بی تو ز ناله زار تا کی باشم  
با دیده زاله بارِ تا کی باشم

## ۷۱

در عشق تو خود را سوزِ دهر کنم  
یا جان بدهم یا همه را قهر کنم

من شکر خصمان ترا زهر کنم  
خصمان ترا من از تویی بهر کنم

## ۷۲

که انده کارهای نابوده خوریم  
آن به که زمانی می آسوده خوریم

که حسرتِ روزگار فرسوده خوریم  
تا کی ز زمانه رنج بیهوده خوریم

## ۷۳

من دل بغضای مفلسی بنهادم  
وز محنت این هر دو کند آزادم

من تن بیلای عاشقی در دادم  
آخر ملك العرش رسد فریادم

## ۷۴

وز روی تو در دیده نگاری دارم  
شکرا بزد را که چون تو یاری دارم

از حسن تو در خانه بهاری دارم  
با تو و نشاط روزگاری دارم

## ۷۵

صد مزده بدم زنده کنی در يك دم  
آوازه پرورده هم نام تو کم

چون طبع تو از نشاط گردد خرم  
ز آواز تو زودا که شود در عالم

۷۶

وز لشکر رنج پینش دل صف دارم  
اندر طلبت نهاده بر کف دارم

بشت از غم تو چو چنبر دَف دارم  
جانی که ز هجران تو پرتَف دارم

۷۷

قلّاشان را همیشه مونس ماییم  
سر دفتر عاشقان مقلّس ماییم

در می‌کدها ساخته مجلس ماییم  
از عشق سرافکنده چونر کس ماییم

۷۸

گه وصلت آن موی چو عقرب خواهم  
از بس که خیال آن شکر لب خواهم

گه صحبت آن روی چو کوکب خواهم  
هر ساعت از ایزد بدعا شب خواهم

۷۹

وز دیدن دیگران فراغی دارم  
بر دل ز غمت چو لاله داغی دارم

در دیده ز دیدار تو باغی دارم  
در جان ز جفای تو چراغی دارم

۸۰

وز عشق تو پیرهن چو گل چاک زدیم  
آوازه و نام خویش بر خاک زدیم

دست از همه خلق در تو ناباک زدیم  
آتش ز هوس در دل غمناک زدیم

۸۱

اندر طلب روی چو گنج تو کشم  
من خود کیم ای صنم که رنج تو اکشم

هر غم که ز زلف پرشکنج تو کشم  
گویند مرا که رنج او چند کشی

۸۲

این رنگ نگر که ما بر آمیخته‌ایم  
از مدرسه و صومعه بگریخته‌ایم

وین شور نگر که ما بر انگیزته‌ایم  
در می‌کده و مصطفی آویخته‌ایم<sup>۱</sup>

۸۳

بپوده ز خصم تو تحمل چه کنم  
در کوی تو من ناله چو بلبل چه کنم

بر وعده وصل تو توکل چه کنم  
با پشتی خار دسته؟ گل چه کنم<sup>۲</sup>

۸۴

ز آن رخ بوداع بر رخ بنهادم  
در دینست درین دل من از فرقت تو

تا روز فراق تو نیارد یادم  
با درد بنا کام تن اندر دادم

۸۵

از صحبت خلق دیده بر دوخته‌ام  
عیم مکن از بظاهر افروخته‌ام

وز لاله طریق صحبت آموخته‌ام  
در باطن من نگر که چون سوخته‌ام

۸۶

من دل بتوز آن سان که توداری ندهم  
هر چند که روز و شب ز تو رنجورم

بخلی که لب کرد برادی ندهم [۶۶۵۰]  
رنج تو بصد هزار شادی ندهم

۸۷

در کوی تو گم کرده سر رشته منم

رخساره بخون دیده آغشته منم

۱- درمه نسخ: آمیخته‌ایم و بگریخته‌ایم آمده

۲- د: عتقه

۳- جای مصراعهای

این ترانه در نسخه د متفاوتست

گرچه سرِ عاشقانِ سرگشته منم

اندر ره عشق کمترین گشته منم

## ۸۸

از عشق تو در سر هوسی داشته‌ام  
دردا که ترا وفا بسی داشته‌ام

با تو همه ساله نفسی داشته‌ام  
پنداشته بودم که کسی داشته‌ام

## ۸۹

ای بر همه شرق و غرب داده فرمان  
کس جز تو نداردای خداوند جهان

فرمان تو تا جهان بود باد روان  
جد و پدر و عم و برادر سلطان

## ۹۰

بنگر بامیر الامرا قطب الدین  
چون مهر گیمه رو چو کیوان گه کین

تا ابر بهار بینی و شیر عَرین  
در بزم چنان باشد و در رزم چنین

## ۹۱

ای کوی تو گشته از جهان مسکن من  
گشتند بر غم دل و جان و تن من

چون گل شده چاک از غم تو دامن من  
از دوستی تو عالمی دشمن من

## ۹۲

در عاشقی<sup>۱</sup> ای شمسِ خوبان زمین  
او در قفسی<sup>۲</sup> ز هجر گل مانده حزن

هستیم من و بلبل بیچاره قرین  
من در هوسی ز درد دل گشته چنین

## ۹۳

آنم که همی کنند یارم شاهان

من در کنجی نشسته چون گمراهان



با این همه بررغم دل بد خواهان

روزی به‌رادر دل رسم ناگهان

۹۴

چون خامه منم عشق ترا بسته میان  
تو باز بصحبت من ای جان جهان<sup>۱</sup>

راز تو چو نامه کرده در دل پنهان  
چون نامه دورویی و چو خامه دوزبان

۹۵

ای رسته نهال عشقت از پیشه من  
کارایش دیده‌ها ز رخساره تست

در نفع خلائقی تو هم پیشه من  
و آسایش سینها ز اندیشه من<sup>۲</sup>

۹۶

یک جام می وفا نخوردی با من  
چون چرخ همیشه در نبردی با من

آن چیست که از جفا نکردی بامن  
مانند زمانه حال گسردی با من

۹۷

که شمع صلاح بر فروزم بی تو  
ای عارض تو چون گل و روی تو چو ماه

که خرمن غافیت بسوزم بی تو  
چون گل بخزان و مه بروزم بی تو

۹۸

زین شعر بلند و ادب تازه تو<sup>۳</sup>  
از مال زیادتی گرت دست تهیست

بفزوده خدای قدر و اندازه تو  
آخر نه جهان پرست ز آوازه تو

۱- د: شاه جهان

۲- د: کارایش دیده‌هاست رخساره تو

۳- بر: زین قدر بلند و دولت تازه تو

و آسایش سینهاست اندیشه من

۹۹

گر زَر و گهر شوند عاصی<sup>۱</sup> و ستوه  
بیشتر صدف و کشف ز دریا و ز کوه

از جود تو ای مال ده فضل بژوه  
آرند مرین دورا برغم و اندوه

۱۰۰

تابنده<sup>۱</sup> تر از ستاره و مه صد راه  
بشکست بدین ستیزه آنرا ناگاه

دیدار ترا چو دید گردون ای ماه  
بر موجب فعل خویش بی هیچ گناه

۱۰۱

وی نادره تر ز روح مقلوب شده  
وی یوسف صد هزار یمقوب شده

ای حسن بدیدار تو منسوب شده  
ای خوی تو همچو روی تو خوب شده

۱۰۲

و آنکس که بد تو گوید از بدراهی  
بی چشم و زبان چو کژدم و چون ماهی

آنکت بیند بدیده بد خواهی  
زودا که شود ز قَر شاهنشاهی

۱۰۳

خندان لب و آسوده دل و روشن رای  
از دست بیفکنند و در آورد از پای

یکچند بدم ز وصل آن شهر آرای  
امروز مرا آن صنم روح افزای

۱۰۴

با دشمن مات آشنایی نبُدی<sup>۱</sup>  
بودی که زمن ترا جدایی نبُدی<sup>۲</sup>

گر میل تو سوی بی وفایی نبُدی<sup>۱</sup>  
ور عادت ما وفا نمایی نبُدی<sup>۲</sup>

۱۰۵

شب زلف و ستاره عارض و مه رویی  
نسرین بروسیمین تن و مشکین مویی

لاله رخ و سرو قامت و گل بویی  
نوشین لب و شیرین سخن و خوشخویی

۱۰۶

صد راه مرا سجود پیش آوردی  
آخر چو دلم در کف خویش آوردی

تا از ره دینم سوی کیش آوردی  
بامن چو فلک ستیزه پیش آوردی

۱۰۷

جز صحبت تو گر هوسی داشتمی  
گر بی تو سر هیچ کسی داشتمی

در کار تو فریاد رسی داشتمی  
جز محنت تو همنفسی داشتمی

۱۰۸

ز آن روی چو ماه طُرفه بقدادی  
مانند گل ای وصل تو اصل شادی

ز آن چشم سیاه مایه بیدادی  
خوش بوی و شکفته روی و اندک زادی

۱۰۹

هر چند که هستی ای نگار دلجوی  
نیکو نبود که باشی ای سلسله موی

چون لاله همه رنگ و چو سوسن همه بوی  
چون سوسن ده ز بان و چون لاله دوروی

۱۱۰

گر شب نه چو گیسوی سیاهت بودی  
بس غم که درین دل من ای ماه امشب

ورمه نه چو ابروی دو تاهت بودی  
بی زلف و رخ چون شب و ماهت بودی

۱۱۱

همواره مرا زعشق گمره داری

دستم ز وصال خویش کوتاه داری ۶۷۰۰

نایب بترت اگر مرا به داری

گر چند تو دوستان زمن مه داری

۱۱۲

بیهوده چرا بغم نیپاری چو منی  
زیرا که بصد قران نیاری چو منی

ای چرخ چرا حقیر داری چو منی  
دانی نبود سزای خواری چو منی

۱۱۳

با درد فراق تو دلم چون کردی  
نادیدن تو جان مرا خون کردی

دی یاد تو گر نه عیشم افزون کردی  
گر باده نه حال من دگر گون کردی

۱۱۴

بدری بودی کنون هلالی شده ای  
وزداشتن روزه بحالی (۱) شده ای

سروی بودی کنون خلالی شده ای  
بودی چو الف کنون چو دالی شده ای

۱۱۵

باغم همه ساله یار باشم تا کی  
دل سوخته لاله وار باشم تا کی

من بی تو زناله زار باشم تا کی  
با دیده ژاله بار باشم تا کی

۱۱۶

کس چون تو صنوبر نخر آمد بکشی  
ما با تو خوشیم اگر تو با ما نه خوشی

ای پیش تو لمبتان چینی حبشی  
گر روی بگردانی و گر سر بکشی

۱۱۷

از جای رود چو آب سروازلب جوی  
کل هم بطیانچه سرخ میدارد روی

بی قامت آن لاله رخ سوسن بوی  
پیش رخ تو ز سیلی باد صبا

۶۷۱۳

پایان

فوائد لغوی

**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

## مفردات و ترکیبات دیوان عبدالواسع

احتباس : مواجب بازداشتن آنست  
**احتراق :** در اصطلاح منجمان مقارنه شمسی  
 بایکی ازخمسه متحیره (زحل، مشتری،  
 مریخ، زهره، عطارد) است  
**اخضر :** دریای اخضر که یکی از شعب  
 اقیانوس هند است و مجازآب، آسمان  
**آدراج :** جمع دُرَج : صندوچه، طبله  
 جواهر. و جمع کُرَج بمعنی راه و نیز  
 بمعنی داخل چیزی است. در بیت  
 صفحه ۳۳ شاعر آنرا بمعنی بار و پشته  
 بکار برده است  
**آدکن :** دودگون، خاکستری، خاک رنگ،  
 مایل بسیاهی، رنگی که بسیاهی ازند.  
**اذفر :** خوشبو، تیزبو، پربو، شدیدالرائحه  
**إِرَاحَة :** راحت رسانیدن، راحت گردانیدن  
**ارتیاح :** شادی، شادمانی، رغبت کردن...  
**أرقال :** بتندی رفتن، پیمودن بیابان،  
 طولانی شدن  
**أریح :** بوی خوش دادن، بوی خوش  
**ازاحت :** دور گردانیدن  
**ازین دندان :** باکمال میل  
**از کار رفتن :** از پای درآمدن

**آبگون :** آبی، آب رنگ، برنگ آب،  
 آب مانند، کنایه از آسمان نیز هست  
**آزادی :** امتنان، شکرگزاری، شکر  
**آسیمه :** آشفته، دیوانه، شیفته، مضطرب،  
 خیره، سرگشته  
**آشنا :** شنا، شناسه...  
**آوردن :** آوردن، بمعنی حمله کردن و  
 جنگ آوردن نیز هست  
**آهرمن :** اهریمن  
**آهخته :** کشیده، آخته  
**آهیختن :** آختن، کشیدن، برکشیدن،  
 برآوردن و برکشیدن تیغ و نظایر آن...  
**آبدال :** جمع بدل، بدیل، بدل، مردم شریف  
 و پاک و کریم و آزاده و متدین. در  
 اصطلاح عارفان اولیاء الله را گویند  
**اتصال :** در اصطلاح منجمان نظر کردن کواکب  
 بایکدیگر باعتبار مفاصله بروج و درجات  
**آجم :** بیشه، نیستان، نیزار (در فارسی)  
 در عربی: بیشه ها، نیزارها، جمع آجمه  
**اجیج :** برافروختن، برافروختگی، التهاب  
**احتباس :** خپس کردن، بند کردن، باز  
 داشتن، سد کردن.

۱- هرگاه دنبال معانی لغتی آیه نقطه گذارده شود علامت آنست که لغت را معانی دیگر نیز  
 هست که از ذکر آنها صرف نظر شد.

استقامت کار : بآیین بودن و بسامان بود کار  
 استکانت : فروتنی کردن ، خواری  
 اضافت : نسبت دادن کسی یا چیزی بکسی  
 و چیز دیگر ، تخمانیدن و میل دادن  
 کسی بچیزی و بطرفی  
 اکام : ج اکمه بمعنی پشته بلند ، جای  
 بسیار بلند  
 اکلیل : منزلیست از منازل قمر و آن چهار  
 ستاره است  
 الام : تاچه (معنی تاکی و تا کجائیزیکار  
 می رود)  
 امواه : آبها ، جمع ماء  
 انتما : انتساب  
 اندازه : محل و مرتبه  
 آنفاس : جمع نفس بمعنی مرکب و مداد  
 و سیاهی دوات  
 انین : ناله  
 اُهبه : سازوبرگ  
 احوال : ج هول : بیم ، ترس .  
 ایش : آئی شی  
 بازن : سیخ کباب .  
 بادافراه : عقوبت ، پاداش ، پاداشن  
 باد بدست داشتن : تهی دست و مقلس  
 بودن ، بدبخت و بی طالع بودن .  
 باد دست : تهی دست مبتدر ، مسرف ، هرز مخرج  
 باد مسیح : نفس مسیحایی  
 بازداشتن : مقید کردن  
 بازیدن : باختن ، ورزیدن ، عشق بازیدن  
 عشق باختن و عشق ورزیدن  
 باشگونه : واژگونه ، باژگونه  
 باشندده : باشیده ، مقیم

باغ خلیل : مراد آتش است که بر خلیل  
 بوستان شد  
 بالا گرفتن : شعله ور شدن  
 باهر : آشکار ، هویدا  
 بایسته : لازم ، ضرور  
 بتاب : تابیده ، قافته ، تابدار  
 بُختی : شتر قوی پشم دار دو کوهانه  
 بخم : خمیده  
 بدروزی : تیره روزی ، بدبختی ، (مقابل  
 به روزی)  
 بدعهد : سست عهد  
 بر : نیکویی و احسان  
 بر آهیختن : بر کشیدن ، سل ، بر آوردن  
 تیغ از نیام .  
 برخ : بهره ، حصه ، نصیب ، پاره  
 بر رغم : علی رغم  
 بر رغم : علی رغم  
 بر رغم مرا : علی رغم من  
 برغ : توشه ، زاد  
 بر گُستوان : پوششی که در روز جنگ  
 بر اسب می پوشانند و یا جنگجو  
 می پوشد  
 بُرنا (برناه) : جوان بالغ و رسیده ، نوچه .  
 ضبط این لغت بفتح اول صحیح نیست  
 و ریشه این لغت در اوستایی و پهلوی  
 بضم اولست  
 بر نَق : بر صفت ، همانند ، مشابه  
 برور : برومند ، بارآور  
 بُریش : انقطاع ، بریدن  
 بزَن : وزان ، وزنده ، جهنده



**پرداختن** ( از کسی یا از چیزی بکسی یا بچیزی): بدان توجه کردن، بدان مشغول شدن

**پرداخته**: مزین

**پرویدن**: پروردن (پرورید، پرورد)  
**پرویزن**: غریبالتنگ چشم که بدان آرد و هر چیز نرم ساییده را بیزند، الک، مو بیز

**پوشنگ**: نام قریه‌یی میان قندهار و مولتان.  
**پیغمبر چاهی**: مراد یوسف است و این تعبیر را بصورت یوسف چاهی هم آورده است

**تاش**: کلف و لکه که بر روی کسی یا بر روی آینه افتد، یار و شریک و انباز...

**تفتی**: دوتا شدن، خم شدن، خرامیدن  
**تخلیط**: آمیختن، درآمیختن، فسادانگیزتن، و در فارسی بمعنی باشتباه افکندن استعمال شده است

**تربیت**: نیکوداشتن، بنظام و صلاح آوردن، پروردن

**ترجل**: سوارگشتن بر ستور، کوچ کردن  
**تسفل**: فروشدن، پست گردیدن، برنشیب و بجای پست آمدن

**تسنیم**: در نزد مسلمانان آبی در بهشت که بالای غرفه‌ها روانست

**تسهل**: آسان و نرم شدن

**تشریف**: خلعت

**تطهیر**: در صحایف ۲۸۷ و ۲۸۸ این دیوان بمعنی ختنه کردن آمده است

**بَسَّ**: خردشدن، ریز ریز شدن (بَسَّ الجبال) و بمعنی راندن و طرد کردن و پراگندن نیز آمده است

**بطانۀ اسرار**: رازدار، رازپوش  
**بفیض**: کینه توز، کینه ور، دشمن  
**بقم**: چوبی سرخ رنگ که در رنگری برای سرخ کردن پارچه بکار میرفت.

**بلا ترک**: شمشیر و پولاد جوهر دار  
**بلبله**: کوزه لوله دار، صدا و آواز مراحی  
**بنجشک**: ضبط دیگری از گنجشک

**بوار**: هلاکت  
**بور**: اسب سرخ رنگ، کُهمیت

**بهرام**: مریخ  
**بهروزی**: سعادت، نیکبختی  
**بهی**: سلامت، صحت، درستی  
**بهیم**: هیاه و تاریک

**بی خویشتن**: بیخود، از خود رفته و متحیر  
**بیر (بئر)**: چاه  
**بش المهاد**: (مهاد جمع مهاد بمعنی فرش، بساط، بستر) بدترین فرش‌ها و بسترها.

در این دیوان مراد زمینه پداعمال است که برای خود در روز قیامت فراهم کنند، خاتمت و عاقبت بددر روز شمار  
**بیداد کشی**: مظلوم، ستمکش، آنکه تحمل بیداد و ظلم کند

**بی سنگ**: بی مرتبه بی مقدار، سبک، بی وقار، بی اعتبار.

**بیخی جستن**: فزونی طلبیدن  
**پاداشن**: بادافراه، عقوبت، جزا و مکافات  
**پایمرد**: شفیع، مددکار

تعال : بیا

تکحل : سرمه کشیدن

تکلیف : امری فوق الطاقه را بر کسی  
تحمیل کردن و او را بر آن کار  
داشتنتَهَجُّل : مکر کردن ، فریفتن ، نیرنگ زدن  
تَنَاسان : آسوده و بمعنی کسلان نیز هست  
تنزیل : قرآن مجید ...تنقل : جابجا شدن ، بسیار نقل و تحویل  
گردیدن

تنویش : نوید دادن

تَنین : ازدها

تَوَام : ج توأم

توزی : پارچه کتانی

تَوَلَّك : نام قلعه‌یی در غور . رجوع شود  
به صحایف ۱۳۲ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱ ،

۳۰۳ ، ۳۰۲

تهانی : بیکدیگر تهنیت گفتن ، مبارکباد  
گفتن

تهویل : ترسانیدن

تیر : بهر ، نصیب ، حصه قسمت ...

تیغ‌گذار : تیغ زن

تَبیر (کوه ...) : نام چند کوه نزدیک مکه  
رجوع شود به صفحه ۳۲۱جام آملی : نوعی جام (ساجر) منسوب  
به آمل . این آمل غیر از آمل طبرستانو شهری بود بر ساحل غربی جیحون  
که مقابل آن در آنسوی جیحون شهر  
فَرَبَر قرار داشت . فاصله این شهراز جیحون یک میل و سر راه مرو و بخارا  
واقع بود . در حمله تاتار آمل یکباره  
از میان رفت و دیگر آباد نشد .

جِیاه : ج جبهه بمعنی پیشانی

جِدوی : بخشش ، عطیه

جِذَل : نشاط و شادمانی

جراره : استعاره برای زلف ، و جراره  
نوعی کژدم بزرگ زرد رنگ کشنده  
است

جَرَب : دراج

جَرِغ : چرخ ، چرخ ، باز

جَرِه باز : باز سپیدتر

جَفون : جمع جفن بمعنی پلک چشم

جلافتن : ترك ماوی گفتن ، جلای وطن  
کردن

جلوه کردن : جلوه دادن (صفحه ۵۷۶)

جلی : آشکار ، درخشان

جماش : شوخ ، فریبنده ، مست ، عریده‌جو ،

آرایش کننده ، زن باره

جنا : جناغ ، طاق پیش‌زین

جناب : درگاه و آستانه

جناح : گناه

جوب : در نور دیدن ، طی کردن

جَهار (جهر) : آشکارا

جیف : جمع جیفه یعنی مردار بویناک

چالندر : نام ولایتی در هند

چاوش : جارچی ، پیک ، پیشرو کاروان ،

سرهنگی که پیشاپیش رجال بزرگ میرفت ،  
مردی که پیشاپیش زائران می‌رود و باوای  
بلند مردم را بهمراهی آنان برای زیارت  
تشویق می‌کند

چرخ : باز ، چرخ ، جرغ

چفته : خمیده

چک : برات ، وظیفه ، واجب ، منشور

چندان : صندل

چوب کلیم : مراد عصای موسی است که

گویند بمعجز موسی اژدها میشد

چهار ارکان : مراد ارکان چهار گانه یعنی

آب ، آتش ، هوا ، خاک است ؛ چهار حد

جهان ، نوعی خیمه .

چهار طبع : طبایع یا امزجه اربعه یعنی

تری و خشکی و گرمی و سردی

چهار گوهر : چهار عنصر ، چهار ارکان

چپال : عنوان پادشاه لاهور

حاشیه : اهل و کسان و اطرافیان و

مصاحبان و یاران کسی

حباله : دام ، بند

حَبَك : ناکس و فرومایه ، پست .

حَث : برانگیختن

حدثان : سختیها و بلاهای زمانه . حدّثان

بمعنی حدوث است .

حدیث کردن : سخن گفتن

حر : آزاد (مقابل بنده)

حر با : نوعی سوسمار است که آنرا بوقلمون

و آفتاب پرست نیز گویند که با گردش

آفتاب میچرخد و با حرارت آن رنگ برنگ

میشود

حرّس : زندان

حرون : سرکش ، توّسن

حساب : مخفف حساب یعنی شمار گران

حسبت : برای کسب ثواب آخرت و اجر

گرفتن از حق تعالی کاری کردن

حسیر : حسرت زده

حشی : اعضای داخلی بدن

حضرت : پیشگاه ، پایتخت

حمام : کبوتر ، فاخته

حمی : علفزاری که حکام برای چارپایان

خود از غیر منع کنند ، ترقّی . مجازاً

بمعنی جای امن آرام که میعادگاه

دوستان باشد .

حنان : بخشایش ، مهربانی ، روزی ، برکت

رقت قلب .

حنین : آرزومندی ، شوق ، ناله ، شدت

گریه ، نشاط و طرب

حوراء : مؤنث اَحْوَر یعنی زن سیاه چشم

سپید اندام

حیازت : جمع کردن ، گرد آوردن ، بدست

آوردن

خاک پای : آنکه خاک پای باشد ، خاکسار

خاویه : خالی ، تهی

خدمت : شعر مدح ، مدیحه ( رجوع شود

به صفحات ۴۱ ، ۱۳۴ ، ۲۴۵ ، ۲۸۹ ،

۳۸۰ و جز آنها)

خرچنگ : سرطان و برج سرطان

خزانی : گنجوری

خضر : کمر ، میان کمر

خسک : خارهای سه گوشه آهنین که سر

راه دشمن میافکندند

خطل : سخن بسیار مُست و قتیاه ، سستی و

سبکی ، شتابکاری

خفت : سبکی

**دُرّاج :** مرغی خانگی مانند تذرو، جَرَب،  
**دِرَخش :** برق که از ابرجهد ، روشنی ،  
لمعان ، لمعه

**درست گشتن :** محقق گردیدن

**دَرَق :** دَرَقه ، سپر

**دِرَقه :** دَرَق ، سپر

**دستان ساز :** آهنگ ساز ، نغمه پرداز ،

آهنگ نواز، نوازنده ؛ و بمعنی حیلہ گر

نیز هست

**دِلال ، دَلال :** ناز و غمزہ ، اشاره بچشم

وابرو ، عشوہ

**دندان زن :** گزنده

**دوآره :** گردنده

**دوتاه :** خمیده

**دوده :** نژاد ، تخمه

**دوستگانی :** پیالہ پر از شراب که کسی در

نوبت خود از روی محبت بدیگری

دهد ، جامی که بیاد دوست نوشند ،

ساغری که بشادی یاران آشامند ، مینای

شراب ، ظرف شراب ، پیالہ ، ساغر ،

جام

**دَیان :** بسیار چیره ، قہّار و غالب که از

صفات باری تعالی است

**دیدار :** چهره ، روی ، منظر

**ذات البروج :** آسمان

**ذات الحبک :** حُبک : ج حبیکه و حباک

بمعنی راهها که در ریگزار یا میان

ستارگان باشد؛ السماء ذات الحبک یعنی

آسمان دارای راههای تیکوست (درین

دیوان ذات الحبک بمعنی مجازی آسمان

بکار رفته است)

**خلاصه :** برگزیده ، منتخب ، گزیده هر چیز ،  
نقاوہ ، بی آمیغ ، خالص ، لب

**خَلْقان :** جمع خلق ، مخلوق ، آدمیان

**خماهن :** مهره سیاه مایل بسرخی ، سنگی

سخت و تیره رنگ مایل بسرخی که دو

نوع است نروماده ، نر آنرا چون باآب

بسایند مانند شنکرف سرخ است و ماده

آن مانند زرنیخ زردشود .

**خوانسالار :** خوانسالار

**خوَرَنق :** عمارتی که گویند نعمان بن منذر

برای بهرام گورد در بابل ساخته بود مشتمل

بر دو قصر یکی خورنگاه برای صرف طعام

و دیگری سدیر (= سه دیر) که سه گنبد

تودرتو و محل عبادت بهرام بود .

**خوشه سپهر :** خوشه چرخ ، سنبله که نام

ششمین برج فلکی است

**خَوَل :** بندگان و کنیزان

**خیال :** پندار ، صورتی که در خواب دیده

شود ، آنچه درآینه دیده شود ، آنچه

در حال توهم و تخیل بنظر آید .

**خیره کش :** ظالم خورنیز

**دارالسلام :** بغداد ، دمشق ، بهشت .

**دارالنعیم :** بهشت

**داعیه :** سبب ، انگیزنده

**دالت :** جرأت ، حق

**دَجی :** تاریکی ، ظلمت ، تیرگی

**دُجی و دُجیه و دُجیه :** تاریک ، تیره ،

مظلم

**دَر :** دره کوه ، شعب

رفته ازلی : تقدیر الهی

رقاب : ج. رقبه بمعنی گردن و پس گردن.

رقیب : نگاهبان ، چشم دارنده ، امین  
مقارن

رُمح خطّی ، خطّی : منسوب به « خط »  
نام موضعی در « یمامة »

رَتَب : نخچیر ، بز کوهی ، شتر قوی که از  
برای نتاج نگاه دارند

رتگین عصیر : مراد شراب سرخ است  
رَوا : منظر ، چهره ، روی ، سیما ، زیبایی  
دیدار و خوشی منظر

رَوا : رایج ، رواج ، روان ، شایسته  
رَواح : شبانگاه یا از وقت زوال شب تا  
شب. مقابل غَدُو

رَوم : طلب کردن ، خواستن ، اراده کردن  
رُوهینا : رُوهنا ، رُوهین ، رُوهن ، پولاد  
و آهن جوهر دار هندی ، شمشیر و هر  
چیزی که از پولاد کنند ، جوهر شمشیر

روی : راه ، وجه

رُویَن : رُوناس

رَهان : جمع رَهن ؛ شرط بندی در اسب  
دوانی.

زَاهِر : تابان ، درخشان ، روشن ، نورانی ،  
هویدا

زَرَر : بستن تکه

زَریر : گیاهی زرد که بدان جامه رنگ  
کنند .

زُفَیر : بلا و سختی ، محنت و رنج

زَلَل : لغزش ، گناه ، نقصان ، کمی

زنجیره : هر چیزی که بزنجیر مانند ، هاشیه ،  
گرداگرد و کناره تصویر و هر چیزی

ذات العباد : صفت اِرم است که آنرا برخی  
دمشق و برخی اسکندریه و بعضی موضعی  
در فارس دانسته اند.

ذُباله : فتیله چراغ ، پلیته چراغ

ذُخَر : ذخیره ، اندوخته

ذِکاء : تیزی خاطر ، ذکاوت

ذِکاء : آفتاب ، خورشید

ذِکِی : فروزنده ( برق ذکی )

ذُل : خواری ، رام شدگی ، نرمی

ذوایب : گیسوان ، جمع ذُوابه بمعنی گیسو  
و پیشانی و رستنگاه موی در پیشانی

راجز : اُرْجوزه خوان ( اُرْجوزه : شعری  
که از بحر رجز باشد ، خودستایی )

راح : شراب ، می

راه : طریقت ، مذهب ، رسم ، قاعده ، بار ،  
دفعه ، کرت

رایق : شگفت انگیز ، خوب روی ، خالص ،  
بی آمیغ

رُبی : پشته ها ، جمع ربوة ( مثلث الفاء ) بمعنی  
پشته و تپه .

رجم : سنگریزه و آنچه پرتاب کنند ؛  
سنگسار کردن ، راندن ؛ لعنت و دشنام .

ج . رُجوم

رَحَب : جمع رَحبة یعنی گشادگی جای و ساحت  
آن

رسیدن : تمام شدن ، بسر رسیدن بپایان -  
آمدن

رَسیل : مسابقه دهنده ( رسیل الرجل : الذی  
یوافقه فی نضال و غیره )

رَضاب : آب دهان ، کفک شهد ، شهد  
نیک

**ستانه** : آستانه ، کفش کن ، پای ماچان  
**ستوه** : سته ، ستهیده ، بستوه آمده ، مانده ،  
 بتنگ آمده

**سجیل** : مغرب سنگ گل فارسی و بمعنی آن .

**سجین** : نام وادی در دوزخ ، و نام سنگی که در طبقه هفتم زمین تصور می کردند ، موضعی که در آن کتاب کفار گرد آمده باشد ، سخت .

**سخاب** : گردن بند ساده بی جواهر . رشته بی که مهره بر آن کشند و بر گردن کودک افکنند و سخاب بفتح اول بمعنی مرد غوغاگر و بانگ زن آمده است .

**سده** : دیرخانه ، درگاه ، ساحت خانه ، سایبان

**سدیر** ( - سدید ) : نام پنهانی از عمارت خورنق که گویند نعمان بن منذر برای بهرام گور ساخته بود

**سرا** : ج آسره ، آخرین شب ماه و بمعنی شکنهای کف دست و پیشانی نیز آمده است .

**سرف** : فزونی کردن در خرج ، تپذیر و اسراف .

**سرو سروی** : شاخ

**سرو زدن** : شاخ زدن

**سرو کاشمر** : سروی که نسال که در کاشمر

واقع در ناحیه ترشیز خراسان رفته بود و بروایت ایرانیان قدیم آنرا از ردشت بدست خود کاشته بود و تازمان متوکل خلیفه عباسی بر پای بود و بحکم جابرانه اوقف شد .

**زند نیچی** ( زندنجی ) : منسوب به زندنه بخارا . معمولاً برای تعیین نوعی پارچه و جامه بکار میرود که در زندنه بخارا می یافتند . **زند نیچی بوا سحاقی** : نوعی خاص از پارچه و جامه زندینچی بود

**زرنده** : بزرگ ، کلان ، عظیم ، مهیب و ترسناک . زنده ( در زنده پیل و زنده پیل ) . معانی دیگر آنرا در لغت نامها بیابید

**زوش** : خشمگین ، تندخوی ، ترشروی ، نیرومند ، زورمند

**ساج** : درختی بزرگ که در هند بعمل آید ، چادر سبز یا سیاه که بر سر اندازند ، تابه نان پزی آهنین

**ساخته** : پرداخته ، سازش یافته ( ساخته

شدن : سازش کردن ) ، ساز کرده ( ساختن و بر ساختن : ساز کردن .

**کوک** کردن آلت موسیقی ) ، درست شده ، مرتب شده

**ساده** : بزرگان ( عربی )

**سامی** : بلند ، عالی ، بلند مرتبه

**سایس** : فرمانروا ، حاکم ، کارگزار

**سبع الشداد** : مراد هفت فلک است

**سبع الطباق** : مراد هفت فلک است

**سبی** : اسیر کردن

**سپهر اثر** : چرخ اثر . و اثر نام کره آتش و کره شمس نیز هست

**ستان** : بر پشت خفته ، بی صبر و بی طاقت ، ضعیف و ناتوان

سورة الاخلاص : سورة قل هو الله احد .  
شادروان : پرده ، چادر ، سراپرده ، پرده  
بزرگ ، فرش منقش

شاعی : شیعی

سَخ : زمین سخت و ناهموار و درشت  
خصوصاً در دامن کوه یا در سرکوه

شدن : رفتن ، نابود شدن ، سپری شدن

شَرَاك : دوال ، بند ، تسمه .

شَرَف : جمع شرفه بمعنی کنکره قلعه و بام  
و دیوار .

شش زدن : شش آوردن در بازی نرد .  
شش انداز بمعنی کسی که نرد بازی  
کند

شَطَط : ستم ، زیادت ، دوری از حق .

شَعْرِي : نام دو ستاره یکی شعری العُبور  
(شعرای یمانی) و دیگری شعری القمیصا  
(اُخت سهیل)

شَعیر : جو

شِفاه : لبها جمع شَفَه

شَكْرَدَن : شکار کردن ، گرفتن و شکستن  
حیوان درنده صید را

شَكَنج : مار سُرخ (مارشکنج) و شکنج بمعنی  
چین و شکن و تاب نیز هست .

شَم : بوییدن ؛ مُشک شَم ؛ مُشکبو ، مُشکین ،  
خوشبو

شَمال : طرف چپ مقابل یمن

شَمام : نام کوهی در عربستان

شمس الضحی : آفتاب نیمروز

شمسه : آفتاب ، تصویر زیبا ، نقش و نگار ،  
بت ، صنم .

سَریرَت : باطن ، راز .

سعد السعود : مشتری که سعد اکبرست

سُغیه : فریفته

سَفَط : سبد ، تَبَنگو ، تَبَنگو

سَقَم : بیماری .

سَقیم : بیمار ، ناقص ، علیل

سَکِیت : آرامش ، آهستگی ، طمأنیه ،  
وقار

سَلالَه : خلاصه و برگزیده هر چیزی ، منتخب ،  
نسل

سَلیل : سَمال سَلال از سَل یعنی بر کشیدن  
تیغ . در متن صفحه ۲۰۰ سَلیل چاپ

شده و صحیح آن سَلیل است

سَماح و سَماح : جوانمردی ، سماحت

سَماک : سماکین ، سماکان نام دو ستاره  
در پای اسد که یکی را سَماک اَعزل و  
دیگر را سَماک رامح گویند

سَنا : روشنی

سُنَبیدن : سفتن ، سوراخ کردن

سَندَرُوس : زرنیخ سُرخ ، رنگ سُرخ ،  
سندر

سَنگ : مقدار ، وزن

سَنگ اصم : سنگ سخت

سَنگین مکان : قبر ، گور

سَوار : دست آورنجن : دست آورنجن ،  
دست برنجن ، دست یاره ، دستبند ، دستبینه

سَوَال : سائلان

سَوَدَد : بهتری ، سروری ، بزرگی ، مجد

سَوَرَت : شدت و سختی ، تیزی و تندی ،  
خشم

صورت : شکل ، اندازه ، تصویر ، نمایش

و صورت روی (ص ۵۸۷) بمعنی شکل و منظر چهره است

صهیل : شیهه ، بانگ اسب

صَبّ : موسمار

صَبَاب : بخار ، نژم ، مه

صَحْم هیکل : تناور ، بسیار برونمند ، تشومند

ضراب : مضاربه ، نبرد کردن یا یکدیگر ،

یکدیگر را بشمشیر زدن ، انبازی کردن

دوکس درمال و تن ، تجارت کردن از

مال غیر .

ضَرْب : شهادت سپید

ضمین : ضامن ، پذیرفتار

طامات : اقوال پراکنده ، سخن بی بنیاد ،

هذیان

طایع : مطیع ، فرمانبردار

طراز : شهری در ترکستان که مردمش

بنیکو رویی مثل بودند

طَرْف ، طَرْف : کنار ، ناحیه ، جانب

طَرْف : ج طرفه یعنی ارمغان ، هرچیز تازه و

بدیع و شگفت آور

طَرَم : به معنی طریم یعنی خشم (صفحه ۵۸۸)

طَرّی : تروتازه

طَریر : تیز . تیغ و سنان طریر یعنی برنده

و تیز . طریر بمعنی نیکوروی نیز هست

طعان : یکدیگر را با نیزه زدن .

طَفَرُل : باز

طلق ( مثلث الفاء ) - و طلق : گشاده ؛

طلق الجبین : گشاده رو ، خندان

شَمَن : بت پرست

شنگ : جمیل ، زیبا ، شاهد شوخ و ظریف

شهام : غول بیابانی

شیر سال و ماه : شیر گردون ، اسد

شیر فلک : اسد

شیم : نوعی ماهی است که آن را ماهی سیم

نیز گویند

صاحب فیل : مراد ابرهه است

صاحب قران : قران یعنی اجتماع دو یا

چند ستاره در یکی از بروج و صاحب

قران شخصی که هنگام انعقاد نطفه وی

قران عظیمی در سیارات واقع شده باشد

صَبْوَة ، صَبْوَة صَبْو : میل کردن ، مشتاق

شدن

صخره : در صفحه ۳۴ مراد حجر اسودست

صدا : انعکاس صوت ، پژواک ، آواز و

صوت .

صدی : عطش شدید ، مرگ و نیستی .

صرامت : دلیری ، مردانگی ، جرأت ،

شجاعت

صعوه : گنجشک ، بنجشک

صفا : نام کوهیست در مکه

صفوت : پاکیزگی ، روشنائی

صلصال : گل بریک آمیخته ، گلی که هنوز

از آن سفال نساخته باشند

صَلَف : لاف زدن ، خودستایی کردن

صلیب : نشان ، کوه خُرد ، رایت ، سخت و

محکم و استوار ، خاج

صنعت : کار ، عمل نو ، نیکویی



**طَلَل** : اثر سرای و جای خراب شده  
**طَلِي** : مالدیده ، ساییده . در عربی بمعنی مالدیدن ، ساییدن ، بستن  
**طَمَع** : طَمَع ، آز ، کام ، رغبت ، حرص  
**طَوِيلَه** : رشته ، رستی که پای ستوران را بدان بندند و در علفزارشان رها کنند.  
 از معنی اخیر در فارسی لغت طویلله بمعنی اصطبل و پایگاه ستوران بوجود آمده است .  
**طَيف** : وسوسه ، خیال ، خیال در خواب ، خشم ، جنون  
**عاطر** : خوشبو  
**عاقلة** پیشوا ، مربی  
**عتید** : حاضر آماده ، مهیا  
**عُدَد** : جمع عُدَّت بمعنی ساز و برگ ، استعداد و آمادگی  
**عُرْوَةُ الْوُثْقَى** : عُرْوَه یعنی دسته و محل گرفتن کوزه و هر چیز ، دستگیره ؛ عُرْوَةُ الْوُثْقَى عقد محکم و استوار  
**عَرِيق** : ریشه دار ، پاك نژاد ؛ پاك گوهر  
**عَرِين** : بیشه  
**عَطَب** : هلاکت ، خشم  
**عَقَبَه** : پشته و بلندی ، کُتَل ، جمع آن عِقَاب و عَقَابَات است  
**عَكَّة** : لکهای که بر تن شتر ماده باردار پدید آید مانند کلف دوزنان باردار، و بمعنی ریگ توده گرم از تابش آفتاب و خیک روغن و تیزی و سختی گرما نیز هست . . .  
**عَلَّيْن** : غرغه ها ، آسمان مكو كب ، رفیع و عالی  
**عَوَان** : فرومایه ، ربانیده ،  
**عَوِيل** : فریاد ، شیون ، ضجه  
**عین الکمال** : چشم زخم .  
**غاب** : بیشه ، جنگل ، نسیستان  
**عُدُو** : جمع عُدُوَة یعنی پگاه ، صبح زود ، شبگیر . مابین دمیدن فجر و طلوع آفتاب .  
**غرام** : شیفگی ، عشق و ورزیدن  
**غزاة** گردون : مراد خورشیدست  
**غزیر** : فراوان ؛ بحر غزیر : دریای پر آب  
**غَمَلِيْن** : بمقیده پیشینیان آنچه از پوست و گوشت دوزخیان روان گردد . نام درختی در دوزخ .  
**غمر** : ( غمر ، غمر ) مردنا آزموده ، خام ، بی تجربه ، گول  
**فَالِق** : شکافنده . فالق الاصباح مجازاً بمعنی خالق  
**فَايت** : هر چه از وقت فوت شده باشد ، در گذشته ، از دست شده ، گریخته  
**فِدَايت** : مالی که اسیری را بدان بخرند و رها کنند ، صدقه .  
**فراخته** : افراخته  
**فَرَقْد** : ستاره بی نزدیک قطب که بدان راه شناسند  
**فروختن** : برافروختن  
**فروخته** : افروخته ، برافروخته ، تابدار  
**فَلَات** : دشت بی آب و گیاه ، بیابان بی آب ، صحرای وسیع و فراخ  
**فَنَك** : راسو ، کله که پوستش قیمتی است ، مسک آبی ، منجباب

فَوْح : دمیدن بوی خوش

فَیَافِی : ج فَیْفًا و فَیْفًا بمعنی بیابان فراخ  
بی آب

قَاب : غلاف و نیام ، استخوان آرنج و  
شتالنگ ، پاشنه ، میان قبضه و گوشه  
کمان

قَار : قیر و هر چیز بسیار سیاه

قُبَاب : جمع قُبَّة

قَبَاکِرْدَن : چاک زدن (ص ۷۸)

قُبْلَه : بوسه

قَبُول : توجه و التفات (ص ۶۱)

قُرَا : جمع قاری (خواننده قرآن) مجازاً  
بمعنی زاهد و پارسا و عابد نماست.

قِرَاب : نیام ، غلاف

قِرَاح : آب صاف پاکیزه بی آمیغ ، آب  
شیرین

قِرَان : با هم آمدن دو یا چند ستاره سیار در  
یک برج

قِرَانِ سَعْدِین : مقارنه دو ستاره سعد مانند  
مشتی و زهره در یک برج

قَرَّایِی : زاهدی و پشمینه پوشی  
قریر : روشن

قَرَّ : معرّب کژ که نوعی ابریشم است

قَصَّارَت : رختشویی ، گازری

قَصَب : نی ، نیزار ، پارچه کتانی

قَضِیَّات : جمع قَضِیَّت بمعنی فرمان ، حکم ،

امر الهی ، قضایا جمع مشهور آنست  
قِطَار : ج قطره

قَطِیْعَت : جدایی ، بریدگی ، دور شدگی

قَفَر : خرد و دانش

قَفَار : جمع قَفَر یعنی بیابان بی آب و گیاه ،  
زمین خالی

قَلَّاش : بی نام و ننگ ، بی چیز ، مفلس ،  
حیله باز ، فریبنده ، مکار ، میخواره ،  
خراباتی.

قَمِیص : پیراهن ، پیراهنی که از پنبه باشد.

قَوَال : آوازخوان ، مطرب ، مطربی که با ساز  
اشعار عاشقانه را در مجالس باز گوید.

قَهْوَه : شراب ، نوشیدنی ، شیر صاف بی آمیغ  
کاج : کاش

کاغذ آماجگاه : کاغذی که در تعلیم  
تیراندازی برای نشانه گیری بکار  
میرفت .

کاغذ سعدی : نوعی از کاغذ بود

کَالَنَجَر : قلعه بی در هندوستان

کِتَابَه : کتبیبه ، آنچه برگرد عمارت یا علم  
و بر الواح و جز آنها نویسنند

کَحِیل : سُرمه کشیده ، سُرمه گون

کَر (کام و کَر) : مراد ، مقصود و خواهش ،  
خوشی ، خوشحالی ، اقبال

کَر : تکرار ، باز گشتن و باز گردیدن ، حمله  
کردن ...

کَرخ : نام محله بی در بغداد که اصلاً دهی  
از دوره ساسانیان بود و نام چند موضع  
دیگر در بین النهرین

کَرغ : کرگدن

کَرَوِیَان : فرشتگان مقرب ، کَرَوِی

و کَرَوِین بمعنی مهتر فرشتگان نیز  
هست

**کَنَف** : کرانه ، ناحیه ، جانب ، سایه ، ظل  
**کوچ** : رحلت ، ارتحال ، انتقال ، جلاي وطن  
 (ص ۳۰۳)

**کُور** : ج کوره بمعنی شهرستان و ناحیه  
**کوز** : کوز

**کیف** : نام محلی است ، رجوع شود بتعلیقات  
 ص ۷۱۴

**گذاردن** : بسر بردن ، تجزیه ، عبور کردن ،  
 طی کردن ، عبور دادن و گذراندن ، گذاره  
 کردن

**گذاره کردن** : عبور کردن ، عبور دادن ،  
 گذراندن

**گردانیدن** : منصرف کردن ، برگرداندن  
**گرفتَن** : گرفتن ؛ و نیز رجوع شود به تاریخ

ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج ۱  
 چاپ سوم ، ص ۳۴

**گل کامکار** : نوعی گل سرخ ، منسوب به  
 کامکار جد احمد بن سهل سرخسی .  
 رجوع شود به حماسه سرایی در ایران ،  
 دکتر صفا ، چاپ دوم ص ۸۰

**گَنَدَنَا** : تَره ، کُراش

**لَا مَحَالَه** : ناچار ، ناگزیر

**لَبَاب** : خلاصه ، خالص و برگزیده ازهر  
 چیز ، لب .

**لَبَّ** : درنگ کردن

**لَحْمِ بَرَقَضَم** : کلحم بر علی و ضم : مراد چیز  
 آماده و حاضرست ، و ضم : تختۀ پیش خان  
 قصابان که گوشت بر آن خرد کنند و  
 برای فروش آماده سازند

**لُوح** : درخشیدن ؛ ظاهر شدن ، بر آمدن و  
 طلوع

**کَش** : نام ناحیه‌یی در ماوراء النهر

**کُشْتَن و کَشْفَتَن** : آشفتن ، شکافتن ، گشودن  
 پراکنده کردن ، پریشیدن ، پراشیدن

**کُشْتَه و کَشْفَتَه** : پریشان ، پریشیده ،  
 پراکنده ، پراشیده ، آشفته ، پژمرده ،  
 افسرده ، بر باد رفته

**کَعْبَتین** : دو طاس تَرَد

**کَفْتَن** : شکافتن ، ترکیدن ، دریده شدن ،  
 دریدن

**کَفَه** : خوشه گندم و جو که در وقت خرمن  
 کوفتن کوفته نشده باشد و پس از  
 پالک کردن خرمن آنرا دوباره بکوبند .  
 دف و دایره

**کَفیده** : تر کیده ، شکافته ، دریده

**کَلالَه** : موی پیچیده و مجعد ، زلف آویزان  
 بر پیشانی ، کاکل

**کَلَف** : لکه ، خال ، پیه .

**کَلَف** : جمع کَلَفَت بمعنی رنج و محنت

**کَلَه** : مخفف کَلَه ، سقف خانه ، پرده‌یی که

چون خانه بدوزند و عروس را در آن  
 آرایش کنند ، مایبان

**کَلیل** : کُند .

**کَم انکاشتن** : کم چیزی گرفتن ، آنرا ناچیز  
 و بی ارج شمردن

**کمندش** : ۹۸ ، ۹۹ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ،  
 محلیست در غور :

**کَمیت** : اسب سرخ رنگ ، اسب نیک  
 سرخ یال و دم سیاه

**ماب :** بازگشت ، رجوع ، محل بازگشت  
**مالش :** تمریک ، گوشمال

**مأمن موسی :** مراد رود نیل است که موسی  
را در طفلی در آن افکندند

**مبارات :** برابری کردن ، نبرد کردن  
**مبتدا :** هر چیز که بدان ابتدا کنند ، هر  
چیز آغاز شده ، عمل و کار بی مقدمه و  
بی سابقه

**میرت :** احسان ، عمل نیک

**مکتا :** محل اتکاء

**مجن :** سپر

**مجهول :** گمنام ، ناشناخته ، ناشناس ، نکره  
و غیر معروف

**مجال :** سخن بی سروین ، ناملایم ، دشوار  
نابای ، ناپایسته ، غیر ممکن

**محبب :** محبوب ، دوست داشته شده

**محمیل :** برگردن گیرنده ، بردارنده بار ،  
تحمل کننده ، صابر ، شکمبا

**محبجن :** چوگان ، عصا ، چوبی که سر آن  
خمیده و کج باشد

**محل :** مقام و مرتبه ، پایه ، پایگاه ، توقیر ،  
احترام

**محبی و محیا :** روی ، رخساره

**مخیم :** خیمه گاه

**مدام :** شراب ، پیوسته

**مدبر :** بدبخت

**مدغم :** پوشیده شده ، ادغام کرده شده

**مدی :** پایان و غایت و انتهای هر چیز

**مر :** گذشتن ، رفتن ، شمردن

**هرج :** چمن ، زمین گیاه ناک ، چراگاه  
**مرفوع المحل :** بلند مرتبه

**مرقب :** جای دیده بان ، دیدگاه ، محل  
مراقبت

**مرکب جم :** مراد دیو است که گویند جم  
تخت خود را بر دوش آن می نهاد

**مرود :** سرکشی ، تجاوز از حد امثال خود  
**مرید :** سرکش ، گردنکش ، خود سر ،  
متنبر ، نافرمان

**مزهتر :** آلت موسیقی ، ساز  
**مستجیر :** پناهنده ، نیازمند پناه و زنهار ،  
دادخواه

**مستحل :** حلال پنداشته شده ، مشروع

**مستطیر :** پُرآن

**مستغاث :** آنکه ازویاری جویند. المستغاث

کلمه بی است که هنگام استغاثه واستمداد  
بکار رود.

**مستکین :** فروتن ، کمینه ، رام ، خوار

**مسلّم :** رها ، آزاد ، معاف ، رها شده از  
تکالیف

**مشغله :** غوغا و شور و فریاد ، هنگامه

**مصاب :** مصیبت زده ، دل شکسته ، غمناک ،  
آزرده

**مصطبه :** دکان ماندنی که بر آن نشینند.

سکوی مرتفعی که گرداگرد اتاق و تالار  
و یا هر محوطه دیگر ترتیب می دادند  
و بر آن می نشستند علی الخصوص در  
خراباتها و بهمین جهت مصطبه نشین  
بمعنی خراباتی و اهل میکده و مجازآ

اهل اعتقادات در اثبات عقیده خود  
طرح کنند.

**مقرّعه**: تازیانه، کوبه، شلاق.

**مقلّ**: جمع مقلّه بمعنی کره چشم که سپیدی  
و سیاهی در آن قرار دارد. سیاهی و سپیدی  
چشم، حدّقه.

**مقیل**: هر جا که در آن آسایش کنند، خوابگاه،  
گور، قبر

**مقیم**: مُدام (صفحه ۵۸)، باشند، ساکن  
**ملاّذ**: ملجأ، پناهگاه، پناه دهنده، دستگیر،  
فریادرس

**ملّا**: افکنده، انداخته، بشانه زده شده  
**ملکت**: پادشاهی

**ملّی**: پُر، توانگر، مالدار نیکو معامله  
**ممتثل**: مورد اطاعت و امتثال. ممتثل:  
فرمانبردار، مطیع

**ممسک**: سیاه رنگ، جامه با مُشک رنگ  
کرده، بمشک آمیخته

**ممهدّ**: گسترانیده، گسترده، آماده،  
کار هموار و نیکو، عذر قبول شده

**منّ**: منت نهادن، جوامردی کردن، نعمت  
دادن

**منّ**: ترانگیبین، چیزی که بر درخت  
بلوط و نظایر آن منعقد شود. شیرخش،  
صغ

**منال**: مال، دولت، ثروت محصول ملک و  
باغ و مزرعه و جز آن

**منایح**: جمع منیحه: بمعنی عطا و دهش.  
**مَنّت**: بخشش، احسان، نیکویی

خانقاهی و سالک و صوفی بکار رفته  
است.

**مَصیر**: بازگشت، جای بازگشت

**مَضا و مَضو**: گذشتن، رفتن، درگذشتن،  
منقطع شدن، امضاء کردن و جایز دانستن

**مَضبوط**: مرتب، آراسته، ترتیب یافته،  
رام شده، محفوظ و استوار، پایدار،  
نگاهداشته شده، گرفته شده، ضبط شده  
و متصرف شده.

**مَضَجّ**: خوابگاه، جای برپهلویختن، قبر،  
گور

**مَضی**: روشن، تابان، درخشان، روشنی  
دهنده

**مَطّار**: پریدن و محل پریدن. مَطّار:  
چست و چالاک، پرانیده شده، شکافته  
و شکفته

**مطرّد**: نیزه خرد

**مَطیر**: باران رسیده. مَطیر: بارنده و قطره  
باران

**مُعَمّ**: هر چیز ممتاز و شناخته شده از نشان  
و علامت مخصوص

**مُعیل**: دستگیر و یآوری دهنده و تعهد  
کننده

**مَغیوط**: محسود، مورد غبطه و حسد و  
رشک، خوشبخت

**مُفَلّق**: بشگفت آورنده، شاعر مفلّق شاعر  
زبان آور فصیح که سخنانش موجب  
شگفتی و حیرتست

**مُقاسات**: رنج بردن

**مَقالات**: گفتارها و بحثها، مطالبی که

مَنَحَت : عطا و بخشش .  
 مُنَج : زنبور ، زنبور عسل  
 مَنَعَش : پیراهن در پی زده  
 مَنی : نام بازاری در مکه که در آن حاجیان  
 قربانی کنند .  
 مَنی : ج مَنیة بمعنی خواهش و آرزو  
 مُنِیف : بلند ، برآمده ، افراخته  
 مُنیل : دهنده ، جواد ، بخشنده از مصدر  
 اَنَالَه یعنی دادن ، بخشیدن ، عطا دادن .  
 مَوْتَمَن : مود اعتماد ، آنکه او را به  
 امینی برگزیده باشند  
 مَوْتِف : آغاز کننده ، آنکه کاری را از  
 سر گیرد . پیش آینده ، نزدیک شونده ،  
 آینده  
 مَوَقِف : محل ایستادن ، جای درنگ کردن ،  
 عَرَفَات که حاجیان در آن شب باش کنند  
 و از بامداد تا نیمروز بایستند .  
 مَهر جَم : = نگین سلیمان  
 مَهر و زه : ماه رمضان ، ماه صیام  
 مَهِوس : هوسناک ، دیوانه ، مجنون  
 مَهِیل : ترسناک ، سهمگین  
 مَهِین : خوار ، سست ، اندک  
 مَهِین : خوار کننده ، حقیر و ذلیل کننده  
 مَی خام : مقابل می پخته . - بِخَتَج یعنی  
 شرابی که ثلثان نشده باشد  
 ناب : چار دندان پیشین سمیع و بهایم ،  
 دندان نیش ، دندان نیشتر . - خالص و  
 بی آمیغ

ناباک : بی باک ، دلیر ، متهور  
 نَاجَح : پیکان دو شاخه ، نیزه کوچک ،  
 تبرزین  
 ناکام : خلاف میل ، خلاف آرزو ، ناخواست ،  
 ناخواسته ، ناراضی و ناخشنود ، بی  
 کام و آنکه بکام دل نرسیده باشد ،  
 نال : نیشکر ، نی ، نی زرد باریک میان تهی ،  
 تارهای نازک میان نی و قلم .  
 ناموس : پاکدامنی ، عفت ، قانون ، قانون  
 الهی ، حیا و شرمساری ، ننگ و نام .  
 نَبَهره : ناسره ، قلاب ، نارایج ، فرومایه و  
 پست  
 نَتَف : جمع نَتَفَه بمعنی برگزیده ، منتخب ،  
 برگزیده ، برگین کرده  
 نَثَرَة : نام دو ستاره نزدیک یکدیگر از  
 منازل قمر که در بینی برج اسد واقع شده .  
 نَثیر : پراکنده  
 نَجاح : رستگاری ، پیروزی ، روایی حاجت  
 نَذیر : ترساننده ، موجب ترس و بیم  
 نَزاهت : نزهت ، پاکیزگی  
 نَسر طایر : نسر نام دو ستاره است بصورت  
 کرگس که یکی بال گشوده است (طایر)  
 و دیگری نشسته و بال جمع کرده (واقع)  
 نَسرین : نسر طایر و واقع ، دو شاهین  
 نَشیل و نَشیل : شست ، دام ، قلاب ماهی  
 گیری ، و هر قلابی که بدان چیزی  
 آویزند یا میوه از درخت چینند و در

**نَوَال** : بخشش ، دهش ، عطا ، بهره  
**نَوَب** : جمع نوبه یعنی مصیبت ، کار دشوار ...  
**نَوُج** : وزنده

**نوزاد** : نام دهی در خراسان (صفحه ۴۴۸)  
**نوشاد** : نام شهری حسن خیز که خوبان را  
 بدان نسبت کنند

**نه** : نام محل و قلعه بی در غور ، ص ۱۸۵ ، ۶۱۸  
**نه چرخ** : نه سپهر ، نه فلک ، نه شهر بالا ،  
 نه صحیفه گردون ، نه طارم ، نه کاخ ،  
 نه آسمان

**نه فلک** : نه چرخ

**نهمت** : غایت همت ، حاجت و نیاز

**نیزه خطی** : نیزه راست ، و رجوع شود  
 به خطی

**واسطه عقد** : واسطه العقد ، بزرگترین گهر  
 دستیند و گلویند ، برگزیده و منتخب

از هر چیز و از هر قوم و از امثال آنها

**واقیه ، و اقی** : نگاهبان ، نگاه دارنده

**وام حاله** : وام غیر مؤجل

**وَجَل** : ترس ، بیم

**وحشت** : خشم و غضب

**وحشت کردن** : تنهایی گزیدن یا خشم  
 گرفتن ص ۳۳

**وَحَل** : لَجن ، گل تُتک

**ورساد** : نام شهری در غور

**وَسَاطَة** : میانجی ، پایمرد ، شفیع

**وَسَس** : خواب و مقدمه آن

**وَسَل** : ترس ، بیم ، هیبت ، و بمعنی آب و

اشک اندک و بسیار نیز هست

مازندران آنرا «دزدک» گویند.

**نصال** : جمع نصل بمعنی پیکان تیر و نیزه  
**نضیر** : تازه ، آبدار ، جمیل ، و نیز زروسیم  
 را گویند

**نظاره** : تماشاگر ، قومی که بچیزی و کسی  
 بنگرند

**نظیم** : مروارید برشته در کشیده ، منظم  
 شده ، مجلسی که نیک آراسته باشند

**نعال** : جمع نعل بمعنی پای افزار ، قطعه  
 آهن که بر سُم ستور و بر پاشنه کفش  
 زنند ، پی که در گوشه کمان بندند

**نعام** ، **نعامه** : شتر مرغ

**نعامی** : باد جنوب و یا باد مابین جنوب  
 و صبا

**نفاذ** : نفوذ و تأثیر . نفاذ امر ، جریان حکم  
 و فرمان .

**نقر** : گروه مردم ، مردم ، فرد فرد از هر  
 گروه

**نقر** : رمنده ، گریزنده ، گریزان

**نقدّه** : نذیره رومی ، کراویا

**نقمت** : عذاب ، عقوبت ، آزار ، کینه ،  
 خستگی ، درشتی

**نقیر** : ناوه پشت هسته خرما ، چاهک خرد  
 در زمین . - و نیز بمعنی قلیل و ناچیز و  
 فقیر و تنگدست میآید .

**نکایت** : آزار ، اذیت ، جراحت

**نکبات** : جمع نکبت بمعنی رنج و سختی و  
 مصیبت .

هم نقرّ : همراه ، آنکه بادیگری عدیل و  
قرین باشد (ص. ۷)

هنا : گوارایی ، گوارا بودن

هواجستن : هواداری کردن

هوان : کھون ، خواری ، مشقت

هوش : روح ، روان ، جان (ص. ۴۱۰)

هین : نرم و آسان و سبک

کھيون : شترجمازه ، شترکلان ، هر جانور

کلان، اسب

یاره : دست بند، دست آورنجن ، دست برنجن

یازان : میل کننده ، اراده کننده ، قصد

کننده، توجه کننده بطرف چیزی و کسی

یازش : میل ، توجه ، قصد و اراده (صفحه

۳۹۱)

یجموم : سیاه ، دود ، دُخان، نام مرغی،

نام چند اسب ، کوه سیاه

یسیر : اندک ، آسان

یشك : دندان بزرگ پیشین جانور سبع ، بیشتر

یکتاه : یکتا

یم : بحر ، دریا

یهین : دست راست، بخشش

یوم التناد : روز قیامت. - تناد: پراگندگی ،

تفرق ، تناثر ، رمیدگی از یکدیگر.

یوم دین (یوم الدین) : یوم الحشر ، یوم

القیامه ، روز رستاخیز

یوم قمطیر : روز سخت ، روز شمار

یوم النزال : روز جنگ. - زال: فرود آمدن

برای جنگیدن با کسی، جنگ تن به تن .

و شم : خال کوبی کردن، ملکوک کردن،  
برگ بر آوردن شاخ، تغییر رنگ دادن  
پوست و موی

و ضم : تخته پیشخان قصابان که گوشت  
بر آن خرد کنند و بنهند

و غا : کارزار ، جنگ.

و فد : برسولی نزد امیر و مهتری رفتن ،  
وافد و گروه و افدین.

و قعت : آسیب و صدمه ، کارزار

و قود : افروختن آتش. - همزم و فروزینہ  
آتش ، بود ، پد بود ، پده

و لی : دوست ، صدیق ، یاری دهنده ، یاور  
و هاج : روشن ، درخشنده

هات : بیاور

هاله : خرمن ماه ، دایره گرد ماه

هاویه : دوزخ ، جهنم

هزایهز : لرزه و رعشه بی که از ترس پدید  
آید . فتنه بی که همه مردم در آن بجهش

آیند

هزینہ : خرج (صفحه ۲۹۴)

هفت اختر : هفت فلک ، هفت سیاره

هفت سیاره : هفت اختر

هلك : هلاک کردن ، میرانیدن ، نیست  
گردانیدن

هم قرن : قرین ، هم نشان

همگین : همگی (در پهلوی همو گن) (صفحه  
۳۹۰)

هم نشان : دارای همان نشان و علامت و

اثر که دیگری دارد، نظیر عدیل، شمیمه،

قرین ، هم قرن



فهرست

**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

## فهرست نام گسان و خاندانها که در متن دیوان آمده است

ابوالمعالی محمد بن سعید: رجوع شود به محمد بن سعید	آل حسن (دوده حسن): ۸۹، ۸۷
ابوالمعالی مودود: رجوع شود به مودود احمد عصمی	آل اتابک: ۶۷، ۲۸۵ و رجوع شود به تمیراک
ابوالمعالی نصیرالدین عبدالصمد: ۲۱، ۱۹۸، ۱۵۱، ۱۹۶، ۷۳، ۲۰۹، ۲۳۶	آل سری: ۵۳۹
۲۷۲	آل سمعان: ۴۴
ابو منصور امین الملوك: ۲۲۴	ابو بکر بن فرخشاه: ۲۸۸
ابو منصور بن نصر بن علی: رجوع شود به اثیرالدین...	ابو الحسن: ۲۴۳
اثیرالدین: ص ۶۱۷	ابو الحسن علی: رجوع شود به موفق الدین...
اثیرالدین امین الملک زین الدوله ابو منصور نصر بن علی: ۱۰۸، ۱۳۰، ۳۲۰	ابو عمر و محمد: رجوع شود به ثقة الدین ابو عمرو...
احمد بن منصور: رجوع شود به سمعانی	ابو الفتح محمد: رجوع شود به شهاب الدین...
اختیارالدین جوهر (میراجل): ۲۰، ۲۰۱، ۲۹۵	ابو الفتح افضل خراسان: ۶۳
ارسلان شاه بن کرمانشاه بن قاورد سلجوقی (عماد الدوله، جمال الملک، معزالدین والیدین): ۱۴۱، ۲۵۳، ۲۵۴	ابو الفضل احمد وزیر (اسام اجل): ۱۸۶
اسرائیل: ۲۵۰	ابو القاسم محمود کاشانی: رجوع شود به نظام الدین ابو القاسم...
اسمعیل گیلکی (امیر): رجوع شود به یمین الدوله	ابو المظفر امیر اسمعیل گیلکی: رجوع شود به یمین الدوله امین الملک حسام الدین
امین الملک، حسام الدین...	ابو المظفر شهاب الملک: رجوع شود به ضیاء الدین غالب
	ابوالمعالی حسین بن صاعد: رجوع شود به شمس الدوله علاء الدین

۱- درین فهرست بعضی اسمها که محقق را کمتر بکار می آید مانند «دهد» و «رباب» و «قارون» و فاروق (لقب عمر) و عتیق (نعت ابو بکر) و نظایر اینها وارد نشده است ؛ و همچنین تنها بنامهایی که در متن دیوان (جلد اول و دوم) آمده اکتفا شده و اسامی تعلیقات کتاب (که بسیار است) درین فهرست مذکور نیفتاده است.

اصمعی: ۲۴۴

اصیل خراسان: رجوع شود به شمس الدین محمد

اغلبک (امیر...): ۴۴۰

افضل خراسان: رجوع شود به ابو الفتح .

امام اجل: رجوع شود به ابو الفضل احمد .

امیر مخلص الدین نصر حاتمى: ۶۳۴

امین الملک حسام الدین: رجوع شود به یمین

الدوله، امین الملک، حسام الدین...

امین الملک شهاب الدین: رجوع شود به طغرل

تکین قماروی بن آلنجی

امین الملک نصر بن علی: رجوع شود به

اثیر الدین...

امین الملوک: ۶۱۵

انصاریان: (تابعان خواجه عبداللہ انصاری

واولاد او): ۴۵۷

ایناق (تخمہ ایناق): ۲۶۶

باربک: رجوع شود به فلک الدین علی.

بحتری: ۲۴۴

برهان الدین: ۱۰۴

بوالحسن جدّ حسین بن صاعد: ۱۶۱

بوالفتح (صدر اجل): ۶۱۴ و رجوع شود به

به ابو الفتح افضل خراسان

بوعلی جدّ حسین بن صاعد: ۱۶۱

بوفراس: ۶۱۸

بهاء الدین پوشنگی (علاء الاسلام عمدة الدین):

۲۸۲

بہلوان جهان: رجوع شود به قطب الدین.

تاج الامراء: ص ۵۸۴

تاج الدین میر ابو الفضل نصر بن خلف (پادشاه

سیستان): ۳۱۸، ۳۱۱، ۲۲۹، ۱۳۴، ۶۴

تاج العرب: رجوع شود بضياء الدین غالب .

تخمہ ایناق: ۲۶۶

تمیرالک: ۴۲۷، ۴۷۰، ۳۷۶، ۸۵

ثقة الدین ابو عمرو محمد: ۳۲۵

جابر بن عبداللہ انصاری؛ شیخ الشیوخ ۵۷

جاحظ: ۲۴۴

جمال الدین شهاب الاسلام: رجوع شود به

سمعانی

حبش، حبیش: نام پسر تاج العرب ابوالمظفر

شهاب الملک ضیاء الدین غالب بن تغلب

شیبانی، ص ۱۱

حسام الدین علاء الملک: رجوع شود به یمین

الدوله امین اللہ، حسام الدین...

حسن: ۲۵۳

حسین بن صاعد: رجوع شود به شمس الدوله

علاء الدین

حسین بن علی: رجوع شود به مجد الدین .

حسین بن محمد: رجوع شود به سدید الدین .

خاندان منیعی: رجوع شود به آل حسان .

خاصبک (فلک الدین): ۲۶۵، ۲۳۵، ۲۰۳

خلیل نبی: ۶۹، ۲۴۷

خواجه عزیز: رجوع شود به عزیز الملوک .

دیس بن صدقہ: ۲۶۵

دودہ حسن: رجوع شود به آل حسان

دودہ سمعان: رجوع شود به آل سمعان

ذوالنون: ۳۱۸

رشید الدین وطواط: ۶۱۳

رکن الدین طغرل: ۳۵۱

رودکی: ۶۱۸

زین الدوله نصر بن علی: رجوع شود به

اثیر الدین...

سپہسالار منکبہ: رجوع شود به منکبہ

سحبان: ۲۵۲، ۶۸

سدید الدین ابو المعالی محمد بن سعید وزیر:

الدین میرمیران

شمس الدوله نصیرالدین: ۴۶۲۰

شمس الدین: ۱۰۸، ۱۰۵

شمس الدین محمد اصفیل خراسان: ۲۸۰

شمس الملوك یمن الدوله امین الملک، شهاب

الدین، طغرل تکین قماروی بن آلنجی:

رجوع شود به طغرل تکین و قماروی بن

آلنجی

شهاب الملک رجوع شود به ضیاء الدین غالب.

شیبانی (خاندان): ۹۳، ۸۵، ۳۳

صابر بن اسماعیل ترمذی: ۶۳۱

صابی: ۲۴۴

صاحب ری: مراد صاحب بن عبادست

صاعد بن منصور: ۱۶۱، ۵۸۱

صفی الدین حسن: ۶۴۴

ضیاء الدین: ۵۶۶

ضیاء الدین غالب بن تغلب شیبانی: ص ۳۰، ۵۰

ضیاء الدین مجد الملک: ۶۲۰

ضیاء الدین هارون: ۳۹۸

طالعی شاعر: ۶۳۱

طغانی (شمس الامرا): ۴۳۴

طغرل تکین قماروی بن آلنجی: ۱۷۴

ظہیر الدین عبدالعزیز بن حسین: ۳۹۴

ظہیر الدین: ۲۳۴

ظہیر الملک شرف الدین: ۳۳۰

عبدالصمد وزیر: رجوع شود به ابوالمعالی

نصیر الدین

عزیز الملوك معین الدین: ۶۱، ۶۰۳، ۶۰۴

۶۱۵

عضد الدوله (امیر): ۷۶

علاء الاسلام بهاء الدین پوشنگی: رجوع شود

به بهاء الدین پوشنگی

رجوع شود به محمد بن سعید

سدید الدین حسین بن محمد: ص ۵۷

سدید الدین عمر علی نوزادی: ۴۴۸

سعد بن زنگی: ۴۵۵

سعد الملک نجم الدین بن اثیر الدین: ۴۶۶

سلجوق شاه بن ارسلان شاه بن کرمان شاه قاوردی:

۱۴۸

سمعانی (جمال الدین شهاب الاسلام احمد بن

منصور...): ص ۴۲، ۴۴

سنجر بن ملک شاه سلجوقی (سلطان معز الدین):

ص ۱۷، ۲۷، ۶۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۷

۱۳۸، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۴

۲۱۱، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۹

۳۶۴، ۳۷۰، ۳۹۹، ۴۰۳، ۵۵۳

ستقر خاص (امیر): ۲۱۲، ۴۱۴

سیف الدین حسین حاجب خاص: ۱۰۵، ۳۷۰

۳۷۳

سیف دی یزن: ۸۵

شجاع الدین عمر (امیر): ص ۷۰

شجاع الدین عمر (امیر): ص ۷۰

شرف الدین: رجوع شود به ظہیر الملک

شهاب الدین ابوالفتح محمد: ص ۴۵

شرف الدین دایس: رجوع شود به دایس بن

صدقه

شرف الملک فرخ شاه بن تمیراک: رجوع شود به

فرخ شاه بن تمیراک

شمس الامراء امیر طغانی: رجوع شود به طغانی

شمس الدوله، علاء الدین ابوالمعالی حسین بن

صاعد بن منصور بن محمد وزیر: ۱۵۵

۱۶۶

شمس الدوله قطب الدین میرمیران منکیه

سپهسالار سنجر: رجوع شود به قطب

علاء الدين ابو المعالي حسين بن صاعد: رجوع  
شود به شمس الدوله علاء الدين...

علاء الملك ابو المظفر: رجوع شود به يمين

الدوله، امين المله، حسام الدين

على بن اسعد كاتب (جمال الدين): ٢٢٥

على بن داود: ٢٦٦

عمدة الاسلام: ٥٧٦

عمر بن فرخشاه: ٢٨٨

عمر بن علي نوزادي: رجوع شود به سديد الدين  
عمر بن علي

عمرو بن عاص: ٦٣٢، ٣٣٣

فخر الدوله شرف المله فرخشاه بن تميز الك بن

اتابك اعظم: رجوع شود به فرخشاه بن

تمير الك

فخر الدين: ١٠٨

فخر الدين محمود منيعي: ٨٧، ٨٩

فرخشاه بن تميز الك بن اتابك اعظم: ٦٧، ٢٤٨،

٢٨٤، ٣٦٤، ٣٧٤، ٤٠٧، ٤٢٦

فضل برمكي: ٥٨

فضل ربيع: ٦٢٢

فلک الدين علي باريك: ٥٥، ٩٣، ٩٤،

١١٨، ١٨٢، ٢٢٢، ٢٦٥، ٣٣٦، ٣٨٤،

٦٣٠

فقس ساعده: ٣٧، ٢٣٨

قطب الدين ميرميران سپه دار (شمس الدوله

منكيه): ٢٦، ٥٩، ٦٦، ٧٤، ٩٥، ١٠٢،

١٠٣، ١٠٥، ١٠٩، ١٢٩، ٢٩٥، ٣٠٤، ٣٨٠،

٤١٩، ٤٢٢، ٤٣٦، ٤٣٧

قماروي بن آلنجي: رجوع شود به طغرل تكين.

كمال الدين: ٦٠٦

مجد الدين محمد (ملك): ٣٥

مجد الملك: رجوع شود به ضياء الدين

مجير: ١٠٦

محمد: رجوع شود به ثقة الدين...

محمد بن سعيد: ٨٢، ٢٧٥، ٢٨١، ٤٢٩

محمد بن يحيى: ٦٣٣

محمد خان: (ارسلان خان محمد) ٣٦٤

محمد نقاش: ٢٢٣

محمود كاشاني: رجوع شود به نظام الدين

ابو القاسم

محمود منيعي: رجوع شود به فخر الدين محمود.

مختص جلالی: ٦٣٥

معن زايده: ٣٧، ٨٥، ٢٢١، ٢٣٨

معين الدين: ٣٩٦

ملك الوزراء ابو المظفر نصير الدين عبدالصمد:

رجوع شود به نصير الدين وزير.

ملك الوزراء نصير الدين: رجوع شود به

ابو المعالي نصير الدين

منصور بن محمد: ١٦١

منكيه: رجوع شود به قطب الدين ميرميران.

مودود احمد عصمي: ٩٨، ١١٦، ١٢٠، ٢١٨،

٣٨٧، ٦٣٥

موفق الدين ابو الحسن علي (صاحب اجل):

٨٤

مؤيد الاسلام ضياء الدين مجد الملك ابو المعالي

مودود احمد العصمي: رجوع شود به

مودود احمد عصمي

مهران: (خاندان) ٣٢، ٩

ميرميران: رجوع شود به قطب الدين

ناصر الدين حسن (امير الامرا): ٢١٦

نجم الدين بن اثير الدين: رجوع شود به سعد

الملك نجم الدين...

نجیب الدین: ۴۷۰

نجیب الملک یوسف بن محمد: ۴۷۵

نسل اتابک: رجوع شود به آل اتابک

نسل تمیراک: رجوع شود به تمیراک

نصر بن خلف: رجوع شود به تاج الدین میر  
ابوالفضل

نصر حاتمی: رجوع شود به امیر مخلص الدین.

نصیر الدین: رجوع شود به شمس الدوله

نصیر الدین

نصیر الدین عبدالصمد: رجوع شود به

ابوالمعالی نصیر الدین

محمد (صدر اجل): ۷۸

مجد الدین حسین بن علی: ۴۳۳

نظام الدین ابوالقاسم محمود کاشانی: ۴۲۰،

۴۳۹، ۴۴۴

هاسان: ۲۹۰

یزید مهلب (یزید بن مهلب): ۵۸

یمین الدوله امین المله حسام الدین علاء

الملک ابوالمظفر امیر اسمعیل گیلکی:

۶۴۷

یمین الدوله امین الملک...: رجوع شود به

طغرل تکین قمارو

یوسف بن محمد وزیر: رجوع شود به نجیب

الملک یوسف...

**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean



# فهرست اشعار

**IOBAL LIBRARY**  
**UNIVERSITY OF KASHMIR**

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

## ۱ = قصائد

شماره قصیده	مطلع	صفحه
<b>حرف «الف»</b>		
۱	ای میان بحر کرده با نهنگان آشنا	۵
۲	منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا	۱۳
۳	زهی آفاق را سلطان زهی ایام را مولا	۱۷
۴	ای قلم دردست تو چون در کف موسی عصا	۲۱
۵	نظامیست نظم تو عقد حکم را	۲۳
۶	مظفری که معینست کردگار او را	۲۴
۷	باز آشوب خلق عالم را	۲۶
۸	ای کمال آفتاب و همت کیوان ترا	۲۷
۹	ای هم لقا و هم دل و هم نام مصطفی	۲۸

<b>حرف «ب»</b>		
۱۰	ای بت هاروت چشم ای دلبر یاقوت لب	۳۰
۱۱	چند باشم در دیار و منزل دعد و رباب	۳۵
۱۲	ای گه دعوی چو دریاگاه معنی چون سراب	۴۲
۱۳	ای ثاقب از جبین درفشان تو شهاب	۴۵
۱۴	ای سوی بالا چو آتش سوی پستی همچو آب	۴۷

## حرف «ب»

۵۵	میری که پادشاه جهان را برادرست	۱۵
۵۷	طبعی که از کمال مروت مرکبست	۱۶
۵۹	فلک محلی کوراملك ثنا خوانست	۱۷
۶۲	ایازمانه برغبث مطیع فرمانت	۱۸
۶۳	زهی سرایی کان را سنای کیوانست	۱۹
۶۴	آن خداوند که درعالم از احسان عالمست	۲۰
۶۶	ای قطب دین سپهر برین در پناه تست	۲۱
۶۷	جمال آل اتابك که فخر ایامست	۲۲
۶۸	آن مهتری که ملجاء احرار عالمست	۲۳
۷۰	مبارزی که بهنگام کین چو شیرنرست	۲۴

## حرف «ح»

۷۲	رسول خیر و برید ثواب و وفد صلاح	۲۵
----	---------------------------------	----

## حرف «د»

۷۴	آنرا فلک ز اختر و ارون امان دهد	۲۶
۷۶	ای آنک ز حسن تو بهر جای خبر شد	۲۷
۷۸	تا در جهان معاقبت روز و شب بود	۲۸
۸۰	برماه روشن از شب تاری علم کشید	۲۹
۸۲	ای بتو شاد دین چو خلق بعید	۳۰
۸۴	بتی که از دل من تنگ تر دهن دارد	۳۱
۸۷	زدست چنگ نوازت شدم چونالان عود	۳۲
۸۹	تانام آب و آتش و خاك و هوا بود	۳۳
۹۱	ای فضل ازل گشته در احوال تو پیوند	۳۴
۹۲	خدایگانا هر روز عزت افزون باد	۳۵
۹۳	عمر تو ای فلک الدین باید مقرون باد	۳۶

شماره قصیده	مطلع	صفحه
۳۷	ای از سیاست تو رخ حامد تو زرد	۹۴
۳۸	هر که او در طاعت یزدان دین پرور بود	۹۵
۳۹	هر که خواهد تا سعادت در گهش بالین کند	۹۶
۴۰	ای کریمی کآسمان بهشت ترا منصور کرد	۹۸
۴۱	ایا زدولت تو یافته خلایق داد	۹۹
۴۲	همواره ترا ایزد جبار معین باد	۱۰۰
۴۳	ای کرده نشاط خرم آباد	۱۰۱
۴۴	زهر آلت که در دولت خداوند جهان دارد	۱۰۲
۴۵	آمل صنیعت آن دست زرفشان تو باد	۱۰۳
۴۶	بقای دولت برهان دین باد	۱۰۴
۴۷	دوپهلوان که گه جنگ چون دو شیر ترند	۱۰۵
۴۸	ای مقبلی که قدر تو گردون صفات شد	۱۰۶
۴۹	ای نهاده همت تو پای بر سبب الشداد	۱۰۷
۵۰	نگار من چو بر سیمین میان زرین کمر بندد	۱۰۸
۵۱	چون عروس نوبهاری از زمین سر برزند	۱۱۴
۵۲	ای بزرگی که ذوالجلال بچود	۱۱۶
۵۳	فلک هر آینه تا سرکز ضیا باشد	۱۱۸
۵۴	جمال و جاه و جوان مردی و جلالت وجود	۱۲۰

## حرف «ر»

۵۵	زهی شاهنشاه اعظم زهی فرمانده کشور	۱۲۲
۵۶	بفر دولت میمون بفضل ایزد داور	۱۲۷
۵۷	باد با عمر خضر پیغمبر	۱۳۴
۵۸	رخ وزلفین آن ماه ولب و دندان آن دلیر	۱۳۸
۵۹	سعد چرخ و نصرت ایام و فضل کردگار	۱۴۱
۶۰	جاودان چون خضر ماند زنده نام آن پدر	۱۴۸

شماره قصیده	منبع	صفحه
۶۱	ای خواب من ربوده بیاقوت پرشکر	۱۵۱
۶۲	تا شد از باد خزان پر توده زرجوبار	۱۵۵
۶۳	چیست آن مرغی که ناساید زمانی از نفیر	۱۶۶
۶۴	مرکز فتحت و گنج نصرت و کان ظفر	۱۷۴
۶۵	تا منزّه باشد از تحویل حکم کردگار	۱۸۲
۶۶	ای مایه بدایع و پیرایه صور	۱۸۶
۶۷	که دارد چون تو معشوقی نگار و چابک و دلبر	۱۹۰
۶۸	سزدگر در فلک خورشید بردارد کنون ساغر	۱۹۶
۶۹	خداوندی که روز بار خورشیدش سزد افسر	۱۹۹
۷۰	این اشارتها که ظاهر شد ز لطف کردگار	۲۰۴
۷۱	بادولت مساعد و بارای بختیار	۲۱۱
۷۲	ای باسحقاق دین مصطفی را اختیار	۲۱۳
۷۳	المنة لله که بشمشیر گهر بار	۲۱۶
۷۴	ای در هوا و مدحت تو آفتاب و تیر	۲۱۸
۷۵	ای صاحبی که نیست ترا در زمانه یار	۲۲۱
۷۶	این جایگاه خوب و بنای بزرگوار	۲۲۲
۷۷	تا ابد باد مهتری مقصور	۲۲۴
۷۸	ایاستوده خصلتی که کردگار قدیر	۲۲۵

## حرف «ف»

۷۹	ایا ز نظم تو عالم پراز عیون طرف	۲۲۷
۸۰	آمد از اجداد ماضی ملك را نعم الخلف	۲۲۹
۸۱	ای قصر ملك راشده افعال تو سُرف	۲۳۳

## حرف «ك»

۸۲	ایا مستخرای رفیع تو افلاك	۲۳۴
۸۳	ای پناه لشکر ایران و توران خاصك	۲۳۵

## حرف «ل»

۲۳۷	ز عید داد خبر خلق را طلوع هلال	۸۴
۲۴۳	ای عارض تو چون گل و زلف تو چو ستبل	۸۵
۲۴۶	ای لطف باشمایل تو عدیل	۸۶
۲۴۸	همیشه قاعده ملک کردگار جلیل	۸۷
۲۵۱	زمانه کرد مسخر بنام میر اجل	۸۸
۲۵۳	قدرت نازِ ذکی و صفوت آب زلال	۸۹

## حرف «م»

۲۵۹	نوروز وعید و سبزه و عیش و مسماع و می بهم	۹۰
۲۶۵	بصبوحی بگه صبح نشینند بهم	۹۱
۲۶۷	زینت دارالسلام و بهجت باغ ارم	۹۲
۲۷۲	ایا اساس شریعت بعون تو محکم	۹۳
۲۷۵	باد درحفظ کردگار مقیم	۹۴
۲۷۸	ایا زجود شما ابر یافته تعلیم	۹۵
۲۷۹	زبس که خوردم تیمار دهر پندارم	۹۶
۲۸۰	ای فاضلان رسیده زانعام تو بکام	۹۷
۲۸۱	ایا زمین و زمان از تو روشن و خرم	۹۸
۲۸۲	ای عمده دین علای اسلام	۹۹

## حرف «ن»

۲۸۴	بارخی چون آفتابی ای مه پروین جبین	۱۰۰
۲۹۱	ایا بوده حمال تخت سلیمان	۱۰۱
۲۹۵	دولت پیروز و رای روشن و بخت جوان	۱۰۲
۳۰۴	خداوندی که رایش گوهر اقبال را شدکان	۱۰۳
۳۱۱	چه جرمست این برآورده سر از دریای موج افکن	۱۰۴
۳۱۸	دلَم از عشق آن دوزلف چو نون	۱۰۵

شماره قصیده	مطلع	صفحه
۱۰۶	چون شد از باد خزان ای شمسۀ خوبان چین	۳۲۰
۱۰۷	در عاشقی و دلبری ای لعبت شیرین	۳۲۵
۱۰۸	گوهری نیکو چو دانش پیکری روشن چو جان	۳۳۰
۱۰۹	ایادین را فلک گشته زامکان	۳۳۶
۱۱۰	از شادی بشارت فتح خدایگان	۳۳۸
۱۱۱	ندای اصطناع آمد زسوی حضرت سلطان	۳۴۶
۱۱۲	تا بود نافذ قضای کردگار انس و جان	۳۵۱
۱۱۳	همی کنند تفاخر بخدمت سلطان	۳۵۶
۱۱۴	ز عدل کامل خسرو زامن شامل سلطان	۳۵۹
۱۱۵	سرافرازد همی دولت رخ افروزد همی ایمان	۳۶۴
۱۱۶	باد هر ساعت بنوی صدهزاران آفرین	۳۷۰
۱۱۷	گاه آن آمد که گردد باغ چون خلد برین	۳۷۴
۱۱۸	شادباش ای سپهبد سلطان	۳۸۰
۱۱۹	المنه لله که سپهدار خراسان	۳۸۴
۱۲۰	سپاس از ایزد کآمد بشارت از غزنین	۳۸۷
۱۲۱	خدای عز و جل را در آشکار و نهان	۳۹۰
۱۲۲	الای گوهر پاکیزه چون جان	۳۹۴
۱۲۳	ایا متابع رایت ستاره روشن	۳۹۶
۱۲۴	باد پیوسته گردش گردون	۳۹۸
۱۲۵	بطبع خوش بصدق دل بطوع تن بمهر جان	۳۹۹
۱۲۶	بر بلاد شرق و غرب و در دیار کفر و دین	۴۰۳
۱۲۷	قوی شد دین پیغمبر متین شد دولت سلطان	۴۰۷
۱۲۸	ایامکان تودین خدای را برهان	۴۱۳
۱۲۹	ای ترا سلطان عالم داده ملک بی کران	۴۱۴

## حرف «و»

۱۳۰	ایا شده فلک المستقیم چاکر تو	۴۱۹
۱۳۱	پیوسته باد گردش گردون یکام تو	۴۲۰



## حرف «و»

۱۳۲	المنّة لله که باقبال شهنشاه	۲۲۲
۱۳۳	منت خدایرا که خداوند زاده شاه	۲۲۳
۱۳۴	ایا مایه جود و بنیاد جاه	۲۲۵
۱۳۵	اگر شناختمی قیمت وصال ای ماه	۲۲۶
۱۳۶	تا دور زمانه بود ای صدر یگانه	۲۲۹
۱۳۷	ایاگر دون دولت را غزاله	۴۳۱

## حرف «ی»

۱۳۸	ایا بتی که چو یوسف بنیکوی مثلی	۴۳۳
۱۳۹	ای آنک برخ فتنه عشاق جهانی	۴۳۴
۱۴۰	ایا قطب دین میرمیران تو آنی	۴۳۶
۱۴۱	خداوند جهان را پهلوانی	۴۳۷
۱۴۲	الای ابر نوروزی شبانروزی بمن مانی	۴۳۹
۱۴۳	ای طلعت تو داعیه رحمت خدای	۴۴۳
۱۴۴	ایا نامداری که دین را نظامی	۴۴۴
۱۴۵	ای ندیده جهان چو تو شاهی	۴۴۵
۱۴۶	ز احسان دست عالم برگشادی	۴۴۷
۱۴۷	زهی زجود تو آزادگان با آزادی	۴۴۸
۱۴۸	بدان رای درخشان چون شهابی	۴۴۹
۱۴۹	ای کریمی کز جهان گوی هنر بر بوده ای	۴۵۰

شماره

مطلع

صفحه

## ۲ = هرثیه ها

۴۵۵	ایا زمانه فانی ربوده از گاهت	۱
۴۵۷	صدری که بود عاقله دین کردگار	۲
۴۶۱	صدری کزو زمانه نیابد کریم تر	۳
۴۶۲	شد شریعت بی نظام و شد سیادت بی محل	۴
۴۶۶	اگر ببارم خونابه و برآرم آه	۵
۴۶۹	ای بتیغ قضا هلاک شده	۶
۴۶۹	شها آن قره العین عزیزت	۷
۴۷۰	ایا شادی ندیده از جوانی	۸

## ۳ = قر کیپ بند

۴۷۵	ای ترک هرزمان بجفا خیره ترمشو
-----	-------------------------------

## ۴ = ملهمها

# ⊙ = غزلیها

## حرف «الف»

۴۹۱	من کیم کاندیشه تو هم نفس باشد مرا	۱
۴۹۱	کاشکی اکنون که از تو نیست آگاهی مرا	۲
۴۹۲	از دور بدیدم آن بت کش را	۳
۴۹۳	ای مسلمانان فریاد مرا	۴
۴۹۳	الا ای باد شبگیری بگو آن ماه خلق را	۵
۴۹۴	بر گشتم از آن بت که چو جان داشتم اورا	۶
۴۹۴	می ده آزادگان مونس را	۷
۴۹۵	دلبری سرمایه گشت آن دلبر نقاش را	۸
۴۹۶	ای هوای تو درآورده بطاعت ما را	۹
۴۹۶	چند نمایی جفا ای پسر خوش مرا	۱۰
۴۹۷	ای بعمدا سر بریده زلف شورانگیز را	۱۱
۴۹۸	ای چو حسن تو فزون عشق تو هر روز مرا	۱۲
۴۹۸	گر نخواهد بود روزی وصل او يك شب مرا	۱۳
۴۹۹	ای زخوبی سجده کرده مهر بر گردون ترا	۱۴
۵۰۰	ماهرویا در فراق صبر کردم سالها	۱۵
۵۰۱	خدای عزوجل بس بود گواه مرا	۱۶

## حرف «ب»

۵۰۲	هرگز بود این یارب کاید بر من يك شب	۱۷
-----	------------------------------------	----

شماره غزل	مطلع	صفحه
۱۸	ای روی تو چراغ وجبین تو آفتاب	۵۰۲

## حرف «ت»

۱۹	ای بسا دلها که دام زلف تو آنرا بیست	۵۰۴
۲۰	ای جان جهان ناز تو هرروز فزونست	۵۰۵
۲۱	فصل بهار وصل بتان اصل خرمیست	۵۰۶
۲۲	در همه عالم چو تو چالاک نیست (رمل)	۵۰۶
۲۳	در همه عالم چتو چالاک نیست (سریع)	۵۰۷
۲۴	آن صنم دلفروز یار نو آیین ماست	۵۰۸
۲۵	در همه آفاق یک آزاده نیست	۵۰۸
۲۶	گر تو پنداری که عیشم بی تو ناخوش نیست هست	۵۰۹
۲۷	ای کرده سماع تو مراست	۵۱۰
۲۸	در عشق تو جان و دل و دین را خطری نیست	۵۱۰
۲۹	گر چند مرا توبه شکستی نه صلاحست	۵۱۱
۳۰	گر چو من بلبل ز درد عاشقی مدهوش نیست	۵۱۲
۳۱	صنما هجر تو عمرم بکران آوردست	۵۱۲
۳۲	جانا دلی چه سوزی کآن هست جایگاهت	۵۱۳
۳۳	عاشقی راه نیک نامی نیست	۵۱۴

## حرف «د»

۳۴	دوش مرا یار در آغوش بود	۵۱۵
۳۵	تا تافته زلفین تو برگوش نهادند	۵۱۵
۳۶	آن ماه که پیشه دلبری دارد	۵۱۶
۳۷	آنکس که سر زلف تو ببرید خطا کرد	۵۱۶
۳۸	جانا در انتظار تو کارم بجان رسید	۵۱۷
۳۹	اندر همه عالم چو تو ناباک نباشد	۵۱۸
۴۰	تا دلم عاشق آن نرگس خونخواره بود	۵۱۸
۴۱	تا جای دلم چاه زنخدان تو باشد	۵۱۹

شماره غزل	مطلع	صفحه
۴۲	نه زمانی ببرخویش مرا بار دهد	۵۱۹
۴۳	باز در سرهوس عشق قزون خواهم کرد	۵۲۰
۴۴	باز آتش بدل شیفته درخواهم زد	۵۲۱
۴۵	آن شد که مرا باتو بشادی نفسی بود	۵۲۱
۴۶	ایزد آن ماه را ثواب دهد	۵۲۲
۴۷	آن بت که زمشک خال دارد	۵۲۲
۴۸	جز عشق تو مرا بسر اندر هوس مباد	۵۲۳
۴۹	هر زمان اسب جنگ زین نکنند	۵۲۳
۵۰	بتی کز شرم او خورشید تابان نور بگذارد	۵۲۴
۵۱	زمانه گر مرا یکشب بخلوت باتو بنشانند	۵۲۵
۵۲	زلف پرتابش همی بازار عتبر بشکند	۵۲۶
۵۳	صبر کن ای دل که آخر رنج تو هم بگذرد	۵۲۷
۵۴	هر شبی بلبل چرا چندین همی زاری کند	۵۲۷

## حرف «ر»

۵۵	هر زمان چنگ در کنار مگیر	۵۲۹
۵۶	عید و صیوح و میزه و عشق و می و بهار	۵۲۹
۵۷	ماتوبه دیرینه شکستیم دگر بار	۵۳۰
۵۸	تاکی از ناموس هیهات ای پسر	۵۳۱
۵۹	ای حلقه گشته زلف سیاهت بدوش بر	۵۳۱
۶۰	جعد تو شد حلقه بر گوش ای پسر	۵۳۲
۶۱	ای زده چون شبه بدیا بر	۵۳۳
۶۲	ای راحت روح چنگ بردار	۵۳۳
۶۳	نیست در عالم ز تو خون خواره و ناباکتر	۵۳۴

## حرف «س»

۶۴	گر بهمه عمر خویش باتو زنم يك نفس	۵۳۶
----	----------------------------------	-----

شماره غزل	مطلع	صفحه
۶۵	یاری ز تو زیباتر از خلق ندارد کس	۵۳۶
۶۶	نیست چو تو در جمال نیست چومن در هوس	۵۳۷

## حرف «ش»

۶۷	فصل بهار خرم و وصل نگار کش	۵۳۸
۶۸	ای بت سپاه مورچه بر مشتری مکش	۵۳۸
۶۹	چو نهی زلف تافته بر گوش	۵۳۹
۷۰	ای زلف تو تکیه کرده بر گوش	۵۴۰
۷۱	فصل خزان و باده تلخ و سماع خوش	۵۴۱
۷۲	ای تکیه زده زلف گره وار تو بر گوش	۵۴۱
۷۳	الا ای دلربای کش بیا کآمد بهار خوش	۵۴۲

## حرف «ف»

۷۴	ای بعدا گره زده سر زلف	۵۴۳
----	------------------------	-----

## حرف «ل»

۷۵	کیتی بهشت وار شد از روزگار گل	۵۴۴
۷۶	دست صبا گشاد ز چهره نقاب گل	۵۴۴
۷۷	ای وصل تو راحت و شفای دل	۵۴۵

## حرف «م»

۷۸	ما جز بت قلاش بصحبت نگزینیم	۵۴۷
۷۹	خیز تا یک دو قدح باده بهم نوش کنیم	۵۴۷
۸۰	یارب چه عیش بود که من دوش داشتم	۵۴۸
۸۱	من دوش ملک و دولت جمشید داشتم	۵۴۸
۸۲	صنما تا بزم عاشق دیدار توم	۵۴۹
۸۳	یکچند بدل عاشق دیدار تو بودم	۵۴۹

شماره غزل	مطلع	صفحه
۸۴	از عتاب شبانه رنجورم	۵۵۰
۸۵	هر چند که از عشق تو بادست بدستم	۵۵۱
۸۶	الا ای ساقی دلبر مدار از می تهی دستم	۵۵۱
۸۷	تا کی غم زمانه نا مهربان خوریم	۵۵۲
۸۸	باز تدبیر وصال یار دیگر ساختم	۵۵۳
۸۹	من تا بزم جز تو دگر یار نگیرم	۵۵۳
۹۰	خیز تا جامه اندیشه و غم چاک زنیم	۵۵۴
۹۱	ما ز سر سودای تو بگذاشتیم	۵۵۴
۹۲	تا ما بسر کوی تو آرام گرفتیم	۵۵۵
۹۳	می بما ده که می پرستانیم	۵۵۵
۹۴	شب دراز چو من برفلك نظاره کنم	۵۵۶
۹۵	جانا بهیچ بد ز تو دل بر نداشتم	۵۵۶
۹۶	عاشق و خوار و غریب و تنگدستم چون کنم	۵۵۷
۹۷	نگارا چون خبرداری که من در عشق تو چونم	۵۵۸
۹۸	تا من رخ زیبای تو را باز نبینم	۵۵۹
۹۹	اگر پوشیده یک راهی بکوی تو گذر کردم	۵۵۹
۱۰۰	ساقیا پر کن قدح تا طبعها خرم کنیم	۵۶۰
۱۰۱	باز این چه بلا بود که من باتو نشستم	۵۶۱

## حرف «ن»

۱۰۲	صنما بیش ازین بهانه مکن	۵۶۲
۱۰۳	تا در کف عشق تو زبونست دل من	۵۶۲
۱۰۴	خانه طامات عمارت مکن	۵۶۳
۱۰۵	مشک را سایبان ماه مکن	۵۶۳
۱۰۶	ای بت شیرین من یار تو آیین من	۵۶۴
۱۰۷	شدم عاشق دگر باره چه تدبیر ای مسلمانان	۵۶۵
۱۰۸	ای جفا کرده بسی بامن زیادت زین مکن	۵۶۵

شماره غزل	مطلع	صفحه
۱۰۹	گرچه تو عشاق را نیکو ندانی داشتن	۵۶۶
۱۱۰	ای وصل تو راحت و شفای دل من	۵۶۷

## حرف «و»

۱۱۱	ای همه عالم پر از آوازه و آواز تو	۵۶۹
۱۱۲	بسیار بی گناه شنیدم عتاب تو	۵۶۹
۱۱۳	شد روز من میاه ز زلف سیاه او	۵۷۰
۱۱۴	المنه لله که برستم زغم او	۵۷۱
۱۱۵	شد دل من شیفته بر روی تو	۵۷۱
۱۱۶	گر هست آفتاب برخ پایمال تو	۵۷۲
۱۱۷	ای قبله من در سرای تو	۵۷۲
۱۱۸	ای مسلمانان دلم تا کی کشد بیداد ازو	۵۷۳

## حرف «ه»

۱۱۹	یارمن آن شمع بتان سیاه	۵۷۵
۱۲۰	چون خروس اندر خروش آمد مرا یک جام ده	۵۷۶
۱۲۱	ای بروخ تو موسن آزاد شکفته	۵۷۷
۱۲۲	ای مهر تو بر سینۀ من مهر نهاده	۵۷۷
۱۲۳	ای جهانی از جمال روی تو بفروخته	۵۷۸
۱۲۴	کاشکی دردست من بودی نگارا خواسته	۵۷۸

## حرف «ی»

۱۲۵	الا ای لعبت ساقی زمی پرکن مرا جامی	۵۸۰
۱۲۶	ای ماه اگر دلم ز تو مهجور نیستی	۵۸۱
۱۲۷	شد باز دلم شیفته عشق نگاری	۵۸۱
۱۲۸	ای دل سوی عیش و طرب و کام چه گردی	۵۸۲
۱۲۹	کاشکی باغم عشق تو توان داشتمی	۵۸۲
۱۳۰	بامن صنما چه جنگ داری	۵۸۳



شماره نزل	مطلع	صفحه
۱۳۱	غالیه باعاج بر آمیختی	۵۸۳
۱۳۲	ای کرده دلم سوخته درد جدایی	۵۸۴
۱۳۳	صنما انده نا آمده خوردیم بسی	۵۸۵
۱۳۴	ای ترک برخ شمسه خوبان طرازی	۵۸۵
۱۳۵	ای صورت بهشتی وی لعبت میاهی	۵۸۶
۱۳۶	ای گشته چو گیسوی تو روزم بسیاهی	۵۸۷
۱۳۷	گر بر رخ تو لاله میراب نبودی	۵۸۷
۱۳۸	گر هیچ یار من زمن آزمون داری	۵۸۸
۱۳۹	گر چون دم من باد خزان مرد نگشتی	۵۸۸
۱۴۰	تا معتکف کوی خرابات نکردی	۵۸۹
۱۴۱	ای دیر بدست آمده بس زود برفتی	۵۸۹
۱۴۲	گر نگارم نه نظریف و کش و چالاکستی	۵۹۰
۱۴۳	نکارینا بدان گرمی که تو درکار من بودی	۵۹۱
۱۴۴	گر چند مرا یاد نکردی بسلامی	۵۹۲
۱۴۵	کاشکی هنگام رفتن باتو من بنشستمی	۵۹۲
۱۴۶	الا ای عاشق مسکین اگر خواهی که خوش باشی	۵۹۳
۱۴۷	گر مرا آن شمع خوبان يك زمان بنواختی	۵۹۴
۱۴۸	ای چهره زیبای تو مانده ماهی	۵۹۵
۱۴۹	تا تو از غالیه برماه علم ساخته ای	۵۹۶
۱۵۰	باز دادم دل بدست دلبری خونخواره بی	۵۹۶
۱۵۱	ای بی تو رخ من چو رخ مهر بزردي	۵۹۷
۱۵۲	ای دل مسکین من برده بشیرین مستغنی	۵۹۷

## ۶- قطعه‌ها و قصیده‌های کوتاه

شماره قطعه	مطلع	صفحه
۱	ای مرکز و قانون معالی و محاسن	۶۰۱
۲	ای چراغ تبار خواجه شهاب	۶۰۱
۳	ای خداوندی که قدرت آسمانی دیگرست	۶۰۲
۴	ایا عزیز ملوک و معین دین آنی	۶۰۳
۵	ایا بزرگی کاندلر جلالت و رفعت	۶۰۳
۶	ای بزرگی که تن خصم و دل دشمن تو	۶۰۵
۷	ای جمال جهان کمال الدین	۶۰۶
۸	این موضع آراسته چون باغ بهارست	۶۰۶
۹	ملک را رایت از کنایت تست	۶۰۷
۱۰	ای ترا دولت مساعد در مساو در صباح	۶۰۷
۱۱	شاهها دلت همیشه ز اندیشه فرد باد	۶۰۸
۱۲	بزرگوارا دولت زخاک در گه تو	۶۰۸
۱۳	ایا شهی که گه خطبه چون عصای کلیم	۶۰۹
۱۴	تخت تو بر تارک خورشید باد	۶۱۰
۱۵	ای قبه ایوان همایون تو خورشید	۶۱۰
۱۶	ای خداوند جهان روزت همه نوروز باد	۶۱۱
۱۷	مجلس تو مرکز هر قدر باد	۶۱۲
۱۸	ایا مکان لطافت ای ایا جهان خرد	۶۱۲
۱۹	عالم علم رشید الدین در باغ خرد	۶۱۳
۲۰	پیوسته این سرای مدار فتوح باد	۶۱۴
۲۱	قرص خورشید طبل باز تو باد	۶۱۴
۲۲	ای امین الملوک بخت ترا	۶۱۵
۲۳	ای عزیز الملوک خاطر من	۶۱۵
۲۴	گر از زمانه شکایت کنم روا باشد	۶۱۶
۲۵	بینی آن صورت سپید و سیاه	۶۱۶
۲۶	جبلی آتش هوس مفروز	۶۱۷

شماره قطعه	مطلع	صفحه
۲۷	بادت ملکافرخ و فرخنده و فیروز	۶۱۸
۲۸	ای بدانش بی‌نهایت وی بدبخشش بی‌قیاس	۶۱۸
۲۹	ای در دل ملوک و سلاطین چو نام خویش	۶۱۹
۳۰	ای ضیاء دین و مجد ملک و مختار ملوک	۶۲۰
۳۱	ای دل آزادگان از دولت تو هر نشاط	۶۲۱
۳۲	ای هوا خواه توقضا و قدر	۶۲۲
۳۳	آسمان بود روز و شب غمناک	۶۲۲
۳۴	ای دوستی و مدحت تو مذهب و راهم	۶۲۳
۳۵	خوبتر زین سرای در عالم	۶۲۴
۳۶	ایا فزوده بها از تو نام هم نامت	۶۲۴
۳۷	ایا صدری که در مدح تو هر دم	۶۲۵
۳۸	نازش و نالش است پیشه من	۶۲۵
۳۹	خدا یگانا گفتم ترا مدیح بسی	۶۲۶
۴۰	ای خسروی که دولت اگر خانه‌بی شود	۶۲۶
۴۱	ایا نامداری که باصولت تو	۶۲۷
۴۲	ای یافته زرای تو دولت جمال نو	۶۲۷
۴۳	ای واسطه عقد مروت کرم تو	۶۲۸
۴۴	ای جهان سخره ارادت تو	۶۲۸
۴۵	ایا کرده نثار از گنج اقبال	۶۲۹
۴۶	ایا پیش تخت تو بخت ایستاده	۶۲۹
۴۷	ایا سپهر ز اقبال داد تو داده	۶۲۹
۴۸	سرایی دولت آنرا آستانه	۶۳۰
۴۹	شعرت ای طالعی رسید بمن	۶۳۱
۵۰	اشعار صابرین مماعیل ملک را	۶۳۱
۵۱	ای بزرگی که سابق الخیری	۶۳۲
۵۲	ایا ذات شریف کان اقبال	۶۳۲
۵۳	ای شده رایت تو آیت پیروزی	۶۳۳
۵۴	بفرخی و بسرمبزی و بیپروزی	۶۳۳

شماره قطعه	مطلع	صفحه
۵۵	تبارک الله ازین صنف سلیمانی	۶۳۲
۵۶	این فرخجسته بقعت و آراسته سرای	۶۳۲
۵۷	تا حشر نیارند چو مختص جلالی	۶۳۵

### ۷ = تسمیطها

۱	ایا ساقی المدام مرا باده ده مدام	۶۳۹
۲	المستغاثای ساربان چون کار من آمد بجان	۶۴۰
۳	یا صاحبی ایش الخیر زآن سرودد سیم بر	۶۴۲
۴	ابر نوروژی علم بر گوشه افلاک زد	۶۴۷
۵	شد چو بهشت برین روی زمین از بهار	۶۵۵

### ۸ = ترانه‌ها

از ص ۶۶۱ تا ۶۸۰

حماسه سرایی در ایران

دکتر ذبیح الله صفا

حماسه سرایی در ایران تحقیقی است بنیادی در کیفیت تکوین و تدوین روایات ملی و نظم آنها به لهجات اوستایی، پهلوی، دری و بنیاد داستانهای ملی، تاریخی و دینی. مؤلف در این کتاب بر آن سر است که به ریشه راستین حماسه های پر بار ملتی دست یابد، که از زمانهای کهن با حماسه های دلیرانه و پر شکوه و بازگویی این حماسه ها، الفتی دیرینه داشته و همیشه برای قد برافراشتن در مقابل بیدادها راهی می جسته است حماسه آفرین و یاد این حماسه ها را گرامی می داشته — همچنانکه تاریخ پر نشیب و فرازش را.

حماسه سرایی در ایران، به چگونگی تکوین و تدوین روایات ملی — که در شکل با شکوهرتر باعث بوجود آمدن آثاری چون شاهنامه فردوسی شده اند — و حتی دامنۀ ریشه یابی علل خلق این حماسه ها در زبانهای اوستایی و... کشیده شده است.

مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر  
بقلم دکتر ذبیح الله صفا

اوراق معدود این کتاب بخشی از تاریخ ادبیات ایرانست، حاوی بحث مختصر و کلی در تحول نظم و نثر از آغاز ادبیات فارسی تا دوره معاصر.

این کتاب را مؤلف در باییز سال ۱۳۳۱ بتقاضای هیأت علمی دانشکده افسری که خواهان تاریخ مختصری از تحول زبان و نظم و نثر فارسی در دوره اسلامی بود، فراهم آورد و مقصود از تنظیم آن این بود که دانشجویان از سیر نظم و نثر فارسی باختصار و بی آنکه وارد مباحث مفصل و دقیق شوند، اطلاعی حاصل کنند و از گذشته ادبی سینه خود دورنمایی در نظر مجسم سازند. از این رو بارعایت کمال اختصار نگارش یافته و در آن به ذکر اشارات موجز قناعت شده است. و سبک‌هایی که در هر عصر و زمان در شعر و نثر وجود داشته باختصار مورد بحث قرار گرفته است.

در نگاشتن این اوراق حتی المقدور از ورود در مباحث دقیق خودداری شده تا مبتدیان را بکار آید و گرنه تحقیق دقیق در موضوعی که انتخاب شده است مستلزم تسوید اوراق کثیر و صرف همتی وافر است که استاد ذبیح الله صفا در اثر شهورش «تاریخ ادبیات در ایران» بخوبی از عهده آن برآمده است.

KASHMIR U

Iqbal Library

Acc No 3136.28

Dated 24-8-55

خلاصه تاریخ ادبیات در ایران «جلد اول»  
بقلم دکتر ذبیح الله صفا

جلد اول خلاصه تاریخ ادبیات در ایران تلخیصی است از مجلدات اول و دوم تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد صفا که رویهم اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی ایران را از آغاز عهد اسلامی تا اوائل قرن هفتم هجری بنحو دقیق و مو شکافانه‌یی بررسی کرده است. اگر چه پیش از استاد صفا و همزمان با او محققان دیگری هم اعم از ایرانی یا خارجی به تدوین تاریخ ادبیات پرداختند، مانند ادوارد براون، هرمان اته، یان ریپکا، دکتر شفق و غیره اما انصاف باید داد که کار آنان ضمن اینکه مفید و ارزشمند است مشمول و باریک اندیشی تاریخ ادبیات دکتر صفا را ندارد.

اکنون که شمار واحدهای دانشگاهی افزونی و حجم درسی آنها کاستی یافته است تلخیص این کتاب بنا بر تقاضاهای مکرر استادان و دانشجویانی صورت گرفته که از خواندن یک دوره «تاریخ ادبیات در ایران» به سبب زیادی مطلب و حجم کتاب شکایت داشتند و غالباً به تهیه و خواندن جزوه‌های پلی کپی شده ناقص اکتفا می کردند. گذشته ازین چون صورت اصلی کتاب برای آندسته از محققان تهیه شده است که بخواهند در رشته زبان و ادبیات فارسی تخصص حاصل کنند، این تلخیص می تواند پاسخگوی نیاز همه کسانی باشد که بدون داشتن تخصص بخواهند از میراث فرهنگی ایران زمین آگاهی یابند جلد دوم این تلخیص که امید است هرچه زودتر چاپ و منتشر شود خلاصه‌یی از ده بخش اول و دوم جلد سوم و جلد چهارم خواهد بود که به شیوه مجلد اول اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی ایران را تا قرن دهم هجری مطالعه می گیرد.

امراد التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید  
تألیف محمد بن منور بن ابی سعید ابی طاهر بن ابی سعید میهنی

امراد التوحید از سهم ترین کتابهای ادبی فارسی است اهمیت کتاب به لحاظ روانی و شیوایی کلام آن است اگر که به یاد آوریم از زمانی نوشته شده (قرن ششم) که نثر فارسی دوران تصنع و تکلیف خود را آغاز می کرد. کتاب در باره ابوسعید ابی الخیر که یکی از سرشناس ترین عرفا و محدثین اوایل قرن پنجم هجری است نوشته شده و دارای سه باب است.

فهرست سالانه انتشارات خود را منتشر کرده ایم.

علاقه مندان می توانند به آدرس «تهران- خیابان سعدی شمالی- بن بست فرهاد- شماره ۲۳۵- دایره روابط عمومی مؤسسه انتشارات امیرکبیر» برای ما نامه بنویسند تا فهرست سالانه را - به رایگان - برای آنان بفرستیم.



منتشر شده است

دیوان وحشی باقعی

به کوشش حسین نخعی

دیوان فروغی بسطامی

به کوشش حسین نخعی

دیوان سروش اصفهانی

به کوشش محمد جعفر محبوب

دیوان ناصر خسرو

به کوشش مهدی سخیلی

دیوان اوجدی مراغه‌ای

به کوشش سعید نفیسی

دیوان حکیم سوزنی سمرقندی

به تصحیح ناصرالدین شاه حسینی

شاهنامه فردوسی

با مقدمه بایستقری

شاهنامه فردوسی

با تصحیح و مقابله و مقدمه دکتر محمد جعفر

محبوب

کلیات دیوان شمس تبریزی

همراه با: سیری در دیوان شمس از علی دشتی

و شرح حال مولوی از بدیع الزمان فروزانفر

مثنوی معنوی

به سعی و اهتمام و تصحیح رینولد البین نیکلسون

دیوان نظیری نیشابوری

به تصحیح مظاهر مصفا

دیوان حافظ

به تصحیح محمد رضا جلالی نائینی

نذیر احمد

